ایران در عصر پهلوی

جلدسیزدهم

بحران در ۵۷

وقایع مهم دوران نخست وزیری

آموزگار، شریف امامی و ازهاری

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی امیرزاده

آخرین جلد

جلد چهاردهم (ایران در عصر پهلوی) اختصاص به تلاش های دکتر شاپور بختیار آخرین نخست وزیر محمد رضاشاه پهلوی و آخرین روزهای زندگی شاه شاهان دارد که روزهای سختی را در خارج از وطن گذرانیده است.

تشکیل آخرین شورای سلطنت و اولین شورای انقلاب در ایران از مهمترین رویدادهای آن ایام بود که از جزئیات آن مطلع خواهید شد.

چگونگی صدور اعلامیه بیطرفی ارتش و توضیحات ارتشبد قره باغی درپاسخ سئوالات نویسنده کتاب روشنگر خیلی از مسائل تاریخی است که هم اکنون بین مردم وطن ما مورد بحث و گفتگو می باشد.نقش خارجیها در تغییر رژیم ایران و نحوه تشکیل دولت موقت و اقدامات اولیه مهندس بازرگان و اعدام ها و مصادره ها و محاکمات سریع و وقایع مهم نخستین روزهای تغییر رژیم از جمله مسائلی است که در این جلد خواهد آمد.

بازیهای سیاسی برای دستگیری و استرداد محمد رضاشاه پهلوی و نقش انورسادات در نجات شاه ایران از جمله مطالب جالب جلد چهاردهم می باشد.

سرنوشت آخرین نخست وزیر شاه و چگونگی قتل او و زندگی پر از رنج و هراس پهلوی دوم در تبعید و وصیتنامه سیاسی پادشاه ایران و سرانجام زندگی او که ۳۷ سال بر ایران سلطنت کرد، در جلد چهاردهم دقیقاً شرح داده شده و از خیلی ماجراها و بازیهای سیاسی پرده برداشته می شود.

برای تهیه هرجلد از کتاب می توانید با ارسال ۱۰ پوند (و افزایش هزینه پست) به سهولت کتاب را از کتابفروشی های معتبر فروش کتاب فارسی و یا از نشانی زیر تهیه فرمائید.

BOOK PRESS (PAKA PRINT)
4 MACLISE Rd.
LONDON W14 OPR

ایران در عصر پهلوی

جلدسیزدهم

بحران در ۵۷

وقایع مهم دوران نخست وزیری آموزگار، شریف امامی و ازهاری

نوشته و تحقیق
دکتر مصطفی امید

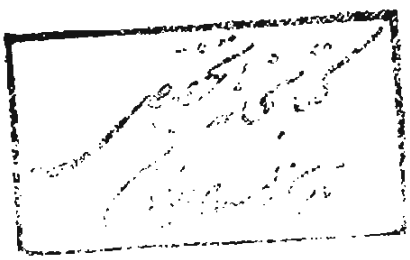

ای کاش که ما نیز بمانیم و ببینیم
تا عاقبت کار از این «فتنه» چه زاید
وثوق الدوله

جلد سیزدهم ایران در عصر پهلوی
بحران در ۵۷
وقایع مهم دوران نخست وزیری:
آموزگار - شریف امامی - ازهاری
تاریخ انتشار: شهریور ۱۳۷۱ - اوت ۱۹۹۲
لندن - چاپ پکا
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است

ای خاک وطن که رفته ای برباد
از هجر تو خاک ها به سر کردم
موید ثابتی

فهرست مندرجات

پیشگفتار

چند اظهار نظر درباره کتاب

۱ - چگونه دکتر آموزگار نخست وزیر شد؟ از ۱ تا ۱۸

۲ - تصمیم کارلوس به اعدام دکترآموزگاروزکی یمانی از۱۹تا۳۹

۳ -مقاله رشیدی مطلق علیه خمینی چگونه تهیه شد؟ از۴۰ تا۵۳

٤ -فاجعه سینما رکس آبادان و قتل فجیع ۳۷۷ نفر از٥٤ تا۸۷

٥ - آخرین تلاش حزب رستاخیز و انحلال آن از ۸۸ تا ۹۸

٦- متینك ۳۰۰ هزارنفری در تبریز از ۹۹ تا۱۰۹

۷ - استعفای دولت آموزگار از۱۱۰تا۱۱٤

۸ - چگونه بحران در ایران اوج گرفت؟ از۱۱٥تا۱۷۹

۹ - شریف امامی و دولت آشتی ملی از۱۸۰تا۱۹٥

۱۰ - اعلام حکومت نظامی و کشتار ۱۷شهریور از۱۹٦تا۲۰٥

۱۱ - شریف امامی در برابر پارلمان از۲۰٦تا۲٤٥

۱۲ - بازداشت اشخاص وجلسه مشاوره در حضورشاه از۲٤٦تا۲٥۷

۱۳ - سفر خمینی به پاریس از۲٥۸تا۲۹٦

۱٤ - برنامه دولت آشتی ملی درباره همکاری بامخالفین از۲۹۷تا۳۰۰

۱٥ - تغییررئیس مجلس درآخرین سال سقوط رژیم از۳۰۱تا۳۱۱

۱٦ - اعتصابات سراسری و تزلزل روز افزون رژیم از۳۱۲تا۳۲۱

۱۷ - استعفای شریف امامی ازنخست وزیری از۳۲۲تا۳۲٦

۱۸ - نخست وزیری ارتشبد ازهاری از۳۲۷تا۳٥۲

۱۹ - وقتی که شاه صدای انقلاب را شنید از۳۵۳تا۳۶۲
۲۰ - تصمیم به انحلال مجلسین چرا بهم خورد ؟ از۳۶۳تا۳۶۸
۲۱ -تظاهرات تاسوعا و عاشورا از۳۶۹تا۳۷۳
۲۲ - بازداشت عده ای دیگر در دولت ازهاری از۳۷٤تا۳۷٦
۲۳ - غوغای خروج ارز از کشور از۳۷۷تا۳۹۰
۲٤ - تصمیمات کنفرانس (گوادولوپ) از۳۹۱تا٤۰۵
۲۵ -سکته ناگهانی ازهاری وکناره گیری ازنخست وزیری از٤۰٦تا٤۱۳
۲٦ - زنگ خطر در پادگان لویزان از٤۱٤تا٤۱۹
۲۷ - انتخاب نخست وزیر از مخالفین از٤۲۰تا ٤۵٤
۲۸ - بیانات مهم شاه درآخرین جلسه هیات رئیسه مجلسین از٤۵۵تا٤٦٦
۲۹ - ضمیمه کتاب:
الف - هایزر در نقش نایب السلطنه ایران از٤٦۷تا٤۹۰
ب - گفتگوهای فرماندهان نظامی در روزهای بحران از٤۹۱تا۵۰٦
۳۰ - نامه های رسیده از۵۰۷تا۵۱٤
۳۱ - مشاغل اداری و اجتماعی نویسنده کتاب از۵۱۵تا۵۱٦
۳۲ - منابع و مآخذ از۵۱۷تا ۵۱۸

پیشگفتار

جلد سیزدهم (ایران در عصرپهلوی) اختصاص به وقایعی دارد که درسال ۱۳۵۷ در کشورما روی داد و موجب گردید مسیرتاریخی ایران به کلی عوض شود.

درباره سقوط رژیم سلطنت در ایران که ریشه تاریخی ۲۵۰۰ ساله دارد و استقرار جمهوری اسلامی در این سال ها نشریات زیادی انتشاریافته ومقالات متعددی ازطرف شخصیت های داخلی و خارجی به رشته تحریر درآمده که هریك روی سابقه و روش سیاسی و اطلاعات خود اظهار نظری کرده اند که باید مورد بررسی دقیق تر قرار گیرد.

نویسنده کتاب معتقد است که این تغییر وضع را نمی توان ناشی از یك یا دو عامل دانست بلکه باید عوامل گوناگونی را که در این امرموثر بوده اند مورد تجزیه و تحلیل قرارداد تاحقایق روشن تر گردد. زیرا خیلی از اقدامات و وقایع ناشناخته ای دراین امر دخالت داشته که شاید هنوز کمتر کسی ازآن آگاه می باشد و لازم است اسناد و مدارك تاریخی از بایگانیهای محرمانه آزاد گردد تا بهتر و دقیق تر بتوان به علل و جهات آن پی برد.

خیلی سهل و ساده است که بگوئیم کشورهای غربی مخصوصاً آمریکا وانگلستان وکمپانیهای نفتی ازروش شاه وگفته ها وطرزکار او ناراضی بوده و بایکدیگر توافق کرده اند که (شاه رابردارند و خمینی را بیاورند) و این طرز تفکر (دائی جان ناپلئونی) را که عده ای به آن اعتقاد دارند پذیرفته و کلیه عوامل و موجبات

دیگررانادیده انگاشته و بازهم منتظر بازیهای سیاست خارجی باشیم و در انتظار (چراغ سبز) ازهرگونه مبارزه ای برای استقرار حاکمیت ملی خودداری کنیم.

صریحاً باید گفت بیش ازآنکه خارجی ها در این تغییر وضع موثر باشند داخلی ها تاثیر داشته اند.

من از بیگانگان هرگز ننالم که با ما هرچه کرد آن آشنا کرد

تردید نیست که سیاست های خارجی و کشورهائی که قرن هاست به روشهای استعماری عادت کرده و ازمنابع سرشار کشورهای درحال توسعه بهره برده و می برند مسلماً چشم طمع به کشورهائی مثل ایران دارند که دارای منابع سرشار نفت و گاز و سنگهای معدنی بوده و همچنین بازار مناسبی برای فروش محصولات و مصنوعات وتسلیحات آنها می باشد. خصوصاً این که کشورما از نظر سوق الجیشی و استراتژیکی نیز برای آنها اهمیت فراوانی دارد و با کارهای زیر جلی می کوشند که درگرداندن چرخ های چنین کشورها اثر مهمی داشته باشند. ولی درعصری که ما زندگی می کنیم و ملیون ها انسان جان خود را در راه آزادی ومبارزه با استعمار واستثمار از دست داده اند این دیگرقابل قبول نیست که بگوئیم آمریکا و انگلیس و دیگر کشورهای غربی اگر بخواهند به سهولت می توانند رژیمی را ساقط کرده و رژیم دلخواه خود را روی کاربیاورند واگر آنها موافق نباشند و کاری را صحه نگذارند در کشورهای جهان سوم هیچ تغییری صورت نخواهد گرفت.

ای دریغ آنچه به ما رفت زدست خود ماست این زشوق دل بیگانه پرست خودماست

بدیهی است که دستگاه های سرّی و علنی کشورهای بزرگ جهان با بودجه های هنگفت خود عوامل مختلفی در همه جای دنیا دارند تا در هر تغییر و تحولی منافع خودرا حفظ کنند و بازهم جای شك نیست که اگر بتوانند دولتی را ساقط کرده ودولت دلخواه خودرا روی کاربیاورند که منافع آنان رابیشتر و بهتر تامین کند هیچگاه مضایقه ای ندارند ولی باید قبول کرد که اکنون وضع بین المللی

چنین نیست که ابرقدرت ها به راحتی بتوانند مهره های شطرنج سیاسی را در ممالك مختلف جهان طبق خواسته خود به راحتی پس و پیش کنند.

خیلی از اسناد وخاطرات سیاسی رجال معتبر جهان که بعد از جنگ بین المللی دوم منتشرشده گویای این واقعیت است که کشورهای بزرگ در این مدت هزاران نقشه و برنامه درمورد سایر ممالك داشته اند که فقط درمواردی انگشت شمار توانسته اند آن راپیاده کنند. تازه آنهم باکمك عوامل داخلی بوده که تاثیرزیادی درتغییر وضعیت داشته اند ولی درخیلی ازموارد دچار شکست وناکامی حتی بدنامی شده اند.

این اسناد و مدارك نشان می دهد که درعین پذیرفتن قدرت سیاسی خارجی ها نمی توان از قدرت ملت ها و نقش مردم هرکشوری درداخل آن سرزمین غافل بود. بهمین جهت است که این سازمان ها سعی دارند با گروه ها و شخصیت های مختلف کشورها ارتباط نزدیك داشته باشند تا هرکدام که به آستانه پیروزی نزدیکتر شدند آنهارا یاری کنند تا بتوانند با همکاری نزدیك با آنان منافع مادی و استراتژیکی خود را حفظ نمایند. زیرا درمواردی که دچار شکست می شوند بعضی مواقع چنان وضعشان به خطر می افتد که در داخل کشور خود نیز با موجی ازمخالفت روبرو گردیده موجبات سقوط آنها فراهم می گردد.

بنا براین بدون اینکه بخواهم درباره این نظر خود پافشاری کنم چون واقعاً ممکن است در اشتباه باشم بهتر آن دیدم که فعلاً به بحث درباره چند عامل بپردازم که معتقدم در تغییر رژیم ایران موثربوده است:

۱ - بیماری خطرناك شاه : یکی از مهمترین عوامل سقوط سلطنت در ایران بیماری شاه بود که بازیگری های دکترایادی (عمداً یا سهواً) موجب گردید تا زمانی که شاه درایران اقامت داشت از ابتلای به سرطان آگاه نگردد و هرگز نداند این بیماری ناراحت کننده

ای که اورا شب وروز رنج می دهد (سرطان لنفاوی) است که مرگ سریع در پیش دارد. همین امر سبب شده بود که شاه با استفاده از داروهای ضد سرطان دچار بی تصمیمی و تزلزل و نا امیدی شده و نمی دانست چگونه با بحران مبارزه کند.

در آن روزهائی که آشوب و هرج و مرج در سراسر کشور گسترش یافته بود و کسانی که موفق به دیدار شاه می شدند دانسته یا ندانسته راه حل هائی پیشنهاد می کردند و شاه هم سریعاً می پذیرفت و اقدام می کرد بدون این که ازنتایج آن آگاه باشد. در حالی که اکنون که به بررسی آن تصمیمات عجولانه می پردازیم می بینیم خیلی از آن اقدامات نه تنها به حفظ رژیم کمکی نکرد بلکه سقوط رژیم را تسریع نمود.

مواردمتعددی دراین جلد کتاب دیده می شود که بی تصمیمی شاه خیلی از مقامات را ناراحت کرده بود. شاهی که سال ها می کوشید همه قدرت های مملکتی از سیاسی و نظامی و اقتصادی و پارلمانی و حتی حزبی را در دست داشته باشد و با قاطعیت هم اقدام می کرد دچار چنان سردرگمی شده بود که حتی پیشنهاد بازداشت نزدیکان و همکاران خود را می پذیرفت تا شاید گره گشای مشکل کشورباشد ولی سرانجام دیدیم که چنین نبود. همچنین تزلزل در مقابله با مهاجمین موجب شده بود که خرابکاران درکنار ناراضیان قرارگرفته بلای جان مردم وطن ما شدند وچون فهمیده بودند که شاه معتقد به خونریزی و کشتار نیست و می خواهد وقایع را با مسالمت پشت سر بگذارد، جرات بیشری پیدا کردند و کار را به جائی رسانیدند که شعله های آتش سراسر کشور را فرا گرفت و شاه ناچار به ترك وطن شد و درخارج از کشور ناظر سقوط رژیم سلطنت گردید.

شاهی که در اندیشه های خود برای کشور و ملت ایران آرزوی (تمدن بزرگ) را داشت سرانجام در روزهای تبعید وآخرین دقایق عمر خود که در چنگال بیماری سرطان رنج می کشید شاهد (وحشت

بزرگ) گردید که برآسمان ایران سایه انداخته بود.

پروفسور(گرین برنیتن) استاد دانشگاه هاروارد پس از مطالعه دقیق درباره انقلابات و تغییرات در کشورها چنین می نویسد:

(انقلاب و تظاهرات وقتی پیروز می گردد که رهبر جامعه و کسانی که برمقامات مملکتی تکیه دارند خود را ببازند و در مقابل انقلابیون و تظاهر کنندگان عقب نشینی کنند. برعکس هروقت در برخورد با تظاهرات باقدرت عمل کنند انقلاب و تظاهرات شکست می خورد)

درایران ما نیز چنین شد.امتیازاتی بدون حساب به تظاهرکنندگان داده می شد. پیام شاه به مردم و تظاهرکنندگان که (صدای انقلاب شمارا شنیدم) در حقیقت همان (تسلیم) بود که نتیجه آن خیلی زود آشکار گردید.

۲ - سیاست حقوق بشر کارتر و مخالفت حزب دموکرات آمریکا باشاه و سلطنت پهلوی: هربار که دموکرات ها در انتخابات آمریکا برنده می شدند شاه با خطری روبرو می شد. بهمین جهت همیشه از روسای جمهور منتخب حزب دموکرات نگران بود که حتی چندبار با پرداخت مبلغی در امر انتخابات آمریکا دخالت کرد تا در پیروزی جمهوریخواهان نقشی داشته باشد وهمین امرموجب مخالفت شدیدتر دموکرات ها باشاه گردید که نمونه آن روش کارتر بود که این بار در انتخابات آمریکا پیروز شده بود.

کارتر یك رئیس جمهور مذهبی و خرافاتی بود که نمی دانست چگونه می توان بامشکلات مبارزه کرد. بهمین جهت بااین که سعی داشت رژیم شاه را از خطر نجات دهد هر روز تصمیمی می گرفت و اقدامی می کرد که با این روش خود میدان مبارزه را برای مخالفین وسعت می بخشید و سلطنت پهلوی رامتزلزل تر می ساخت وسرانجام هم چوب این بی تصمیمی خود را خورد و با این که درآمریکا کمتر سابقه دارد رئیس جمهوری دور دوم انتخابات را ببازد او در انتخابات ریاست جمهوری دچار چنان شکست فاحشی شد که تا آن

تاریخ سابقه نداشت. زیرا درایران قدرت به دست کسانی افتادکه دیپلمات های آن ابر قدرت را به گروگان گرفته و ٤٤٤ روز در اسارت نگه داشته و باداشتن مصونیت سیاسی آنها را به شدت تحقیر کرده و باشعارهای (مرگ بر آمریکا) و سوزاندن پرچم آن کشور، فضای کشوری را که از نزدیك ترین دوستان آمریکا بود به صورتی در آوردند که نام آمریکا با نفرت و دشمنی همراه گردید.

نوشته های کارتر - هایزر - سولیوان - سایروانس - گاری سیك - برژینسکی و سایر مقامات آمریکائی نشان می دهد که کاخ سفید خود در سرگمی فراوان به سر می برد که حتی سولیوان سفیر آمریکا در ایران برای خود روش مستقلی از سیاست آمریکا داشت که کارتر رئیس جمهور بی تصمیم آمریکا می گفت (نمی دانم با این سولیوان چه کنم که حرف مرا گوش نمی دهد)

۳ - هم آهنگی مخالفین شاه در زیر پرچم اسلام: کسانی که ظرف ۲۰ سال حاکمیت رضاشاه و ۳۷ سال سلطنت محمدرضاشاه به صورمختلف با رژیم پهلوی و سلطنت در ایران مخالف بودند وقتی موضوع (فضای باز سیاسی) اعلام شد تدریجاً بهم پیوستند. شاه که تصور می کرد به علت خدماتی که به طبقات مختلف مردم مخصوصاً بانوان و کارگران و کشاورزان کرده و با ارتش پانصدهزار نفری که در اختیار دارد پایه های سلطنتش از هرحیث استحکام دارد بدواً با بی اعتنائی این حرکت مخالفین را می نگریست ولی تدریجاً حس کرد که همه آنها در یك صف واحد قرار گرفته و در زیرچتر اسلام در برابر او صف آرائی کرده اند. از آیات عظام تا ملاهای قشری، از اعضای جبهه ملی تا کنفدراسیون، از توده ایها و مجاهدین و فدائیان خلق گرفته تا محروم شدگان از شغل و منصب در عصرپهلوی و ستم دیدگانی که در مسیر تحولات کشور دچار ضرر و زیان شده بودند که نام گروهی ازآنها در این جلد کتاب دیده می شود، برای سقوط سلطنت در کنار هم قرارگرفتند و با اعلام این شعار که می خواهند آزادی و دموکراسی و برابری و حکومت عدل و

داد را در ایران مستقر سازند و به دوران ظلم و ستم خاتمه دهند در صدد سقوط رژیم سلطنت برآمدند.

اکثر کسانی که در راه پیمائی های عظیم شرکت می کردند تصورشان این بود که رهبران مذهبی غیر از استقرار رژیم مردمی هدفی ندارند و پس از تامین موجبات امر و سقوط رژیم، امورکشور را به سیاست پیشگان سپرده و خود راهی مساجد و شهرهای مذهبی گردیده به نماز و روزه و دعا وثنا خواهند پرداخت. در حالی که پس از سقوط رژیم و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی معلوم شد که آنها نه تنها داعیه حکومت دارند بلکه طبق نوشته های قبلی خمینی آنها حکومت را متعلق به خود دانسته و عملاً هم نشان داده اند که غیر ازروحانیون و ملاها و بستگان آنها هیچکس در کشور حق دخالت در امور کشوری و حتی نظامی و سیاسی را ندارد و تمام مقامات حساس قوای مجریه و مقننه و قضائیه باید در دست آنها باشد و با نصب (ولی فقیه) که یادمانده ای از خمینی است کلیه امور مملکت در دست کسی قرار می گیرد که خود یك تنه می بافد و می دوزد و آمر و دستوردهنده بوده و کلیه مقامات مملکتی باید از او تبعیت داشته باشند و هرکس با این اساس مخالف باشد درآن جامعه حق حیات نداشته یا به جوخه اعدام سپرده می شود و یا به گوشه انزوا می رود و یا از کشور می گریزد که نتیجه آن وضعی است که اکنون همه شاهد آن هستیم.

در اینجاست که می توان این شعر شاعر بلندآوازه ایران ملك الشعراء بهار را یاد آور شد:

ای مسلمانان، دراسلام این ستم ها کی رواست؟ کارایران باخداست
هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست کارایران با خداست

٤ - نقش رسانه های گروهی در داخل و خارج: بی تردید روزنامه ها و رادیوها و تلویزیون ها و نویسندگان و مفسرین داخلی و خارجی که در دوران قدرت شاه فشار وسانسور را حس می کردند و سالیان دراز شاهد گفته ها ونوشته های شاه بودند که غرب را

سرزنش می کرد و آزادی و دموکراسی و مشروطیت را خیلی جدی نمی گرفت ازاین فرصت استفاده کرده با کوبیدن شخص شاه در سقوط رژیم سلطنت نقش مهمی را عهده دار گردیدند.

با توجه به نفوذ چپی ها و مخالفین رژیم و اعضای جبهه ملی و روشنفکران و دانشگاهیان ضد سلطنت در صف رسانه های گروهی به پخش شایعاتی پرداخته شد که هریك ازآن چون پتك محکمی برپایه های رژیم فرود می آمد. رادیو بی بی سی با انتشار مطالب تحریك آمیز خود لطمه فراوانی به رژیم شاه زد و هیچکس هم نتوانست جلوی آن را بگیرد و با این که شاه آنرا تعبیربرمخالفت وانتقامجوئی انگلیسها از خانواده پهلوی کرده بود تا روز سقوط رژیم بی بی سی به وضع مخالفت آمیز خود ادامه داد و هر روز خبرهائی از مخالفت با رژیم از قول مخالفین منتشر می ساخت.

مخالفینی که شایعه خارج ساختن میلیاردها دلار ارز ازکشور را به سران رژیم و بخش خصوصی منتسب کردند، مخالفینی که با آتش زدن سینما رکس آبادان و سایر سینماها و تئاترها و مغازه ها گناه آن را به گردن رژیم و ساواك انداختند، مخالفینی که با آوردن چریك از خارج و تیراندازی در تظاهرات به کشت و کشتار پرداخته و آن را به حساب مقامات انتظامی گذاردند، مخالفینی که در نهادهای مختلف کشور نفوذ کرده با اعتصابات و تظاهرات و آتش زدن بانك ها و ساختمان های دولتی و ملی و تعطیل یکسره همه کارها مملکت را به کانونی از آتش و نا امنی مبدل ساخته که حتی خارجی ها برای حفظ منافع خود دچار وحشت گردیده دست به دامن رهبران تظاهرکنندگان زدند، سرانجام هم توفیق یافتند که فرش را از زیرپای رژیم بکشند و کشوررا به وضع فلاکت بارامروزی در آورند.

۵ - نقش مسجد و منبر در سقوط رژیم: بی تردیدکارشناسان کارشناسان داخلی وخارجی ایران از این امرغافل بودندکه مسجد و منبر چه نقش مهمی درکشورماداشته ودارد.باتغییر سیستم اجتماعی و اقتصادی ایران وهجوم روستائیان ازدهات به شهرهاوسرازیرشدن

سیل پول های نفتی و برهم خوردن تعادل ثروت بین طبقات مختلف و پیدا شدن یك عده سرمایه دار تازه بدوران رسیده و پر تظاهر، موجباتی فراهم شد که آخوندها در ده ها هزار مسجدی که در سراسر کشور وجود داشت و هریك تریبونی در اختیار داشتند با نام اسلام و قرآن توانستنداذهان ساده مردم را علیه رژیم مشوش کنند. با پخش شایعات دروغ و اغراق آمیز درباره فساد و نادرستی و شکنجه و اعدام و زندانی بودن هزاران نفر توسط ساواك و خروج ثروت ازکشور، مردم را برای هرگونه تظاهراتی آماده ساختند و باتوجه به نقش رهبران شیعه و فتوای علمای مذهبی که خمینی یکی از آنها بود که تندترین حملات را به رژیم می کرد و سیل پول از داخل و خارج به دستش می رسید تاهزینه تبلیغات دامنه دار خود را بپردازد در نتیجه موجباتی فراهم گردید که درسراسر کشور درهمه جا فریادهای کینه توزانه علیه شاه و رژیم به گوش می رسید و اگر کسانی هم که روی عقیده شخصی و یا از راه خیر خواهی، مردم را نصیحت می کردند و می گفتند که این راه ممکن است کشوررا به فاجعه بکشاند در فضای پراز تعصب و کینه و آشوب و مسموم آن روز هیچ اثر مثبتی نداشت و طبیعتاً با روحیه منفی و مخالف خوانی که در خیلی از افراد وجود دارد صدای مخالفین آن چنان بلند و پرهیاهو بود که صدای موافقین حتی به گوش نزدیکترین بستگانشان هم اثری نداشت زیرا همه باهم در راه ویرانی اساس گذشته دست به دست هم داده بودند و هرچه در قدرت داشتند برای برهم زدن وضع کشور به کار انداختند. به گفته عارف شاعر ملی ایران همه یك صدا گفتند:

زدیم تیشه براین ریشه هرچه باداباد!

هیچکس فکر نکرد با ویران کردن اساس سابق برای سازمان نوین چه باید کرد؟ نتیجه آن شد که اکنون می بینیم.

٦ - ضعف رهبری حاکم و قاطعیت رهبری مخالفین: یکی از مهم ترین عوامل تغییر اوضاع در ایران ضعف شاه ناشی ازبیماری

سرطان و سرسختی و کینه توزی خمینی در قاطعیت در راه سقوط رژیم سلطنت و استقرار جمهوری اسلامی بود. شاه انسانی رئوف و مهربان و صلح جو بود و نمی خواست برای ادامه سلطنتش خونی جاری شود. در نتیجه قدم به قدم عقب می نشست تا آن جائی که حتی سنگر سلطنت را خالی کرد. در مقابل او مردی قرار گرفته بود که در دنیای سیاست به کلی ناشناس بود و از میان تاریکی های زمان آشکار شد و با این که مقام روحانی او برابر با سایر مراجع تقلید نبود ولی تظاهرات و نطق ها و نوارهای و اعلامیه های او به صورتی بود که همه مخالفین زیر عبای او جای گرفتند. خمینی مردی سرسخت و تندخو بود که چون بلدزری راه افتاد. چشمان او غیراز تخریب اساس سلطنت و استقرار رژیم جمهوری اسلامی چیزی را نمی دید. بیان احساس او با کلمه (هیچ چی) بهترین نظر او نسبت به منافع ملی ایرانیان بود. او می خواست جمهوری اسلامی را در ایران و سایر کشورهای مسلمان برقرار سازد و همان مقررات صدر اسلام را در کشور های اسلامی پیاده کند که سرانجام درایران توفیق یافت. اما در دیگرممالك اسلامی شکست خورد. روش های غلط و ندانم کاریهای رژیم جدید در کار کشورداری موجب گردید که کشور ایران به چنین روزی بیفتد.نتیجه این شد باوجود تمایلات خیلی از مسلمانان جهان به استقرار حکومت اسلامی یادآور شده اند که خواهان نوع حکومت از نوع جمهوری اسلامی ایران نیستند زیرا قتل ها و اعدام های بی محاکمه و شکنجه و مصادره اموال مردم و فقدان عدالت و وجود سانسور و نبودن عدالت اسلامی در رژیم ولی فقیه موجب گردیده که هیچ کشوری از روش حاکم در ایران پیروی نکند.

۷ - نقش کمپانیهای نفتی علیه شاه: وقتی در مصاحبه های شاه کراراً می خوانیم که مسبب افزایش قیمت نفت دربین کشورهای اوپك بوده و با نقش رهبری کشورهای تولیدکننده نفت می خواست حقوق حقه تولید کنندگان نفت را از کمپانی های نفتی بگیرد طبیعی

است که آنها هم در انتظار موقعیتی بودند که بتوانند از شاه انتقام بگیرند. آنها با صرف پول هائی مخالفین را تقویت کرده وبا انتشار مطالبی در رسانه های گروهی در سقوط رژیم تاثیر گذاشتند. می خواستند نشان دهند هرکشوری که پا روی منافع آنها بگذارد از انتقام جوئی آنها مصون نخواهد بود. این بدان معنی نیست اگر نفتی ها بخواهند می توانند هرحکومتی را ساقط کنند ولی این امر روشن است که آنها به موقع ضربه را بر شاه وارد کردند که علیه منافع آنها گام بر می داشت.

۸ - ضعف مقامات نظامی و اعلامیه بی طرفی ارتش (یا تسلیم): ازجمله مسائلی که پس از رفتن شاه از کشور در سقوط رژیم اثر مهمی داشت اعلامیه بی طرفی ارتش بود که متاسفانه سران نظامی ما که باید جلوی هرج ومرج و نا امنی را می گرفتند وامید همه به آنها بود که باروش عاقلانه ای مانع هرج و مرج وآتش سوزی و خرابکاری گردند خود در یك جلسه محرمانه ای که غیر از آنها هیچکس حضور نداشت نخست وزیر مملکت و اعضای شورای سلطنت و مجلسین را غافلگیر کرده و ناگهان اعلامیه ای تهیه و آن را در اختیار رسانه های گروهی نهادند که با پخش آن دیگر اثری از رژیم سابق در کشور باقی نماند و همه پادگانها به دست انقلابیون افتاد و متاسفانه عده زیادی از سران نظامی و مقامات مملکتی و انسان های بی گناه به جوخه اعدام سپرده شدند که تاریخ آن را نمونه ای از فاجعه بزرگ قرن می داند که حدود ده ها هزار ایرانی از گروه های مختلف و با داشتن مدارج عالی تحصیلی که می توانستند برای کشور خود منشاء اثر و خدمتی باشند به دست حکام شرع بی اطلاع به قتل رسیدند و این انسانهایی که میلیاردها دلار خرج تحصیل و تربیت آنها شده بود روی انتقام جوئی به خاك سیاه سپرده شدند که متاسفانه اینها همه نتیجه بی تدبیری بود که در آن روزهای بحرانی در پیش گرفته شد و کار کشور و ملت ما را به اینجا کشید.

بهرصورت مورخین باید این دگرگونی ایران را دقیقاً بررسی نموده و علل وجهات بحران را مطالعه کنند تا دانسته شود چرا چنین شد که حتی حاکمان امروز ایران دچار سردرگمی شده و نمی دانند چه باید بکنند؟ تا به وضع کشورسر و صورتی داده شود.

با حبس و شکنجه و اعدام و ترور و خشونت نمی توان هیچ رژیمی را نگه داشت. از قدیم گفته اند:

چون داد عادلان به جهان اربقا نکرد بیدادظالمان جهان نیز بگذرد.

مصطفی الموتی - خرداد ماه ۱۳۷۱ - لندن

اظهار نظرهائی درباره کتاب

روزنامه نیمروز چاپ لندن در شماره ۲۸ فروردین ماه ۱۳۷۱ درباره جلد یازدهم ایران در عصر پهلوی چنین نوشته است:

(جنگ قدرت در ایران) یازدهمین جلد از تحقیقات دکتر مصطفی الموتی روزنامه نگار و سیاستمدار مشهور است که تحت عنوان ایران در عصر پهلوی انتشار یافته است.

جنگ قدرت در ایران برخلاف دیگر آثار دکتر الموتی، که تحقیق و تفحصی بود در متون یادداشت های رجال، محققان و نویسندگان عصر پهلوی بیشتر به جریان هایی که در دولت های اقبال، شریف امامی، امینی و علم شخصاً شاهد آن بوده اختصاص دارد. به دیگر کلام بیشتر مطالب این کتاب مشتمل برخاطرات نویسنده است بهمراه تحقیق و جستجویی در متون منتشر شده که با توجه به موقعیت های نویسنده در زمان دولت های یاد شده می تواند بسیاری ازابهامات و پرسش های مربوط به این دوره را پاسخگو باشد.

دکتر الموتی در مقدمه این کتاب تکلیفش را با همه رجال عصر حاضر، روشن کرده است که نه به نام های پوچ بها می دهد و نه رخدادها را باب میل افراد خاصی نادرست ثبت می کند. اوکه واقعیت ها برایش مقدم بر هر ملاحظه ای است، می نویسد:

«صادقانه بگویم که می خواهم بی طرفی را حتی المقدور حفظ کنم. حتی درموردافرادی که ازنظر سیاسی وخانوادگی مدیون محبت آن ها هستم. ضمن حق شناسی نمی توانم ایرادات و انتقادات از آن ها را نادیده بگیرم.»

سپس به وضعیت و شرایط حاضر اشاره دارد و حاکمان را نصیحت می کند و آن ها را به حقایق بشارت می دهد:

«این همه از کشته ها شد پشته وز سرها منار
تو نگفتی کاین شهیدان را کجا ملجاستی؟»

و سپس می نویسد: مگر می شود در این عصر و زمانه که به خاطر صیانت و آزادی و احترام به افکار و اندیشه ها، این همه بشر قربانی داده است بازهم عده ای را به خاطر فکر و عقیده و سلیقه و روش سیاسی و اختلاف مذهب و طرز تفکرشان از بزرگترین نعمت الهی یعنی «حیات» محروم ساخت؟ اینهایی که خود را مالك جان و مال انسان ها در جامعه ای می دانند وحشی و بربربوده و مسلماً ازمزایای تمدن و اصول سیاسی مذاهب مترقی بوئی نبرده اند و اسیر خودخواهیها و جهل و خرافه خود هستند و باید دستشان از هرگونه قدرتی کوتاه شود. وضع اکنون به صورتی است که فرخی یزدی چنین یادآور شده است:

«شهری است پر از ناله و فریاد و فغان فریاد که فریاد رسی پیدا نیست»

دکتر الموتی سپس به اوضاع جهان اشاره می کند و نظم نوین جهانی را مطرح می سازد که امپراطوری کمونیسم در جهان سرنگون شده ودیوار برلن فروریخته است، کامبوج و ویتنام در حال سروسامان یافتن هستند و افغانستان و لبنان و فلسطین و اسرائیل با کوشش های شرق و غرب بزودی بسوی آرامش خواهند رفت و به دنبال آن این سئوال را مطرح می کند: «آیا می توان این ملت بزرگ (ایران) را با آن پشتوانه با ارزش تاریخی در اسارت افکار و اندیشه های قشری زندانی ساخت و با اسلحه گرم و چوبه های دارپاسخ تقاضاهای حقه و مشروع مردم را داد؟»

آنگاه با آوردن مثال ها و تجربه تاریخ پرسش فوق را چنین پاسخ می دهد:«بی عدالتی و حاکمیت فردی و تکروی و دیکتاتوری دوام چندانی ندارد. همه ما شاهدیم که حکومت های ظلم فرو می ریزد. در عصر ما سعی می شود که سیاهی ها و بی عدالتی ها و تکروی ها ازچهره جهان زدوده شود.»

در پی مقدمه نسبتاً طولانی دکترالموتی، نامه ای گیرا و جذاب و پر ازاحساس بشر دوستانه ای ازنویسنده صاحب نام و صائب رأی کشورمان محمدعلی جمال زاده که به گردن ادبیات و

قصه نویسی امروز حق بسیار دارد چاپ شده است. در این نامه که بهتر است اصل آن را در کتاب بخوانید نسبت به بی عدالتی های پیشینیان اظهار تأسف شده و حوادث سال های ۱۸۵۲ و ۱۸۵۳ میلادی را شرم آورخوانده و می پرسد آیا«خداوند رحمان و رحیم آن حوادث را بلاجواب خواهد گذارد.»

ستاره اقبال - جلد یازدهم، با دکتراقبال شروع می شود که ستاره اقبالش چگونه درخشید و چگونه و ا زچه طرقی به نخست وزیری رسید و بعد ماجرای آشنائی نویسنده بادکتر اقبال وانتصاب به معاونت او درنخست وزیری شرح داده می شود.

نویسنده که خود ازمردان صدیق چهل سال گذشته است و همواره به درستی، آزادمنشی و دفاع از واقعیت ها و دموکراسی شهرت دارد خود را از ارادتمندان دکتر اقبال می داند و درهمه جا، پاکی اورا می ستاید. به ویژه در چند جا از قول خود ودیگران نقل می کند:«اقبال وقتی مرد فقط ۵۰۰ هزارتومان پول نقد درحسابش بود ودیگر هیچ نداشت، حتی صاحب خانه ای کوچك هم نبود.»

با این همه او انصاف را رعایت می کند و نظر مخالفان را که می گویند «ارادت وحرف شنوی اقبال ازشاه باعث شد که دموکراسی مورد تجاوز قرار گرفت.» از روزنامه نگاری صاحب نام، چون دکتر الموتی، غیر از این نباید انتظار داشت. برکناری غیرعادلانه دکتر کاسمی وزیرکابینه دکتر اقبال که همواره علم و پروفسور عدل و حزب مردم را به باد انتقاد و استهزاء می گرفت و آنان را خان زاده ها و ثروتمندان ضدمردمی خطاب می کرد، یکی ازهمان موارد ضعف اقبال می باشد که در این کتاب آمده است.

ازنکات جالب این کتاب چگونگی وصول مالیات ها به وسیله سرلشکر ضرغام وزیر دارایی است که برای ثبت در تاریخ ضروری بود.

شریف امامی - چگونگی نخست وزیری مهندس شریف امامی که از وزیران کابینه اقبال بود، اعتصاب معلمان، کشته شدن

دکتر خانعلی، سخنان تند شریف امامی درمجلس و استعفای او بخش عمده ای از صفحات کتاب را به خود اختصاص داده است.

امینی و کودتای قرنی - دولت دکتر علی امینی و کودتای سرلشکر قرنی، بخش دیگری ازاین کتاب است که دکتر الموتی درباره آن چنین می نویسد:

دکتر امینی که به اتهام شرکت درکودتای سرلشکر قرنی ازمقام سفارت ایران در آمریکا برکنار و به تهران احضار شده بود سرانجام با فشار کندی رئیس جمهوری آمریکا به مقام نخست وزیری رسید و بهمین جهت در صدد برآمد که اطرافیان شاه را از قدرت برکنار کند و تعدادی ازامرای ارتش و مقامات مملکتی را بازداشت کرد ودر مصاحبه ای گفت تمام رهبران نالایق قبلی را باید به دریا ریخت که با اعلام این که کشور دچار ورشکستگی است بحران مالی و سیاسی و اقتصادی کشور رافراگرفت زیرا دکتر امینی می خواست اعضای جبهه ملی در کابینه اوشرکت کنند که نپذیرفتند و در متینگ یکصدهزارنفری در میدان جلالیه دولت امینی را مورد حمله قراردادند. سخن رانان متینگ دکتر سنجابی و دکتر صدیقی و دکتر شاپوربختیار بودند. این بزرگترین تظاهرات جبهه ملی بعداز ۲۸ مرداد بود که متن نطق ها دراین جلد ازکتاب منتشر شده است.

جریان برکناری و بازداشت و آزادی ابوالحسن ابتهاج و علل بازداشت او در زمان دولت دوست نزدیکش دکتر امینی در این جلد تشریح گردیده است.

یکی از مهمترین کارهای دولت دکترامینی اصلاحات ارضی و نطق های تند و تیز دکتر ارسنجانی بود. جالب این است که دکتر ارسنجانی و ناصر ذوالفقاری در این دولت در کنار هم نشسته بودند. ناصر ذوالفقاری کسی است که درمجلس با اعتبارنامه ارسنجانی مخالفت کرد و چون از مالکین بزرگ زنجان بود گفته شد که مالکین نگذاشتند که ارسنجانی در مجلس بماند ولی در دولت امینی این دو در کنار هم مقررات اصلاحات ارضی را تصویب

کردند.

درباره فوت ارسنجانی و حسابهای او در بانکهای اسرائیل مطالبی در این جلد از کتاب هست.

در دولت امینی سرتیپ نویسی مدیرعامل شیلات بازداشت شد و محاکمه او و خانم احسانه دولو و عده ای دیگر به اتهام فروش انحصاری خاویار به خانواده دولو (که دررأس آنها امیرهوشنگ دولو سلطان خاویار) قرار داشت آغازگردید و سرانجام متهمین تبرئه گردیدند. سال ها خانواده دولو خاویاررا ازشیلات می خریدند و به چند برابر در اروپا می فروختند.

امیر هوشنگ دولو آجودان شاه بود و روی کارت ویزیتش خودرا (پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت) می نامید.

دکتر امینی که پس از برکناری ازکار بعلت اعلام جرمهائی به دادگستری احضارشد به ۹ مورد ازاعلام جرمی که به او نسبت داده شده بود پاسخ گفت ولی بازپرس قرار توقیفی برای امینی صادر نکرد فقط از او خواست که ازتهران خارج نگردد تابرای بازپرسی در دسترس باشد. با روی کار آمدن علم که دوست نزدیك او بود اعلام جرمها در بایگانی راکد ماند. دکتر امینی و امیراسدالله علم و نصرالله انتظام سه قلوهای سیاسی نامیده می شدند که در هرکاری باهم همکاری می کردند ولی هنگام برگزاری رفراندم چون انتظام با آن مخالفت کرده بود ازکار برکنار شد.. نویسنده کتاب از نصرالله انتظام که یك بار رئیس مجمع عمومی سازمان ملل متحد شده بود تجلیل کرده است.

علم - دولت پرماجرای اسدالله علم، بخش دیگری ازاین جلد کتاب دکتر الموتی است که طی آن، کنگره آزاد زنان و آزادمردان، رفراندم ششم بهمن، بلوای خمینی، اجرای اصلاحات ارضی و دیگر مواد انقلاب سفید و همچنین اعدام طیب حاج رضائی و نقش عبدالناصر در ۱۵ خرداد بی طرفانه گزارش شده است.

نویسنده که آزادی مطبوعات را پایه های اصلی ترقی و

سلامت جامعه و نشانه حضور فعال چشم های تیزبین و بازرس های مشروطیت می داند، توقیف ۵۰ نشریه را به بهانه کمی تیراژ، در دوره علم که به وسیله جهانگیر تفضلی که خود ازروزنامه نگاران قدیمی بود، تأسف آور خوانده است.

در این جلد. بازهم یادی از محرمعلی خان سانسورچی مشهور شده است.

به هر روی بقول استاد جمال زاده، کوشش های دکتر الموتی ستودنی است به ویژه برای صاحب این قلم که خود را شاگرد هردوی آن ها می داند.

ستار لقائی

نظری به تلاش های حزب مردم

دکترمحمدحسین موسوی سناتور سابق شرح مفصلی درباره چگونگی فعالیت حزب مردم نوشته که ازنظرثبت درتاریخ قسمتی ازآن نقل می گردد.

دوست ارجمندم:

جلد دوازدهم ایران در عصر پهلوی را به مانند جلدهای پیشین با شوق فراوان خواندم و بهره ها گرفتم. آنچه را درباره ناصر عامری دبیر کل حزب مردم ازقول من آورده اید می توانم بطور کلی تایید کنم. این گفته ها بر سبیل حکایت به میان آمد و اکنون وظیفه خود می دانم نکات زیر را به آن اضافه کنم.

۱ - من با این که از تغییر عامری سخت متاثر و پریشان بودم به صداقت (بطرف گفتگو) یادآور شدم که طبق اساسنامه حزب هرگونه اتخاذ تصمیم درباره دبیرکل منحصراً درصلاحیت کنگره است بنا براین چنین تغییری نه با اساسنامه حزب منطبق می باشد و نه به مصلحت جامعه در حال تحول ایران است و نه با اصل مشارکت که مورد تایید مکرر شاهنشاه بوده تطبیق می کند.

۲ - هرگز فضائلی رئیس شورای مرکزی حزب برای شرکت در جلسه ای

خواسته نشد ولی همان روز اطلاع از ماجرا چون ایشان برای یك روز استراحت به حومه تهران رفته بود من ایشان را پس از بازگشت به تهران مطلع ساختم ومطلقا شورای مرکزی حزب تشکیل نگردید.
۳ - با این طرز ممکن است گفته شود پس تغییر ایشان با تصمیم چه مرجعی صورت گرفت؟ باید یادآورشوم که من و فضائلی از ناصر عامری دیدن کرده و او را در جریان امر گذاشتیم و امیدوار بودیم که او شخصاً برای جلو گیری از پیش آمدن چنین واقعه تاسف آوری اقدام کند ولی او بر خلاف خواسته و انتظار ما نه تنها به فکر چاره نیفتاد بلکه با خونسردی و بلند نظری آمادگی خود را برای کنار رفتن اعلام کردو در برابر این پیش آمد نه تنها حالت تسلیم و رضا پیش گرفت بلکه احساس راحتی و آرامش نمود.
بنا براین در نخستین جلسه کمیته مرکزی حزب (نه شورای عالی) که ریاست آن با خود دبیر کل بود پس از بیان مقدمه ای استعفای خود را از دبیر کلی حزب مردم اعلام داشت. این استعفا متاسفانه از قول افرادی به صورت طرد از دبیر کلی در جراید انتشار یافت.
٤ - چون درباره احزاب بویژه حزب مردم سخن فراوان به میان آورده اید بجا می داند که کوتاه سخنی در باره حزب مردم و کوشش هائی در دوره دبیر کلی ناصر عامری بیان کنم. این دوره ازنظر سازماندهی و جلب مشارکت مردم آزاد در فعالیت حزبی از هرجهت ممتاز بود و حزب مردم با استقبال قابل توجهی مواجه شد که مشارکت گسترده طبقات مختلف را درمسائل سیاسی و اجتماعی ایران نوید می داد. با اینکه خودتان با اشاره به انتخابات شهسوار گوشه ای ازاین استقبال مردم را یاد آور شده اید لازم می داند مطالبی متذکر شوم. روزنامه (مردم) ارگان حزب که علاوه بر مسئولیت های حزبی صاحب امتیاز آن بودم از ساعت ۹ صبح دیگر نایاب می شد و مورد اعتراض بودم که چرا بر تیراژ اضافه نمی شود.علاقمندی و گرایش به طرف حزب مردم خیلی افزایش یافته بود.
از یك سال قبل ازآن موقع دیگر به حزب مردم کمك مالی نمی شد.
راهی هم برای شرفیابی و عرض گزارش نبود. با این ترتیب کنگره حزب

مردم که قبلاً برنامه ریزی شده بود به همت اعضای حزب و به مسئولیت ضیاء مدرس تشکیل گردید که از جهت سازماندهی و تعداد شرکت کنندگان جلب توجه فراوان کرد. زیرا بالغ بر هفت هزار نفر با پرداخت هر نفر حداقل یکهزارریال در این کنگره شرکت کردند. درمیان شرکت کنندگان فراوان افرادی بودند که اشتیاق پیوستن به حزب مردم و بریدن آنها از ازگروههای مخالف حکومت آن روزی از قبیل کنفدراسیون دانشجویان و جبهه ملی و آخوندها دیده می شد.
بدین ترتیب حزب مردم موفق شده بود که سد عناد و لجاج رابشکند و افراد را از بی تفاوتی بدر آورد و جوانان ستیزه جورا امیدوار ساخته و در پناه خود جای داده و به کوشش وادارد. تعداد این افرادبه حدی بود که در انتخابات کنگره عده ای ازآنها به عضویت شورایعالی حزب مردم هم برگزیده شدند.
دریغا که برکناری عامری بطور کلی به برچیده شدن مبارزات حزب انجامید و پی آمدهای دیگر کار رابجائی رسانید که نه ازتاك نشان ماند و نه ازتاك نشان.
با آرزوی موفقیت های بیشترتان در خدمت به تاریخ ایران
نیس - محمدحسین موسوی -۲۵ ژوئن ۱۹۹۲

نامه ی از نویسنده و شاعر عالیقدر دکتر محمد عاصمی

دکتر الموتی عزیز:
دوست صاحبنظر و پُرکار و قوی اراده ام
کار بسیار سودمندی که انجام داده ای و می دهی و مجموعه گرانبهائی که به تاریخ ایران ما سپرده ای و همچنان می سپری و اکنون در ردیف منابع مورد مراجعه اهل تحقیق درآمده است به گمان من این خود پاداش بزرگی در برابر زحمات طاقت فرسای تو است. برایت آرزوی موفقیت دارم.
با آرزوی دیدار - محمد عاصمی - نوروز ۱۳۷۱



دکترآموزگارچگونه به نخست وزیری رسید؟

فضای باز سیاسی و شروع بحران

پس ازتأسیس حزب رستاخیز تدریجا قدرت هویدا کاسته می شد. شرکت گروهی ازافراد با طرز تفکر مختلف در(حزب واحد) موجب شده بود که هویدا باداشتن عنوان دبیرکلی نتواند مثل زمان حزب ایران نوین تسلط خودرا حفظ کند. رقبای نخست وزیری هویدا که کم و بیش از طرف مخالفین سرسخت او حمایت می شدند در داخل حزب قدرت یافتند. وجود رهبران دو جناح حزب (دکتر جمشید آموزگار - هوشنگ انصاری) که خودرا برای نخست وزیری آماده می کردند روز به روز پایه های حکومت هویدارا سست تر می کرد. ولی هویدا باهوشتر و زیرك تر از آن بود که آنها بتوانند او را

از نخست وزیری برکنارکرده و جانشینش شوند مگر عواملی از خارج شاه را در فشار بگذارند یا عوامل داخلی از قبیل روحانیون بتوانند او را از مسند نخست وزیری به زیر بکشند. سرانجام پس از ۱۳ سال این جریان تحقق یافت و وزیر ارشد کابینه او دکتر جمشید آموزگار فرمان نخست وزیری خود را ازشاه دریافت کرد.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ می نویسد:

تصمیم من دایر به تغییر هویدا دلیل عدم رضایت من نبود. نسبت به این شخصیت تحصیل کرده و خدمتگذار که سیزده سال مصدر امور بود محبت فراوان داشتم. اما هویدا جدا خسته شده بود و خود نیز بی علاقه نبود که اندکی از مسئولیت رهبری امور دولت دور شود. برای این که اعتماد و اطمینان خودرا نسبت به هویدا نشان داده باشم او را به سمت وزارت دربار منصوب کردم که می توانست طرف مشورت قرار گیرد و هم هر روز با من ملاقات داشته باشد.

مرد ۵ میلیون دلاری

جمشید آموزگار فرزند حبیب الله آموزگار یك فرهنگی خود ساخته بود که از شیراز به تهران آمده وبه علت علم ودانش و خدمات فرهنگی توانست به مقام وزارت فرهنگ و سناتوری برسد.

حبیب الله آموزگار نیز امتیاز روزنامه ای به نام (جهان آینده) داشت که در سال ۱۳۲۳ چند شماره منتشر گردید. یادگار مهم او (فرهنگ آموزگار) می باشد که درمقدمه آن چنین نوشته است: (سالیان دراز در رشته آموزش و پرورش رنجها کشیده و در مدت ۳۰ سال نوشته ها ازخود به یادگار گذاشتم که تا کنون شماره آنها به ۲۳ جلد کتاب رسیده است. در تمام مدت آرزومند بودم که فرهنگی بسازم و واژه های زبان فارسی امروز را در آن فراهم آورم که خوشبختانه کامیاب شدم. این فرهنگ دارای ۵۰ هزار لغت می باشد. چون هیچیك از فرهنگها به قدر این فرهنگ لغات معمول و

متداول را نداشت، مورد استقبال فراوان قرار گرفت.)

حبیب الله آموزگار که خود مدتی در آمریکا به سر برده بود پس از مراجعت تصمیم گرفت هر چهار فرزند خود (جهانگیر - جمشید - کوروس - هوشنگ) را برای تکمیل تحصیلات به آمریکا بفرستد که پس از مراجعت به ایران سه تن از فرزندان او به کسوت نخست وزیری و وزارت در آمدند.

اقامت جهانگیر آموزگار از همه برادران در آمریکا زیاد تر شد که سال ها نماینده ایران در بانك بین المللی و مدتی هم به ایران آمد و وزیر دارائی و وزیر اقتصاد شد. او سالیان دراز با عنوان سفیر دفتر امور اقتصادی ایران را در آمریکا اداره می کرد. درانتخابات تابستانی دوره بیستم دکتر جهانگیر آموزگار از اصطهبانات فارس که مسقط الرس پدرش بود به نمایندگی مجلس انتخاب گردید ولی به علت استعفای نمایندگان مجلس منتفی گردید، در حالی که جهانگیر آموزگار آن وقت در تهران هم نبود بلکه در آمریکا به سر می برد.

کوروس آموزگار وزیر آبادانی ومسکن و رئیس سازمان بیمه های اجتماعی بود و بعدا به کار آزاد پرداخت.

هوشنگ آموزگار راه پدر را تعقیب کرد وبه تدوین فرهنگ پرداخت که نمونه آن در لندن انتشار یافت و هم چنین تدریس زبان انگلیسی را به دیپلماتها و سایر افراد برعهده دارد و مدتی هم در دفتر اوپك در وین به کار اشتغال داشت.

جمشید آموزگار در دانشگاه تهران در رشته های مهندسی و حقوق تحصیل کرده است. در سال ۱۹۵۵ به آمریکا رفت و در دانشگاههای کرنل وواشنگتن با درجه فوق لیسانس دررشته بهداشت و درجه دکترا در رشته مهندسی هیدرولیك به ایران باز گشت. مدتی رئیس اداره مهندسی آژانس عمران بین المللی بود و با اصل ٤ همکاری داشت و برای بررسی وضع آبهای ایران به جنوب رفت که در بندرعباس به بیماری (پیوك) مبتلا گردید که بیماری ناراحت

کننده و خطرناکی است.

در دولت علاء هنگامی که دکتر جهانشاه صالح وزیر بهداری بود به سمت معاون وزیر بهداری منصوب گردید و از آنجا در ردیف دولتمردان عصر پهلوی قرار گرفت.

دردولت دکتر اقبال لباس وزارت پوشید و برای اولین بار وزیر کار شد وپس از مدتی به وزارت کشاورزی منصوب گردید.

لایحه اصلاحات ارضی را به مجلس برد ولی نمایندگان آن چنان لایحه را تغییر دادند که قابل اجرا نبود.

در دوران وزارت کشاورزی یك بار که قرار بود در برابر شاه دریك مراسم رسمی نطقی ایراد کند هیچگونه یادداشتی در دست نداشت ولی او متنی را که خیلی ادیبانه تهیه کرده بود از حفظ بیان داشت که همه حضار از جمله شاه را به تحسین واداشت و معلوم شد که این فرزند تهیه کننده (فرهنگ آموزگار) از پدر ارث کاملی برده که علاوه بر تسلط به زبان انگلیسی به ادبیات فارسی نیز آشنائی کامل دارد. ارث دیگر جمشید از پدر خانه ای بود که در خیابان سعدآباد داشت که در گوشه باغ پدر برای خود ساخته و درآنجا زندگی می کرد.

پس از کناره گیری دکتر اقبال او هم به کار آزاد پرداخت و با تأسیس دفتر مهندسی مشاور (همکار) چند سال فعالیت داشت تا این که در دولت منصور به وزارت بهداری منصوب گردید. در دولت هویدا وزیر دارائی شد و سالیان دراز این شغل را عهده دار بود. اواخر دولت هویدا به وزارت کشور منصوب شد تا بر انتخابات نظارت کند و بیطرفی بین دو حزب مردم و ایران نوین رعایت گردد.

پس از تأسیس حزب رستاخیز بدوا رئیس شورای مرکزی و سپس رهبر جناح (پیشرو) گردید. بعدا به عنوان دبیر کل حزب رستاخیز و وزیرمشاور برگزیده شد. در تمام مدت نماینده ایران در سازمان اوپك بود که به علت اطلاعات عمیق نفتی و تسلط کامل به زبان انگلیسی توانست نقش مهمی در اوپك داشته باشد. هنگامی

هم که کنفرانس اوپك در تهران تشکیل شد او ریاست کنفرانس را عهده دار بود که محمد رضاشاه پهلوی هنگام نطق خطاب به او گفت (اقای رئیس - نمایندگان محترم) که این امر در محافل سیاسی تأثیر جالبی داشت.

جمشید آموزگار همراه وزرای نفتی اوپك به اسارت (کارلوس) و گروه تروریست او درآمد که رسما اعلام داشت: (آموزگار و زکی یمانی) را خواهد کشت. زیرا از طرف کسانی که مأموریت یافته دستور دارد که در هواپیما جسد آنهارا تحویل دهد. ولی با اقداماتی که صورت گرفت آنها ازخطر نجات یافتند و صحیح و سالم به کشورهای خود باز گشتند. شایعه سازان می گفتند برای نجات آنها ایران و عربستان سعودی برای هرنفر ۵ میلیون دلار پرداخته اند که بعضی نشریات به آنها (مردان ۵ میلیون دلاری) لقب داده بودند. ولی این مطلب رسما تأیید نشد.

سازمان (اوپك) از یکسو برای آموزگار این سود را داشت که او را به شهرت بین المللی رسانید وبه نشان درجه یك تاج مفتخر ساخت و بعدا نخست وزیر شد. ولی از سوی دیگر جان او را در معرض خطر حتمی قرار داده بود که با تدابیری نجات یافت.

روش تند آموزگار برعلیه او مخالفینی ساخته بود. انتشار یافت که با قطع مقرری آخوندها گروه مخالف رژیم را تقویت کرده است. خیلی از دوستانش هنگام قدرت از او رنجیده خاطر شده اند زیرا در جریان کارهای مملکت بر عکس هویدا هیچگونه انعطافی نداشت و آنها معتقدند که در شغل ومقام دوستان را ازیاد می برد.

شاه به او علاقه زیادی داشت و اگر فشار مخالفین از جمله شریعتمداری و روحانیون دیگر نبود او هم می توانست سالیان دراز سرکار بماند ولی در زمان اومقاله تندی علیه خمینی نوشته شد که موجب تظاهرات در سراسر کشور شد که دامنه آن چنان توسعه یافت که منجر به استقرار حکومت نظامی درچند شهر شد و سرانجام به خواسته شاه از نخست وزیری کناره گرفت و درزمان نخست وزیری

دکتر بختیار به طور رسمی از کشور خارج گردید و در واشنگتن همراه همسر آلمانی الاصل خود به سر می برد

جمشید آموزگار از ساکت ترین سیاستمداران ایرانی است که در خارج ازکشور اقامت دارد زیرا تا کنون نه حرفی زده و نه مصاحبه ای کرده و نه مطلبی نوشته است در حالی که برادرش جهانگیرآموزگار به انتشار مقالات و کتابهائی پرداخته که از جمله درباره انقلاب ایران می باشد که به زبان انگلیسی بوده و تا کنون به فارسی ترجمه نشده است.

به طور کلی می توان گفت برادران آموزگار از برادران موفق ایرانی در عصر پهلوی بوده اند که اکنون هر چهار برادر در خارج از کشور به سر می برند.

***

مسعود بهنود می نویسد: شب سیزدهم آبان ماه ۱۳۵۵ شاه تا پاسی از شب بیدار ماند که نتیجه انتخابات رئیس جمهوری آمریکارا بداند. داستان ۱۵ سال پیش تکرار شد که به جای نیکسون مردم آمریکا کندی را انتخاب کردند و نزدیك بود شاه را از تاج و تخت دور کند. جیمی کارتر همچنان شعارهای کندی را می داد و شاه شنید که کارتر از [حقوق بشر] صحبت می کند و پیرو راه جان کندی است. کارتر در گفتارهایش رژیم های ایران و شیلی و کره جنوبی را از این قبیل کشورها می دانست. شاه خبر داشت که (والتر ماندیل) معاون این رئیس جمهور از دکتر شایگان و دکتر یزدی مطالب زیادی در باره نقض حقوق بشر در ایران شنیده است.

فردای آن روز اشرف خواهر توامانش نزد شاه رفت و او را دلداری داد و گفت اکنون ایران ۱۵ سال پیش نیست و تازه در آن دوره هم اتفاقی نیفتاد. جز آن که آمریکائیها آزادیهائی را باعث شدند که درد سرهائی برای خودشان و شاه به وجود آوردند و پس از مدتی جریان نظیر سابق شد. در همین گفتگو اشرف برادر خود را قانع کرد که باید هویدارا بردارد و جمشید آموزگار را به صدارت

انتخاب کند. شاه که احساس می کرد باثابت نگه داشتن دکتر اقبال - علم - هویدا - شریف امامی - نصیری قدرت رژیم را به همگان اثبات کرده هربار از چنین تغییری شانه خالی می کرد. ولی این بار به فکر افتاد که نخست وزیر ۱۳ ساله خود را قربانی کند و انتقادات و ایرادات به روش حکومت را به گردن هویدا بیاندازد. شاه از ابتدای سلطنت خود با ۷ رئیس جمهور آمریکا برخورد داشت و به دفعات با آنها ملاقات نمود و هربار به خصوص در زمان دموکراتها سرنوشت رژیم دچار دگرگونیهایی می شد که خود را از دردسر نجات می داد. در زمان ریاست جمهوری کندی، دکتر امینی سالی سخت برای او به جود آورده بود. دستیاران شاه او را معتقد کرده بودند که(دموکراتها با رژیم ایران خوب نیستند).

شاه سه منبع اصلی قدرت را در آمریکا شناسائی کرد. یهودیها که با به رسمیت شناختن اسرائیل به صورت (دو فاکتو) پیوندهای خود را با اسرائیل حفظ کرد. کارخانه های اسلحه سازی که حتی نیکسون به شاه گفته بود همه نوع اسلحه غیراز سلاحهای اتمی به شاه فروخته خواهد شد. شرکتهای بزرگ نفتی که با آنها نیز به صورتی عمل می کرد که با منافع هفت خواهران نفتی برخورد نکند.

بالاخره شاه یك سال و نیم پس از پیروزی کارتر در انتخابات رئیس جمهوری در ۲۷ مرداد ۱۳۵٦ دکتر آموزگار را به نخست وزیری بر گزید. با این ترتیب آموزگار که از ١٤ سال پیش توسط اشرف ذخیره گردیده بود به میدان فرستاده شد. وقتی آموزگار کار خود را آغاز کرد کسانی چون فرح و هویدا دل نگران حکومت بودند ولی شاه و طرفداران آمریکائی اش معتقد بودند که رژیم دارای چنان قدرت و استحکامی است که از این رهگذر آسیبی نخواهد دید. آموزگار همزمان با اعلام برنامه دولت خود آغاز دوران (فضای باز سیاسی) را در مملکت نوید داد. این نوید در حقیقت تأیید نظر مخالفان داخلی بود که می گفتند حکومت کارتر شاه را

زیر فشار سیاست حقوق بشر گذارده که ناگزیر باید به عقب نشینی هائی در برابر مردم دست بزند.

آموزگار که می خواست موضع اصلی ایجاد نارضائی را از جلوی چشم مردم دور کرده ازآسیب پذیری شاه بکاهد در شروع به کار غلامرضا نیك پی شهردار تهران را تغییر داد اما در روز بعد به اصرار فرح که نیك پی را مجری اوامر خود می دید اورا به عنوان سناتور اصفهان وارد مجلس شیوخ ساخت و اثر تبلیغاتی و روانی این کار از بین رفت. در دیگر موارد هم که آموزگار قصد داشت مسئولین دولت گذشته راپیشمرگ شاه کند تیرش به سنگ خورد. چرا که به وسوسه فرح و هویدا تمام وزیران گذشته به کار گماشته شدند. مجیدی دبیر کل بنیاد شهبانو و روحانی مدیرعامل شهرك غرب و هادی هدایتی رئیس کل بیمه مرکزی شدند. صادق احمدی عنوان رئیس دادگاه عالی قضات را گرفت. منوچهر آزمون به استانداری فارس رفت. ایرج وحیدی به سمت دبیر کل بنیاد اشرف منصوب گردید و در گورستان فیلها جا گرفت. این گورستان دفتر اشرف پهلوی بود که افرادی نظیر دکتر آشتیانی - عبدالرضا انصاری - دکتر کاسمی - دکتر عاملی - منوچهر پیروز و بسیاری دیگر را که از پست های بالا برکنار می شدند زیربال و پر می گرفت. به این ترتیب از سیاستی که برای کاستن تورم و انفجار سیاسی ناشی از بحران اقتصادی درپیش گرفته شده بودبا بالابردن نارضائی ها نتیجه عکس گرفته می شد. وقتی که محمود جعفریان باعنوان معاون سیاسی تلویزیون و پرویز نیکخواه باعنوان رئیس واحد تحقیق رادیو تلویزیون در تبلیغات مکرر هر روز بر پیشرفت رژیم تأکید داشتند، برنامه های عمرانی یکی بعد از دیگری متوقف می شد و درحالی که دولت مأمور تهیه برنامه عمرانی ششم می شد شاه در پیام سالگرد ۲۸ مرداد خود گفت (بیعرضگی و فساد مسئولان باعث توقف کارها شده است)

درهمین زمان آموزگار ظاهرا دبیرکلی حزب رستاخیز را به

محمد باهری واگذار کرد ولی در واقع بر آن نظارت داشت. روزنامه رستاخیز به انتشار گفتگوهائی باصاحبان قلم پرداخت. انتشار کتاب آزاد شد و چند تن از ممنوع القلم ها به مقاله نویسی پرداخته و مجله خواندنیها به شدت هویدا را مورد حمله قرار داد. به این ترتیب پیدا بود که تأکیدهای مداوم شاه و دولتیان بر (فضای باز سیاسی) جزآنکه به یاد مخالفان رژیم بیاورد که حکومت در منتهای ضعف قرار دارد و از جانب کاخ سفید زیر فشار می باشد حاصلی نداشت.

نیمه دوم سال ۵۶ اوج کوشش مخالفان رژیم در خارج از کشور بود. گروههای مخالف ده گانه سیاسی و نام های مشهوری چون احمد شاملو - رضا براهنی - دکتر غلامحسین ساعدی - دکتر شایگان - خسرو قشقائی - بابك زهرائی - بهمن نیرومند - دکتر ابراهیم یزدی شب و روز در کار افشا گری بودند. بر رسی کنفرانس (جنایات شاه) فرصتی بود که دیگر جناح ها از جمله مذهبیون هم به فعالیت زیاد تر بپردازند. اما تشکیل جبهه چهارم ملی و فعالیت دکتر امینی شاه را به وحشت انداخت و به خبرنگار فیگارو گفت: هر وقت تصمیم می گیریم در این مملکت آزادی هائی بدهیم فسیلها و واخورده ها و منفی بافان به راه می افتند. آنها خیانت خود را به مردم ایران ثابت کرده اند. همانهائی که به سلامتی پیشه وری جام زده بودند تا از آب گل آلود ماهی بگیرند.

در همین سال جبهه ملی در ۲۸ آبان سکوت ۱۱ ساله پس از مرگ مصدق را شکست وبا ترکیب حزب ملت ایران - جبهه سوسیالیستهای ملی اعلام موجودیت کرد و مهندس حسیبی را به ریاست شورای مرکزی برگزید . کریم سنجابی - شاپور بختیار - داریوش فروهر - رضا شایان - مشیری به عنوان هیئت مرکزی تعیین شدند. آنها اجتماع محدودشان را در کاروانسراسنگی به راه انداختند که گروهی از مأموران به آنجا حمله برده ودر نتیجه بختیار و فروهر مضروب شدند. دکتر فلاح طی نطقی گفت (رأی دیوان لاهه علیه انگلستان و به نفع ایران درمرداد ۱۳۳۱ زیان فاحشی

برای ایران داشت) که برای اثبات سخن خود ارقامی را ذکر کرده بود.

شاه گفت: (اگر قیام ملی ۲۸ مرداد رخ نداده بود توده ایها تا یك هفته مصدق را سرنگون می کردند وحکومت کمونیستی تشکیل می دادند).در همین موقع آرمین مایر سفیر سابق آمریکا در ایران به وام ۳۵ میلیون دلاری آمریکا و انتصاب دکتر امینی به نخست وزیری اشاره کرد که این افشاگری تأثیری نداشت بلکه شاه مجبور شد که اجازه بدهد روزنامه ها متن پاسخ امینی را چاپ کنند.

در آبان ماه شاه برای دیداری با کارتر عازم آمریکا شد. شاه در ۲۷ سال گذشته ۳۹ بار به امریکا سفر کرده و با۷ رئیس جمهور دیدار داشت. سخت ترین آن باکندی بود. شاه بهترین روزهارا از دیدار نیکسون داشت.

ازماهها پیش گروههای مخالف شاه که اینك وحدت پیدا کرده بودند خود را به واشنگتن رساندند - چند هزار نفر خشمگین علیه شاه و چندصدنفر با پرچم های ایران به نفع شاه شعار می دادند که منجر به پرتاپ گاز اشك آورشد که اشك شاه ودیگران را جاری ساخت. تا چندروز بحث اصلی رسانه های گروهی جهان درباره این واقعه بود. مخالفین با ارائه مدارکی ثابت کردند که همان عده محدود طرفدار شاه هم با مخارج پرداختی سفارت ایران در آمریکا گردآوری شده بودند. در پایان سفر برژینسکی به اردشیر زاهدی خبر داد که کارتر دوماه دیگر به ایران خواهد آمد که زاهدی پیشنهاد کرد اگر شب اول سال نو مسیحی باشد بهتر است.

پس ازسفرکارتر وهمسرش به ایران با تجلیل زیاده ازحدشاه او درصدد برآمد که با مخالفین شدت عمل به خرج دهد. مقاله (احمد ــ رشیدی مطلق) دردربارتهیه وبرای چاپ به روزنامه هافرستاده شد. درقم و اصفهان مردم روزنامه اطلاعات راآتش زدند ودامنه درگیریها افزایش یافت و منجر به حوادث قم - اصفهان - تبریز و سایر شهرها شد.

دکترباهری درباره فضای باز سیاسی و تغییرات ناشی ازآن در مصاحبه ای چنین گفت:

وقتی زمزمه (فضای باز سیاسی) شروع گردید آموزگار هم برای نخست وزیری در نظر گرفته شد. در تابستان سال ۵۶ علم با اشاره شاه ازوزارت دربار استعفا کرد و هویدا جای علم را گرفت و آموزگار هم نخست وزیر شد. من هم به جای آموزگار دبیر کل حزب رستاخیز شدم. وقتی حضور شاه فقید شرفیاب شدم قبل از هر چیز از من سئوال کردند می دانید چرا شما را برای این سمت درنظر گرفته ام؟ برای این که می دانم با هیچیك از گروهك ها و دسته هائی که از این پس پیدایشان می شوند و هرکدام سرشان یك جائی بند است ارتباطی ندارید و به من فهماند که در فضای باز سیاسی ایران تازگیهائی هست و محدودیت ها کمتر خواهد شد. با روی کار آمدن کارتر و برنامه اش در حرمت به حقوق بشر و تقارن آن با فضای باز سیاسی در ایران و این که شاه فقید از حکومت دموکراتها در هنگام روی کار آمدن کندی خاطرات تلخی داشت و خون دل می خورد این دفعه که دموکراتها روی کار آمدند پیشدستی کرد و دولت را تغییر داد وبه فضای باز سیاسی وسعت بخشید. ژست او برای جوابگوئی با آتمسفرجهانی پس از روی کارآمدن کارتر کافی بود ولی ناتوانی داخل رژیم و شاید همراه عوامل دیگر نگذاشت رژیم از عهده اداره نگاهداری خود در فضای باز سیاسی برآید.

آموزگار به اصطلاح در فضای باز سیاسی حکومت می کرد. موجی که برسایر امواج اجتماعی غلبه داشت دارای رنگ مذهبی بود که آموزگار آن را نمی فهمید. آموزگار از تعصب و علاقه مردم نسبت به موازین مذهبی غفلت داشت. آخوندها را هم زائده ای مفتخور می دانست. بیشتر به دلیل این بود که آنهارا متولی مسائل مذهبی تشخیص می داد. هویدا عیبهائی داشت ولی طی ۱۳ سال حکومت با هوش و فراستی که مخصوص خودش بود قدرتهای

اجتماعی را می شناخت و چون آخوندها از اصلاحات ارضی هم زخم خورده بودند ریش و سبیل آنهارا چرب می کرد. به این ترتیب رژیم مهار این قدرت را از دست داد. همین قدرت روبروی رژیم ایستاد. با این طرز می توان گفت که حکومت درفضای باز سیاسی مطلقا از عهده آموزگار ساخته نبود. یکی از نزدیکان شاه فقید نقل می کرد چند روز قبل از استعفای آموزگار درمورد جانشین او تردید وجود داشت. اسم شریف امامی هم به میان آمد ولی شاه رغبتی نشان نداده سهل است حتی نفی هم کرده بود ولی بعدا شریف امامی را مأمور تشکیل کابینه کرد. او می گفت دلیل انتخاب شریف امامی این بود که گفته بودند وی از خانواده روحانی است و قرار هم بر این بود که با روحانیت سازش به عمل آید. روی سیاست بردباری و مماشات و سعی در آشتی با آشوبگران بود. شاید برای به کار بستن همین سیاست کسان دیگری هم بودند ولی شریف امامی ترجیح داده شد.

همانطوری که گاری سیگ نوشته دراستراتژی آمریکا در خاور میانه غیراز دوستی باایران و شاه ایران آلترناتیو دیگری وجود نداشت ولی این بستگی موجب الزاماتی گردید که اخلاقا قابل قبول نبود و شاید از نظر منافع ملی هم زیانبخش بود. مثل سلب صلاحیت دادگستری برای رسیدگی به جرائم ارتکابی مستشاران نظامی آمریکا که دولت منصور زیر بار آن رفت. بلاهائی که در طی دوقرن خارجیها سر ما آورده اند اعتقادی به وجود آورده بود که خارجی ها هرکاری بخواهند می توانند بکنند. این قدرت خارجی یك روز انگلستان بود ولی امروز برای بعضیها آمریکا و برای برخی شوروی است. چنانچه اخیرا هم نیمرودی مأمور سابق اسرائیل در ایران لیست اسامی لااقل یك هزار نفر از بزرگان رژیم اسلامی را به سیا داده که آنها میانه رو هستند.

چه در رژیم گذشته و چه حال این بیماری در اجتماع ما وجود دارد. انتظار چراغ سبز هست.

شاه فقید برای این که بتواند به کار سازندگی خود ادامه دهد میبایست تدبیر به کار اندازد. رئیس الوزراء عوض کند و به صور مختلف بحران را از سر بگذراند. درسال ٤٠ توفیق پیدا کرد ولی همیشه این طور نیست. گاهی با ناکامی روبرو می شود. کما این که در بحران فضای باز سیاسی رژیم شاه و همه دستاوردهای نیم قرت مملکت ما به باد رفت.

حیرت انگیز است که شاه فقید در مواجه با بحران سال ٤٠ که آمادگی نداشت به سلامت در رفت ولی برای رویاروئی با بحران سال ٥٧ که قبلا خودرا آماده کرده بود توفیق نیافت و کارش به سقوط کشید.

دکتر باهری می گوید: در فرصتهای مناسب شاه را دیدم که حسرت دموکراسی برای جامعه ایران را داشت. اصلاحات اجتماعی او قهرا جامعه ایران را به طرف دموکراسی سوق می داد ولی این اصلاحات در آن موقع به حدی نبود که در فرهنگ سیاسی جامعه ایران تحول قطعی به وجود آورده باشد و حکومت طبق اصول دموکراسی متداول در کشورهای دیگر ممکن و فراهم باشد. به همین جهت شاه ظاهرا تسلیم به فضای باز سیاسی شد ولی مخلصانه آن را به موقع نمی دانست فقط برای اینکه جواب توقعات آتمسفر بین المللی را با روی کارآمدن کارتر بدهد. با روی کارآمدن دولت آموزگار بلافاصله چهره گروههائی باسابقه در فعالیت های اجتماعی علنی نشد. تازگی جلوه فضای سیاسی فقط با برگزاری شب شعر بود که مخالفین دولت و رژیم در میان شرکت کنندگان بودند که آن هم ظاهرسازی بود. مهمتر این که رژیم منتظر بود در گوشه ای بلوا راه بیفتد و آن را به حساب فضای باز سیاسی بگذارد تا توقعات جهانی را کم کند.این موضوعی است که یکی از مهمترین مقامات امنیتی در مسئولیتم در حزب رستاخیز در لفافه با من در میان نهاد. در همان موقع واقعه کاروانسرا سنگی روی داد که چند تن ازجمله خانمی از دانشگاهیان مجروح شدند. مقامات حزب رستاخیز

مطلقا از جریان آگاه نبودند ولی منتشر کردند که فاشیستهای رستاخیزی به آزادیخواهان حمله بردند. آموزگار نخست وزیر هم برای همان خانم سبد گل فرستاد. بنا به شایعاتی که من اعتقاد ندارم در روزهای شلوغی ساواك در جریانات دست داشت.

شاه قبل از روی کارآمدن کارتر گاهی در صدد برمی آمد به قیافه رژیم آرایش دموکراتیك بدهد و می خواست بگوید که دستگاه انتقاد و اعتراض مختص و و ابسته به شاه است. تشکیل کمیسیون شاهنشاهی و انتشار مذاکرات جلسات به همین مقصود بود. منتها گاهی آکتورها آرایش را خراب می کردند. در یکی از جلسات که به عنوان دبیرکل حزب رستاخیز شرکت داشتم مدیرکل آب و برق اصفهان مورد اعتراض قرار گرفت و بازرسی شاهنشاهی معتقد بود که مدیر کل وقت غفلت کرده تا وزیر مربوطه خواست جواب بدهد با کمال تعجب نخست وزیر به او فرصت نداد و گفت مطلب همان است که بازرسی شاهنشاهی گفته یعنی فضولی موقوف... موضوع ظاهری بودن فضای باز سیاسی انتشار گزارشهای انتقادی در کنفرانس انقلاب آموزشی رامسر بود. شاه با تظاهر به فضای باز سیاسی تسلیم شده بود. سبب چه بود؟ غالبا مسئله آینده سلطنت را پیش می کشیدند. چند سال قبل از انقلاب صحبت استعفای شاه به سود ولیعهد بود. در روزی که شاه مملکت راترك می گفت من آخرین نفر بودم که برای خداحافظی شرفیاب شدم. شاه گفت خارجیها دقیقه شماری می کنند که من بروم. گفتم چرا به مردم نگفتید؟ جواب داد پنج سال است می خواهند بروم.

درهمان تاریخ (۵ سال قبل) علم از من خواست که با استناد به موازین قانون اساسی یادداشتی تهیه کنم مبنی بر این که مادام که ولیعهد به سن قانونی نرسیده کناره گیری شاه واستعفای او به نفع ولیعهد درست نیست. من نگران شدم گفت نگران مباش لازم است چنین مطلبی تهیه شود ولی بعد دنبال نشد.

از دوسال پیش از انقلاب مسئله آینده سلطنت مطرح بود. شاه

از بیماری طحال رنج می برد. متخصصین تشخیص دادند که درد طحال ارتباط به نوعی سرطان دارد. مدت چندسال نه شاه و نه هیچکس از اطرافیان آگاه نبودند. فقط اطباء معالج می دانستند و بس. دوسال قبل از انقلاب شهبانو به ضرورت از بیماری سرطان شاه آگاه شد. تاروزی که در مکزیکو اطباء به بیماری شاه پی بردند حتی خود شاه آگاهی نداشت. اطباء بدون این که صریحا به شاه بگویند سرطان دارد تا وی را به پیش بینی هائی برانگیزاند مطالبی می گفتند ولی شاه التفاتی به اشارات آنها نکرد. بنا براین آینده سلطنت فقط با شهبانو مطرح بود. شهبانو هم می دانست که سر همه کلافها در دست خود شاه است و بار شاهی خیلی سنگین می باشد. شاهی که ۳۵ سال تجربه اندوخته و بارجال بزرگ جهان نشست و برخاست داشته و با جریانهای سیاسی نیم قرن اخیر آشنائی کامل دارد ایرانی و مسائل ایران را می شناسد. شهبانو یقینا می دانست که شانه های ولیعهد جوان طاقت تحمل این بار سنگین راندارد. به همین جهت از دوسال قبل از انقلاب در صدد برآمد مقداری از بارسلطنت رابه دوش گیرد. شاه از سلطنت خسته شده بود. شاه یك سال پیش از انقلاب در جلسه ای با حضور هویدا وآموزگار ازبار سلطنت و مسئولیت مستمر خود اظهار دلتنگی می کرد. هرگاه آینده سلطنت سبب ادامه فضای باز سیاسی بود ناچار موکول به مداخله شهبانو می شد. آیا دولت در مقام تبعیت از علاقه شهبانو به مدارا بامردم دچار اشتباه نشده و در برابر آشوبگران و هرج ومرج طلبان هم نرمش نشان نداد؟ من جواب صریح ومطمئنی ندارم. چنانچه مسئول رادیو و تلویزیون در اوایل حکومت شریف امامی خود را طرفدار نرمش نشان می داد.

در دولت آموزگار در برخوردها دولت قاطعیت خود را ازدست داد و با تظاهرات به صورت نیم بند مقابله می کرد. در مقابل مخالفین، تظاهرات عظیم تبریز را با صرف ٤٠ میلیون تومان به اسم رستاخیز به پا کرد. به دنبال آن گروههای سیاسی علنی شدند و

دسته های آشوب طلب به تظاهرات خشن دست زدند که صلاحیت رسیدگی به این جرائم با دادرسی ارتش بود ولی عملا به دادگستری منتقل شد. رفته رفته آتش زدن بانکها و سینماها شروع شد و آخرین اتفاق شومی که در دولت آموزگار روی داد آتش زدن سینما رکس آبادان بود.

فضای باز سیاسی دوره آموزگار مقدمات انقلاب را فراهم کرد. علتش این بود که آموزگار تکنوکرات بود نه یك مرد سیاسی. در زمینه تخصصی او ازعهده بر می آمد ولی درسیاست به خصوص در دوره بحران از این قبیل افراد کاری ساخته نیست. باید سیاستمداران مجرب با بحران روبرو می شدند که باید بگویم در این دوره، ایران فاقد ذخیزه مرد سیاسی بود. کمبود مردان سیاست را باید عیب رژیم گذشته دانست و قبول کرد. تمرین سیاست موقوف شده بود و کسی به طور جدی دنبال آن نمی رفت. یك سیاستمدار مجرب در دوره فضای باز سیاسی به دنبال گفتگو با مردم می رود و با بیان شیرین با مردم برخورد می کند. اگر برخورد ملایم باشد، اگر سلیقه آنها هم با دولت یکی نباشد با دولت مقابله نمی کنند. هویدا واجد این خصلت پسندیده بود. غالبا نخست وزیران گذشته کم و بیش این طور بودند. تصادفا در موقعی که بیش از همیشه لازم بود نخست وزیر این خلق و خوی را داشته باشد آموزگار نخست وزیر شد که فاقدآن بود. به خاطر دارم در زمان نخست وزیری او به سفارش شهبانو اعتباری برای جنوب شهر اختصاص داده شد. دکتر عاملی که نمونه صداقت و ایمان بود گفت بهتر است که این اعتبار با مشورت مردم جنوب شهر به مصرف برسد زیرا مردم بهتر از هرکس اولویتهارا می شناسند. با آموزگار صحبت کردم ولی پاسخ او مرا به کلی مأیوس کرد و گفت این کار در مسئولیت دولت است و دولت می داند چه باید بکند.

فضای باز سیاسی در ارتباط با آینده سلطنت فایده اش این بود که در مشارکت مردم در کارها بار پادشاه تخفیف یابد. وقتی

هم دبیرکل حزب رستاخیز بودم از نخست وزیر خواستم که لوایح را قبل از این که به مجلس بدهد به حزب بفرستد تا در باره آن با مردم گفت و شنود شود. نامه را به شاه هم ارائه دادم شاه گفت طبیعی است که دولت باید از طریق حزب با مردم گفتگو کند و ترجیح داد که در این باره شخصا به دولت دستور بدهد. همین کار شد. بعدا از دفتر مخصوص خبر دادند که قرار شد همان وقت که دولت لایحه را به مجلس می دهد نسخه ای راهم به حزب بفرستد. معلوم شد آموزگار شاه رامنصرف کرده است چون از دیالوگ خوشش نمی آمد. مسائل و نمونه های دیگری هم هست که از آن صرفنظر می کنم. خلاصه اگر دولت به گفت و شنود با مردم تن می داد اعتبار رژیم افزوده می گردید و از جاذبه مخالفین کاسته می شد. فضای باز سیاسی یعنی همین.

فقدان ضوابط و سستی در این کار وخودداری ازدیالوگ یقینا از اسباب انقلاب بود ولی مطلب دیگری هم هست و آن نداشتن آگاهی از قدرتهای اجتماعی و سوابق آنهاست. شناختن آرمانهائی که تکیه برآنها جامعه را به حرکت در می آورد.

***

وقتی بحران در کشور شروع شد مثل سال های قبل مجلس روضه خوانی دربار در مسجد سپهسالار تشکیل شد که شاه در روز عاشورا نیز برای شرکت در عزاداری امام حسین شرکت نمود. روضه دربار ازسالها قبل در ایران سابقه داشت. در زمان رضاشاه هم مراسم برپا می گردید و سالهای آخر حاج میرزاعبدالله سبوحی ملقب به (مَلِك) درحضور شاه به منبر می رفت. بعضی سال ها در کاخ گلستان مراسم روضه خوانی اجرا می شده در دولت آموزگار آخرین مجلس روضه خوانی دربار با حضور شاه تشکیل شد و دکترعباس مهاجرانی خطیب معروف به منبر رفت و پس از ذکر مقدمه ای از ضعف دولت در مبانی عدالت اجتماعی انتقاد کرد. مهاجرانی با ذکر آیه ای از سوره هود گفت خطر بسیار بزرگی مملکت و وحدت

ملی مارا تهدید می کند. دولت های ۲۰ سال گذشته بابی اعتنائی به امور اخلاقی وشعائر اسلامی و گسترش رشوه خواری کار را به اینجا کشانیده اند. دکترمهاجرانی خطاب به شاه گفت مملکت در حال سقوط وغرق شدن است که در اینجا باید مثلی را یادآور شوم. ده نفر دریك کشتی نشسته بودند که در وسط دریا یکی از سر نشینان تصمیم می گیرد کشتی را سوراخ کند ولی آن ۹ تن دیگر مانع خرابکاری او شده هم خودشان و هم آن شخص را نجات دادند. ما اگر بنشینیم و سکوت کنیم باهم غرق خواهیم شد. اگر دادگستری و دستگاههای دولتی حق مردم را به صورت عادی و برپایه عدالت ندهند مردم ناچار هستند حق مشروع خودرا با رشوه خریداری کنند و این امر روش سقوط و یا ضعف ملل در تاریخ بوده است. اگر به دین داران واقعی و اساتید و روحانیون روشنفکر که هم دنیا را می شناسند و هم به قانون اساسی احترام می نهند آزادی عمل داده می شد امروز مملکت وضع دیگری می داشت و استعمارگران شرق وغرب به دگرگونی آن طمع نمی بستند.

***

از دکترمهاجرانی در لندن پرسیدم آنهائی که با شما مخالف هستند می گویند شما با نظر بعضی ازمقامات مملکتی به این گفته ها پرداخته بودید؟ او سوگند یاد کرد که این گفته از اعماق درونم الهام گرفت و وظیفه خود دانستم که در آن شرایط بحرانی بیان کنم. وقتی هم به خانه آمدم دکتر آموزگار به من تلفن کرد و گفت اعلیحضرت شدیدا تحت تأثیر سخنان شما واقع شده فرمودند مهاجرانی مثل خوبی زد باید هرچه زودتر جلوی این مارکسیست های اسلامی را بگیریم و الاخرابکاری آنها صدمات فراوانی خواهد زد.

تصمیم (کارلوس) تروریست به اعدام (دکترآموزگار) وزکی یمانی چگونه تغییر یافت؟

ازجریاناتی که در زندگی دکتر جمشید آموزگار روی داد و چند روز بحث مهم خبرگزاریهای جهان بود، ربودن وزرای نفتی (اوپك) درکنفرانس وین و تصمیم کارلوس تروریست به اعدام (دکتر آموزگار - زکی یمانی) بود که در زمان وزارت دارائی آموزگار اتفاق افتاد.

دکتر (پی یرترزیان) استاد دانشگاه گرونوبل که معاون تحقیقاتی نفت اعراب بوده در کتاب (داستان اوپك) درباره ربودن وزرای نفتی اوپك در (وین) چنین می نویسد:

دربیستم دسامبر ۱۹۷۵ چهل و ششمین کنفرانس نفتی اوپك در وین پایتخت اتریش برگزارشد. روز یکشنبه ۲۱ دسامبر (۲۰ آذر ۱۳۵۳) در ساعت ۱۱ و ٤٥ دقیقه صبح هنگامی که عبدالسلام وزیر نفت الجزایر مشغول صحبت بود یك اتومبیل استیشن مقابل ساختمان محل تشکیل جلسه توقف کرد و شش نفر ازآن پیاده شدند که یك کیف ورزشی با مارك آدیداس در دست داشتند. آنها به سالن همکف وارد شده واز خبرنگاری محل تشکیل

جلسات اوپك راپرسیدند. این شش نفر که یك نفر زن میان آنها بود به آن سمت حرکت کردند که خبرنگاری از دیگری پرسید آنها کی هستند؟ که باخنده گفت گویا هیئت نمایندگی آنگولا باشند. در همین موقع از طبقه اول صدای شلیك بلند شد. آن شش نفر که صورت خودرا با جوراب نایلون پوشانده بودند با مسلسل ونارنجك دستی وارد سالن وزرای نفت شدند.

زن جوان یك کارآگاه به نام آنتون تچلر را که می خواست به سمت آسانسور برود کشت. گروه مسلح به سالن محل کنفرانس یورش بردند. علی حسن محافظ وزیر نفت عراق سعی کرد سد راه آنها شود ولی زن تروریست اوراهم کشت. یوسف ازمیرلی وابسته اقتصادی هیئت لیبیائی از شلوغی استفاده کرده بر روی رهبر مهاجمین پرید و اورا به زمین زد ویکی از سلاح هایش را گرفت. اما تروریست چابکتر بود و با سرعت خود راخلاص کرد و باشش گلوله ازمیرلی را به قتل رسانید.

در طبقه دوم کارمندان اوپك خود را در داخل اتاقها محبوس کرده بودند. تروریستها افرادی را که در داخل راهروها بودند به داخل سالن انداختند. تلفنچی می کوشید که جریان را به پلیس خبر دهد که یکی از تروریستها بارگبار مسلسل دستگاه تلفن را منهدم ساخت و زن جوان تلفنچی را داخل سالن انداخت.

خبرنگاران پلیس را ازواقعه مطلع ساختند وآنها نیز ساختمان کنفرانس را محاصره کردند. صدراعظم اتریش کرایسکی پس از اطلاع از واقعه تعطیلاتش را ناتمام گذارد و به وین باز گشت و جلسه کابینه را تشکیل داد.

درطبقه اول ساختمان که محل کنفرانس بود تروریستها کاملا براوضاع مسلط شده کارهاراداره می کردند.دوتن ازمجروحین راکه یکی ازآنها تروریست بود و همچنین سهیل کارمند کویتی اوپك که جراحت برداشته بود تحویل پلیس دادند که آنهارا به بیمارستان بردند. با این طرز پنج تروریست مسلح در سالن کنفرانس در مقابل

۶۰ گروگان که ۱۱ نفرشان وزیر بودند روی زمین دراز کشیده و سنگر بندی نمودند. وزرای گروگان عبارت بودند از جمشید آموزگار از ایران - زکی یمانی از عربستان سعودی - عبدالمطلب کاظمی از کویت - ایبنو سوتو از اندونزی - بل عید عبدالسلام از الجزایر - طه عبدالکریم از عراق - عزالدین مبروك از لیبی - موفیا از نیجریه - جیم دوناس ار اکوادور - اگوستا از ونزوئلا.

تروریست ها هیئت های نمایندگی را به سه گروه تقسیم بندی کرده و به دور میزهائی وسط اتاق جمع کرده بودند.

۱ - نمایندگان ملل دوست (الجزایر - لیبی - عراق - کویت)

۲ - نمایندگان کشورهای دشمن (عربستان سعودی - ایران - امارات متحده - قطر) که آنهارا به زور وسط فضای میزهائی که به شکل نعل اسب بود و در مقابل در ورودی قرار داشت هدایت می کردند.

۳ - در مقابل آنها گروهی از کارمندان اوپك را که موفق به فرار نشده بودند قراردادند.

یکی از تروریستها که یمانی را در میان وزرای نفتی ندید پرسید یمانی کجاست؟ پس از جستجو وزیر بد شانس سعودی را در حالی که رنگ به صورت نداشت زیر یکی از میزها پیدا کردند که خود را پنهان ساخته بود. اورا در کنار وزرای دشمن قراردادند.

***

زکی یمانی جزئیات را بعدا طی گفتگوئی فاش ساخت که چند روزنامه از جمله (تایمز اندونزی) و مجله (سعودی رویو) چاپ ریاض به چاپ آن مبادرت کردند که قسمتی ازآن چنین است:

انسان گاهی در زندگی با حوادثی روبرومی شود که براو اثری عمیق می گذارد. بعداز نجات از دست جنایتکاران تصمیم داشتم در این مورد هیچگونه صحبتی نکنم. اما این امر رنج مرا دو چندان می کرد. بالاخره یکی ازدوستان به من توصیه کرد که تمام جریان را

روی کاغذ بیاورم و آن را هرگز در دل نگه ندارم به همین جهت تصمیم به انتشار آن گرفتم. من جریانی را که مشاهده کرده ام منتشر می کنم ولی امیدوارم روزی برسد که حقایق به طور کامل و دقیق از پرده بیرون افتد و آنهائی که در پس پرده فعالیت می نمایند رسوا شوند.

چشم پوشی من از ذکر چند موضوع به کتمان حقیقت تمام نمی شود بلکه قدمی به سوی افشای حقایق می باشد. البته روزی خواهد رسید که حقایق را مستقیما ارائه کنم.

مقارن ظهر روز یکشنبه ۲۱ دسامبر ۱۹۷۵ بود که در سالن کنفرانس اوپك به بحثی گوش می کردم که ناگهان صدای چند گلوله پی در پی در داخل سالن بلند شد و دو مرد مسلح نقابدار در حال تیراندازی بودند که همراه سایر شرکت کنندگان کنفرانس به زیرمیز کنفرانس یورش بردیم تا از گزند گلوله ها در امان باشیم. من چون مطمئن بودم که کشته می شوم شروع به قرائت آیاتی از قرآن کردم. بدوا خیال کردم مهاجمین اروپائی هستند که افزایش قیمت نفت ناراحتشان کرده و برای انتقام ازمسببین آن به ما حمله ور شده اند.

موقعی که دو مرد مسلح شروع به تیراندازی داخل سالن کردند و دو مرد دیگر وارد اتاقهای مجاور شده و اقدام به تفتیش و دستگیری کارمندان اوپك نمودند که در جلسه شرکت داشتند، دختر تروریست با پرتاب بمب سیم تلفن را از کار انداخت. وقتی درب آسانسور باز شد و یکی از افراد پلیس که ۶۰ سال داشت از آسانسور بیرون آمد، دخترك بلافاصله با طپانچه اورا ازپای در آورد. در همین موقع افسر عراقی که وزیر نفت عراق را همراهی می کرد دست اورا گرفت ولی دخترك با سرعت عجیبی طپانچه خودرا بیرون کشید و به شکم او شلیك کرد. جوانی از اهالی لیبی با رئیس باند گلاویز شد و اورابه زمین زد و مسلسل اورا گرفت ولی چون نمی دانست چگونه باید شلیك کند رئیس گروه فرصتش نداد و ۶ گلوله به سمت او شلیك کرد.

صدای گلوله در داخل و صدای بمب درخارج از ساختمان به گوش می خورد. ناگهان صدای یکی از تروریستها بلند شد که به زبان عربی ولی با لهجه خارجی می گفت (یوسف مواد منفجره را بگذار) یکی دیگر از تروریستها به انگلیسی از دیگری پرسید (آیا یمانی را پیدا کردید؟) وقتی تروریست مشغول وارسی افراد زیر میز شد وزیر نفت گابن با چهره ای مملو از ترحم به من نگاه می کردکه نگاه تروریست به من افتاد و باسلام کنایه آمیزی گفت (یمانی اینجاست) و رفت تا به دوستانش خبر بدهد.

وقتی تروریست ها اطمینان یافتند که اسلحه نداریم مارا تقسیم بندی کردند و آنگاه سراغ کارمندان اوپك رفته و ازمیان آنها اتباع انگلیسی را آزاد کردند و رئیس گروه گفت (ما با انگلیسها دشمنی نداریم).

هنگامی که آنهابرسالن مسلط شدند دختر ۲۰ ساله تروریست با لبخند ملیحی به رئیس گروه گفت (دونفرشان را کشتم) رئیس هم گفت (خیلی خوب،من هم یکی را کشتم).

رئیس گروه به زبان عربی ولی بالهجه خارجی گفت (ما کماندوهای فلسطینی هستیم و مقاصد خاصی داریم. عملیات ما علیه ایران و عربستان سعودی طرح ریزی شده و همه باید برای حفظ جان خود با ما همکاری کنند.) آنگاه چند سطر روی کاغذی نوشت وبه یکی از زنان سازمان اوپك داد تا به مقامات دولت اتریش بدهد. بعدا فهمیدیم که طی آن خواستار پخش بیانیه سیاسی آنها شده که اگر دولت اتریش جواب مساعد نمی داد ابتدا یکی از اعضای هیئت نمایندگی عربستان و بعدا یکی از اعضاء ایران کشته می شدند. پس از لحظه ای که پاسخ دولت اتریش نرسید رئیس گروه پرسید نفر دوم هیئت نمایندگی عربستان کیست؟ عبدالعزیزالترکی معاون یمانی از جایش بلند شد. رئیس گروه به او دستور داد که دور از بقیه بنشیند و یادداشت دومی برای مقامات اتریش فرستاد. معلوم شد او اولین قربانی خودرا انتخاب کرده است.

از ساعت ۱۱/۳۰ قبل از ظهر که تروریستها حمله کردند تا ساعت ۲ بعدازظهر در باره هویت تروریستها سئوالاتی می کردیم. قبول این که آنها کماندوهای فلسطینی هستند با توجه به غیر عرب بودن رئیس گروه و لهجه اسپانیولی اش برای ما مشکل بود. رئیس گروه خود را (سالم) و دخترك (نادا) و مرد دوم تروریستها لبنانی به اسم (خالد) و یك فلسطینی به اسم (یوسف) که گویا کویتی بود و نفر ششم هم مشکوك بود.

رئیس گروه قبل از هرکس سراغ وزیر نفت ونزوئلا رفت و وقتی شروع به صحبت کرد فهمیدم تروریست معروف (کارلوس) می باشد که آگاهی از این امر باعث وحشت زیاده از حد من شد. زیرا تابستان گذشته که مقامات فرانسوی به اقامتگاه کارلوس در پاریس حمله بردند او موفق به فرار شد و از او اوراق و اسنادی به دست آمد که در میان آنها برنامه قتل من وجود داشت که جزئیات محل رفت و آمد و محل اقامت من راتشریح کرده بود. شروع به خواندن قرآن کردم که کارلوس از من خواست همراهش به اتاق دیگری برویم و صحبت کنیم. فکر کردم که می خواهد مرا بکشد. به هرصورت با کارلوس در اتاقی نشستیم. باصدای آرامی گفت (علیرغم احترامی که برای شما قائل هستم ناچارم شما را بکشم. امیدوارم از این تصمیم من ناراحت نشوید. مرد باهوش و فهمیده ای مثل شما باید اهداف و مقاصد عالی مارا درك کند. این امر به عنوان اعتراض به سیاست نفتی عربستان سعودی است و اگر دولت اتریش تا ساعت ٦ بعداز ظهر امروز به خواسته های ما جواب مثبت ندهد ساعت ٦ تو را خواهم کشت)

ابتدا حس کردم که می خواهد مرا بترساند و برای گرفتن چیزی مرا در فشار می گذارد. گفتم (می خواهید مرا بکشید و انتظار دارید از شما ناراحت نشوم.شاید قصد دارید که با اعمال فشار چیزی از من بخواهید؟)

کارلوس خنده کنایه آمیزی کرد و گفت (چه کسی می خواهد

به شما فشار بیاورد. من به دولت اتریش فشار می آورم که بگذارد از این جا برویم و برای همین کار یادداشت پشت سرهم داده ام. در مورد شما می خواستم از حقایق آگاه شوید. اگر دولت اتریش به درخواستهای ما پاسخ مثبت بدهد همگی به تریبولی درلیبی خواهیم رفت و در آنجا وزرای نفتی غیر عرب (غیر از ایران) و وزیر نفت لیبی و همراه چند تن از اعضای هیئت های نمایندگی آزاد خواهند شد و سپس به بغداد خواهیم رفت و در آنجا وزرای نفتی عراق و شاید کویت را هم آزاد کنیم ولی شما ورئیس هیئت نمایندگی ایران تا عدن همراه ما خواهد بود که آخرین توقفگاه است.)

مذاکرات من با کارلوس ۲۰ دقیقه طول کشید.وقتی به میان همکاران خود برگشتم همه خوشحال شدند. من از بی پروائی کارلوس شگفت زده شده بودم وفهمیدم که برنامه کشتن من و آموزگار را در عدن دارد. بنابر این باید هر چیزی را که می شنیدم با خود به گور می بردم. ساعت ۵ بعد از ظهر وقتی دولت اتریش هنوز بیانیه تروریستهارا پخش نکرده بود کارلوس با خنده موضوع را به من گوشزد کرد ولی دیگر احساسم عوض شده بود و هراسی نداشتم. خودم را فراموش کرده بیشتر به فکر افراد خانواده ام بودم. نامه ای برای خداحافظی نوشتم و کارهائی را که می خواستم انجام شود روی کاغذ آوردم وازهمکارم (خدر) خواستم آن را تحویل بستگانم بدهد .

درساعت ۵ و۲۰ دقیقه وقتی رادیو وین شروع به پخش بیانیه تروریستها کرد و آمادگی هواپیمارا برای حرکت به مقصد مورد اشاره تروریستها اعلام داشت بی نهایت خوشحال شدم. کارلوس خواسته بود که سفیرلیبی رابط بین او و مقامات دولتی اتریش باشد ولی چون او حضور نداشت کاردار سفارت عراق این وظیفه را عهده دار گردید.

برنامه کارلوس این بود که مارابه لیبی ببرد ولی به خاطر اصرار دولت الجزیره برای پذیرش ما او برنامه را تغییر داد.

کارلوس تصمیم داشت وزرای نفتی الجزیره و کشورهای غیر عرب (غیر از ایران) را در آنجا آزاد کند.

با فرارسیدن شب آرامش برهمه مسلط شد. تروریستها برای ما گوشت خوك آوردند که اکثر مسلمانها از خوردن آن امتناع کردند ولی تروریستها مقداری از غذاهائی را که دبیرکل اوپك برای ضیافت همان شب تدارك دیده بود برایمان آوردند که همه گرسنه بودیم وخوردیم و روی صندلی بدون لحظه ای خواب نشستیم.

ساعت ۷ صبح دوشنبه کارلوس دستوراتی داد و همگی همراه یك اتوبوس و یك آمبولانس و دو اتومبیل پلیس به سوی فرودگاه وین به راه افتادیم. کارلوس و همراهان نهایت مراقبت را داشتند تا سوار هواپیما شویم. یك تروریست مجروح داخل هواپیما شد که یك دکتر ایرانی که زبان عربی می دانست از او مراقبت می کرد. وقتی هواپیما فرودگاه وین را ترك گفت احساس راحتی خیال در چهره کارلوس پیدا شد. به همین جهت با خیال راحت شروع به بحث باما کرد. ازکارلوس پرسیدم چرا الجزایر را به عنوان مقصد اول انتخاب کردی؟ مگر قرار نبود به لیبی بروی؟ گفت الجزایر یك کشور انقلابی است و نمی توانستم دعوتش را قبول نکنم. گفت دو ساعت در الجزایر خواهد ماند و وزرائی را که قرار بود در لیبی آزاد کنیم در آنجا رها خواهیم ساخت. بعد خواستار خواندن بیانیه از رادیو می شویم که خیال نمی کنم رد کنند. پرسیدم امشب کجا خواهیم بود؟ بالبخند همیشگی خود گفت زیاد سئوال نکن . گفتم آیا درلیبی با مشکلاتی روبرو خواهید شد؟ گفت برعکس نخست وزیر لیبی به استقبال ما خواهد آمد و یك هواپیمای بوئینگ برای پرواز ما به بغداد آماده کرده است. گفتم آیا به دمشق هم خواهید رفت؟ گفت آنها منحرف و خطرناك شده اند. هرگز قدم به خاك آنها نخواهم گذارد.

وقتی وارد فرودگاه الجزیره شدیم تروریستها حالت جنگی به خود گرفته اسلحه خود را آماده کرده و اسلحه های خود را به سمت

ما گرفته و کارلوس نیز مسلسل خودرا به طرف در نشانه رفت. وزیر خارجه الجزیره از پله های هواپیما بالا آمد. کارلوس گفت برو بیرون که او هم برگشت و وزیر نفت الجزایر هم از هواپیما پائین رفت و برگشت و کارلوس را همراه خود برد. مدتی در هواپیما بسته شد و مذاکرات مفصلی بین آنها به عمل آمد. مقامات الجزیره از کارلوس خواستند در مقابل انجام همه خواسته هایشان مارا آزاد کند ولی کارلوس می گفت نقشه اش باید تا آخر اجرا شود. الجزایریها سعی داشتند از کارلوس تعهد بگیرند که به من و آموزگار آسیبی نرساند ولی کارلوس امتناع کرد و گفت سعی خود را به عمل خواهد آورد. ضمنا از کارلوس خواسته شد پس از سفر به بغداد مجددا به الجزایر بیاید ولی کارلوس در صورتی با این امر موافقت کرد که در بغداد دستور جدی از اربابان خود برای حرکت به عدن دریافت ننماید. سپس همراه وزیر خارجه الجزایر به هواپیما باز گشت که این امر موجب دلگرمی ما شد. وزراء و اعضائی که تصمیم به آزادی آنها گرفته شده بود همراه آنها رفتند و آخرین دور مذاکرات مقامات الجزایر و کارلوس ناتمام ماند. وزیر نفت الجزایر هم آزاد شده بود ولی خواست که در کنار همکاران خود باشد به همین جهت به هواپیما باز گشت.آنگاه هواپیما از فرودگاه الجزیره عازم لیبی شد تا در فرودگاه تریبولی فرود آید.

کارلوس گفت مقامات الجزایری برای نجات جان من و آموزگار تلاش زیادی کردند. ضمنا گفت از نگرانی آنها به خاطر این دو عنصر ارتجاعی شگفت زده شده است. خالد همکار کارلوس از بلند گوی هواپیما گفت عبدالسلام جلود نخست وزیر لیبی در فرودگاه به استقبال ما می آید. وقتی هواپیما نشست نخست وزیر لیبی یك ساعت تأخیر داشت. در آن موقع وزیرنفت لیبی همراه خالد از هواپیما خارج شدند. از کارلوس پرسیدم چرامثل الجزایر خودش برای مذاکره نرفت؟ گفت این به خاطر روحیه لیبی است که می خواهد یك عرب طرف صحبت باشد. به علاوه در لیبی وضع روشن

است و اشکالی ندارد. بعداز یك ساعت خالد همراه نخست وزیر لیبی به هواپیما آمد. کارلوس در آستانه در از او استقبال کرد. نخست وزیر لیبی ازبرابر ما گذشت و باوزرای نفتی با ملاطفت صحبت کرد.وقتی برگشت به من و وزیر ایران سلام کرد. نخست وزیر لیبی به ما خبرداد که جانمان در خطر نیست. بعد همراه کارلوس به قسمت جلوی هواپیما رفت. صحبت آنها خیلی طول کشید. هیچکس غیر ازخدا حرفهایشان را نمی شنید. نخست وزیر لیبی بیشتر حرف می زد و کارلوس به دقت گوش می کرد و گاهی به آرامی سرش را تکان می داد. آنگاه نخست وزیر لیبی همراه وزیر خارجه اش از هواپیما پیاده شد. کارلوس گفت هواپیمای بوئینگ آماده نیست و ممکن است مدتی در فرودگاه بمانیم.

چون مدتی طول کشید کم کم آثار تشویش در چهره کارلوس پیدا شد. تروریستها درمانده و پریشان بودند. دخترك تروریست گریه می کرد، خالد از ناراحتی به خود می پیچید. کارلوس کنار من نشسته از دوران تحصیل و بچگی اش صحبت می کرد. وقتی شب به نیمه رسید کارلوس به لیبی ناسزا گفت و اظهار داشت: (اینها مردم بی حساب و کتابی هستند و نمی شود با آنها کار کرد)

چون مقامات لیبی نتوانستند هواپیمای ۷۰۷ تهیه کنند کارلوس تصمیم گرفت باهمان هواپیما به طبرق برویم و از آنجا راهی بغداد شویم. ولی خلبان اتریشی گفت نمی تواند این کار رابکند چون طبرق جزو نقشه راهنمائی هواپیمای او نیست. به همین جهت راهی جز باز گشت به الجزایر نبود و به خلبان گفت به الجزایر برود. قبل از حرکت دو نفر از همکاران سعودی من آزاد شدند اما آنها نمی خواستند بروند ولی کارلوس آنهارا مجبور کرد که ازهواپیما خارج شوند. یکی ارآنها از کارلوس خواست که به زکی یمانی آسیبی نرسانید. کارلوس گفت من در اینجا از رؤسایم دستور گرفته ام که به وزیران عربستان و ایران صدمه نزنم. حالا قولی را که نتوانستم به مقامات الجزایری بدهم به شما می دهم. من فکر کردم دارد

مسخره می کند ولی خود را متقاعد کردم که راست می گوید. وقتی هواپیما از آسمان تونس عبور می کرد کارلوس از خلبان خواست که در تونس فرودبیاید ولی دولت تونس اجازه فرود نداد. کارلوس می گفت بازور بنشینید. مقامات تونسی تمام چراغهای باند را خاموش کردند. ما مرگ آنی را پیش چشم خود می دیدیم که خلبان هواپیمارا بالا کشید و عازم الجزایر شد. پس از فرود در فرودگاه کارلوس هواپیما را برای مدت زیادی ترك گفت. بعداز چند ساعت با چهره خندانی بازگشت. بین کارلوس و دخترك کلمات خشونت آمیزی رد وبدل شد. کارلوس نزد ما آمد و گفت (نمی دانم چه کار کنم. من یك دموکرات هستم تو و وزیر ایران که معنی دموکراسی را نمی دانید. اول باید با همکارانم درباره شما صحبت کنم وبعد بگویم چه تصمیمی گرفته ایم.)

پس از این که جلسه تروریست ها پایان یافت و همکارانش برگشتند و به من و همکار ایرانی ام گفت (بالاخره تصمیم گرفتیم که موقع ظهر همه شمارا رها کنیم. دیگر خطری شمارا تهدید نمی کند.) گفتم چرا حالا آزاد نمی کنید؟ کارلوس گفت می خواهد هیجان تاظهر ادامه یابد. همکار من گفت صندلیهای هواپیما پاره شده و قسمتهای فلزی مارا رنج می دهد. کارلوس گفت ما چراغهای داخل هواپیمارا خاموش می کنیم و پرده هارا پائین می کشیم تا راحت بخوابید. دخترك تروریست یك کلمه زشت بر زبان آورد که دلم فرو ریخت و فکر کردم کارلوس دروغ می گوید. ولی رفتار اعضای گروه ترور باما فرق کرده بود. برای ما قهوه و شیرینی آوردند. مقامات الجزایر کارلوس را خواستند که برای مذاکره برود. او مدت زیادی هواپیمارا ترك گفت. مقامات الجزایزی از تصمیم تروریستها آگاه شده بودند که ساعت ۷ صبح می خواستند من و آموزگار را کشته و جسد مارا تحویل مقامات الجزایری بدهند تا برنامه خود را با کمی تغییر انجام داده باشند. تصمیم اصلی آنها کشتن من در وین و اعدام آموزگار در عدن یا اعدام هردو نفر درعدن بود. اما برادران

الجزایری مابا مهارت فوق العاده ای به مذاکره با تروریستها پرداخته و به کمك خدا جان مارا نجات دادند.

وقتی کارلوس به هواپیما برگشت خیلی متشنج بود. جلوی من و آموزگار آمد و گفت (من و دوستانم تصمیم به کشتن شما گرفته بودیم و این امر حتمی بود. اگر این بار از دست مرگ خلاص شدید بالاخره در جای دیگری زودتر ازآن که شما فکر کنید به شما خواهیم رسید.)

کارلوس به ما و سیاست کشورهایمان حمله کرد و گفت ما ازهواپیما بیرون می رویم و شما هم پشت سرما بیرون آمده وما خود را تسلیم مقامات الجزایری می نمائیم.

وقتی از هواپیما خارج شدیم وزیر خارجه الجزایر به استقبال ما آمد و همگی را به داخل سالنی در مجاورت اتاق تروریستها بردند. خالد خواست با ما صحبت کند. مقامات الجزایزی اسلحه اورا گرفته و اجازه دادند نزد ما بیاید. خالد همان حرفهای کارلوس را می زد. خالد ضمن صحبت دست راستش را روی سینه می کشید که مقامات امنیتی الجزایر رابه شك انداخت و اورا گرفته یك طپانچه زیر بازویش بود که خالد گفت با این طپانچه می خواستم حکم اعدام تبه کاران را اجرا کنم که شما نگذاشتید به هدف خود برسم. به هرحال باید بگویم بیانیه و گفته تروریستها به شناسائی و اقدامات تروریستها کمك چندانی نمی کند.

من دروضعی نیستم که بتوانم تمام اسرار این توطئه را روشن کرده تمامی جریان و افراد مربوط به آن را معرفی کنم. حالا بیائید در باره کارلوس رهبر گروه بیاندیشید.

کارلوس اهل ونزوئلا است. پدرش وکیلی ثروتمند و کمونیست مسلك بود. اوسه پسر داشت که اسامی (ویلادیمیر - ایلیچ - لنین) را روی آنها گذاشت که اسم کارلوس (ایلیچ) بود. او در محیطی کمونیست بار آمده بود و با اصول کمونیزم بزرگ شده بود. فعالیت تروریستی را از ١٤ سالگی شروع کرده بود. درانگلستان و

مسکو درس خوانده است. او دانشجوئی فوق العاده بود که از همه همدرسانش جلو افتاد. پس از فارغ التحصیلی زندگی سیاسی خود راباجبهه آزادیبخش فلسطین شروع کرد. روابط رسمی وی باسازمان فلسطین قطع شد ولی همکاری او با سایر سازمانهای تروریستی از قبیل ارتش سرخ ژاپن - چریکهای بادرماینهوف آلمان ادامه یافت.

کارلوس اینك در رأس یك سازمان تروریستی قرار دارد که دارای تشکیلات بین المللی است که خدمات خود را به متقاضیان که با هدفهای او مشابهت دارد عرضه می کند. شاید یکی از هدفهای او جمع آوری پول باشد. کارلوس از بیان این حقیقت که توافقهائی با اسرائیل داشته و متعهد شده که در سرزمین های اشغالی اسرائیل به آنها حمله نکند امتناع کرد و معلوم نیست چه توافقهائی دیگر با اسرائیل کرده باشد.

کارلوس جنایتکاری است که تحت تعقیب پلیس بین المللی می باشد که همه جا دنبال او می گردند ولی در سویس به سر می برد. کارلوس در جریان واقعه مزبور از زوریخ به وین آمد و بدون پوشش به مقر اوپك حمله کرد. وقوع این حادثه بدون کمك عوامل پشت پرده غیرممکن است.

درپایان تأیید می کنم که نسبت دادن این عملیات به چریك های فلسطین اتهامی غلط می باشد.

***

در نشریات مختلف درباره این واقعه چنین نوشته شده است:

اعلامیه ای که از طرف کارلوس تهیه و خوانده شد چنین بود:

ما به مبارزه سیاسی علیه اتحاد امپریالیسم آمریکا ونیروهای مرتجع عرب دست زده ایم. نفت باید در خدمت اعراب و جهان سوم به کار گرفته شود. در این اعلامیه به اسرائیل حمله شده و سازمان آزادی بخش فلسطین به محافظه کاری متهم گردیده است.

سازمان مزبور که خود را (بازوی انقلاب عرب) نامیده ایران

را عامل فعال امپریالیسم و انور سادات را یکی از خائنین اصلی دنیای عرب دانسته ولی عراق و سوریه را مترقی معرفی کرده است. در پایان اعلامیه آمده که ما این اقدام را شروع کرده ایم چون می دانیم اینها کسانی هستند که حاضر به مذاکره با اسرائیل می باشند. این سازمان سیاست گام به گام کسینجرراکه باخوش آمدگوئی سادات در منطقه اجرا می گردد محکوم ساخته است. از اعلامیه مزبور استنباط هیئت های نمایندگی عرب این بود که با یك گروه کماندوئی فلسطین سرو کار دارند.

وقتی اعلامیه پایان یافت جمشید آموزگار از رهبر تروریستها سئوال کرد (شما کی هستید؟) سپس رهبر گروه با خنده بلندی گفت (من کارلوس هستم)

کارلوس به آموزگار گفت نامه ای بنویسد و بگوید اگراعلامیه آنها خوانده نشود واگر هواپیما درفرودگاه درانتظارشان نباشد اونیز اعدام خواهد شد.

وقتی ماجرا پایان یافت ۹ وزیر نفتی یك روز در الجزایر به استراحت پرداختند. دولت های متبوعشان برای بازگرداندن آنها هواپیماهای اختصاصی فرستادند. ملك خالد پادشاه عربستان به همراه ملك حسین پادشاه اردن در فرودگاه ریاض به استقبال یمانی آمدند و ملك خالد دو اتومبیل رولزرویس به یمانی و معاونش هدیه کرد.

در تهران هویدا از جمشید آموزگار در فرودگاه مهراباد استقبال کرد. وزیر نفت کویتی وقتی وارد کشور خود شد برایش شتر قربانی کردند.

تروریستها نیز در ویلائی در حومه الجزایر اسکان داده شدند. دولت اتریش رسما تقاضای استرداد آنهارا نمود ولی سه روز بعد خبر داده شد که تروریستها به یکی از کشورهای عربی رفته اند که همان لیبی بود.

***

روزنامه سندی تایمز در نشریه ای تحت عنوان (هزار فردمؤثر در قرن بیستم) نام (کارلوس) تروریست را هم آورده و درباره او چنین می نویسد: در سال ۱۹۴۹ در ونزوئلا متولد شد. او با همکاری گروهی از تروریستهای عرب و آلمانی در سال ۱۹۷۵ اعضای اوپك را در وین دستگیر کرد که در این جریان سه نفر کشته شدند. او گفته من همان (کارلوس) هستم که ۱۱ وزیر نفتی را با هواپیما به الجزیره بردم. او قصد داشت دکتر آموزگار وزکی یمانی را بکشد ولی با دریافت پولی آنها را آزاد کرد.

این میلیونرزاده در کوبا و مسکو تعلیم تروریستی دیده و با گروه تروریستی فلسطینی نیزهمکاری داشته است. در لندن وپاریس چند کار تروریستی و بمب گذاری انجام داده که منجر به قتل سه ژاندارم فرانسوی شد. بعد از پایان ماجرای وزیران نفتی اوپك و کشته شدن یکی از همکاران نزدیکش وحید حداد دیگر فعالیت هارا کنار گـــذارده است.

***

با این که معمای گروگانگیری وزرای نفتی و انصراف از اعدام یمانی و دکتر آموزگار هنوز فاش نشده و انتشاراتی مبنی بر این که دولت الجزایر برای نجات این دو وزیر نفت ده میلیون دلار به کارلوس و گروهش داده است چون تاکنون هیچگونه سندی در باره این پرداخت منتشر نشده می توان آن را جزو شایعات دانست. ولی یکی از تروریستها به نام (کلین) در کتابی اشاره کرده وقتی از کارلوس موضوع انصراف او را از اعدام یمانی و آموزگار پرسیدم گفت (به من وعده داده شد که اگر آنها زنده بمانند و عملیات را خاتمه دهیم به من امتیازات مالی داده می شود. همچنین اگر سعودی ها و ایرانیها تصمیم می گرفتند که مرا به دام بیاندازند آن وقت جبهه آزادی خلق برای آزادی فلسطین نمی توانست از من حمایت کند لذا من قبلا موافقت خود را اعلام کرده بودم وفقط برای حفظ ظاهر بود که هواپیمارا مجددا به پرواز در آوردم.)

در نشریات مختلف این نظر ابراز شده که پشت سر کارلوس در درجه اول لیبی و در درجه دوم عراق و در درجه سوم فلسطینی ها بوده اند. اما عملیات دیگر پشت پرده هنوز روشن نیست.

***

صفا حائری درکیهان چاپ لندن درباره سرنوشت (کارلوس) در آذرماه سال ۱۳۷۰ چنین نوشت:

دولت یمن معروف ترین تروریست جهان را که از سوریه به این کشور «تبعید» شده بود دوباره به دمشق برگرداند.

یك منبع فرودگاه بین المللی صنعا ضمن یك تماس تلفنی با کیهان لندن تأیید کرد که (کارلوس تروریست معروف ونزوئلائی که سالهاست تقریبا تمام پلیس ها و سازمان های ضد تروریست جهان در صدد بازداشت او هستند هفته گذشته همراه خانواده اش با همان هواپیمائی که به یمن آمده بود از این کشور خارج و به همان محلی که ازآنجا آمده بود باز پس فرستاده شده است.)

روزنامه چپگرای فرانسوی (لیبراسیون) فاش ساخت که (کارلوس) سرشناس ترین، وحشت آفرین ترین تروریست جهان است که سالها در سوریه زندگی می کرد به تصمیم پرزیدنت اسد اخراج و ابتدا به طرابلس پایتخت لیبی فرستاده شد ولی بعد از آنکه برخلاف باور سوری ها، سرهنگ قدافی از پذیرفتن او سرباز زد اورا به سوریه پس فرستاد.سوریه نیز اورا همراه همسر، دوفرزند و مادرش به یمن اعزام کرده است.

به نوشته «لیبراسیون» کارلوس که اسم واقعی او (ایلیچ رایرز شانچس) است با یك گذرنامه دیپلماتیك یمنی که به نام (ناجی ابویکر احمد) متولد عدن صادر شده است همراه مادرش، همسرش، «ماگدالناگوپ» یکی از رهبران گروه تروریستی چپ افراطی آلمانی معروف به «بادرماینهوف» و دو فرزندش سفر می کرده است.

کارلوس با حمله متهورانه وباور نکردنی خود به کنفرانس اوپك در وین، وارد تاریخ تروریسم شد.

بعد از این «شاهکار» امضای کارلوس زیر یك سری اقدامات و عملیات تروریستی دیگر که تمام غرب را به لرزه در آورد از جمله در فرانسه - آلمان - هلند - ایتالیا دیده شد. بدون آنکه او هرگز به دام افتد. در تمام این مدت او درخدمت سازمانهای تروریستی سوریه ولیبی و عراق و با گروههایی چون بادرماینهوف فعالیت می کرد تا این که رفته رفته و پس از بازداشت دسته تروریستی آلمان به ویژه بمباران چادر محل اقامت سرهنگ قذافی در حومه طرابلس به وسیله آمریکا، دیگرخبری ازاو نشد. هرچند که سازمان های ضد تروریستی آمریکا، فرانسه و اسرائیل ردپای اورا ابتدا در لیبی، سپس دربغداد و دمشق یافته بودند و می دانستند که در این شهر با ماگدالناکوپ ازدواج کرده و به اصطلاح صاحب خانه وخانواده شده است.

در پاسخ به پرسش تلفنی کیهان لندن، یك کارمند فرودگاه بین المللی صنعا که نخواست نامش را بگوید خیلی کوتاه و گنگ گفت مسافری به نام (ناجی ابوبکر) به دلیل داشتن مدارك اشتباه و ناقص اجازه ورود نیافته و بنا بر این باهمان هواپیما به همان محلی که از آنجا آمده بود پس فرستاده شده است.

در تحقیقات بعدی به کیهان لندن گفته شد که کارلوس و همراهانش یك هفته تمام را در فرودگاه صنعا به سر برده و سرانجام با یك هواپیمای خطوط هوایی سوریه روانه دمشق شده اند.

در واقع مطالعه دقیق در صفحه اول گذرنامه ای که کارلوس با آن وارد صنعا شده و لیبراسیون فتوکپی آن را درشماره ۵ شنبه ۲۸ نوامبر چاپ کرده نشان می دهد که گذرنامه دیپلمات (ناجی ابوبکر احمد) متولد ۱۹٤۸ در عدن، عملا ازطرف دولت جمهوری دموکراتیك خلق یمن صادر گردیده و این درحالی بود که دو یمن معروف به (شمالی) و (غربگرا) که از طرف عربستان سعودی و

آمریکا حمایت می شد و (جنوبی) که دارای رژیم مارکسیستی بود و یکی ازمهره های دست نشانده شوروی سابق به شمار می آمد پس ازسالها جنگ، سرانجام درسال ۱۹۹۰ در یکدیگر ادغام و تشکیل کشور واحد (جمهوری غرب یمن) را داده اند که پایتخت رسمی آن صنعاست.

منابع آگاه غربی به کیهان لندن گفتند که به گمان آنها علت تصمیم باورنکردنی سرهنگ قذافی در راه ندادن کارلوس ناشی از درگیریهای شدید و درد سرهای او با آمریکا، انگلستان و فرانسه است که سازمان امنیت و مقامات بلند پایه لیبیائی و ازجمله یکی از نزدیکترین بستگان قذافی را که معاون وزارت امور خارجه کشور نیز هست، به دست داشتن مستقیم در انفجار یك هواپیمای شرکت آمریکائی (پان امریکن) در ۱۹۸۸ برفراز اسکاتلند (انگلستان) و یك هواپیمای خطوط هواپیمائی فرانسه (اوتا) در ۱۹۸۹ برفراز صحرای کشور آفریقائی (مالی) متهم کرده اند.

همین منابع افزودند حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه در تلاش خودبرای نزدیك شدن به آمریکا و جلب کمك های اقتصادی غرب سعی دارد کشورش را از وجود انواع و اقسام تروریست های سرشناس و با سابقه چون کارلوس و یا احمد جبرئیل، رهبر گروهك جبهه دموکراتیك رهایی بخش فلسطین - فرماندهی عمومی پاك نماید.

در این باره محافل بسیار آگاه فلسطین گفتند که پس از شرکت احمد جبرئیل در کنفرانس به اصطلاح بین المللی حمایت از انقلاب اسلامی فلسطین در تهران، سوریه و اردن از دادن اجازه بازگشت به جبرئیل خودداری کرده و هر چند که ستاد مرکزی سازمان این تروریست هم چنان در دمشق قرار دارد.همین منابع افزودند که لیبی نیز از پذیرفتن احمد جبرئیل خودداری کرده و او ناچار به تهران بازگشته است و اینك در جمهوری اسلامی به سر می برد.

زکی یمانی ازچهره های سرشناس نفتی است که اکنون در

سویس با ثروت فراوانی زندگی می کند.

نشریات خارجی می نویسند: زکی یمانی دوبار از مرگ نجات یافت. یك بار درواقعه وین همراه وزرای اوپك و دیگر هنگامی که ملك فیصل به دست یك پرنس سعودی به قتل رسید. زیرا آن روز در اوایل ۱۹۷۵ دردفتز ملك فیصل حضور داشت که وقتی پرنس سعودی ملك فیصل را کشت اسلحه اش را به سوی یمانی نشانه رفت که توسط مأمورین دستگیر شد. بعدا ملك فهد که به سلطنت رسید یمانی رابرکنار ساخت. علت را قرارداد خرید هواپیما با رقم ۲۰ میلیارد دلار با انگلیسها می دانند که یمانی مخالفت کرد و ملك فهد اورا برداشت.

نشریات خارجی می نویسند: یمانی یك عرب با ویژگیهای غربی است و از خانواده سلطنتی نمی باشد. پدر او مفتی اعظم در مالایا بود. پدر بزرگ یمانی نیز یکی از قضات محسوب می شد. یمانی جوان قوانین اسلامی را در مسجد تحصیل کرد و در سال ۱۹٤۷ برای اتمام تحصیلات به قاهره فرستاده شد، پس از برگشت به مکه قبل از این که برای اخذ درجه فوق لیسانس به نیویورك برود فرانسه و تفسیر قرآن وسیاست را آموخت. سپس مدتی در دانشگاه هاروارد تحصیل کرد و در سال ۱۳۵۳ به عربستان سعودی بازگشت.

یمانی مشاور امور مالیاتی در وزارت نفت شد و به اتفاق پنج تن دیگر مجله هفتگی عرفات را منتشر کرد، پرنس فیصل، یمانی را ازطریق مجله اش شناسائی نمود. پس از سانسور روزنامه اش به وسیله دولت، حرفه روزنامه نگاری را ترك کرد و موسسه حقوقی خودرا به وجود آورد و مشاور وزارت خانه های مختلف شد. این موسسه هنوز وجود دارد و قسمتی از وقت یمانی را گرفته است.

موقعی که ملك فیصل پس از کشمکش بابرادرش در سال ۱۹٦۲ به سلطنت رسید یمانی را به وزارت نفت منصوب کرد.

***

درسفر نویسنده کتاب همراه دکتر اقبال و مدیران نفتی ایران به عربستان سعودی، زکی یمانی میهماندار هیئت بود و همه جا دکتر اقبال را همراهی می کرد. یك روز هنگام حرکت به سوی مکه بین (جده و مکه)دکتر اقبال و همراهان را به خانه شیك وپر ازعتیقه خود برد و مدتی هیئت ایرانی را درخانه اش پذیرائی کرد که خانه بسیار مجللی بود.

در این سفر معلوم شد در آن وقت زکی یمانی نفوذ زیادی دربین مقامات عربستان سعودی داشت و هر کاری را می خواست انجام می داد. گفتگوی او با ایرانیها در این سفر نشان داد که دارای اطلاعات عمیقی در امور نفتی جهان می باشد.





کارلوس تروریست:گفت من دستوردارم که دکتر آموزگار و زکی یمانی را به قتل برسانم.

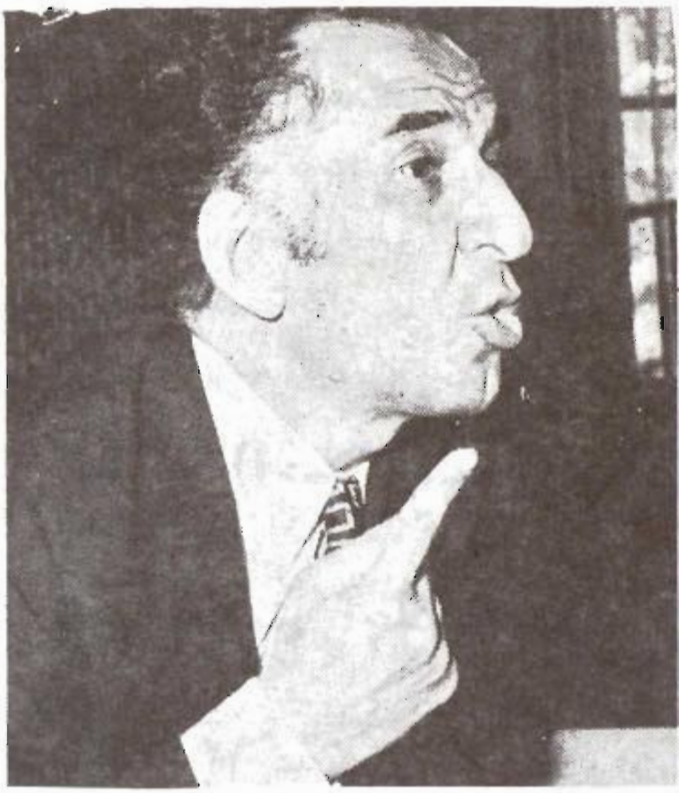

با این که زکی یمانی قسمتی از ماجرای دستگیری وزرای نفتی اوپك را فاش ساخته ولی دکترآموزگار تاکنون سکوت کرده و حرفی نزده است.



زکی یمانی گفت وقتی دیدم کارلوس مرا خواهد کشت به قرائت قرآن پرداختم.

مقاله (احمد رشیدی مطلق)

علیه خمینی چگونه تهیه شد؟

دردیماه سال ۱۳۵٦ که کم و بیش تظاهرات مذهبی در تهران و شهرستانها افزایش یافت و مقامات امنیتی از اقدامات آشکار و پنهانی مخالفین گزارشی می دادند ناگهان در روزنامه اطلاعات مورخ ۲۷ دی ماه ۱۳۵٦ شماره ۱۵۵۰٦ مقاله ای در صفحات داخلی منتشر شد که در شهرهای مذهبی غوغائی برپا کرد و موجب تظاهرات دامنه داری شد.

متن مقاله چنین است:

ایران و استعمار سرخ وسیاه - نوشته احمد رشیدی مطلق

این روزها به مناسبت ماه محرم و عاشورای حسینی بار دیکر اذهان متوجه استعمار سیاه وسرخ یا به تعبیر دیگری اتحاد استعمار کهن و نو شده است. استعمار سرخ و سیاهش، کهنه و نویش روح تجاوز و تسلط و چپاول دارد وبا اینکه خصوصیت ذاتی آنها همانند است خیلی کم اتفاق افتاده است که این دو استعمار شناخته شده تاریخ با یکدیگر هکاری نمایند مگردرموارد خاصی، که یکی ازآنها همکاری نزدیك و صمیمانه و صادقانه هردو استعمار در برابر انقلاب ایران به خصوص برنامه های مترقی اصلاحات ارضی

درایران است. سرآغاز انقلاب شاه و ملت در روز ششم بهمن ماه ۲۵۲۰ شاهنشاهی استعمار سرخ و سیاه ایران را که ظاهرا هر کدام در کشور ما برنامه و نقشه خاصی داشتند بایکدیگر متحد ساخت که مظهر این همکاری صمیمانه در بلوای روزهای ۱۵ و ۱۶ خردادماه ۲۵۲۲ (سال ۱۳٤۲) درتهران آشکار گردید.

پس از بلوای شوم ۱۵ خرداد که به منظور متوقف ساختن و ناکام ماندن انقلاب درخشان شاه و ملت پایه ریزی شده بود ابتدا کسانی که واقعه را مطالعه می کردند دچار یك نوع سرگیجی عجیبی شده بودند زیرادریك جا ردپای استعمار سیاه و درجای دیگر اثر انگشت استعمار سرخ در این غائله به وضوح دیده می شد. از یکسو عوامل توده ای که با اجرای برنامه اصلاحات ارضی همه امیدهای خودرا برای فریفتن دهقانان و ساختن (انجمن های دهقانی) نقش برآب می دیدند در برابر انقلاب دست به آشوب زدند و از سوی دیگر مالکان بزرگ که سالیان دراز میلیونها دهقان ایرانی را غارت کرده بودند و به امید شکستن این برنامه و رجعت به وضع سابق دست و پول در دست عوامل توده ای و ورشکستگان دیگر سیاسی گذارده بودند و جالب اینکه این دسته ازکسانی که باور داشتند می توانند چرخ انقلاب راازحرکت باز دارند و اراضی واگذار شده به دهقانان را از دست آنها خارج سازند دست به دامن عالم روحانیت زدند زیرا می پنداشتند که مخالفت عالم روحانیت که در جامعه ایران از احترام خاصی برخوردار است می تواند نه تنها برنامه انقلاب رادچارمشکل سازد بلکه همانطور که یکی از مالکان بزرك تصور کرده بود (دهقانان زمین ها را به عنوان زمین غصبی پس بدهند!) ولی عالم روحانیت هشیار تر از آن بود که علیه انقلاب شاه و ملت که منطبق با اصول و تعالیم اسلامی و به منظور اجرای عدالت و موقوف شدن استثمار فرد از فرد توسط رهبرانقلاب ایران طراحی شده بود برخیزد.

مالکان که برای ادامه تسلط خود همواره از ژاندارم تا وزیر،

از روضه خوان تاچاقوکش را دراختیار داشتند وقتی با عدم توجه عالم روحانیت و درنتیجه مشکل ایجاد هرج و مرج علیه انقلاب روبرو شدند و روحانیون برجسته حاضر به همکاری با آنها نشدند درصدد یافتن یك (روحانی) برآمدند که مرد ی ماجراجوو بی اعتقاد و وابسته و سر سپرده به مراکز استعماری و به خصوص جاه طلب باشد تا بتواند مقصود آنهارا تأمین نماید و چنین مردی را آسان یافتند. مردی که سابقه اش مجهول بود، به قشری ترین ومرتجع ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالیمقام کشور با همه حمایت های خاص موقعیتی به دست نیاورده بود در پی فرصت می گشت که به هر قیمتی هست خود را وارد ماجراهای سیاسی کند و اسم و شهرتی پیدا کند.

روح الله خمینی عامل مناسبی برای این منظور بود و ارتجاع سرخ و سیاه او را مناسب ترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند و او کسی بود که عامل واقعه ننگین روز ۱۵ خرداد شناخته شد.

روح الله خمینی معروف به (سید هندی) بود. درباره انتصاب او به هند هنوز نزدیك ترین کسانش توضیحی ندارند.به قولی او مدتی در هندوستان به سر برده و در آنجا بامراکز استعماری انگلیس ارتباطاتی داشته است و بهین جهت به نام (سیدهندی) معروف شده است. قول دیگراین بود که او در جوانی اشعار عاشقانه می سروده و به نام (هندی) تخلص می کرده و به همین جهت به نام هندی معروف شده است و عده ای هم عقیده دارند که چون تعلیمات او در هندوستان بوده فامیل هندی را از آن جهت انتخاب کرده است که از کودکی تحت تعلیمات یك معلم هندی بوده است. آنچه مسلم است شهرت او به نام غائله ساز ۱۵ خرداد به خاطر همگان مانده است. کسی که علیه انقلاب ایران و به منظور اجرای نقشه استعمار سرخ و سیاه کمر بست و به دست عوامل خاص و شناخته شده علیه تقسیم املاك، آزادی زنان، ملی شدن جنگلها وارد مبارزه شد وخون

بی گناهان را ریخت و نشان داد هستند هنوز کسانی که حاضرند خودرا صادقانه دراختیار توطئه گران وعناصر ضدملی بگذارند.

برای ریشه یابی از واقعه ۱۵ خرداد ونقش قهرمان آن توجه به مفاد یك گزارش ویك اعلامیه و یك مصاحبه کمك موثر خواهد کرد. چندهفته قبل از غائله ۱۵ خرداد گزارشی از طرف سازمان اوپك منتشر گردید که در آن ذکر شده بود (درآمد دولت انگلیس از نفت ایران چند برابر مجموعه پولی است که در آن وقت عاید ایران می شد) ...

چند روز قبل از غائله اعلامیه ای در تهران فاش شد که یك ماجراجوی عرب به نام (محمد توفیق القیسی) بایك چمدان محتوی ۱۰ میلیون ریال پول نقد در فرودگاه مهرآباد دستگیرشده که قرار بود این پول دراختیار اشخاص معینی گذارده شود. چند روز پس از غائله نخست وزیر وقت در یك مصاحبه مطبوعاتی فاش کرد (برما روشن است که پولی ازخارج می آمده و به دست اشخاص می رسیده و در راه اجرای نقشه های پلید بین دستجات مختلف تقسیم شده است)

خوشبختانه انقلاب ایران پیروز شد و آخرین مقاومت مالکان بزرگ وعوامل توده ای درهم شکسته شد و راه برای پیشرفت و تعالی و اجرای اصول عدالت اجتماعی هموار گردید. درتاریخ انقلاب ایران روز ۱۵ خرداد به عنوان خاطره ای دردناك از دشمنان ملت ایران باقی خواهد ماند و میلیونها مسلمان ایرانی به خاطر خواهند آورد که چگونه دشمنان ایران هر وقت منافعشان اقتضا کند بایکدیگر همدست می شوند حتی درلباس مقدس ومحترم روحانیت.

***

پس از انتشار این مقاله در شهرهای مذهبی تشنجاتی روی داد شریعتمداری - گلپایگانی - مرعشی نجفی اعلامیه مشترکی صادر و از دولت خواستند که مندرجات منتشره در اطلاعات وکیهان تکذیب شده و مورد تنفر قرار گیرد.

البته دولت توجهی به خواسته آنان ننمود و درنتیجه تظاهرات در شهرهای مذهبی ادامه یافت. دردفتر سیاسی حزب رستاخیز نیز که هرهفته تشکیل می شد از طرف نویسنده کتاب و سرتیپ صفاری و دکتر محمدرضا عاملی از نخست وزیر خواسته شد که در این باره توضیحاتی داده شود. نخست وزیر گفت اطلاعات لازم را وزیر اطلاعات می دهد. داریوش همایون هم به طور مبهم گفت این مقاله از دربار رسیده بود که طبق دستور اقدام شد.

دکتر مطفر بقائی پس از انتشار مقاله روزنامه اطلاعات در تاریخ ۲۸ دی ماه ۱۳۵٦ اعلام جرمی از طرف حزب زحمتکشان ملت ایران به فلاح رستگار دادستان کل نمود و چنین یادآورشد:

چون به هرصورت ازپس امروز بود فردائی که به حساب خیانت ها و جنایت ها رسیدگی خواهد شد این ادعانامه خطاب به صاحب مقامی است که جنابعالی بر کرسی آن نشسته اید.

جامعه مسلمان که مذهب رسمی آن شیعه جعفری است نمی تواند در مقابل این مقاله سراپا اهانت و ناسزا که پس از چاپ در روزنامه اطلاعات با مقاومت یك هفته ای در روزنامه کیهان با امضای مجهول دیگری انتشار یافته ساکت باشد. این اهانت به مراجع عالیه تقلید مطابق با ماده ۱۷ قانون مطبوعات جرم است و مدیر و نویسنده باید هریك از یك تا سه سال حبس تأدیبی گردند. دادستان رأسا موظف به اقدام می باشد و حال آن که خبر داریم دادستان به تکلیف قانونی خود عمل نکرده است و اگر اهمال در انجام وظیفه به عذر بی اطلاعی بوده این تکلیف با وصول این نامه به عهده جنابعالی و هم به عهده دادستان تهران می باشد.

تاریخ ثابت می کند که دستگاه زور و سرنیزه در مقابله با روحانیت همیشه شکست خورده است. هیچ حکومتی قادر نیست به زور سرنیزه و یا قتل و شکنجه از مردم مومن سلب اعتقاد کند.

مناسب می دانیم که باردیگر وفاداری خودرا به قانون اساسی به عنوان یك منشور ملی تجدید ناپذیر واعتقاد صمیمانه حزب

زحمتکشان را به مرجعیت شیعه و جامعه روحانیت تأکید کنم.

***

سیدجلال مدنی در کتاب (تاریخ سیاسی معاصرایران) که از طرف رژیم جمهوری اسلامی منتشر شده چنین می نویسد:

مقاله مندرج در روزنامه اطلاعات درباره امام در سراسر ایران عکس العمل شدید داشت. درقم موجی ازخشم و نفرت به وجود آورد که روز بعد درس و منبر و نماز جماعت تعطیل شد. مدرسه خان مرکز تجمع جمعیت شد و مردم به سوی خانه آیات عظام حرکت کردند.

آیت الله گلپایگانی در اجتماع راه پیمایان چنین گفت: (خداوند شما طلاب را تأیید فرماید که در مقابل اهانتی که به مقام روحانیت شده است احساس مسئولیت کردید. خدمات شما در این امر مهم پیش از ورود رئیس جمهور آمریکا به ایران به جای این که نفعی برای آنها ایجاد کند برای آنها شکننده است. اینها دروغ می گویند که ما باکارهای آنها موافقیم)

آیت الله شریعتمداری گفت: کارشما و راهتان مقدس است زیرا در دفاع ازمقام مرجعیت و روحانیت حرکت کردید. ما قبل از ورود شما مشغول فعالیت بودیم و به کار هم ادامه می دهیم ونمی توانیم بیش از این هم کاری انجام دهیم.

بعداز ظهر نیز جمعیت به منازل آیت الله مرعشی نجفی و روحانی و حایری رفتند که آنها نیز مردم را تأیید کردند. جمعیت درپایان شب در مسجد اعظم با شعار (درود برخمینی - مرگ بر حکومت پهلوی) به تظاهرات پرداخت و نسخی از روزنامه اطلاعات راپاره کرده شعارهائی علیه نویسندگان آن دادند. پس از خروج جمعیت از مسجد زدو خورد با پلیس در گرفت و عده ای مجروح شدند.

روز بعد طلاب جلوی مدرسه خان و میدان آستانه جمع شدند.

تعطیل بازار وتظاهرات شروع گردید و منجر به زدو خورد شد. شیشه های چند بانك شکسته شد.طلاب باسنگ و چوب به دفاع پرداختند. ساعت ۵ بعدازظهر چند تیرهوائی شلیك گردید. تابلوی حزب رستاخیز را مردم شکستند و در اثر تیراندازی مردم فریاد زدند (کشتند - کشتند - بیائید جنازه هارا بردارید) بافریاد الله اکبر چند جنازه حمل گردید.

تعداد کشته شدگان معلوم نگردید. ارقامی بین ۸۰ تا ۹۰ نفر را نوشته اند. بااین ترتیب حادثه مزبور به ۱۵ خرداد ٤۲ پیوند یافت و عده ای ازکسانی که در ماجرا دستگیر و تبعید شدند عبارتند از:

فهیم کرمانی به سقز - مکارم شیرازی به چاه بهار - حسین نوری به خلخال - گرامی به شوشتر - یزدی به بندر لنگه - سیدعلی خامنه ای به ایرانشهر - شیخ علی تهرانی به چاه بهار - محمد جواد حجتی به ایرانشهر - ربانی املشی به شهر بابك - صادق خلخالی به رفسنجان - ربانی شیرازی به کاشمر - معادیخواه به سیرجان.

به دنبال قیام قم بود که مدارس عالی به اعتصاب و تظاهرات پرداخته و بایورش به مراکز دولتی و دانشگاهها'مطبوعات جهان به نقل تظاهرات پرداخته و سرانجام دستور تعطیل دانشگاهها داده شد. حوزه های علمیه نجف به مدت یك هفته تعطیل گردید و آیت الله خمینی و آیت الله خوئی نیز اعلامیه هائی صادر کردند و در چند کشور اسلامی با تظاهرات ایران اعلام همبستگی شد.

در چهلم شهدای قم مردم تبریز به پا خاستند. در این روز در شهر تبریز عزای عمومی اعلام شد و آیت الله شریعتمداری و آیت الله قاضی طی اعلامیه هائی تظاهرات و تجمع مردم را تأیید کردند و تمام اقشار شهر عازم مسجد گردیدند. اما پلیس در اطراف مسجد متمرکز شده از ورود جمعیت ممانعت کردند در نتیجه بین مردم و مأمودین زد و خورد وتیراندازی شد.مردم بافریادهای زنده باد

خمینی (مرگ برشاه) راه پیمائی بزرگی را آغاز کرده وباعصبانیت بسیاری از بانکها و سینماها و مشروب فروشی هارا به آتش کشیدند. ساختمان حزب رستاخیز و ۱۵ اتومبیل را در هم کوبیدند. به مجسمه های شاه حمله شد و چند اتوبوس ارتشی را واژگون ساختند. با به میدان آمدن ارتش و سربازها و تانکها مردم نیز با سنگ و چوب به حمله متقابل پرداختند که تا ساعت ۱۲ شب ادامه داشت. در نتیجه حکومت نظامی در شهر برقرار گردید. دولت آموزگار، طغیان مردم تبریز را برانگیخته دست بیگانگان دانست و اعلام داشت که در خیل آشوبگران حتی یك تبریزی واقعی هم نبود بلکه همه از آن سوی مرز آمده بودند. شاه هم در مصاحبه ای گفت: شورش های قم و تبریز نتیجه اتحاد نامقدس کمونیستها و مر تجعین سیاه می باشد.

روزهای نهم و دهم فروردین ماه ۱۳۵۷ مردم یزد نقش فعالی را ایفا کردند و به تبعیت از رهبری انقلاب جشن های عید نوروز را تحریم کردند و برای بزرگداشت شهدای تبریز خودرا مهیا ساختند. روز ۹ فروردین یك مجلس روضه خوانی برقرار و در خاتمه به خیابان ها ریخته باشعارهای الله اکبر و درود بر خمینی و مرگ بر شاه به راه پیمائی پرداخته شیشه های چند سینما و مشروب فروشی و بانك را خوردکردند وگیشه های حزب رستاخیز وروزنامه اطلاعات را در هم کوبیدند.

روز بعد مردم یزد به دعوت آیت الله صدوقی تعطیل عمومی کرده در مسجد گردآمده وباسخنرانیهائی بازگشت امام ازتبعید وآزادی زندانیان سیاسی از قبیل منتظری و طالقانی را خواستار شدند. در پایان جلسه به صورت اجتماع درخیابانها راه افتادند ولی با مقاومت پلیس و ارتش مواجه شدند که با تیراندازی نیز عده ای کشته و عده ای از روحانیون به تبعید به ایرانشهر فرستاده شده و عده ای از تظاهر کنندگان نیز دستگیر و زندانی گردیدند.

از زمان انتشار نامه رشیدی مطلق این بحث وجود داشت که

آیا رژیم آگاهانه این کار هارا انجام می دهد یا صرفا برای لجن مال کردن امام و روحانیون این کارها انجام می شد. به عبارت دیگر دستگاههای امنیتی وقوع عکس العمل شدید مردم را پیش بینی کرده و قصد داشت با سرکوب عمومی دوران اختناق را تجدید نمایند مانند ۱۵ خرداد ٤۲ تا به موافقین این نظر که می گویند فضای باز سیاسی به شاه تحمیل شده بود از قید آن آزاد گردد و آمریکا را قانع سازد که ایران هنوز بلوغ سیاسی پیدا نکرده و اگر استبداد تعدیل یابد متعصبین مذهبی محیط سالم را به هرج و مرج تبدیل خواهند ساخت و کمونیستها از چنین فضائی حد اکثر سود را می برند و در نتیجه سیاست فضای باز موقوف گردد. آنها استدلال می کنند حادثه سینما رکس آبادان - جمعه سیاه دنبال همین طرح بود اما وسعت عملیات کنترل را ازدست رژیم خارج ساخت. بهرصورت محاسبه رژیم غلط ازآب درآمد و مردم از تانك و توپ نهراسیدند و به مبارزه پرداختند.

در لندن کالاهان نخست وزیر انگلیس گفت: دولت انگلیس از فضای باز سیاسی که شاه می خواهد با حفظ ثبات ایران ایجاد کند پشتیبانی می کند.

آیت الله خمینی طی نامه ای به شدت شاه را مورد حمله قرار داد واز همه مردم ایران خواست که قیام کنند تا رژیم شاهنشاهی ساقط گردد و چنین اعلام داشت: امروز سکوت درمقابل این ستمگر و بی تفاوتی درمقابل این جنایات خلاف مصالح عالیه اسلام و مخالف سیره انبیاء و ائمه اطهار می باشد.

دولت آموزگار نمی دانست مسیر اوضاع کجاست،سرانجام در همان روزی که گزارش یك ساله خدمت خود را در روزنامه ها منتشر ساخت سقوط کرد و شریف امامی جانشین او شد.

***

احمد احرار نویسنده معروف در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ در روزنامه اطلاعات چنین می نویسد:

عصر چهارشنبه ۱۴ دی ماه ۱۳۵۶ شهیدی سردبیر اطلاعات از من خواست که به دفتر او بروم. همین که رفتم مطلب تایپ شده ای را داد بخوانم و اظهارنظر کنم . با این که امضای (احمد رشیدی مطلق) با قلم خودکار بالای نوشته قید شده بود من باهمان نگاه اول حدس زدم از کجا آمده است؟ وقتی دیدم با رکیك ترین کلمات آیت الله خمینی را مورد اهانت قرار داده پشتم لرزید.

به شهیدی گفتم اینهادیوانه شده اند، مگر ممکن است چنین مطلبی را چاپ کرد. گفت دو روز است این را فرستاده اند و اصرار دارند که فورا چاپ شود. گفتم خودتان باداریوش همایون وزیر اطلاعات صحبت کنید. هرچه باشد روزنامه نگار است واین کارهارا را تشخیص می دهد. او گفت مطلب را از دفتر همایون فرستاده اند. سرانجام مکالمه تلفنی باهمایون صورت گرفت. جناب وزیر گفت این دفعه را نشنیده می گیرم ولی نشنوم که دیگرازاین حرفها بزنید، من نمی دانم شما از چه وقت طرفدار خمینی شده اید؟ فقط می دانم این نامه فقط باید دراطلاعات چاپ شود واگر به قول شما اطلاعات هم از بین رفت برود به جهنم که از بین رفت.

شهیدی ازمکالمه با همایون پشیمان بود. این بار فرهاد مسعودی با دکتر آموزگار تماس گرفت. او گفت خبر ندارم و با وزیر اطلاعات صحبت می کنم و نتیجه را اطلاع می دهم. ۱۵ دقیقه بعد از دفتر نخست وزیری خبر دادند که طبق نظر وزیر اطلاعات عمل کنید. بلافاصله وزارت اطلاعات ابلاغ کرد: فرمودند روز شنبه باید آن مقاله را در اطلاعات ببینم و الا روز یکشنبه روزنامه ای به این اسم وجود خارجی نخواهد داشت.

به ناچار روز شنبه مقاله چاپ و پس از انتشار توفانی به پا شد.

به هرحال احمد رشیدی مطلق نامی مجهول و ساختگی بود. متن مقاله را دو تن از نویسندگان که یکی از آنها گهگاه برای شاه نطق تهیه می کرد باهمکاری یکی ازمشاوران هویدا درمحل وزارت

دربار تهیه کردند و بلافاصله توسط هویدا به نظر شاه رسید. راجع به مقاله دریك جلسه محرمانه تصمیم گرفته شده بود. هنگامی که از نجف گزارش می رسد که آیت الله خمینی سلطنت راغیرقانونی وشاه را ممنوع اعلام کرده شاه با مشاورین امنیتی خود جلسه ای تشکیل و موضوع را در میان نهاد و او به شدت تأکید داشت که یك بار برای همیشه و به هر قیمتی شده باید پرونده خمینی و طرفداران او را بست . رئوس مقاله را شاه به هویدا دیکته کرد تا بر اساس آن تنظیم شود.

وقتی مقاله تهیه شد آن را به نظر شاه رسانید . شاه گفت این همه اش تعارف است . مگر قرار نبود فلان و فلان مورد به تفصیل گفته شود. ناچار مقاله بار دیگر دراختیارنویسندگان قرار گرفت تا نکات موردنظر شاه درآن گنجانیده شود. متن مقاله را بار دوم شاه تصویب کرد و با امضای احمد رشیدی مطلق در روزنامه چاپ شد. شاه می خواست با آن مقاله پرونده خمینی را ببندد ولی با آن مقاله پرونده خودش را بست.

***

داریوش همایون درنشریه (دیروز وفردا) در باره این مقاله چنین می نویسد:

مقاله روزنامه اطلاعات که نه نخستین و نه آخرین اشتباه در یك سلسله دراز اشتباهات بود و در آن به خمینی به عنوان نماینده ارتجاع سیاه و دارای اصل و نسب غیر ایرانی (هندی) اشاره شده بود به دستور شاه توسط کسی در دفتر مطبوعاتی هویدا وزیر دربار تهیه گردید که مرتبا از سالها پیش مقالاتی برای انتشار در مطبوعات تهیه می کرد و به چاپ می رساند. متن اولیه مقاله به دستور خود شاه تغییر یافت و تندتر نوشته شد، مطالب اساسی مقاله همانها بود که خود شاه چند سالی پیش در مصاحبه ای با یك مجله آمریکائی درباره خمینی گفته بود.

مقاله از دفتر وزیر دربار پس ازمذاکرات تلفنی باخود او برای

من در یك كنگره حزبی فرستاده شد و من در شرایطی كه امكان خواندن مقاله هم نبود آن را تقریبا بلافاصله به خبر نگار اطلاعات كه اتفاقا درآن نزدیكی ها بود دادم. روزنامه كه نگران موقعیت خود در قم بود پس از تماس گرفتن باوزیر اطلاعات وجهانگردی و نخست وزیر و تأیید مطلب كه (با توجه به دستور شخص شاه امری طبیعی و خود به خود بود) دست به انتشار مقاله زد و هیچ فشار خاصی به روزنامه نیامد و همین حقیقت كه مقاله مانند مقالات بیشمار پیش از آن ازسوی وزارت دربار و نخست وزیر پیشین فرستاده بود برای چاپ آن كفایت كرد. علاوه بر آنكه به تأیید مقامات بالای دولت هم رسیده بود. مقاله در گوشه ای از روزنامه اطلاعات چاپ شد وعده ای كمی از جمله خود من آن را خواندند. بیشتر مطالبی كه در باره آن مقاله بر زبان ها افتاد اغراق آمیز است. شرحی هم كه چند روزی پس از استعفای آموزگارتوسط یكی ازنویسندگان روزنامه اطلاعات نوشته شده و همه مسئولیت را به گردن وزیر اطلاعات وقت (این نویسنده) انداخته پر از مطالب غیر واقعی بود. خود آن نویسنده با توجه به آگاهی دست اول خود و استناد به حقایقی كه از دادرسی دادگاههای انقلاب فاش شده بود مقاله در روزنامه جمهوری اسلامی نوشت و واقعیت را كم و بیش چنانكه در اینجا آمده است بیان كرد. علت آن بود كه دشمنانش خود اورا مسئول آن مقاله قلمداد كرده بودند. در خود روزنامه اطلاعات نیز چند هفته پس از روی كار آمدن جمهوری اسلامی نویسنده دیگری موضوع مقاله مورد بحث را به همین صورت كه در اینجا آمده شرح داد.

در دوران پیش از سقوط رژیم هرگونه توضیح از این بابت دستمایه ناتوانی بیشتر رژیم و لطمه خوردن به شاه می شد. از این رو من هیچ پاسخی به اتهامات اطلاعات ندادم و به رئیس دفتر مخصوص شاه نیز گفتم كه خاطر شاه را ازاین بابت مطمئن سازد كه واقعیات مربوط به چاپ آن مقاله محفوظ خواهد ماند. اكنون دیگر

آن ملاحظات در میان نیست.

داریوش همایون همچنین در کتاب (نگاه از بیرون) چنین می نویسد:

این مقاله عیناً ازطریق دربارسید ومن هم نخوانده به روزنامه اطلاعات ارسال داشتم که چاپ شد. باید اقرار کنم که اگر هم آن را می خواندم هرگز تغییری درآن پیش نمی آمد. چون نوع کارها در آن روزها طوری بود که جزدرمواردی که شخصا طرف خطاب قرار گیرد حق اظهار نظر در هیچ امری نداشت که طبعاً من هم هرگز هیچگونه نظری ابراز نمی کردم.

داریوش همایون در مقاله دیگری چنین نوشت:

اولا مطالب آن مقاله برای اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان نه تنها درست است بلکه بسیارملایم و کمتر ازآنچه باید جلوه می کند. دوم اگر بایك مقاله می شود انقلاب راه انداخت بنشینند وصدها مقاله بنویسند. سوم کسانی که در یك سال پس از انتشار آن مقاله دست به تظاهرات یا اعتصاب و فعالیت های انقلابی زدند مسلماً بیش از نویسنده و ناشر و دستور دهنده آن مقاله در مورد انقلاب مسئولیت دارند. و چهارم آن مقاله دروزارت دربارو به دستور شخص شاه تهیه شد و میبایست به چاپ برسد.

اگر توضیحات مرا در کتاب (دیروز و فردا) نمی پذیزید به جریان دادرسی محمود جعفریان (اطلاعات، ۳۰ اسفند ۱۳۵۷) یا به نوشته احمد احرار در همان روزنامه و محمد حیدری در روزنامه جمهوری اسلامی درباره ماجرای مقاله اطلاعات مراجعه کنید.

***

محمود جعفریان در محاکمه اش در دادگاه گفت:

نویسنده مقاله رشیدی مطلق پرویز نیکخواه مدیر گروه تحقیق و دفتر مرکزی اخبار رادیو و تلویزیون بود که به دستور شاه نوشت و

در اختیار هویدا گذاشت که با مارك دربار پس از تأیید شاه به روزنامه اطلاعات سپرده شد که با مقاومت روبرو گردید وسرانجام به چاپ رسید.

***

مطلعین می گویند: این مقاله را شخص معینی تهیه نکرده است. نام افرادی هم که برده شده خیلی مشخص نیست. دروزارت دربار در کمیسیونی که چند نفر در آن شرکت داشته اند باتوجه به اطلاعات واصله از ساواك این مقاله تهیه شد وشخص شاه هم قبل از انتشار آن را دیده وبه امر شاه و دستور هویدا توسط وزارت اطلاعات به چاپ رسیده است.

اکنون که سال ها می گذرد می بینیم متن مقاله خیلی مهم نیست. رژیم خمینی در دوران حاکمیت او مطالب تند تر و شدید تر و موهن تر از این را در باره آیت الله شریعتمداری انتشار داده و حتی مرجع تقلید رابه رادیو و تلویزیون آورده و از او اعترافاتی در باره گناهان و لغزشهایش گرفته وبه صورت نشریه ای به چاپ رسیده است.



داریوش همایون می گوید مقاله احمد رشیدی مطلق ازدربار فرستاده شده بود.متن آن را شاه دیده وپس ازتغییراتی دستورداد در روزنامه ها چاپ شود.

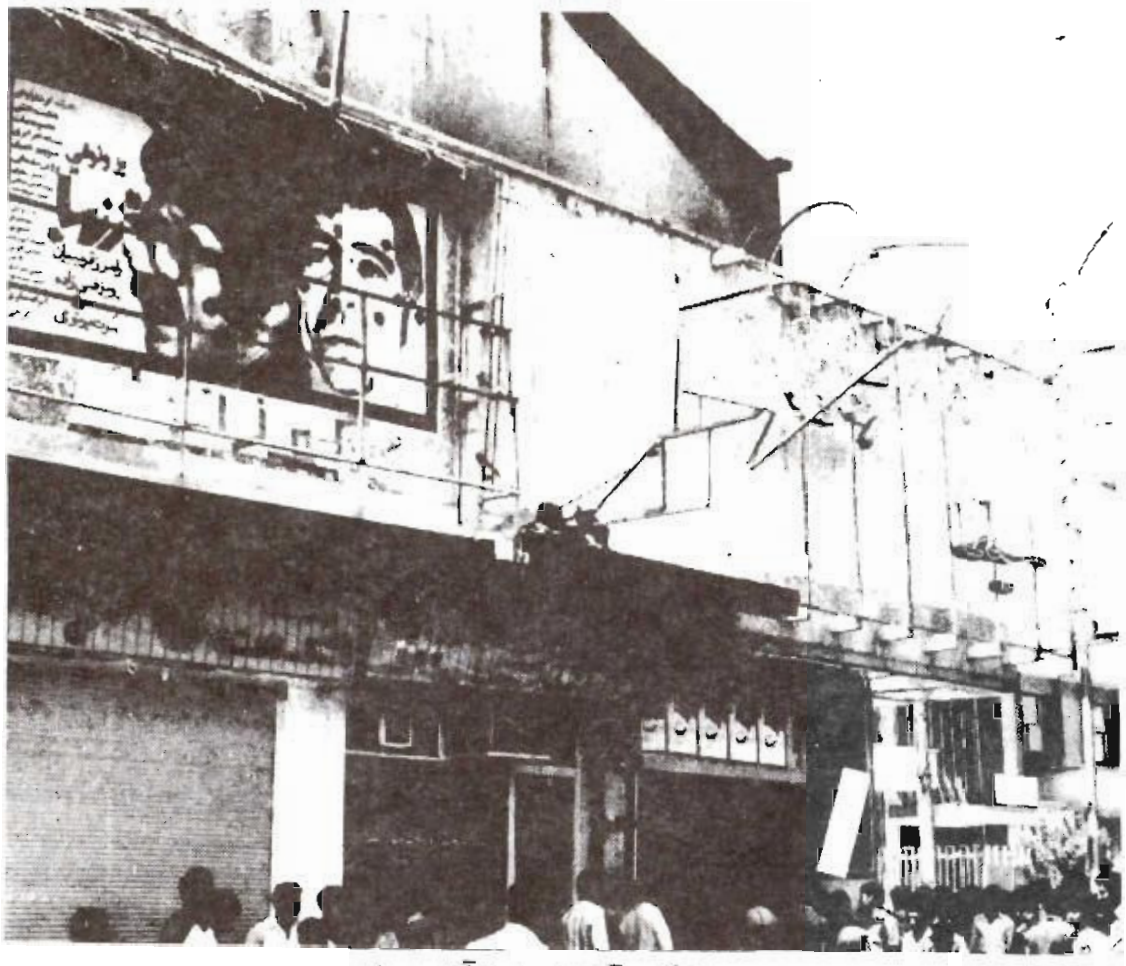

سینما رکس آبادان بعد ازآتش سوزی

فاجعه سینما (رکس) آبادان

وقتل فجیع ۳۷۷ تن از افراد

بیگناه کشور

ازجمله وقایعی که هنگام نخست وزیری دکترآموزگار روی داد آتش سوزی درسینما رکس آبادان می باشد که ۳۷۷ انسان بیگناه و مظلوم در میان شعله های آتش سوختند.

دربحران سال ۵۷ که هرواقعه ای حتی زلزله در کشور اتفاق می افتاد مخالفین آن را به حساب شاه و رژیم گذاشته و مقامات مملکتی را مورد حمله قرار داده می گفتند ساواك این کار را کرده تا به گردن آخوندها بیندازد و موجب نفرت مردم ازآنها شود.

ولی مطلعین و کسانی که در جریانات روز بودند می گفتند این کار به تحریك آخوندهای قشری صورت گرفته که همیشه باسینما و تآتر مخالف بوده و در این ایام که فعالیت آنها توسعه یافته خواسته اند با این کار هم پایه های رژیم را متزلزل ساخته و هم صاحبان سینماها و تآترهارا مورد تهدید قرار داده وهم بامتهم کردن رژیم و ساواك به این کار مقامات مملکتی را مورد حمله قرار داده مردم را علیه شاه و رژیم مجهزتر سازند.

روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۷ هنگاهی که در سینما رکس آبادان فیلم (گوزن ها) به نمایش گذارده شده بود و حدود ٤٠٠ نفر از مردم آبادان که بیشتر آنها از طبقه فقیر و کم درآمد بوده و به تماشاي فیلم مشغول بودند حدود نیم ساعت به پایان فیلم، یکی از تماشاچیان متوجه گردید که آتش از دریچه تهویه سینما شعله ور گردیده با فریاد (آتش - آتش) به سمت در خروجی دویده که عده ای هم به دنبال او ازصندلی ها بلند شده و شروع به فرار کردند. عده ای نیز ازدریچه ها و پنجره ها خودرا به بیرون پرتاب نمودند. به علت بسته بودن در عده ای نتوانستند خود را به خارج برسانند و در نتیجه در شعله های آتش سوختند. مأمورین و وسایل آتش نشانی با تأخیر در ساعت ۱۰ شب به محل حریق رسیدند که پس از تلاشی فراوان آتش را مهار کردند ولی باکمال تأسف شاهد جنازه سوخته شده حدود ۳۷۷ نفر انسان بیگناه بودند که برخی از آنان زنانی بچه به بغل روی صندلی ها جزغاله شده بودند.

وقوع این حادثه وحشتناك در روزهائی که آتش بحران به سراسر کشور سرایت کرده بود همه جا مخصوصا در تهران غوغائی به پا کرد. دولت از هر طرف مورد حمله قرار گرفت. نمایندگان مخالف مجلس که تازه خودرا از قیدو بند حزب رستاخیز رها کرده بودند شروع به حمله به دولت آموزگار و رژیم کرده و دولت را مورد سئوال و استیضاح قرار دادند.

***

مجله (اخبار ایران) که پس از انقلاب در خارج از کشور چاپ می شد در این باره چنین نوشته است:

وقتی سینما رکس آبادان دچار آتش سوزی شد واحدهای آتش نشانی شرکت نفت و نیروی دریائی وبندر خرمشهر با تأخیر به محل واقعه رسیدند. مأمورین شاهد عینی گفتند عده ای از افراد در حالی که فرزندان عزیز خودرا در بغل داشتند به کلی سوخته بودند. تعدادی از جنازه های نیم سوخته کنار پنجره ها و درهای خروجی دیده می شد. تنی چند روی صندلیها دچار سوختگی شده بودند که منظره بسیار رقت آور و وحشتناك به نظر می رسید. تعداد کمی فقط توانستند خودرا از سالن سینما خارج ساخته از شعله های آتش رهائی یابند.

پس از آتش سوزی سینما رکس آبادان دولت دستوراتی برای تحقیقات و رسیدگی به حادثه و دستگیری متهمین داد.

بدوا شخصی به نام (رحیم زیدوات) کارگر ریشه کنی مالاریا که نام حقیقی او (هاشم بنیشه پور) بود دستگیر می گردد زیرا از دوست خود (غرباوی نژاد) مبلغ پنجهزار ریال قرض خواسته و گفته بود که مرتکب عملی شده که اگر دستگیر شود خود و خانواده اش نابود می گردند. علت این که نام خود را تغییر داده برای استخدام در ریشه کنی مالاریا بود که چون سن قانونی نداشته از شناسنامه (زیدوات) استفاده می کرده و به این نام شهرت داشت.

مأمورین برای دستگیری وی می روند معلوم می شود که شب حادثه با حالت نگرانی به خانه رفته و تا دوروز درحال غیرعادی به سر برده و سرانجام ازطریق مرز شلمچه به عراق رفته و تقاضای پناهندگی کرده است. دولت ایران تقاضای استرداد او را می نماید وسرانجام رادیو ایران خبر می دهد که بنا بر ادعای دولت عراق متهم اصلی حادثه سینما رکس آبادان هاشم بنیشه پورمعروف به عاشور بوده که به دولت ایران تحویل شده است.

عاشور در تحقیقات چنین گفته است : سه هفته قبل شخصی

به نام حسین کرمانشاهی معروف به حسین کرده با جمشید کارمند ریشه کنی مالاریا در پارك پشت محله عباره نزدیك کارخانجات روغن نباتی مهندس نهائی باهمدیگر ملاقات وطرح ونقشه آتش سوزی سینما رکس آبادان را بررسی کردیم و سه نفری به اتفاق یکدیگر چندین مرتبه در سینما رکس آبادان حضور یافته و جوانب امر را از هر جهت رسیدگی و نقطه های تاریك طرح را رفع نمودیم. در این میان فرد دیگری که گفته می شد کارمند فرهنگ آبادان است مارا هدایت می کرد و مبلغ پنجهزار تومان از طریق همین کارمند به ما داده شد و عنوان می گردید که آیت الله خمینی درعراق گرداننده کار است. بامبلغی که دریافت کرده بودیم یك هفته درمحله عربهای اهواز به خوشگذرانی پرداختیم و هفته بعد مجدداً به خرمشهر آمدم و حسین کرده و جمشید را ملاقات و قرار شد روز ۵۷/۵/۲۸ نقشه خودرا درسینما رکس آبادان و در سانس آخر به اجرا در آوریم. مقادیر زیادی باروت در پاکت یك کیلوئی یا بیشتر به من داده شد. جمشید و حسین کرده نیز باروت در پاکت های کلفت کاغذی در دست داشتند و روی آن یك ورقه تخمه سیاه ریخته و وارد سینما شده و ضمن خوردن تخمه ته پاکت را سوراخ کرده وبه اطراف سالن سینما وکناره های دیوار ریختیم و سه نفری پهلوی هم به تماشای فیلم نشستیم ونیم ساعت به اتمام فیلم از سالن بیرون آمدیم و سرایدار سینمارا که شخص لالی بود اغفال کردیم وپنج تومان به او داده و برای خرید سیگار وینستون به خارج فرستادیم و درب را قفل کردیم و بنزین را از بطری های کوچك بغلی به زمین و راهروی انتظار سینما ریختیم نزدیك درب خروجی بایك کبریت و دستمال سینمارا به آتش کشیدیم و بلافاصله به منزل همان کارمند فرهنگ رفتیم. پس از چند ساعت خبر رسیدکه همه تماشاگران کشته شده اند. کارمند فرهنگ و جمشید خیلی وحشت کرده بودند ودراتاق دیگری مشغول مذاکرات خصوصی شدند. نزدیکیهای صبح به منزل آمدم وتا دو روزکسل وناتوان بودم زیرا قبل از شروع عملیات

مایعی وسیله حسین کرده به من داده شد و خوردم که به طور کلی جسور و در عین حال شاداب شدم ولی بعدا سستی در من ایجاد کرد.

هدف ما این بود که مانند سایر شهرهای دیگر با آتش زدن سینما ایجاد وحشت و ترس نمائیم. ولی این سانحه از راه اصلی خود منحرف شد و ما پیش بینی کرده بودیم که حد اقل ۱۵۰ نفر زخمی و کشته به جای بگذارد و کارمند فرهنگ بسیار نگران بود.

دوروز بعد حسین کرده نزد من آمد و بسیار مرا نصیحت کرد تا در این زمینه به کسی چیزی نگویم. از وی پول خواستم گفت دراختیار ندارد تو می توانی فردا ساعت ۱۱/۳۰ جلو ساختمان ضد عفونی خرمشهر در نزدیك ایستگاه راه آهن بیائی و یك اتومبیل تویوتا درکنارساختمان پارك است درهمان محل در رأس ساعت جمشید به تو ملحق خواهد شد وپول و سهم تو را خواهد داد. من در ساعت معین به این محل رفتم و پس از چند دقیقه انفجار عظیمی از داخل تویوتا به وقوع پیوست و ساختمان ضد عفونی را درهم ریخت وسه نفر کشته شدند و من فرار کردم. بعد متوجه شدم آنها قصد کشتن مراهم داشتند ومن به جای ایستادن جلو ساختمان اشتباهاً جلو در ورودی ایستاده بودم. وقتی قضیه را فهمیدم خودم را پنهان کردم و برای فرار نقشه می کشیدم حتی حسین کرده یك روز قبل از فرارم به عراق به سراغم آمد ولی خودراپنهان کردم و نزد یکی از دوستانم به نام غرباوی نژاد برای قرض پول رفتم. قرار شد فردا به من پول بدهد ولی وقتی مأمورین انتظامی به منزل برادر و پدرم ریختند قضیه را فهمیدم و از در دیگری فرار کردم و به میدان دروازه خرمشهر آمدم و بایك وانت که به مبلغ ۱۵۰ تومان کرایه کردم به مرز شلمچه آمدم و از نهر یوسف وارد نهر خین شدم و جلو مأمورین انتظامی با زیرکی خاصی گذشتم وآنها نفهمیدند وبه محض این که از نهر خین پا به خاك عراق گذاشتم مأمور پاسگاه عراقی مرا دید و دستگیرم کرد و یك شب در این پاسگاه بودم. روز

بعد مرابه بصره آوردند وبعداً باهواپیما به بغداد برده شدم وپس از چند روز بازجوئی به ایران اعزام شدم.

ازوی سئوال می شود کارمند فرهنگ کیست؟ می گوید: اتفاقاً برای شناسائی او اقدام کردم روز بعد به حدود منزل این شخص رفتم وپس از تحقیق همسایگان او را کیارش معرفی کردند. مأمورین در صدد دستگیری چنین شخصی برآمدند ولی کیارش کارمند ودبیر فرهنگ بود که پس ار تطبیق عکس و آدرس همان فردی بود که هاشم در منزلش بوده است. برای دستگیری او اقدام گردید ولی متواری شده بود. در رابطه با این جریان جمشید فوری دستگیر وخواهرش نیز درآبادان شناسائی وخواهرش تأیید کرد که او آن شب در سینما بوده وقبل ازآتش گرفتن سینما ظهر ۵۷/۵/۲۸ که نان و هندوانه می خورده می گفته است امشب سینما رکس آبادان خواهد سوخت. ولی دستگیری حسین کرده به نتیجه نرسید. منزل مسکونی کیارش مراقبت گردید. ارتباطهای بین خانواده صداقت که طلبه ای است مقیم خرمشهر با کیارش روشن گردید وبرای دستگیری او اقدام شد ولی اوهم باهمکاری سروان زند بیگلری رئیس اطلاعات شهربانی خرمشهر متواری شده بود. در رابطه با این فاجعه شخصی به نام عقیل زاده عطار خرمشهر دستگیر و دختران وی نیز متهم به همکاری با کیارش بودند که دختران متواری ولی عقیل زاده دستگیر و زندانی‌گردید. همگی دستگیر شدگان که اعتراف به عمل کثیف خود کرده تحویل مقامات قضائی آبادان گردیده وبازپرسان دادگستری نیزمجرمیت آنهاراتأیید کردند و متعاقب آن شخصی به نام جهان بینی واعظ به خرمشهر آمد و درمنزل عقیل زاده سکونت اختیار کرد ودر مسجد جامع خرمشهر مردم را علیه رژیم تحریك و فاجعه سینما رکس آبادان را به گردن رژیم انداخت که او هم شناسائی و دستگیر گردید وخاتمه کار و بازجوئی متهمین همزمان با موقعی بود که شاه ایران را ترك می کرد و همه روزه عده ای برای فرار این متهمین مقامات محلی را

تهدید می کردند تا بالاخره انقلاب شد و این اشخاص از چنگال عدالت فرار کردند.

* * *

سرتیپ رزمی رئیس شهربانی آبادان دو روز بعد از واقعه سینما رکس آبادان طی مصاحبه ای چنین گفت:

یك گروه تروریستی از(مارکسیست های اسلامی) که ٤ یا ٥ نفر بودند مواد آتشزا در سینما رکس کار گذارده بودند. کسانی که ازحادثه جان به دربرده اند مشاهده کرده اند که این عده قبل ازپایان (آنتراکت) سالن سینمارا ترك گفته و چند دقیقه بعد حریق شروع شده است. پس از بررسی باقیمانده چهار بمب آتشزا در چهار گوشه سالن پیدا شد.

رزمی گفت اطمینان دارد که (مارکسیست های اسلامی) این کار را کرده اند یعنی کمونیستها با استفاده از احساسات مذهبی مردم دست به این کار زده اند.



سیدمحمد کیارش نماینده اهواز در مجلس شورای اسلامی که نامش درجریان آتش سوزی سینما رکس آبادان کرارا برده شده است.

***

درهمان ایام تعدادی از روحانیون و مراجع تقلید آتش سوزی سینما رکس آبادان را یك اقدام جنون آمیز دانسته و چنین اعلام کردند:

کسانیکه مرتکب این حادثه شده اند بلاشك ازجانیان بالفطره هستند که از آزار وشکنجه مردم لذت می برند. این ها سرسپرده شیطان هستند وباید به اشد مجازات محکوم شوند. این لکه ننگ برپیشانی مسببین و محرکین آن برای همیشه باقی خواهد ماند.

***

روزنامه (ایران تریبون) چاپ آمریکا در این باره چنین می نویسد:

وقتی روزنامه ها خبر دستگیری شخصی به نام (عاشور)را درعراق و تحویل دادن او به دولت ایران منتشر نمودند و اشاره هم شده بود که این شخص عامل به آتش کشیدن سینما رکس است از او بازجوئی به عمل آمد که همه مدارك و مستندات و شرح بازجوئی او نیز موجود است.

این شخص از نخستین لحظات بازجوئی بادقیق ترین جزئیات طرح آتش زدن سینما را که در نجف تدارك شده و او وسه نفر دیگر که دستگیر شده اند باپنجهزار دینار عراقی ویازده هزار دلار جهت انجام مأموریت تخریبی خود به ایران آمده اند شرح داد و گفته مواد منفجره و آتش زای مورد نیازآنها را شخصی به نام (فواد کریمی) در آبادان در اختیارشان گذاشته است.

بر طبق اوراقی که ازهمدستان فواد کریمی و عاشور به دست آمده بود طرحریزی فاجعه سینما رکس که با حضور احمد خمینی و شیخ هادی مدرسی برنامه ریزی شده به نحوی تنظیم یافته بود که دولت در این کار متهم می شد. جالب اینکه در یکی از دهها اعلامیه ای که ازخانه فواد کریمی به دست آمده بود و یك هفته پیش از به آتش کشیدن سینما در چاپخانه (حصیری) خرمشهر به

چاپ رسیده بود این چنین جملاتی به چشم می خورد:

(سلام برملت قهرمان و مسلمان ایران. جلادان شاه بار دیگر جنایتی تازه مرتکب شدند وهنگامیکه به همت جمعی از دانشجویان، مردم مبارز آبادان مشغول تماشای فیلمی از جنایات شاه بودند، سینما را به آتش کشیده و به دستور رئیس شهربانی جلادآبادان در های سینما را به روی مردم روزه دار بستند.)

همچنین مدرك کتبی که اعترافات رئیس چاپخانه که در مقابل هفتاد هزار تومان اعلامیه هارا از یك هفته قبل از فاجعه سینما به چاپ رسانیده بود در پرونده عیناً موجود است.

***

روزنامه آرا چاپ لندن درباره این حادثه چنین می نویسد:

دکتر محمد رضا عاملی وزیر اطلاعات کابینه شریف امامی از طرف دولت مأمور رسیدگی به واقعه سینما رکس آبادان می شود و به محل می رود و اسرار مهمی از این واقعه به دست می آورد. ولی به علل فاش شدن اسرار به اطلاع دولت می رساند که مصلحت دانسته نشد که منتشر گردد. اعترافات (محمد عاشور) به خوبی نشان می دهد که نقش اصلی فاجعه را آخوندها برعهده داشته اند. در این اعترافات بود که محمد عاشور صریحا گفته بود من ازآیت الله خمینی در نجف اشرف در مورد سینما و تماشاگران سئوال کردم و آیت الله گفتند: این مراکز فساد با افرادی که در آن هستند باید نابود شوند تا همه در این دنیا به جهنم بروند.

دکتر عاملی تهرانی در آن هنگام به دوعلت ازشاه و دولت خواستار عدم انتشار اعترافات عاشور شد. نخست آنکه اعترافات می توانست به عنوان (فتوا و اجتهاد)انگیزه جنایات هولناکتر گردد و دیگر آن که مساعی دولت وقت (شریف امامی) را در جهت تحبیب ملایان خنثی نماید.

شاه با این درخواست موافقت کرد و دکتر عاملی تهرانی تنها به آگاه نمودن روحانیون از واقعیت اکتفا نمود. خمینی به خوبی می

دانست که وجود دکتر عاملی تهرانی و پرونده جنایت سینما رکس در وزارت اطلاعات می تواند برای وی خطرات بزرگی پدیدار سازد. از این روبه هنگام شورش وزارت اطلاعات نخستین هدف حملات مسلحانه وی قرار گرفت و چون بر پرونده دست یافت دستورقتل دکتر عاملی تهرانی آگاه ترین مقام دولتی در این ماجرا راصادر نمود. شریف امامی معتقد بود که اگر دولت مدارك را منتشر کند مسلما به عنوان توطئه علیه روحانیت و توهین به مرجعیت شیعه مورد خشم مردم قرار می گیرد و می گفت روشن است که مردم آتش سوزی سینما رکس و جنایت زنده زنده سوزانیده شدن زن و مرد و کودك و جوان را به دستور خمینی باور نخواهند کرد.

***

روزنامه کیهان می نویسد: بر اثر تلاشهای دامنه دار دولت ایران برای بازپس گرفتن هاشم بنیشه پور از عراق که خودرا به مسئولان عراقی هاشم عبدالرضا عاشور معرفی کرده بود از منابع رسمی و موثق عراق اطلاع حاصل شد که گروهی از معممین به سر کردگی خمینی طی مراجعات و مکاتبات پی در پی خواهان حمایت عراق از هاشم بنیشه پور بوده و اصرار دارند که دولت عراق با درخواست پناهندگی نامبرده موافقت نماید.در این خصوص درمقابل تلاشهای مأمورین ایرانی، مسئولان عراقی با ارائه دلایل و حتی رونوشت یك نامه رسمی به امضاء خمینی که ضمانت متهم فراری را برای دولت عراق نموده واصرار در تصویب در خواست پناهندگی او داشت سعی می کردند به شکلی (دوستانه) مأمورین دولت شاهنشاهی ایران را از اصرار جهت استرداد هاشم بنیشه پور باز دارند.

اما سرانجام مذاکرات مسئولین دو دولت به نتیجه رسید و مقامات جمهوری عراق علیرغم کلیه فشارهای گسترده گروهی از معممین مقیم نجف، متهم فراری هاشم بنیشه پور را تحویل مقامات دولت ایران دادند.

***

هفته نامه (سام) که در لندن منتشر می گردید در این باره چنین می نویسد:

یکی از افراد خوزستانی که ناظر جریان آتش سوزی سینما رکس آبادان بوده و همراه همسر وفرزندش به خارج از کشور گریخته چنین نوشته است:

من آن روز ناظر این واقعه وحشتناك بودم. عده ای از (بچه های لب شط) به رهبری گروهی از قشریون مذهبی مرکب از شیخ جمی امام جمعه آبادان - شیخ طاهری امام جمعه اهواز - شیخ محمدی حاکم شرع خوزستان و لرستان و کیارش از فرهنگیان خوزستان رهبری این گروه مأمور آتش سوزی سینما رکس آبادان را بر عهده داشتند.

شش تن فلسطینی از حزب امل مأمور تهیه مواد آتشزا بودند و چهار جوان آبادانی از گروه جمعیتی به نام مکتب قرآن مأمور زدن کبریت و مشتعل ساختن سینما بودند. از این گروه یکی (حسین تکبعلی زاده) بود که زنده ماند ولی تعدادی ازآنها در آتش سوختند. چون به موقع نتوانستند از سینما خارج شوند.

***

بعداز واقعه تأسف انگیز سینما رکس آبادان در تاریخ دوم شهریورماه ۱۳۵۷ جمعیت ایرانی دفاع ازآزادی و حقوق بشر که از طرف مخالفین رژیم رهبری می شد در این باره اعلامیه مفصلی منتشر ساخت که قسمتی از آن چنین است:

جریانات اخیر کشور وشتاب خاصی که در خشونت و کشتار وخرابکاری به کار گرفته شده است نه تنها با تجاوز به حقوق بشر تمام نمی شود بلکه بابرنامه منظمی در زمینه تجاوز وسیع تر و شدیدتر با آزادی ملت و حقوق بشری مملکت می انجامد. این جمعیت انزجار شدید خود را از فاجعه مرگبار و ننگین آتش سوزی سینما رکس آبادان اعلام و علاقمندی خودرا برای اعزام هیئت ذیصلاحیت بیطرف

جهت تحقیق ابراز می دارد. نکات قابل ذکر این است که (استاندار گفته اگر به مسائل ایمنی توجه می شد تعداد کشته شدگان کمتر می گردید) سئوال مطرح شده این است که چرا شهربانی و شهرداری آبادان اجازه داده اند یك سینمای ۸۰۰ نفری نسبتا بزرگ قدیمی برخلاف اصول ایمنی دایر باشد. نکته مهم این است که شهردار آبادان ادعا کرده که ماشینهای آتش نشانی دیر رسیده و وقتی هم رسیده بی آب بوده و ازطرفی وظیفه آتش نشانی با شرکت ملی نفت می باشد که از هرجهت مجهز است و این امر از شهرداری ومقامات درلت رفع تقصیر نمی کند.

بعلاوه سینما رکس نزدیك شهربانی قرار دارد و قاعدتا باید بیشتر از سایر سینماها محافظت می شده است. اگر خرابکاران غیر دولتی این کار را کردند چرابرای نقشه خود چنین محلی را انتخاب کردند که نزدیك شهربانی بوده است؟ رئیس شهربانی علت عدم حضور مأمورین شهربانی را برای حفاظت سینما خست مدیر سینما دانسته که عذر بدتر از گناه است. بعضی از نجات یافتگان گفته اند که وقتی می خواستند دیوار را برای نجات مردم بشکافند مأمورین پلیس مانع شده اند. رئیس شهربانی صحبت از چهار بمب در چهار گوشه سینما کرده اند در حالی که انفجار بمب با آتش سوزی تفاوت دارد ومعلوم نیست چگونه کسی صدای انفجار بمب را نشنیده است؟ خبر گزاری پارس پس از وقوع حادثه آن را کار خرابکاران دانسته است و خواسته تبلیغاتی بر ضد آرادیخواهان ایران کرده باشد.

طبق خبر روزنامه ها در چند هفته گذشته ۲۹ سینما در سراسر کشور به آتش کشیده شده که اگر رقم فوق را باتعداد هتل ها و رستورانها و اماکن عمومی که آتش گرفته یا خراب شده جمع کنیم به حدود چهل محل می رسیم که این کارها تشکیلات مجهز و سابقه داری را می خواهد که معلوم نیست چگونه نیروهای امنیتی آن را کشف نکرده اند. بلکه می توان گفت تنها نیروهای امنیتی و پلیس هستند که می توانند چنین امکاناتی داشته باشند. اعلیحضرت در

مصاحبه ۲۸ مرداد ۵۷ پیش بینی (وحشت بزرگ) را فرمودند.آیا ارتباطی بین آن فرموده و این رویدادها قابل تصور نیست؟

اصول سیاست تبلیغاتی و روال عمومی دولت در یك سال اخیر این است که اجتماعات اسلامی و ملی بزرگ با شعارهای سیاسی مردم را ندیده گرفته و مانع انعکاس آن شده است ولی تظاهرات تخریبی رابزرگ جلوه داده می خواهد موج اعتراضات را به صورت ضد خرابکاری و ضد آبادی جلوه دهد تا دستاویزی برای دیکتاتوری آینده باشد. فاجعه آبادان یکی از پیشرفته ترین این صحنه ها می باشد. این جمعیت به دولت هشدار می دهد که کاشف حقیقت باشد و موافقت کند که هیئت تحقیقی از طرف این جمعیت به آبادان اعزام گردد.

***

خمینی هم طی اعلامیه ای چنین گفت: سینمای آبادان به حسب قرائن وبه تصریح مردم داغدیده آبادان به دست شاه و دولت به آتش کشیده شده و نزدیك چهارصدنفر را سوزاند تا وحشت بزرگ موعود وسیله تبلیغی برضد نهضت مقدس شود و دیدید که نشد.

***

فرشید مهام در کیهان لندن مورخ ۲۶ شهریورماه ۱۳۶۶ ضمن شرح ماجرا چنین می نویسد:

پس از تکمیل بازجوئیهای مربوط، هاشم بنیشه پور برای تکمیل پرونده و تسلیم به دادگاه روانه زندان می شود. مأمورین مسئول نیز همزمان با بررسی اطلاعات به دست آمده واعترافات متهمین دستگیر شده و رد زنیهای بسیار دقیق موفق به شناسائی یکی دیگر از همکاران بنیشه پور، به نام جمشید نوری که او نیز کارمند اداره ریشه کنی مالاریا بوده می شوند و او را دستگیر می کنند. خواهر جمشید نوری هم که ساکن آبادان بوده شناسائی و دستگیر می شود و ضمن بازجوئیها اعتراف می کند که جمشید نوری ظهر روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ اظهار داشته است که سینما

رکس آبادان و کلیه مفسدین درون آن، همان شب بنا به دستور آقا «خمینی» در آتش خواهند سوخت. البته در ادامه تحقیقات و مواجهه متهمین و ردیابیهای دیگرحسین نوری نیزبه شکل مشروحی به شرکت خود در جنایت سینما رکس آبادان اعتراف می کند وبدین ترتیب وی نیز جهت ادامه بازجوئیها و تکمیل پرونده برای تسلیم به دادگاه زندانی می شود.

در ادامه رد زنیهای مأمورین اطلاعاتی، مشخص می شود که شخصی به نام کیان وجود خارجی ندارد منتها شخص دیگری به اسم کیارش که دبیر فرهنگ بوده شناسائی می شود. پس از بررسی پرونده کیارش در فرهنگ محل و تطبیق عکس ونشانی نامبرده با اطلاعات موجود مشخص می شود که نامبرده همان کیان کارمند فرهنگ است که هاشم بنیشه پور دستور اقدامات را از او دریافت می کرده و به منزلش نیز رفت و آمد داشته است.مأمورین اقدام برای دستگیری کیارش می کنند منتها اطلاع حاصل می شود که کیارش دو روز پس از فرار هاشم به عراق، متواری شده و به عراق رفته است.

ادامه تحقیقات همچنین نشان می دهد که حسین کرمانشاهی معروف به حسین کرده نیز از مرز گذشته و به عراق متواری شده است.

به هرحال منزل مسکونی کیارش زیر مراقبت اطلاعاتی قرار می گیرد و در نتیجه مأمورین پی می برند که نامبرده ارتباطهائی گسترده با طلبه ای به اسم صداقت داشته که در خرمشهر مقیم بوده است. مأمورین در صدد دستگیری صداقت بر می آیند ولی نامبرده به طور مشکوکی چند ساعت قبل ازرسیدن مأمورین متواری و پنهان می شود.

فرار این طلبه با توجه به دقت عمل فراوانی که در مراقبتهای اطلاعاتی به عمل آمده بود باعث مظنون شدن مقامات مسئول به افرادی در داخل پرسنل خود شد و نهایتا پس از چند روز تحقیقات

گسترده سروان زند بیگلری ریاست اطلاعات شهربانی خرمشهر به اتهام همکاری با عاملین آتش زدن سینمای رکس دستگیر و زیر بازجوئی قرار می گیرد. پس از بازجوئیهای نخستین از سروان زند بیگلری ثابت می شود که نامبرده به دلایل مذهبی از (معتقدین) به خمینی است و نیز ادامه بازجوئیها و اعترافات نامبرده مشخص می سازد که وی به عنوان دریچه اطمینان اطلاعاتی، به موقع دست اندرکاران اصلی جنایت کاران اصلی سینما رکس آبادان را از قصد مأمورین به دستگیری آنان مطلع ساخته و فراری داده است.

در ادامه اعترافات زندبیگلری، شخص دیگری به نام عقیل زاده عطار از ساکنان خرمشهر در ارتباط با همکاری با کیارش دستگیر می شود وزیر بازجوئی قرار می گیرد. عقیل زاده نیز درپی بازجوئیها به شرکت خود در جنایت سینما رکس اعتراف و یکی از دخترهای خود رابه عنوان رابط با خمینی در نجف معرفی و اعتراف می کند که دختر وی تاآن هنگام چندین بار پیام های گروه مزبور را که به سرکردگی کیارش وصدقت اداره می شده به نجف برده و هربارنیز مستقیما به شخص خمینی داده است.

متأسفانه ضمن اقدامات مأمورین مسئول اطلاع حاصل می شود که دختر عقیل زاده نیز متواری شده و به عراق رفته است. ضمن بازرسیهای دقیق از منازل متهمین اعم از دستگیرشدگان یا فراریها، مدارك بسیار مهمی از جمله تعداد سه نوار کاست باصدای خمینی که صراحتا مردم را به انجام عملیات هولناکی ازقبیل سینما رکس آبادان و گسترش آن در شهرهای دیگر تشویق و ترغیب می کرد - به اضافه دهها برگ مهمور به اسم و امضای خمینی که اکثرا شامل تشویق همان افراد و بعضا امر به انهدام سینماها، کاباره ها و نابودی (مفسدین) بودند، کشف و همگی ضمیمه پرونده های مربوطه شدند.

درپایان، در عین حال که اقدامات وسیع مأمورین مسئول در جهت مذاکرات لازم برای استرداد مجرمین فراری ازعراق و نیز

شناسائی و دستگیری بقیه مجرمین ادامه داشت، به استثنای سروان زند بیگلری تحویل مقامات قضائی آبادان شدند و بازپرسان وزارت دادگستری نیز مجرمیت آنان را تأیید نمودند. مقارن این روزها بود که شخصی به نام جهان بین واعظ وارد خرمشهر شده و در منزل عقیل زاده که در زندان بود سکونت نموده و همه روزه طی وعظ در مسجد جامع خرمشهر، شروع به تحریك مردم علیه دولت کرده و صراحتا فاجعه سینما رکس آبادان را از اقدامات ساواك و دولت معرفی می کرد. در نتیجه جهان بین واعظ نیز توسط مأمورین شناسائی و دستگیر و روانه زندان شد تا ارتباطات نامبرده بامتهمین دیگر آشکار وتحویل مقامات قضائی گردد.

هاشم بنیشه پور اعتراف کرد که حدود نیم ساعت به آخر فیلم با اشاره جمشید سه نفری ازتالار نمایش خارج شدند. در ورودی سینمارا قفل و بنزین هارا از بطریهای کتابی بغلی در راهرو انتظار سینما، پشت درهای خروجی، نزدیك در ورودی و کنار دیوار ریختند وجمشید بایك کبریت یك تکه پارچه را با مقداری بنزین باقیمانده آغشته کرد و آتش زد و روی خط آلوده به بنزین که به پشت درهای خروجی ونیز دریچه تهویه منتهی می شد پرتاب نمود وسینما را به آتش کشید.

هاشم بنیشه پور ضمن اعترافات خود ادامه داد: عصر روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ در محلی حدود یکصد متری سینما رکس آبادان، حسین کرده و جمشید را ملاقات کردم. جمشید یك ساك بزرگ که می شد آن را به شانه آویزان کرد به من داد.

ساك مذکور محتوی تقریبا ۱۵ کیلو گرم باروت بودکه روی آن را بامقداری پارچه و روزنامه پوشانده بودند. حسین کرده و جمشید نیز هریك چهار بطری کتابی محتوی بنزین را در جیبهای خود جا دادند ویك پاکت تخمه نیز در دست گرفتند و به این ترتیب وارد سینما رکس آبادان شدند وطبق طرح قبلی، هاشم بنیشه پور با گشودن سوراخی که زیر ساك تعبیه شده بود درساعات اولیه شروع

فیلم که هم تالار سینما تاریك بود و هم آمدو شدهای پراکنده ادامه داشت طی مدت بسیار کوتاهی بایك گردش سریع در داخل تالار نمایش باروتهارا در مقابل درهای خروجی و کنار دیوارها و در نقاط مختلف و میان صندلیهای سینما به زمین ریخت و به دونفر دیگر پیوست و همگی مشغول تماشای فیلم شدند.

* * *

سرلشگر رفعت رئیس سابق هواپیمائی پارس که از دوستان قدیم نویسنده کتاب است می گفت: در لوس آنجلس سرتیپ رزمی را دیدم که در زمان حادثه سینما رکس ریاست شهربانی آبادان را برعهده داشت. او اکنون وضع بدی از نظر مالی دارد. می گفت وقتی رئیس شهربانی قم بودم حدود یك سال قبل از انقلاب خبردار شدم که آخوندها قصد تظاهراتی را در قم دارند و می خواهند به شاه و رژیم فحش بدهند. ازسپهبد صمدیانپور رئیس شهربانی سئوال کردم تکلیف چیست؟ اوگفت بانظرساواك عمل کنید. باارتشبد نصیری صحبت کردم گفت مراقب اوضاع باشید ولی به داخل مساجد کاری نداشته باشید هرچه می خواهند بگویند. نصیری می گفت ما تعدادی مأمور با لباسهای مختلف از جمله آخوندی داریم و به مساجد می فرستیم. آنها حتی مقداری چوب زیر عبا دارند که اگر در داخل مسجد به شاه ناسزا گفته شود آنها ازجای خود بلند شده ناسزاگویان را مضروب ساخته جلسه را بهم می زنند.

در یکی از روزها که چنین واقعه ای اتفاق افتاد رفسنجانی که رل اصلی این تظاهرات را داشت با تلفن به من گفت مگر ساواك به شما نگفته بود به داخل مسجد کاری نداشته باشید. چرا ایجاد زدوخورد کردید؟ قرار شد حضورا با هم صحبت کنیم. درهمین موقع کاغذی از ساواك به من رسید که در امور داخلی مساجد دخالت نکنید هرچه می خواهند بگویند آزادند. وقتی بارفسنجانی ملاقاتی دست داد با کمال تعجب دیدم که رونوشت همان نامه در اختیار او قرار دارد. پس از دیدن این نامه به تهران آمده وبه رئیس شهربانی

گفتم من دیگر درقم نمی توانم کارکنم خواهش می کنم شخص دیگری را بفرستید. چند ماه بیکار ماندم تا مرا به آبادان فرستادند.

از تهران مرتبا به آبادان دستورمی رسید که مراقب پالایشگاه آبادان باشید زیرا خرابکاران می خواهند پالایشگاه را منفجر کنند. ضمنا دستور داده شده بود که ماشینهای آتش نشانی بهیچوجه ازپالایشگاه خارج نگردد.

وقتی سینما رکس آبادان آتش گرفت و درها بسته بود و مردم متأسفانه در داخل سینما سوختند مامی دانستیم که این کارآخوند هاست ولی هرچه تلاش می کردیم که ماشینهای آتش نشانی به سینما فرستاده شود می گفتند دستوردولت این است که ماشینهای آتش نشانی از پالایشگاه خارج نگردد چون از انفجار پالایشگاه می ترسیدند. تأخیر در اعزام ماشینهای آتش نشانی موجب شد که دامنه حریق توسعه یابد.

رئیس سابق شهربانی آبادان اعتقاد داشت که درساواك عواملی بودند که ازخیلی از ماجراها اطلاع داشتند و وضع گزارشات و اقدامات آنها طوری بود که استنباط می شد به توسعه تظاهرات بی علاقه نبودند. سرلشگر رفعت می گفت سرتیپ رزمی اسناد و مدارکی در اختیار دارد که منتظر فرصت است تا آن را منتشر سازد.

***

بعداز انقلاب احمد خمینی در یك مصاحبه مطبوعاتی که در روزنامه های جمهوری اسلامی چاپ شده چنین گفته است:

ما برای برهمزدن رژیم و مبارزه با فساد و اقداماتی که علیه مذهب می شد همراه محمد منتظری و شیخ اندرزگو به ازبین بردن منابع فساد وازجمله سینماها پرداخته تعدادی از سینماها و بانکهارا آتش زده ایم.

احمد خمینی می گوید: یك روز شیخ اندرزگو با عجله خود را به قم رسانید و گفت همین امروز چند سینما و بانك را آتش زده

ایم.

آتش زدن سینماهایکی از کارهای آخوندها بود که در مصاحبه های خود بعداز انقلاب و حتی در بیوگرافی بعضی ازآنها منعکس شده است.

***

بعدازسقوط رژیم با این که افراد با گناه و بی گناه دسته دسته با محاکمات چند دقیقه ای به جوخه اعدام سپرده می شدند واقعه سینما رکس آبادان مورد رسیدگی قرار نگرفت. مدتها بود بازماندگان سوخته شدگان سینما رکس آبادان ازمقامات رژیم جمهوری اسلامی می خواستند که متهمین و مسببین واقعه وحشتناك سینما رکس آبادان محاکمه و مجازات شوند.

مقامات جمهوری اسلامی برای اینکه سروصدای پرونده سینما رکس آبادان را به صورتی ماست مالی کنند روز چهارم اسفند ۱۳۵۷ چنین اعلام کردند:

سروان منیر طاهری معاون سابق شهربانی رودسر به اتهام شرکت در آتش سوزی سینما رکس آبادان به مرگ محکوم شد و سحرگاه امروز در این شهر تیرباران گردید. حکم اعدام در حضور آخوند ضیاء روحانی، رئیس کمیته انقلاب اسلامی رودسر به مرحله اجرا درآمد. سروان طاهری پیش از اعدام تقاضا کرد چشمهایش رانبندند و اجازه دهند خود او فرمان آتش به افراد جوخه اعدام بدهد.

او که در رودسر اعدام گردید حتی چگونگی ارتباط او را با فاجعه سینما رکس آبادان روشن نکردند.

روزنامه های خارج از کشور چنین نوشته اند:

بازماندگان قربانیان سینما رکس، چندماهی است دراداره دارائی آبادان متحصن شده اند. اداره دارائی همسایه سینما رکس است وطالب آنند که دولت هرچه زودتر مسببین این حادثه را مجازات کند. بازماندگان حادثه در یکی از اعلامیه هائی که اخیرا

به دیوار اداره دارائی چسبانده اند مسئولیت آتش سوزی را علنا به آذری قمی نسبت داده اند که توسط یکی از عمّال خود در آبادان حجت الاسلام جمی اجراء کرده است.

متحصنین ۲۹ مرداد سالگرد به آتش کشیده شدن سینمارا آخرین مهلت تعیین کرده و اعلام نموده اند که پس ازآن آنها خود مسائل پشت پرده این فاجعه را افشاء خواهند کرد.

بازماندگان شهدای سینما رکس آبادان اعلامیه ای تحت عنوان (به یاد خدا و به یاد سوختگان سینما رکس آبادان) چنین منتشر ساختند:

با قلبی مالامال از تألم و غم و چهره ای مملو ازاندوه و یأس و تنی شکسته و خسته از مصائب روزگار ما بازماندگان سوخته دل کوره آدم سوزی سینما رکس با صدائی پر از رنج و درد در این مدت بارها خواسته های بازماندگان زنده سوختگان خود رابه دولت های وقت اعلام کردیم و باپیروزی انقلاب این نوید به ما دست داد که سرانجام خواسته هایمان که آرزوی تمام ملت است تحقق یافت ولی این خوش باوری زود گذری بود که ما را به خود جلب کرد زیرا نه این که در این مدت نتیجه ای به دست نیامد بلکه باید اعتراف کرد که بر امیدواری ما گرد ناامیدی پاشیدند و همچنان مارا به آینده واگذار می کنند. بعد از گذشت یازده ماه از فاجعه سینما رکس و چهار ماه از عمر دولت انقلابی این جنایت همچنان دارد به دست فراموشی سپرده می شود. ما بازماندگان دراین مدت خصوصا چهار ماه اخیر به تمام مسئولین مملکتی مراجعه کرده ولی نتیجه همیشه منفی بوده است. آیا این ٤٠٠ نفر سوخته به خاطر انقلاب از بین نرفتند؟ آیا سینما رکس مادر انقلاب نبود؟ آیا سینما رکس کبریت انقلاب را نکشید؟ چرا دولت نمی خواهد مسببین و عاملین و دست اندرکاران این فاجعه را مجازات کند؟ چرا بعداز این مدت قدمی برای ما بازماندگان برداشته نشده؟ مگر نه اینکه حتی خلافکاران و جنایت کاران هم به مجازات رسیدند؟ ازجمله مسببین کشتار سال

۵۶ قم و تبریز و سالهای قبل ازآن و کشتارهای سال ۵۷ در تمام شهرهای ایران و ۱۷شهریور و مسجد کرمان و حمله به خانه آیت الله شریعتمداری و حتی چماقداران و خلافکاران جزء اما فاجعه سینما رکس با آن عظمت و ابعاد جهانی فراموش می شود، چرا؟ آیا تمام این کشتارها در مقابل فاجعه سینما رکس رنگ نمی بازند.ما بازماندگان بارها به مسئولین امور مراجعه کرده و بارها در مکانهای مختلف خواسته های برحق خودرا به گوش آنها رسانیده ایم و بارها در مطبوعات و رادیو و تلویزیون و همچنین به وسیله اعلامیه ها و راه پیمائی وتحصن مجازات عاملین و مسببین این جنایت ضدبشری راخواستارشدیم و در تاریخ ۵۸/۲/۲۱ دردناکترین وغم انگیزترین راه پیمائی به وسیله بازماندگان انجام گرفت که تأثر شدید مردم را برانگیخت. طول مسیر راه پیمائی ازسینما رکس می گذشت و درمقابل قتلگاه ضجه و ناله مادران و پدران خاطره آن شب شوم را زنده کرد وصحنه های بسیارتکان دهنده اتفاق افتاد وانتهای مسیر دادگستری بود. در حضوردادستان انقلاب اسلامی آبادان خواسته ها مثل همیشه تکرار گردید و قول داده شد که بلافاصله رسیدگی گردد ولی متأسفانه بعداز ۴۰ روز طبق معمول کوچك ترین گامی برداشته نشده است و همچنان ما را بازی می دهند و عاجزانه باید بگوئیم غیر مستقیم به ما بازماندگان گفتند دنبال پرونده سینما رکس نروید و ما ناچار اولین اعلامیه خودرا جهت اطلاع اذهان عمومی منتشر می کنیم تا عموما مردم آبادان متوجه شوند با ما بازماندگان چگونه رفتار شده است و ازخون سوختگان به خاك خفته که انقلاب اسلامی را بارور کردند چه ساده می خواهند بگذرند.

منتظر اعلامیه بعدی ما باشید. تا مسائل دیگری را برای شما روشن کنیم. نمایندگان بازماندگان شهدای سینما رکس

***

شیخ علی تهرانی در ۱۸ خرداد ۱۳۶۳ به خبرنگار روزنامه ایران تایمز چنین گفت:

در ارتباط با آتش سوزی سینما رکس آبادان به اهواز سفر کردم تا شخصی را که برای این کار ازتهران به اهواز فرستاده بودند ملاقات کنم. شخص مزبور تحقیقات دقیقی کرده و از حقیقت امر آگاه شده بود. وقتی از او خواستم که اهواز راترك کند گفت باید مردم را در جریان حقایق امر قرار دهد ولی امکان این که یك دادگاه علنی تشکیل داده و به بررسی این مسئله بپردازد به وی داده نشد. حقیقت این است همان گروهی که انقلاب ایران را اداره می کردند این کار را کردند تا گناه آن رابه گردن شاه بیندازند. این مسئله به تأیید نماینده خمینی و مرجع روحانیت اصفهان نیز رسیده بود. به همین جهت من با خمینی در این باره صحبتهای زیادی کردم وبه وی گفتم که مسئله در آینده مشکلاتی به وجود خواهد آورد و همین طور هم شد. مردم با ارسال تلگرافاتی از این جانب خواستند که برای رسیدگی به این موضوع دادگاهی تشکیل بدهم و من هم به این درخواست پاسخ مثبت دادم. زیرا که ازطرف خمینی مأموریت داشتم ولی موسوی تبریزی را با تعلیمات قبلی به جای من مأمور این کار کردند. وی یك دادگاه محرمانه تشکیل داد و به مأمور تحقیق اجازه نداد حقیقت حادثه آتش سوزی سینما رکس را برای مردم بازگو کند. پس ازآن تنها فرد زنده جریان آتش سوزی را نیز ازبین بردند و بدین ترتیب دیگر کسی باقی نماند که از رازهای ناگفتنی این فاجعه پرده بردارد.

***

دکتر عاملی تهرانی که از طرف دولت مأمور رسیدگی به این کار شده بود در دادگاه جمهوری اسلامی قبل از اعدام گفت (با این که ماپرونده کاملی داشتیم که ثابت می کرد افراطیون مذهبی مسئول این کار بوده اند،ولی از آنجا که مردم درآن موقع حتی زلزله را به دولت منتسب می کردند تصمیم گرفتیم این ماجرا را دنبال نکنیم.)

***

روزنامه انقلاب اسلامی هم نوشت آخوندها سینما رکس

آبادان را آتش زدند و به گردن رژیم انداختند.

***

ازنکات جالب این که (کبعلی زاده) ازمسببین حادثه مزبور کرارا به مقامات جمهوری اسلامی مراجعه می کرد که دادگاه تشکیل شود تا حقایق را بگوید ولی مقامات رژیم از تشکیل دادگاه طفره می رفتند. سرانجام دستور تشکیل دادگاه داده شد.



دکترمحمد رضا عاملی تهرانی ازطرف دولت مأمور رسیدگی به واقعه سینما رکس آبادان شد و در گزارش او مطالب مهمی بوده است که موجب گردید با استقرار رژیم جمهوری اسلامی فورا به جوخه اعدام سپرده شود. ازانسان های شریف و ارزنده ای بود که اعدامش در همه محافل تولید تأسف و ناراحتی فراوان کرد.

رادمهرکارمند شرکت نفت که تعدادی ازبستگانش را از دست داده بود ضمن تلگرافی به خمینی چنین اعلام کرد:

با تشکر ازامام به خاطر صدور فرمان رسیدگی به فاجعه جانگداز سینما رکس آبادان به اطلاع می رسانیم که قرائن موجود نشان می دهد این دادگاه قرار است بدون حضوربازماندگان فاجعه واحتمالا پشت درهای بسته انجام شود و حتی حضوراین جانب محمد رادمهر که ده جوان خودرا از دست داده ام در دادگاه ممکن نباشد. از محضر امام تقاضا داریم حال که پس از گذشت حدود دوسال این دادگاه درشرف تشکیل است عنایت و دستور فرمایند شرکت بازماندگان ونمایندگان آنان در این دادگاه بلامانع باشد.

با آرزوی سلامت وطول عمر امام. محمد رادمهر

***

روزنامه ها نوشتند که درتاریخ ۱۲ مهر ۱۳۵۷ ازطرف دربار شاهنشاهی چکی به مبلغ پنجاه هزارریال برای رادمهر فرستاده شد. او که ده تن از بستگانش را به اسامی: زهرا - ناهید - توران - زهره - علیرضا - محسن - بیژن - کوروش - عبدالحمید رادمهر از دست داده بود چك را برای مهندس بازرگان فرستاد و تقاضای مجازات عاملین سینما رکس آبادان راداشت.

***

روزنامه سام چاپ لندن چنین نوشته است:

وقتی در رژیم سابق پرونده سینما رکس آبادان تنظیم گردید به رضوی نام بازپرس ارجاع گردید که با محمد سپهری دوست نزدیك بود که پرونده را از راه اصلی تحقیق دور نگهداشت و تمامی دستگیر شدگان را آزاد نمود و برای عاشورهم گواهی عدم سلامت عقل گرفت و طبق آن نامبرده را نیز آزاد کرد و به پاس خدماتش قرار بود سفیر خمینی درعراق باشد لکن به علت روابطی که مابین ایران و عراق به وجود آمد ممکن نشد وایشان از طرف خمینی به سفارت یکی دیگر ازممالك اسلامی منصوب شد. سپهری هم بعداز سقوط رژیم مدتی

استاندار خوزستان شد ولی چون مردم می دانستند که در ماجرای سینما رکس دخالت داشه مجبور شدند او را به استانداری کرمانشاه بفرستند.

لکن بازماندگان این فاجعه به خصوص جعفر سازش و محمد رادمهر که اولی ٤ نفر و دومی ١٠ نفر از افراد خانواده شان سوخته اند دستبردار نبودند و این مسئله را به سختی پیگیری می کردند. جعفر سازش تا کنون ٣ نوبت مورد سوء قصد قرار گرفته و به کرات تهدید شده لکن دست از پیگیری کارش بر نداشته است و بالاخره بازماندگان قربانیان حادثه با تحصن و ماندگارشدن در اداره دارائی و پست وتلگراف آبادان رژیم را مجبور کردند که دادگاهی برای رسیدگی به پرونده سینما رکس تشکیل دهند. رژیم هم دادگاه را با عجله و مسخ اعترافات و اقرار صریح شخصی که فریاد زد من کبریت را کشیدم تشکیل داد ولی هرگز درآن دادگاه از محمد منتظری بازخواست نشده که چگونه با کمك شیخ محمد مومنی قمی بنزین هواپیما ونیترو گلسیرین و و تینر را در سالن سینما به عاشور و تکبعلی زاده تحویل داده اند. تکبعلی زاده که اصرار داشت اورا محاکمه کنند در دادگاه اسلامی خود را گناهکار می دانست وبه قدری دراین راه اصرار داشت که اورامتهم به جنون کرده و اعدامش کردند تا از شر او و گفته هایش خلاص شوند. زیرا می گفت در اثرتعصبات مذهبی و تلقین روحانیون دست به این کار زده است. او می گفت روحانیون متعصب به او حالی کرده اند که سینما وتئاتر و کاباره مرکز عیاشی است و از نظر دین مرکز فساد تلقی شده باید نابود گردد. من به حکم عقیده این کار را مرتکب شده ام ومسئولیت آن را به عهده می گیرم، من فکر نمی کردم تمام کسانی که در سالن سینما هستند کشته می شوند و می افزاید این طرح از طرف طلبه ای به نام صداقت و طلبه ی دیگری به نام جمی به او داده شده و او با ٣ نفر دیگر متفقا از حمایت جمی و صداقت برخوردار بوده اند وعلاوه بردریافت دستمزد هرنفر ١٠ هزار تومان

خروجی را شکسته بیرون بیایند. تحقیقات نشان داده که مأموران فلسطینی هم نخست نوعی گاز شدیداً قابل اشتعال را از راه لوله تهویه مطبوع به داخل سینما رانده و سپس آن را آتش زده و بدین طریق جمعیت انبوه را ناگهان غرق در شعله های آتش ساخته و هرگونه حرکت دفاعی را ازآنان سلب کرده بوده اند. پدری که دوفرزندش را از دست داده و شاهد ماجرا بوده می گوید علت ممانعت پلیس از هجوم مردم به درهای سالن سینما این بود که ساختمان سینما غفلتاً در شعله های آتش غرق شده و مرگ نزدیك شوندگان به آن حتمی بود.

از آنها باید پرسید شما که آتش زدن به قول خودتان مراکز فساد و نمایش فیلمهای سکسی و ترویج فحشاء را تجویز کرده و فرمان می دادید چطور شد که از میان آنهمه سینما که آتش زدید فقط سینما رکس آبادان را مستثنی کرده و گناه آن را به گردن این و آن انداختید. مگر این نکته ازهمان آغاز فاش نشد که رئیس شهربانی آبادان با اعمال نفوذ توانسته بودچند بلیت برای بستگانش بگیرد و مگر نفهمیدید ونخواندید که بستگان او نیز در این آتش سوزی جزغاله شدند؟ پس چرا با وجود این گناه را به گردن او بار کردید؟ مگر مهندس بازرگان در یکی از سخنرانیهای خود فاش نکرد که شورای انقلاب و امام وظیفه شاخه سازندگی را به او و شاخه تخریب را به مطهری واگذار کرده بود؟

در دادگاه آتش سوزی آبادان متهم درجه اول آن یعنی تکبعلی زاده اعتراف کرد که تحت تأثیر افکار مذهبی وبه تحریك ملاها دست به این کار زده است. با وجود اعتراف صریح، دادگاه عدل اسلامی آبادان علاوه بر تکبعلی زاده چند تن دیگر راهم تیرباران کرد. این دادگاه که فقط جزئیاتی ازآن درمطبوعات چاپ شد ثابت نمود که سینما رکس آبادان به دستور ملاها آتش زده شده بود.

***

روزنامه کیهان چاپ لندن همچنین می نویسد:

یکی ازایرانیان مقیم لوس آنجلس که ظاهراً در جریان آتش سوزی سینما رکس مسئولیتی را در شهر آبادان عهده داربوده است با انتشار گزارشی از این حادثه مسیر رویدادهای مربوط به آتش سوزی و حوادث پس ازآن، ازجمله محاکمه گروهی به جرم آتش زدن سینما دررژیم اسلامی را به طور کلی مورد بررسی قرار داده است.

این گزارش که تحت عنوان (مسببین واقعی فاجعه هولناك سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟) در ٤٧صفحه و هزار نسخه منتشر شده است.نویسنده در مقدمه ضمن اشاره به جوّی که این حادثه علیه رژیم گذشته ایران به وجود آورد می نویسد:

سینما رکس در حالی به آتش کشیده شد که ازماهها قبل در قسمتهائی از کشور ما اعتراضات و درگیریها علیه رژیم شاه وجود داشت. در شهرها نیروهای انتظامی مستقر شده بودند. در مساجد و تکایا روحانیون سعی برشوراندن مردم علیه حکومت داشتند. در چنین شرایطی در خوزستان به ویژه در آبادان که از اهمیت اقتصادی ویژه ای به علت وجود پالایشگاه وپتروشیمی برخوردار بود هیچگونه حرکت اعتراضی و درگیری وجود نداشت.

نویسنده سپس دلایل خود را درجهت توضیح این آرامش در آبادان با اشاره به بافت کارگری و مهاجر نشین این شهر و رفاه نسبی و شکل فرهنگ مردم ارائه می کند و می نویسد: تاقبل از این که سینما رکس در ۲۸ مرداد ۵۷ به آتش کشیده شودهیچگونه اعتراضی در دوره اخیر در این شهر وجود نداشت لذا این سئوال مطرح است که رژیم گذشته از ایجاد بلوا و آشوب در شهری که در آن آرامش وجود داشته چه هدفی را دنبال می کرده؟ پیروان خمینی آتش سوزی را به عوامل رژیم گذشته نسبت می دهند و اعتقاد دارند که این بهانه ای برای سرکوب اعتراضات مردم این شهر بوده در صورتی که برای سرکوب اعتراضات می بایست در شهرهائی که حرکت های اعتراضی وجود داشت این دسایس عملی می شد نه بالعکس،... اولین روز فاجعه سینما رکس خبر آن توسط متولیان

مساجد ودست اندرکاران جریانات آخوندی درسطح شهر پراکنده شد. این کار با طرح و برنامه قبلی انجام گرفت. ابعاد فاجعه چنان دهشتناك و رعب انگیز بود که برای چند روز همه مردم آبادان را گیج و مبهوت کرده بود و درهرکوی وبرزن هرخانواده ای یك یا چند قربانی داشت.

نویسنده گزارش ایجاد شایعاتی از این قبیل که به دستور رئیس شهربانی وقت تیمسار رزمی، مأموران سینما هنگام بروز حادثه در های سینمارا از بیرون با زنجیر قفل کرده اند از جمله مطالبی می داند که توسط مخالفین رژیم در مساجد و تکایا پخش شد.

نویسنده گزارش می نویسد: در روز هفتم این فاجعه جمع کثیری از مردم آبادان و بخشی از کارگران نیروگاه اتمی دارخوین که جمعا در حدود ۱۰ هزارتن می شدند در گورستان عمومی به تظاهرات وسینه زنی پرداختند. ابتدا شعارها فریاد از ظلم یزید بود و آنگاه مردم به تحریك روحانیون به راه پیمائی پرداختند وبه طرف شهر روانه شدند.

درنزدیکی خیابان های اطراف شهر منطقه بوارده شمالی چهار تن از تظاهر کنندگان به ضرب گلوله مأموران مجروح شدند... از اینجا به بعد شعارها تغییر پیدا کرد وبه طور آشکار به شعارهای ضد شاه و رژیم سلطنتی بدل شد.

بستگان قربانیان فاجعه ازدادستان آبادان خواهان رسیدگی به جریان آتش سوزی شدند. هیأتی ازبستگان قربانیان به تهران آمد وهمزمان افرادی مثل کیارش و جمی درمساجد و تکایا باقاطعیت اعلام می کردند که این کار به دست ساواك انجام گرفته است.

نویسنده گزارش در جریان نوشته خود گهگاه گفته های خودرا مستند به سخنان و شایعات کسانی می کند که در اصالتشان تردید است مثل زن روضه خوانی که پیش دیگر زنان سرسفره تعریف کرده که حجت الاسلام جمی در این کار دست داشته است.

البته این اشارات ازاعتبار این نوشته می کاهد ولی ازآنجا که تعداد آنها کم است لذا باتوجه به مطالب مستند گزارش می توان آنهارا نادیده گرفت.

نویسنده گزارش درصفحات بعدی به محاکمه متهمان حادثه سینما رکس پس ازروی کارآمدن رژیم اسلامی اشاره می کند. نکته ای که دراین نوشته دقیقا مورد توجه قرار گرفته اشاره به پی گیری خانواده های مصیبت دیده آبادانی است که ازهمان نخستین روزهای پیروزی رژیم اسلامی با تحصن، اعتصاب و تظاهرات، بالاخره رژیم را که هنوز چندان قدرت نگرفته بود وادار کردند محاکمه ای از چند متهم فرضی برپا کند.درجریان محاکمات حسین تکبعلی زاده، ناصر ابراهیم زاده، فرج الله بذرکار، حیات، ستوان بهمنی، سرهنگ حنافرمدیر و نادری صاحب سینما، یك مأمور ساواك، یك سرهنگ شهربانی وسه تن دیگر ازکارکنان سینما، برخلاف آنچه جمهوری اسلامی تصور می کرد نه تنها خشم مردم آبادان فرو ننشست بلکه عملا اظهارات متهمان باعث شد هرگونه شکی در مورد ارتباط بعضی از سردمداران رژیم با حادثه آتش سوزی از ذهن مردم آبادان ودیگر نقاط ایران برطرف شود.

نویسنده در این مورد می نویسد: جلسات دادگاه در تالار سینما تاج که ویژه کارکنان صنعت نفت است تشکیل می گردد وبنا به خواست و اصرار مردم وخانواده قربانیان محاکمات در حضور شاکیان انجام می گیرد ومراسم دادگاه ازشبکه جدیدالتأسیس تلویزیون آبادان پخش می گردد. مسئولان رژیم اسلامی برآن بودند که تنها فردباقیمانده از عوامل اجرائی این آتش سوزی را بفریبند که از جلسات تصمیم گیری اطهار بی اطلاعی کند و هرچه می تواند پای افرادی را که اکنون دارای مشاغلی هستند پیش نکشد. به او می گویند ما خودمان مقصر اصلی را می شناسیم و مجازات تو سنگین نخواهد بود. توفرج الله را فردی که مدتی بودمفقودالاثر شده بود - به عنوان رابط خود معرفی کن بعد از پایان کیفر خواست

توسط موسوی تبریزی ازمتهم ردیف اول خواست زندگی گذشته و رابطه اش را بادوستانش شرح دهد. حسین تکبعلی زاده گفت من وفرج بذرکار وحیات در جلساتی که درمسجد قدس (فرح آباد سابق) با محمد رشیدیان نماینده فعلی آبادان ابولپور وعبدالله لرقبا داشتیم قرار شد به کارهائی دست بزنیم. چندجلسه دیگر به منزل رشیدیان رفتیم چون ما با رژیم شاه مخالف بودیم می بایست کارهائی می کردیم. به اتفاق فرج الله بذرکار و حیات مدتی قبل، دفتر حزب رستاخیز را که تعطیل بود آتش زدیم... ولی چون سروصدائی ایجاد نشد، در جلساتی که مجددا در مسجد قدس با رشیدیان و ابولپور (رئیس کنونی آموزش و پرورش آبادان و عبدالله لرقبا عضو انجمن اسلامی فرودگاه آبادان) داشتیم قرار بر این شد که در یکی ازسینماها در آبادان حریق ایجادکنیم...

نویسنده با استناد به اظهار متهمان نتیجه می گیردکه حداقل سه تن از کسانی که امروز از عوامل موثر رژیم به شمار می روند درمرحله نقشه کشی از این حادثه با خبر بوده اند.

متهمان بعدی چگونگی تهیه بنزین وآتش زدن سینمارا تشریح می کنند و حتی یکی از آنها هنگام بیان اعمال خود به گریه می افتد.

همه متهمان نیز اعتراف می کنند که به خاطر اسلام و کمك به انقلاب دست به این جنایت زده اند. در جریان دادگاه به نوشته نویسنده گزارش موسوی تبریزی از احضار رشیدیان خودداری کرد و گفت چون او به کار مهمی مشغول است تلفنی ازاو سئوال کرده ایم.

نویسنده گزارش اضافه می کند: هشت ماه پس ازآتش زدن سینما رکس قرار بود حسین تکبعلی زاده که بامسئولین جدیدمملکتی ارتباط داشته به خارج فرستاده شود. ولی موضوع کش پیدا می کند. وی به اتفاق یك پاسدار به نام حبیب الله بازیار که به دادگاه احضار شد یك بار به اصفهان می رود و بادفتر آیت الله طاهری تماس می گیرد...

پاسدار مذکور و موسوی تبریزی سعی کرده اند این گفته متهم را ناشنیده فرض کنند و بااین عنوان که چون حسین فردی بیکار بوده و می خواسته اند به او کمك کنند و از کارهای قبلی وی اطلاعی نداشته اند قضیه را مسکوت گذاشتند. در دادگاه رابطه محمد رشیدیان با محمد کیارش نماینده اهواز در مجلس شورای اسلامی مشخص می شود. با اینهمه درپایان محاکمات کسانی محکوم به اعدام می شوند که احتمالا اندك اطلاعی نیز از حادثه نداشته و یا گناهشان به هیچ وجه در رابطه باگناه متهمان اصلی قابل عقوبت نبوده است.

***

روزنامه اعدام چاپ لندن در این باره چنین نوشته است:

سرانجام دادگاه جمهوری اسلامی با دستپاچگی تمام پرونده فاجعه سینما رکس آبادان را با اعدام شش نفر که به طور قطع و یقین ۵ نفر آزآنها یعنی ستوان یکم منوچهر بهمنی، علی نادری (صاحب سینما) اسفندیار رمضانی دهاقانی (مدیرداخلی سینما) سیدفرج الله مجتهدی (بازجو) و سرهنگ سیاوش آل اقا (رئیس سابق اداره اطلاعات شهربانی و افسر ضد خرابکاری) در نهایت بی گناهی به قتل رسیدند تا مسببین اصلی واقعه آزادانه به کار خود ادامه دهند.

آنچه از اقرار و اعتراف صریح متهمین اصلی حسین تکبعلی زاده - عاشور - لرقبا - حسین کرده - عبدالپور وسید محمود عامری نتیجه گرفته می شود همه آنها اظهار داشتند که با مقامات روحانی در این مورد مشورت کرده اند و جهان بین که مستقیما از خمینی دستور می گرفته است به عنوان مبارزه بافساد و رباخواری دستور آتش زدن بانکها و سینماها را داده است و آنها تنها به وظیفه دینی خود عمل کرده اند.

همکاران خمینی آتش سوزیها و انفجارهارا از پاریس اداره می کردند و باپرداخت دستمزدی به مبلغ چهل هزارتومان به چهارنفر

فاجعه سینما رکس رابه وجود آوردند که این مبلغ وسیله صباغیان از توسلی مدیر شرکت راهوار در تهران دریافت گردید (صباغیان از شرکای شرکت راهوار بود) وبه عقیل زاده عطار متعصب و قشری خرمشهر که از سرسپردگان خمینی بود و باشرکت راهوار هم ارتباط داشت تحویل گردید. عقیل زاده وجه را باآخوندی به نام صداقت که از طرف جمی به عقیل زاده معرفی شده بود پرداخت. صداقت مأموریت داشت وجه را با راهنمائی جهان بین واعظ خرمشهری وهاشم بنیشه پور (عاشور) - حسین تکبعلی زاده- حسین کرده و جمشید اصفهانی بدهد. صداقت این چهار نفر را با هدایت جهان بین شناسائی وپول راپرداخت می نماید.

(جهان بین زیر نظر مستقیم جمی بود) محمدحسین بهشتی - صباغیان و توسلی هر سه نفر در موقع به وجود آمدن فاجعه سینما رکس در آبادان بوده و بیش از یك هفته میهمان سپهری پور مقاطعه کار جزء شرکت نفت بودند. لاهوتی از دوستان محمد سپهری پور درمقاطعه کاریها با او شریك بود و مأموریتهائی انجام می داد. سپهری پور باروی کار آمدن خمینی به توصیه بهشتی ولاهوتی اول به سمت استاندار خوزستان منصوب شد لیکن خودش تشخیص داده بود که درخوزستان نباشد. به هرصورت بعد از ۱۹ روز از صدور حکم استانداری خوزستان ایشان به سمت استاندار کرمانشاه انتخاب و اعزام شد و مدتها استاندار کرمانشاه بود.

***

چون واقعه آتش سوزی سینما رکس آبادان یکی از مهمترین حوادث وحشتناك تاریخ معاصر ایران است از منابع مختلف مطالبی نقل گردید که ممکن است باهم هم آهنگ نباشد ولی از نظر ثبت درتاریخ لازم دیده شد که هرگونه مطلبی در این باره چاپ شود تا مورخین هنگام بررسی بهتر و دقیق تر بتوانند حقیقت امر را روشن سازند.

آخرین تلاش های حزب رستاخیز

وچگونگی انحلال آن

تاروزی که هویدا نخست وزیر بود مجلس رستاخیز بادولت همکاری داشت. گاهگاهی جلساتی با حضور نخست وزیرکه دبیرکل حزب هم بود با شرکت سناتورها و وکلا تشکیل می شد و مسائل مملکتی مورد بحث قرار می گرفت و دولت هم سعی داشت به پیشنهادات و نظریات نمایندگان مجلسین توجه کند. مرتبا جلساتی هم از روسای کمیسیونها و هیئت رئیسه دو مجلس با حضور نخست وزیر و گروهی از وزراء تشکیل می شد تاروش دولت بانمایندگان مجلسین هم آهنگ گردد.

کلیه نمایندگان نیز عضویت جناح ها را پذیرفته و گروهی به جناح (پیشرو) به رهبری آموزگار و تعدادی نیز به گروه (سازنده) به رهبری هوشنگ انصاری رفتند. درداخل مجلس هم هیچگونه نظام فراکسیونی وجود نداشت و نمایندگان روی سلیقه خود به لوایح رأی داده واظهار نظر می کردند.

باشروع نخست وزیری دکترآموزگارواعلام (فضای بازسیاسی) زمزمه های مخالفت از داخل مجلس به گوش می رسید و نمایندگان نسبت به اقداماتی که درکشورصورت می گرفت آهسته آهسته اعتراض می کردند.

در حقیقت اولین کسی که نغمه مخالفت را آغاز کرد احمد بنی احمد نماینده تبریز بودکه مدتی روزنامه (عصر نوین) را منتشر می ساخت و قبلاً به وکالت دادگستری اشتغال داشت.

بنی احمد یك باردر جریان انتخابات ازکاندیداتوری صرفنظر کرد ولی مجددا با مذاکراتی که صورت گرفت به فعالیت انتخاباتی پرداخت. در سال های نخستین مجلس رستاخیز ساکت بود و در

جناح (پیشرو) عضویت داشت ولی فعالیت نمی کرد. فقط یك بار در جلسه علنی مجلس درباره رهبری مملکت مطالبی کلی بیان داشت که مورد اعتراض اکثر نمایندگان دوره رستاخیز قرار گرفت و گزارشی به دفتر سیاسی حزب رستاخیز داده شد که گفته شد باید محاکه و از حزب اخراج گردد. نویسنده و چند تن دیگر ازاعضای دفتر سیاسی مخالف این نظر بودیم و می گفتیم معنی ندارد که یك وکیل مجلس را به خاطر نطقی که در مجلس کرده و مطالبش هم کلیاتی بیش نیست با سرو صدا محاکمه و از حزب اخراج کنیم. سرانجام قضیه مسکوت ماند. ازآن پس بین تهران و تبریز و قم رفت و آمد می کرد و با آیت الله شریعتمداری و شخصیتهائی از مخالفین روابطی داشت.

در ماههای بحرانی بنی احمد با گذرنامه سیاسی به اروپا مرتبا سفر می کرد و مصاحبه هائی هم به عمل می آورد. ازجمله به مخبر بی بی سی گفته بود که (سلطنت دیگر درایران مشروعیت ندارد) این گفته بنی احمد به خصوص در مجلس رستاخیز با عکس العمل شدید روبروشد. چند تن ازنمایندگان درپشت تریبون به او حمله کرده گفتند بنی احمد به کلام الله مجید سوگند خورده که به رژیم مشروطه سلطنتی وفادار باشد ولی در مصاحبه اش با نفی سلطنت قسمی را که در پشت تریبون خورده نقض کرده است. ولی بنی احمد گوشش به این حرفها بدهکار نبود. وقتی (سالارجاف) در کردستان تظاهراتی به نفع رژیم سلطنت به راه انداخت که بین موافق ومخالف زدو خوردی شدید رخ داد و چندتن کشته شدند بنی احمد شدیدا به سالارجاف حمله کرد و از نمایندگی مجلس استعفا نمود و گفت مادام که از سالار جاف سلب مصونیت نشود در مجلس شرکت نخواهد کرد. دکتر سعید رئیس مجلس نیز دستوربازداشت سالارجاف را در داخل مجلس داد وبنی احمد هم استعفای خود را پس گرفت وتاروز سقوط رژیم سمت نمایندگی مجلس را حفظ کرده بود.

به دنبال او پزشگپور و نمایندگان پان ایرانیست که نظیر سایر

احزاب انحلال حزب خودرا اعلام و به حزب رستاخیز پیوسته بودند علم مخالفت بر افراشتند.

در جلسه علنی روز ۲۸ خرداد ۵۷ پزشکپور چنین گفت: حزب رستاخیز باور ملت ماست. زیرا باور ملت نظام شاهنشاهی و قانون اساسی و انقلاب شاه وملت است ولی می بینید این حزب رستاخیز را چه کرده اند؟ کاری کرده اند که رستاخیز از ملت فاصله گرفته است. من چون حزب رستاخیزرا درمسیر رستاخیز ملت ایران نمی بینم درسنگر خود یعنی پان ایرانیست همچنان باقی خواهم ماند.

دراین جلسه حمله به حزب رستاخیز شروع شد. علی اصغر مطهری نماینده کرمان ضمن حمله به حزب رستاخیز گفت من درگذشته مجلس به خاطر گفته های ازدل برآمده ام با آنکه درصف اکثریت بودم به شهادت بسیاری از دوستان به ویژه آقای دکتر الموتی تهدید به سلب مصونیت و دادگاه حزبی شدم (الموتی - صحیح است) دکتر شیروانی گفت اندیشمندان ایرانی سکوت مرگبار را شکسته اند و نمی خواهند که این سکوت روزی تبدیل به فریاد یا انفجار بشود.

سلیمانی نماینده میانه گفت نامه ی از جامعه روحانیت داشتم که وقتی به امضاهای آن نگاه کردم برخود لرزیدم و لحظه ای گریستم. خوب است دولت به فکر باشد و جامعه روحانیت را به همکاری دعوت کند.

سپس منوچهریزدی ـ دکتر طبیب - ظفری اعلام کردند که در حزب رستاخیز نبوده در گروه پان ایرانیست فعالیت خواهند داشت.

روش پزشکپور و بنی احمد و تعدادی از وکلای مجلس موجب شدکه درجلسه اول تیرماه ۱۳۵۷ گفتگوی تندی بین نمایندگان بشود به نحوی که جلسه به شدت متشنج گردید و مهندس ریاضی رئیس مجلس به عنوان اعتراض جلسه را ترك کرد.

در این جلسه دانشی تنها نماینده معمم مجلس خطاب به پزشکپور گفت شما در سنگر حزب رستاخیز شکاف انداخته اید وبه

روی همسنگران خود آتش گشودید. شما با استفاده از فرصت به پیکر اتحاد ملت ایران ضربه زدید. امروز دیگر ایران پذیرای فاشیسم وتفکرات فاشیستی نیست.

نگارنده هم در این جلسه متشنج قبل ازهرچیز ازهمه نمایندگان تقاضا کردم که وحدت واتفاق خودراحفظ کنند ونگذارند که مذاکرات تند مجلس موجب شود که تظاهرات خارج ازمجلس توسعه یابد. من گفتم وقتی تأسیس حزب واحد اعلام شد همه احزاب ازجمله حزب پان ایرانیست هم انحلال خود را اعلام و رسماً به حزب رستاخیز پیوستند و نمایندگان این دوره همه کاندیدای حزب رستاخیز هستند. این دیگر درست نیست که موقع انتخابات عضو رستاخیز بود و پس از آن درصف پان ایرانیست قرار گرفت. اکنون وضع کشور ما خیلی حساس است و تحریکات داخلی و خارجی اوج گرفته و ما بیش از هروقت احتیاج به وحدت و همبستگی داریم. همه شاهد هستیم که سیاست های خرابکارانه خارجی با شکل ها وقیافه های مختلف و استعمارگران خارجی به صور گوناگون علیه کشورما تحریك می کنند و من در این موقعیت حساس ازآقای پزشکپور خواهش می کنم که در تصمیم خود تجدید نظر کنند و اساس وپایه این وحدت و اتفاق را در داخل مجلس متزلزل نسازند. ما باید نابسامانیهارا بگوئیم،پرده از روی فساد برداریم ولی این اقدامات نباید موجب گردد که تیشه به ریشه بزنیم. با بیان حقایق و حفظ وحدت و همبستگی می توان به رفع بحران کمك کرد نه این که خدای نکرده شعله های این آتش را سوزان تر نمود. امروز کشور مادر معرض خطرات عظیمی است که با وحدت می توان به رفع خطر پرداخت.

پس از حمله تند چند تن از نمایندگان به حزب پان ایرانیست و منشعبین از حزب رستاخیز پزشکپور درمیان اعتراض شدید نمایندگان مشغول خواندن بیانیه ای شد و گفت بسیاری از قوانین عجولانه از تصویب مجلس گذشته که این عمل صحیحی نبوده است.

رئیس مجلس گفت شما حق اهانت به مجلس را ندارید. شما

اگر وضع چنین بود و مخالف بودید می خواستید استعفا کنید.

پزشکپور گفت هر کس وظیفه خود رامی داند. با این طرز در میان تشنج شدید مجلس رئیس کرسی ریاست را ترك گفت.

درسرسرای مجلس عده ای فریاد می زدند (فاشیست مرد... پان ایرانیست وجود ندارد... این حرفها از طرف فاشیستها و آنارشیستهاست.) پزشکپور فریادکنان می گفت این است فضای باز سیاسی و آزادی و دموکراسی؟

پس از تشکیل مجدد جلسه علنی این بار یکی از اعضای قدیمی حزب پان ایرانیست دکتر تجدد نماینده رفسنجان که همراه دکتر فضل الله صدر از حزب پان ایرانیست جدا شده و حزب ایرانیان را تشکیل داده بودند به شدت به پزشکپور حمله کرد و گفت شما به علت کج سلیقه گی و ندانم کاری در طی ۳۷ سال نتوانستید ۳۷ نفر را متشکل کنید. شما آقای پزشکپور همه چیزرا در خودتان می بینید. شما اهل تحقیق و مطالعه نیستید.پرجوش و خروش سخن می گوئید ولی به محتوای آن توجهی ندارید.

در این جلسه همچنین رستم رفعتی، پارسا و تعداد دیگری ازنمایندگان به پزشکپور حمله کردند ولی مظهری و دکتر مشیرو دکترشیروانی ازپزشکپوردفاع کردند وشکاف عمیق درصف نمایندگان به خوبی دیده شد. بنی احمد رسما کناره گیری خود را از حزب رستاخیز اعلام داشت.

دکتر آموزگار نخست وزیر ودبیر کل حزب رستاخیز گفت با استعفای چند نماینده ازحزب رستاخیز باید بگویم رستاخیز بیدی نیست که از این باد ها بلرزد. حزب رستاخیز به اتکای نیروی لایزال ملت که پشتوانه آن است راه خودرا به رهبری شاهنشاه آریا مهر به سوی تمدن بزرگ ادامه می دهد.

پزشکپور گفت: شایع کرده اند که من چون درسطوح بالای حزب مثل عضویت در دفتر سیاسی وهیئت اجرائی توفیق حاصل نکرده ام دست به چنین اقدامی زده ام. من از اول معتقد بودم که

رستاخیز یك نهضت عام است ونمی تواند حزب باشد. من هرگز داوطلب عضویت در هیئت اجرائی و دفتر سیاسی حزب رستاخیز نبوده ام.

داریوش همایون سخنگوی دولت درباره وضع حزب رستاخیز گفت: اگر چند نفر میل ندارند در این حزب فعالیت کنند مربوط به خودشان است. چون عضویت در حزب اجباری نیست. ازروز اول تأسیس حزب هم گفته شد کسانی که به سه اصل نظام شاهنشاهی و قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت اعتقاد دارند می توانند در این حزب عضویت داشته باشند. خارج از این حزب هم هیچ سازمانی حزب شناخته نمی شود و تمام سازمانهای حزبی هم پس از تشکیل حزب رستاخیز داوطلبانه خودرا منحل کرده وعضو حزب رستاخیز شده اند.

شاهنشاه هم فرمودند کسانی که این سه اصل را قبول ندارند ونمی خواهند عضو حزب بشوند نباید توقعی داشته باشند. مفهوم آن این است که انتظارمسئولیت سیاسی نباید داشته باشند. اگر کسانی می خواهند مسئولیت سیاسی داشته باشند باید در فعالیت حزب رستاخیز شرکت کنند.حزب ودولت بهیچوجه ازهم جدا نیستند.

پزشکپور در دفاع گفت: من تعجب می کنم سخنگوی دولت خودرا عضو حزب رستاخیز می داند که یکی ازاصول بنیادی آن حراست از قانون اساسی است. باتوجه به قانون اساسی چگونه می گوید که هیچ حزبی غیر از حزب رستاخیز شناخته شده نیست. اصل ۲۱ قانون اساسی و دیگر اصول هر اجتماع موافق قانون اساسی را مجاز دانسته و هیچیك از اصول قانون اساسی وقوانین عادی مملکت سیستم تك حزبی را تجویز نکرده است. بنا براین حزب پان ایرانیست در راه حفظ و صیانت نظام شاهنشاهی و مشروطه سلطنتی ایران و اجرای حکومت قانون باقی خواهد ماند.

* * *

به دنبال زد وخورد خونین درچند شهر کشور درمرداد ماه سال

۱۳۵۷ دولت آموزگار دراستان اصفهان حکومت نظامی اعلام و از روسای مجلسین تقاضا کرد که چون مجلسین تعطیل است برای تصویب لایحه مقررات حکومت نظامی جلسه فوق العاده تشکیل گردد که در ۲۹ مرداد ماه جلسه علنی مجلس شورای ملی تشکیل شد که قسمتی ازمذاکرات آن چنین است:

رئیس - این جلسه فوق العاده برای رسیدگی به پیشنهاد دولت در مورد برقراری حکومت نظامی در اصفهان تشکیل شده و طبق سوابق پارلمانی یك موافق و یك مخالف صحبت خواهند کرد وآنگاه رأی گرفته می شود. اخلاق پور اخطار نظامنامه ای کرد.بنی احمد - پزشکپور - مظهری - ظفری تقاضا کردند که پیشنهاد دولت به صورت لایحه مطرح گردد. گروهی از نمایندگان پیشنهاد کردند که هریك ازموافق و مخالف نیم ساعت صحبت کنند سپس رأی گرفته شود. مظهری گفت مجلس باید با آگاهی تصمیم بگیرد و دراین باره باید زیاد بحث شود وهمه صحبت کنند.

یکی ازنمایندگان - شما دنبال بهانه می گردید.

بنی احمد - مملکت را شما ها به این روز انداخته اید.

سیفی - خجالت بکشید نوکران بیگانه.

یزدی - به نماینده ملت اهانت نکنید.

رئیس - آقای سیفی ساکت باشید.

دکتر الموتی - ملت ایران از آزادی وامنیت و ثباتی که دارد دفاع می کند واجازه نمی دهد که هرج و مرج در این مملکت به وجود آید. اگر امروزه دراصفهان عده ای به خاك و خون کشیده شده اند جلوگیری به عمل نیاید و پیش بینی های لازم نشود احتمال دارد درجاهای دیگر همین وضع تکرار شود و مردم کشته شوند. (ظفری - چه کسی مردم را به کشتن داد؟) من از امنیت و ثبات و آرامش کشور دفاع می کنم. مسلماهرج و مرج وافرادیکه دانسته وندانسته از آن حمایت می کنند مردم را به کشتن می دهند. دولتها مکلف هستند برای حفظ امنیت از اقدامات لازم دریغ نکنند. دولت

حکومت نظامی را در اصفهان مستقر کرده و از مجلس نظر می خواهد (دکتر طبیب - سرچشمه نارضایتی ها از همین کارهاست) من نمی دانم شماهائی که می گوئید آزآزادی دفاع می کنید و یك شبه آزادیخواه شده اید چرااجازه نمی دهید که من حرفم را بزنم وسروصدا راه می اندازید. امروز مجلس از آزادی و امنیت وثبات و آرامش دفاع می کند و اجازه داده نخواهد شد در این مملکت برادر کشی راه بیفتد (صحیح است - صحیح است) من باصحبت کردن مخالف نیستم و حتما ملت باید حرفش را بزند ولی باهرج و مرج و برادر کشی مخالف هستم. چون به طور مسلم هرج و مرج دشمن آزادی است و ما هم هرگز به دنبال عوامفریبی نمی رویم چون عواقب وخیمی دارد. سنت پارلمانی چنین بود که در چنین مواردی یك مخالف و یك موافق برای ۵ دقیقه صحبت می کردند حال من پیشنهاد کرده ام که هر کدام نیم ساعت صحبت کنند و دلائل خود را بگویند. تصور می کنم اکثرنمایندگان مجلس که مخالف نا امنی وبرادرکشی هستند بااین پیشنهاد موافق می باشند. آیا این دموکراسی نیست؟ کجای آن مخالف اصول است؟ (بنی احمد - چراهمیشه پیشنهاد شما اصولی وپیشنهاد ما غیر اصولی است؟) من نظر خودرا می گویم و از اکثریت نمایندگان محترم تقاضادارم که به آن رأی بدهند. چون می دانم که اکثریت طرفدار آزادی و مخالف هرج و مرج می باشد.

به پیشنهاد رأی گرفته و تصویب شد.

بنی احمد گفت (چشم ملت ایران روشن)

در این موقع مجلس به شدت متشنج شد و پزشکپور چنین گفت:

بسیاری از نا بسامانیها و خونریزیها که با آن مواجه هستیم به علت عدم اجرای قانون بوده است. هیچکس نبایدملت ایران و دانشجویان و پیشه وران را عوامل بیگانه بداند. در این سالها ما درآمدهای هنگفتی داشتیم . امکانات امنیتی بی مانندی داشتیم.

موقعیت محکم سیاسی داشتیم. چه شد؟ نقض اصول ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی، نقض آزادی مطبوعات، نتیجه عدم توجه دولت به قانون است. بهمین جهت من می گویم نحوه طرح لایحه حکومت نظامی در مجلس صحیح نیست.

جعفر منصوریان - من فکر نمی کنم هیچ نماینده ای به خود اجازه بدهد که از هرج ومرج و اغتشاش دفاع کند. پیشنهاد دولت فقط برای حفظ امنیت و حفظ جان و مال و ناموس مردم است و ما نمایندگان صد درصد در جهت تأیید پیشنهاد دولت هستیم. آقای پزشکپور متأسفم که به شما خبر بدهم که دیشب در آبادان چند ماجراجو سینمارکس آبادان را آتش ردند و ۳۷۵ نفر زن و مرد و کودك را به آتش کشیدند. آیا بازهم شما از اینها دفاع می کنید؟

شکی نیست که پیشنهاد دولت برای حفظ آزادی و دموکراسی است که ماآن را به سختی به دست آورده ایم. ما ملت ایران رامتهم نمی کنیم بلکه این خرابکاری و هرج و مرج و اغتشاش را محکوم می کنیم. اساس دین مقدس اسلام آزادی است وبه هیچکس اجازه داده نمی شود که با اعمال و رفتار خود موجب سلب آزادی و زیان وضرر دیگری را فراهم سازد.

پس از تصویب لایحه، دولت آموزگار استیضاح شد که متن آن چنین بود.

امضا کنندگان این نامه حسب مقررات ماده ۱۵۶ آئین نامه داخلی مجلس دولت جناب آقای آموزگار را استیضاح می کنیم:

موارد چنین است:

۱ - اقدامات مکرر در نقض اصول ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ قانون اساسی و در نتیجه نقض اصل تفکیك قوا و تسری خاص و تمایل قوه مجریه در نحوه کار قوه مقننه و قوه قضائیه.

۲ -نقض اصول ۲۰ و۲۱ قانون اساسی از طرف مقامات اجرائی و در نتیجه نقض آزادی اجتماعات و آزادی مطبوعات به ویژه در یك ماه اخیر وپس از تعطیل نابهنگام مجلس.

۲ - عدم پاسخ گوئی دولت به پرسشهای متعدد وطرح شده از طرف نمایندگان مجلس که پاره ای ازآنها بیش از یکسال است مطرح است و از جمله عوارض گذرنامه می باشد.

٤ - عدم تعقیب ومجازات کسانیکه سالها به بیت المال تجاوز نموده اند چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی و بالاخره عدم تعقیب کسانی که بخش عظیمی از ثروت فناپذیر ملی یعنی در آمد نفت را به انحاء گوناگون حیف و میل نموده اند.

۵ - عدم اجرای قوانین به سود گروه قدرتمند و متعدّی و باز گذاردن دست آنان در تجاوز به حقوق عمومی و جان و مال وشرف مردم که به سئوالهای مطروحه پاسخ داده نشده است.

محسن پزشکپور - احمد بنی احمد - دکتر حسین طبیب - علی اصغر مظهری - مهندس پرویز ظفری - غلامرضا اخلاق پور - منوچهر پزدی.

***

رامبد می گفت وقتی وزیر مشاور شدم یك بار درجلسه کمیسیون بودجه بعضی از نمایندگان نطق های سابق مرا استخراج ومطرح کردند که از آن جمله این بود که بودجه سرّی دولت باید حذف شود و یامبلغ آن کاسته شود. وکلا می گفتند شما وقتی وکیل بودید آن قدر پافشاری داشتید و حالا که در دولت هستید چرا اقدام به این کار نمی کنید؟ بودجه سری دولت در سال های آخر حکومت هویدا و زمان نخست وزیری آموزگار سالی ٦۰۰ میلیون تومان بود. وکلا پیشنهاد کرده بودند حال که نمی شود همه را حذف کرد لااقل ۲۰۰ میلیون تومان آن حذف گردد. با تلفن با دکترآموزگار صحبت کردم گفت من نه تنها این رقم را می پذیرم بلکه پیشنهاد می کنم که دویست میلیون تومان دیگر هم ازآن حذف شود و ۲۰۰ میلیون تومان کافی است و به همین صورت هم در کمیسیون بودجه تصویب شد.

اما این که گفته می شود دولت آموزگار کلیه وجوه پرداختی

به آخوندها را حذف کرده درست نیست. زیرا آنها از چند محل دریافت هائی می کردند. یکی از سازمان اوقاف ودیگری از سازمان امنیت و شاید عده ای هم از بودجه نخست وزیری مبلغی می گرفته اند. از طرز پرداخت آن دو محل خبر دقیقی ندارم ولی دریافتیهای آنان از نخست وزیری به علت تقلیل اعتبارات کاسته شد.

***

احمدعلی مسعود انصاری می نویسد: اختلاف و درگیری هویدا و آموزگار زیاد بود. نامه رشیدی مطلق از دفتر هویدا در دربار تهیه و برای چاپ به روزنامه ها فرستاده شد. همین امر شورشی برپا کرد که حتی سرخود هویدارا به باد داد. آن زمان هویدا اعتقاد نداشت که اساس رژیم به خطر می افتد. وقتی با آموزگار دیداری داشتم وگفتم در باره رفع این تشنجات چرا چاره جوئی نمی کنید؟ آموزگار گفت هویدا چوب لای چرخ دولت می گذارد. وقتی هم به آموزگار گفتم چرا پول بعضی از روحانیون را قطع کرده اید گفت آن پول راساواك قطع کرد و هویدا هم به سابقه اختلاف دیرین با من و با استفاده از عواملی که دارد اسباب دردسر برای دولت فراهم می کند. به هرحال آموزگار معتقد بود که دست هویدا در تشنج آفرینی ها در کار می باشد.

متینگ ۳۰۰ هزار نفری درتبریز

ازوقایع مهمی که در دولت آموزگار روی داد تظاهرات در شهر تبریز بود که براثر درگیری بامأمورین عده ای کشته شدند و تظاهرکنندگان حزب رستاخیز را اشغال کردند. حزب رستاخیز به مقابله بااین تظاهرات پرداخت و به دنبال تغییر استاندار و رئیس شهربانی و بعضی دیگر ازمقامات لشگری و کشوری موجبات تظاهراتی در برابر آن اقدام شورشی را در تبریز فراهم ساخت.



ارتشبد شفقت

روز ۲۱ فروردین ۱۳۵۷ متینگ با شکوهی از طرف حزب رستاخیز درشهرتبریز تشکیل شد که در روزنامه ها نوشتند که شرکت کنندگان در آن حدود ۳۰۰ هزار نفر بودند.

دراین متینك ارتشبد شفقت استاندار آذربایجان شرقی گفت مردم غیور آذربایجان با همت بلند خود در برابر دشمنان ایستاده و با نثار خون خود از استقلال ایران پاسداری می کنند. مردم غیور این استان برای عظمت و بزرگی و استقلال ایران و دوام شاهنشاهی با تمام نیرو مجاهدت می کنند. آذربایجانی نیك می داند که رهبری شاهنشاه به سوی تمدن بزرگ راه سعادت و ترقی است و هرکس خلاف آن عمل کند از طرف مردم آذربایجان محکوم است. پیوند شاه با آذربایجان ومیهن ناگسستنی است.

دکتر آموزگار نخست وزیر و دبیر کل حزب چنین گفت: تاریخ ایران شاهد دلاوریهای مردم آذربایجان در راه حفظ یکپارچگی و دفاع از نظام شاهنشاهی می باشد. این اجتماع پرشکوه در شهری به پا شده که ۵۰ روز پیش در نتیجه اعمال نفوذ معدودی شرور و گمراه و فریب خورده دچار مصیبتی جانگداز شد. آنها آذربایجانی نبودند، آنها جز پوچگرائی و هرج و مرج طلبی و آشوبگری اندیشه ای در سر ندارند، آیا این اعمال ضد مذهبی وغیر انسانی برای یك مسلمان واقعی گناه محسوب نمی شود؟ انقلاب شاه و ملت توده های محروم را به سوی تمدن بزرگ و آینده درخشان رهبری می کند. ملت ایران با هرگونه هرج و مرج و آشوب طلبی مبارزه خواهد کرد چه از سوی چپی ها وچه از سوی دست راستیها... آیا مفهوم آزادی این است که معدودی گمراه و ورشکسته سیاسی بخواهند بااین اعمال

شرورانه از اکثریت مردم سلب آزادی کنند؟ جای تأسف است که این اقدامات در شرایطی صورت می گیرد که انقلاب شاه و ملت، ایران را به سوی تمدن بزرگ سوق می دهد.
این اجتماع پرشکوه باصدور قطعنامه ۷ ماده ای مبنی بر این که مردم غیور آذربایجان پشتیبان صدیق انقلاب شاه وملت هستند و به شدت از شاهنشاه حمایت می کنند پایان یافت.

این یکی از مهمترین تظاهرات و متینگهای حزب رستاخیز ملت ایران در روزهای بحرانی بود ولی نتوانست به حفظ دولت و رژیم کمکی بکند.

***

دکتر محمدحسین موسوی سناتور سابق آذربایجان به نویسنده کتاب در لندن چنین گفت:
وقتی قائم مقام دبیرکل حزب رستاخیز بودم دکترآموزگار نخست وزیربود و دبیرکل حزب گفت اعلیحضرت گفته اند که برای مقابله با وقایعی که در تبریز روی داده باید حزب رستاخیز تظاهراتی بکند تا نشان داده شود که مردم آذربایجان به رژیم شاهنشاهی و قانون اساسی وفادار می باشند. به همین جهت ازتهران به تبریز رفتم و با قاضی از روحانیون معروف که بعداز خمینی امام جمعه تبریز شد دیداری کردم و گفتم ما می خواهیم چنین تظاهراتی بکنیم. او گفت اگر اشاره به (ارتجاع سیاه) و از این قبیل حرفها بکنید ما با شما مبارزه می کنیم. گفتم چنین نظری نیست و مراتب را بعدا به شما خواهم گفت. وقتی با دکتر آموزگار صحبت کردم او گفت (اصلا قرار نیست که باز از ارتجاع سیاه صحبتی بشود و حتی اعلیحضرت موافقند که از روحانیون واقعی تجلیل شود). موضوع را با قاضی مطرح کردم که خوشحال شد، وسیله تلفن باقم با شریعتمداری صحبت کردیم او هم نظر موافق خود را اعلام داشت و گفت بیان هر نوع جمله از قبیل ارتجاع سیاه با عکس العمل روبرو خواهد شد.
در ضمن این مذاکرات روزی قاضی ازمن خواست که با حضور

روحانی دیگری سه نفری به بحث بپردازیم. به او گفتم چرا اقدامی برای رفع بحران نمی کنید؟ این وضع برای آینده کشور خطرناك است. او گفت رژیم وشما ها هستید که باید اقدامی بکنید تا کشور ازبحران نجات یابد. گفتم چه می توان کرد؟ او گفت من پیشنهاد می کنم که کنگره ای از روحانیون سراسر کشور درقم تشکیل گردد و در آن کنگره خواسته های روحانیون مطرح گردد که ازجمله قبول اصل قانون اساسی درباره حضور آیات عظام در مجلس وهمچنین روی کارآمدن دولتی که موجب همکاری شاه و سلطنت و روحانیت گردد. خود دولت هم کمك کند و درتبلیغ این خواسته روحانیون،پس از این که تبلیغات در این باره بالاگرفت شاه وارد میدان شده مصوبات کنگره روحانیون را بپذیرد و نخست وزیر تازه ای را هم مآمور تشکیل کابینه کند خواهید دید که دیگر خمینی و تند روها نمی توانند کاری انجام دهند. موضوع را وسیله تلفن با آیت الله شریعتمداری در میان نهادیم. و او هم این نظریه را تایید نمود. وقتی به تهران بازگشتم و جریان را به دکترآموزگار گفتم خیلی عصبانی شد و گفت از این حرفها نزنید. ما بر اوضاع مسلط هستیم و این قبیل گفته ها هم خریدار ندارد. بهرحال متینك سیصد هزارنفری در تبریز برگذارشد. دکترآموزگار و ارتشبد شفقت هم که تازه استاندار شده بود مطالبی بیان داشتند و قطعنامه ای صادر گردید. جالب این است که از بین مردم شعارهائی به نفع سلطنت وشاه داده می شد که خیلی هم مؤثر بود. حتی یك نفر فریاد زد ما حاضریم در راه سلطنت شاهنشاه آریا مهر که آذربایجان را نجات داده جان خود رافدا کنیم.

در خاتمه متینك از دکتر آموزگار خواستم که ازمحل حزب رستاخیز که در تظاهرات تبریز دچار آتش سوزی شده بازدیدی کند و از کارکنان حزب رستاخیز که مورد حمله و دشنام قرار گرفته اند دلجوئی شود ولی نخست وزیر قبول نکرد و گفت عجله دارد وباید به تهران باز گردد.

قاضی ازجمله روحانیونی بود که بعداز این که امام جمعه تبریز شد سعی کرد درآذربایجان کسی اعدام نگردد و از تندرویها جلوگیری شد وسرانجام با ترور از بین رفت. شاید اختلاف بین روحانیون موجب گردید که قاضی هم ترور شود.

***

جناح سوم حزب رستاخیز

به دنبال جدائی بنی احمد و پزشکپور و تعدادی از نمایندگان مجلس از حزب رستاخیز، دکتر نهاوندی که خود عضو دفتر سیاسی و هیئت اجرائی حزب رستاخیز و از چهره های سرشناس حزب به شمارمی رفت همراه گروه بررسی مسائل ایران و اندیشمندان حضور اعلیحضرت شرفیاب شده و مطالبی را معروض داشت. درهمین ایام انتشار یافت که دکتر نهاوندی (جناح سوم حزب رستاخیز) را تشکیل می دهد و گروه اندیشمندان درآن فعالیت خواهند داشت. سپس گروه بررسی مسائل ایران طی بیانیه ای چنین اعلام داشت:

(ضعف رهبری حزب رستاخیز، نقائص سازمانی، صوری بودن کانونها، فقدان امور سیاسی، خفگی تا حد مردگی جناحها، بوروکراسی، خود سری نشریات حزبی، سستی کار انتخابات داخلی و از همه مهمتر ابهام در رابطه و گاهی فقدان رابطه حزب و دولت و مجلس، ناموزون بودن توزیع اعتبارات حزبی، عدم پرورش کادر تازه نفس، رفته رفته کار خود را کرد و منتهی به ضعف وعدم مشارکت و بی تفاوتی مردم شد. اوج این عدم مشارکت و بی تفاوتی انتخابات میان دوره ای تهران بود که در آن میزان مشارکت مردم نزدیك به صفر رسید.

در چنین شرایطی عوامل ضد انقلاب ازنا رضایتی مردم بهره جسته با اغتنام فرصت و رکود حزب آن نابسامانیها را دامن زده و نتیجه آن حوادث قم و تبریز و دیگر شهرها بود و مطبوعات داخلی وخارجی عمداً و یا سهواً آنها را بزرگتر جلوه داده اند ونگرانیها را

دامن زدند. این نابسامانیها ماهها قبل پیش بینی شده بود اما گزارشهای آن را مقامات اجرائی حزب با تمسخر تلقی می کردند.

بطور کلی نظام شاهنشاهی از حمایت یك سیاست مذهبی برخوردار بوده است و استقلال ایران در پناه نظام شاهنشاهی واصل تشیع احیاء گردید. نابسامانیهای قم و تبریز را باید در خلاء سیاسی و نارسائی اجرائی دانست که عوامل ضد انقلاب با استفاده از هردو پا به میدان گذاشت. آنهائیکه شورشیان تبریز و قم را مهاجران آن سوی مرزها اعلام کردند به علت ضعف شدید و بی خبری از اوضاع کشور بوده است.)

این جریانات موجب گردید که فکر پیدایش جناح سوم در حزب رستاخیز به رهبری نهاوندی تقویت گردد وموضوع درجلسه هیئت اجرائی و دفتر سیاسی حزب مطرح وشرحی کتبا به ایشان نوشته شد که جناح سوم را تشکیل بدهند. ولی باروی کار آمدن دولت شریف امامی این جناح دیگر تشکیل نشد.

حزب رستاخیز از بدو تأسیس دارای دو جناح بود. جناح پیشرو که هم آهنگ کنندگان آن به ترتیب عبارت بودند از دکترجمشید آموزگار - دکتر عبدالحمید مجیدی - دکتر مژدهی. جناح سازنده فقط دو هم آهنگ کننده داشت: هوشنگ انصاری و امیر قاسم معینی.

حزب رستاخیز دارای سه دبیرکل بود. امیرعباس هویدا - دکتر جمشید آموزگار - دکتر محمد باهری.

***

امور اجرائی حزب رستاخیز توسط قائم مقامها اداره می شد که به ترتیب عبارت بودند از فریدون مهدوی - داریوش همایون - دکتر عاملی تهرانی - دکتر محمدحسین موسوی - محمود جعفریان که هریك ازآنها نقش فعالی در حزب بر عهده داشتند.

فریدون مهدوی وزیر کابینه هویدا بود که قائم مقام حزب شد. ولی دو تن دیگر (داریوش همایون - دکتر عاملی) بعد از قائم

مقامی حزب عنوان وزارت یافتند.

جعفریان نیز خودرا برای مقامات مهمتری آماده می کرد. دکتر موسوی نیز که نماینده مجلس بود به مجلس سنا راه یافت.

جریان چنین بود که پس از خالی شدن کرسی انتخابی سنا در آذربایجان شرقی قرار شد که از طرف حزب ازبین نامزدهای انتخابی سه تن تعیین گردند تابه مبارزه بپردازند. در هیئت اجرائی کمیسیونی انتخاب شد که نویسنده نیزیکی ازمنتخبین بودم. درجلسه کمیسیون وقتی بررسی شد، دکتر شفیع امین - دکتر موسوی - مرتضی خوئی تعیین شدند که به مبارزه انتخاباتی بپردازند. در همان جلسه تصمیم گیری دکتر آموزگار را موافق ندیدم و می گفت که چون دکتر موسوی نماینده مجلس می باشد و یك کرسی دراختیار دارد و در عین حال قائم مقام دبیرکل هم می باشد بهتر است شخص دیگری معرفی گردد. در حالی که عقیده نویسنده واعضای کمیسیون این بود که داوطلبی برای کرسی سناتوری ازطرف دکترموسوی خالی از اشکال است. قرار شد اعلام تصمیم نهائی به بعد موکول شود.

پس از خاتمه جلسه وقتی به منزل رسیدم با دکتر موسوی که در تبریز بود تماس گرفته به او گفتم اگر داوطلب کرسی سنا می باشید باید با دبیر کل تماس بگیرد زیرا ممکن است کارشما به اشکال برخورد کند. او هم گفت تصورمی کنم به علت نسبتی که خوئی باخانواده آموزگار دارد علاقمند است او سناتور شود. به هرحال پس از چند روز نظر کمیسیون به هیئت اجرائی حزب آمد وسرانجام همان سه نفر معرفی گردیدند وبامبارزه شدید انتخاباتی دکتر موسوی به سناتوری آذربایجان انتخاب گردید وکرسی نمایندگی او هم تاپایان دوره در (هشترود) خالی ماند.

***

دکتر محمد حسین موسوی در نیس به نویسنده گفت: وقتی در زمان نخست وزیری دکتر آموزگار که دبیر کلی حزب رستاخیز را

هم یدك می کشید از سمت قائم مقامی دبیر کل حزب استعفا کردم یك روز به طور اتفاقی با (استمپل) نماینده سیا در سفارت آمریکا در منزل خواهر زاده ام برخورد کردم. او چون در آمریکا تحصیل کرده بود و همسرش آمریکائی بود با استمپل روابط نزدیکی داشت. مذاکرات مفصلی بین ما انجام شد. استمپل به من پیشنهاد کرد حالا که از قائم مقامی دبیرکل حزب رستاخیز استعفا کرده اید بهتر است خودتان حزبی تشکیل بدهید تا به دوران تك حزبی در ایران خاتمه داده شود. این حزب اگر جنبه اعتدالی و لیبرالی داشته باشد و شعارهائی در جهت تحکیم اصول قانون اساسی و حفظ مشروطیت سلطنتی داشته باشد با روش انتقادی خود می تواند به جلب مردم بپردازد. به تدریج مذاکرات به این جا کشید که استنباط کردم نظرش این است که اگر حزب در جهت مخالفت رژیم قرار بگیرد نفوذش در میان مردم زیادتر خواهد شد و اگر به حمایت از افرادی نظیر مهندس بازرگان بپردازد خیلی به مصلحت خواهد بود. با شنیدن این جمله او خیلی عصبانی شده گفتم تعجب می کنم که شما آمریکائیها تا چه حد از مرحله پرت هستید. فردی مثل مهندس بازرگان که در اروپا تحصیل کرده و شب و روز به فکر طهارت و نجاست است و در حقیقت یك مرتجع قشری و بی اطلاع از اوضاع دنیا می باشد چگونه می تواند مشکلات این کشور را حل کند. خلاصه با ناراحتی و عصبانیت از او جدا شدم و استنباط من این بود که آمریکائیها به خصوص سازمان سیا از اواخر حکومت آموزگار به این فکر بودند که رژیم را تضعیف نموده و افرادی نظیر بازرگان را به حکومت برسانند. حال که سالها از آن ایام گذشته و بازرگان هم دوران نخست وزیری خودرا طی کرده است و اکنون هم نقش مخالف رژیم خمینی را بر عهده دارد حق دارم بگویم که «سیا» در تغییر اوضاع و روی کار آوردن افرادی نظیر بازرگان برنامه قبلی داشته است.

* * *

سرانجام حزبی که در سراسر کشور اعضای فراوان یافته بود و واعضای حزبی اش سر به میلیون ها می زد به سرعت راه سقوط پیش گرفت. بعضی از دفاتر حزب در سراسر کشور توسط مخالفین رژیم اشغال شد. اعضای حزب یکی بعداز دیگری خودرا کنار می کشیدند. بار دیگر ثابت شد که تشکیل احزاب فرمایشی دوام ندارد و بایك نطق می آید و با یك حمله واژگون می گردد.

با انتخاب مهندس شریف امامی به نخست وزیری ونطق های او در حقیقت فاتحه حزب رستاخیز خوانده شد و سیستم یك حزبی هم مثل سیستم چند حزبی بهم خورد. تصفیه کلیه امور حزب فراگیر به دکتر جواد سعید محول شد که در زمان ریاست مجلس یکی از درگیریهای مهم او رسیدگی به کارهای حزب و حقوق کارکنان و وضع مطبوعات و تصفیه آن بود که بخشی ازآن امور حل وفصل گردید و بخشی نیز لاینحل ماند. سرانجام حزبی که در دوران قدرت شاه با آن سروصدا و استقبال فراوان به وجود آمده بود در روزهای ضعف شاه به صورت بیماری درآمد که هر پزشکی خود را ازمعالجه اش عاجز نشان می داد و مثل این که به بیمار بگویند دیگر کاری از ما ساخته نیست و باید مریض را به امان خدا سپرد. حزب نیز به همان حالت در آمده بود. حزبی که من هم در روزهای آخر عمرش از طرف اعضای دفتر سیاسی آن به عنوان نایب رئیس انتخاب شده بودم در حال احتضار و بلاتکلیفی به سر می برد.

در مهرماه ۱۳۵۷ روزنامه ها چنین نوشتند:

کمیته منتخب هیئت اجرائیه حزب رستاخیز آخرین جلسه خودرا تشکیل داد. دراین جلسه دکتر جوادسعید سرپرست حزب نیز استعفای خود را اعلام داشت. وی ضمن گزارشی که درباره حزب داد متذکر شد که دیگر لزومی به ادامه کار نیست. هیئت مزبور پایان کار خود و انحلال حزب رستاخیز را عملا اعلام کرد.

***

محمد فضائلی دبیر کل سابق حزب مردم در ۲۲ تیرماه ۱۳۵۷ درباره حزب رستاخیز چنین گفت:

در چندسال اخیر احزابی به نام - ملیون - مردم - ایران نوین - رستاخیز یا احزاب دیگر تأسیس شد که هیچکدام تجربه موفقی نداشتند. حزب رستاخیز دچار همان سرنوشت است و ادعای فراگیری ملت ایران آن قدر سنگین بود که هرگز به مقصد نرسید. ما که در حزب مردم بودیم و سایرین که در احزاب دیگر به اصطلاح فعالیت داشتند همگی آهن سرد می کوبیدیم.

احزاب دولتی آنقدر گرفتار هجوم مقام خواهان بودند که هرگز نتوانستند به کار حزب برسند. احزاب خارج از دولت هم دور از اطلاعات و پشت درهای بسته نگاهداشته می شدند و اگر بادیدن نقائص زبان به شکوه می گشودند چنان گوشمالی می دیدند که از کرده و گفته خود پشیمان می شدند. خلاصه مردم احزاب موجود این دوره را باور نکردند و حزبی که باور مردم را همراه نداشته باشد سرنوشتی بهتر ازاین نخواهد داشت. این احزاب را آنقدر بازیچه قرار داده و به صورت دلقکی بی نمك در آوردند که دیگر کسی رغبت به حزب و تحزب را ندارد. اگر همین حزب رستاخیز ملت ایران درمملکت نباشد چه اتفاقی می افتد؟ هیچ...

حزب رستاخیز مانند سایر احزاب دولتی نمی تواند موفق باشد. این تقصیر اداره کنندگان آن نیست. مشکل در ناباوری مردم می باشد و آن هم ناشی از برداشتی است که همگان از دوران حزب سازی و حزب بازی اخیر دارند.

پروفسور عدل دبیرکل سابق حزب مردم و از نزدیکان شاه در مهرماه ۱۳۵۷ چنین گفت:

حزب رستاخیر بهیچوجه یك حزب موفق نبود و در هیچ زمینه ای موفقیت نداشته است. شاید در شرایطی وجودش لازم بود ولی حالا هیچ ضرورتی ندارد.

***

سرانجام باسقوط رژیم دارائی وبدهی حزب رستاخیز، تسلیم ملاها شد که طبق روش خود دارائی هایش را خوردند و بدهی هایش را هم ندادند واگر کسی مطالبه طلب و حق و حقوقی کرد تحویل زندانش دادند.

***

شاه هم در کتاب «پاسخ به تاریخ» که اعمال مثبت ومنفی خودرامورد بررسی قرارداده درباره حزب رستاخیز چنین نوشته است:

یکی از اشتباهات دوران سلطنت من تشکیل حزب رستاخیز بود که به توصیه من صورت گرفت . هدف من این بود که همه گروهها در امور مملکت سهیم و شریك باشند و امکان شناسائی استعدادها فراهم شود. میل داشتم حزب رستاخیزیك مکتب آموزشی و تربیت استعدادها و گسترش حس مسئولیت اجتماعی باشد. تشکیل این حزب به موازات اجرای سیاست عدم تمرکز اداری صورت گرفت. هدف من این بود که رستاخیز عامل تحکیم مبانی وحدت ملی ودر حقیقت مکمل سیاست عدم تمرکز باشد. آرزو داشتم که زنان ومردان ایرانی باحس تحرك و دلبستگی خود به ایران زمین از حزب رستاخیز سازمانی فعال وفراگیر و موثر به وجود آورند. متأسفانه این تجربه با ناکامی روبرو گردید. پرزیدنت سادات در مصر ناچار شد حزب واحد را از میان بردارد و کشورش را به نظام چند حزبی برگرداند.

قدر مسلم این است که حزب رستاخیز در تحقق هدفهای خود توفیق نیافت ونتوانست به آرمان همکاری و گفت و شنود ملی وبسیج همه نیروهای جامعه در راه ترقی وطن جامه عمل بپوشاند. ناگفته نماند که زنان و مردان بسیاری به خصوص در میان جوانان، باشوق و شور در این حزب فعالیت می کردند.



استعفای دولت آموزگار

دکتر آموزگار که تصور می کرد عمر دولت او هم مثل حکومت هویدا خواهدبود تدریجاً دریافت که اداره کشور درآن وضع بحرانی کار سهل و ساده ای نیست و با این که تلاش فراوان داشت گره ازمشکلات بگشاید ولی روز به روز اوضاع کشور بحرانی تر

می شد.چندبار موضوع تظاهرات و آشوبها در دفتر سیاسی حزب رستاخیز مطرح شد. دکتر آموزگار می گفت این تظاهرات خیلی مهم نیست. عده ای از آخوندها ومرتجعین وچپیها دست به اقدامات ضد امنیتی زده اند ولی مقامات انتظامی کاملا مراقب هستند. این گفته نخست وزیر مارا مطمئن می ساخت که دولت کاملا براوضاع مسلط است. نظیر سایرمواقع که حوادثی از این نوع روی می داد ودوباره کشورقرین آرامش می شد به همان صورت خواهد بود. یك شب در وزارت خارجه دکتر خلعت بری ضیافتی داده بود که عده ای ازمقامات مملکتی درآن شرکت داشتند. دکتر خلعت بری انسانی شریف و دیپلماتی ارزنده بود که در سطوح بین المللی احترام خاصی داشت. متأسفانه در جمهوری اسلامی به جوخه اعدام سپرده شد.

در این میهمانی که مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا هم شرکت داشت من و رامبد در کنار رئیس مجلس سنا ایستاده بودیم. قبلاً رامبد به من گفته بود در جلسه خصوصی امروز مجلس سنا جلالی نائینی به طور ناگهانی دولت آموزگار را مورد حمله سختی قرار داد وبه شدت از ارتشبد نصیری رئیس سابق ساواك و همکاران پارلمانی خود نظیر غلامرضا نیك پی انتقاد کرد و گفت اینها با ایجاد عدم رضایت درمردم این بحران را به وجود آورده اند. شریف امامی گفت من هم ازنطق امروز جلالی نائینی دچارتعجب شدم. مجلس سنا تا به حال متانت خود را حفظ کرده بود ولی نمی دانم چرا جلالی با این نطق خود مجلس سنارا وارد ماجراها کرده است. شریف امامی گفت فردا شرفیاب خواهم شد و جریان را به عرض می رسانم. از قرار معلوم وقتی شریف امامی شرفیاب می شود و ضمن تشریح اوضاع، شاه به او می گوید پس راه حل چیست؟ چه کسی می تواند اوضاع را به حال عادی برگرداند؟ بهتر است خود شما نخست وزیر شده اوضاع را سروصورتی بدهید.

مهندس شریف امامی بعدا به دوستان نزدیك خودگفته بود هیچ تمایلی به قبول نخست وزیری نداشتم. شغل ریاست سناومدیریت

عامل بنیاد پهلوی را بر هر کاری ترجیح می دادم ولی چون احساس کردم اعلیحضرت درآن شرایط احتیاج به وجود من دارند و اگر از زیربار مسولیت شانه خالی کنم حمل بر قصور خواهد شد، دور از انصاف و جوانمردی دیدم که با وجود هزاران مشکلی که وجود داشت این پیشنهاد شاه را نپذیرم. فکرم این بود که دولت مقتدری تشکیل داده و شاه و درباریها هم از مداخله در امور خودداری کنند تا شاید بتوان اوضاع را روبه راه کرد.

عجب این بود که وقتی دولت شریف امامی تشکیل شد در میان وزرای او کسانی بودند که نشان می داد با او تجانسی ندارند. بعضی از آنها از نزدیکان ساواك و دربار بودند. یکی از نزدیکان شریف امامی می گفت شاه اسامی ۸ نفر از وزراء را به او داده و گفته مصلحت است در کابینه باشند. او که تصور می کرد شاه در کارها دخالتی نمی کند از این اقدام دچار حیرت شده بود.

***

دکتر نهاوندی که باتشکیل گروه اندیشمندان، خودرا یکی از نامزدهای نخست وزیری می دانست درنیس به نویسنده کتاب چنین گفت:

در آخرین روزهای حکومت آموزگار یك روز اعلیحضرت مرا احضار فرمودند. هنگام ورود به دفتر کارشان برای اولین بار به من اجازه دادند که روی صندلی بنشینم و خودشان هم نشستند و مدت ۳ ساعت مذاکراتی صورت گرفت. ضمن بحث درباره گروه اندیشمندان سئوال کردند که اگر قرار باشد زمام امور کشور به دست شما سپرده شود برای مملکت چه طرح و برنامه ای دارید؟ بطور مفصل مطالبی به عرضشان رسید ودرباره اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نکاتی گفته شد و خصوصاً به مبارزه وسیع بافساد و نادرستی اشاره کردم وگفتم باید خواهران و برادران اعلیحضرت دستشان از کارهای مملکت کوتاه شود زیرا این امر موجب فساد زیادی در کشور شده است. وقتی همه مطالب گفته شد اجازه مرخصی دادند. چند روز

بعد شایع شد که شریف امامی نخست وزیر خواهد شد.

سپهبد مقدم به من تلفن کرد و گفت کار مهمی دارد وباید فوراً شهبانو را ملاقات کند. گفتم امروز پنجشنبه است و شهبانو پنجشنبه هارا کار رسمی نمی کنند و هیچگونه دیداری هم ندارند. ولی مقدم اصرار کرد مطلب خیلی فوری است و حتما باید شهبانو راملاقات کنند. حضورشان تلفن کردم که رئیس ساواك می گوید که باید امروز حضورتان برسند. گفتند مانعی ندارد زودتر بیاید. مقدم باسرعت خودرا به کاخ رسانید ومتفقا نزد شهبانو رفتیم. سپهبد مقدم گفت اعلیحضرت درنظر دارند آقای شریف امامی را نخست وزیر کنند. دراین شرایط بهیچوجه مصلحت نیست ایشان نخست وزیر شود وباید علیا حضرت هرطور مصلحت می دانید جلوی این کار را بگیرید، این اقدام باتشنجاتی که وجود دارد کشور را به آستانه انقلاب می کشد. شهبانو گفتند درجریان هستم و بااعلیحضرت هم قبلا صحبت کرده ام ولی مثل این که ایشان مصمم به انجام این کار هستند. مقدم گفت علیاحضرتا روی پای اعلیحضرت بیفتید و نگذارید این کاررا انجام دهند. شهبانو تلفن را برداشت و مستقیما با اعلیحضرت شروع به صحبت کرد و گفت (اکنون رئیس ساواك شما اینجاست ومی گوید روی پای اعلیحضرت بیفتید و نگذارید فرمان نخست وزیری شریف امامی صادر شود) از آن طرف جواب موافقی شنیده نشد و این گفتگوی تلفنی پایان یافت وشریف امامی هم نخست وزیر شد.

پرسیدم با این طرز شما چگونه وزیر علوم همین کابینه شدید؟ نهاوندی گفت من بهیچوجه قصد شرکت در کابینه را نداشتم ولی با فشاراعلیحضرت که باید حتما به دولت کمك کنید قبول وزارت کردم ولی از اقداماتی که صورت گرفت بخصوص مداخلات دکتر آزمون خیلی رنج بردم وسرانجام هم مستعفی شدم.

به دکترنهاوندی گفتم تا آنجا که خبر دارم شریف امامی بهیچوجه داوطلب نخست وزیری نبوده و در مقابل امر شاه مجبور

به قبول نخست وزیری شده پس چه عاملی موجب گردید که شاه از او بخواهد نخست وزیر شود. آیا فشار آیت الله شریعتمداری یا روحانیون دیگر نبوده است؟ دکتر نهاوندی گفت تا آنجائی که من خبر دارم بیش ازهرکس شخص هویدا شاه را به این کار تشویق می کرد. او شریف امامی را مردی استخواندار می دانست که در آن شرایط ممکن بود بتواند مشکلات را حل کند.

شاه در کتاب (پاسخ به تاریخ) می نویسد:

در اوایل شهریور ماه ۱۳۵۷ سپهبد مقدم رئیس سازمان امنیت مذاکرات خودرا با یکی از مراجع مهم مذهبی برایم نقل کرد که از من می خواست دست به یك اقدام وسیع نمایشی برای جلوگیری از سقوط و ویرانی کشور بزنم. طبیعتا نسبت به این پیام و تقاضا بی اعتنا نماندم. ولی چه می شد کرد؟ ناچار از جمشید آموزگار خواستم استعفا دهد ودولت جدیدی را با اختیارات و آزادی عمل بیشتر روی کار آوردم. این تصمیم من یك اشتباه بزرگ بود.

***

مطلعی می گفت من باشریعتمداری ارتباط نزدیکی داشتم که گفته بود چنین پیغامی برای شاه داده ام. منظور شریعتمداری از کار مهم نظرش انحلال ساواك بود ولی شاه تصور می کرد که با تغییر دولت نظر روحانیون تأمین می شود که نشد. وقتی هم که ساواك در دولت بختیار منحل شد دیگر دیر شده بود.

***

روزنامه تایمز لندن درباره سقوط دولت آموزگار چنین نوشت:

سقوط دولت آموزگار، دولت تکنوکرات سختگیری که برای جبران اشتباهات گذشته ایران به روی کارآمد، نه تنهانشانه وخامت اوضاع ایران واحتمال سقوط رژیم سلطنتی است بلکه نشانه شکست سیاست حقوق بشر کارتر است که نتوانسته منافع غرب را در یك نقطه مهم استراتژیك جهان تأمین کند. این سیاست تبلیغاتی در دستهای شاه و گروه بی تجربه کارتر، حوادث امروز ایران را باعث شد.



چگونه بحران در ایران اوج گرفت؟

سال۱۳۵۷شمسی برابر ۱۹۷۹ میلادی ازمهمترین سالهای تاریخ معاصر ایران است. دراین سال بود که رژیم سلطنت پهلوی سقوط کرد و رژیم جمهوری اسلامی مستقر شد.

بعدازمرداد ۳۲ که شاه تدریجا قله های قدرت را یکی بعد از دیگری تسخیر می کرد باورکردنی نبود رهبری که مورد تأیید و تمجید سران شرق و غرب عالم می باشد و در برنامه های توسعه اقتصادی و رفاه اجتماعی خود گامها ی بزرگی برای کشور و ملتش برداشته ناگهان دچار چنان سرنوشتی شود که در تبعید شاهد سقوط رژیم شاهنشاهی بوده و در سراسر این جهان پهناور جائی برای اقامت در آخرین روزهای زندگی دردناك خود نداشته باشد.

وقتی دولت آموزگار در اجرای برنامه های توسعه اقتصادی و اجتماعی می کوشید و گفته می شد که در اجرای برنامه حقوق بشر (کارتر) گامهائی برداشته می شود هرگز تصور نمی شد که این طرز تفکر موجب سقوط رژیمی گردد که پرچمدار صلح و صفا در منطقه خاورمیانه و حامی و نگهبان امنیت درمنطقه خلیج فارس می باشد.

شاه که می خواست چهره ایران در جهان ازهر گونه آلودگی پاك باشد وقتی شاهد اجرای مقررات حقوق بشر در همه جای جهان بود فضای باز سیاسی را اعلام کرد و می خواست کشور را در جهت آزاد سازی و دموکراسی سوق دهد. هرگز نه خود و نه مشاورین داخلی و خارجی اش و نه کارشناسان امور اجتماعی پیش بینی نمی کردند که این گام شاه منجر به سقوط رژیم در ایران گردد.

نزدیکان شاه می گفتند (اعلیحضرت کاملا براوضاع مسلط هستند و می دانند چگونه کشور را در مسیر دموکراسی سوق دهند و هرگز پای خودرا ازروی ترمز چنان بر نمی دارند که کشور دچار سقوط گردد) ولی متأسفانه باید گفت برخلاف این پیش بینی به سرعت شیرازه امورکشور ازهم گسسته شد و شاه در روزهای اقامت در مراکش شاهد سقوط کشورش بود که او و پدرش و میلیونها زن و مرد ایرانی در سازندگی آن نقش اساسی داشته اند.

وقتی دولت آموزگار زمام امور را دردست داشت و به دنبال انتشار مقاله (رشیدی مطلق) و تظاهرات قم و مشهد و اصفهان و تبریز در دفتر سیاسی حزب رستاخیز از نخست وزیر پرسیده شد که با این طرز وضع را چگونه ی بینید؟ می گفت مقامات انتظامی کاملا براوضاع مسلط هستند و جای هیچگونه نگرانی نیست و خیلی زود این نا آرامی ها از بین خواهد رفت.

برخلاف این طرز تفکر متأسفانه روز به روز اوضاع متزلزل تر می شد. مخالفین رژیم، یعنی از ملاها گرفته تامخالفین اصلاحات ارضی و کمونیستها، اعضای جبهه ملی وکنفدراسیون دانشجویان و ناراضیهای داخلی و خارجی بهم نزدیك شده و وجود افراد مخالف

رژیم در سازمانهای مملکتی و رادیو و تلویزیون و روزنامه ها و رسانه های گروهی در راه سقوط رژیم همگام شده و مخالفین شاه در کشورهای مختلف ازجمله سازمانهای نفتی غرب و کسانی که پیشرفت ایران را مخالف منافع سیاسی و مالی و اقتصادی خود می دانستند به تزلزل اوضاع ایران کمك کردند و در نتیجه کشوری را که نقش مهمی در ثبات و امنیت منطقه خلیج فارس داشت به صورتی در آوردند که جهان در ناباوری شاهد سقوط رژیم ایران گردید.

شاه چه گفت؟

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ هنگامی که والتر شل رئیس جمهور آلمان فدرال به ایران آمد خبرنگاران همراه او باشاه مصاحبه ای کردند که چنین است:

س - اخیرا کشور شما دستخوش نا آرامیهای خشونت باری بوده و گفته می شود که شما نگران این وضع هستید، تا چه حد این اقدامات برای ثبات ایران خطرناك است؟

ج - نمی دانم چه کسی گفته که من ناراحت شده ام. من ابدا ناراحتی ندارم زیرا من این راه را برگزیده ام. البته نه راه آشوب را. خواسته ام تا آنجا که ممکن است آزادی بیان گسترش یابد. سعی دارم مردم در گفتگوهای ملی در همه چیز شرکت کنند. در مورد مسائل زندگی و مسائل سیاسی ما از دهکده شروع کرده ایم و تا به استان رفتیم. وقتی به مردم خود گفتیم کاملا آزادند عقاید خودرا ابراز کنند متوجه شدیم که گروهی که آن را اتحاد نامقدس بین ارتجاع سیاه و انقلاب سرخ می خوانیم قد علم کرده اند زیرا منافع هردو این گروه این است که ایران نباید وجود داشته باشد. آنها می خواهند مملکت را به عقب ببرند نه به جلو. با وجود این من تصمیم گرفته ام همان سیاست توسعه آزادی را ادامه دهم زیرا این افراد هرکسی که هستند با هرتعداد نمی توانند برای امنیت کشور تهدیدی

به شمار آیند. وقتی در تبریز چند صد یا هزار نفر به خیابانها ریختند درصفحات مطبوعات خارجی منعکس شد ولی هنگامی که سیصدهزار نفر در آن شهر اجتماع کردند هیچکس به آن توجهی نکرد. بنا براین ما سیاست آزادی دادن خود را ادامه می دهیم و من آن را به این صورت می خواهم نه آشوب و ناآرامی، بااطمینان به این که همه چیز تحت کنترل است. بازگشت به سیاست گذشته آسان است ولی تا سرحد امکان این کار را نخواهم کرد.

***

در ۱۷ خرداد ۱۳۵۷ گروه بررسی مسائل ایران در پرتو انقلاب شاه و ملت شرفیاب شدند و دکتر نهاوندی ضمن گزارشی چنین گفت:

آنهائی که با سستی و دروغگوئی و کجرفتاری و نادرستی خود نابسامانی و نارضائی و تردید و عدم اعتماد آفریدند دانسته یا ندانسته همدست دشمنان موجودیت و تمامیت هویت ملی و فرهنگی ما هستند و سزاوار است که چنین تلقی شوند. باید تمام نیروهای ایرانیان در راه تحقق آرمان ملی مجهز شود و هرعامل فساد و نارضائی و ناخشنودی در جامعه طرد گردد. باید اذعان نمود که مسئولین اجرائی درتحقق بعضی ازآرمانهای شاهنشاه موفق نبودند.

شاه درپاسخ چنین گفت: تعجب می کنم که چرا در داخل مملکت وقتی یك چنین گروه مهم اندیشمند و روشنفکر در راه مثبت و در راه مملکت قدم برمی دارند هیچکس حرفی نمی زند. اما اگر ۵ نفر منحرف که پایه علمی آنها به مراتب ازشما کمتر است دو کلمه برضد مملکت شان صحبت کنند اینها معروفیت پیدا می کنند. پیشرفتهای ما آن قدر بوده که ازیکسال و نیم پیش دادن آزادیهای بیشتری را به مردم شروع کرده ایم. عده ای می گویند این کار باعث این هیاهوها و شکستن شیشه ها و حمله به بانکها شده است ولی من می گویم این قیمتی است که برای رسیدن به حداکثر آزادی باید

بپردازیم،البته در حدود قوانین مملکت که مهمترین آن حفظ استقلال کشور می باشد. بعداز استقلال و آزادی، رعایت قوانینی است که به نفع اجتماع می باشد. در اینجا حد اکثر آزادی وجود دارد منهای آزادی در خیانت. این روی اطمینانی است که به کارملکت داریم. اگر اطمینان نداشتیم این کارهارا نمی کردیم. این هیاهو را هم باید تحمل کرد.

***

شاه در۱٤ مهر ۵۷ هنگام افتتاح مجلسین چنین گفته بود:

درفاصله دوره قانونگذاری گذشته تا امروز تحولات مهمی در مملکت به وقوع پیوسته که نتیجه آن اجرای سیاست توسعه آزادیهای دموکراتیك و این فضای باز سیاسی در کشور بوده است. چنین اقدامی موجب حرکات سریعی در اجتماع و در نتیجه بروز نا آرامیهائی گردید که غیرمنتظره نبود. در بسیاری موارد با وسعت و شدتی بیش ازآنچه پیش بینی شده بود همراه گردید که ضایعات مادی و اجتماعی فراوانی به وجود آورد. بدیهی است که اشتباهات و افراط کاریهاو سوءاستفاده هائی که طبعا باعث نارضایتی ها شده بود در پیدایش این بحران سهم مؤثری داشت و تحریکات پشت پرده و توطئه های وسیعی که با هدفهای خاص صورت گرفت عامل مهمی در تشدید این وضع بود. ولی این نا آرامیها به اجرای سیاست کلی توسعه آزادیهای دموکراتیك در کشور خللی وارد نخواهد آورد. فضای باز سیاسی مسلما ادامه و گسترش خواهد یافت. خوشبختانه قانون اساسی حقوق افراد ملت و مقام سلطنت و قوای مجریه و مقننه و قضائیه را مشخص کرده است. در شرایط حساس امروزی جهان بیش از هروقت احتیاج به وحدت و یکپارچگی ملی در راه حفظ استقلال و حاکمیت کشور ضروری است. حقوق قانونی نباید ازراه قانون شکنی و برهمزدن نظم و امنیت عمومی اعمال شود. زیرا چنین وضعی شیرازه اجتماعی جامعه را ازهم خواهد گسست و سرانجام به سلب استقلال ملی منجر خواهد شد. بین

آزادی و هرج ومرج فاصله ای وجود دارد. اولی سعادت و پیشرفت اجتماعی را تأمین می کند ولی دومی جامعه را به سوی ازدست دادن همه آزادیها می کشاند. امیدواریم این اقدامات وسیعی که اکنون در توسعه و تقویت روزافزون آزادی و دموکراسی در کشور ما صورت می گیرد همراه با قاطعیت قوه قضائیه در مبارزه با فساد و تعقیب و مجازات کلیه خطاکاران و نظارت براجرای کامل قوانین روز به روز بنیاد اخلاقی جامعه ایرانی را استوارتر سازد.

بدیهی است درراه تحکیم دین و مبانی معنویت پیروی ازشعائر و اصول عالیه اسلامی همواره بزرگترین راهنما و الهام دهنده ما خواهد بود. به عنوان یك کشور مسلمان کوشش در راه اعتلای اسلام و ترقی و عظمت روزافزون جهان اسلامی ازهدفها و برنامه های ماست.

***

در ۲۳ اردیبهشت سال ۱۳۵۷ شاه با روزنامه نگاران درکاخ نیاوران مصاحبه ای به عمل آورد که متن آن از روزنامه اطلاعات نقل می گردد:

غلامحسین صالحیار سردبیر روزنامه اطلاعات پرسید: می خواستم از نظر شاهنشاه در باره حوادث چندروز اخیر آگاه شوم و نظر شاهنشاه را درباره این حوادث و ریشه های آن پرسش کنم. شاهنشاه فرمودند: شاید بشود حوادث چندروز اخیر را تاحدی جداکرد ازحوادثی که در این دوسال اخیر پیش آمده است. البته همانطور که گفتم حس کرده اید که در این ۱۸ ماه یا دوسال اخیر مملکتمان را به سمتی می بریم که بالاخره این اقدامات بنیانی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تقریبا مقارن همدیگر خواهند رسید به آن موقعی که من می گویم وارد تمدن بزرگ خواهیم شد. یعنی تا آن موقع بیسوادی تقریبا در مملکت ریشه کن می شود. تا آن موقع صنعت ایران به پایه تقریبا صنایع امروزی اروپائی می رسد و البته کشاورزی ایران باید ترقی کرده باشد. ازلحاظ اجتماعی این

۱۹ ماده انقلاب را که الان داریم چه چیز دیگری می شود به آن اضافه کرد پیش آمدها نشان خواهندداد. ولی این یك مسابقه است، شما چرا نمی گذارید در رسانه هایتان که حقیقتا عده ای بیایند و سعی کنند برنامه بهتری از۱۹ ماده انقلاب ولو تخیلی هم باشد بدهند. چون شنیدم بعضی ازروزنامه های امروزی که هم مخفی نیست ولی غیر رسمی چاپ می شود و می گذارند که پخش شود خیلی وعده می دهند که اگر ما بیائیم سرکار چکارها می کنیم سه تا چهار ماده از مواد ساده انقلاب ایران را تازه به ملت وعده می دهند در صورتی که ما ۱۹ ماده انقلاب داریم که مشغول اجرا وانجام است. ازلحاظ اقتصادی که گفتم ازلحاظ اجتماعی اضافه برعدالت اجتماعی که در ایران موجود است من میگویم اصول انقلاب مارا با هر مرام دیگر مقایسه کنید خواهید دید هم ازلحاظ مادی و هم ازلحاظ انسانی نمی تواند به پای انقلاب ایران برسد، ازلحاظ آزادیهای فردی مامی خواهیم یك جامعه ای سربلند باشیم البته وطن پرست. چون برای ایرانی مفهوم غیر وطن پرستی قدری سنگین می آید و به هرصورت درموقعیت جغرافیائی امروز ایران اصلا غیر از وطن پرستی ایرانی وجود نخواهدداشت. در بعضی نقاط دنیا ممالکی هستند که احتیاجی به وطن پرستی دوآتشه برای ادامه حیات ندارند ولی در بعضی ازنقاط جغرافیائی چاره ای غیراز وطن پرستی دوآتشه نیست که ایران یکی ازآن نقاط است والا ازبین می رویم. اسم ایران نخواهدبود می شود ایرانستان.

تمام ورشکستگان سیاسی قدیمی که به سلامتی پیشه وری شراب خوردند تمام امیدشان تقسیم ایران یعنی تجدیدقرارداد سال ۱۹۰۷ بود. اگر وقایع تاریخ را پشت سر هم نگاه کنید می بینید که به چه نحو تکرارخواهد شد مثل سال ۱۹۰۷ وتقسیم ایران بین روس و انگلیس.

درسال ۱۹٤٥ فکر می کنم پیشنهاد بوین وزیرخارجه انگلستان و ولز وزیرخارجه آمریکا به مولوتف برای ایجاد سه

جمهوری خودمختار آذربایجان و کردستان و خوزستان یعنی یك نوع تقسیم جدیدایران بود. بگذریم ازاین که درسال ۱۹۱۹ بکلی مملکت را به انگلیسها بخشیده بودند.

در۱۹۰۷ دوسال پس ازانشاء قانون اساسی و در سال ۱۹۱۹چهارده سال پس ازآن و بعد زمان جنگ و اشغال مملکت دومرتبه فکر تقسیم ایران پیش آمد و هروقت حکومت مرکزی ضعیف شد فکر تقسیم ایران پیش می آمد و حالا هم باز همان قدیمی ها امید و آرزویشان بر می گردد به سال ۱۹۰۷، تنها راهی که آنها بیایند سرکار این است که احیانا مملکت بین دو کشور بزرگ تقسیم بشود و اینها هم با توده ایها بسازند که احیانا اجازه بدهند که آنها شاید در جنوب مملکت بمانند ولی جنوب مملکت که دیگر ایل ندارد. ایلات ایران اقلا ۵۰ در صدشان الان باسوادند ۵۰ درصد باسواد که دیگر زیربار خان نمی رود و اصلا وضع مملکت عوض شده و ایران قابل تقسیم نیست. یا باید ایران مستقل باقی بماند یا همه اش خواهد رفت به یك سمت و امکان تقسیم ایران به شمال و جنوب و جنوب در تحت استیلای غرب امکان ندارد. اینهارا می گویم که ذهنها کاملا روشن باشد، امروز روزی نیست که بشود ذره ای پرده پوشی و یا مسئله ای را پنهان کرد. هرکسی آن وقت تکلیف خودش را خواهد دانست. خلاصه این آزادیهائی که ما دادیم اینها به راه افتادند و فکر کردند که با دومقاله نوشتن در اینجا و سه تا تلفن زدن به اروپا یا آمریکا امید تقسیم مجدد مملکت امکان دارد.

خوب این که امکان ندارد. ما که نمی گذاریم و کسانی که هم دلشان برای وطنشان می سوزد نخواهندگذاشت چنین کاری بشود. فکر می کنید که قوای مسلح مملکت زیربار می رود. فکر می کنید که اصلا هرفرد ایرانی وطن پرست زیربار این کار خواهدرفت.

کم کم آزادیهائی که ما دادیم سبب شد که حتی این قبیل اشخاص تا این حد ماهیت خودشان را نشان بدهند و به این ترتیب

سیمای کسانی که صد در صد مخالف موجودیت این مملکت به این طریق هستند ظاهر شد.

وقایع چندروز اخیر کار این قبیل افراد بود افرادی که دیگر به رژیم و به مملکت کوچکترین علاقه ای ندارند. این گروه وقتی پرچمی را با علائم مخصوصی به اهتزاز درآوردند دیگر خیلی مطالب علنی شد، وقتی جلوی ترن خوابیدند، یعنی مواصلات مدرن امروز موقوف، سیمهای برق را قطع کردند یعنی قوه محرکه صنعت نباید باشد و بالاخره به نظر آنان هرچه مظاهر تمدن و پیشرفت است نباید وجود داشته باشد. حالا می خواهم ببینم این مملکت رابا این وضع اینها چگونه می خواهند اداره کنند. خودش تماشائی است.

این است که باز تکرارمی کنم وقایع چند روز اخیر امروز را ما می بینیم که به دست کدام افراد است اما خوب ممکن است یکی از شما سئوال کند درمملکتی که انقلاب شده و درسایه ۱۹ ماده انقلاب این کشور به پیشرفت و ترقی دست یافته است چطورهنوز چندنفری پیدا می شوند که طرزفکر و برداشت آنان ازمطالبشان نه تنها بچگانه و ابلهانه ولی عجیب و حتی غیرقابل تصور باشد.

جوابش این است که حتما عدم رضایتهایی باید باشد که طبیعی است همه جا هست و خودمان هرروزدائم درصدد پیداکردن عدم رضایتهای بی خودی هستیم. یك روز مثلا واردات میوه را آزاد می کنند و یك روزجلویش را می گیرند نه این یکی درست معلوم است نه آن یکی و این قبیل کارهای قدری ندانم کاری و یکی هم بعضی اوقات اجحاف مأمورین مسلما به مردم هست. هرچقدر هم در اینجا سعی بشود این موضوع هست و انشاءالله زودتر ازبین خواهد رفت آنهم فکر می کنم شاید باعدم تمرکز ازبین برود. خوب این قبیل نارضایتی ها هست شاید بیشتر ازاین هم باشد اما آیا این باید دلیل این باشد که این عده تیشه به ریشه استقلال مملکت بزنند یا دانشجوئی که تحصیلاتش مجانی است و ازدولت پول توجیبی می گیرد این دانشجو نه فقط خودش درس نخواند بلکه مانع درس

خواندن یك عده دیگر هم بشود.

وقتی می گوئیم دانشجو منظور همه آنها نیست عده معدودی است.

علی باستانی معروض داشت سئوال بنده مربوط به همین دسته ای است که حالا اسمش رامخالفین یاناراضیان یاهرچه که بگذارند، مربوط به اینهاست. همانطوریکه فرمودید اینها نشریاتی منتشر می کنند که کم و بیش هم جلوی آنهارا نمی گیرند. ازاین نشریات تا آنجا که ما دیدیم چنین برمی آید که اینها هم از نظرایده ئولوژیکی یکپارچه نیستند بعضی هارا تندروتر می بینیم. شعارهای تندتری حتی خارج ازقانون اساسی درآن هست و به اصطلاح درتظاهرات خیابانی هم خشن تر می بینیم. بعضیها را ازنظر ایده ئولوژی اصلا دارای یك ایده ئولوژی خاص می بینیم مارکسیستی و دسته ای را هم می بینیم که کوشش می کنند حرفهارا در چهارچوب قانون اساسی بزنند یا عنوان بکنند.اولا می خواستیم ببینیم واقعا همین طور این دسته بندی ازنظر دولت وجود دارد و اگر وجود دارد آیا این فکر هست که اگر الان هم نشود با بحرانی که وجود دارد با اینها تماس گرفت. اصولا این فکر قابل قبول هست که با اینها باید صحبت کرد اگر چه عده آنها هم معدود باشد؟

شاه گفت: اولا همانطور که گفتید پنجاه نفر صد نفر دویست نفر سیصدنفر فورا جمع می شوند حرفی را می زنند این که در سرنوشت سی و پنج میلیون نفرجمعیت نمی تواند تأثیر داشته باشد، تقسیماتی که کردید درست است. یك عده ای هستند که اصلا هیچ چیز را قبول ندارند، حرفهائی را می زنند که انسان خنده اش می گیرد. یك عده ای ضد رژیم هستند که کارشان روشن است.مخالف رژیم هستند مارکسیست هستند مثل همه مارکسیستهای دنیا. آن عده ای که درپشت به اصطلاح ظاهرا قانون اساسی خودشان را قایم می کنند اینهاهمانهائی هستند که امتحان خودشان را دادند، همین ها به سلامتی پیشه وری شراب خورده اند حالا موضوع قانون

اساسی مطرح می شود کدام قانون اساسی. اینها راه وتنها امیدشان همین است. ساختن با کمونیستها برای تقسیم ایران ولی امروز در اول صحبت هایم گفتم ایران دیگر قابل تقسیم نیست.

نماینده روزنامه اطلاعات در ادامه پرسشهای خود پرسید سئوال بنده مربوط است به بیاناتی که فرمودید در زمینه مرزهای شرقی ما وحادثه ای که اخیرا در افغانستان اتفاق افتاده‌آیا تصور می کنید که این حادثه تأثیری بر روی تظاهرات اخیر ایران داشته یا خواهد داشت یانه؟

شاهنشاه فرمودند: خوب البته همه چیز ممکن است ولی در اینجا اظهار نظر نمی خواهم بکنم مگر بگویم دولت اعلامیه ای داده و خاطرنشان کرده که هرکار غیرقانونی را در این مملکت با سختی جلوگیری خواهدکرد.

سپس نماینده رادیو تلویزیون پرسید شاهنشاها به نظر می رسد که بالاترین امتیازها در انقلاب شاه وملت به گروههای دهقان و کارگر و دانشجو داده شده با توجه به این که می دانید فرزندان گروه کثیری از دهقانان و کارگران در دانشگاهها هستند چه دلایلی می تواند ناآرامیهای دانشگاههارا توجیه بکند؟

شاه گفت: شما که عکس آن را گفتید.یعنی گفتید که اینها بچه های کارگر و زارع هستند. آنها که بیش ازهمه ازانقلاب ایران استفاده کردند بچه زارع که خودش الان مالك است و می داند اینجا و تحصیلاتش مجانی است و پول تو جیبی هم می گیرد یا بچه کارگر که امروز نه فقط در ۲۰ صد سود شریك است ولی صاحب سهام است.

نماینده رادیو تلویزیون پرسید به نظر شاهنشاه چرا اولین پایگاهی که مخالفان دنبال آن هستند مراکز علمی و دانشگاهی است؟

شاه گفت چرا آنجا مورد نظرشان است؟ اتفاقا خوب جائی را در نظر گرفتند. برای اینکه اگر موفق بشوند که این قبیل افراد

رامعتقد به ترهات خودشان بکنند که تحصیل حاصل است.بالاخره چه دیر یا چه زود اینها می آیند سرکار وبه وسیله اینها کار را اداره و کنترل خواهند کرد ولی اگراز این راه موفق نشوند بتوانند با اقداماتی در این مملکت درس خوانده نشود طبیعی است که مردم نمی توانند با تکنولوژی جدیدآشنا گردند. در حال حاضر که ایران از این نظر عقب است و با اقدامات آنها عقب تر خواهد افتاد و این فاصله جبران ناپذیر خواهد بود. طبیعی است که یك ملت عقب افتاده خیلی زود تسلیم آنها خواهد شد. با این طرز اگر در این راه موفق شوند که تحصیل حاصل است و اگر موفق نشوند توانسته اند مملکت را متشنج کنند.

***

شاه در خرداد ۵۷ چنین گفت: مملکتی که ۱۹ ماده انقلابش با آن دورنمائی که در کتاب (به سوی تمدن بزرگ) ترسیم کرده ام شما با هرجائی می توانید مقایسه کنید. معهذا چند نفری پیدا می شوند و حرفهای دیگر می زنند. یك عده دانشجو نقاب می زنند و با چاقو عده ای را می زنند که سرکلاس حاضر نشوند. عده ای می گویند چریکهای فدائی خلق هستند و می گویند با قیام مسلحانه باید تکلیف این مملکت را روشن کرد. آنها می خواهند مملکت تحویل اربابان خارجی آنها بشود. ولی تا من زنده هستم و تا وطن پرستان هستند و تا نیروهای مسلح مملکت هستند نخواهم گذاشت که این کار بشود. کسانی که به سلامتی پیشه وری باده نوشیدند، کسانی که دربازگشت آذربایجان سهمی نداشته اند، کسانی که مملکت را به ۲۵ مرداد کشانیدند، کسانی که حاضر بودند نفت را با ۵۰ درصد تخفیف به خارجیها بفروشند که ازقرارداد (گس-گلشائیان) هم بدتر بود، کسانی که در ۲۵ مرداد با توده ایها ائتلاف کردند که در قسمت نظامی اش مدارکی به دست آمده که دو هفته بعد توده ایها اینهارا ازبین می بردند. اینهانمی دانم باچه روئی شروع به صحبت کرده اند. اینها آرزوشان فقط تقسیم مملکت است. اگر ما وطن

پرستان نتوانیم این مملکت را حفظ کنیم این مملکت یکپارچه می رود به سمت توده ایها. به طور یقین اگر ما کارکنیم به تمدن بزرگ می رسیم. بگذارید یك عده این طور گمراه و بدبخت باشند. شنیده ام بعضی ایرانیها را ترس برداشته و هرچه دارند بر می دارند و ازاین مملکت می روند. این چه لطفی دارد. اگر زندگیشان خوب باشد باز ایرانی آواره هستند. معلوم نیست برای چه می ترسند، دراینجا حداکثر آزادی وجود دارد منهای خیانت.

مصاحبه دیگرشاه با روزنامه نگاران در ۲۶ مرداد سال ۵۷ در کاخ سعدآباد صورت گرفت که چنین است:

صالحیار سر دبیر اطلاعات

س - در مساجد انتقاداتی از دولت می شود با توجه به این که ایران مرکز تشیّع است و شاهنشاهی ایران پاسدار مذهب تشیّع آیا اقداماتی برای رفع سوء تفاهم شده است؟ سئوال دیگر این که در حوادث اخیر اظهار نظر می شود که گروهی خرابکار و عناصر مارکسیست اسلامی آن را به راه انداخته و عده ای می گویند یك جناح حزب رستاخیز هم پشت سر آن است. نظر شاهنشاه چیست؟

ج -من به دو چیز سوگند خورده ام. یکی به مذهب شیعه اثنی عشری و دیگری استقلال و تمامیت ارضی ایران و این کار راهم می کنم ولی باید دید کسانی که حمله می کنند کیستند؟ ما خواهان آزادی گفتار و اجتماعات وآزادی نوشتن هستیم ولی منظور ازآزادی دروغ وتهمت و افترا نیست. اما درباره تظاهرات وجود مارکسیست های اسلامی حتمی است و برو برگرد ندارد.

امیرطاهری نماینده کیهان : شاهنشاه فرمودند با دومسئله روبرو هستیم یکی مسئله براندازی و دیگری مسئله نارضایتی مردم. شاهنشاه چه پیش بینی هائی برای حل این دومسئله جدا ازهم فرموده اید؟

ج - ناراضی همه جا هست. کدام مملکت دنیا هست که در آن ناراضی نباشد. اما اگر کسانی به دنبال (ایرانستان) هستند باید

بدانند تا من و همه وطن پرستان و قوای مسلح هستند نمی گذاریم این کار بشود. کوچکترین تغییری در نقشه جغرافیائی ایران وضع دنیارا بهم می زند. اخیرا عده ای ترسو که سروصدائی شنیده اند دارند خانه هایشان را می فروشند و از این مملکت فرار می کنند.

س - فرمودید مخالفین می توانند در انتخابات شرکت کنند. کدام مخالفان؟ چون اگر سه اصل حزب رستاخیز باشد که روشن است. بنا براین باید دید مخالفین چه می خواهند. اگر مخالفین بخواهند مخالفتشان را اعلام کنند چگونه می توانند؟

ج - حزب رستاخیز ازحالت فراگیر و انحصاری خارج شده حالا با سیاست درهای باز و آزادی حد اکثر و صد درصد دیگر انتظار نداریم همه افراد مملکت بیایند توی این حزب. هرکس هر فکری دارد و خوشش نمی آید می تواند هرچه می خواهد بگوید و بنویسد.

زندنیا ازروزنامه رستاخیز

س- با توجه به فضای باز سیاسی مسئله فراگیری رستاخیز صورت دیگری به خود گرفته آیا وجودجناح ها بازهم در حزب ضرورت دارند یا می توانند جمعیت های مستقل سیاسی بشوند مثل لیبرال یا کنسرواتیو یا سوسیال دموکرات؟

ج - حرفهای شما منطقی است. در عمل باید دید اگر لازم باشد جناحها همین مطالب را روشن کنند.

هوشنگ وزیری از آیندگان

س - اگر این جامعه کاملا دموکراتیك بشودنیروهای براندازی چه از چپ و چه از راست دیگر نخواهند توانست راه حل های خودرا تحمیل کنند نا چارمی شوند محیط اجتماعی را با آتش زدن بانکها و سینماها و اموال مردم ناامن کنند. این کارها چقدر در جریان آزاد کردن جامعه ایرانی تأثیر دارد؟

ج - این قیمتی است که باید برای رسیدن به آزادی بپردازیم ولی متأسفانه دارد گران تمام می شود. این را من (وحشت بزرگ)

نامیده ام. این رسانیدن ایران به (ایرانستان) است. امیدوارم به مراحل آزادی کامل و دموکراسی برسیم و این اقدامات جریان دموکراسی کردن جامعه را کُند یا متوقف نخواهد کرد.

علی باستانی ازروزنامه اطلاعات

س - برای این که دموکراسی در ایران تحکیم شود به دوعامل احتیاج هست یکی مردم که باید مشارکت کنند و دیگری ارگانهای دولتی که باید تسهیلات فراهم سازند. آیا ارگانهای دولتی نیت اعلیحضرت را درك کرده و درست اجرا می کنند؟

ج - این مطلب یك خیابان دو طرفه است. به همان اندازه که دستگاههای دولتی باید راه مشارکت را بازکنند مردم هم مسئولیت دارند و باید مشارکت کنند.

دکتر عظیمی از پیام امروز

س - وقتی اعلام فرمودید که گروههای سیاسی خارج از رستاخیز می توانند با هم رقابت کنند آیا به احزاب سیاسی در کنار رستاخیز موجودیت قانونی داده می شود؟

ج - ما گفتیم آزادی سیاسی به حداکثر. هیچ محدودیتی وجود ندارد.

دکتر عنایت مدیر مجله نگین

س - شایع شده که مقام سلطنت دستور داده اند در جهت جلوگیری از توصیه هر مرجعی حتی وابستگان و نزدیکان شاهنشاه حتی در جهت جلوگیری از مشارکت آنها اقدام شود

ج - صحیح است. این دستور صادر شده است.

سرفراز از رستاخیز جوانان

س - چه دستگاهها و سازمانهائی پشت وقایع اخیر هستند؟ آیا دولتهای خارجی مستقیما یا غیر مستقیم دخالت دارند؟

ج - فعلا نمی شود به این سئوال جواب داد. شعارهارا بخوانید و نتیجه بگیرید.

نماینده خبرگزاری پارس

س - وقتی شاهنشاه در شمال بودند شایع شد که شاهنشاه خدای نکرده کسالت دارند. دراین باره توضیح بفرمائید؟

ج - فعلا که حالم ازهمیشه بهتر است، خود من هم تعجب کردم که این شایعات به خارج از مرزها هم سرایت کرده است. معلوم می شود دستگاههائی مشغول پخش این اخبار هستند. شاید فکر کرده اند با این اختراع زودتر به هدف خود می رسند.

درپایان دکترمصباح زاده ضمن تشکرگفت این سئوال و جوابها خیلی خوب راه سیاست ما را چه داخلی و چه خارجی روشن ساخت. امیدواریم ما وظیفه ملی خودرا در این وضع و شرایط بهتر انجام بدهیم.

قسمتی از مصاحبه شاه درسال ۱۳۵۷ با خبرنگار نیوزویك

س - مخالفین خودرا چگونه تعریف می کنید؟

ج - من میل ندارم ازافراد نام ببرم. مقام من خیلی بالاتر ازاین حرفهاست. همچنین من به همه مقامات روحانی به یك چشم نگاه نمی کنم. اما دشمن دیرینه به تحقیق ازجانب جاسوسان دست نشانده غرب یعنی جبهه ملی است که می خواهند مملکت را به کمونیستها بدهند. این جبهه ملی ها همان کسانی هستند که در سال ۱۹۵۳ تحت رهبری مصدق مملکت را به کمونیستها تحویل دادند.

س - چه سیستم حکومت مورد نظر شما است؟

ج - ما نمی توانیم مقلد غرب باشیم. به دلیل نقاط ضعف فراوانی که غرب دارد. نمی توانیم از سیستم کمونیستی پیروی کنیم چون غیر انسانی است و کمونیستها نقاط ضعف فراوان دارند نظیر عقب ماندگی تکنولوژی و چیزهای دیگر. پس ما می کوشیم که شیوه ای بینابین برای خود انتخاب کنیم.

س - پاره ای از روحانیون ازایجاد نقش زنان در جامعه ناراضی هستند. آیا شما به این نارضایتی توجه خواهید کرد؟

ج - ممالك عقب مانده در دنیا اعتباری ندارند. یك کشور درجه ۳ محکوم به فنااست. برای این که درصف ممالك درجه اول

قرار بگیریم همه افراد ایرانی باید در امور مملکت مشارکت داشته باشد.

س - بزرگترین خطرخارجی که ایران راتهدید می کند چیست؟

ج - بزرگترین خطر ضعف و ناتوانی غرب است. غرب فلج شده و ازپای درآمده و دچار تشتت و تفرقه است. موقعیت ایران در سرنوشت آسیا و خاور میانه مؤثر می باشد. منتها کاری که غرب می تواند بکند این است که به وضع خود سرو سامانی بدهد.

***

مجله تایم می نویسد: (شاه ادعا می کند که وقتی دربرابر فشار آمریکا حاضر نشد از مقام سلطنت استعفا کند به سیا دستور داده شد که به یك رشته فعالیت پنهانی برای تضعیف موقعیت او بپردازد) وقتی نماینده تایم از شاه می پرسد اگر موج حوادث تاریخی به نفع شما برگردد چه خواهید کرد؟ شاه گفت آیا من شانس دیگری هم خواهم داشت؟ در آن صورت مخالفین متأسف خواهند شد.

یك روزنامه نگار انگلیسی به نام (اندرو - دانکن) در آذرماه ۱۳۵۷ با شاه مصاحبه ای کرده و چنین می نویسد: من چند بار در دوران (غرور و خود بزرگ بینی) شاه با او مصاحبه کرده بودم. این بار صدایش ملایم تر و حرفهایش تکراری شده بود. شاه می گفت تصویر ایران را در خارج تحریف کرده اند. یکی از دلایل آن حسادت با ماست. ما تازه به دوران رسیده ها حق نداریم از جوامع غربی که سالهای دراز مستقر بوده اند انتقاد کنیم. گرچه نمی شود گفت ما که سه هزارسال سابقه تاریخی داریم آیا به راستی تازه بدوران رسیده هستیم؟ انتقاد اگر از روی انصاف باشد مرا ناراحت نمی کند ولی اکثر این انتقادات بی انصافی است. در فارسی ضرب المثلی داریم (مه فشاند نور و سگ عوعوکند) بگذارید هرچه می خواهند بگویند مارا هرگز ناراحت نخواهند کرد.

شاه اکنون حالت زندانی را پیدا کرده بود و مدتی بود که ازکاخش خارج نمی شد و با نمایندگان مطبوعات که بزرگترین منبع

اظهار نظرش بودند مصاحبه ای نداشت. قدرت واقعی شاه به صورتی که هیچکس تصورش را نمی کرد تحلیل رفته بود. در لحن صحبتش دیگر آن صلابت و قدرت پیشین وجود نداشت. به طوری که می دیدم اکنون دیگر آن روزها ی (ایران مترادف باشاه سپری شده است). مرتباً آه می کشید، حالتی عصبی داشت، مکث های طولانی دربین کلماتش بود. او همان کسی است که می خواست قرنها عقب ماندگی را در چندسال جبران کند. او نمی دانست که می تواند مقامش را حفظ کند یانه؟ یا اینکه مایل است از کشور برود. از شاه پرسیدم که آیااز عظمت مخالفت و دشمنی با او در ایران دچار تعجب نشده است؟ فوراً گفت (راستش را بخواهی چرا؟) به شاه گفتم (مثل اینکه ازسرعت کاروان کاسته شده است) مکثی کرد و گفت مثل اینکه کاروان متوقف شده است. گفتم آیا فکر می کنید که دوباره راه بیفتد؟ گفت خدا می داند. ولی باید بدانید که این اولین بار نیست که وضع چنین شده در سال ۱۹۵۳ وضع از این بدتر شده بود.گفتم من دیدم که مردم عکس شمارا در خیابانها آتش می زنند. شاه با حالت مغمومی گفت (امکان دارد).شاه که در آن لحظات قدرت را از دست داده بود برای قبول هر پیشنهادی آمادگی داشت.پرسیدم آیا اطمینان دارید که تا دوماه دیگر تاج و تخت حفظ خواهد شد؟ شاه گفت این سئوال را از آمریکا و انگلیس بکنید که این مشکلات را ایجاد کرده اند. مثلا بی بی سی چطور تحریك می کند. خرجش را دولت انگلیس می دهد.گفتم ولی اداره کار بی بی سی با دولت نیست.

به شاه گفتم در پیامتان گفته اید که اشتباهات گذشته را تکرار نمی کنم. چه اشتباهاتی کرده اید؟ شاه گفت ممکن است نیروهای مذهبی را دست کم گرفته باشم. حالا می شود از همه چیز انتقاد کرد.اقدامات زیادی کرده ایم. اشتباهاتی هم شده ولی تشکیل بنیاد پهلوی اشتباه نبوده است.

به شاه گفتم شما از فساد در مملکت اطلاع نداشتید؟ شاه گفت

چطور می توانستم اطلاع پیدا کنم. وقتی درباره ارتش فهمیدم اقدام کردم. گفتم شاپور ریپورتر در باره فروش تانك چیفتن کمیسیون گرفته است. شاه گفت شما انگلیسها دادید من که ندادم.

گفتم هویدا و نصیری و عده ای دیگررا بازداشت کرده قربانی تاج و تخت نمودید؟ شاه گفت دولت اصرار داشت من هم قبول کردم. پرسیدم آیا آینده به نظرتان روشن می رسد؟ شاه گفت در این لحظه خیر. به شاه گفتم (مثل اینکه تصور می کنید هیچکس حرف شمارا نفهمیده و قدرتان را ندانسته است) شاه گفت واقعاً نمی دانم چرا؟

***

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ هم چنین می نویسد:

امروز بعضیها به من سرزنش می کنند که چرا با اعمال قدرت و شدت مقررات حکومت نظامی را به دقت اجرا نکردم و امنیت را به هر قیمت که شده به کشور باز نگرداندم؟

مسلما این کار ممکن بود ولی به چه قیمت؟ امروز به من گفته می شود که یقینا اجرای این تصمیم به مراتب کمتر از دوران خونین هرج و مرج کنونی تلفات در برمی داشت. پاسخ من اینست که سرزنش پس از وقوع حوادث کار دشواری نیست و یك پادشاه حق ندارد تاج وتخت خودرا به قیمت ریختن خون هم میهنانش حفظ کند.

یك دیکتاتور می تواند حکومت را با خونریزی نگاهدارد اما پادشاه یك دیکتاتورنیست.میان شاه وملت پیوندی ناگسستنی وجود دارد. یك دیکتاتور تنهاست و به خود می اندیشد. یك پادشاه تاج و تخت را ازدیگری به ارث برده وباید به فرزندانش انتقال دهد.من در این فکر بودم که پس ازنیل به سطح مطلوبی ازتوسعه فرهنگی، صنعتی، کشاورزی و فنی تاج و تخت را به پسرم واگذارکنم.

درهفته های دشوار پایان سلطنتم، من قسمت مهمی ازوقت خودرا پای تلفن می گذراندم و دستورم همواره چنین بود: «کوشش کنید ازخونریزی جلوگیری شود.»

روزی که استاندار خراسان با ناراحتی بسیار اطلاع داد که گروهی ازتظاهرکنندگان می خواهند مجسمه مرا واژگون کنند به وی گفتم: درحالیکه دولت درهمه جبهه ها عقب نشینی می کند و تسلیم می شود، چه معنی و مفهومی دارد که برای حفظ یك مجسمه از قوای نظامی استفاده شود.

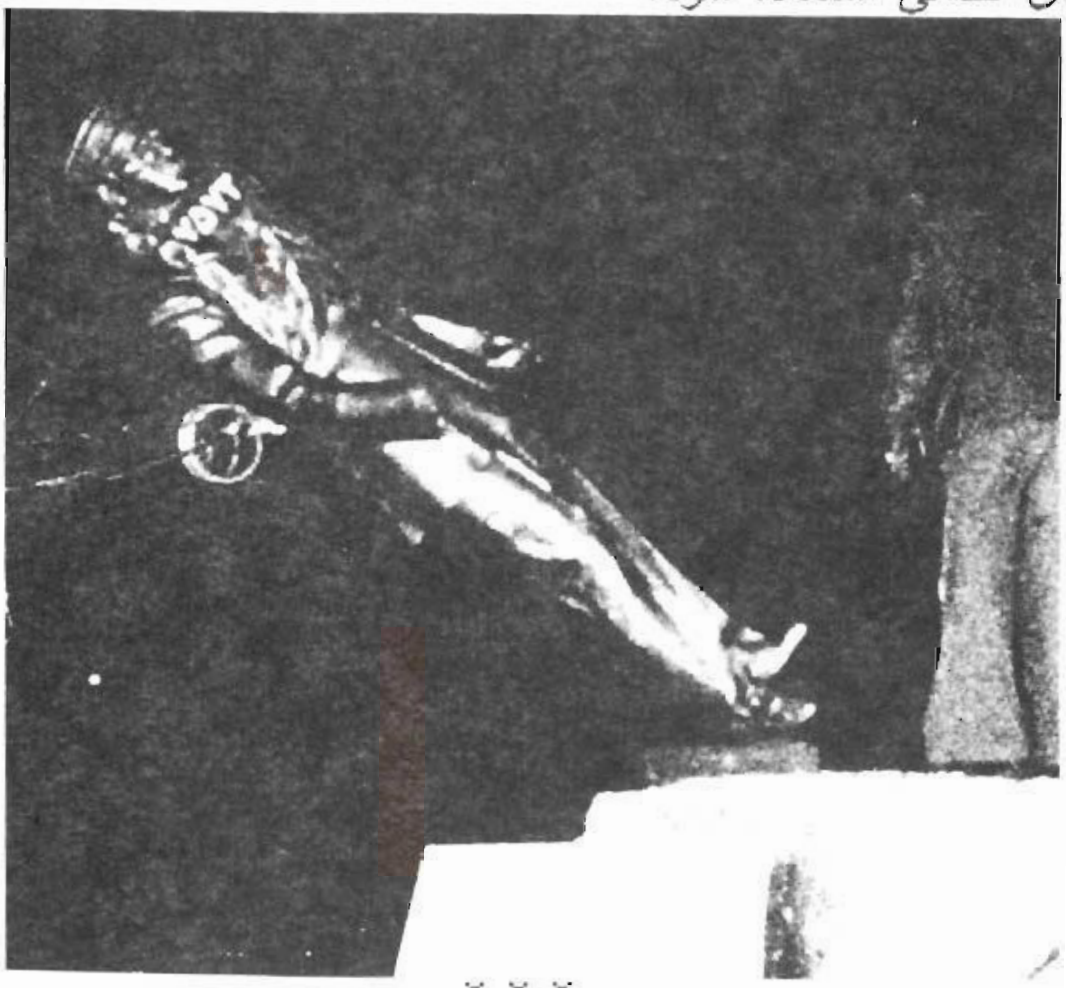

* * *

خلاصه ای ازگزارش استمبل کفیل بخش سیاسی سفارت ازتهران به وزارت خارجه آمریکا (نقل از اسناد منتشره سفارت آمریکا توسط دانشجویان)

برای ما و اکثریت قاطع ناظران سیاسی اینجا واضح است که شاه در تمایلش به رهبری ایران به طرف نهادهای سیاسی آزادی یافته صادق است. اوهرگز درسابق مایل نبوده ست که بازیهای دموکراسی را انجام دهد.اما حالا چرا؟ ما معتقدیم اعتقاد واقعی خودش است که پسرش به طور موفقیت آمیز نمی تواند جانشین او شود مگر این

که انتقال سیاسی ایران به نهادهای دموکراتیك تر قبل از به سلطنت رسیدن ولیعهد انجام شود. او در مورد احتیاج به آماده کردن زمینه ای برای پسرش با سفیر کبیر، من و بیشتر خارجیانی که با آنها ملاقات می کند صحبت کرده است. او مشکلاتش را در سالهای اولیه به خاطر آورد و به این نتیجه رسیده که باید برای طبقه متوسط در حال گسترش در جریان تحول سیاسی فضا ایجاد شود. ولی این بدین مفهوم نیست که او آماده است کشور را به آسانی به کسانی تحویل دهد که آنهارا غیرمیهن پرست و مخالف گسترش دانش و دشمن سلطنت می داند. بسیاری از لیبرالها معتقدند که او باید سلطنت کند نه حکومت.اکثریت مردم ایران باشاه موافقند و معتقدند که سلطنت برای کشور لازم است. باید در اعمال آن جرح و تعدیل صورت بگیرد. خمینی برکناری خشونت آمیز شاه را خواستار است. شریعتمداری خودرا برای مخالفت آشکار با خمینی توانا نمی بیند.

بسیاری ازایرانیان معتقدند که شاه باقدرت کافی عمل نمی کند و ضعیف و نامصمم است ولی ما شکی نداریم که شاه در موقعیتی مجبور شود برای حفظ نظم و فرونشاندن طغیان باقساوت عمل کند. او آگاه است که تذبذب و دودلی چه بلائی برسر بوتو و ایوب خان در پاکستان آورد. برای آمریکا این یك دوره حساسی است. تمام ایرانیان معتقدند که دستهای خارجی در آنچه در اینجا اتفاق می افتد دخالت دارند. هرچه هم ما بگوئیم سوء تعبیر خواهند کرد. این تصور (نفوذ خارجی) در حقیقت به ما مقداری نفوذ می دهد.

خمینی پیامی برای شریعتمداری فرستاد که در موردقانون اساسی و پارلمان صحبتی نکند که او مخالف است ولی شریعتمداری درپاسخ خمینی گفته (غلاف کن یا خفه شو) اگر قدرت دارد باید به تهران بیاید. رهبری روحانیت خواستار نخست وزیری شده اند که ازاعتماد شاه ومردم برخورداباشد که نام دو نفر مطرح بوده است دکتر امینی و شریف امامی که دومی بهترین کاندیداهاست و

مشاورین شاه هم معینیان و فردوست می باشند.

***

کنت الکساندر دومارانش که مدت ده سال رئیس سازمان های اطلاعاتی فرانسه بوده و اطلاعات دقیقی درباره رهبران جهان داشته درباره شاه ایران چنین می نویسد:

من در نخستین برخوردم با او تحت تأثیر (شاه شاهان) قرار گرفتم. او مردی بود کاملا (باختری شده) که فرانسه را به درستی و فصاحتی که مورد آرزوی خیلی ازفرانسویان بود صحبت می کرد. او با قامتی متوسط سرشار ازفرهنگ فرانسه بود. هوش و فراستی فوق العاده و حافظه ای شگفت انگیزداشت. او شبیه یك دانشمند با معلومات عمومی فرانسوی بود که در جریان همه چیز قرار داشت. خلاصه او با شخصیتی با دو فرهنگ متفاوت به نظر می رسید.

روزی که در کاخ مرمر مورد سوء قصد سرباز محافظ کاخ قرارگرفت بایکی ازژنرال های فرانسوی دیدارداشت. هنگامی که این فرانسوی به کاخ رفت هنوز مسئولین کاخ مشغول جاروکردن شیشه ها بودند. او وقتی شاه را دید اثری ازآثار هیجان در او دیده نمی شد و در زمینه کار مربوط به ادای توضیحات می پرداخت. اوبه من گفت شاه کاملا به جزئیات پرونده وارد بود و به امور فنی و تکنیکی آن آشنائی داشت.

بدون تردید همه کشورهای غربی ازاو گدائی می کردند و لحظه ای ازچاپلوسی و خوش آمدگوئی باز نمی ایستادند ولی فرانسه برگ برنده ای داشت که او فرانسه و فرانسویهارا دوست می داشت. اواز تاریخ تمدن و جزئیات سیاست خارجی ما آگاه بود. او یکی از شخصیتهای نادری بود که برخلاف اکثر رهبران جهان که مغزشان ازاندیشه های پیش ساخته سیاست بافان تنگ نظر انباشته شده، می شد با او در زمینه های مختلف بحث و گفتگو کرد.سرویسهای مخفی شاه در واقع افسانه ای بیش نبودند و آنقدر ها هم جنبه حرفه ای نداشتند. ساواك به پلیس بیشتر شباهت داشت تا به یك سرویس

اطلاعاتی. این درست مشکل همه کشورهای جهان سوم می باشد. شاه ازآنچه در جهان می گذشت اطلاعات کافی داشت ولی ازآنچه در کشورش درحال رخ دادن بود هیچگونه اطلاعی نداشت. فکر می کنم که اطرافیان او در قلب وتحریف اطلاعات داخلی دست اندرکار بوده و فعالیت آخوندها را پرده پوشی کرده ازوی پنهان می نمودند. ایران در تمام ادوار بر روی چهار ستون استوار بوده است: اول شاه - دوم مذهب - سوم ارتش - چهارم بازار.

ما در کمال عجز و ناتوانی شاهد تسلط مطلقه مذهب شیعه و سپس انهدام و نابودی ارتش و سلطنت بودیم. وقتی بازی شروع شد دیگر ازدست کسی کاری ساخته نبود. ازچندسال قبل کشورهای باختری ناچار بودند با بنیادگرایان اسلامی به خصوص (شیعی گری) به جنگ و ستیز بپردازند که متأسفانه به موقع اقدام نشد. نماینده ما در ایران اولین کسی بودکه درسال ۱۹۷۳ به جوشش و غلیان مجامع مذهبی پی برد. ولی آمریکائیها که بین ۳۰ تا ٤۰ هزار کارشناس در ایران داشتند خیالشان راحت بود در حالی که گزارشات ما حاکی بود که نارضایتی همگانی رو به افزایش درایران است و آخوندها در حال جنبش هستند. حتی یك روز شاهنشاه ایران به من گفتند من درباره مطالب تلخ و خبرهای ناراحت کننده که دیگران آن را پنهان می کنند تنها بر روی شما حساب می کنم.

قدرت وحشت آور است و نابود کننده کسی است که عنان آن را در دست دارد. شاه دیکتاتور نبود زیرا از ستمگری و سنگدلی که لازمه دیکتاتوری است بی بهره بود. او (اتوکرات) بود یعنی میل داشت همه کارها به گرد محوری که وجود خود او باشد بچرخد.

فرق دیکتاتور با (خود محور) این است که وقتی نخستین آخوند بر روی منبر شروع به ناسزاگوئی کرد دیکتاتور فورا به عمر و حرفه آخوند نقطه پایان می گذارد ولی (خود محور) موضوع را نادیده می گیرد و واکنش نشان نمی دهد. با این طرز وقتی آخوند دید مجازاتی در کار نیست به انتقادات علنی وسعت می دهد.

من لازم دیدم شاه را از عمق هرج و مرج هائی که در گرداگرد او به حرکت درآمده بود آگاه سازم که دراین زمینه به من چنین گفت: (شما تنها کسی هستید که بدون پرده پوشی مرا متوجه مطلب کردید. دیگران عکس گفته شما را مورد تأیید قرار می دهند)

شاه فردی بود باتربیت غربی که با بیماری درمان ناپذیر سرطان دست به دست هم داده و یکی ازعوامل سقوط سلطنت در ایران گردید. اگر ازواکنش مشرق زمینی برخوردار بود ومی توانست به روز نخستین آشوبها شدت عمل به خرج بدهد از گسترش دامنه شورش جلوگیری می شد. شاه از من خواسته بود که به او راست بگویم و من هم تا جائی که بر حقایق آگاه بودم به او می گفتم. به شاه گفتم مراقب آخوندها و بازار و دولت کارتر باشد. به او گفتم کارتر از نظر ملی و بین المللی عنصر شومی است که تصمیم گرفته جای شاه را به دیگری واگذار کند. کارتر نسبت به اوضاع ایران در جهل مطلق بود. در نظر کوته بین او که عدم رشد سیاسی اش درحد یك بچه پیشاهنگ با چهره ای عروسك وار بود شاه ایران به منزله یك دیکتاتور شقی و بی رحم تلقی می شد که مردم بیگناه را در سیاهچالهای زندانهای خود می پوسانید. لازم می دانست یك سیستم دموکراتیکی ازنوع آمریکائی در آن پیاده شود. من روزی صراحتا اسامی کسانی را که در آمریکا امور تهیه مقدمات خروج شاه و استقرار یك سیستم جایگزینی را برعهده گرفته اند در اختیار شاه قراردادم. من حتی در کمیسیونی شرکت کردم که دستور جلسه آن این بود(برای بیرون کردن شاه ازایران چه باید کرد؟و چه کسی می تواند جانشین او بشود.) شاه نخواست گفته من را باور کند و گفت من در تمام موارد به گفته های شما اعتقاد دارم ولی این یکی را باور نمی کنم. زیرا جایگزین سازی من احمقانه ترین عملی است که احتمال دارد آمریکائیها انجام بدهند. من در این منطقه ازجهان بهترین مدافع غرب هستم و بهترین ارتشهای منطقه را زیرفرمان دارم و ازبزرگترین قدرت منطقه برخوردارم.این عمل به قدری

احمقانه است که من قادربه باورکردن آن نیستم. گفتم اگر آمریکائی ها اشتباه کنند چی؟ واین آن چیزی بود که عملا روی داد.آمریکائی ها تصمیم خودرا گرفته بودند.این تصمیم برپایه دیدی بود از گفته های ایرانیانی از دانشگاههای هاروارد - استن فورد - سوربن که با تصمیم گیرندگان دستگاه کارتر معاشر بودند و حال آن که اینها تعداد کمی ازمردم ایران بودند. ساواك را به شکل (سوپر گشتاپو) در آورده بودند که کاملا دروغ بود. عدم کارآئی ساواك را می توان در پیش بینی وقایع بررسی کرد. چنانکه دیدیم ارتشبد نصیری رئیس ساواك از پاکستان به تهران آمد و شکنجه و اعدام شد. حیرت زده می شوم چگونه رئیس ساواك حتی برای حفظ جان خود یك برآورد صحیح نداشت. اگر نصیری اهلیت لازم را داشت،هم شاه برتخت سلطنتی بود و هم خمینی در تبعید .

شاه در چنگال بیماری سرطان قدرت تصمیم گیری خودرا از دست داده بود. در فاصله یك ماه من او را چند سال پیرتر دیدم . او در برابر مشاوران و اطرافیان به صورت قربانی عاجز و ناتوان درآمده بود. اطرافیان جز اخبار دروغ چیزی در دسترس وی قرار نمی دادند. به علاوه ارتباط او با ملت بکلی قطع شده بود. او تلاش می کرد که ایران را ازقرن یازدهم هم حتی به قرن بیست و یکم ببرد و می خواست این راه دراز را در مدت زندگی یك انسان طی کند. در نتیجه این شتابزدگی مرتکب بی احتیاطی هائی شد که عبارت بود در رویاروئی یك مرد امروزی با یك دنیای قرون وسطائی.

به او ایراد می گرفتند که چرا با لباس نظامی وارد مسجد شده و چرا به جای نشستن روی زمین روی صندلی نشسته و چرا شهبانو با کت و دامن دوخت پاریس وارد مسجد شده و چادر به سر نکرده است؟

درباره فساد هم در لفافه مطالبی به شاه می گفتم. فساد در همه جوامع بشری وجود دارد. تعداد کشورهائی که در آن رشوه خواری وجود ندارد حتی به تعداد انگشتان یك دست هم نمی رسد.

در سایر نقاط جهان به صورت زندگی روزمره درآمده است. در ایران هم وقتی درآمد سرشاری ازپول به عظمت آبشار نیاگارا بر سر کشوری که آمادگی پذیرفتن آن را نداشت سرازیر شد دلالها و مقاطعه کارها به راه افتادند و ثروتهای بی حد نصیب عده ای شد. کسانی که برایشان امکان نزدیك شدن به شاه وجود داشت در صدد بودند که چیزی ازاو بگیرند. هدیه - شغل و مقام و یا امتیازات مادی.

شاه و کارتر



با اینکه (کارتر) در برنامه انتخاباتی خود تز دفاع از (حقوق

بشر) را اعلام کرده بود و نظیر کندی پاسخ تلگراف تبریك شاه را با تأخیر داد ولی سرانجام کارتر برای بررسی وضع حقوق بشر هیئتی را به ایران اعزام داشت که این هیئت گزارش جامعی از وضع حقوق بشر تهیه کرده و به کمیسیون روابط خارجی سنای آمریکا داد که قسمتهائی ازآن چنین است:

ترقیات شگرف ایران تحت رهبری شاه باعث مخالفت گروههای مرتجع گردیده که ازجانب افراد محافظه کار و یا افراطی چپ تقویت می شوند. این گروهها دسته های کوچك تروریستی به وجود آورده تا به خیال خود حکومت شاه را مرعوب سازند. آنها از ۱۹۶۰ به بعد توانستند چند تن ازرجال ایران و عده ای ازافسران آمریکائی را ترور کنند ولی دولت ایران با نظارت شاه به قدری نیرومند است که هیچگونه واهمه ای ازاین فعالیت تروریستی ندارد.

ساواك قدرت بی نظیری دارد و جلوی فعالیت خرابکاران را می گیرد. پس از دستگیری افراد مظنون بی گناهان آزاد و مجرمین طبق قوانین مصوب به دادگاههای نظامی فرستاده می شوند. در ایران حدود ۲۵۰۰ نفر زندانی سیاسی هستند که جرم اغلب شان ترور و خرابکاری است ولی مخالفین رژیم که زندانی هستند بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر می باشند. طبق قوانین ایران شکنجه جرم است و دلیلی برای شکنجه زندانیان وجود ندارد.

این گزارش موجب شد که دولت کارتر روابط خودرا بادولت ایران بهبود بخشد و چندبار رئیس جمهور آمریکا در موارد خاصی ازاقدامات شاه ایران تجلیل کرد. هنگام مذاکرات کمپ دیوید کارتر به شاه ایران چنین نوشت:

چون درباره مذاکرات خاور میانه وارد مرحله بحرانی شده ایم مایل بودم دلائل و افکار خودرا درباره اقدامات و اهداف مورد نظر ما با شما در میان بگذارم. من اطمینان دارم که شما نیز به اهمیت این موضوع که گام بزرگی بر خلاف مشکلات موجود است، از نقطه نظر من موافق هستید. امیدوارم شما نیز مسئله را درك کرده و از

این جانب در وظیفه ای که به عهده گرفته ام حمایت کامل بنمائید. شما اخیرا با بعضی ازافراد سهیم و ناظران برجسته در مذاکرات ملاقات کرده اید و اگر برداشتهای خودرا ازاین ملاقاتها با من در میان بگذارید بسیار سپاسگذار خواهم بود. حمایت ایران در راه رسیدن به صلح بسیار ارزشمند بوده است و ما امیدواریم که در راه رسیدن به یك صلح جهانی دائما باهم همکاری داشته باشیم.

با صمیمانه ترین آرزوها - جیمی کارتر

وقتی جیمی کارتر به مسکو رفته بود در مراجعت به ایران آمد. شب اول ژانویه میهمان شاه و شهبانوی ایران بود و با اینکه روزهای آشوب و بلوا در ایران شروع شده و تظاهرات علیه شاه اوج گرفته بود، جیمی کارتر در سر میز شام در دیماه ۱۳۵٦ نطق بسیار مهمی در تأیید شاه ایران ایراد کرد که موجب شد تعجب همگان حتی همراهان خودرا فراهم سازد. قسمتی ازآن چنین است:

(ایران به سبب رهبری داهیانه شاهنشاه یك جزیره ثبات در یکی ازآشوب زده ترین مناطق جهان است و این واقعیت مرهون رهبری شاهنشاه است و همچنین مدیون مهری است که ملت به شاه خود دارد. تحولات در این کشور تحت رهبری اعلیحضرت قابل توجه می باشد. من نه فقط شیفته خرد - داوری - حساسیت - بصیرت اعلیحضرت شدم بلکه تحت تأثیر مشابهی قرار گرفتم که بین برخورد ما نسبت به مشکلات خاورمیانه وجود دارد. ما همچنین ازحسن تشخیص درست شما و ازتوصیه شما برخورداریم. گفتگوی ما با شاهنشاه بی اندازه با ارزش بوده و هیچ چیز نمی تواند جایگزین دوستی ما بشود. ما در گیتی سرزمین دیگری را نمی شناسیم که این چنین به ما نزدیك باشد و با آن برای امنیت متقابل نظام مان برنامه ریزی کنیم. ما نسبت به هیچ رهبر دیگری این چنین احساس عمیق سپاسگذاری دوستی شخصی نداریم.

در ششم آبان سال ۵۷ پرزیدنت کارتر و همسرش روزتولد اعلیحضرت را چنین تبریك گفتند:

روزالین و من به مناسبت سالروز تولدآن اعلیحضرت صمیمانه ترین تبریکات خودرا ابراز می داریم. همانگونه که درگذشته یادآور شدیم درماههای اخیر ما غالبا به ایران اندیشیده ایم و من به خوبی می دانم که نا آرامیهای اخیر فکر آن اعلیحضرت را سخت به خود مشغول داشته است. لیکن در عین حال به این حقیقت کاملا آگاهی دارم که آن اعلیحضرت می توانند به آنچه طی ۳۷ سال گذشته برای پیشرفت کشورشان انجام داده اند با افتخار و رضایت خاطر تمام بنگرند. مشکلات کنونی سپری خواهد شد و ملت ایران در پرتو برنامه پیشبرد سیاسی که آن اعلیحضرت به مرحله اجرا گذارده اند به صورت یك ملت نیرومند ظاهر خواهد گردید.

اعلیحضرتا اجازه می خواهم باردیگر تأکید کنم که ایالات متحده آمریکا برای مناسبات استوار و دیرپای خود با ایران ارزش فراوانی قائل بوده و روابط نزدیك فیمابین برای ما ازاهمیت خاصی برخوردار است و دو ملت ما با همکاریهای یکدیگر همچنان در تأمین نیکبختی بیشتر در جهان سهم بسزائی خواهند داشت.

با ابراز درودهای صمیمانه - جیمی کارتر

شاه در کتاب (پاسخ به تاریخ) چنین می نویسد:

ازدوسال قبل من نگران رفتار عده ای از آمریکائیها بودم. آنها با برنامه های نظامی ما مخالفت می کردند و طرفدار لغو پیمانی بودند که براساس آن آمریکا متعهد بود در صورت حمله کمونیستها، به کمك ما بیایند.

من ازدولت آمریکا خواستم که نظر خودرا روشن کند. جواب این بود: «آمریکا همیشه تعهدات خودرا محترم می شمارد».

با اینهمه من توصیه های ضدونقیض ازشخصیتهای آمریکائی دریافت می داشتم. گروهی نیز بودند که می خواستند استوار و محکم با من بمانند. این توصیه های ضد و نقیض، تنها رفتار تعجب آور یاران چندساله من نبود. وقتی آشوبگران سفارت انگلیس را به آتش کشیدند، من یکی از ژنرالهایم را به دیدن وابسته سفارت

فرستادم.

او فریاد زد و گفت: « شما هنوز درك نکرده اید که راه حل مساله، یك راه حل سیاسی است» هیچ چیز دیگری به این روشنی نشان نمی دهد که انگلیس ها انتظار داشتند من در برابر دشمنی مخالفان سیاسی ام خم شوم.

سناتور محمدعلی مسعودی به من گفت که در آخر دسامبر دبیراول سفارت آمریکا به طور محرمانه به او گفته است که به زودی در ایران رژیم جدیدی روی کار خواهدآمد.

در آذر ۵۷ آمریکائیها رسما اعلام داشتند که بهیچوجه در اموردااخلی ایران دخالت نخواهندکرد. با این حال سفرای آمریکا و انگلستان در ملاقاتهای خود تکرار می کردند که ما همچنان از شما پشتیبانی می کنیم و مرتبا ادامه و گسترش سیاست آزادسازی را تشویق می کردند. من شخصا موافق بودم ولی فکر می کردم که دوران اغتشاش بدون داشتن کادر سیاسی لازم به فاجعه منتهی خواهد شد. عجب این که غالبا فرستادگانی که از آمریکا به دیدن من می آمدند سیاست مقاومت و اعمال قدرت را توصیه می کردند ولی وقتی از سفیر آن کشور می پرسیدم می گفت دستوری دریافت نکرده است.

درسال ۱۹۷٦ دو تن از شخصیت های مهم نفتی آمریکا گفته بودند که تا دو سال دیگر کار شاه تمام است. اما نمی دانستند که بدینسان اقتصاد همه کشورهای مصرف کننده نفت وجهان غرب دچار تزلزل خواهد شد. در همان ایام خبر حیرت انگیزی به من داده شد که ژنرال هایزر چند روزی است در ایران اقامت دارد. رفت و آمد او همیشه از چند هفته قبل برنامه ریزی می شد ولی این بار جنبه اسرارآمیز داشت. ازامرای ارتش درباره سفر هایزر سئوال کردم آنها هم چیزی نمی دانستند. حضور او کم کم علنی شد. روزنامه های شوروی نوشتند که برای تدارك کودتای نظامی به ایران آمده است. هرالد تریبون نوشت برای جلوگیری ازکودتا به ایران آمده و

سرانجام روشن شد که نگرانی اصلی رهبران آمریکا وقوع یك کودتای نظامی در ایران می باشد. در حالی که چنین خطری وجود نداشت زیرا افسران ارتش به دفاع از تاج و تخت و حفظ قانون اساسی سوگند خورده بودند و تا هنگامی که ازاین قانون تخلف نمی شد دست به هیچ اقدامی نمی زدند. احتمالا سرویسهای اطلاعاتی آمریکا می دانستند که برنامه زیرپا گذاردن قانون اساسی درپیش است پس میبایست از بروز عکس العمل در ارتش جلو گیری کنند. هدف مسافرت هایزر به ایران جز این نبود.

شاه در مصاحبه ای گفته بود(من ازحقه بازی مقامات پنتاگون و نمایندگان نظامی آمریکا خسته شده ام) که این گفته ناراحتی های شدیدی درآمریکا به وجود آورد.

بار دیگر هم شاه گفته بود که (آمریکا به یك غول افلیج شباهت دارد و دیگر نمی توان زیاد روی او حساب کرد).مقامات آمریکائی حتی در زمان کارتر هم شاه را زمامدار مقتدری می پنداشتند و تصور می کردند هروقت بخواهد حتی در روزهائی که پایه های سلطنتش به لرزه افتاده می تواندآرامش را برقرارسازد. شاه در دوازدهمین سفر رسمی خود به آمریکا با کارتر توانسته بود تفاهم برقرارکند و کارتر هم ازشاه تمجید نمود ولی تنها نقطه تاریك تظاهرات مخالفین شاه بود که چهارهزارنفر ازمخالفین شاه با چوب و سنگ به ۱۵۰۰ نفر از موافقین شاه حمله کردند که نطقهای شاه و کارتر با اشك همراه گردید. به تدریج در داخل کشوردامنه تظاهرات توسعه یافت به نحوی که دیگر شاه گیج شده بود و حتی گفت (من درتاریخ چیزی نظیر آنچه درایران اتفاق افتاده سراغ ندارم حتی با انقلاب فرانسه هم نمی توان آن رامقایسه نمود). پیشرفت کسالت سرطان و افزایش مصرف داروها شاه را که ذاتا آدم قوی و مصممی نبود بیش از پیش ضعیف کرد و به راه اعتقاد به تقدیر و سرنوشت بیشتر برد. در حالی که مقامات آمریکا فکر می کردند شاه به سهولت می تواند بحران را ازسر بگذراند. در آمریکا همیشه

مطالعه می شد که بعداز مرگ شاه چه خواهد شد ولی هرگز فکر نمی شد در حیات شاه رژیم فرو بریزد و شاه هم با ناتوانی در اخذ تصمیم و بستن دست و پای کسانی که می توانستند براوضاع مسلط شوند به سقوط خود کمك کرد. شدت عمل در برابر مخالفین می توانست این انقلاب را به تأخیر بیندازد و شاید شاه فکر می کرد که زیاد عمر نمی کند و نمی خواست ارثیه شومی برای فرزند خود باقی بگذارد. یکی از کسانی که بدون اطلاع ساواك گزارش مهمی به شاه داد که وضع خطرناکست ناصر مقدم بود و یادآورشد که اگرشاه دست به یك سلسله اقدامات سریع نزند انقلاب تردید ناپذیر می باشد. او نوشته بود که شاه نباید زیاد به حمایت آمریکا متکی باشد زیرا آنها روزمبادا شاه را رها خواهند کرد. شاه بعدا مقدم را به ریاست ساواك برگزید.



با اوج گرفتن بحران معهذا مقامات پنتاگون و سیا به اوضاع ایران و توانائی شاه خوشبین بودند. ولی شاه همه مخالفین خودرا درسمت چپ می دید و حتی به مذهبیها (مارکسیست اسلامی) می گفت. در حالی که بعضی ازمخالفین شاه حتی بازرگان طرفدار

سرنگونی شاه ازطریق انقلاب نبودند ولی خمینی می گفت فقط با انقلاب می توان این کاررا انجام داد و نباید در کار تأخیر بشود.

***

در دیماه سال ۵۷ که بحران در ایران اوج گرفت (باربارا والترز) مصاحبه ای با کارتر و همسرش روزالین به عمل آورد که قسمتی ازآن چنین است:

س - شما درآغاز سال گذشته باشاه و شهبانو درایران ملاقات کردید. نظر شما اکنون درباره اوضاع ایران چیست؟

ج = مرتبا با شهبانو مکاتبه دارم. فکر می کنم شاه و شهبانو دراین موقع به پشتیبانی ما احتیاج دارند و ازاوضاع ایران متأسفم.

س - می گویند آقای رئیس جمهور پیامی برای دولت شوروی فرستاده اند و اعلام کرده اند که دست از ایران بردارند.

کارتر - بله صحیح است. من در پیام خود به برژنف نوشتم که ما قصد نداریم در اموردا‌خلی ایران مداخله کنیم و همچنین نمی توانیم موافقت کنیم که دیگران در امور داخلی ایران دخالت کنند. ایران ۲۵۰۰ سال سابقه تاریخی دارد و همواره خود را اداره کرده است.

س - آیا دولت شوروی دراموردا‌خلی ایران مداخله ای دارد؟

کارتر - تا جائیکه من اطلاع دارم آنها به ما اطلاعی نداده اند. ولی محقق است که حزب توده کمونیست است و دراغتشاشات دخالت دارد. شاه هم باسران مخالف تماس دارد و می خواهد اساس نوینی در کشور بریزد که مطابق موازین دموکراسی عمل شود.

س - پشتیبانی شما ازایران چگونه خواهد بود؟

کارتر - برای پاسخ به این سئوال آمادگی ندارم، چون وقایعی ممکن است اتفاق بیفتد که جزو مفروضات باشد. ما با ایران یك پیمان دفاعی اساسی داریم و ایران را از عوامل ثبات منطقه می دانیم و آرامش در منطقه ضروری است.

س - عده ای ازجمله کسینجر معتقدند که برنامه حقوق بشر

شما ضربتی بود که سازمان داخلی متحدین شمارا مغشوش کرد.

کارتر - ازهیچیك ازمتحدین خود شکایتی ازبرنامه حقوق بشر ندیدم و ما به شدت ازحقوق بشر دفاع می کنیم و خیلی ازممالك جهان با این برنامه موافق هستند.

سایرس ونس وزیر خارجه آمریکا در دولت کارتر هم گفت:

ما دلائل و اطلاعات محکمی درباره دخالت شورویها در وقایع ایران و تظاهرات برضد شاه نداشتیم. هرچند تردیدی وجود نداشت که کمونیستها قصد بهره برداری ازاین آشوبها را دارند. چنین به نظر می آید که نا آرامی و آشوب رو به گسترش در ایران محصول تلاش شوروی یا کمونیستهای محلی نیست.

***

هیکل می نویسد: مدت زیادی طول کشید تاشاه و اطرافیان او تغییر جوّی را که تقریبا برای همه آشکار شده بود درك کنند. خمینی مرتب اعلامیه می داد که (بگذارید هر مسجد برای انقلاب تبدیل به یك کمیته بشود). شاه می خواست برای تعطیلات تابستانی به ویلای (سنت موریس) برود که آیت الله خمینی خواهان خلع شاه بود. اسنادی به دست آمده که قراربود بعداز دولت آموزگار یك دولت جدید به ریاست یك سیاستمدار برجسته تشکیل شود تا انتخابات جدیدی انجام بدهد.

شهبانو فرح برای به کرسی نشاندن نظر خود ازموقعیت خوبی برخوردار بود. گروهی ازدوستان و بستگان را گردآورده بود. عده ای فکر می کردند که اگر نظراتشان را به فرح بگویند شانس بیشتری دارند که گوش بدهد تا آنکه مستقیما باشاه مطرح کنند. خودشاه تقریبا تا آن موقع کاملا علاقه اش را برای جواب دادن این چیزها ازدست داده بود. شکلهای زیادی ازسکوت در این مرد دمدمی مزاج به چشم می خورد. روش او توأم با سکوت عاجزانه مردی بود که دردام افتاده و گیج شده بود.شاه ساعتها پشت پنجره دفترش می ایستاد و در حالی که به بیرون خیره شده بود به آنهائی

که با او سخن می گفتند بیشتر زیرلب باغرولند پاسخ می داد.

فرح در محل تبعید خود درقاهره گفت: او در حقیقت بعدا به حالات و خلق و خوی شاه پی برد. تا آن موقع شاه ازوخامت بیماری خود خبرداشت اما نمی دانست بهترین شیوه عمل کدام است؟ یك روز تصمیم می گرفت به نفع ولیعهد کنار برود اما روزبعد تصمیمش را عوض می کرد. زیرا می ترسید اگر بدون افشای بیماری خود کناره گیری کند این عمل نشانه ضعف قلمداد شود و نتیجه این بشود که طوفان در شرف وقوع بر سر پسرش فرودآید تا خوداو. او مرتب با اندیشه ای ور می رفت و بلافاصله مورد تجدید نظرقرارمی داد.

شهبانو فرح به ضرورت حفظ تاج و تخت برای فرزندش بیش از شاه فکر می کرد. او یك زن مغرور وباهوش است. گاهی ازپیمان شکنی های شوهرش خشمگین می شد و به فکر می افتاد تا اورا ترك کند چنانچه یکبار در مکزیك چنین فکری در تبعید به مغزش خطور کرد. او می دانست که ازدواجش عاشقانه نبود. یکبار در حال عصبانیت به شریف امامی گفته بود(من تنها برای این که حامله شده ام برایشان با ارزش گردیدم. برای آنها من تنها یك گاو شیرده بودم) اما غرور فرح او را به شاه وفادار نگه داشت.

سرانجام چهارشیوه اساسی مورد بررسی قرارگرفت.

۱ - شاه باتلاش صادقانه ای اقدام به آزادسازی در رژیم خود بکند.

۲ -ضربه سخت و در هم کوبیدن انقلاب با توسل به زور. ولی نظر براین شد که زمان برای حرکت لیبرالی دیرشده و نظم ارتش هم بهم خورده و هرگونه اقدامی ممکن است مخاطره آمیز باشد.

۳ - شاه به سفر طولانی برود و کنترل کشور به یك شورای نیابت سلطنت به رهبری فرح واگذارشود. اگروضع بهبودیافت شاه بازگردد و الا شهبانو تارسیدن ولیعهد به سن قانونی به حکومت ادامه دهد. اسرائیلیها و شهبانو این راه را پذیرفتند. شریف امامی

فکر می کـرد قـدرت اصلی در پشت تخت سلطنت در دست او قرارخواهدگرفت.

٤ - کودتای نظامی به شیوه ایوب خان در پاکستان. اگر مردم بخواهند شاه به تبعید می رود و یك رئیس جمهور مسلمان انقلاب را ازآنها خواهد ربود. فرح فکر می کرد که آمریکائیها با طرح او موافق نیستند.

فرح ازطریق دوستان و بستگان خود و همچنین ازگزارشات مقدم استفاده می کرد و اوضاع را وخیم می دانست ولی یکبار که شاه به او گفت نگرانیها و تشویشهای شهبانو اغراق آمیز است فرح گریه را سرداد و ازاتاق بیرون رفت. وقتی شاه با هلیکوپتر صحنه تظاهرات مردم را دید به اتاق خود رفت و دستورداد که هیچکس حتی شهبانو نباید قبل ازبازرسی وارداتاق او بشوند. وقتی فرح خواست نزد شاه برود افسر مربوطه با معذرت دستور شاه را بیان کرد که شهبانو شگفت زده شد. فرح با اوقات تلخی تمام گفت (خوب مرابگرد) و سپس به اتاق شاه رفت. بعدا چه اتفاقی افتاد معلوم نشد.



هیکل می نویسد: یکی ازاسنادی که بعد از انقلاب در آرشیوهای کاخ مرمر پیداشد یادداشت بسیار افشاکننده ایست که خطوط عمده سیاستی را که شاه می بایستی برای اجرای آن کوشش کند توصیه شده است. این یادداشت بدون امضا است و به انگلیسی می باشد که گمان می رود کار گروهی باشد که توسط سفارت آمریکا یا سیا مأمور این کار شده اند. دراین یادداشت هفت توصیه اصلی به چشم می خورد:

۱ - یك عملیات هماهنگ باید به مرحله اجرا درآید تاشاه را برطبق سنت ایران به عنوان پدر مردم خودش و فرمانده معرفی کند.

۲ - از هرگونه وسایل تبلیغاتی باید برای بالابردن پرستیژ شاه و سلطنت استفاده کرد. شاه باید نظر بانوان را جلب کند. زیرا آنها نیمی از جمعیت کشوررا تشکیل می دهند. رهائی زنان موجب می گردد که شاه در هرخانه ای پایگاه محکم برای خود به دست آورد.

۳ - شاه و دولت جدید او باید بکوشند تا طبقه متوسط تقویت گردد. گرچه تعداد آنها محدود به نظر می رسد اما همین طبقه متوسط ازمؤثرترین مخالفین مصدق به شمار می رفتند. طبقه متوسط با ماجراجوئی مخالف بوده و دیدگاههایشان مادی است ومی تواند بنیان و اساس طبیعی رژیم گردد.

٤ - حتی المقدور باید چهره های جدید به صحنه آورده شوند. سیاستمداران ارشد، پیر و غیرقابل اعتماد هستند.

۵ - شاه باید سهم مهمی در اموربین المللی وهم در خاورمیانه به عهده بگیرد. ثابت شده که رهبران بسیاری ازکشورهای کوچك با ایجاد مسائل خارجی ازنظر داخلی سود زیادی برده اند.

٦ - شاه باید به امور مذهبی توجه زیادی بکند وبهترین روش این است که رهبری مذهبی را از آیت الله های قم بقاپد. مثلا باید برای نماز هرهفته به مساجد مختلف برود.

۷ - باید به کنترل اطلاعات توجه زیادتر شود. به خصوص به

نیروی هوائی توجه زیادتر گردد زیرا اگر نیروی هوائی وفادار باقی بماند می تواند با هرتهدیدی مقابله کند و کنترل آنها آسانتر است.

حسنین هیکل اضافه می کند: شاه با برکناری هویدا در صدد تصحیح اشتباهات خودبرآمد ولی آموزگارکه به جانشینی او برگزیده شد مردمیدان حل مشکلات روزافزون ایران نبود. او درکار نفت خبره بود ولی نخست وزیر ایران در آغاز بحران که منجر به سقوط شاه شد، قدرت و سیاستمداری و زیرکی و انعطاف لازم داشت که در وجود آموزگار جمع نبود. برخلاف هویدا که دست و دل باز بود او مرد مقتصد و سختگیر به شمار می آمد و اعمال سیاست او نارضایتی های تازه ای به وجود آورد. اعلامیه های خمینی پایه های حکومت مطلقه و بلامنازع شاه را به لرزه درآورد. بیماری شاه و سوء ظن او به اطرافیان نیز موجب تشدید اوضاع شد. نبودن اشرف که شاه از زیاده رویهای او به تنگ آمده بود بیشتر شاه را به فرح متکی ساخت. شاه دیگر به همه چیز بی تفاوت شده بود. گزارش مسئولان راگوش می داد ولی کمتر اظهار نظر می کرد و دستور می داد مثل این که حواسش جای دیگر بوده است. فرح در قاهره می گفت شاه ساعات متمادی در دفتر خود قدم می زد و ازپشت پنجره به بیرون می نگریست ولی من ناراحتی اورا نمی دانستم. بعدها ازبیماری و مرگ قریب الوقوع او آگاه شدم. این بیماری شاه را مضطرب و دچار بی تصمیمی ساخته بود.

فرح به تمام معنی زن خوشبختی نبود. ازرفتار خواهران شاه که اورا هم شأن خود نمی دانستند رنج می برد. پس ازتولد ولیعهد از موقعیت برتری برخوردار شد. معهذا خوشگذرانیهای شاه اورا رنج می داد و بارها اورا به فکر جدائی انداخت.در ماههای آخر شاه قسمتی ازوظایف را به فرح واگذار کرده بود. ژنرال مقدم به او خیلی نزدیك بود و گفته می شد با توصیه فرح رئیس ساواك شده است. اسرائیلیها به شاه گزارش داده بودند که فعالیت مخالفین افزایش یافته است، شاه فکر می کرد آنها برای دریافت امتیازات

بیشتر این گزارشهارا می دهند. به آنها پیغام داد که همه چیز را می داند بی جهت مطلب را بزرگ نکنند.

شریف امامی ازفرح خواست که مطالب را باشاه در میان بگذارد و راه حل را بگوید. شاه نسبت به فرح هم سوء ظن پیداکرد و با او به صورتی صحبت کرد که گریه کنان ازاتاق شوهرش خارج شد.

شاه در انتخاب آموزگار و شریف امامی دچار اشتباه شد. بدره ای و رحیمی و اویسی از کارهای دولت شریف امامی ناراضی بودند و خواهان شدت عمل شدند ولی شاه گفت باید به شریف امامی فرصت داد تا شانس خودرا امتحان کند.

***

شاه در (کوارناواکا) درمکزیك با (فرانك ژیل) مدیر سندی تایمز مصاحبه ای کرده که نکاتی ازآن چنین است:

س - آیا شما و هیچیك ازاطرافیان تان این انقلاب را پیش بینی کرده بودید؟ من در آوریل ۱۹۸۷ با شما مصاحبه کردم. این اغتشاشات را عمل مشتی جاهل خواندید.

ج - آنچه پیش آمد غیرقابل پیش بینی و غیرعادی بود. من در تاریخ جهان مسئله را نظیر آنچه در ایران اتفاق افتاد سراغ ندارم، حتی انقلاب فرانسه.

س - چه وقت ازتسلط به اوضاع مأیوس شدید؟ آیا ممکن بود ازانقلاب اجتناب می شد؟

ج - من فکر نمی کردم که یك کشتار دستجمعی را موجب شوم. من پادشاه بودم نه دیکتاتور. اگر این اقدامات آزادیخواهانه نبود هیچ اغتشاشی واقع نمی شد. اگر نصیحت اشخاصی را که می گفتند کشور را ترك کنم گوش نمی کردم ارتش وفادار می ماند و در این فرض اغتشاش قابل کنترل بود.

س - چه اندرزهائی ازمتحدین خود یعنی ازآمریکا و انگلیس دریافت می داشتید؟

ج - کارتر درتهران کشور مارا جزیره ثبات خواند و احترامات زیادی به من نشان داد.

س - آیا کارتر در جریان زیاده رویهای ساواك بود؟

ج - من به او آنچه را که دبیر کل عفو بین الملل درباره حقوق بشر در ایران گفته بود یادآورشدم. آیاوقتی من در رأس قدرت بودم یك نفر را به علت کارهای سیاسی کشته ام؟ البته با تروریستها با قاطعیت عمل می شد.

س - امید و آرزوی شما برای آینده چیست؟

ج - من همواره مطیع اراده خداوند بوده ام و مرگ من چیزی را تغییر نمی دهد. به هرحال امنیت مطلق در برابر آدمکشان وجود ندارد. خطرناکترین آنها کسانی هستند که حاضر به مرگ هستند و در همان حال کشتار می کنند.

به شاه گفتم من در گذشته مقالات انتقادآمیزی نوشته ام. شاه که فیلسوفانه صحبت می کرد گفت (این مطالب برای من اهمیتی ندارد. مردم می گویند من اجازه ابراز نظر غیراز نظریه شخصی خودم را بهیچکس نمی دهم. این مطلب صحیح نیست. اگر انتقاد ازجانب اشخاص با حسن نیت باشد مرا آزار نمی دهد. چیزی که اجازه نمی دهم مطالبی است که معضلاتی برای خودآنها ایجاد می کند).

ساموئل سگوار خبرنگار معروف اسرائیلی در کتاب (مثلث ایرانی) چنین می نویسد:

(اوری لوپرانی) که مقام سفیر اسرائیلی را در ایران داشت به من چنین گفت:

برای بررسی نا آرامی های سال ۵۷ ما عده ای را به میان جمعیت ها فرستادیم و ازطریق آنها پی بردیم که اکثرتظاهر کنندگان بدون این که اراده ای داشته باشند دنباله رو و تحت تأثیر عده ای حدود ۸۵ نفر هستند که رهبری این گروهها را داشتند که اگر به موقع دستگیر می شدند احتمال آرامی زیاد بود. من مطالب را با

شریف امامی نخست وزیر درمیان گذاشتم. با لحنی تند گفت (شما حق ندارید این مطالب را بانخست وزیر درمیان بگذارید. اگر مطلبی دارید ازمجرای سیاسی و وزارت خارجه اقدام کنید) بهمین جهت مطلب را با وزیرخارجه مطرح کردم. متأسفانه او هم بدون توجه به گزارشات من موضوع را بدون اهمیت جلوه داد و مسکوت گذاشت. وقتی وضع را چنین دیدم تصمیم گرفتم با سولیوان سفیر آمریکا ملاقات نمایم تاراه نجاتی برای ایران پیدا شود. این ملاقات هم با درگیری و خشونت او پایان یافت. به سولیوان گفتم برای صلح و ثبات خاورمیانه باید بطوری جدی ازشاه حمایت کرد زیرا او یگانه فردی است که تمام بار حفظ صلح و آرامش در خاور میانه و خلیج فارس را برعهده دارد و درصورت سقوط اومعلوم نیست وضع صلح درخاورمیانه چه صورتی خواهدیافت. ولی سولیوان با پرخاش به من گفت (بهتر است شما در این کارها دخالت نکنید و سرتان به کار خودتان گرم باشد.)

لوپرانی خاطرات خودرا چنین نقل کرد:

وقتی ایران با بحران روبروشد جلسه ای باشرکت سایرس ونس وزیرخارجه - سولیوان - هارولد براون وزیردفاع - برژینسکی مشاور خارجی و آدمیرال پرتر رئیس سازمان ضد جاسوسی آمریکا تشکیل شد. برژنیسکی و پرتر می گفتند به هرقیمت شده باید شاه را حفظ کرد ولی سولیوان مخالفت کرده می گوید من سفیرآمریکا در ایران هستم و خیلی ازشما وضع را بهتر می دانم و به این نتیجه رسیده ام که حکومت شاه را باید ازبین رفته محسوب داشت. اگر آمریکا می خواهد منافع خودرا حفظ کند باید هرچه زودتر با مذهبیون تماس بگیرد و بهترین راه تماس با بازرگان می باشد بدون این که شاه ازآن مطلع شود. برای این که ارتش یك پارچه بماند لازم است که وفاداری آنهارا ازشاه به انقلابیون تغییر بدهیم. درغیر این صورت ممکن است شاه با تصمیم ناگهانی خود را از صحنه خارج سازد و در نتیجه کمونیستها زمام امور را به دست بگیرند.

با این طرز می توان گفت سولیوان یکی ازآتش بیاران معرکه بود که با گزارشات دلخواه خود و با کمك سایرس ونس زیرپای شاه را جارو می کردند.

لوپرانی می گوید در ایام بحران متوجه شدیم که تعدادی از مذهبیون در اردوگاههای تروریستهای فلسطینی تعلیم دیده اند همراه عده ای زیادازتروریستهای فلسطینی به سرکردگی یاسرعرفات - جرج حبش - نایف حواتمه وارد صحنه ناآرامی های ایران شده اند. همانها بودند که آتش زدن لاستیکها و راه بندان هارا به وجود می آوردند. اینها حتی امور رانندگی را در شهر در دست گرفته بودند. همین ها حادثه میدان ژاله را به نام (جمعه سیاه) به وجود آوردند و با تیراندازی به سوی جمعیت این طور وانمود کردند که اینها سربازان شاه هستند تا تظاهرکنندگان و سربازان را هم روبروی هم قرار بدهند.

من در آمریکا با (جرج بال) معاون وزیر خارجه در زمان کندی و فرمانده نیروی دریائی آمریکا و کاری سیگ نماینده سازمان امنیت ملی آمریکا اوضاع ایران را مطرح کردم.

جرج بال گفت ما برای ایران سه برنامه داریم. اول شاه را باتمام کوششی که برای پیشبرد کشورش داشته وادار کنیم کناره گیری کند. دوم این که دولتی زیرنظرشاه ازاپوزیسیون تشکیل شود که ارتش هم ازآن پشتیبانی کند. سوم با ایجاد سازمانی مرکب از ۵۰ نفر سران اپوزیسیون و مذهبیون زمام امور را به دست آنان بسپاریم تا جمهوری جدیدرا اعلام کنند. من به عنوان یك اسرائیلی نه به عنوان سفیر گفتم (آیا این صحیح است که شما در پاریس با خمینی ارتباط برقرار کنید؟) در اینجا سیگ و جرج بال گفتند (بلی ما ارتباط داشته ایم . این اشتباه است که آمریکا برای حفظ منافع خود با مذهبیون ارتباط برقرارنکند)

من گفتم شما خمینی را نمی شناسید. او ضد بشر است و مملو ازکینه و نفرت نسبت به همه کشورهای متمدن به خصوص اسرائیل

و آمریکا چطور می خواهید ازیك چنین شخصی حمایت کنید؟

چون من خدمتم در ایران پایان یافته بود نزدشاه رفتم. شاه مرا در قصر سعدآباد که دیوارهایش بلنداست پذیرفت. وقتی شاه را دیدم حس کردم که در حال و هوای دیگری است. با اشاره به واقعه کمپ دیوید و تشکر از کمك شاه نظرش را درباره وقایع کشورش پرسیدم که با لحنی تلخ و تأثر انگیز گفت (نمی دانم که مردم ازمن چه می خواهند؟ من آنچه در توانم بود برای خوشبختی و سعادت مردم انجام داده ام. نمی دانم چه چیزی آنهارا به طرف خودکشی می کشد. این حالتی که به وجود آمده معلوم است آخر سر به فاجعه ای منتهی خواهدشد. آمریکائیها فکر می کنند همه چیز را می دانند در حالی که هیچ چیز را نمی دانند. نمی دانند اگر فاجعه ای در ایران رخ دهد گریبان خودآنهارا هم خواهد گرفت.آمریکائیها فقط ازحقوق و آزادی صحبت می کنند و نمی دانند با این سخنان چه بلوائی درایران برپا کرده اند. آمریکائیها هیچوقت ایرانیهارا نشناخته اند. مثل اینکه مردم ما هم کور و کودن شده اند نمی دانند آنهارا دارند به کجا می برند و نمی دانند درآینده دچار چه مصیبتی خواهند شد. اداره کشوری مثل ایران بسیار مشکل است تارهبری بتواند کشوری را که ضعیف و عقب مانده بود به مرزهای تکنولوژی و تمدن امروز برساند. اگر چند سال دیگر وقت داشتم ایران را یك کشور نمونه می کردم. آخوندها با هرگونه پیشرفتی مخالف هستند و می خواهند ایران را به قرون وسطا ببرند و موجب نابودی ایران خواهند شد)

شاه تصور می کرد که همه ارتشی ها با او هستند و نمی دانست که بعضی ازسران ارتش مخفیانه با مخالفین تماس برقرار کرده اند. وقتی او را مطلع کردم باور نمی کرد و اطمینان داشت که ارتش همیشه پشتیبان او می باشد.

سفیرسابق اسرائیل گفته است (موشه دایان) معتقد بود که شاه ایران ازجان و دل کار می کند و مردم قدر او را نمی دانند، مناهین بگین هم می گفت شاه تنها فردی است که می تواند صلح و

امنیت خاورمیانه و خلیج فارس را حفظ کند و باید به هرقیمتی است ازاو حمایت کنیم و اکنون درستی این سخنان روشن می شود.

* * *



دکتراصلان افشار به نویسنده کتاب چنین گفت: در شهریور ماه سال ۵۷ ملك حسین پادشاه اردن به طور ناگهانی برای مدت ۲٤ ساعت به تهران آمد که حضور اعلیحضرت رسید و مدت چند ساعت دوپادشاه با هم به صورت محرمانه گفتگو کردند که هیچکس ازاین مذاکرات اطلاعی نیافت، من برای بدرقه ایشان به فرودگاه رفته بودم و پس ازخداحافظی پادشاه اردن وارد هواپیما شده در حالی که هواپیما می خواست حرکت کند توقفی نموده ملك حسین مرا به داخل هواپیما خواست و گفت دراین لحظه آخر که تهران را ترك می کنم به این فکر افتادم که شمارا در جریان مطلبی قرار بدهم که غیر از شاه و من کسی ازآن مطلع نیست. برای اینکه این مطلب درتاریخ بماند لازم بود نفر سومی هم ازآن مطلع باشد که فکر کردم بهتر است شما آن شخص باشید. علت مسافرت من باعجله به تهران برای این بود که به اعلیحضرت بگویم در مقابل شورش و آشوب این همه ملایمت به خرج ندهد. این طرز رفتار منجر به سقوط رژیم خواهد شد. به ایشان گفتم من که چند سال قبل در قبال شورش فلسطینی ها سوار تانك شده به مقابله با شورشیان پرداختم شما هم

ازخود شجاعت نشان داده و برای نجات مملکت و تاج و تخت باشورشیان و خرابکاران بجنگید و اگر تعدادی ازآنها هم کشته شدند برای نجات کشور اشکالی ندارد. ایشان تمام مطالب مرا شنیدند ولی نمی دانم چطور عمل خواهند کرد. چون ممکن است من و ایشان دیگر همدیگر را نبینیم و این آخرین دیدار ماباشد، با این طرز من وظیفه خودرا انجام داده آنچه لازم بود گفته ام و می دانم که اگر در مقابل شورشیان و آشوبگران عقب نشینی صورت گیرد کشور از دست می رود.

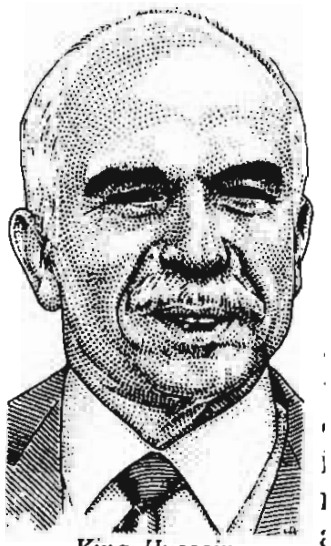

King Hussein

وقتی ازفرودگاه بازگشتم جریان را به اعلیحضرت گفتم. اعلیحضرت نیز تأیید کردند که ملك حسین خیلی در این کار تأکید داشته است. بهمین جهت برنامه ای ترتیب داده شد که اعلیحضرت مرتبا از واحدهای نظامی بازدید به عمل آورند. به عنوان نمونه ازمرکز همافران این دیدارها شروع شد. آن روزهمافران و افراد خانواده آنها به قدری برای اعلیحضرتین ابراز احساسات کردند که از وصف خارج است.

وقتی مخالفین رژیم دیدندکه اعلیحضرت راه افتاده ومحبوبیت زیادی هم بین اکثریت ارتشی ها دارند و طبقات مردم هم به شاه احترام می گذارند دست به کارهای تندی زدند که ازآن جمله واقعه لویزان و تیراندازی به سوی افسران و قتل آنها بود که موجب گردید

برنامه های بازدید اعلیحضرتین ازواحدهای نظامی متوقف گردد ودر حقیقت برنامه پیشنهادی شاه اردن با این اقدام حاد مخالفین متوقف گردید.

***

جعفر رائد سفیر سابق ایران در عربستان در مجله روزگار نو می نویسد: چندی پیش با یکی ازشخصیتهای امنیتی سابق ملاقاتی دست داد. او نقل می کرد که درماههای آخرحکومت شاه ملك حسن پادشاه مراکش از شاه ایران خواسته بود که محرم رازی را نزداو بفرستد و ازقضا قرعه فال به نام وی اصابت کرده بود. ملك حسن پنج مطلب را به او یادآور شده بود که سه مطلب را به خاطرداشت.

یکی این که شاه از آن لباس تشریفاتی خارج شده حتی یك بار با پیژامه در تلویزیون ظاهر گردد و با مردم خودمانی حرف بزند تا ایرانیان اورا ازخود بدانند و تکلفی درکارنباشد. دوم این که شاه ولیعهدرا نزدخود نگاهدارد تا راه و رسم زمامداری را بیاموزد. خلبانی به چه درد ولیعهد می خورد.باید در کنار پدرش راه مملکت داری رایاد بگیرد.

سوم این که شاه بهائی هارا ازدور و برش دور کند و کسانی را جایشان به گمارد که نزد مردم اعتباری دارند. درمراکش هم بهائیها بهترین موقعیت راداشتند ولی شاه به آنها اخطار کرد که اگر ازتبلیغ دست بکشند می توانند در مراکش بمانند و الا باید ازمراکش بروند.همین طور هم شد. آنها رفتند و هرچه ثروت اندوخته بودند با استفاده ازحداکثر تسهیلات با خود بردند.

او پیامهارا به شاه رساند و پاسخ شاه چنین بود: (آیا فکر می کنید آمریکائیها ازملك حسن دوم خواسته اند که این مطالب را مطرح کند؟).

***

آرتورکنت می نویسد: در طول کمتر از ۲۰ سال شاه ایران زیر بنای اقتصادی کشوررا دگرگون کرد وایران نوی ساخت. ولی بااتکاء

به این موقعیتها قدرتهای بزرگ را تحقیر کرد. فئودالها و قشریون وخانها را ازمیدان بیرون انداخت و بدین ترتیب زمینه اتحاد نیروهای اهریمنی را فراهم ساخت. ایران با جهش همه جانبه خود ظرف ۱۵ سال قدرتمند شد ولی ۱۵ تا ۲۰ سال دیگر برای صنعتی شدن کامل و جا انداختن دموکراسی وقت لازم داشت. ناسیونالیسم ایرانی در این وقت شتاب انقلابی یافته بود و از موضع قدرت سخن می گفت. ایران نیرومند نه تنها مورد غبطه و حسادت منطقه بود بلکه حتی به انگلستان وام می داد و ازاین راه عملا شیرفرتوت استعمار را تحقیر می کرد و پیوسته و بیشتر به صورت نمونه ای برای کشورهای درحال توسعه در می آمد. این وضع از نظر بزرگترها خطری جدی و مرگبار بود. زیرا ممکن بود ایران سرمشقی برای دیگران بشود. ازاینجا بود که توطئه ویرانگی پا گرفت و مسئله به صورت مسابقه ای میان سرعت سازندگی و موفقیت توطئه ویرانگی درآمد.

هیچکس نمی توانست درآن هنگام فکر کند که کشوری با داشتن رهبری چنین آینده نگر و برخوردار ازحیثیت جهانی و با اقتصاد شکوفا و نیرومندی روزافزون به فاجعه ای دچار شود که در کوتاه مدت شیرازه آن ازهم بگسلد. ولی این فاجعه ای بود که ظاهرا درست به دلیل همین موفقیتها و همین پیشرفتها طرحریزی شد زیرا که این قدرت روزافزون برای دشمنان سرسخت داخلی و خارجی شاه به آسانی قابل تحمل نبود.

***

یاسر عرفات رهبر شورای مرکزی جنبش آزادیبخش فلسطین به خبرنگار روزنامه الحیات چاپ لندن چنین گفت:

ما به انقلاب ایران کمك کردیم. بسیاری ازعناصر این انقلاب مبارزه را درکنار نیروهای فلسطینی آغازکرده بودند. هنگامی که محمود همشری نماینده سازمان آزادیبخش را در پاریس ترور کردند صادق قطب زاده بلافاصله ریاست موقت سازمان (ساف) را برعهده گرفت. همچنین دکترابراهیم یزدی مدتی درمرکز برنامه ریزی سازمان

خدمت می کرد. علی اکبر هاشمی رفسنجانی که توسط امام موسی صدر با او آشنا شدم بارها در بیروت به منزل من آمده بود. مصطفی چمران و محمد منتظری و بسیاری دیگر ازانقلابیون ایران در آغوش (ساف) پرورده شده اند. آنها ازچنگ شاه فرار می کردند ولی ما ازآنها با آغوش باز استقبال می کردیم.

وقتی خمینی به پاریس رفت من به او پیشنهاد کردم که به صور یا صیدا درجنوب لبنان بیاید که زمینه مساعدی برای او دارد. ولی خمینی گفت ماشین تبلیغات در پاریس قوی تر از لبنان است به همین جهت ترجیح داد که در پاریس باقی بماند.

بعداز پیروزی انقلاب من اولین رهبری بودم که به ایران آمدم و با خمینی ملاقات کردم. وی در این سفر نگرانی خود را ازارتش دست پرورده شاه یاد کرد. من به او پیشنهاد کردم سپاهی ازجوانان انقلابی به نام (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) تأسیس کند. او از این فکر خیلی استقبال کرد ولی چون نمی خواست کار آموزش این جوانان را به افسران زمان شاه بدهد من قبول کردم که ۷۶ افسر فلسطینی برای آموزش واحد نظامی سپاه پاسداران به ایران اعزام شوند.

در موقع جنگ ایران و عراق کوشش زیاد کردم که به جنگ خاتمه دهم و کار جنگ روابط ما و جمهوری اسلامی را به وخامت کشانید و بکلی رابطه ما بهم خورد.

***

مجله تایم در مورد بحران سال ۵۷ چنین نوشت:

وضعی که اکنون در ایران پیش آمده به صورتی است که دیگر آمریکا نمی تواند دخالت کند. در حالیکه ۲۵ سال قبل سیا توانست با تنظیم برنامه ای مصدق را برکنار ساخته و شاه به اقتدار برسد. ولی اکنون که پس از ربع قرن بار دیگر رژیم ایران دچار خطر شده آمریکا به دو دلیل نمی تواند دخالت مؤثری بکند. یکی اینکه شاه ایران آن جوان قبلی نیست که از آمریکا گوش شنوا داشت زیرا

امروز مردی ۵۹ ساله و سیاستمدار معروفی شده که انتظار دارد هرچه دستور می دهد اجرا بشود. امروز نه تنها سفیر آمریکا نمی تواند به شاه دستور بدهد بلکه رئیس جمهور آمریکا در قبال شاه دارای آن چنان نفوذی نیست که دستور بدهد. به همین جهت دیگر از واشنگتن کاری ساخته نیست. دوم این که آزمایش تلخ ویتنام دولت آمریکارا واداشته که ازدخالت در امور سایر کشورها پرهیز کند. به علاوه سازمان (سیا) نیز مثل سابق نیست مثل شمشیر زنگ زده ایست که حتی نتوانست وقایع ایران را پیش بینی کند. حتی آمریکا نمی داند اگر شاه ایران برود چه باید بکند؟ زیرا احتمال نمی داد که شاه تغییر کند. اما اخیرا که وضع را خیلی جدی دیده ازجرج بال خواست تا مطالعه کند که بعداز رفتن شاه برای حفظ منافع آمریکا در خلیج فارس و ایران چه باید کرد؟ خبط اساسی سیا این بود که تمام اطلاعات را ازسازمان امنیت ایران می گرفت و آن هم ازنوع اخباری بود که شاه دوست داشت. این گزارشات به صورتی بود که نشان می داد بقای سلطنت محرز می باشد.

* * *

باری روبین عضو تحقیقات دانشگاه جرج تان آمریکا می نویسد:

آچسن وزیر خارجه آمریکا صریحا به شاه گفته بود که تمایل شما به تقویت ارتش برای مقابله با شورویها نتیجه بخش نیست و زمینه سقوط کشور شما را بدون حمله نظامی شوروی فراهم خواهد ساخت و بهترین راه حفظ کشور ایجاد ارتش بزرگ نیست بلکه ایجاد یك زیربنای سالم و محکم اقتصادی و اجتماعی است. شاه هم می گفت هم خواهان توسعه ارتش و هم خواهان اصلاحات اجتماعی و اقتصادی است.

به نظر آمریکائیها شاه ترکیب عجیبی از ضعف و شجاعت و سرسختی و ملایمت بود. او برای یك کشور مترقی خیلی غربی بود.

آمریکائیها در دهه ۱۹۵۰ در بسیاری ازکشورهای جهان سوم

در جستجوی رهبران غیر کمونیستی بودند که هم جذبه محلی و هم توانائی اصلاحات را داشته باشند.

آمریکا نیز با حمایت بی دریغ ازشاه از او یك غول آهنی ساخت که از کنترل او هم خارج شد و مشکلات تازه ای برای آمریکا و خاورمیانه فراهم ساخت. شاه به تدریج ازقدرت واختیارات مجالس ایران کاست و شخصیت های مستقل و ملی از صحنه خارج شدند و یك حکومت فردی راجایگزین نمود و همه افراد مطیع جایگزین آنان شدند. سهم بزرگی ازدرآمد نفت به قدرت نظامی ایران اختصاص یافت.

واقعیتی که نمی توان منکرآن شد این است که سیاست آمریکا در ایران ازاواسط دهه ۱۹۶۰ بیش از پیش متکی به شخص شاه بوده است ولی تجارب گذشته نشان می دهد که شاه تکیه گاه اطمینان بخشی نیست. زیرا شاه آسمانخراشهای مدرن را بدون یك زیربنای استوار سیاسی و بدون محاسبات ضروری برای چنین بنای عظیمی بالا می برد.

شاه یکی ازخوانندگان حریص نشریات مربوط به اسلحه بود و ازهمه کسانی که با او مذاکره می کردند در این زمینه بیشتر اطلاع داشت و در امر خریدآن نیز میلیونها دلار سوء استفاده می شد که فرمانده نیروی دریائی و چندتن ازافسران زیردست او به زندان افتادند. کسینجر هم می گفت برای آمریکا چه بهتر ازاین که برای تأمین منافع حیاتی آمریکا در خلیج فارس کمترین پولی ازجیب مالیات دهندگان آمریکائی پرداخت می شد حتی تولیدات سلاحهای ما نیز به قیمت خوبی به فروش می رفت.

عصر جدید امپراطوری ایران با جشنهای ۲۵۰۰ساله آغاز می شود که به دنبال آن ایران سه جزیره خلیج فارس را به تصرف در می آورد. ولی افزایش در آمد نفت و فساد و ریخت و پاشی که با خود به همراه آورد یکی از عوامل بروز بحران بود و ثروتمندان تازه ای در ایران به وجود آورد که برای ثروت آنها باید ازارقام نجومی مدد

گرفت. بعضی از روشنفکران خارجی ازجمله (ریچارد کوتام) استاد دانشگاه پرینستون ضمن تأیید پیشرفتهای ایران درباره فساد و اختلاف و تعدیات ساواك و نارضائی روشنفکران ازاختناق مطالبی منتشر ساخت و یادآور شد که اگر روزی از روی این فساد پرده برداشته شود افتضاح واترگیت در برابر آن هیچ شمرده می شود زیرا ثروت ایران را عده معدودی به یغما می برند. انتقاد ازسیاست شاه در آمریکا بیشتر به سیاست خارجی شاه و نقش او در اوپك مربوط می شد و معتقد بودند سیاست کنونی شاه نوعی امپریالیسم ایرانی است و بعضی ازنمایندگان کنگره حمایت ازشاه را قمار خطرناکی می دانستند. من نویسنده کتاب (باری روبین) ازکسانی بودم که در اوج قدرت، سقوط اورا پیش بینی می کردم. چون هر رژیم فردی وقتی ازمردم دور می شود محکوم به سقوط می باشد. زاهدی سفیرشاه در آمریکا با هدایای گرانبهای خود ازفرش و طلا و جواهر و خاویار در سفارت ایران با سناتورها و شخصیت های معروف آمریکائی رابطه نزدیك داشت ولی دانشجویان مخالف به شدت با او مبارزه می کردند که عده زیادی ازآنها فعالیتهای مارکسیستی داشتند ولی به تدریج اعتماد واشنگتن نسبت به شاه متزلزل می شد به خصوص درباره گزارشهائی که راجع به نقض حقوق بشر می رسید.

***

فریدون هویدا می نویسد: در تابستان سال ۱۳۵۵ همراه با چند میهمان خارجی در ناهار کاخ سلطنتی در نوشهر شرکت داشتم. بین شاه و خانم جاویتس همسر سناتور آمریکائی بحثی درگرفت که شاه به شدت ازدموکراسی آمریکا انتقاد می کرد و ضمن آنکه ایرانیان را ملتی برخوردار ازتمام مزایای حقوق بشر دانست مدعی شد که در آمریکا فسادمالی غوغا می کند ولی درایران دولت همه دزدها را حتی اگر در مقامات سطح بالا هم بوده اند دستگیر کرده است. بیانات انتقادآمیز شاه موجب شد که در آن ناهار جوّ سرد بی روحی برمیهمانان خارجی حکمفرما شود.

شاه ازخمینی متنفر بود و خمینی نیز متقابلا همین وضعیت را نسبت به شاه داشت. شاه در ۱۹۷۱ به خبرنگار لوموند گفت که مردم ایران ازپذیرفتن شخصی به نام خمینی دربین خود ابا دارند چون او اصولا درهندوستان زاده شده و تبار بیگانه دارد. به همین جهت موقعی که خبر پخش قاچاقی نوارهای خمینی به گوش شاه رسید اورا نسبت به پلیس امنیتی خود خشمگین ساخت برای آنکه عمل متقابل انتقامجوئی به عمل آورد بدون مشورت با کسی دستور داد مقاله ای سراپا بدگوئی برای صدمه زدن به خمینی انتشار یافت.

به طور کلی در مقامات سطح بالا هرگز به آثار ناشی ازگفتار و کردار برمردم توجهی نداشتند. در هر قدمی که بر می داشتند صرفا این مسئله را در نظر می گرفتند که شاه نسبت به اقدام آنان چه عکس العملی نشان می دهد.

نیروهای مخالف شاه در مورد اعلام (فضای باز سیاسی) می گفتند این دامی است که برای شناختن افراد ناراضی تهیه شده چون تردید داشتند که شاه بعداز سالیان دراز دیکتاتوری بتواند دست ازعادت خود بردارد. حتی در ۸ آبان ۵۵ چنین گفت دموکراسی غیر از این کاری که ما می کنیم چه معنائی می تواند داشته باشد. برای بعضیها معنای دموکراسی این است که یکی راه بیفتد توی خیابان و جلوی زنهارا بگیرد و بگوید پول کیفت را به من بده و بعد چاقویش را در شکم طرف فرو کند و جلوی چشم همه و راست راست راه برود. آیا این دموکراسی است؟ مگر دموکراسی فحش دادن است؟ مگر دزدیدن و هوچی بازی است؟ مگر فقط کشتن است؟ حقوق کسانی که در خیابان و یا در خانه یا اتاق هتل مفت کشته می شوند چه می شود؟ مگر آنها بشر نیستند؟ ما جلوی کسانی را می گیریم که خائن و وطن فروش و تروریست هستند. ما مملکت را از شر این قبیل افراد حفظ می کنیم و نمی گذاریم که مملکت را دو دستی تقدیم دشمن بکنند. آیا این حفظ حقوق بشر نیست؟

من کرارا با شاه در زمینه دموکراسی صحبت کرده بودم ولی

هرگز ندیدم که او توانسته باشد به تفاوت بین دموکراسی حقیقی و آنچه که خود از دموکراسی می پنداشت پی ببرد. شاه در کتاب تمدن بزرگ هم دموکراسی را چنین تعریف کرده است : دردموکراسی ما آزادی کامل و حقوق مشروع سیاسی و اقتصادی وجود دارد. هر فرد ایرانی از پیشرفته ترین حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برخوردار می باشد. اما دموکراسی هرج و مرج نیست. دموکراسی خرابکاری و احیانا خیانت نیست. اخلال و کار شکنی در پیشرفت امور کشور مورد قبول و قابل گذشت نیست. عده ای فریب خورده یا مغرض و دیوانه ازآن قماش افرادی که در بسیاری از کشورهای پیشرفته وجود دارند و متأسفانه یك نوع بین الملل خرابکاری را تشکیل می دهند که در این کشور پروانه کار ندارند. این افراد که ذاتا و فطرتا نادان وبی منطق هستند یا باشستشوی مغزی گمراه شده یا بیمار روانی هستند یا به بهانه ی ایدئولوژیهای احمقانه ای مانند مارکسیسم اسلامی که درك مضحك چنین ترکیب غیر ممکنی حتی برای یك کودك دبستانی آسان است برضد وطن خودشان دست به خرابکاری و آدمکشی می زنند و اخلال درهرکوشش مثبت را وظیفه قهرمانی خویش می شمارند. البته تلاش این افراد چه احمقانه و چه خائنانه درمقابل نیرومندی و پویائی نظم پیشرو و سازنده کنونی کشور به قدری بی اثر است که هیچ نگرانی واقعی را ایجاب نمی کند. وجود چنین افرادی برای جامعه ای که شاهد روئیدن علفهای هرزه است خود به خود مایه تأسف می باشد.

این نشان می دهد که شاه تا چه حد ازمخالفین خود بیزار بوده، ازآزادی صحبت می کند ولی مرزهای آن را چنان محدود می سازد که اصلا قابل استفاده به نظر نمی رسد. شاه همانطور که ازدرك حقایق بسیار فاصله داشته مخالفین خودرا نیز خیلی دست کم می گرفته است.

در اردیبهشت ۵۷ شاه را دیدم که می گفت حوادث تبریز و اصفهان به نظر نمی رسد که اهمیت چندانی داشته باشد. چون بهائی

است که باید برای برقراری دموکراسی درکشور پرداخت شود. مسئله آنقدر خطرناك نیست. باید دید مخالفین کیستند؟ خمینی را کسی به حساب نمی آورد. سنجابی ها که لیاقت و شخصیت ندارند. بقیه که خیانتکارند. آنها هم مثل مصدق با اربابهای خارجی ارتباط دارند. همه آنهائیکه ازفضای باز سیاسی می ترسند همانهائی هستند که در سال ٤١ دچارنگرانی شده بودند. من کسی نیستم که ازآنها بترسم. من به برنامه های خود ادامه می دهم و مطمئن هستم که مردم اصیل و حقیقی حامی من خواهند بود.

در همان حال من فکر می کردم که شاه تمدن مورد نظر خودرا به یك دنیای طلائی مجسم می کرد در حالی که به نظر من یك دنیای خیالی بیش نبود و با واقعیت فرسنگها فاصله داشت. من و شهلا شاهکار که متن کتاب (تمدن بزرگ) را به فرانسه ترجمه کردیم و فواد روحانی که متن انگلیسی را آماده کرده بود همعقیده بودیم که مطالبش اغراق آمیز است. چون شاه در کتابش جامعه ای را ترسیم کرده بود که هرگز درجائی نمی شد نظیرش رایافت. شاه در این کتاب نوشته بود (درسالهای اخیر جامعه ایرانی به آسانی ازمزایائی برخوردار شده که بسیاری ازجوامع دیگر سالها برای دستیابی به آن تلاش کرده اند. مزایائی که به کارگران داده شده حتی در کشورهای سوسیالیستی نظیر ندارد. حقوق و امتیازات کشاورزان ایرانی بیشتر از کشاورزان بسیاری ازکشورهاست که در طول قرنها به دست آورده اند. در مورد بیمه های همگانی کشور ما امروز ازغالب آنها جلوتر رفته است).

همین چند جمله فاصله عمیقی را که بین تفکر شاه و حقایق زندگی وجود داشت به خوبی نشان می دهد.

شاه به من گفت چون داریم به مرحله جدیدی ازانقلابمان قدم می گذاریم لازم است که به سوی لیبرالیسم برویم. همان طور که خان کارلوس هم این کار را انجام داد. البته برای او مختصر محظوری هم پیش آمد. می گفتم چرا کسی جرأت ندارد به شاه

بگوید هرگز نخواهی توانست هم ژنرال فرانکو باشی و هم خان کارلوس.

به خود می گفتم باشاهی روبرو هستم که به کلی از حقایق دورمانده و اهمیت ناآرامیها را تشخیص نمی دهد.

گرچه درآن زمان آشکارا شخص شاه موردحمله نبود ولی خواهر و برادران شاه هدف بودند که والاحضرت اشرف جایگاه ویژه ای داشت.

یك شب بابرادرم امیرعباس شام می خوردم او را هم با خود همعقیده یافتم که (پدر ملت دارد به سقوط می رود و نارضائیها حالت گسترده ای به خود گرفته است) او می گفت اگر شاه تاج و تخت را ازدست بدهد به خاطر اعمال و رفتار برادران و خواهران اوست. دربار لانه فساد است و مرکزمسابقه غارتگری. بارها به ارباب گفته ام اگر می خواهی بافساد مبارزه کنی ازخانه خود شروع کن و دقیقا به حساب خانواده ات برس. درسال ۱۹۷۵ سنای آمریکا ضمن بررسی خود نشان داد که میلیونها دلار به خانواده سلطنتی ایران داده شده است ولی ارباب می گفت (برادران و خواهرانش هم حق دارند دست به معامله بزنند و دریافت کمیسیون درهمه جا مرسوم است و یك امر طبیعی است)۰گفتم پس شاه نمی تواند تفاوت بین دلالی و رشوه خواری را درك کند. سرانجام شاه قانع شد و ضوابطی تهیه کردم که آنها حق شرکت در معاملات را ندارند. ولی در اجرای دستور آن طفره رفت و تا آبان ٥٦ به تأخیر افتاد.

امیر عباس می گفت ما الان داریم آخرین روزهای پمپئی را می گذرانیم. برادرم گفت بعداز سال ۵۳ که پول نفت سرازیر شد باید استعفا می کردم چون همه چیز یکباره در مملکت دگر گون شد.

به امیرعباس گفتم من اعتقادم را نسبت به شاه از دست داده ام. شاه با آنچه قبلاً می شناختم تفاوت کرده و تو هم خواهی دید که بالاخره این کشتی طوفان زده را رها می کند و همه مارا تنها می

گذارد و بهتر بود تو استعفا می دادی و می رفتی. امیرعباس گفت ما تحت حاکمیت یك رژیم هستیم. چه بخواهیم و چه نخواهیم باید باآن همکاری کنیم. برای ما راه دیگری وجود ندارد. اصولا دراین مملکت هیچکس نمی تواند خودرا ازهمکاری بارژیم کناره بگیرد مگر این که از اول خودش را در گیرنکرده باشد. بعداز کشته شدن او حرفهای بازرگان عینا منعکس کننده کلمه به کلمه همان گفته هاست. چرا بازرگان در مقام خودش باقی ماند؟ شاه هرگز باور نمی کرد که سرنگون شود و صریحا می گفت (هیچکس قادر به سرنگونی من نیست. زیرا هفتصد هزار نظامی و تمام کارگران و اکثریت مردم پشتیبان من هستند)

به نظر من سال ها حکومت شاه شهامت هرگونه انتقاد و مخالفت را ازمردم سلب کرده بود تا بدانجا که حتی عوامل ساواك نیز از ترس رنجش شاه فقط گزارشهای خوب به دستش می دادند. فقط خود او مقصر بوده است. در حالی که اگر شاه با حقایق روبرو می شد و به توصیه مشاورینش ازجمله برادر من توجه می کرد با سه اقدام اساسی قادر بود بهبودی در اوضاع به وجود آرد.

۱ - مبارزه علنی با فساد به خصوص در مورد خانواده خود.

۲ - آزادی بیان و انحلال حزب رستاخیز.

۳ - مذاکره با شریعتمداری و روحانیون معتدل تا خمینی نتواند رهبربلامنازع بشود.

ولی شاه به این سه اقدام دست نزد.

درهمان حال جمشید آموزگار که ۱٤ سال در حکومتهای قبلی بود و ازهر موقعیتی برای حمله به دولت برادرم استفاده می کرد فراموش کرده بود که او هم در کابینه شرکت داشته است، در چنان شرایطی نهاوندی - اردشیر زاهدی - دکتر امینی و حتی برادرم بار دیگر برای نخست وزیری نام برده می شدند. در اینجا بود که حملات به سوی برادرم شدت یافت. به او گفتم که چرا دربرابر حملات سکوت کرده است؟ گفت شاه دوست ندارد که وزیردربارش

به جنجال های مطبوعاتی کشیده شود. ولی دوستانم می گفتند شاه ازاین وضع احساس رضایت می کند چون حملاتی که متوجه او است راهی بهتر ازاین سراغ ندارد که آن را متوجه همکارانش کند. اکنون می اندیشیم که آیا خود شاه نبود که این جنجال تبلیغاتی را علیه برادرم به راه انداخت؟ او بعداز برادرم، آموزگار و بعضی ازوکلا و روزنامه نگاران را آزاد گذارد تا برادرم را هدف اتهامات قرار دهند؟ او ازبرادرم به عنوان سپر ایمنی برای پوشاندن اشتباهات و اعمال غلط خود استفاده کرد.

به نظر من در چنان شرایطی تنها راه نجات شاه این بود که دست ازغرور خود بردارد و فروتنی پیشه کند. برای انتقاد ازاعمال گذشته پیشقدم شود. در انظار عمومی خطاهای خودرا اعتراف کند. وزرای کابینه را ازچهره های مردمی برگزیند. خود را ازمحاصره چاپلوسها نجات دهد. مسلما قادر بود همچنان در مقام خود باقی بماند ولی سرسختی و غرور بیش از حد شاه هرگز به او چنین اجازه ای را نداد.

در اوج بحران اردشیرزاهدی به تهران آمد و می کوشید که زمینه بازداشت عده ای ازافراد ازجمله برادرم را فراهم کند. اردشیر بارها به من گفته بود که هرگز در عمرش کتاب نخوانده است. سابقه عداوت او با برادرم به سال ۱۳۵۰ برمی گردد که در زمان تصدی وزارت خارجه یك روز نخست وزیر را کتك زده که برادرم برای استعفا نزدشاه رفت ولی شاه به جای قبول استعفای او اردشیر را برکنار کرد. درحالی که والاحضرت فاطمه می گفت شاه در مجلسی که همه شنیدند گفت (فکر می کنم من و هویدا باید در یك زمان باهم بازنشسته شویم). یکی از سفرا می گفت شاه نسبت به هویدا حسودی می کند چون یکی از معدود مغزهای سیاسی کشور می باشد. وقتی شایع شد که اردشیر موفق شده شاه را به بازداشت امیر عباس قانع کند ازاو خواستم که تهران را ترك کند. گفت هرگز. فرار کار آدمهای بزدل می باشد. تقدیر چنین حکم می کرد و سرنوشت او

به آن شکل رقم زده شده بود.

حقیقت این است که اردشیر برای این به تهران آمده بود که به شاه بگوید دولت آمریکا ازرویه سابق خود که جلوگیری ازاعمال قدرت توسط شاه بود دست برداشته و به شاه آزادی کامل در تصمیم گیری می دهد تا هر طور که می داند در صدد رفع مشکلات برآید. وقتی تظاهرات علیه شاه شدت یافت ناگهان ازخواب غفلت بیدار شد و افسوس می خورد که چرا دیر توجه کرده است و حیرت زده بود که چرا مردم نسبت به او این همه ناسپاس شده اند. اطرافیانش نقل می کنند که در چنین شرایطی بیش از حد خودرا سست و بی هدف و بلا تکلیف احساس می کرد. ستاره بخت او رو به افول می رفت و ستاره بخت خمینی در آسمان بالا و بالا می رفت. در همان موقع شایع شد که مقامات غربی مرتبط با سیا و سرویسهای مخفی اسرائیل تصمیم گرفته اند دست ازحمایت شاه بردارند.

درسال ۵۷ وقتی هنوز اوج انقلاب بالا نگرفته بود شاه امکانات فراوانی برای نجات رژیم سلطنتی در اختیار داشت و می توانست حداقل برای مدت کوتاهی ازسلطنت دست بکشد زیرا هنوز ارتش را تحت کنترل داشت ولی شاه هرگز نتوانست عکس العمل مناسبی نشان بدهد. هرکاری که می کرد، هر حرفی که می زد، نه تنها باری ازدوش او بر نمی داشت بلکه وضع را وخیم تر می کرد.

کارتر مرتب حمایت خودرا ازشاه ابراز می داشت. من در نیویورك به یك صاحب مقام آمریکائی گفتم مگر شما واقعا می خواهید خودرا ازدست شاه خلاص کنید. او یکه خورد و گفت منظور چیست؟ گفتم چون ایرانیها متفق القولند که شاه عامل شماست و شما هم باحمایت ازاو به این امرکه می گویند شاه عروسك آمریکائیها است، کمك می کنید.

در حالی که اگر واقع بین باشیم باید شاه در آن مقطع حساس به جای روی کار آردن یك دولت نظامی از سلطنت کناره گیری می کرد و به دکتر امینی فرصت می داد که یك کابینه ائتلافی با شرکت

مخالفین تشکیل بدهد که حتی اگر مخالفین طالب رفراندم هم شدند قبول می کرد تا با این طرز رژیم سلطنت حفظ می شد. یا لااقل جان عده ای ازمردم درراه سرنگون کردنش به هدر نمی رفت، ولی شاه به علت علاقه مفرط به قدرت، عنان اختیار خودرا به افرادی سپرد که دنبال منافع و افکار خود بودند. شاه غمزده و افسرده بود و احساس می کرد که پایان کارش فرا رسیده است. بهمین جهت خودرا درپشت دیوارهای کاخ زندانی کرده بود. همسر و مشاورانش اورا از جریان مذاکرات محرمانه با مخالفینش ازجمله شاپور بختیار آگاه می کردند. چندماه قبلش شاه سنجابی و بختیار را بدتر ازکمونیستها می دانست و اکنون از فرط ناچاری به آنها متوسل شده بود. بدیهی است که این عمل برای دیکتاتوری که تا چند ماه قبل قدرتی مطلق العنان داشت چه اندازه زجر آور و تحقیر کننده بود.

***

(ارنورد - دوبورچ گریر) خبرنگار نیوزویك در آبان سال ۱۳۵۷ مصاحبه ای باشاه ایران در کاخ نیاوران به عمل آورد که چنین می نویسد:

شاه ایران به من گفت اگر در کشور ایران یك حکومت اسلامی یعنی آن طوری که در نظر دارند به وجودآید به ترتیبی ثبات ایران و سراسر خاورمیانه خصوصا کشورهای منطقه و شیخ نشین های خلیج فارس ازبین می رود که یا جنگ سوم جهانی در خواهد گرفت و یا این که دنیای غرب بیشترین منافع و نفوذ خودرا در منطقه ازدست خواهدداد.

***

هفته نامه (سام) چاپ لندن درباره فعالیت گروهی ازایرانیان مقیم خارج ازکشور علیه رژیم چنین می نویسد:

پس از فرار سران حزب توده ازکشور و فعالیت گروهی ازافراد جبهه ملی یك تحریکات ضد رژیم دیده می شد. کارگردانان این

برنامه تصمیم گرفتند ازیك سو فعالیت ضد رژیم را توسعه داده و ازسوی دیگر ازعوامل مذهبی هم برای اجرای برنامه خود استفاده کنند. با این ترتیب فعالیت کمونیزم بین المللی در خارج ازکشورتوسعه یافت و برنامه هائی ازآلمان شرقی به شهرهای مختلف آلمان غربی و اروپا سرایت نمود. در نتیجه در سال ۱۹۶۰ (کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور) به وجود آمد. طرفداران مصدق نیز درسال ٦١ جبهه ملی ایران در خارج ازکشور را به وجودآوردند. گرچه بین این گروهها انشعاباتی روی داد ولی علیه رژیم شاه متفق بودند. چنانکه نشریات (چریکهای فدائی خلق) را که در داخل ایران فعالیت تروریستی داشتند وابستگان جبهه ملی در اروپامنتشر می ساخت و همچنین گروهی ازاعضای جبهه ملی با خمینی و طالقانی همکاری داشتند. به تدریج طالقانی پایه گذار (سازمان مجاهدین خلق) شد. درسال ٦٧ محمود پناهیان (عضو حزب توده) و حسن ماسالی و خسرو کلانتری برای همکاری با تیمور بختیار به بغداد رفتند ولی با ترور بختیار همکاری آنها صورت نگرفت که پناهیان می خواست نقش تیمور بختیار را عهده دار شود. به موازات این جریانات حملات رادیوهای (پیك ایران) و (صدای ملی ایرانیان) تشدیدگردید. در این موقع جبهه ملی نشریه باختر امروزرا در اروپا به سردبیری علیمحمد فاطمی انتشار داد. ازجمله افرادی ازنویسندگان که در خارج علیه رژیم به فعالیت پرداخت (ویدا حاجبی تبریزی) بود که با کمونیست سابقه داری به نام (اسوالدویارتو میلیانی) ازدواج کرد که ازدوستان نزدیك (ژریس دوبره) نویسنده فرانسوی و دوست فیدل کاسترو بود که با استفاده ازاین روابط آنها به کوبا رفته علیه رژیم ازکاسترو کمك خواستند. بدین ترتیب گروههای مختلفی جهت طی دوره های عملی و تئوریهای ایران برانداز به کوبا و چین اعزام شدند که در بین آنها نام این افراد شنیده شده است:

۱ - محمد جلایر ۲ - حسن کائیدی چهارمحالی ۳ - محسن

رضوانی ٤ -پری حاجبی تبریزی (خواهر ویدا خانم)٥ - حسن قاضی (همسر پری خانم) ٦ عطا آقائی کشکولی ٧ -سیامك لطف الهی ٨ - علی صادقی ٩ - محمود صادقین ١٠ - علی شمس ١١ - پرویز نعمان ١٢ - موسی رادمنش ١٣ - اکبر ایزدپناه ١٤ -ویدا حاجبی تبریزی ١٥- بیژن حکمت ١٦ - خسرو نراقی ١٧ - همایون قهرمان ١٨ - مهدی خانبابا تهرانی.

در همین موقع (بابك زهرائی) در آمریکا سازمان جوانان سوسیالیست را به راه انداخت که با ابوالحسن بنی صدر همکاری داشت. رضا براهنی هم با آنها بود که با سمت استادیاری دانشگاه تهران یك بیانیه منتشر ساخت و بازداشت گردید. او بعداً به آمریکا آمد و با گروه بابك زهرائی همکاری کرد و مقالاتی علیه رژیم می نوشت و بین آنها وابراهیم یزدی و صادق قطب زاده روابط دوستانه برقرارگردید. براهنی در یکی ازجلسات کمیته روابط بین المللی آمریکا شرکت کرده و به عنوان یك دانشگاهی مطالبی می گوید که در رسانه های گروهی منتشر می گردد و (دانیال آلزربرك) متخصص سازمان اطلاعاتی آمریکا زیاد به آنها کمك می کند.در سال ٧٩ پس از انتخاب کارتر فعالیت های ضدرژیم در آمریکا توسعه می یابد و در بازدید رسمی اعلیحضرتین در ١٥ نوامبر ١٩٧٧ در مقابل کاخ سفید نقشه وسیعی به اجرا گذارده می شود. نمایندگیهای سیاسی ایران در اروپا و آمریکا ازجریان مطلع شده گزارش داده بودند که کنفدراسیون هزار سپر ضدگلوله شیشه ای - هزار چوب دستی با حلقه چرمی روی دسته سفارش داده است. مقامات ایرانی جریان را به مقامات رسمی امنیتی آمریکا یادآورشده و پیشنهاد کردند که موافقین حاضرند خود حفاظت را برعهده بگیرند ولی مقامات امنیتی آمریکا مخالفت کرده گفتند تعداد کافی مأمور در مقابل کاخ سفید خواهد بود و مانع هرنوع تهاجمی خواهند شد.

صبح روز ١٥ نوامبر حدود چهار هزارنفر وابسته به

کنفدراسیون، مسلح به سپرهای ضد گلوله در این سوی پارك (لافایت) موضع گرفته و آنسوی پارك حدود چند هزارنفر زن و مرد و کودك ایرانی اجتماع کرده برای شاه و ملکه تظاهرات می کردند. در خط وسط حدود ۱۰۰ پلیس مجهز به وسایل ضدشورشی پرسه می زدند که ناگهان حمله اعضای کنفدراسیون شروع شد. عده ای ازجمله تعدادی زن و کودك مجروح گردیدند. رسانه های گروهی آمریکا با تقلیل تعداد موافقان در تأیید این هجوم مطالبی پخش کردند و اتهامات بی شماری زدند ولی هرگز اشاره به منابع مالی که توانسته بود چهار هزارنفر را به واشنگتن بیاورد نکرده بودند. در حالی که صورت ریز هزینه مبلغ ۲۶۵ هزاردلار به دست آمده بود.

کنفدراسیون ازهریك شرکت کنندگان بین ۱۰ تا ۲۰ دلار گرفته بود که این رقم نیز پاسخگوی ۲۶۵ هزاردلار نبود.

بعدازروی کارآمدن خمینی کمونیستهای درون کنفدراسیون، بنی صدر - یزدی - قطب زاده و براهنی و عده ای دیگر را متهم به خدمت در (سیا) کردند و رژیم خمینی نیز افرادی نظیر سپهبد مقدم - ربیعی - قطب زاده را اعدام کرد تا اسراری ازبین برود.

***

نشریات وابسته به مخالفین رژیم نوشتند که موافقین شاه که چند هزارنفر بودند توسط اردشیرزاهدی و مقامات دولتی و ساواك و با هزینه دولت در مقابل کاخ سفید اجتماع کرده بودند. حتی عده ای ازآنها با تهیه بلیط هواپیما ازنقاط دیگر خودرا به آمریکا رسانیده بودند.

این مهمترین تظاهراتی بود که در ایام بحران ایران هنگام دیدار شاه و کارتر در مقابل کاخ سفید روی داد که مقامات امنیتی آمریکا با استفاده از گازاشك آور برای متفرق کردن جمعیت و جلو گیری ازتوسعه دامنه زد وخورد سرانجام اشك شاه و شهبانو و کارتر و روزالین را جاری ساختند.

***

نشریات جمهوری اسلامی می نویسند: ازفاصله خرداد تا سقوط رژیم این سازمان ها علیه رژیم فعالیت داشتند:

۱ - جبهه ملی ۲ - حزب توده ایران ۳ - حزب الله ٤ - حزب ملل اسلامی ٥ - حزب ملت ایران ٦ - فرقه دموکرات آذربایجان ۷ - فدائیان اسلام ۸ - گروه فلسطین ۹ - چریکهای فدائی خلق ۱۰ - مجاهدین خلق ۱۱ - گروه جزنی ۱۲ - گروه تربت حیدریه.

***

دکتر بختیار چنین گفته است: آموزگار وقتی جانشین هویدا شد قسمتی ازدرآمد ملایان را قطع کرد و احتمالا مقرری آنها به کمتر ار نصف تقلیل داده شد. تازه مبلغ باقیمانده قابل ملاحظه بود. وقتی در اواخر سال ٥۷ فهرست پولهائی که به آخوندها پرداخت می شد به دست من رسید دیدم که بعضی ازآخوندها بیش از یك میلیون فرانك فرانسه درسال مزد دریافت می کنند و کل وجه دریافتی آنها بیش ازیك میلیون دلار می شد. اگر به این مبالغ اعانه و کمك بازاریهای مذهبی را هم بیافزاییم به این نتیجه می رسیم که انقلاب خمینی ازنظر مالی در مضیقه نبود. از یك طرف با پولهای دولت و ازطرف دیگر با کمك بازاریها و همچنین با کمکهای دریافتی از ناحیه بعضی ممالك مسلمان خارجی که خمینی جزئی ازآن را بین ملاها تقسیم می کرد.

***

دکتر یزدی می نویسد: ازسال ۱۳٥٦ آمریکائیها علاقه داشتند که دکتر امینی با تشکیل کابینه آزادمنش رژیم را نجات دهد اما شاه زیربار نرفت. هویدا را برداشت ولی آموزگار را آورد اما تشنجات داخلی موجب شد که آموزگار برود. شاه می خواست دکتر امینی کابینه آشتی ملی را تشکیل دهد. امینی هم حرفی نداشت منتها ازشاه می خواست که کلیه اختیارات فرماندهی کل قوارا به دولت منتقل سازد و کار نظارت بر بودجه ارتش را برعهده بگیرد

ولی شاه زیربار نرفت و شریف امامی را مأمور تشکیل دولت کرد.

بار دیگر روز ۲۳ آبان یعنی ده روز بعداز نخست وزیری ازهاری، شاه امینی را خواست که کابینه آشتی ملی را تشکیل دهد، این بار امینی ازشاه خواست که به خارج ازکشور برود و اختیارات قانونی ازجمله فرماندهی کل قوارا به یك شورای مشورتی منتقل سازد که یکی از اعضای آن آیت الله شریعتمداری باشد ولی شاه زیربار نرفت و از این که بتواند با امینی به توافق برسد به کلی مأیوس گردید ولی گزارش (جرج بال) و مذاکرات کنفرانس گوادالوپ راه خروج شاه را هموار کرد.

جرج بال سیاستمدار سرشناس آمریکائی با (دین براون) خاور شناس مشترکا گزارشی برای کارتر قبل از کنفرانس گوادالوپ تهیه کردند که در آن اشاره شده بود که گرچه آمریکا ترجیح می دهد شاه بماند و سلطنت کند و نه حکومت ولی باید احتمالات دیگر را هم از نظر دور نداشت. کناره گیری شاه به نفع فرزندش، تشکیل شورای نیابت سلطنت یا تشکیل یك جمهوری میانه رو یا اقدام ارتشیان در قبضه کردن امور کشور که اگر به موقع اقدام نگردد ممکن است طرفداران متعصب خمینی پیش ببرند و یك جمهوری اسلامی جا بیاندازند که نتیجه آن پایان بخشیدن به راه و رسم غربگرائی در ایران است که نه ارتشی ها راضی خواهند بود و نه میانه روها.

در اوایل ژانویه ۷۹ که کارتر به گوادالوپ رفت دریافت که رهبران فرانسه و آلمان و انگلستان عقیده دارند که کار شاه تمام شده است و اگر شاه درایران بماند جنگ داخلی خواهد شد و واشنگتن باید خودرا با اوضاع و احوال تطبیق دهد. تحلیلی که ژیسکاردستن دراین کنفرانس کرد رئوس آن راقطب زاده به خواهش وزارت خارجه فرانسه با اطلاع خمینی برای او تهیه کرده بود و نتیجه اش این بود که خمینی غیر منطقی نیست و غرب می تواند با او کنار بیاید. با این همه کارتر وسیله ژیسکاردستن پیامی به محارم خمینی داد که

رفتن شاه قطعی است ولی او باید ازمبارزه با بختیار صرفنظر کند.زیرا این خطر وجود دارد که بختیار ارتش را مجبور به کودتا کند. ولی خمینی طی اعلامیه ای گفت که حاضر نیست یك قدم عقب نشینی کند و گفت خواست ملت تنها دولت بختیار نیست بلکه باید رژیم سلطنت برچیده شده و جمهوری اسلامی مستقر گردد. بنا براین دولت بختیار و مجلسین که منصوب شاه هستند غیر قانونی اند و همکاری با این دولت شرعا حرام و قانونا جرم است. کودتا هم کار بدعاقبتی است و آن را ارتشی ها خنثی خواهند کرد زیرا ارتش ازملت جدانیست و رفتن شاه خللی در آن وارد نخواهد ساخت.

* * *

گزارش مورخ ۵۶/۱۱/۲۵ ساواك - شماره ۲۵۸۲۶/ ۲۰ هـ ۱۲

ساعت ۱۹ روز ۵۶/۱۱/۲۲ جلسه کمیته اتحاد نیروهای جبهه ملی ایران با شرکت دکترشاپوربختیار - داریوش فروهر - دکتربهروز برومند - خسرو سیف - رضاشایان - مهندس ابوالقاسم قندهاریان - قاسم لباسچی - حاج علی صدری - ابوالفضل قاسمی در منزل علی اردلان تشکیل گردید. بحث در مورد اعلامیه خمینی شد که قانون اساسی کافی برای سرنگون کردن رژیم سلطنت نیست و نظر آقایان خواسته شد. سپس صدری و لباسچی نمایندگان بازار گفتند مارا به جلسه ای دعوت کردند که دکتر سحابی - مهندس صباغیان - مهندس توسلی و عده ای بودند که برای مراسم شهداء همکاری شود. دکتر سحابی به قم رفته و با آیت الله شریعتمداری تماس گرفته و ایشان حاضر بودند اعلامیه ای به منظور تعطیل برای چهلم شهدای قم بدهند و قرار شد فردا سحابی باز به قم برود تا نتیجه را اعلام نمایند. همه افراد حاضر موافقت کردند اگر روحانیون شروع نمودند ما نیز همکاری خواهیم کرد.



شریف امامی و دولت آشتی ملی

مهندس شریف امامی که بعداز درگذشت دکتر اقبال و امیراسدالله علم ازنزدیك ترین افراد به شاه بود در ایامی که بحران سراسر کشور را فراگرفت ازطرف شاه به نخست وزیری دعوت شد ولی او که ریاست برمجلس سنا و بنیاد پهلوی و سایر مشاغل جنبی را برقبول مسئولیت نخست وزیری ترجیح می داد (اجرای اوامر شاه) را پذیرفت و روز پنجم شهریور ماه ۱۳۵۷ کار نخست وزیری را آغاز کرد. منتها این بار که وضع را بحرانی می دید و شاه هم دچار بیماری بود احساس می کرد که باید باقدرت کارهای مملکت را سرو صورتی دهد.

مهندس شریف امامی وزرای خودرا در نظر گرفت و تنی چند راهم شاه به او قبولاند که با تغییرات بعدی وزرای او در مدت کوتاه نخست وزیری چنین بودند:

۱- وزیردادگستری - دکتر باهری و دکتر حسین نجفی ۲ - وزیراطلاعات - دکتر محمدرضا عاملی تهرانی۳ - وزیربهداری- دکترمژدهی و دکترمرشد ٤ - وزیرخارجه - امیرخسروافشار قاسملو ٥ - وزیر مشاور در امور اجرائی - دکتر منوچهر آزمون و دکتر مصطفی پایدار ٦ - وزیر جنگ -ارتشبد عظیمی ۷ - وزیرآموزش و پرورش - دکتر منوچهر گنجی ۸-وزیر صنایع و معادن - دکتر محمدرضا امین ۹ - وزیر دارائی - دکتر محمد یگانه ۱۰ - وزیر راه - مهندس شالچیان ۱۱ - وزیرمشاور و سرپرست اوقاف - دکتر علینقی کنی و محسن شریعتمداری ۱۲ - وزیرکشاورزی - مهندس امیرحسین امیرپرویز ۱۳ - وزیر کشور - ارتشبد قره باغی ۱٤ - وزیر علوم - دکتر نهاوندی و دکتر ابوالفضل قاضی ۱٥ - وزیر پست و تلگراف-مهندس کریم معتمدی ۱٦ - وزیر مسکن - مهندس آوینی ۱۷ - وزیر فرهنگ و هنر - مهندس محسن فروغی ۱۸ - وزیر بازرگانی - محمد رضی ویشکائی ۱۹ - وزیر مشاور در امور پارلمانی - دکتر عزت الله یزدان پناه ۲۰ - وزیرمشاور و رئیس سازمان برنامه - حسنعلی مهران ۲۱ - وزیرکار - دکترکاظم ودیعی ۲۲ - وزیر نیرو - مهندس جهانگیر مهد مینا.

وقتی مهندس شریف امامی عده ای را برای وزارت در نظر گرفت و به آنها اطلاع داد که برای شرفیابی به کاخ سلطنتی بیایند ازجمله مهندس ملك ابهری مدیر عامل شرکت مخابرات برای وزارت پست و تلگراف بود. هنگامی که با پوشیدن ژاکت به کاخ می آید به نخست وزیر خبر داده می شود که ملك ابهری شهرت دارد که بهائی است. نخست وزیر که کابینه آشتی ملی را تشکیل داده و می خواست بین دولت و روحانیت پلی بزند ازشنیدن این خبر ناراحت شد

و در آخرین لحظه عذر ملك ابهری را خواست و باردیگر مهندس کریم معتمدی را به سمت وزیر پست و تلگراف معرفی کرد ، گویا شایعه هم صحت نداشت.

***

اشرف پهلوی می نویسد: در بحران سال ۵۷ خرابکاران و محرکین حرفه ای که بسیاری ازآنان مسلح بودند عرصه را برسربازان تنگ ساختند ولی آنها دستور داشتند که دست به خشونت نزنند. گرچه در گرماگرم این وضع جنون آمیز برای سرباز مشکل بود که بین افراد غیرمسلح و تروریستهای حرفه ای تمیز قائل شود. اگر برادرم مایل بود تاج و تختش را به هرقیمتی حفظ کند مسلما قدرت بیشتری نشان می داد و آزادیهای فردی را محدود می ساخت ولی هیچیك ازاین شقوق را انتخاب نکرد. آموزگار تصور می کرد که قادر به کنترل اوضاع می باشد ولی اشتباه می کرد. گزارشهای ــ بی بی سی درست به شیوه حملاتی بود که متوجه پدرم شد.

در شهریور ۵۷ درنتیجه فشار آمریکا برادرم شریف امامی را به نخست وزیری برگزید. من ازاین انتخاب متعجب شدم. شرایط زمان ایجاب می کرد که رهبرقوی تر انتخاب شود. برادرم به شریف امامی قدرت کامل داد ولی او سیاست خودرا بر ابراز ضعف و جلب رضایت همگی بنانهاد. ازاین به بعد مثل این بود که رژیم تصمیم به خودکشی تدریجی گرفته است. کابینه خودرا بدون مشورت شاه تعیین کرد که چندتن ازاعضای ساواك درآن عضویت داشتند و سیاست مسالمت آمیز به ضعف و نومیدی و بیچارگی تعبیر می شد. در همین موقع من هم به کنفرانس بهداشت جهانی به شوروی رفته بودم خواستم با برژنف ملاقات کنم که با جواب (نه) روبروشدم. در ضیافت سفیرآمریکا با سناتور ادوارد کندی دیداری داشتم که می گفت نگران مسائلی است که شاه با آن روبرو می باشد. می گفت امیدواراست همه چیز به خوبی تمام شود. او در بهار ٥٤ وقتی به ایران آمد در دانشگاه تهران ازکارهای بزرگی که ما در خاور میانه

انجام داده بودیم ستایش کرد.

ازحملات شورویها به ایران به یاد مقاله (واسیلف) جاسوس قبلی شوروی افتادم که نوشته بود(سادچیکف در جلسه ای که در دیماه ۱۳۲۷ ازدیپلماتهای طرازاول شوروی در تهران تشکیل شد. گفته بود باید راجع به شاه کاری کرد زیرا تا زمانی که اوزنده است ایران هرگز به راه کمونیزم نخواهدرفت. سرکنسول شوروی پاسخ می دهد که پس نباید زنده بماند). این جلسه آغاز سوءقصد به شاه در بهمن ۱۳۲۷ بود.

واسیلف می نویسد روسها به اجرای یك برنامه ۵ ماده ای دست زدند:

۱- جاسوسان و خرابکاران روسی را در هربخشی ازایران وارد سازند.

۲ - هرکارمندی را که قابل خرید است با رشوه بخرند و هرکه را قابل خریدنیست با تهدید به راه خود بیاورند.

۳ - با ملی کردن پالایشگاه آبادان و ازطرق دیگر اقتصاد ایران را مختل سازند و نظم وقانون رادر ایران بهم بزنند.

٤ - با بودجه هنگفت روزنامه ها و مجلات را بخرند.

۵ - باصرف پول و نزدیکی به روحانیون، آنها شروع به تبلیغ خط حزبی شوروی بنمایند که مسلما این امر برمسلمانان دوآتشه تأثیر عمیقی خواهد گذارشت.

وقتی به ایران بازگشتم برادرم گفت باید فورا ازایران بروید. گفتم من شمارا تنها نمی گذارم. برای اولین بار باصدای بلند به من گفت (به شما می گویم که به خاطر آرامش من هم که شده ازایران بروید) و من هم بدون این که بدانم این آخرین باری است که وطنم را می دیدم عازم نیویورك شدم.

***

شریف امامی تصور می کرد با انتصابی که به خانواده روحانیت دارد، با لغو تاریخ شاهنشاهی (که هنگام تصویب آن در

جلسه مشترك مجلسین خود ریاست آن را برعهده داشت) و با تعطیل کازینوها (که هنگام تصدی او در بنیاد پهلوی تأسیس شده بود) و با افزایش حقوق کارمندان دولت و اتصال برنامه مذاکرات مجلس به رادیووتلویزیون وامضای منشورآزادی مطبوعات وجلوگیری ازاقدامات تند حکومت نظامی وانحلال حزب رستاخیز وآزادی زندانیان سیاسی می تواند به اوضاع سروصورتی بدهد. شریف امامی درست فکر کرده بود. ولی مخالفین رژیم و شورشیان و خرابکاران برنامه های دیگری داشتند و می خواستند رژیم را ساقط کنند و با این حرفها و با این اقدامات قانع نمی شدند.

شریف امامی حتی در مجلس گفت (که من شریف امامی ۲۰ روز پیش نیستم) و در حقیقت می خواست ازکارهائی که در گذشته صورت گرفته و او نیز هنگام ریاست مجلس سنا در آن دخالت داشته است خود را برکنار نشان بدهد.

مهندس شریف امامی در نخستین اعلامیه دولت چنین اعلام داشت:

میهن ما در سالهای اخیر راهی پر فراز و نشیب را پشت سر گذارده و بسیاری ازمواضع سیاسی و اقتصادی راتسخیر کرده است لکن سرعت شتاب بانابسامانیهائی همراه بوده است که امور رفاهی رامختل ساخته است.

نارسائیهای دیوانسالاری همراه با بوروکراسی نامناسب چنان زمینه را برای فساد آماده ساخت که اینك گسترش روزافزون آن میهن مارا به پرتگاه می کشاند. اکنون هنگام آن فرا رسیده که باهم در راه نجات وطن بپا خیزیم.

تعظیم به شعائر مذهبی و احترام قاطع به جامعه روحانیت و احکام اسلامی پیوسته و در همه امور نصب العین خواهد بود تا این که تغییر روش کلی در سیاست عمومی برای همه محسوس گردد. برای وصول به این هدف باید مبارزه پیگیر و مستمر و همه جانبه بافساد و فاسد صورت گیرد و همه کسانی که به نحوی به بیت المال

دست اندازی کرده یا از قدرتهای مملکتی سود برده و به حقوق دیگران تجاوز کرده اند به قانون و مجازات سپرده شوند.

استقراردموکراسی کارساز در همه امورمملکتی همواره منظور نظر دولت خواهد بود وهمه افراد مملکت می توانند ازانتخابات آزاد برخوردار گردند و در احزاب قانونی عضویت وفعالیت داشته باشند. مأمورین و مسئولین اجرائی که در حوادث اخیر به وظائف خود عمل نکرده اند تحت تعقیب قرار خواهندگرفت و دولت هرگونه تجاوز به حقوق مردم و جان و مال آنان را از جانب هرکس اجازه نخواهد داد. دولت تقویت کامل قوه مقننه و عدم مداخله در قوه قضائیه و تأمین استقلال آن را مورد توجه و بررسی عمیق قرار می دهد. هرگونه تجمل پرستی ازدستگاه اداری و مملکت رخت برخواهد بست و امکان مداخله و توصیه و سفارش در امور مملکت به احدی داده نخواهد شد.

خواهران و برادران عزیز - اینك که خطرات مهلك میهن عزیزمارا تهدید می کند همه بپا خیزید تا باهم در فروغ جهانگیر قرآن و تعالیم عالیه اسلام و در قلمرو قانون اساسی به نجات مملکت کمر همت ببندیم تا در این گذرگاه خطیر تاریخی در پیشگاه تاریخ و وطن و نسلهای آینده سرافکنده نباشیم.

***

شریف امامی به روزنامه نگاران گفت قبل از هرچیز باید آرامش به کشور بازگردد و باید بین همه طبقات مردم تفاهم به وجودآوریم. اوگفت در حزب رستاخیز هیچ سمتی ندارد و کمکهای مالی حزب رستاخیز قطع شد.

رادیو بی بی سی گفت روی کارآمدن شریف امامی برای جلب رضایت مقامات مذهبی است چون او از خانواده روحانیت است و اقدامات مقدماتی او هم نشانه همین امر می باشد ولی این اقدامات برای مخالفین کافی نخواهد بود. نخست وزیر جدید گفت به رهبران روحانی احترام زیادی می گذارد.

دولت شریف امامی با انتشار بخشنامه ای تاریخ شاهنشاهی را لغو و اعلام کرد که قانون سال ۱۳۰٤ درباره سال شمسی معتبر است. همچنین به شهربانی کل کشور دستور داد که کلیه قمارخانه ها و کازینوها در سراسر کشور برچیده شوند.

شریف امامی برای این که بتواند کشوررا آرام کند دست به اقدامات دیگری زد که بعضی ازآنها چنین است:

روزچهارم آبان بیش از یك هزار نفر اززندانیان سیاسی آزاد شدند که طالقانی و منتظری جزوآنان بودند و پسندیده برادر خمینی نیز که در انارك تبعید بود آزاد شد. ازایرانیانی که در خارج ازکشور بودند و سالها اجازه نداشتند به کشور بیایند خواسته شد که برای انجام خدمت می توانند مراجعت کنند.

امیرعباس هویدا ازوزارت دربار برکنار و دکتر علیقلی اردلان به وزارت دربارمنصوب گردید وازطرف وزیر جدید دربارطی اعلامیه ای خاندان سلطنت ازدخالت در هرگونه امورمالی و بازرگانی ممنوع شدند.سپهبد ایادی پزشك مخصوص شاه بازنشسته شد و دیگر به دربار رفت و آمدی نداشت. ازمداخله مقامات درباری درهمه کارها جلو گیری شد.

***

دکتراردلان که ازرجال نیکنام کشور بود پس ازاین که روز چهارم مهرماه ۱۳۵۷ با عنوان وزیردربار شرفیاب شد گفت انتصاب من دلیل رضایت شاهنشاه ازخدمات گذشته من می باشد. من در کارهایم خدای بزرگ، دیانت، صداقت، وطن پرستی، شاهدوستی و ایمان به قانون اساسی و رعایت مقررات را در نظر داشته و خواهم داشت.

نظر شاهنشاه همواره معطوف به این بوده که اعضای خاندان سلطنت ازهرجهت پاك و منزه باشند به همین جهت مقرر داشتند که آئین نامه رفتار اعضای خاندان سلطنت را که در ۲۰ ماده تدوین گردیده و درتاریخ ۳ خرداد ماه ۱۳۵۷ به یکایك آنان ابلاغ گردیده

در دسترس عموم گذارده شود.

یکی ازمواد آن هرنوع توصیه و اعمال نفوذ نزدمقامات عمومی را برای خود و اشخاص دیگر ممنوع ساخته است. همچنین هرگونه دخالت، معامله، مشارکت به طور مستقیم یا غیر مستقیم در امور دولت و مؤسسات عمومی و شرکتهای داخلی و خارجی که طرف آن دولت باشد و ارتباط با اراضی و اموال دولت داشته باشد و یا قبول سمت در هیئت های مدیره شرکتها و مؤسسات بانکی و بیمه به هرصورت و شکل منع شده است.

وقتی دکتر اردلان وزیردربارشد انتشاریافت که او خیلی مسائل را باشاه درمیان می گذارد. البته شاه در بحران سال ۵۷ باقبل وضعش خیلی تغییر کرده بود و می شد به او خیلی حرفهارا زد. شایع شد که اردلان به شاه گفته بود (هیچکس جرأت نداشت به پدرشما دروغ بگوید ولی هیچکس جرأت ندارد به شما راست بگوید). چندتن دیگر مدعی هستند که این حرف را به شاه زده اند ولی حقیقت روشن نیست.

سپس وزارت دربار اعلام کرد که کلیه فرامین آجودانها ازطرف شاهشاه لغو گردید. همچنین پست های روسای تشریفات دربارشاهنشاهی حذف شد. تنها رئیس تشریفات کل، یك قائم مقام و یك معاون دارد و بقیه رؤسای تشریفات و آجودانهای شاغل در دربار به صورت کارمند تشریفات انجام وظیفه می کنند.

اسامی آنهائیکه سمت خودرا ازدست داده اند چنین است:

منوچهر صانعی - عبدالامیر خزعل - ایرج مبشر - داود امیرقاسمی - کامبیزآتابای - سیروس فرزانه - هدایت الله ذوالفقاری - ناصر مشیری - علی ایزدی - کریم پاشا بهادری - علینقی سعید انصاری - محمدعلی قطبی - خسرو اکمل - غلامعلی سیف ناصری - سیروس بقائی - علی رضائی - دکتر فریدون علاء - فرشید اسفندیاری - احمد کاشفی - موسوی نسل.

اسامی رؤسای تشریفات و سایرین که سمت شان حذف شده

است چنین است:

ادیب هویدا - حسین دانشور - سرهنگ فیض اله وزیری - فریدون سررشته داری - اسماعیل اکبر - ملکشاه ظفر بختیاری - سهراب محوی - بانو نیامیر - علی نصرتیان - مجید امینیان - دوشیزه فرشته لاشائی.

قائم مقام ها و معاونین رئیس کل شریفات دربار

رستم امیر بختیار- امیر فرهنگ ممتاز- هدایت الله ذوالفقاری

سناتور علامه وحیدی آجودان کشوری شهبانو - امیر هوشنگ دولو قاجار آجودان مخصوص شاهنشاه (پیشخدمت مخصوص) - سرهنگ احمد اویسی آجودان مخصوص ولیعهد.

راه پیمائی سه میلیون نفری

روزدوشنبه ۱۳ شهریور که مصادف با عید فطر بود در حالی که شریف امامی به عنوان نخست وزیر جدید در کاخ گلستان به اعلیحضرت تبریك می گفت بزرگترین راه پیمائی در کشور برگذار گردید که روزنامه ها ازآن به عنوان (راه پیمائی سه میلیون نفری) یاد کردند. روزنامه اطلاعات چنین نوشت:

بزرگترین راه پیمائی تاریخ ایران با جمعیتی فراتر از سه میلیون نفر دیروز در سراسر کشور برگذار گردید. تهران شاهد بزرگترین تظاهرات سالهای اخیر بود، صدها هزار نفر بعداز برگذاری نماز عید فطر در قیطریه به تظاهراتی پرداخته و شروع به راه پیمائی کردند. جمعیت از تجریش تا راه آهن (حدود ۲۰ کیلو متر) طول داشت. نکته قابل توجه در این تظاهرات فعالیت گسترده بانوان سیاهپوش بود. حدود دویست هزار نفر بین قیطریه و میدان شوش در راه پیمائی بودند. عکس بزرگ آیت الله خمینی در پیشاپیش جمعیت در حرکت بود. بعدازاتمام نماز دکتر با هنر به منبر رفت و سخنرانی مبسوطی ایراد کرد. شرکت کنندگان در تظاهرات آزادی زندانیان سیاسی به خصوص آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری

را خواستار بودند. تظاهر کنندگان وقتی به بانکها ومؤسسات دولتی می رسیدند می گفتند (ما شیشه شکن نیستیم) و وقتی به نظامیان می رسیدند می گفتند(برادر ارتشی، چرا برادر کشی؟) و آنگاه به طرف مأمورین انتظامی گل پرتاب می کردند. وقتی به حسینیه ارشاد رسیدند فریاد زدند (درود بر شریعتی)

بعداز ظهر گروهی به خیابانها ریختند و تعدادی ازمغازه ها و بانکها را آتش زدند.

***

به دنبال اظهار نخست وزیرمبنی بر آزادی فعالیت احزاب قانونی بلافاصله از طرف (جبهه ملی) اعلام شد که دکتر سنجانی به ریاست و دبیری موقت - دکتر شاپور بختیار مسئول تشکیلات درداخل و خارج - دکتراسدالله مبشری مسئول بازرسی - رضاشایان مسئول اطلاعات و نشریات می باشد.

دکتر سنجابی طی مصاحبه ای گفت: سیاست و اصول هدفهای جبهه ملی همان است که مرحوم دکتر مصدق گفت. مبارزه پیگیر و همه جانبه با استعمار و استبداد. این دو بلائی است که توأم و شریك منافع یکدیگرند واستقلال و آزادی ملت مارا تهدید می کنند. همچنین مبارزه با فساد ازبالاترین سطح تا پائین ترین آن از هدفهای جبهه ملی‌است. زیرا فساد با استعمار و استبداد همراه است. جبهه ملی خواهان رسیدگی به حساب ثروتمندانی است که طی ۱۶ سال اخیر ثروتهایی به چنگ آورده و مقداری راهم ازمرز خارج کرده اند. جبهه ملی در شرائط فعلی انتخابات را تحریم خواهد کردولی اگر به سلامت انتخابات مطمئن شود باتمام قوا در آن شرکت خواهد نمود.

دکتر بختیار هم به عنوان رهبر حزب ایران گفت که جبهه ملی با وحدت نظر همه اعضای آن در راه آرمانهای مصدق مبارزه می کند و ازهمه عوامل و موجباتی که بر اساس قانون اساسی حق هر ایرانی است استفاده خواهد کرد و اگر انتخابات آینده بدون ریاکاری باشد در آن شرکت می نماید و حقانیت این مبارزه و خواسته های

مشروع مراجع عالیقدر را مورد تأیید قرار می دهد و درعین حال ازجامعه روحانیت که همواره از پیشگامان مردمی بوده اند یاری می طلبد.

***

احمد بنی احمد تشکیل (جمعیت اتحاد برای آزادی) را اعلام داشت و مؤسسین آن چنین معرفی شدند: رحیم صفاری - مرتضی راوندی - دکتر حسین ذکاء - بلوهر آصفی - مهندس اردشیر منتصری - دکتر صدیق.

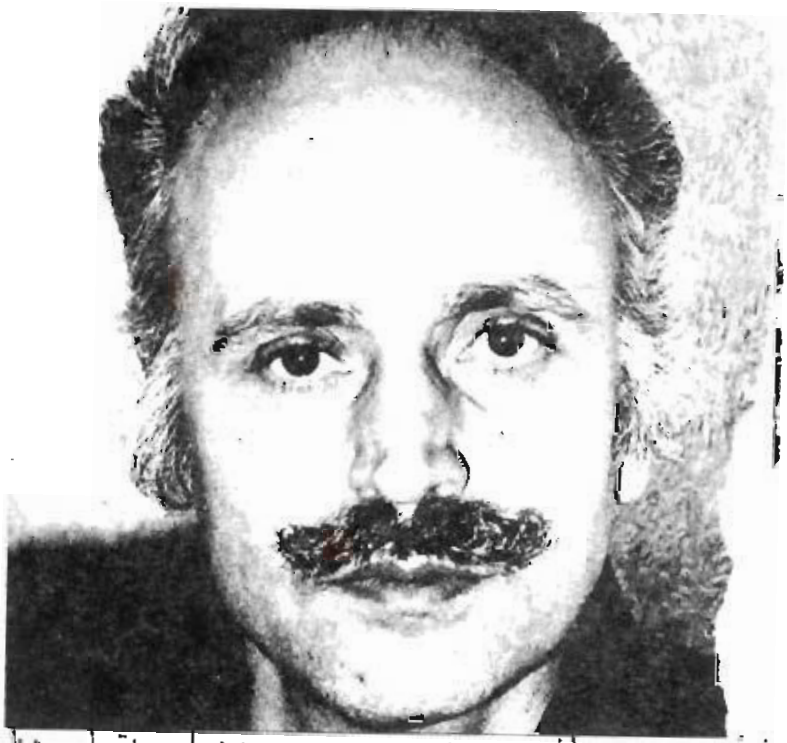

در نخستین بیانیه ، ده مورد به عنوان نقطه نظرهای جمعیت به شرح زیر اعلام گردید:

۱ - تحریم مذاکره بادولت شریف امامی ۲ - انحلال مجلسین ۳ - اجرای کامل قانون اساسی ٤ - آزادی زندانیان سیاسی و انحلال محاکم اختصاصی ٥ - تشکیل حکومت ائتلاف ملی ٦ - آزادی اجتماعات و احزاب و مطبوعات و رفع سانسور ۷ - لغو احکام صادره از طرف کمیسیون امنیت اجتماعی و بازگشت روحانیون و روشنفکران از تبعید ۸ - بازگشت دانشجویان اخراجی به دانشگاهها و فراهم ساختن امکانات قانونی در کشور برای دانشجویان خارج ازکشور ۹ - تعقیب مسببین کشتارهای اخیر و مجازات کسانی که به مراجع تقلید اسائه ادب کرده اند ۱۰ -

برگذاری انتخابات مجلسین.

***

سپهبد جعفر صانعی در مجله ره آورد چنین می نویسد:

در دفتر ارتشبد اویسی فرمانده نیروی زمینی و فرماندار نظامی تهران بودم که فرمانده لشگر مشهد مطالبی را تلفنی گفت. اویسی اظهار داشت مطلب را به عرض می رسانم و نتیجه را می گویم. فورا تلفن مستقیم اعلیحضرت را گرفته گزارش دادند که فرمانده لشگر مشهد می گوید عزاداری در روز جاری طبق دستور آزاد اعلام گردیده ولی دستجات عزادار پس از مراجعت ازحرم چنین به نظر می رسد که قصد دارند مجسمه اعلیحضرت را پائین بیاورند تکلیف چیست؟ پس از دریافت دستور ازمعظم له با تلفن به فرمانده لشگر مشهد چنین گفتند (اعلیحضرت می فرمایند مبادا به خاطر مجسمه من و یاخودمن خون ازدماغ کسی بیاید).

***

آیت آلله شریعتمداری (که گفته می شود ازشاه خواسته بود آموزگار ازنخسنت وزیری برکنار وشریف امامی به جای او منصوب گردد) چنین گفت: به دولت شریف امامی سه ماه مهلت داده می شود تا درباره خواستهای ما اقدام کند. اکثر خواسته های ما احتیاج به زمان نداردکما این که با یك بخشنامه تاریخ را عوض کردند و بایك فرمان می توانند زندان سیاسی را آزاد کنند. در خواستهای سیاسی و مذهبی ما در قانون اساسی قید است. هرقانونی که وضع می شود بایدبا قرآن منطبق شود و با نظارت مراجع تقلید باشد. به هرحال اجرای قانون اساسی راه حل بحران است نه بحث و گفتگو. لازم است ازحمام خون جلوگیری شود و ازارتش و مردم درخواست کردند که یکدیگر را نکشند. درباره روابط با خمینی گفت هیچگونه اختلافی باهم ندارند و اگر ایشان درایران باشند باهم کار خواهیم کرد.

***

محسن پزشکپور مجددا فعالیت حزب (پان ایرانیست) را اعلام داشت و گفت به مسئولان حزبی در سراسر کشور دستور داده شده که پرچم ها و تابلوهای حزب پان ایرانیست را که پس ازتشکیل حزب رستاخیز پائین کشیده و به مسئولان حزبی اعلام شده بود که آنهارا تا(روز موعود) به خانه های خود ببرند و به طور امانت نگه دارند اکنون پس ازسه سال و چند ماه دستورالعمل صادر شده که پرچمهای حزبی را برافرازند.

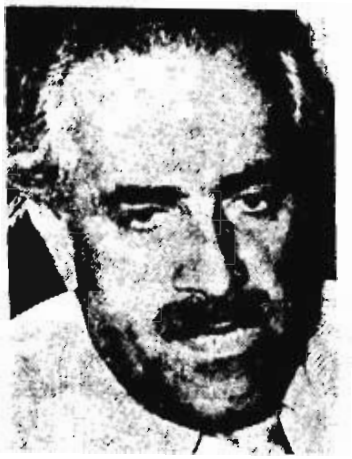

پزشگپور ضمنا گفت حزب پان ایرانیست با جامعه روحانیت و مراجع عالیقدر شیعه پیوند عمیقی دارد و خواسته های آنان را در راه اجرای دقیق قانون اساسی و دفع عوامل فساد و تعظیم شعائر مذهبی مورد تأیید و حمایت قرار می دهد و دراین راه به تشکیلات حزب در کشورهای اروپائی دستور داده شد که ضمن ادامه مبارزه همه نیروهای خود را برای تبلیغ نظرات مراجع تقلید وترجمه مصاحبه آنان و توزیع آن در میان خارجیها و ایرانیهای مقیم خارج به کار برند.

***

جلالی نائینی در جلسه علنی مجلس سنا چنین گفت:

در این مملکت اعمالی شده که مردم ناراضی شده اند. چراباید کاری کنند که روحانیون ناراضی بشوند. در این مملکت باید از گلدسته مساجد آن بانگ الله اکبر بلند شود. اگر کار به دست کسانی بیفتد که بادین اسلام مخالف باشند دیگر صدای (الله اکبر)

ازگلدسته های مساجد شنیده نخواهد شد. باید سناتورها حضور اعلیحضرت شرفیاب شده حقایق را به ایشان بگویند. شاید در جریان اوضاع نباشند. همین حادثه خراسان که افسری فرمانده لشگرش را زده حادثه کوچکی نیست باید اعلیحضرت ازهمه جریانات آگاه باشند. تمام مردم پیش شاهنشاه به منزله فرزند عزیز هستند. یك مشت شیاد می آیند ازقول شاه دروغ می گویند و مردم را ناراضی می کنند. مقام مقدس شاه از مسئولیت مبری است، کمتر کسی از فرزندان پاك این آب و خاك پیدا می شود که نسبت به شاهنشاه احترام نداشته باشد. مردم ازاعمال مأمورین دولت ناراضی هستند. این چه ربطی به مقام سلطنت دارد. وقتی مأمورین به حقوق مردم تجاوز می کنند ناراضی می شوند. کاری نکنید که مردم عاصی شوند. باید افرادی مصدر کارها شوند که مردم به آنها اعتقاد داشته باشند. اینهائی که به خانه هایشان رفته اند ازآنها بخواهید تا مصدر کارها بشوند. اگر قبول نکردند ازشاهنشاه بخواهید که به آنها امر کنند حتما قبول خواهند کرد تا تسکینی در مردم به وجود آید.

***

در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ دکتر بقائی رهبر حزب زحمتکشان اعلامیه ای تندی علیه شریف امامی منتشر ساخت که نکاتی ازآن چنین است:

جنابعالی یك بار در سال ۱۳۳۹ به عنوان نخست وزیر و بیش از۱۵ سال در مقام ریاست مجلس سنا به عنوان یکی ازاساسی ترین مهره های حکومت امتحان خود را داده اید. آزادیخواه کسی است که دردوران ریاست قوه مقننه عامل تصویب قوانین ضد انسانی و تضییع کننده حقوق مردم نباشد.

تصمیم به تغییر مبداء تاریخ که جنابعالی خود در تصویب آن نقش اساسی داشته اید آیا عوامفریبی نیست؟ یکی اززیرکانه ترین حیله های هیئت حاکمه برای تهیه زمینه تغییر قانون اساسی تغییر

مبداء تاریخ بود و شما به عنوان اساسی ترین مهره نظام حکومت فردی و یا وابستگی های خاص آن بودید. آیا می توانید پاسخ دهید که تأیید کننده (تصویب ملی) غیرقانونی سال ۱۳٤۱ نبوده اید؟ شما دستور تعطیل قمارخانه هارا صادر می فرمائید، در حالی که افتخار دایرکردن اولین کازینو رامسر ازآن بنیادی است که جنابعالی مدیرعامل آن هستید. جنابعالی برای اثبات مسلمانی خود یکباره از ریاست مجلس رستاخیزی به آیت الله زاده مسلمان و رئوفی تبدیل می شوید و سنگ قانون اساسی را به سینه می زنید و به شعائر اسلامی تعظیم می کنید. در حالی که ۱۵ سال است آیت الله خمینی در تبعید است و آیت الله قمی در کرج تحت نظر هست و آیت الله منتظری در زندان به سر می برد. جنابعالی برای تکمیل روحانیت دولت چند آیت الله زاده را یدك کشیده اید فقط جای یکی ازآنها خالی است که پس از میلیونها دزدی به خارج کشور فرستاده شده است.

در رأس وزارتخانه ای که سروکارش با دانشجو است کسی را قرار داده اید که شاید بیش از نیمی از مشکلات دانشجوئی برعهده اوست. جنابعالی و هر مدعی مقامی که در ایجاد حزب واحد مؤثر بوده ازنظر حزب زحمتکشان صلاحیت حکومت را ندارد. تنها راه خروج از بن بست استقرار حکومت قانون به جای حکومت فردی است،

***

وقتی شریف امامی گفت (من شریف امامی بیست روز پیش نیستم) و واقعه ۱۷ شهریور هم اتفاق افتاد. مجله خواندنیها شعری از (عمو قاسم) منتشر کرد که چند بیت آن چنین است:

ای شریف الامامی دیروز ای شریف الامامی امروز
ای شریفا بگودگر نکشند زآنچه کشتند بیشتر نکشند
تو بشر دوستی و میدانی که بشر دوستان بشر نکشند
خیرخواه توبودقاسم وگفت ای شریفا بگو دگر نکشند



وقتی دولت شریف امامی حکومت نظامی را در چند شهر کشور اعلام داشت مجله خواندنیها این عکس مونتاژ شده شریف امامی رامنتشر ساخت. با این طرز گفته شد (دولت آشتی ملی) به علت ایجاد آشوب و خرابکاری از طرف مخالفین رژیم مجبور شد با (مشت آهنین) به میدان آید.



اعلام حکومت نظامی وکشتار۱۷ شهریور

وقتی مهندس شریف امامی نخست وزیر شد تظاهرکنندگان در سراسر کشور دست به اقدامات شدیدی زدند و به آتش زدن بانکها و شکستن شیشه مغازه ها پرداختند. گزارشاتی به دولت رسید که گروهی در نظر دارند در تهران و بعضی شهرستانها موجبات بلوا و آشوب را فراهم سازند. به همین جهت در اولین جلسات هیئت دولت یعنی در جلسه ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ هیئت وزیران قبل ازاین که دولت ازمجلسین رأی اعتماد بگیرد به حکم ضرورت با گذراندن تصویبنامه ای مقررداشت که حکومت نظامی در شهرهای تهران - قم - تبریز - اصفهان - مشهد - شیراز - جهرم - کازرون - اهواز و آبادان برقرار شود. بعداز تصویب مقررات حکومت نظامی ارتشبد اویسی فرماندار نظامی تهران چنین

اعلام داشت:

۱ - پس از اعلان حکومت نظامی، فرمانداری نظامی با صدور اولین اعلامیه خود،ضمن معرفی فرماندار نظامی زمان تشکیل و اجرای مقررات فرمانداری نظامی و حیطه تحت کنترل خودرا اعلام و مردم را نسبت به قوانین و مقرات حکومت نظامی هوشیار کرده و دستورات لازم را ازنظر وظایف فرمانداری نظامی و اجرای خدمات شهری صادر می نماید. این اعلامیه وصدور دستورات و ضرورت و فوریت اجرا، باتوجه به زمان موجود برای آگاهی مردم مرتبا در فواصل کوتاه، چند دقیقه ای وسیله رادیو، تلویزیون وسایر وسایل ارتباط جمعی اعلام می گردد.

۲ - واحدهای فرمانداری نظامی برابر سازمان یکان های ضد اغتشاشات لیست بندی یافته و در محل های حساس و پیش بینی شده مستقرمی گردند.

۳ - در شروع اجتماعات در هرمنطقه، فرمانده دسته یا فرمانده گروهان ضداغتشاش فرمان صورت بندی ضداعتشاش داده و خودش برابر مقررات در محل تعیین شده قرار می گیرد و بابلند گوی دستی مردم را دعوت به تفرقه می کند و قوانین فرمانداری نظامی را توجه می دهد. راههای خروجی ازمحل اجتماع را ارائه می دهد. این دستورات مرتبا تکرار می شود.

٤ - در مقدمات درگیری فرماندار نظامی و سربازانش می دانند که ازحملات ابتدائی چندنفر تظاهر کننده تحریك شده و با شعارهای تند نباید متأثر و یا ناراحت شوند. بلکه با نمایش قدرت، حرکات دسته جمعی سرنیزه، به صدا در آوردن و آژیر، به کاربردن ماسك و اعلام به تظاهر کنندگان برای تفرقه، سعی می نمایند که کنترل منطقه را در دست داشته باشند.

۵ - در صورت عدم تفرقه تظاهر کنندگان و تشدید حرکات هجوم و حمله به سربازان و با خطر افتادن جان سرباز و با امکان عدم و اجرای وظیفه، آخرین تذکر داده می شود و سپس با استفاده

ازگازاشك آور واستفاده از فشار آب (در صورت در اختیار داشتن خودروهای آتش نشانی) تیراندازی هوائی، تیراندازی با فشنگ های پلاستیکی سعی در تفرقه می نمایند و در مرحله بعدی با تیراندازی از کمر به پائین (برابر دستورات و مقررات حکومت نظامی) نسبت به اجرای وظایف فرمانداری اقدام می نمایند.

***

روزبعد مردم در میدان ژاله اجتماع کردند که از برقراری حکومت نظامی بی اطلاع بودند و با وجود تذکر مأمورین متفرق نشدند و کار به تیراندازی کشید که معروف به (جمعه سیاه) شد. در نتیجه دولت شریف امامی که با عنوان (آشتی ملی) برای حل مشکلات و رفع بحران کشور قدم به میدان گذارده بود به علت تبلیغات شدید مخالفین رژیم به دولت (کشتار خونین) ملقب گردید که این امر لطمه فراوانی به دولت وارد آورد. با این که اقدامات اولیه شریف امامی مثل آبی بود که بر روی آتش پاشیده می شد ولی واقعه (جمعه سیاه) در حقیقت نخستین قدم در راه شکست و عدم موفقیت این دولت بود.

***

جریان واقعه ۱۷ شهریور چنین بود:

شیخ یحیی نصیری(علامه نوری) ازمردم دعوت کرده بود که آن روز برای انجام تظاهراتی در میدان ژاله اجتماع کنند. همان شب هیئت دولت تصویب کرده بود که حکومت نظامی در تهران هم برقرار گردد و ارتشبد اویسی هم به سمت فرماندار نظامی تعیین شد. وقتی جلسه هیئت دولت پایان یافت قرار بود متن تصویبنامه در رادیو خوانده شود که مردم ازآن مطلع باشند. ولی معلوم نیست به چه علت (عمدا یا سهوا) آن شب در رادیو خوانده نشد و صبح جمعه ۱۷ شهریور در ساعت ٦ صبح متن تصویبنامه به اطلاع مردم رسانیده شد. وقتی جمعیت در میدان ژاله اجتماع می کنند مأمورین حکومت نظامی با بلندگو های دستی به مردم چنین خبر می دهند:

چون حکومت نظامی برقرار شده و اجتماع بیش از سه نفر ممنوع است متفرق شوید. ولی به علت پافشاری عده ای ازملاها و سردمداران جمعیت ازتفرقه مردم جلوگیری به عمل می آید. بالاخره پس از گفتگوی شدید تیراندازی شروع و عده ی کشته می شوند که تعداد آن مشخص نشد. چون در آن شرایط هرکس سعی می کرد با حمله به دولت برای خود وجهه ای به دست آورد، حملات به دولت در همه جا شدت یافت. در مجلسین، در مطبوعات، در منابر شریف امامی را که هنوز ازمجلسین رأی اعتماد نگرفته بود مورد شدیدترین حملات قرار دادند. بنی احمد دفتری باز کرد و ازبستگان کشته شدگان یا کسانی که ازمقتولین خبردارند خواست که اورا در جریان بگذارند تا تعداد حقیقی کشته شدگان روشن شود. وکلای اقلیت در مجلس به دولت حمله کردند و گفتند چرادولت در همان شب اعلامیه حکومت نظامی را به اطلاع مردم نرسانده است. چرا مردم را با ماشین آبپاشی و امثالهم متفرق نکرده و به اسلحه دست برده اند. افرادی به روزنامه ها رفته و گفته بودند که ما درمیدان ژاله چند هزار کفش ازکشته شدگان را دیدیم. همچنین افرادی می گفتند ما در بهشت زهرا بودیم که می دیدیم کامیونهای نظامی پر ازجنازه درآنجا رفت و آمد می کردند. این شایعات خیلی مردم را ناراحت و اوضاع را متشنج کرده بود وحتی مخالفین هم انتشاردادند که دولت تعدادی کماندوهای مسلح از اسرائیل آورده که آنها به سوی مردم تیراندازی کردند. زیرا سربازان ایرانی زیر بار نمی رفتند.

فرماندار نظامی ضمن بازداشت علامه نوری و عده ای از مسببین واقعه چنین اعلام داشت:

شیخ یحیی معروف به علامه نوری به اتهام قیام علیه دولت و تحریك مردم به آتش زدن بانکها و مؤسسات عمومی و فروشگاهها و سینماها و سایر اماکن دستگیر و زندانی شده است. مدارك به دست آمده حاکیست که وی در تحریك مردم و حمله به مغازه ها و مأمورین دست داشته و به دستور وی (خاك اره) در خیابانها

ریخته و روی آن را بنزین پاشیده و موقع تظاهرات آتش می زدند تا جلوی حرکت مأمورین را گرفته و ضمنا آنها را از یك آتش سوزی وسیع تهدید می کردند. در منزل وی دستگاههای پلی کپی - استنسیل - ماشین تحریر و همچنین مقداری سکه و جواهر به دست آمده و معادل ٦ میلیون و ٦٤٥ ریال نقد و از جیب وی ۲۳٤۲۹۰ ریال اسکناس و ۲٦۸۷۰۰ ریال چك به دست آمده که هنوز به حساب نگذاشته بود. ضمنا در دفتر پس انداز دخترش دربانك صادرات به نام فریده نصیری ۷ میلیون و پانصد هزار ریال و چهار دفتر پس انداز دیگر در بانک سپه به اسامی یحیی نصیری مبلغ ده میلیون و ٥۷٤ هزار و ٥۱۷ ریال - سعید نصیری پسرش ۳۲ میلیون و ۲۷٤ هزار و ۳٦٦ ریال - فرشته نصیری دخترش ۱۰ میلیون و ٦۳ هزارو ۳٤۲ ریال - فریده نصیری دختر دیگرش ۲۳ میلیون و پانصدهزار ریال سپرده داشته اند. تحقیقات در باره اقدامات او ادامه دارد.

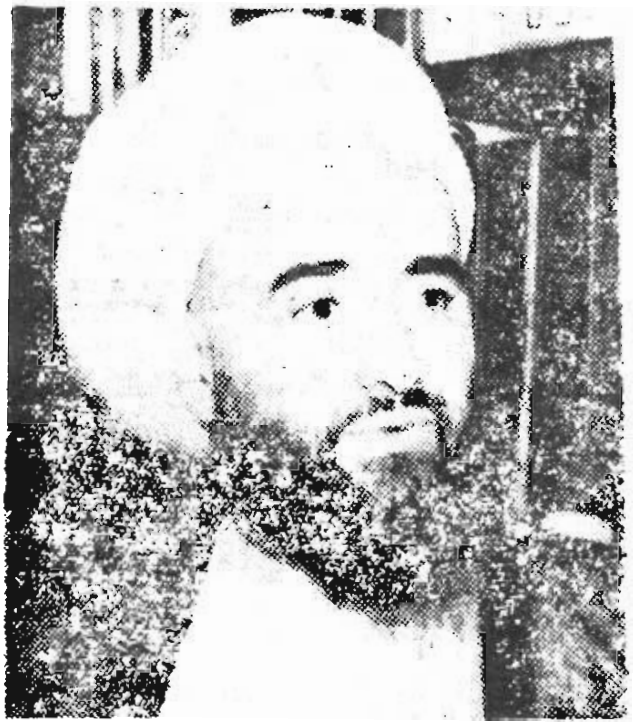

* * *

چندسال بعد در مطبوعات فارسی زبان خارج ازکشور خواندم که در آن روزمأمورین حکومت نظامی دستور داشتند که بهیچوجه

به سوی مردم شلیك نكنند ولی علامه نوری كه باهمكاری آخوندها و گروههای تعلیم دیده در كمپهای فلسطین و لیبی برنامه ای داشتند قبلا عده ای فلسطینی و ایرانیانی را كه درآن اردوگاهها آماده شده بودند بالباسهای شبیه لباس نظامیان به وسط جمعیت فرستادند و اولین تیراندازی ازناحیه آنها به سوی مردم و مأمورین شد در نتیجه مأمورین هم برای دفاع ازخود اقدام به تیراندازی متقابل كردند كه عده ای در حدود ۱۷۳ نفر كشته شدند. ولی در آن فضای متشنج هیچكس حاضر نبود توضیحات و حقایق را بپذیرد.

* * *

روزنامه كیهان چاپ لندن در شماره ۲٦۸ مورخ ۲۳ شهریور ماه ۱۳٦۸ تحت عنوان (واقعه ۱۷ شهریور اززبان یكی ازعاملین توطئه) چنین می نویسد:

من اسماعیل شهرت قمی مادرم اهل زنجان و پدرم اهل قم بوده اند. درسال ۱۳٤۲ زمان حكومت حسن البكر ازعراق رانده شده و در زمان شاه فقید مارا به قم آوردند. بعداز مدتی شب هنگام دونفر نزد پدرم آمدند و ازاو درخواست همكاری كردند. من یك كودك دهساله بودم وازسیاست اطلاع نداشتم. هرهفته یك نفر بالباس روحانی به منزل ما می آمد و مقداری پول ومیوه و اعلامیه می آورد و ازپدرم می خواست كه شبها اعلامیه ها را در كوچه و بازار پخش كند. پدرم هم دانسته و ندانسته این كار را انجام می داد. درسن ۱۹ سالگی به نظام وظیفه رفتم. پس از خاتمه سربازی در یك كارگاه قالب سازی به كار مشغول شدم. یك روز پدرم گفت ماباید به دستور خمینی با رژیم شاه مبارزه كنیم و ازمن درخواست همكاری كرد. به او گفتم كار مشكلی است و نمی توان شاه را سرنگون ساخت. یك شب ساعت ۱۰ دو نفر به منزل ما آمدند و دوساعت صحبت كردند و به شاه و اشرف ناسزا گفتند و مرا هم با حرفهای خود جذب كردند و ازمن خواستند كه اعلامیه آنها را لابلای قرآن و زیارتنامه ها بگذارم. اوایل سال ۱۳۵۷ بود كه ازمن خواستند شبها برای دادن

شعار به مسجد بروم. آنهامارا با ماشین به تهران آوردند و روز ۱۵ شهریور با چندتن دیگر به مغازه پیراهن دوزی امیری واقع درخیابان رضائی بردند. در زیر زمین آنجا چند اسلحه ازقبیل یوزی و کلاشینکف و تعدادی هفت تیربود که به من یك هفت تیر و مقداری فشنگ دادند و گفتند چون سابقه سربازی داری ازآن استفاده کن و شبها در خیابانها تیراندازی هوائی راه بیانداز تا بچه ها فریاد بزنند که کشتند کشتند و فرار کنیم.

روز۱۶ شهریور ۱۳۵۷ چهارده نفر در خانه ای درخیابان ژاله اجتماع کرده بودیم تا برنامه فردارا خوب عمل بیاوریم. ساعت ۱۰ شب دونفر بالباس روحانی وارد شدند که یکی محمد منتظری و دیگری هادی غفاری بود که آنهارا چندبار دیده بودم. آنها گفتندفردا ممکن است با ارتش در گیری داشته باشیم. شما هر ۱٤ نفر اسلحه کمری داشته باشید و درخیابان درمحل امنی پنهان شوید. اگر ارتش شروع به تیراندازی کرد شما هم به سوی مردم تیراندازی کنید عده ای را ازناحیه پا و شکم مجروح کرده و به گردن ارتش بیاندازید. ماهم همین کار را کردیم.

بعدها محمد منتظری گفت من خود بالای سینما ژاله بودم که دو نفر ازسرباز ها و یکی از ازفرماندهان آنهارا با اسلحه زدم که نظامی ها شروع کردند به تیراندازی هوائی و ما هم به دنبال آنها شروع به تیراندازی کردیم که باعث کشته شدن و زخمی گردیدن عده ای شدیم.

بعداز روی کار آمدن رژیم خمینی و شروع جنگ با عراق مرا به جبهه جنگ فرستادند و مدت ٦ سال در جبهه بودم. یك روز از پدرم کاغذ رسید که مریض است. فورا به قم رفتم که در حال مرگ بود. گفت پسرم دارم می میرم. من ندانسته با دارو دسته خمینی همکاری کرده و تو را هم به این کار واداشته ام و اکنون پشیمانم.من هم این نامه را به سازمان درفش کاویانی نوشته و قصاص کارهایم را داده زیرا دوپا و یك چشمم را ازدست داده ام.

سازمان درفش کاویانی نیزاعلام کرد که برای نجات این جوان اقداماتی نموده که اورا برای انجام مصاحبه به خارج از کشور بیاورند ولی توفیقی نیافتند. حال که آن جوان فوت کرده است نامه اش را منتشر ساخته اند.

وقتی هم مجاهدین خلق نعش یکی ازافراد خودرا که در یك در گیری با پاسداران کشته شده بود در خیابان ها می گرداندند بهشتی گفت (این مسخره بازیها را کنار بگذارید. ماخودمان همه این تاکتیکهارا در انقلاب کهنه کردیم).

***

روزنامه کیهان لندن اظهارات سرهنگ فرخی فرمانده نیروی میدان ژاله را به چاپ رسانده که قسمتی ازآن چنین است:

من پنج سال رشته ضد تخریب را درغرب آموخته ام تا هر خرابکار و آدمکشی درصدد برآید به استقلال و آرامش ایران صدمه بزند امثال مرا در برابر خود ببیند. ولی فرماندهان مارا به خیابان آوردند بدون اینکه بدانند این عمل بی فایده است و ما را به روز سیاه انداخته و خود رفتند و مملکت را گرفتار کردند.

روز ۱۷ شهریور که من فرمانده میدان ژاله بودم فرماندهی که فرمان عمل ازاو سلب شده بود حدود ٤۲۰ رنجر با کلاه سبز و ۱۳۰ آتشبار ژ۳ و دومیلیون تیر فشنگ و تعدادی کامیون در اختیار داشتیم. آن روزها آخوندی به نام علامه نوری را توقیف کردند. ولی سه تن که صورت آنها پیچیده به پیچك فلسطینی ها بود پا به فرار گذاشتند. آنها در داخل وانت بار کیسه های مملو ازشن و خاك اره آغشته به بنزین داشتند و دورتادور مردم ریختند تا بایك کبریت عده ای بی گناه را به کام آتش فروبرند. آخوند دو سیلی محکم ازمن خورد و در اختیار مقامات مربوطه قرار گرفت. او می خواست فاجعه سینما رکس آبادان را به وجود بیاورد. من چون دستور نداشتم نوری را به مسلسل نسپردم وی هنوز زنده است و من آماده مرگ می شوم.

اینها مرا در کیفر خواست متهم ردیف ۱ اعلام کردند تنها سندی که حکم برائت مارا در محکمه وجدان ثابت می کند این است که طبق گواهی پزشك قانونی مقتولین ازپشت سر مورد اصابت گلوله قرار گرفته اند. ما می دیدیم افرادی که اونیفورم سربازی پوشیده و با مردم در گیر شده اند زبان فارسی نمی دانند. ما در میدان ژاله آتشبار داشتیم ولی دستور گشودن آتش را نداشتیم. ما حتی یك گلوله هم به سوی مردم شلیك نکردیم. دست مارا بستند و مارا شاهد کشتن ملت کردند. اکنون کسانی که دست آلوده به خون مردم دارند مارا متهم به کشتار ملت می کنند.

وقتی سرهنگ فرخی برای اعدام می رفت گفت (جانبازان نمی میرند فقط شبح آنها دور می شود. نجات وطن به خون من و امثال من احتیاج دارد.)

***

محسن رضائی فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کتابی به نام (راهنمای انقلاب) منتشر ساخته که طی آن راهنمائی ها کرده که قسمتی ازآن چنین است:

چگونه باید رژیمهای مستقر را سرنگون ساخت و چگونه باید همچون در انقلاب فرانسه و روسیه (وفعلا ولتای علیا) به منظور سازمان دادن به توده ها کمیته های محلی به وجودآورد و به عنوان عمل تبلیغاتی با فحشاء مبارزه نمود. چگونه باید اسلحه دزدید و در مساجد پنهان کرد. چگونه می توان تظاهرات خیابانی را وسعت داد و به هر وسیله که شده قوای نظامی را تحریك کرد تابه سوی مردم تیراندازی کنند. چگونه باید ازروش نمایش لباس آلوده به خون انسان یا گوسفند برای تأثیر نهادن بر احساسات عمومی استفاده کرد. او می گوید باید «جنون خون» به وجود آورد چون بر مردم تأثیر مواد مخدر را دارد. باید دائما دسته هائی ازعزاداران وسینه زن و زارزن مونث و مذکر در گورستانها نگهداشت تا این اماکن تبدیل به مراکز تحریك انقلابی شوند. باید

هرشب با ایجاد زدوخوردهای خیابانی و پخش سروصدا از بلندگوها در مردم تولید رعب و هراس کرد. «رضائی» شرح می دهد که چگونه باید حیوانات مکروه مانند سگ و خوك را درحالی که برگردنشان تابلوئی بانام رهبران «منفور» کشور آویخته شده، در کوچه ها و خیابانها رها نمود. چگونه باید در همه اماکن مقدس گردآمد ونمازجماعت ترتیب داد وکلیه لانه های فساد ازجمله مشروب فروشیها، کافه ها، سینماها، دانسینکها، کلوپهای شبانه وبانکها وخلاصه «همه جنبه های جامعه فاسد غرب» را از بین برد، به ویژه باید از تکنیك «تابوت» استفاده کرد. باید باتشییع جنازه های قلابی مردم را جمع کرد. تابوت ها باید پر از اسلحه باشد و به محض اینکه پلیس درصدد متفرق کردن جمعیت برآید سلاحها باید از تابوتها خارج شده و مورد استفاده انقلابیون قرار گیرد. باید در همه خیابانها با سوزاندن لاستیك کهنه و به آتش کشیدن اتومبیل ها حریق به وجود آورد. در هر مورد باید تاحد ممکن خبرنگاران رسانه های گروهی را به محل تظاهرات کشاند تا از صحنه های شورش مردم عکس و فیلم بردارند. همه جا باید اعلامیه پخش کرد و از هر امکانی برای تضعیف رژیم از نظر اقتصادی سود جست. باید مواد مصرفی غربی را تحریم کرد. باید شیوه توزیع موادغذائی درمیان تظاهر کنندگان خیابانی را آموخت و کاری کرد که تظاهرات هرچه بیشتر طول بکشد. باید به مردم گفت حق ندارند صورتحسابهای آب و برق و تلفن و مالیاتشان را بپردازند. باید برای برقراری ارتباط سریع با مرکز فرماندهی از موتور سیکلت استفاده کرد و گل وشیرینی درمیان سربازان مسئول حفظ نظم پخش نمود. باید حداکثر راه بندان را در خیابانها به وجود آورد. در این کتاب آمده است «ما از این گونه عملیات برای سرنگون کردن شاه استفاده کردیم و این دستورالعمل ها می تواند مدلی باشد برای انقلاب در همه کشورهای اسلامی دنیا.»

شریف امامی در برابر پارلمان

شریف امامی که سال ها با قدرت و قاطعیت مجلس سنارا اداره می کرد و در حقیقت رل مجلسین را سالیان دراز به طور مستقیم و غیر مستقیم در دست داشت در آن روزهای بحرانی با دریافت فرمان نخست وزیری ازشاه برای معرفی هیئت دولت (پس از واقعه جمعه سیاه) به مجلس شورای ملی آمد. هنگام ورود نخست وزیر و وزراء به تالار جلسه علنی پزشکپور گفت: (به نام نماینده ملت اعتراض دارم. شریف امامی دستش به خون آلوده است. باید جلسه مجلس را ترك کند. او بدون اخذ رأی از مجلس مرتکب خلافهائی شده به همین جهت ما جلسه را ترك می گوئیم و همراه دکتر طبیب - یزدی - ظفری و نمایندگان پان ایرانیست قصد خروج ازجلسه را داشتند که با اعتراض شدید سایر وکلا مواجه شده می گفتند (برو سر جایت بنشین ، دیگر عوامفریبی در این مملکت تمام شده است، دیگر حنایت رنگی ندارد)

مهندس شریف امامی هنگام معرفی هیئت دولت به مجلس شورایملی چنین گفت:

به خواست خداوند و برحسب امر همایونی مسئولیت اداره مملکت به این جانب و همکارانم سپرده شده است. در حال حاضر

اوضاع مملکت به جائی رسیده که حل مشکلات جز با همکاری همه نیروهای ملی و علاقمند به استقلال مملکت امکان پذیر نیست. اگر همه نیروهای ملی به خاطر نجات وطن بسیج نشوند نمی توان به آینده روشنی امیدواربود. میهن ما درسالهای اخیر بسیاری ازمواضع سیاسی و اقتصادی را تسخیر کرده که متأسفانه نابسامانیهائی را همراه داشته که شاهد نارضائی هستیم و نغمه های ناهنجار ازگوشه و کنار مملکت می رسد. بنا براین اگر ما با قاطعیت با فساد مبارزه نکنیم و شعارهائیکه مخالف استقلال و شئون ملی است به خاموشی نگراید و جای خودرا به پیامهای ملی ندهد بی گمان کشور ما از مشکلاتی که با آن روبرو ست رهائی نخواهد یافت. اکنون هنگام آن فرا رسیده که همه باهم در راه اتحاد و همبستگی بیشتر تلاش کنیم.

شریف امامی همچنین گفت: من داوطلب نخست وزیری نبودم ولی در شرایط حساس مملکت مسئولیت را به عهده گرفتم و تا جان در بدن دارم نخواهم گذاشت که مغرضین مملکت را به ورطه سقوط بکشانند. وضعی که در گذشته بود نارضایتی هائی به وجودآورد که برای رفع آن زمان می خواهیم. زیرا ما نمی توانیم معجزه کنیم، اما قول می دهم تاپای جان بمانم و کوشش کنم که به تدریج ریشه های نارضائی را ازبین ببرم.

هنگامی که شاهنشاه فضای باز سیاسی را تشخیص دادند دولت سعی کرد با حسن نیت مقدمات آن را فراهم کند. پس از آن که سانسور مطبوعات را برداشتیم و اجتماعات را آزاد کردیم متأسفانه فضای باز برای عده ای مورد سوء استفاده قرار گرفت و ازآن برای اغتشاش و خراب کردن بناها سوء استفاده شد و به تجاوز به مال مردم پرداخته و اعلامیه های خلاف قانون منتشر ساختند. اما باید بگویم که دولت صبر و تحمل پیش گرفت تا با نظم اقدامات لازم صورت گیرد ولی عده ای متأسفانه توجه نکرده و اقدامات خرابکارانه را انجام دادند و در غیر موقع به عنوان نمازخواندن به تظاهر و سدمعبر و بستن خیابانها پرداخته و تحت لوای روحانیت

اعمالی را که باید رعایت کنند زیرپا گذاشتند، ما صبر کردیم و گفتیم برای آزادی باید بهائی پرداخت شود. عده ای اعتراض کردند که چرا این همه آزادی؟ گروهی تصور کردند که آزادی یعنی قانون جنگل که هرکس هرکاری می خواهد انجام بدهد، این دیگر برای دولت قابل تحمل نبود. چون برنامه هایشان این بود که دولت را ازپا درآورند و مملکت را به انقراض بکشانند به این جهت تصمیم لازم گرفتیم. ما معتقدیم شما نمایندگان مردم هستید و باید افکار مردم را منعکس کنید. اگر کاری صحیح بود ما توضیح می دهیم شما قبول کنید ولی اگرناصحیح بود تذکر بدهید ما قبول می کنیم. آنچه در مجلس گفته می شود باید در مطبوعات و رادیو و تلویزیون منعکس گردد و این وضع که سالها بود فقط دو سطر ازمطالب مجلس منعکس می شد باید موقوف گردد. از آزادی باید به نفع مملکت استفاده شود نه به ضرر سرزمین ومردم ومن این رویه را ادامه می دهم و ما هم دست به دست می دهیم و باکمال صمیمیت وصراحت وصداقت وضع مملکت را درك کرده ایم و با انجام برنامه ریزی های بررسی شده طوری عمل می کنیم که دلخواه مردم باشد. دولت حاضر خودرا در برابر ملت مسئول می داند و آماده خدمتگذاری است و اعتقاد راسخ به آزادی برای همه طبقات و گروهها دارد. صیانت حفظ حقوق فردی و احترام به آزادی قلم و بیان، مورد تأکید دولت می باشد. بهمین جهت به زودی لایحه مطبوعات تقدیم می گردد، مطبوعات این فرصت را خواهند یافت که درکمال آزادی به ایفای وظایف خطیری که در برابر دموکراسی دارند بپردازند و امیداست که ازاین آزادی حسن استفاده شود و مصالح مملکت درمدّنظر همه باشد تاحیثیت و شرف همه آحاد ملت مصون از تعرض باشد. همچنین لایحه آزادی اجتماعات به زودی تقدیم مجلس می گردد. در یك اجتماع سالم نظم و آزادی دو شرط اساسی استقرار دموکراسی است. ما به مملکت خود وفاداریم و مسیر تحولات مترقیانه کشور را رها نخواهیم کرد و اجازه نخواهیم داد که

هرج و مرج شیرازه استوار زندگی مردم ایران را درهم بریزد. ایجاد محیط امن و امان برای برگذاری انتخابات آزاد از اهمیت خاصی برخوردار می باشد. دولت با حفظ بی طرفی کامل برای تحقق این هدف کوشا خواهد بود تا همه گروهها بتوانند خودرا برای شرکت در انتخابات آماده کنند.

توجه به کشاورزی ازاولویت برخوردار می باشد. نهضت سازندگی در روستاها سرعت لازم را پیدا خواهد کرد. با اعتقاد کامل به اصل تمرکز، اختیارات کافی به استانداران داده خواهد شد. مبارزه با تورم ازهدفهای اصلی دولت است. ازفشار مالیاتی بدوش طبقه کم درآمد کاسته خواهد شد و قانون مالیاتها اصلاح می گردد. سرمایه گذاری خصوصی با رعایت مصالح مصرف کننده تشویق خواهد شد. ظرفیت فولاد کشور ظرف ۵ سال آینده به ده میلیون تن خواهد رسید. سیاست فرهنگی مبنی برحفظ وحراست فرهنگ ایرانی خواهد بود. عدم مداخله در قوه قضائیه وتأمین استقلال قضات مورد تأکید دولت است و مجازات تجاوزکاران و خاطیان را خواستار می باشد. پاکسازی دستگاههای اداری و پرهیز ازتجمل و دوری از کارهای نمایشی و جلوگیری ازاعمال نفوذ ازهدفهای اصلی دولت می باشد.

این جانب و همکارانم برای ادای دینی که به میهن داریم از مشکلاتی که در گذرگاه تاریخ به کمین نشسته هراسی نداریم ولی اگر عنایت پروردگار و حمایت همه طبقات و گروهها نباشد نتیجه مطلوب عاید نخواهد شد.

به حسابهای گذشته رسیدگی دقیق خواهیم کرد و متجاوزان به حقوق عمومی،بیت المال را به قانون مجازات خواهیم سپرد. آنچه را که با سنن و آداب ملی و مذهبی و اخلاقی و میهنی مرتبط نباشد مردود خواهیم شمرد. نه تنها این جانب بلکه همه افراد ملت ایران ازوقایع اخیر غمناك هستند و خسارات وارده به افراد جبران خواهد شد.

***

مهندس شریف امامی گزارشی را که ازدستگاههای امنیتی رسیده بود درباره واقعه ۱۷ شهریور خواند که نکات مهمی ازآن چنین است:

درباره واقعه ۱۷ شهریور مدارك غیرقابل انکاری در دست می باشد که مارکسیستها عامل اصلی بودند. البته عوامل فساد، کم کاری، سهل انگاری، اشتباه در دستگاههای اجرائی مملکت در رابطه بامردم را نمی توان نادیده گرفت که بذر نارضائی را افشاندند و به عوامل مترصد اجازه بهره برداری را دادند.

تخریب اماکن خصوصی و عمومی و شکستن شیشه بانکها و ساختمانها و منازل و مغازه های مردم و به آتش کشیدن و منهدم ساختن مؤسسات رویه ایست که در چندماه اخیر در بسیاری ازنقاط مملکت اعمال شده است. ازتاریخ ۵۷/٦/۵ با برقراری حکومت نظامی مجموعا ۱۲۳ مورد بمب گذاری ، ۱۸٤ موردآتش سوزی. ۲۰ مورد حمله به موسسات دولتی و پلیس، ۱۵۸مورد ایراد ضرب و جرح به مأمورین، ۳۳٦ مورد شکستن و تخریب اماکن، حمله به مأمورین توسط عناصر اخلالگر وخرابکار صورت گرفته است. جالب این که عوامل خرابکار ارتکاب بعضی ازاین جنایات را به دولت منتسب کرده اند. ازجمله ادعا کرده اند که سینما رکس آبادان را عوامل دولت آتش زده اند. باید دانست تنها ازحادثه سینما رکس بهره برداری نشده بلکه با حوادث اسفباری که ازبهمن ماه گذشته در تبریز رخ داد به مقیاس زیادی در نشریات کمونیستی مورد استفاده قرار گرفت. چون دیدند ازطریق مذهب می توانند به مقاصد خود دست یابند در صفوف مسلمانها رخنه کرده و نیات شوم و ضد قانون خودرا درمساجد و محافل مذهبی با خواست معقول مسلمانان مخلوط کرده اند. در نتیجه به تظاهرات جهتی مطابق اهداف خود داده اند. مارکسیستها دستورالعملی شامل ۹ اصل تهیه کرده اند که طی آن به خرابکاری ومقاومت مسلحانه اشاره کرده و یادآور شده

اند که در مراسم عید فطر حداکثر بهره برداری را به عمل آورند. نمونه دیگر رودررو قراردادن دولت و مردم می باشد. در اردیبهشت ماه ۵۷ یك گروه تروریست از کمونیست ها در اروپای شرقی علت اساسی شکست خودرا (کم بهادادن به عامل مذهب در ایران) یاد کرده و مصمم شدند که برای نیل به هدفهای خود از معبر مذهب عبور کنند. بر این مبنا یك گروه تروریستی شکل گرفت و اساس ایده ئولوژی خودرا مبتنی بر اصول اسلام دانست وگروهی ازجوانان را که اعتقاد پاك مذهبی داشتند در مسیر اهداف خرابکارانه خود قرار دادند.

حزب توده ایران در خردادماه ۵۷ طی انتشار رساله ای چنین متذکر شده است:

(حزب توده همواره مبارزان مسلمانان را حتی هنگامی که با حزب ما مناسبات دوستانه نشان ندادند، محترم شناخته و دست همکاری به سوی آنان دراز کرده است.)

این اقدامات موجب شد که بعضی ازشعارهای کمونیستی ازمنابر منعکس گردید. کمونیستها ازتظاهرات مذهبی به خصوص عید فطر حداکثر استفاده را کردند ولی چون برای آنها نتیجه مورد نظر را نداشت روز ۱۵ شهریور یك گروه تروریست کمونیست بامسلسل ونارنجك به یکی از قرارگاههای شهربانی حمله کرده یکی ازمأمورین را به شهادت رسانیدند در حالی که آنها نقشه های وسیع تری در کار داشتند.به دنبال آن حزب توده در نشریه ای تحت عنوان (حماسه اتحاد و قیام خلق) نقشه خودرا برای نابودی استقلال و موجودیت ملی فاش ساخت. اطلاعات واصله حاکی بود که کمونیستها سعی دارند در مجامع مذهبی دست به اقدامات مسلحانه زده و آتش سوزی وسیع راه بیاندازند. در تظاهرات ۱۷ شهریور دیگر شعارها مذهبی نبود بلکه علیه رژیم و موجودیت کشور بود که قسمتی ازآن چنین است (زحمتکشان ایران متحد شوید. واژگونی رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری ملی و

دموکراتیك. تبریز مستقل شد. نابود باد رژیم سلطنتی. تنها راه آزادی جنگ مسلحانه است)

شریف امامی گفت: گزارشات حاکی بود که توطئه وسیعی برای برهم زدن نظام مملکت ازجانب عوامل کمونیست و تروریست طرح شده که با توجه به این نکات دولت ناچار شد برای حفظ مملکت و قانون اساسی و مذهب حقه جعفری برخلاف میل و هدف اصلی خود تن به برقراری حکومت نظامی بدهد. حوادث روز ۱۷ شهریور نشان داد که پیش بینی دولت منطبق با واقعیت بوده و علیرغم حضور مأمورین بازهم تظاهرات اخلالگرانه همه جا با آتش زدن مؤسسات و تخریب اماکن و حمله به مردم و مأمورین انتظامی جریان سریعی داشت.

با وجود اینکه در محل اجتماعات با بلند گو برقراری حکومت نظامی اعلام و قبلا هم در رادیوگفته شده بود که مردم متفرق گردند ولی عوامل اخلالگر باسنگ وآجر واسلحه ووسایل دیگر به مأمورین حمله کرده به آتش سوزی و تخریب پرداختند. چنانکه این اغتشاش و خرابکاری کنترل نمی شد بی تردید دامنه آن سطح شهر را فرا می گرفت و گروههای زیادی درآتش می سوختند و تعداد کثیری از مردم بی گناه جان خودرا ازدست می دادند و مراکز حساس کشور از قبیل مجلس و رادیو وتلویزیون و سازمانهای آب و برق به تصرف اخلالگران در می آمد و تظاهرات به شورش کمونیستی تبدیل می شد که اقدام دولت توطئه هارا خنثی نمود.

***

هنگام طرح برنامه دولت شریف امامی مطالب مهمی در مجلسین گفته شد که به نکاتی ازآن اشاره می شود:

اسحقی نژاد نماینده تبریز گفت روزی که به افتخار نمایندگی مجلس نائل شدم دیدم یك کارگر برمسند مدرس ها و تقی زاده ها تکیه زده است اما در مقابل چاپلوسی ها و تملق ها احساس شرمندگی کردم. در وقایع اخیر دولت به جای مماشات به روی مردم

تیغ کشیده و فشارها و محدودیت ها افزایش یافته است. انتظار می رفت پس از وقایع تبریز - قم - اصفهان واقعه دیگری روی ندهد که متأسفانه ضایعه آبادان روی داد که ۳۷۷ نفر کشته شدند و این جنایت بی سابقه در تاریخ بشریت ثبت خواهد شد.

آقای شریف امامی شما که درمقام ریاست مجلس سنا رئیس شیوخ قوم هستید و افتخار شرفیابی مرتب حضور شاهنشاه را داشته اید برای برطرف کردن این نابسامانیها چه کرده اید؟ آنهائی که از بیت المال سوء استفاده کرده اند اکنون در بهترین نقاط دنیا به ریش من و شما می خندند. شما متذکر شده اید که به جامعه روحانیت شیعه احترام می گذارید. مسلم است که قاطبه ایران و مسلمانان جهان به روحانیت احترام می گذارند ولی روش شما طوری است که من به دولت شما رأی مخالف می دهم.

موسوی ماکوئی گفت دولتی آمده قصد خدمت دارد. ما نباید به آتش دامن بزنیم و امکان کار و خدمت را به دولت ندهیم.باید پشتیبانی کنیم تا بتواند برنامه هارا اجرا کند. ما نباید به کسی که سابقه خدمت ومیهن پرستی دارد با بدبینی نگاه کنیم. بهمین جهت من رأی موافق می دهم ولی آقای نخست وزیر دستور بدهید این دکان (تغذیه رایگان) تعطیل شود.(نمایندگان صحیح است. وای ازاین تغذیه رایگان) درماه بین ۹ تا ۳۲ میلیون تومان خرج می شود (مظهری-چندتن این پولهارا چپاول کرده اند) به هرصورت باید به این دولت فرصت داد. ما پشت سر شاهنشاه آریا مهر و دولت خدمتگذار هستیم و رأی موافق می دهیم.

محسن پزشکپور گفت برنامه تقدیمی این دولت با دولت های گذشته فرق دارد. وقایعی که باعث تغییر دولتها شد به نظر من نحوه ای ازانقلاب بوده است. دولت های گذشته باعث طغیان مردم شده اند و همین امر منجر به تغییر دولت گردید. نخستین کار دولت جدیدبا قانون شکنی آغازشد. ۱۷ روزاست که ازصدور فرمان نخست وزیری می گذرد و هنوز رأی اعتماد نگرفته و شکل قانونی

ندارد که دست به تغییرات مهمی زده است. آقای شریف امامی شما و دولت شما را می شناسیم و می دانیم که قدرت انجام اصلاحات مورد نیاز جامعه را ندارید. شما در گذشته عملا یکی از مهمترین ستونهای نظام حاکم بوده اید. مگرنه اینست که جنابعالی و مهندس ریاضی مسئولیت مستقیم و انکار ناپذیر سلب قدرت مجلسین و گذراندن قوانین نارسا و ظالمانه را داشته اید و مسئولیت رؤسای مجلسین را درقوه مقننه در وضع بسیاری ازقوانین ظالمانه یادآور می شوم. دولتی که هنوز رأی اعتماد نگرفته نمی تواند عزل و نصب کند چه رسد به برقراری حکومت نظامی که نتیجه آن کشتار وسیع و نقض اصل مسلم آزادیها وحقوق قانونی مردم است.

جنابعالی یکی از مسئولان وضع نابسامان قانونگذاری هستید و دراین شرایط نمی توانید ریاست دولت انتقالی و ایجاد تحول را به عهده داشته باشید. مردم این دولت را دولت تحول نمی شناسند بلکه دولت استمرار وضع گذشته می دانند.اکنون چه شده کسانی که ظلم ها و ستمها و خودکامگی ها و ندانم کاریهای گذشته را تذکرمی دهند موتلف مارکسیستها شده اند. وزیر دادگستری شما گفت طبقات روحانی با مارکسیستها رابطه پیدا کرده اند(چند تن از نمایندگان-درست گفته) این دشمنی با ملت است. شما پیش از قانونی شدن کارهائی انجام داده اید که حق آن را نداشته اید. بدون اعلام قبلی در ۱۲ شهر حکومت نظامی برقرار کرده اید. مردم ازآن بی اطلاع بوده اند که با هجوم نیروهای مسلح روبرو شده اند که تلفات آن در تاریخ یکصد ساله وسیع ترین آنها بوده است. دولتی که ادعای (آشتی ملی) را دارد نمی تواند این طوراقدام کند. با اعلام حکومت نظامی دولت شما شبیه یك دولت نظامی است که نتیجه آن ازهم پاشیده شدن نهادهای دموکراتیك می باشد. باید مسئولین ایجاد نابسامانیها و قانون شکنیها و وضع قوانین ظالمانه و غارتگران بیت المال محاکمه و مجازات شوند. مخالفین این دولت همه ازعناصر ملی هستند و این دولت را قبول ندارند.

وقتی فریاد مردم بلند شد وزیر پارلمانی دولت گذشته گفت چند نفری بودند که ازمرزها بدون اجازه وارد شده اند. این پاسخ عصیان بود. من به نام یك ایرانی که صدای تاریخ را می شنود به دولت رأی کبود می دهم.

مهندس ریاضی- ایشان مطالب ناروا و ناصحیحی نسبت به مجلس و رئیس مجلس گفتند که عقیده شخصی خودشان بود (نمایندگان-صحیح است) و من شایسته نمی دانم در مقام ریاست مجلس به ایشان جواب بدهم. این را به داوری مردم می گذارم.

علی اصغر مظهری - با کوله باری ازغم و اندوه به خاطر مرگ گروهی ازهموطنان خودآغاز سخن می کنم و مرا کاری جز عرض تسلیت نیست. متأسفم که مبارزه مردم علیه غارتگران به راهی کشیده شد که آن را یك جنبش مارکسیستی قلمداد کرده اند. ملت ما در هیچ زمانی بامارکسیستها و کمونیستها مأنوس نبوده و نخواهد بود ولی دشمنان وطن نمی گذارند که کشور در زمینه های آزادی و دموکراسی که راه سربلندی ایران است پیش برود. مگر ممکن است دریك دموکراسی آزاد جائی برای هرج و مرج باشد. خودکامگان دولتی می خواهند هرچه خواستند بکنند و کسی هم حرفی نزند. آنها می خواهند ازهمه مزایا برخوردار باشند و موقع پاسخگوئی بگویند ما مسئول نبودیم. اگر می گذاشتند که مجلس به راه خود می رفت ما به این روز نمی افتادیم. آنچه مامی خواستیم بگوئیم شریف امامی باکمال شهامت در برنامه دولت نوشته است. می دانم حرف مخالف گفتن عوارضی دارد. مرا بردند نخست وزیری گفتند تورا زیر اتومبیل ۱٤چرخ می گذاریم. گفتند دستگاه بی رحم است برایت پرونده درست می کنند. گفتند این حرفهارا نزن وکیل نمی شوی. ولی من عهدی را که دارم با جان و دل عمل می کنم. دولتی باشعار آشتی ملی به میدان آمد ولی کشتار پیش آمد. آخر چطور می شود توقع داشت از (پدرکشی، آشتی را) به هرحال درگذشته خیلی کارها شد. خودکامگان دولتی بامشارکت چپاولگران

بخش خصوصی به تجارت پرداختند. تحت عنوان وامهای کشاورزی پولهائی داده اند که معلوم نیست به کجا رفته است. به نام صنعت چه ها کرده اند؟ مسکن و ویلاها درخارج ازکشور خریدند.ناله هارا در گلو خفه کردند که تبدیل به فریاد شد. من به خاطر شاه و میهنم حرفم را می زنم. تحت عنوان حکومت وحدت خفقان ایجاد کردند. من نماینده مجلس ممنوع القلم شدم. دکترباهری آمد در حزب رستاخیز حرکتی به وجودآورد ولی نگذاشتند. در یك شهر کوچك ملائی دوره قرآن درست کرد، مأمور رفت و گفت این لانه فساد را ببندید. مردم مارکسیست نیستند، مردم صدایشان ازتجاوزها و حق کشی ها بلنداست. شما مردم را وادار به عصیان کردید. هیچکس دشمن رژیم و مملکت نیست. چندسال شهردار سابق در این مملکت حاکم بود. همه خانه ها را بر سر مردم خراب کرد. آن وقت به او پاداش دادند. فرزندی که آلونك به سر پدرو مادرش خراب شد عاصی است ومحیط دانشگاه را برای فریاد کشیدن مغتنم می داند. وقتی بازرسی شاهنشاهی اعلام کرد (آمدند و خوردند و بردند) آنهائی که متهم بودند شب رفتند بزم شرابخواری و بساط شادمانی برپا کردند. اگر بازهم می خواهید کار نمایشی بکنید نکنید. چپاولها موجب شده که آقائی به زنش میلیونها تومان می دهد تااجازه ازدواج بازن دیگر را بگیرد. شما آقای شریف امامی قبل از آشتی مشت زدید، تیراندازی کردید، دولت و همه وزراء مسئول هستند. من چون امیدی به موفقیت شما ندارم رأی کبود می دهم.

دکتر رئیسی به عنوان موافق دولت گفت من ازبنی احمد گله دارم که خواستار انحلال مجلس شده است. این مجلس نمایندگانش ازرأی قاطع مردم حوزه های انتخابی برخوردار می باشند. من خودم برخلاف تمایل دولت و با پشتیبانی مردم انتخاب شده ام. آن روز که دکتر کنی ازفساد صحبت می کرد مظهری آتش بیار دولت بود. من مقداری ازانتقادات را قبول دارم. مردم ازحکومت نظامی خوششان نمی آید ولی اگر اعلام نمی شد کار به کجا می رسید؟ آقای شریف

امامی روشن کنید این کارها ازکجا آب می خورد؟ آیا اقداماتی که برای افزایش در آمد نفت صورت گرفت و درآمدایران را به سالی ۲۲ میلیارد دلار رسانید ریشه کارنیست؟ در آمد سرانه ایران ده سال قبل ۱۰۰ دلار بود حالا ۲۲۶۰ دلار می باشد. البته سوء استفاده شده،باید دزدها را گرفت. آقای نخست وزیر معجزه این است که چشمهارا هم بگذارید و دزدهارا بگیرید و کاخهائی که جلو چشم مردم درست کرده اند روی سرشان خراب کنید. ازمرد شریفی مثل شما معجزه می خواهیم. معجزه شما گرفتن دزدهاست.

آقای پزشکپور باید بگویم ما قوانین غیر مفید تصویب نکردیم. به عوارض گذرنامه مورد اعتراض شما من رأی دادم. گفتم هرکس برای تفریح به خارج می رود سهمی هم باید به کشورش بپردازد.آقای شریف امامی همه به شما کمك خواهند کرد،اگر کمك نکنند کار به جائی می رسد که اینجا جای هیچ انسان وطن پرستی نخواهد بود. اگر شما جلوی آشوب را نمی گرفتید آدمها یکدیگر را می خوردند. حساب وطن پرست متدین با اجنبی دوتاست. هیچکس نمی تواند ازبرقراری امنیت و آرامش ازشما ایراد بگیرد. درباره زندانیان سیاسی آنها که شعارخائنانه درباره مملکت و رهبر کشور داده اند قابل گذشت نیستند ولی عده ای که گول خورده اند بایدآزاد شوند. مهندسین مشاور پولهائی که گرفته اند گیج کننده است و باید رسیدگی شود. من ازهمه نمایندگان می خواهم که دولت را یاری کنند تا جلوی هرج و مرج و نا امنی گرفته شود.

بنی احمد چنین گفت:آقای شریف امامی ۸ تن از وزرای شما با شیخ الاسلام زاده به عنوان متهم به تجاوز به بیت المال درکنارهم نشسته بودند. اصول قانون اساسی همه وزراء را مسئول یکدیگر می داند. شما هم در موقعیت ریاست سنا شاهد خرابکاریها بودید. وزیر دزد سالها در ردیف جلو در مجلس در مسندهمکاران شما نشسته بود. شما هنگام نخست وزیری تاریخ شاهنشاهی را لغو کردید ولی روز تصویب شما رئیس جلسه مشترك بودید. جامعه

امروز ایران احتیاج به یك (ملت مرد) دارد. شما کشت و کشتار کردید. چرا گذاشتید مردم شعار خلاف قانون اساسی حمل کنند تا به سوی آنها تیراندازی شود. وضع ۳۰ سال اخیر در مملکت مکتب تربیت رجال را تعطیل کرد. آنها که به وضع اقتصادی تکیه داشتند اکنون نمی توانند کاری انجام بدهند. راه به میان مردم رفتن کشت و کشتار نیست ولی شما کشتار کردید. این مارکسیستها را در دستگاههای اجرائی جستجو کنید. جامعه ای که پس ازسالها اختناق نسیم آزادی دیده می خواهد در کمال بردباری حرف بزند و هیچگونه شعار خلاف قانون اساسی در میان آنها رخنه نمی کند. شما همبستگی مردم ایران و برادران سرباز را ندیده اید فقط چند شعار خلاف قانون را بهانه حکومت نظامی قرار داده اید. شما برای رسیدن به دموکراسی باید هرج و مرج را تحمل کنید. این اتهام رخنه عناصر مارکسیست درمیان ملت نارواست. ایرانی ازهرنوع عناصر خارجی بیزار بوده و آنهارا محکوم می کند. اسلام چگونه می توانست با مارکسیست رابطه داشته باشد. من هم می گویم مارکسیستهای رستاخیزی. جامعه روحانیت که در صف مقدم ملت قرار گرفته مترقی است. آخرین مصاحبه آیت الله شریعتمداری را درباره اقلیت های مذهبی بخوانید و ازآنها یاد بگیرید. در روز تیراندازی میدان ژاله شکارآدمها بود. مردم خانه ها را به روی زخمیان باز کردند و آنهارا پناه دادند. چرا تعداد کشته شدگان را اعلام نمی کنید؟ چرا به خبرنگاران خارجی اجازه ورود به بهشت زهرا را نمی دهید؟ من اعلام می کنم تمام کسانی که عزیزان خودرا از دست داده اند به خانه من بیایند و آمار واقعی را اعلام خواهم کرد.

شما گفتید وقتی دکتر خانعلی را کشتند من از نخست وزیری استعفا کردم چون نمی توانستم ناظر کشتار باشم. اما چگونه امروز قلب رئوف شما به آهن و سنگ تبدیل شده که درمقابل هزاران کشته خودرا فاتح روزجمعه خونین می دانید. دم ازبهار سیاسی می زنید. کدام بهارسیاسی؟ این شما بودید که همیشه در بهار سیاسی بودید

و هرگز خزان ندیدید. آیا هرکس طرفدار شماست وطنپرست و هرکس مخالف شما می باشد بی وطن است؟ فرانکو دیکتاتور اسپانیا به خان کارلوس وصیت کرد که هرکس از دست او فرار کرده به اسپانیا برگردد و می گفت اینها با من مخالف بودند با اسپانیا که مخالف نبودند. آیا مفهوم حکومت آشتی شما این است که همه را به گلوله ببندید؟ من نمی دانم با تأسیسات کیش چه خواهید کرد؟ آیا ملت ایران ناچار بود وسیله خوشگذرانی عناصر نوکیسه را ازبیت المال تأمین کند؟ من این کابینه را مرد میدان پرتلاطم امروز نمی دانم. شما در برنامه خود از حفظ شعائر اسلامی یاد کردید،آیا اعلامیه آیت الله شریعتمداری مرجع تقلید شیعیان را خوانده اید؟ او عزای عمومی اعلام کرد ولی شما جشن و سرور برپا می کنید. شما اندام هارا سوراخ سوراخ کردید. من به عنوان اعتراض به وقایع، تا پایان هفته روزه سیاسی گرفته ام و چون می دانم روز اخذ رأی در جلسه نخواهم بود ازهمین حالا رأی کبود خود را می دهم.

دکتر فرزان امیری گفت ریشه وقایع اخیر دوچیز است. یکی رشد همه جانبه چندسال اخیر و دیگر اعتلای کشور در صحنه بین المللی در سایه رهبری شاه و ملت ایران. استعمارگرانی که چشم طمع به ثروت ملت ایران دارند در کمین نشسته اند و با ایجاد چند دستگی سعی دارند عده ای را به جان هم بیاندازند و ازآب گل آلود ماهی بگیرند. با تخریب اموال عمومی و ایجاد بلوا نیات خودرا عملی سازند. آیات عظام اعلام تظاهرات آرام می کنند ولی اینها وارد صفوف ملت شده بلوا به وجود می آورند. خودشان در حاشیه می نشینند و مردم را درآتش می سوزانند ولی باید بدانند تا ایران و ایرانی هست برای مقابله با این اقدامات هراسی نداریم. جای تعجب است که می گویند چرا از تخریب خانه ها و به آتش کشیدن مغازه ها و اماکن عمومی جلوگیری می شود؟ مغرضین دارند با تحریکات خود مملکت را به آتش می کشند. دولت که وظیفه اش حفظ امنیت است نمی تواند ناظر باشد تا مغرضین به اهداف شوم

خود برسند و خون بیگناهان به زمین ریخته شود. این خواست همه مردم است که باید نظم و امنیت درکشور برقرارباشد و جلوی هرگونه هرج و مرج و آشوب گرفته شود. آنها که طالب آزادی واقعی هستند می دانند که باید نظم و انضباط باشد تا آزادی شکوفاتر شود. آنها که هرج و مرج را تشویق می کنند نمی توانند طرفدار آزادی باشند.

در کجای دنیا آشوب و هرج و مرج و آتش زدن را تشویق می کنند؟ حتی رهبران مذهبی گفتند این کارها به ما مربوط نیست. من صریحا اعلام می کنم که ملت ایران فریب نمی خورد و ننگ بردگی را نمی پذیزد. ما عاشق وطن خود هستیم. به نظام شاهنشاهی و قانون اساسی وفاداریم و جان خودرا در راه پاسداری آن فدا خواهیم کرد. ایران با تلاش شاه و ملت به جای (ایرانستان) به (گلستان) تبدیل شده و کعبه آمال ما رسیدن به تمدن بزرگ می باشد. خارهای اطراف این گلستان را با شعله های وطن پرستی خواهیم سوزاند، دولتها می آیند و می روند وضع آنها مطرح نیست، بقای مملکت مطرح است، حراست ازقانون اساسی مطرح می باشد، باحمایت ازدولت جلوی آشوبها گرفته خواهد شد.

اخلاق پور چنین گفت:آقایان هویدا و آموزگارتا قبل از استعفا در مجلسین اکثریت داشته اند ومعلوم نیست چه عاملی باعث استعفای آنان گردیده است. دولت آموزگار درباره اعلام حکومت نظامی ۲۰۷ رأی موافق و ۷ رأی مخالف داشته ولی فشار افکار عمومی باعث برکناری آنان گردید. آقای شریف امامی در موقعی که زمام امور کشور را به دست گرفته اند با مشکلات عظیمی روبروهستند. دولت های قبلی اوضاع را خراب و مردم را ناراضی کردند که منجر به وقایع ناگواری شد و امروز شما وارث این وضع نابسامان هستید. من با هرگونه نا امنی و اغتشاش که نظم مملکت را بهم بزند و همچنین با قانون شکنی و اقدامات خلاف قانون اساسی مخالف هستم. دولت آموزگار به علت استیضاح این

جانب و چند تن دیگر ازنمایندگان ناچار به استعفا گردید. دولت جنابعالی دست به اقدامات امیدوارکننده ای زد ولی بدخواهان ملت شمارا وادار به اعلام حکومت نظامی کردند که منجر به کشتار گردید و امیدها به یأس مبدل شد. تاقبل از حکومت نظامی مطبوعات ازآزادی قلم نسبی برخوردار بودند ولی با این طرز مجددا سانسور برقرار خواهدشد. برقراری حکومت نظامی خلاف قانون اساسی است و کشتار افراد وسیله مأمورین حکومت نظامی خلاف صراحت ماده ۱۰ قانون حکومت نظامی بوده به همین جهت به این دولت رأی کبود می دهم.

مهندس جوادی در موافقت گفت دولت برای حل مشکلات آماده است وباید رأی موافق داد.

عنایت الله قائمی گفت شما آقای شریف امامی وارث اسفبار ۱۳ سال حکومت تقلب و ریا و خدشه و دروغ هستید. بی وطنهای چپ و راست و غارتگران کاری کردند که ملت مسلمان و آزاده ایران عاصی گردد و هرقانونی که خواستند ازمجلسین گذرانیدند. برنامه شما تعظیم به شعائر مذهبی و ایجاد آشتی و حفظ حرمت روحانیت و احترام به قانون اساسی است که مورد تأکید هروطن پرستی می باشد. ولی متأسفانه شما جامعه را خونین کردید و جای آشتی باقی نگذاشتید. کجای قانون حکومت نظامی اجازه داده که سینه برادران ما گلوله باران شود. با این طرز دیگر حکومت شما حکومت آشتی نیست. به شما رأی مخالف می دهم.

نعمت الله قاضی به عنوان موافق گفت باهرج ومرج و جنجالها نمی توان کار مثبت و سازنده انجام داد. من باید بگویم دین و شاه نجات دهنده این سرزمین هستند. اگر ملت به شاه و دین و نظام شاهنشاهی تکیه نکندهمه چیزش را ازدست داده است (صحیح است)این تنهاصدای شاه نیست بلکه صدای تاریخ است که میگوید:

نه بی تخت شاهی بود دین بجا نه بی دین بودتخت را پایگاه

کسانی که بین دین و شاه جدائی می اندازند هم به شاه و هم

به دین و هم به ملت ایران خیانت می کنند. امروز روزاتحاد وهمبستگی است. شعار (دین و شاه) همواره با ملت ایران که ملتی زنده بوده و باید بماند همراه بوده است. اسلام و قرآن به کمونیست اجازه رشد نمی دهد. نشریه نوید وعده استقرار حکومت کمونیستی را درایران داده است. (نمایندگان - غلط کرده است) حالا باید گفت چرا افرادی خودرا پشت شاه مخفی کرده و هرکاری می خواهند می کنند. من به شما رأی موافق می دهم ولی در عین حال می گویم مبارزه بافساد حکومت نظامی لازم ندارد.

دکتر شیروانی در مخالفت گفت کابینه ای که در خون و آتش بود و ملت مارا ماتم زده و سوگوار ساخت سقوط کرد و کابینه ای آمد و عده آزادی داد ولی بااعلام حکومت نظامی همه وعده ها ازبین رفت. جبهه گیری در مقابل مذهب و روحانیت بزرگترین خیانت است. جامعه اصیل روحانیت نشان داد که با متانت ومسالمت در راه تمرین دموکراسی گام بر می دارد و نمونه آن آیت الله شریعتمداری هستند. مردمی که برای دفاع ازقانون اساسی به پا خاسته اند هرگز راهی جز قانون و عدالت انتخاب نمی کنند. طبق قانون اساسی همه کسانی که در گذشته مصدرکاربوده اند مسئولیت مشترك دارند.آنها به غارتگران راه داده اند. ما در برابر مردمی که کشته داده اند چطور می توانیم سکوت کنیم. مردم ایران معتقد به قانون اساسی و وفادار به رژیم بوده ولی اکثرا ناراضی هستند. ایران امروز دیگر چاپلوسی و تملق و نوکر نمی خواهد بلکه احتیاج به فدائی دارد. من چون شاهد کشتار حکومت نظامی بودم رأی مخالف می دهم.

رستم رفعتی در موافقت گفت من در سیمای شماآقای شریف امامی می بینم که می توانید مملکت را نجات دهید. ریشه این اقدامات در کارهائی است که در گذشته دولت هویدا انجام داد وباید به کار ۱۵ سال گذشته دقیقا رسیدگی شود.

منوچهری یزدی گفت این دولت استمرار دولت گذشته است. اگر می خواهید ناراضی تراشهارا محاکمه کنید وزیراطلاعات

پیشین را که مقاله ای را به روزنامه اطلاعات تحمیل کرد محاکمه کنید. این مقاله اهانت به روحانیت بود.به نام جشن هنر چه کرده اید؟ سیزده جشن هنر درشیراز ترتیب داده اند. به یك ویلن زن چکهای صدو دویست هزار تومانی دادند. از ۸ هزارکارمند رادیو وتلویزیون ۵ درصد ازحقوقها کسرکردند برای ساختن خانه ولی اقدامی نکردند.اما ۲۰ خانه خریدند به بینید به کی ها داده اند. ماشینهای آخرین سیستم و حقوقهای کلان به مأمورین تلویزیون در خارج ازکشور دادند. ببینید چه گزارشهائی دادند؟ مجلس دنباله روی دولتها بود. دولتها تاروزی که سقوط کردند اکثریت داشتند. جلوی اعمال نظارت قوه قضائیه را گرفتند. همه سازمانهائی که نقش ناظر را داشتند از مسیر خود خارج شدند. به این ترتیب آیا ملت حق عصیان نداشت؟ کشته شدگان روز جمعه کمونیست نبودند بلکه مسلمانان ناراضی بودند. مردم ۷ روز به عزاداری نشستند. عزاداری راتخطئه نکنید. ملت ایران هیئت حاکمه ای می خواهد که به ملت مؤمن باشد و خلاف نکند.

فرهنگ بیگوند در موافقت گفت بعضیها سعی دارند وکلای مجلس را تخطئه کنند در حالیکه به شهادت صورتجلسات مجلس آنها وظایف خودرا به نحو احسن انجام داده وجزاستحکام اصول مشروطه سلطنتی و تحکیم قانون اساسی و خدمت به مردم حوزه انتخابیه نظری ندارند. اگر به تذکرات نمایندگان توجه می گردید جلوی خیلی از بی ترتیبی ها گرفته می شد. اکثریت مردم ایران مسلمان و میهن پرست و شاهدوست هستند. شما فاسدین و عوامل خیانت را ازبین ببرید خواهید دید که مردم به حقوق خود قانع هستند.

پارسا مطلق گفت نتیجه خودکامگی و اعمال زور و عدم توجه دولتهای گذشته موجب شد که امروز وضع کشور چنین باشد. به نام قانون هرعمل خلاف قانونی را انجام دادند. صدای حق طلبانه مردم به جائی نمی رسید. شك نیست روحانیت که خود ازپایه گذاران

مشروطیت است به اصول قانون اساسی توجه دارد. ایمان مردم به دین اسلام متضمن استقلال و تمامیت ارضی کشور ما بوده و خواهد بود. اسائه ادب به مقام روحانیت مردم را ناراحت می کند.

آقای شریف امامی در مقام ریاست سنا برنامه دولتهای گذشته را تأیید کرده ولی حالا به نام (آشتی ملی) مردم را به گلوله می بندد. برنامه این دولت چیزی جز برنامه های پرزرق و برق دولتهای گذشته نیست. تا روزیکه این همه نابسامانی درجامعه حکمفرماست به طور قطع نارضائی ریشه کن نخواهد شد. دولتی می تواند بر مشکلات فائق آید که ازحمایت قشرهای مختلف مردم برخورداباشد و در جهت رضایت عمومی فداکاری کند. با وضعی که پیش آمده نمی توانم به این دولت رأی موافق بدهم.

علی نظمی در موافقت گفت در ۲۰ سال گذشته مملکت با رهبری بی نظیر و باتدبیر و با اصول انقلاب پیشرفتهای مهمی نمود ولی مسئولین امر از این وضع حداکثر بهره برداری را کردند. نارضائی و ناراحتی مردم ازسوء جریان گذشته و سوء استفاده و نداشتن امکانات رفاهی کاررا به جائی رسانید که دولت متوسل به حکومت نظامی شد. جامعه امروز ما چندمرض خطرناك دارد که باید به سرعت معالجه شود. بزرگترین بلا (دیوان سالاری) است. عدم اعتناء به مردم و سوء رفتار و سوء استفاده عوارض اولیه آن است. افزایش درآمد نفت کاربذل و بخشش را رایج ساخت. دولت ها را عاشق افکار خود نمود. وجدانا بایدگفت مسئول آتش سوزیها و کشتارها آنهائی هستند که در رأس دستگاهها بوده و مردم را ناراضی کرده اند. اگر ناراضی نباشد هیچکس نمی تواند مردم را اغفال کند. آنهائیکه به مبانی مذهبی و اخلاقی بی اعتنا بودند مردم را ناراضی کردند. آنهائیکه اقتصاد تورمی را به ایران ارزانی داشتند، آنهائیکه کشاورزی را نابود کردند، آنهائیکه با تجاوز به حقوق دیگران آسایش را از مردم سلب کردند اینها باید حساب پس بدهند و حتما باید دروازه های مملکت برای خروجشان بسته شود و

مورد محاکمه صحیح و قانونی قرار بگیرند. ما نمی گوئیم همه دزد و خائن بوده اند، باید محاکمه ای صورت گیرد تا حق از باطل جدا شود. ما جز شاهنشاه به هیچکس اعتماد نداریم و اعتقاد به شاه بلاشرط است. خودشان گفتند درگذشته اشتباهاتی شده که باید مرتکبین محاکمه شوند. شما باید متجاوزین به حقوق عمومی و اهمال کاران و ناراضی تراشان را به شدت تنبیه کنید. باید مسببین وقایع اخیر را معرفی و قضیه سینما رکس آبادان را روشن کنید. به مردم آزادیهای مقرر در قانون اساسی را بدهید ولی هیچکس حق ندارد به استقلال و تمامیت ارضی و مذهب و قانون اساسی و شاهنشاهی ما اهانت کند. ملت ایران رژیم شاهنشاهی را حافظ استقلال و تمامیت ارضی ایران می داند که در تمام ادوار تاریخ پرفراز و نشیب ایران ثابت شده است. همیشه هدف تجزیه طلبان حمله به نظام شاهنشاهی است و هرجا که این حمله شدید است بدانید دست دشمنان ایران در کار می باشد. متأسفانه در سالهای اخیر عده ای در لباس شاهدوستی و وطن پرستی مرتکب بزرگترین خیانتها شدند. آنهائی که هرکار خودرا به امر شاهنشاه اعلام کردند ازهرخائنی خائن ترند. آنهائیکه جمله (به عرض رسیده است) را مطرح ساختند باید تحت محاکمه قرار بگیرند. یکی از وزراء که فعلا در اینجا نشسته به علت ایراداتی مرا تهدید کرد که مطالب را به عرض می رسانم. وزیر دیگری مرا تهدید کرد که اگر این گفته ها تکرار شود در دوره آینده جزو کاندیداها نخواهم بود که جز خنده پاسخی نداشتم. عدم توجه به اصول قانون اساسی موجب پیدایش چنین وضعی شده است. شما اجازه ندهید که این وضع تکرار شود. من به این دولت رأی موافق می دهم ولی اگر به گفته هایش عمل نکرد دولت را استیضاح خواهم کرد.

مهندس شهابی گفت دویست هزار ایل بختیاری اهل حوزه انتخابیه ام خواستار شده اند که اعلام کنم همه گوش به فرمان شاهنشاه آریا مهر هستند زیرا رمز بقای ایران را در تحکیم نظام

شاهنشاهی می دانند.

دکتر واحدی گفت با توجه به سوء استفاده در وامهای صنعتی و کشاورزی شرّ این (آلکاپونهای صنعتی و کشاورزی) را ازسر مردم ایران کوتاه کنید. با مجازات چندتن آلکاپون و مصادره اموال آنها باب آشتی ملی با مردم گشوده خواهد شد. حسابرسی به کار مقامات باید بسرعت انجام شود. ملت ایران تشنه مجازات متجاوزین به حقوق عمومی است.

مهندس شریف امامی درپاسخ چنین گفت:

در برنامه دولت ۵ جلسه و ۲۵ ساعت بحث شد و با کفایت مذاکرات فرصت به همه نرسید.هیچوقت فکر نمی کردم در مجلس چنین سخنوران ماهری هستند. شاید به این علت بود که در گذشته مطالب هیچوقت منتشر نمی گردید. اختلاف زیادی بین حرفهای دولت و نمایندگان ملت نیست. دولت ها باید تحمل بیانات مخالفین را داشته باشند (نمایندگان - آفرین) به هرحال آنچه لازم است و شاهنشاه امر بفرمایند مثل آزادی زندانیان سیاسی و خدمت وظیفه استدعا خواهد شد و آنچه که دولت می تواند انجام بدهد مثل کاهش حکومت نظامی خود انجام می دهد. من ٤٨ سال است که به این مملکت خدمت می کنم. گوشت و استخوان من ازاین کشور می باشد. در این مملکت متولد شده و خدمت می کنم و در اینجا می میرم. به کار خود ایمان دارم. برای جاه طلبی قبول مسئولیت نکرده ام. به نظر من آرام نشستن در این موقعیت، خطائی نا بخشودنی است چون احساس خطر در وحدت ملی کردم. اگر ریاست من برای مجلس سنا گناه است قبول می کنم. آنهائی هم که نماینده بودند باید به سهم خود بپذیرند. خدمت به مملکت هیچگاه دیر نیست. بیائید برای حفظ آزادی دست به دست هم بدهیم و مشکلات را ازپیش پای برداریم. کاری بکنیم که از این نعمت آزادی محروم نشویم. من حاضرم تاپای جان در راه تحکیم وحدت ملی تلاش کنم.

در اینجا گفته شد در گذشته دولتها کاری انجام نداده اند.

البته این بی انصافی است. ولی به هرحال اگر دولتها در گذشته کاری انجام نداده باشند این دولت که نباید چوب آن را بخورد. من درمدت ریاست مجلس سنا کاری نکرده ام که موجب تضعیف قوه مقننه گردد. من هرگز موجب تحکیم حکومت (توتالیتر - بوروکرات) نبوده ام.

اینجا گفته شد که باید احزاب آزاد باشند. دولت در اعلامیه نخستین خودآزادی فعالیتهای سیاسی را مطرح ساخت. این که گفته شد قانون حکومت نظامی خلاف قانون اساسی است هرگزاین طور نیست بلکه وسیله ایست برای حفظ آن، در شرایطی که حاکمیت ملی در خطر باشد. دولت حاضر در مقابل مردم و مجلس خودرا پاسخگو می داند. قبول مسئولیت در این شرایط کارآسانی نبود ولی وقتی پای مصلحت و منافع ملی در میان است دیگر مصلحت شخصی مفهومی ندارد. به آنهائیکه ازدولت فعلی انتظار معجزه دارند باید بگویم که متأسفانه این دولت معجزه گر نیست و هرگز وعده بیجا نمی دهد. قول می دهم آنچه در قوه داریم انجام بدهیم. دولت خودرا مسئول حفظ نظم می داند. مجلس باید ازاحترام کافی برخورداباشد و درمقام پارلمانی همواره حافظ این حریم بوده ام و امروز هم در مقام رئیس دولت عقیده ام تغییر نخواهد کرد. آن روز که خواستیم براساس قاتون اساسی و حفظ دموکراسی جلوی بلوا و آشوب و برهم زدن نظم جامعه را بگیریم وقتی به روی مأمورین انتظامی اسلحه سرد و گرم گشودند اگر با قاطعیت و سرعت جلوگیری نمی شد مطمئن هستم که امروز دیگر آقای بنی احمد و دیگرمخالفین نمی توانستند در پناه دموکراسی و قانون اساسی در مجلس شورایملی افکار و عقاید خودرا عرضه کنند تا وسیله رادیو و تلویزیون و مطبوعات به اطلاع جهانیان برسد. دولت برای این که این آزادی را تأمین کند ناچار به برقراری حکومت نظامی شد. دولت نمی خواست کسی کشته شود و حتی نمی خواست خون از دماغ کسی جاری گردد اما چه می توان کرد عمل دیگران با این کار

سازگار نبود. آنها با ناامنی و بلوا و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی مردم می خواستند دولت را در بن بست قرارداده و سیاست آشتی ملی را منکوب سازند. با قاطعیت می گویم که مسئول حوادث جمعه دولت نبود بلکه کسانی بودند که مقدمه توطئه را ازقبل فراهم ساخته و با شعارهای خلاف قانون اساسی و ضد ملی آنان را به میان صفوف مردم کشاندند و با هیجانی که ایجاد شده بود سوءاستفاده کردند. فیلمهای تظاهرات گویای حقایق است. اسناد به دست آمده نشان می دهد این حوادث بانقشه و پول خارجی ابعاد گسترده ای یافت. حضرت آیت الله شریعتمداری که مورد احترام من هستند مردم را به رعایت آرامش دعوت کردند ولی دیدیم که به این تذکر هم توجه نشد. باید دید چه دستهائی موجب شد که تظاهرات طبیعی مردم رنگ دیگری به خود بگیرد. باشعارهای مخالف قانون اساسی و ضدملی و غارت و آتش زدن سینماها و مراکز فرهنگی حرمت ملی و حیثیت جامعه نباید ملعبه شود. دیگر کمتر کسی است که عمق توطئه علیه استقلال و تمامیت کشور را نداند. متن گزارشهای انتظامی قبلا خوانده شد. من قبول دارم که برای تعمیم دموکراسی باید تاوان داد. اما این تاوان هرگز نمی تواند استقلال و تمامیت مملکت و رژیم باشد. اگر به موقع جلوی توطئه گرفته نمی شد ناگزیر بودیم عواقب وخیم آن را بپذیریم. درباره تعقیب و مجازات خاطیان و مفسدین و متجاوزین به حقوق عمومی و ناراضی تراشان دولت کمترین مسامحه را نخواهد کرد و دستگاهها کاملا پاکسازی خواهد شد. آزادی تنها در محیط امن و امان و آرام تعمیم می یابد ولی هرگز دیده نشده که در فضای تروریسم و هرج و مرج نضج یابد.

بهرحال اگر به ما رأی بدهید می مانیم و در کمال اخلاص خدمت می کنیم و اگر هم رأی ندادید مرخص می شویم و کاررا به خدمتگذاری دیگر می سپاریم.

سرانجام مجلس شورای ملی با ۱۷۶ رأی موافق و ۳۵ رأی

مخالف و ۷ رأی ممتنع به دولت شریف امامی رأی اعتماد داد.

* * *

سپس مهندس شریف امامی برای اخذ رأی اعتماد به مجلس سنا رفت. همان جائی که ۱۵سال باقدرت برآن ریاست کرده بود. هنگام طرح برنامه دولت جلالی نائینی به عنوان مخالف چنین گفت:

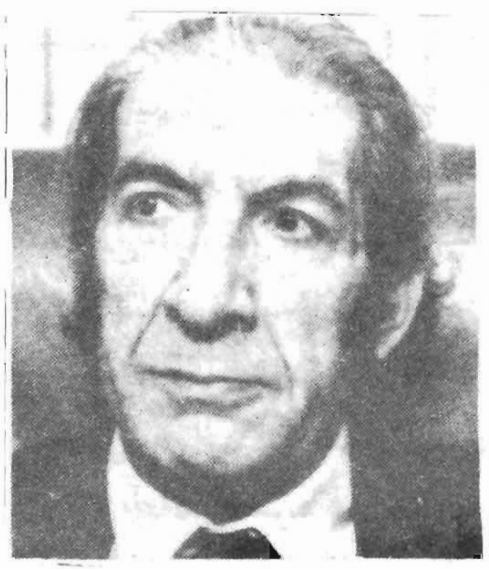

وقتی آقای شریف امامی مأمور تشکیل کابینه شد و نخستین اعلامیه خود را منتشر ساخت مردم ایران امیدوار شدند که یکی از شخصیت های با تجربه زمام امور کشور را به دست گرفته است ولی معرفی کابینه این انتظار را برنیاورد. زیرا گروهی ازوزراء در دولتهای گذشته عضویت داشته اند که مورد اعتراض می باشند. زیرا وزراء مسئولیت مشترك دارند.

من وقتی خبر اعلام حکومت نظامی را شنیدم متأثر شدم که آقای شریف امامی برخلاف میل باطنی خود تن به آن داده اند. با استقرار حکومت نظامی بسیاری از اصول قانون اساسی به حال تعطیل در می آید. آیا همه مردمی که در میدان ژاله جمع شده بودند خرابکار بودند که سینه آنان مورد اصابت امواج مسلسل قرار گرفت؟ آقای شریف امامی می دانید ارتشبد نصیری چه مظالمی کرد و چه افرادی به دستور او شکنجه شدند و چه اعمال

خلافی بود که مرتکب نشد؟ مردم می گویند پس از این که چند میلیارد ثروت اندوخته تازه سفیر دریك کشور خارجی شده است. این قانون (ازکجا آورده ای؟) را در مورد این تیمسار اجرا کنید. نصیری در شمال و در اصفهان مشغول شهرك سازی است. یکی ازوارد کنندگان اتومبیل می گفت آپارتمانهای شمال را به من و چند نفر دیگر تحمیل کرد که باید ماهی ۳۰۰ هزارتومان قسط بدهم. اطرافیانش هم دزدیدند و در رفتند. چرا مردم اطراف سرلشگر پاکروان و معینیان حرف نمی زنند. دوست ایشان هژبر یزدانی ۵ میلیارد و دویست میلیون تومان ازبانکها با سفارش ایشان وام گرفته است. آقای خیامی آپارتمان مجللی در سویس داشته که خانم ارتشبد نصیری آن راپسندیده و به اکراه تمام واگذار شده است. چرا به جامعه روحانیت بی اعتنائی شد؟ در خانه آیت الله شریعتمداری یك نفر را کشتند. ایشان خواستار تعویض رئیس شهربانی قم شدند ولی اورا ترفیع داده به آبادان فرستادند که فاجعه سینما رکس آبادان به وجود آمد. باید شورای دولتی تشکیل و اشخاصی نظیر محمد سروری - جمال اخوی - اللهیار صالح - عبدالله انتظام - سیداحمد امامی را به عضویت آن گماشت تا گره های کشور باز گردد. باید همه افراد مملکت به شاه وفادار باشند. یك شاه و یك شهبانو و یك ولیعهد داریم. حواشی دربار سلطنتی لازم است در تجارت و معاملات شرکت نکنند تا بهانه به دست این و آن داده نشود. الان همه مردم یك صدا خواهان اجرای قانون اساسی هستند. باید با افراد آزاده و وطن پرست تماس گرفت که در امور مملکت سهیم شوند. مقام شاه و احترام سلطنت مشروطه مافوق اختلافات مرامی و حزبی است. شاه از هرگونه مسئولیت مبری است. دولت درقبال مجلسین مسئولیت دارد. مبارزه بی امان با دزدان باید ادامه یابد. چرا به نام ملی شدن جنگلها، جنگلهای مردم را گرفتند و به اشخاص بانفوذ دادند؟ و خود هم ازآن معرکه کلاهی برداشتند. باید دولت جنگلهای ملی شده را مسترد دارد و سوء استفاده کنندگان را

مجازات نماید تا ریشه فساد خشك شود. با توجه به ترکیب کابینه متأسفانه رأی کبود خواهم داد.

عماد تربتی چنین گفت: شك نیست که موج عدم رضایت در جمیع طبقات طوفانی به وجود آورده که اگر درجلوگیری ازآن مسامحه می شد معلوم نبود چه حوادث بزرگ و خونین و غم انگیز بیشتری در پی داشت. تشکیلات زیر زمینی ضد میهنی که پیوسته در کمین فرصت هستند با تبلیغات دامنه دار و شایعه پراکنی و تاکتیك های آزموده شده کمونیستی ازعدم رضایتها و عقده ها سوء استفاده نموده و تظاهرات آرام ملی را به خشونت و تخریب و آتش سوزی تبدیل نمودند. نقشه مزورانه کمونیسم این بود که در لباس اسلام و مسلمانی راه بیفتند درحالیکه در دایرة المعارف مارکسیستی هست که (انسان خدارا بدانگونه که دلخواه اوست پدید می آورد یعنی خلق می کند). استعمارگران اقتصادی و نفتی و استعمارگران سرخ بهیچوجه سلامت و سعادت و آرامش و امنیت این کشور را نمی خواهند. تنهااین کشوراست که با ارتش مجهز خود پاسدار صلح منطقه و ضامن امنیت خلیج فارس می باشد و این خاری است در چشم دشمنان کشور.

آقای شریف امامی طلیعه اقدامات شمابالغوتاریخ شاهنشاهی و مبارزه با فساد و برکناری عناصر فاسد و مشکوك و لغو کارهای اتاق اصناف و بازداشت متجاوزین به حقوق ملی و جلوگیری ازخونریزی و نشر مطالب نمایندگان مجلسین از رادیو و تلویزیون نمودار صداقت شماست. مسلما اجرای کامل مفاد قانون اساسی زمانی طولانی نمی خواهد به خصوص اصل تفکیك قوا که با اجرای آن بیش از پیش اعتماد عمومی به شما جلب خواهد شد.

سناتور جلیلوند چنین گفت: هدف ازمبارزه بافساد اعم از اداری - فکری - اخلاقی - اجتماعی است. ۱۱ تن ازوزرای آقای شریف امامی در دولتهای ۲۰ سال اخیر عضو کابینه بوده و چند تن استاندار و معاون. همه وزراء و مقامات می دانستند که در کشور

مشروطه با وجود قانون اساسی حدود و ظایف قوای سه گانه مشخص است. روش حاکم بر محیط سیاسی،قوه مقننه را به سکوت و تسلیم واداشت و قوه مجریه را به فریبکاری و تجمل پرستی و مماشات با قانون شکنان و غارتگران و دغلبازان. اشکال در این بود که تذکرات خیرخواهانه را در پیشگاه شاهانه کارشکنی جلوه می دادند و شاه که برای آبادی مملکت زحمت می کشید وقتی انتقاد را به عنوان کارشکنی گزارش می کردند آزرده خاطر می شد. به این جهت است که معتقدم باید روش اداره مملکت تغییر کند. در حالی که میان اعضای کابینه چهره ناشناسی را نمی بینم و در برنامه دولت هم چیز فوق العاده ای وجود ندارد چه دلیل دارد که این دولت را با دولتهای گذشته متفاوت ببینم. چرا اصولا شریف ترین افراد در صف مخالفین حکومت قرار گرفته و نقش مداحی را عناصر بدنام عهده دار شده اند. اینها معلول روش های غلط بوده است. حتی برخورد با معتقدات دینی و علائق مذهبی مردم هم غلط بوده است که باید شما آن را اصلاح کنید.

شریف امامی درپاسخ سناتورها چنین گفت: این وضع آشفته و متشنج ناشی ازیك سلسله عدم رضایت است که قسمت مهم آن زائیده رشد کشور می باشد که توأم با مقداری فساد بود. کار بسیار شده ولی به حساب نیاوردن مردم بیشتر موجب عدم رضایت گردیده است. مردم هرچه خواستند و گفتند بلااثر ماند.

بنده مصمم هستم که علل این نا رضائیها را قدم به قدم جستجو کرده و ازمیان بردارم. من معتقدم مذهب و دین ازپایه های اخلاقی ما می تواند باشد که باید هرچه بیشتر تقویت گردد. متأسفانه در رابطه با روحانیت تعادل حفظ نشده است. سعی خواهم کرد که با آنها تفاهم کامل پیدا کنیم.

این حکومت نظامی به ما تحمیل شد که بهیچوجه مایل به آن نبودیم ولی به لحاظ حفظ تمامیت ارضی کشور و بقای مملکت و حفظ جان و مال مردم به قبول آن تن دادیم ولی این حکومت نظامی مارا

به عقب بر نمی گرداند و فضای باز را ادامه خواهیم داد. تفکیك قوای سه گانه و استقلال قوه قضائیه ازاصولی است که به شدت به آن پای بند هستیم. با تشکیل شورای دولتی موافق هستم. در باره قانون اساسی باید بگویم ما با کمال دقت آن را اجرا می کنیم و شامل همه نکات است و با اجرای آن خواستهای اصولی و بنیادی رامی توانیم تأمین کنیم. تکرار می کنم که دولت معتقد است که قانون اساسی باید مو به مو اجرا بشود. مراقبت فرمائید که اگر تخطی شد تذکر بدهید به آن توجه می گردد. درباره مبارزه با فساد مسلم بدانید کوتاهی نخواهد شد. سعی می کنیم به مردم دروغ نگوئیم تا اعتماد عمومی جلب شود. متأسفانه وضع ما طوری است که اگر بگوئیم روز است مردم می گویند اشتباه می باشد حتما شب است و اینها چراغی است که روشن گردیده . ما باید وضع را عوض کنیم تا مردم حرفها را قبول کنند و بدانند دولتی است که خیر و صلاح آنهارا می خواهد. بنده نگران بودم که مبادا بگویند زلزله طبس را هم دولت درست کرده است. چون راجع به سینما رکس آبادان با این که مسئول آن در بغداد دستگیر شده بازهم می گویند یك چیزی در کار است. ما که نمی توانیم بدون محاکمه حکمی صادر کنیم. چقدر بنده اعلامیه نشان بدهم که در آن نوشته شده این کار دولت است. چطور می شود گفت دولتی که مسئول حفظ جان و مال مردم است دست به چنین کارهائی بزند؟ متأسفانه به علت بی اعتمادی، مردم قبول نمی کنند. راهش گفتن حقایق به مردم است. نه این که مردم را گول زد. یك بار و دوبار می شود ولی برای همیشه نمی شود و بالمآل دست انسان باز و رسوا می شود.دولت در مقابل مجلسین طبق قانون اساسی خودرا مسئول می داند و هر عملی که انجام می شود باید جوابگو باشد. ما هیچوقت مسئولیت را به دیگری منتقل نخواهیم کرد.

درباره تغییر تاریخ باید بگویم که ما در جلسه مشترك که تصمیم به تغییر تاریخ گرفتیم همان وقت گفتیم که این کار احتیاج

به قانون دارد. تصمیمات جلسات مشترك نمی تواند قانون باشد. چون تشریفات قانونی انجام نشده گفتیم همان قانون قبلی درباره تاریخ معتبر است. درباره تماس با آیات عظام و روحانیون محترم نهایت کوشش را خواهم کرد تا هرگونه سوء تفاهم رفع شود. خیلی ازمسائل در گذشته غفلت شده و باید آن را جبران کنیم. انشاءالله با رفع سوء تفاهم در یك جهت حرکت خواهیم کرد.

نکته ای که گفته شد این تظاهرات چندروزاخیر مربوط به اخلالگران بوده صریحا بگویم چنین نیست. اکثر تظاهر کنندگان ناراضیانی بودند که دل پاکی داشتند و قصد اخلالی هم نداشتند ولی متأسفانه عده قلیلی اخلالگر داخل آنها شده و سوء استفاده کرده اند. تعداد اخلالگران معدود می باشد.

سرانجام مجلس سنا با ٤٤ رأی موافق و یك رأی مخالف (جلالی نائینی) به دولت شریف امامی رأی اعتماد داد.

قانون حکومت نظامی در مجلس

در جلسه روز ٢٦ شهریور ماه ٥٧ مجلس شورای ملی پیشنهاد بر قراری حکومت نظامی در ١٢ شهر مطرح شد.

چون عده ای ازنمایندگان معتقد بودند که پیشنهاد دولت باید به صورت لایحه در مجلس مطرح گردد که تشریفات مفصلی دارد ولی مجلس طبق سنت پارلمانی پیشنهاد دولت را نظیر گذشته مطرح ساخت. ١٨ نفر ازنمایندگان به عنوان اعتراض جلسه را ترك کردند که عبارت بودند از بنی احمد - پزشکپور - سیدمحمد جزایری - ظفری - کاظم جزایری - سیدعلی صائب - اسحقی نژاد - پارسای مطلق - محمدصادق فرمان - اخلاق پور - دکتر طبیب - نواب صفا - منوچهر یزدی - صادق افتخار - دکتر شیروانی - علی اصغر رحمانی - کاظم رحمانی.

دکتر مشیر به نمایندگی ازطرف آنان در جلسه علنی چنین گفت: وقتی آقای شریف امامی نخست وزیر شدند برنامه حکومت

خودرا (آشتی ملی) نامیده و احترام به شعائر مذهبی و اجرای احکام مذهبی و اصول قانون اساسی و آزادی احزاب و مطبوعات را نصب العین قرار دادند خوشحال شدم که شخصیتی استخواندار و با تجربه در این موقع حساس قبول مسئولیت کرده تا صلح و صفارا جانشین وضع گذشته بنماید و وضع متشنج فعلی را آرام سازد ولی افسوس که با اعلام حکومت نظامی نتوانستند این هدفهارا تحقق بخشند. وقتی دیدند برنامه هایشان قابل اجراء نیست باید کناره گیری می کردند. ولی متأسفانه ماندند و خشونت نشان دادند و عده کثیری کشته شدند. چون با طرز طرح این پیشنهاد دولت هم مخالف بودیم ما ۱۸ نفر تصمیم گرفتیم که از جلسه خارج شویم و مطالب را من بگویم و ازهمه نمایندگان بخواهم که به لایحه حکومت نظامی رأی ندهند.

محمد پارسا - مدت ۲۵ سال است که مملکت در سایه رهبری شاهنشاه از امنیت و آسایش برخوردار بود و از نظر ثبات دردنیا مقام والائی داشت ولی عوامل ازخدا بی خبر با پول گرفتن از اجانب و دشمنان وطن و اغفال جوانان با ایجاد وحشتی بزرگ دست به اخلال و آشوب و برادر کشی زده و بادادن شعارهای ضدایرانی و خلاف قانون اساسی می خواهند اوضاع را بهم بریزند. دولت شریف امامی غیراز اعلام حکومت نظامی راهی نداشت و الا ازایران و ایرانی نام و نشانی باقی نمی ماند.

مهندس شهابی گفت کشور ما در پهنه گیتی ساحل امن لقب گرفته بود. وقتی فضای باز سیاسی اعلام شد همه طبقات باید خواسته های خودرا منعکس می ساختند. با کمال تأسف دیدیم شعارهای خلاف نیات ملت ایران و مخالف قانون اساسی و مغایر با شئون مذهبی و ملی عنوان می شود. من هرگز با کشتار موافق نیستم ولی امنیت را نمی توان ازدست داد. نباید اجازه داد دستهای ناپاك رشته های اتحاد و وحدت مارا پاره کند. باید از حکومت نظامی برای اعاده امنیت استفاده کرد.

صادق افتخار - آقای شریف امامی اینها که در خیابانها راه افتادند افراد بی وطن و بی ایمان نبودند بلکه مسلمان و معتقد به مقدسات ملی و قانون اساسی بودند که می خواستند عدم رضایت و عصیان خودرا اعلام کنند. درست است که آشوبگران قصد سوء استفاده داشتند ولی ملت مسلمان ایران نشان داد که شایسته آزادی هست و تظاهرات عید فطر نمودار آن می باشد. من به عنوان یك مسلمان معتقد نمی توانم به استقرار حکومت نظامی که در اولین ساعت برقراری خود (موج خون) به راه انداخت رأی موافق بدهم.

اعظمی پاوند پور - دونیروی لایزال (دین و سلطنت) را در ایران همه وقت درکنارهم قرارداده اند و والاتر ازآن هستند که مارکسیستها بتوانند دراین دوقطب مقدس رخنه کنند. حوادث شهریور ۲۰ تا به امروزرا بنگریم تابدانیم که چگونه آرامش و امنیت مملکت حفظ شده است. دایه های مهربانتر ازمادر در روزهای سخت کجا بودند. درواقعه آذربایجان، ملی شدن نفت، استقرارحاکمیت ایران برجزایرتنب بزرگ و کوچك و ابوموسی کجا مخفی شده بودند که امروز می خواهند امنیت و آسایش را از ملت سلب کنند. بیائید عوامفریبی و نظرات شخصی و خود خواهی راکنار بگذاریم و دست به دست هم بدهیم و کشور و ملت را نجات دهیم. غارتگران را مجازات و آشوبگران را تنبیه نمائیم. خدای بزرگ و اساس دین و رژیم سلطنت حافظ و نگهبان این کشور و این ملت خواهد بود.

اسحقی نژاد - اعلام حکومت نظامی ازطرف دولتی که هنوز رأی اعتماد نگرفته قانونی نیست. در حالی که این دولت به یك شبه کودتای نظامی دست زده نه حکومت نظامی. زیرا در قانون حکومت نظامی هرگزکشتار تجویز نشده است. اعتراض کنندگان اگر مسلح هم باشند باید بازداشت شوند. کشتار روزجمعه از هر جهت محکوم است. کشته شدگان نه مارکسیست بودند و نه کمونیست و نه ازخارجیها الهام گرفته بودند. آنها گروهی ناراضی بودند که

ازقانون شکنی ها، بی عدالتی ها، رشوه خواریها، فساد و دزدی به ستوه آمده بودند. این درست نیست که دولتها به بهانه سرکوبی خائنان و تجزیه طلبان به قتل عام مردم ناراضی بپردازد. روزنامه ها اززمان برقراری حکومت نظامی شبیه بولتن هائی شده اند که آگهی ختم و ترجمه مقالات خارجی و اعلامیه های حکومت نظامی را منتشر می سازند.

خانم برومند - من به دولت شریف امامی رأی اعتماد داده ام. ولی نمی توانم ازوقایع اخیر اظهار تأسف نکنم. صحیح است که بی نظمی و هرج و مرج هیچ مشکلی را حل نمی کند. اسلام و سایر ادیان الهی مردم را به رعایت نظم و عدالت در جامعه و پرهیز از تجاوز و دست اندازی به جان و مال و ناموس مردم دعوت می کند. گواه آن هم اعلامیه های آیت الله شریعتمداری است.

دکترباهری وزیر دادگستری ازطرف دولت گفت مذاکرات مجلس از هرجهت برای دولت آموزنده و ازنظر مملکت قابل اهمیت بود. موافقان که ارزش آزادی را انکار نمی کردند ضروری می دانستند که به امنیت کشور هم توجه شود. چون مردم مضطرب و نگران بودند و دولت هم که وظیفه خودرا استقرار امنیت می دانست به سرعت اقدام کرد. ما فکر می کردیم که مردم ناراضی هستند ولی خرسند از بعضی پیش آمدها هم نیستند و بطور کلی حق دارند از هیئت حاکمه اوقاتشان تلخ باشد. ما فکر می کردیم بااصلاحات تدریجی رفته رفته در دل مردم رخنه کنیم و لی متأسفانه با گزارشهائی که از سازمانهای انتظامی رسید دولت با اکراه تمام ناچارشد که برقراری حکومت نظامی راقبول کند. این مسلما خوشنامی برای دولت ندارد ولی وقتی وطن در خطر است دیگر خوشنامی و بدنامی مطرح نیست بلکه حفظ وطن و استقلال کشور و حفظ قومیت مطرح می باشد.

بالاخره پیشنهاد دولت درباره برقراری حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر دیگر با ۱۵۲ رأی موافق و ۲۲ رأی مخالف و ۳

رأی ممتنع تصویب شد. در حالی که چندروز قبل ازآن دولت ازمجلس با ۱۷۶ رأی موافق رأی اعتماد گرفته بود.

در پایان جلسه احمد بنی احمد علیه دولت شریف امامی اعلام جرم کرد که نکاتی ازآن چنین می باشد:

نظر به نقض اصول نهم و دهم و دوازدهم قانون اساسی و قانون حکومت نظامی مصوب سال ۱۲۹۰ چون جرائم ناشی از نقض اصول یاد شده و استقرار غیر قانونی حکومت نظامی و سوء استفاده ازماده ۱۰ قانون و تیراندازی و کشتارمردم، جنایت مسلم تلقی می گردد لذا با اجازه حاصله از ماده یك قانون مصوب ۱۳۰۷ و به استناد بند اول ماده ۲ همان قانون تقاضای تعقیب قانونی آقای شریف امامی را ازطریق مجلس شورایملی می نماید.

درضمن در اعلام جرم به این نکات اشاره شده است.

چون دولت جز در مواقع ضروری نمی تواند حکومت نظامی اعلام کند و در صورت اعلام آن ظرف یك هفته باید پیشنهاد آن را به مجلسین بدهد ولی روز ۱۷ شهریور هنوز جناب شریف امامی و همکارانشان رأی اعتماد از مجلسین نگرفته بودند بنا براین حق اعلام حکومت نظامی را نداشتند که این نقض اصول اساسی و تجاوز به آزادی های فردی و اجتماعی محسوب می گردد. تیراندازی و کشتار مردم مطابق کدام یك از مواد قانون صورت گرفته است؟ به علاوه سوء استفاده ازماده ۵ حکومت نظامی به حدی رسیده که مأمورین با قطع تلفن، زن و فرزندان یکی از افراد بازاری مخالف را به گروگان گرفته و ٦ روز است که از خروج آنها از منزل جلوگیری می کنند.

ازطرفی دیگر گروهی ازعناصر مترقی که در میان آنها رئیس کانون وکلای دادگستری و ٦ تن از آزادیخواهان می باشند ازجور مأمورین انتظامی به خانه آیت الله شریعتمداری پناه برده و متحصن شده اند و همچنین جمعی ازافراد سرشناس رابازداشت کرده اند. همچنین به دنبال دعوت این جانب برای ثبت نام کشته شدگان ۱۷

شهریور، روزجمعه ۲۳ شهریور برخلاف اصل ۱۲ قانون اساسی و مصونیت پارلمانی مأمورین به خانه این جانب مراجعه و راهها را مسدود و جلوی مراجعین را گرفته اند.

خواهشمند است اعلام جرم به کمیسیون ارجاع وظرف ۱۵ روز در مجلس قرائت و تعقیب لازم به عمل آید.

***

درمجلس سنا نیز به دنبال پیشنهاد دولت درباره اعلام حکومت نظامی در ۱۲ شهر جلالی نائینی چنین گفت:

به ده دلیل با حکومت نظامی مخالف هستم که اهم آن چنین است: ارتش حافظ حدود و ثغور مملکت است باید ازدرگیری با مردم برکنار باشد. حقوق بشر با حکومت نظامی سازگارنیست. درقانون حکومت نظامی تیراندازی به سوی مردم تجویز نشده است. تمام بوق و کرنای گذشته درباره ثبات مملکت با استقرار حکومت نظامی ازبین می رود و معلوم می شود که آرامش و امنیت نیست. من چون به شاه و مردم مملکت علاقه دارم و حکومت نظامی را موجب عدم رضایت بیشتر می دانم به آن رأی مخالف می دهم.

سناتور ورهرام در موافقت گفت آقای جلالی مگر گزارش نخست وزیر رانخواندید. جمع کردن لاستیك و خاك اره و آتش سوزی آیا کار یك عده میهن پرست است؟ آیا قانون اساسی این است که عده ای تفنگ بردارند و شعار خلاف قانون اساسی بدهند؟ تاریخ کمونیستی را بخوانید تابدانید انقلاب کمونیستی چگونه شروع شد؟ یك سرباز سه موقع حق تیراندازی دارد. موقعی که جانش در خطرباشد. موقعی که وطنش در خطرباشد. موقعی که زندانی تحت نظر او فرارکند. روز ۱۷ شهریور سربازان با بلندگو گفتند حکومت نظامی است متفرق شوید که قبول نکردند. گازاشك آور استعمال کردند ولی این گروه آتش روشن کردند تا اثرگازها ازبین برود. مملکت امنیت می خواهد. چون امنیت هست شما می توانید وکالت کنید. شما اگر میهن پرستید باید بدانید خانه ای که

آتش گرفت آن را باد نمی زنند. در حالی که صحبت شما باد زدن به آتش است. آقای جلالی اصلا عضو حزب باد هستید.

سناتورارتشبد ضرغامی هم درموافقت گفت چون عده معدودی آشوب طلب قصد سلب آسایش مردم را داشته و نقشه های خارجی و تحریکات دشمنان هم هر روز ابعاد گسترده ای می گرفت و استقلال کشور رابه خطر می انداخت دولت ناچارشد حکومت نظامی برقرارکند که بهیچوجه موجب عقب گردنیست.

سناتورها غیراز جلالی نائینی به پیشنهاد دولت درباره لایحه حکومت نظامی رأی موافق دادند.

پس ازاین که کاردولت شریف امامی در مجلسین درباره رأی اعتماد و تصویب حکومت نظامی پایان یافت مواجه با اعلام جرم بنی احمد و استیضاح عباس اخباری نماینده کرج شد. اخباری که مدتی دبیر حزب رستاخیز در تهران بود یك روز ورقه استیضاحی را به مجلس داد که موجب تعجب همه نمایندگان شد. زیرا اخباری از نمایندگانی نبود که به دنبال چنین جریاناتی باشد. عده ای می گفتند چون هنگامی که در سازمان جوانان بوده با ساواك و ثابتی ارتباط نزدیکی داشته و دولت شریف امامی هم ثابتی را برکنار کرده بود ازاین طریق خواسته با نخست وزیر مبارزه کند.بهرحال استیضاح اخباری مورد تأیید سایر وکلای مخالف قرارنگرفت و او یك تنه در مقابل دولت شریف امامی ایستاد که مورد استیضاح او چنین بود(استمرار خونریزی در کشور - بی توجهی به مصونیت علماء و مراجع تقلید - ادامه تبعید آیت الله خمینی - عدم توجه دولت به منافع ایران در امر نفت - تعلل در تعقیب عاملین فساد به خصوص شخص هویدا و...)

اخباری ضمن استیضاحش گفت آقای شریف امامی هرکس به جای شما بود به دیدار آیت الله خمینی می رفت و ازمعظم له می خواست که به کشور مراجعت کند. همچنین تعدادی از روحانیون در زندان اسیرند که نه اتهام آنها را اعلام کرده اند ونه تاریخ محاکمه،

آنها را باید آزادشان کنید.

شریف امامی درپاسخ اخباری گفت موقع شروع کار دولت با کوهی ازمشکلات مواجه بودیم. عدم رضایت و عصیان مردم دولت را در وضع مشکلی قرار داده بود. اگر این مشکلات نبود من خدمت شما نبودم و کسی دیگر این وظایف را انجام می داد. در این موقعیت حساس عده ای بی خبر به آتش دامن می زنند و کارها را مشکل تر می کنند به تصور این که اگر این دولت برود مشکلات هم ازبین می رود در صورتی که هر دولتی بیاید این مشکلات هست. پس وظیفه داریم مشکلات را ازمیان برداریم. بزرگترین مشکل اکنون بودجه کشوراست که توانسته ایم بودجه معقولی تهیه کنیم. دوسال بود که به حقوق کارمندان اضافه نشده بود که این کار انجام شد و حقوق کارمندان به طور معقولی افزایش یافت، به مطبوعات آزادی کافی داده ایم. ماحرفی نداریم که علیه ما بنویسند زیرا داشتن مطبوعات آزاد اساس کاراست. در همه دستگاهها ازجمله سازمان امنیت تغییرات مهمی داده شد. بدیهی است آزادیهائی که درفضای باز فراهم شده و حرکاتی به وجود آورده مشکل ساز بود. باید برای آزادیها حدی قائل بود که این نعمت بزرگ ازدست ما نرود. مخالف دولت نباید مخالف با مملکت باشد. گروهی کارکنان نفت را تحریك به اعتصاب می کنند. اگر با دولت مخالفید چرا ملت را در مضیقه می گذارید. اگر تولید نفت متوقف گردد عواقب شومی دارد. درباره قبول نخست وزیری باید بگویم ظرف ۲٤ ساعت به من تکلیف شد و ناچارشدم وزرائی انتخاب کنم با این طرز چطور می توانستم از٦ ماه قبل وزرایم را تعیین کنم. راجع به تبعیدآیت الله خمینی باید بگویم ١٦ سال پیش حادثه ای رخ داده و کسی که این کار را کرده فوت نموده من ازکجا اورا بگیرم و تحویل بدهم. این دولت نمی تواند جوابگوی حوادث ١٦ ساله اخیر باشد. این که گفتند چرا به دولت های عراق و کویت و فرانسه اعتراض نکرده ایم مگر ما حق مداخله در کار سایر دولتها را داریم

و یا اجازه می دهیم که دیگران درکار داخلی ما دخالت کنند؟

همین چندشب قبل آیت الله خمینی در پاریس مصاحبه تلویزیونی کردند که در اینجا هم منتشر شد آیا آزادی بیشتر هم می شود داد. آخر کمی انصاف داشته باشید. درباره احترام به مذهب باید بگویم کمال احترام را برای مقامات روحانی داریم. ولی جنابعالی که ٤ سال سابقه نمایندگی دارید چرا روز اول این حرفهارا نگفتید؟ چندسال است که قانون اساسی رعایت نشده است؟ البته اگر ما ماندیم حتما رعایت خواهیم کرد. در باره کشتارها باید بگویم ما هیچوقت حاضر به کشتن کسی نیستیم و دستور دادیم که مأمورین حتی المقدور تیراندازی نکنند. چون بیش ازهمه گرفتاری این کار بیخ ریش دولت خواهد ماند. چون این کشتارها (هفته - چهله - سال) دارد. از شما می پرسم اگر مأمورین انتظامی مورد حمله قرار گرفتند آیا حق دفاع ازخود دارند یاخیر؟ حتی مردم و نمایندگان خواستار آن هستند که در بعضی نقاط دیگرهم حکومت نظامی اعلام شود تاجلوی تشنجات گرفته شود. این همان قانون حکومت نظامی است که شما به آن رأی داده اید. چطور یك مرتبه این طور عوض شده اید؟ مگریك ماه پیش خودشما به آن رأی نداده اید؟ چطورهمین چند وقت اخیر خلاف قانون اساسی عمل شده است. درباره لوایح باید بگویم مجلس باید بررسی کند و اصلاحات لازم را به عمل آورد. چه وقت آمده ایم و آهسته در گوش شما گفته ایم که (اینطور فرموده اند) (یکی از نمایندگان - ١٥ سال آن طور بوده است). از این پس شما گوش نکنید.

وقتی شریف امامی به استیضاح ٩ گانه عباس اخباری پاسخ داد از ٢١٨ نماینده حاضر درمجلس، ١٧٦ نفر رأی موافق و ٣٥ نفر رأی مخالف و ٧ نماینده رأی سفید دادند.

چون اخباری ضمن استیضاح به چند تن از وزراء اتهاماتی زده بود آنها نیز به پاسخ پرداختند.

دکتر گنجی وزیر آموزش و پرورش گفت اخباری گفته است

من در ۲۹ مهرماه جاری ۳۱ میلیون تومان ارز از کشور خارج کرده ام که کذب محض است و ازدادستان تهران تقاضای تعقیب اورا دارم.

پروفسورپویان وزیر بهداری گفت اخباری گفته است که همسر من ازاوقاف زمین گرفته در حالی که من از۱۵ سال قبل که ازاروپا آمده ام تأهل اختیار نکرده ام. بنا براین همسری نداشته ام که به نام او زمین وقفی بگیرم.

دکتر آزمون نیز درباره اراضی اوقاف گفت استفاده از اراضی اوقاف که قسمتی ازآن به موجب قانون واگذار شده جرم نیست. ولی چون اخباری در بیانات خود اتهاماتی زده است به دادستان تهران علیه او اعلام جرم می کنم.

(درهمان وقت در مجلس گفته می شد شایعه این که نطق اخباری را ثابتی تهیه کرده بهیچوجه صحت ندارد. زیرا در آن صورت دونفر ازدوستان ثابتی یعنی آزمون و گنجی را این طور مورد اتهام قرار نمی داد. باید علت استیضاح اورا در جای دیگری جستجو کرد).

***

در طول مدتی که نمایندگی مجلس شورای ملی را داشتم (ازدوره بیستم تا بیست و چهارم) کمتر شاهد استیضاح بوده ام. مجلس بیستم چند روز قبل از انحلالش یکی دو استیضاح داشت. ولی به علت انحلال مجلس در دولت دکتر امینی این استیضاح نه تنها مطرح نشد بلکه صدایش هم شنیده نشد. در دوره بیست و دوم هنگام طرح مسئله بحرین در فروردین ماه ٤٩ ورقه استیضاحی ازطرف پان ایرانیست ها به مجلس تقدیم شد.

در اسفندماه سال ٥٦ به دنبال زدو خورد خونین در تبریز بنی احمد دولت آموزگار را مورد استیضاح قرارداد. برای اولین بار پس از چندسال آرامش در داخل مجلس، این ورقه استیضاح از طرف بنی احمد که حتی در حزب رستاخیز در جناح پیشرو بود جلب توجه نمود.

باردیگر در خرداد ماه ۵۷ به دنبال اعلام حکومت نظامی در اصفهان چندتن از نمایندگان اقلیت به طورجمعی دولت را در ٦ مورد استیضاح کردند که به علت استعفای دولت دیگر این استیضاح مطرح نگردید.

استیضاح اخباری در حقیقت پنجمین استیضاح در چهار دوره مجلس بود. ولی سالها قبل از آن دولت ها کرارا در مجلس استیضاح می شدند که تعداد زیادی ازاین نمونه استیضاح دولت ها در صورت مذاکرات مجلس وجود دارد که اکثرا منجر به رأی اعتماد می شد. بعضی مواقع نیز به استیضاح رأی سکوت داده می شد. چون نمایندگان هم نمی خواستند موارد استیضاح را نفی کنند و هم نمی خواستند دولت رابرای استیضاح ازکاربرکنار سازند. ولی در مجالس چند دوره اخیر همیشه استیضاح بارأی توأم بود، چون دولت که می دانست رأی خواهد داشت اصرار می کرد که زودتر استیضاح مطرح و رأی گرفته شود.

با این طرز فضای پارلمان خیلی پرسر و صدا شده بود. نظیر مجلس در روزهای پس از شهریور ۲۰ بود. هرجلسه مجلس که تشکیل می گردید و کلای استانها و شهرستانها از تظاهرات مردم و زدو خورد مأمورین و کشتارها بحث کرده و اعتراض می کردند و ازدولت جلوگیری ازکشتار را می خواستند. در یك جلسه مجلس بین دکترباهری و پزشکپور گفتگوی تندی شد. پزشکپور گفته بود که لایحه تأمین آزادی اجتماعات که از طرف دولت تهیه شده مغایر قانون اساسی است. دکترباهری باعصبانیت درپاسخ گفت چرا لایحه ای که رانخوانده اید این طور مورد حمله قرار می دهید و ضمن اعتراض به پزشکپور و جمعی از نمایندگان گفت چرا درباره چیزی که درست نمی دانید این طور قضاوت می کنید این کارصحیحی نیست.

دکتر مشیر سئوالی از دولت درباره تعقیب ارتشبد نصیری رئیس برکنار شده ساوك تقدیم داشت.

آصف وکیل دزفول علیه مهندس روحانی درباره سد دز و

اراضی زراعتی و محروم کردن زارعین خوزستان اززراعت اعلام جرم کرد. دکتر باهری وزیر دادگستری لایحه سلب مصونیت منصور یاسینی وکیل تهران را به مجلس داد.



عکس هائی ازتظاهرات
در مطبوعات خارجی



بازداشت اشخاص و جلسه مشاوره

درحضورشاه

مهندس شریف امامی می کوشید بهرصورتی است کشور را ازبحران نجات بخشد. بهمین جهت دنبال راه حلهائی می گشت.

بعداز اعلام حکومت نظامی که سروصدای زیاد تولید کرد دستور توقیف عده ای طبق ماده ۵ حکومت نظامی داده شد که از جمله افراد زیر می باشند:

مهندس منصور روحانی وزیر سابق کشاورزی - فریدون مهدوی وزیر اسبق بازرگانی - دکتر شیخ الاسلام زاده وزیر سابق بهداری و دکتر نیلی آرام و دکتر نقابت معاونین او - رسول رحیمی رئیس اتاق اصناف - نقیب زاده رئیس شرکت مسکن فرهنگیان

ازبخش خصوصی نیز هژبر یزدانی - قاسم ساربانها رئیس اتحادیه کامیونداران - علی اصغر رزازان به علت احتکار میوه

همچنین دستور تعقیب دکتر موسویان معاون سابق وزارت راه - محمدعلی سمیعی استاندار سابق کرمانشاهان - رضا شایگان رئیس سابق کشتیرانی آریا که در خارج بودند داده شد.

روز دهم مهرماه دکتر سعید ازسرپرستی حزب رستاخیز استعفا داد و با این طرز بساط حزب هم برچیده شد.

رادیو مسکو هم گفت حزبی که با جنجال زیاد خودرا یگانه حزب کشور می دانست به زندگی خود خاتمه داد.

در مجلس و مطبوعات به سازمان جشن هنر به شدت حمله شد واعلام گردید که مردم با جشنواره ها بیگانه بودند و ۱۶۰ میلیون تومان خرج جشن هنر شده که در حقیقت به هدر رفته و مردم

را به شدت ناراضی کرده است.

درهمین موقع ۱۸ دانشجوی علم و صنعت که در دادگستری تحت تعقیب بودند مورد محاکمه قرار گرفتند. امیرحسینی نماینده دادستان برای اولین بار درتاریخ دادگستری به جای این که اتهام متهمان را بیان کند گفت کیفر خواست فاقد هرگونه اعتبار می باشد و اینها دلایلی نیست که بتوان افراد را تحت تعقیب قرارداد. من متأسفم که به جای خطاکاران واقعی کشور تعدادی دانشجو را با دلائل پوچ مورد محاکمه قرار می دهند.

دولت اعلام کرد (باتکیه برسیاست آشتی ملی هرایرانی که در خارج ازکشور به فعالیت ضدایرانی کشانده شده بود در صورتی که با صداقت قانون اساسی را محترم بداند و مدافع راستین استقلال و تمامیت آزادی ایران باشد می تواند بدون کوچك ترین تردید به کشور باز گردد و از حمایت دولت به حد اکثر برخوردار گردد.)

خمینی روز ۲٤ مهر را به احترام شهدای ۱۷ شهریور روز عزای عمومی در سراسر کشور اعلام نمود. همان روزمراسم عزاداری بزرگی در بهشت زهرا برگذار گردید.

در روز ۲۵ مهرماه بمبی در اتوبوسی که آمریکائیهای مقیم اصفهان در آن بودند منفجر شد که به دنبال آن دولت آمریکا به آنها توصیه کرد که ایران را ترك کنند. دولت هم اعلام نمود که کلیه خریدهای تسلیحاتی از آمریکا لغو می گردد. با اقدامات دکتر آزمون و دکترعاملی اعلامیه ای به نام منشورآزادی ازطرف دولت و سندیکای مطبوعات انتشار یافت.

***

مهندس شریف امامی با این که در مجلس شورایملی مورد حمله قرارگرفته و به او گفته بودند که درتمام کارهای گذشته درمقام ریاست سنا و اتاق صنایع و بنیاد پهلوی شرکت داشته و (یك دولت مرد) است و (یك ملت مرد) نیست و نمی تواند ادعای تحول و تغییرات اساسی داشته باشد ولی صمیمانه می کوشید تا با ایجاد

محیط تازه ای به رفع بحران کشور کمك کند و گره از مشکلات گوناگون بگشاید. به همین جهت به بعضی از اظهارات ایشان درآن ایام اشاره می شود:

نظر ما به وجودآوردن محیط بازی است که نظرات اشخاص به طور آزاد منعکس بشود. ازسانسور باید احتراز گردد. باید حقایق بیان شود ولی مصالح مملکت هم باید مورد نظرباشد. تشکیل سندیکائی برای کارکنان رادیو و تلویزیون خوب است و مورد قبول دولت می باشد که همه مسائل را بین خود مطرح و حل کنند. مطبوعات باید مستقل و آزاد و منعکس کننده افکار مردم باشند و دولت سعی خواهد کرد همه نوع آزادی به مطبوعات بدهد. البته دراین مرحله عکس العمل هائی هم پیش خواهد آمد ولی باید صبر و حوصله داشته باشیم، ما اغماض داریم. اخیرا روزنامه ها مطالبی علیه دولت نوشته اند که من به همکارانم گفتم حوصله کنید. اینها به خاطروضع گذشته است. نمی دانم چه کسی گفته راجع به اعتصاب چیزی ننویسید. چرا ننویسید؟ شما ننویسید بی بی سی می گوید. شما حتما بگوئید و بنویسید تا مردم به مطبوعات و رادیو وتلویزیون اعتماد کنند. بنده واقعا مایلم که مطبوعات و رادیو وتلویزیون مورد اعتماد کامل مردم باشند ولی بطورمسلم مطالب نباید اثر سوء داشته و مخالف مصلحت مملکت باشد. رادیو باید یك رادیوی ملی باشد. اگر مطلبی علیه بنده هست بنویسید هیچ اشکالی ندارد. اگر درست باشد باید خودم را اصلاح کنم و اگر حقیقت نداشته باشد مردم خود قضاوت خواهند کرد. ما می خواهیم محیط راعوض کنیم. یك فضای جدید باید به وجود بیاید تامردم احساس کنند که درجریان امورمملکت سهیم هستند. این صحیح نیست که وزیراطلاعات بگوید هرچه من می گویم صحیح است. انتخاب دکترعاملی برای همین بود که دموکراسی را درایشان ازهمه قویتر دیدم. ازمخالفین هم دعوت خواهد شد تا نظرات خودرا از رادیو و تلویزیون بگویند.

درباره بعضی ناآرامیها باید صریحا بگویم بعضی ازقدرتهای

خارجی درپشت آن قراردارند. من برای رسیدن تفاهم با رهبران مذهبی از هیچ کوششی دریغ ندارم. نا رضایتی هائی میان رهبران مذهبی وجود داشت. ازمن خواسته شد که در این شرایط سوءتفاهم هارا رفع کنم. من هیچ تباینی بین معیارهای روحانیون و طرح آزاد سازی فضای جامعه نمی بینم. شرایط اصلی برای تحقق هرنوع اقدامات و اصلاحات نظم و آرامش کشور می باشد. به همین جهت باید برای (آشتی ملی) اولویت قائل گردید. عده ای که درتظاهرات ضد دولتی شرکت می کنند یا به خاطر عدم رضایت ازوضع گذشته و یا گله مند به خاطر وضع خود می باشد. خواسته های آیت الله شریعتمداری را می توان اجابت کرد اما گروهی هستند که هیچ توصیه ای را نمی پذیرند و موجب بی نظمی می شوند. ولی بهر صورت حرکت به سوی اشاعه آزادیهای سیاسی بهیچوجه متوقف نخواهد شد و یقین دارم بایك بخش از مخالفین که تقاضاهایشان منطقی و عقلائی است به تفاهم خواهیم رسید.

دکتر عاملی تهرانی گفت:ازاین که بعضی ازاین اقدامات خرابکارانه، یك حرکت کمونیستی است تردید نداریم و شعارها و حرکات به خوبی نشان می دهد که عبارتند از بمب گذاری ، آتش سوزی، حمله به مأمورین، تخریب بانکها و مغازه ها، انتشار تراکتها و نشریات با هدفهای کمونیستی. سیاست دولت دقیقا مبتنی برآزادی مطبوعات و اجتماعات و آزادی بیان می باشد. متأسفانه گروهی که به آن اشاره شد شرایطی به وجودآورده اند که برقراری حکومت نظامی غیرقابل اجتناب شد. در واقع حکومت نظامی را مخالفین بما تحمیل کردند و الا سیاست دولت دفاع ازآزادی است.

دکتر آزمون به عنوان سخنگوی دولت گفت:یکی ازاقدامات اصلی دولت مبارزه با فساد است. قسمت عمده دردهای اساسی ما را باید در فساد جستجو کرد. دولت با ایمان به این عقیده برای مبارزه با فساد از همه طرف و به طرق مختلف اقدام می کند و

مبارزه با فساد در دولت حاضر یك امكان جدی وقفه ناپذیر می باشد و یك شعار توخالی نیست. در واقع ادامه حیات جامعه ما در گرو مسئله مبارزه با فساد قرار دارد كه در ابعاد گسترده ای آغاز كرده ایم و آن را گسترش هم خواهیم داد. اگر دولت در این كار موفق نشود باید گفت دولت نتوانسته وظیفه اصلی خود را انجام دهد. باید بگویم مبارزه بافساد همه چیز است.

مهندس شریف امامی دریكی از مصاحبه های مطبوعاتی گفت این كه شایع شده من می روم صحت ندارد. من ماندنی هستم. یعنی محكوم هستم كه بمانم. نمی توانم بروم. این آزادی را ندارم و بنابراین قول و قراری كه داریم استوار می ماند و به شما قول می دهم كه آزاد هستید هرچه می خواهید بنویسید. بیائید دریك فضای دوستانه قول و قرار هم را بپذیریم.

***

ارتشبد قره باغی می نویسد:

همزمان با انتخاب كارتر و اعلام سیاست (حقوق بشر) به عنوان سرلوحه سیاست بین المللی آمریكا تغییراتی درسیاست اعلیحضرت ظاهر گردید. با استعفای هویدا وتشكیل دولت آموزگار سیاست (فضای باز) شروع شد. اعلیحضرت همایونی به من كه فرمانده ژاندارمری بودم فرمودند بعد از وقایع شهریور ۲۰ كه خارجی ها ایران را اشغال كردند دچار گرفتاری زیادی شدم برای اینكه درآینده این ناراحتی ها تكرارنگردد و كشور به طورآماده تحویل ولیعهد شود باید اقداماتی به عمل آید. تا به حال وضعیت ایجاب می كرد كه كشور به این صورت اداره شود و به موفقیتهای شایانی هم رسیده ایم ولی با تحولات دنیا دیگر نمی شود این رویه ادامه یابد. باید وضع متناسب بازمان و منطبق با پیشرفتهای دنیا باشد و به تدریج مردم عادت كنند كه در اداره امور كشور دخالت بیشتری داشته باشند. این است كه تصمیم گرفتیم به مردم آزادی بیشتری داده شود تا وقتی كشور تحویل ولیعهد می گردد دچار

گرفتاری نشود. این تغییراتی که در وضع می بینید دستور خود ماست که ضرورت آن را تشخیص داده ایم. به همین جهت از آن تاریخ اتفاقاتی که می افتاد ازقبیل خرابکاریها و آتش سوزیها و انفجار ها و تنقید در رادیو و تلویزیون و مطبوعات و مجلس آنطوری که لازم بود برای مقامات و مسئولان ایجاد نگرانی و ناراحتی نمی کرد. با تصمیم دولت آموزگار در قطع کمکهای مالی بعضی ازنویسندگان و روحانیون عدم رضایت آنان تشدید شد و با تعویض نصیری و انتصاب مقدم به ریاست ساواك که در آن زمان می خواست تغییراتی به وجود آورد خیلی قابل توجه بود، با توشتن مقاله تند علیه خمینی و تظاهرات قم و تبریز و مشهد و اصفهان و اعلام حکومت نظامی در اصفهان و آتش سوزی سینما رکس آبادان که مخالفین شایع کردند کار ساواك بود، دولت آموزگار مستعفی شد. آقای شریف امامی مرا خواستند و گفتند به فرمان همایونی تیمسار وزیر کشور هستید. یك استاندار هم برای مشهد انتخاب کنید، یك امیر ارتش اگر (ته ریشی) هم داشته باشد خیلی خوب است. شریف امامی به من گفت شخصا باروحانیون در تماس است و لازم است برای جلب رضایت آنان از نفوذ آیت الله شریعتمداری استفاده شود. اعلیحضرت کراراً درمورد ایشان سفارش کرده اند که حتما خواسته های آیت الله برآورده شود. سپهبد مقدم در جلسه شورای امنیت ملی گفت بنا به اطلاعات واصله مخالفین که اکثر آنها را کمونیستها و مارکسیستهای اسلامی تشکیل می دهند و ازروز عید فطر راه پیمائی آنها شروع شده در نظر دارند روزجمعه (فردا) در کشور آشوب برپا کنند. برای جلوگیری ازاغتشاش ضرورت دارد که حکومت نظامی اعلام شود. اعلیحضرت فرمودند که موضوع را در شورای امنیت ملی مطرح کنم. به همین جهت بلافاصله در جلسه هیئت دولت پس از اظهارات مقدم و ارتشبد ازهاری در ۱۲ شهر حکومت نظامی برقرار شد. مراتب تلفنی به عرض اعلیحضرت رسید قرار شد ارتشبد اویسی به فرماندار نظامی

تهران منصوب گردد.

انتظار می رفت که پس از برقراری حکومت نظامی بلافاصله کلیه رهبران و محرکین و گردانندگان تظاهرات بازداشت شوند. ولی برخلاف انتظار به صورت خونریزی بیهوده در تهران درآمد که (جمعه سیاه) نام گرفت. با این که طرز عمل فرمانداری نظامی در دولت مورد اعتراض واقع شد ولی متأسفانه تغییری در روش آنها حاصل نگردید. در یکی از جلسات هیئت دولت گفتم که با وجود حکومت نظامی نه تنها آرامش در کشور برقرار نشده بلکه وضع امنیت بدتر شده و فعالیتی ازطرف سازمان امنیت دیده نمی شود و معلوم نیست که چرا این سازمان واقعا قادر به پیش بینی حوادث نیست، چرا اقدامی نمی کند. شریف امامی گفت فعالیت ساواك خیلی مشکوك به نظر من می رسد. بنا براطلاعات واصله قسمتی ازاین آشوبهاتوسط مأمورین ساواك می باشد. تاکنون یك گزارش ازساواك نرسیده که موفق به کشف یا جلوگیری ازانفجار یا آشوب یا موفق به دستگیری مسئولین قبل از انجام عمل انفجار یا آتش سوزی شوند ودخالت مأمورین ساواك را دراغتشاشات به عرض اعلیحضرت رسانیده اند .

با تأیید سپهبد صمدیانپور رئیس شهربانی که قسمتی ازاین آشوبها وسیله ساواك صورت می گیرد مراتب را به عرض رسانیدم. اعلیحضرت فرمودند نخست وزیر هم معتقد است تمام این کارها زیرسر ساواك است. شما با ایشان کاری نداشته باشید کارخودتان را بکنید. ازجواب اعلیحضرت متوجه شدم که ناراحت شده و مطمئن بودم که دستور لازم به ساواك خواهند داد.

وقتی با نخست وزیر درباره برقراری امنیت صحبت می کردیم گفت من از طرز کارفرماندار نظامی سر در نمی آورم و نمی دانم با اویسی چه کنم؟ فرمانداری نظامی نه تنها قانون را اجرا نمی کند و مسببین اغتشاش را دستگیر نمی کند بلکه امکانات اختفا و فرار اشخاصی راهم که به فرماندار نظامی ابلاغ می شود فراهم می کند

باید برای این کار فکری بکنیم.

درملاقاتی که سفیر انگلیس در وزارت کشور بامن کرد گفت دو ماه پیش وقتی کشور شمارا ترك می کردم درحال آرامش بود ولی در مراجعت آشوب می بینم که هیچ تصورش را نمی کردم. پس از مراجعت به آیات قم که روابط نزدیکی با آنها داریم سفارش کردم که برای دولت تولید اشکال نکنند. ازطرف روحانیون داخل اطمینان داشته باشید. گفتم مشکل خمینی است. گفت با وی هیچ ارتباطی نداریم به نظرمی رسد که باشوروی مربوط باشد. گفتم رادیو بی بی سی را چه می گوئید که علیه دولت ایران صحبت می کند؟ گفت متأسفانه صحیح است ولی رادیوی آزادی است که انگلستان هزینه اش را می پردازد اما در کیفیت برنامه اش دخالتی ندارد. او گفت هنگام حرکت خمینی از دولت کویت خواستیم که اجازه ورود به خمینی ندهد که ملاحظه کردید نداد.

سفیر فرانسه هم گفت منتظر نظر دولت ایران هستیم که عمل کنیم. مطلب را به اعلیحضرت گفتم فرمودند دولت فرانسه نظرما را خواست موافقت کردیم که به خمینی اجازه اقامت در فرانسه داده شود.

سفیرآمریکا هم گفت به نظر من جبهه مخالف دولت بی اهمیت است. در برابر اعلیحضرت شخصیت سیاسی ارزنده و همطرازی وجود ندارد. فکر نمی کنم هیچ خطری متوجه اعلیحضرت و رژیم ایران باشد. خمینی شخصیت مذهبی است و سیاسی نیست که خطری برای اعلیحضرت باشد. اگر با اقدامات دولت نارضائیها برطرف شود ناراحتی ها ازبین خواهد رفت.

در همان ایام جلسه ای در حضور اعلیحضرت و شهبانو با شرکت شریف امامی - دکتر باهری - دکتر نهاوندی - دکترآزمون - دکتر گنجی - دکتر ودیعی - ارتشبدازهاری - ارتشبداویسی تشکیل شد. نخست وزیر گفت با وجود اعلام حکومت نظامی به علت عدم اجرای مقررات آن موفق نشدیم که نظم و امنیت را برقرار

سازیم. ازحکومت نظامی فقط بدنامی آن برای دولت مانده و ادامه این وضع نتیجه مطلوب را برای دولت و کشور ندارد. اعلیحضرت فرمودند حکومت نظامی به علت آزادی که خواستیم در کشور باشد به صورت شیر بی یال و دم و اشکم در آمده است. همه آزاد هستند نظریاتشان را بگویند. نهاوندی گفت باید سریعا با فسادمبارزه شود و مفسدین به شدت مجازات گردند. باهری گفت باید با نادرستی و اعمال خلاف مبارزه شود اما بارعایت مقررات و قوانین موجود تعقیب مقامات گذشته مقدورنیست و باید تصمیمات فوق العاده گرفته شود تا مفسدین هرچه زودتر دستگیر و مجازات شوند. آزمون گفت وضع بحرانی است و مردم خواستار یك انقلاب و تغییرات اساسی و فوری و مجازات مفسدین هستند. اعلیحضرت خودشان فرماندهی این انقلاب را به عهده بگیرند و با انحلال مجلسین و تشکیل یك شورای انقلاب به این خواسته مردم جواب مثبت بدهند تا اشخاصی که درگذشته موجب فساد و نارضایتی شده اند در یك دادگاه نظامی سریعا محاکمه و اعدام گردند و عدالت در کشور اجرا شود تا مردم آرامش پیدا کنند. سپهبد مقدم گفت اگر پیشنهاد آزمون تصویب و به موقع اجرا گذارده شود خود ایشان جزو نفرات اولی خواهد بود که به مجازات خواهد رسید. اعلیحضرت و سایرین خندیدند وفرمودند صحبت جدی بکنید. اویسی گفت بیشتر تحریکات زیرسر آخوندهاست که اهل پول هستند و می شود آنها را با پول راضی کرد، اعلیحضرت اجازه فرمایند پول کافی در اختیار جان نثار باشد در ظرف ٤٨ ساعت تمام مشکلات را برطرف می کنم. ازهاری گفت یك نفر ازنظامیان را مأمور تشکیل کابینه بفرمائید جان نثار هم حاضر هستم زیر دستش خدمت بکنم تا با تمام قدرت به این اغتشاش و آشوب خاتمه داده شود. من گفتم مخالف هرگونه عمل خلاف قوانین موجود هستم. اگر قانون حکومت نظامی به طور کامل اجرا می گردید وضع به این صورت نبود.گرچه خیلی دیر شده ولی هنوزهم تنها راه حل همان اجرای قانون است. استدعا دارم

کمیسیونی ازحاضرین را مأمور فرمائید تا پیشنهادات را بررسی و نتیجه را به عرض برسانند. اعلیحضرت فرمودند نظریات آقایان را شنیدم درباره آن فکر خواهم کرد.

چندروز بعد نهاوندی به امید این که مأمور تشکیل دولت خواهد بود استعفا کرد ومتن استعفای ایشان مطابق خواسته مخالفین و تنقید از گذشته و حال و یك سلسله تبلیغات علیه دولت بود.

سرانجام پس از حدود ۷۰ روز دولت شریف امامی درحالی که آشوب و تحصن و اعتصاب و انفجار و خرابکاری در همه جا دیده می شد و حتی شهرستانی شهردار تهران نوشته بود که نمی دانم چرا شریف امامی استعفا نمی کند؟ شریف امامی استعفا کرد و ازهاری مأمور تشکیل کابینه شد.

* * *

نویسنده کتاب ازمهندس شریف امامی درباره جلسه ای که در حضور اعلیحضرت تشکیل شده بود پرسیدم.گفت اعلیحضرت گفتند عده ای از وزراء را که سابقه چپی و تشکیلاتی دارند انتخاب کنید تا در جلسه ای شرکت کنند که برای وضع فعلی و مبارزه با آشوبها و خرابکاریها چاره اندیشی شود. من هم دکتر نهاوندی - دکتر باهری - دکتر گنجی - دکتر آزمون و دکتر ودیعی را در نظر گرفتم که در جلسه شرکت نمودند. دکترنهاوندی با اشاره به بررسیهای گروه اندیشمندان مطالبی گفت که یك عده همفکر باید باهم همکاری کنند و تصمیمات سریع و اساسی برای مبارزه با فساد گرفته شود و مفسدین گذشته مجازات شوند که در حقیقت منظور نهاوندی این بود که زمام امور کشور به دست او و گروه اندیشمندان داده شود. دکتر باهری گفت برای مجازات سریع مفسدین باید تصمیمات فوق العاده گرفت و با قوانین و مقررات فعلی نمی توان به سرعت این کار را انجام داد. دکتر آزمون گفت خوب است اعلیحضرت خودتان انقلاب کرده و رهبری انقلاب را به عهده بگیرید و درمیدان سپه دارها برپا کنید و مفسدین را مثل دادگاه زمان جنگ

محکوم نموده به مجازات اعدام برسانید که مقدم گفت اگر این پیشنهاد تصویب شود نفر اول خود آزمون خواهد بود که اعلیحضرت گفتند شوخی نکنید و جدی حرف بزنید. ازمهندس شریف امامی درباره همکاری آزمون با دولت اوسئوال کردم. گفت با او آشنائی زیادی نداشتم در جریان انتخابات تهران او با من به شدت همکاری کرد و اوراخیلی فعال شناختم که می توانست مطالب را به خوبی بیان کند. به همین جهت هنگام تشکیل دولت، سناتور محمدعلی مسعودی هم از او حمایت می کرد و به عنوان وزیر اجرائی و سخنگوی دولت انتخاب شد. بعد هم به علت تندرویهائی که داشت او را تغییردادم. او ارتباط خاصی بامن نداشت. در خیلی ازمواردهم به شدت جلوی کارهای اورا می گرفتم.



حسین دها در خاطراتش چنین می نویسد:

وحتی منوچهرآزمون درکابینه شریف امامی وزیرمشاور و سخنگوی دولت شد سپهبد مقدم اطلاع یافت که آزمون با قذافی رهبر لیبی رابطه نزدیك برقرار کرده و می خواهد با وسایل او در ایران کودتا راه بیاندازد. سرانجام هم به حکم دادگاه انقلاب اسلامی اعدام شد.

وقتی بحران در کشور توسعه یافت روزنامه کیهان ازگروهی از مخالفین دعوت کرد و باآنها به گفتگونشست و این عکس را هم منتشر ساخت



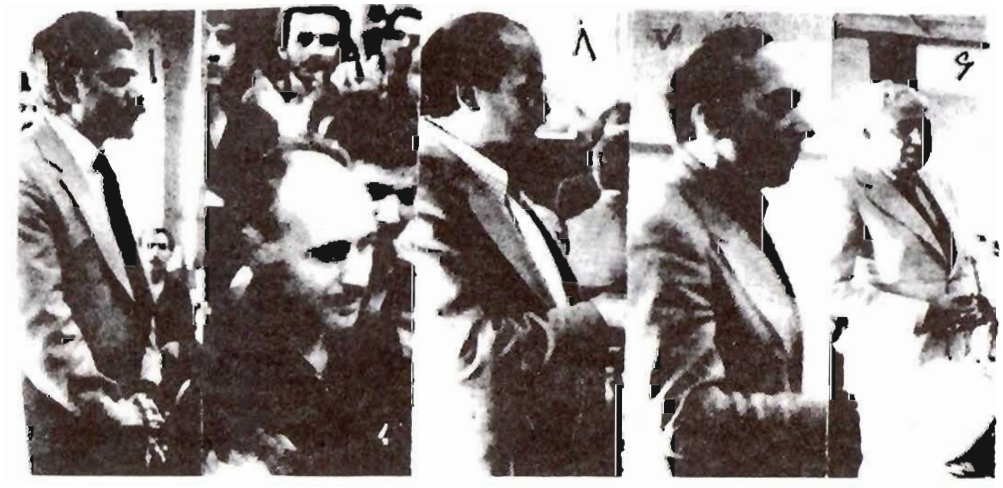

۱- دکتر شریفی نویسنده ۲ - احمد صدرحاج سیدجوادی عضو جمعیت دفاع ازحقوق بشر ۳ - رحیم صفاری مؤسس جمعیت اتحاد برای آزادی ٤ - دکترناصرپاکدامن دبیر هیئت موقت سازمان ملی دانشگاهیان ٥ - ابوالفضل قاسمی عضو جبهه ملی ٦ - مهندس مقدم مراغه ای مؤسس نهضت رادیکال - ۷ اسحقی نژادنماینده مجلس (ازکارگران) ۸ - دکترعلی بهدشتی عضو شورای دانشگاه آریامهر۹ - بنی احمد دبیرجمعیت اتحاد برای آزادی ۱۰ - منوچهر مسعودی عضو کمیته دفاع از آزادی زندانیان سیاسی.

ازاین عده سیدجوادی ورير شد. مهندس مقدم مراعه ای استاندار آذربایجان و نماینده مجلس خبرکان کردید که اکنون درخارج بسر می برد. منوچهر مسعودی اعدام شد. چندتن ازآنها به صورت تبعید درخارج ارکشور بسر می برند.

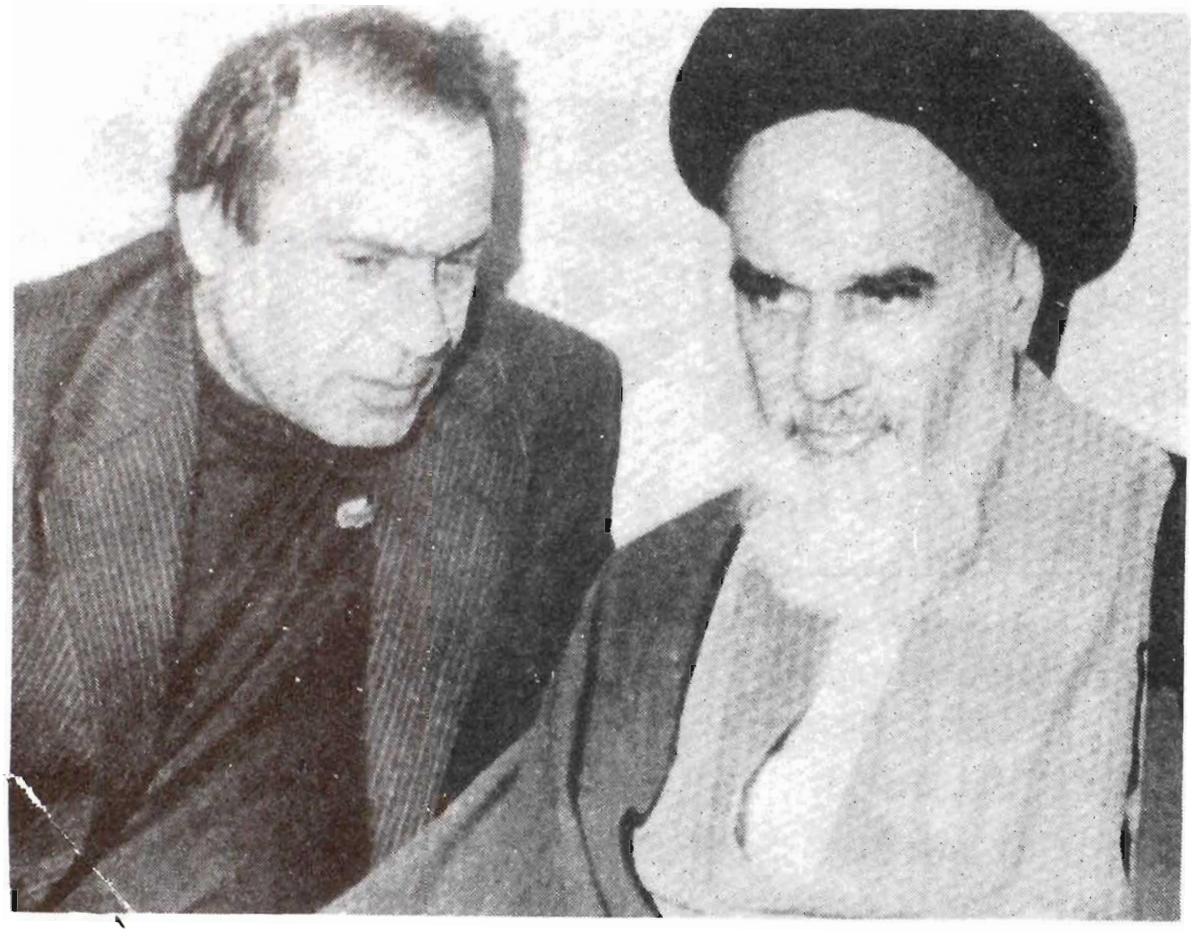

قطب زاده (فرزند خوانده خمینی) درکنار او

سفر (خمینی) به پاریس

در اوایل تشکیل دولت شریف امامی صحبت ازاین بود که امکان دارد خمینی به ایران بازگردد. ولی ناگهان در روز ۱۳مهرماه ۱۳۵۷ اعلام گردید که خمینی ازبغداد با هواپیما به پاریس رفته است.

درباره رفتن خمینی از نجف به پاریس گفته می شد که صدام حسین بااشاره ایران خمینی را در مضیقه قرارداده بود. در همان اوایل تشکیل دولت شریف امامی سفارت عراق در پاکستان چنین اعلام کرد: (آیت الله در نجف تحت نظر بودند تا ازمحل سکونت

خود به عنوان کانون ضد ایرانی استفاده نکنند) این گفته سفیربا اعتراض گلپایگانی و شریعتمداری روبروگردید که بااقدامات دولت از خمینی رفع محدودیت شد ولی سرانجام سفر وی به پاریس صورت گرفت.

درباره این مسافرت درمطبوعات نوشته شد که صدام حسین با اشاره شاه ایران موجبات حرکت خمینی را از عراق فراهم ساخت. روزدوم مهرماه ۵۷ منزل خمینی در نجف مورد محاصره قرارگرفت و به اقدامات او علیه رژیم ایران اعتراض شد. در نتیجه روز ۱۲ مهرماه ازنجف به سوی کویت حرکت نمود. ازطرف یکی از روحانیون شیعه کویت گذرنامه ای به عنوان (سیدروح الله مصطفوی) که نام شناسنامه ای خمینی است برای او تهیه می گردد که دولت کویت متوجه جریان می شود و اجازه ورود نمی دهد. در این موقع دکتر یزدی که تابعیت آمریکا را داشته خودرا به آیت الله رسانیده موجبات سفر پاریس را فراهم می سازد. روزچهاردهم مهرماه ۱۳۵۷ همراه احمد خمینی و چندتن ازهمراهان وارد فرودگاه پاریس می گردد. بنی صدر وقطب زاده در فرودگاه منتظر بودند و درخانه ای که در (نوفل لوشاتو) در حومه پاریس آماده شده بود اقامت می کند. در همان وقت یاسر عرفات به خمینی چنین تلگراف می کند (ای کاش وطنی داشتم تا امام درآن اقامت می گزیدند.) روزنامه لوموند دراین باره چنین نوشت (آیت الله خمینی ازتبعیدگاه نجف به پاریس آمد. خانه او در نجف در یکی ازکوچه های تنگ نجف قرارداشت که نظیر مسکن فقیرترین افراد نجف بود. در این خانه محقر ازقدرت روسای شورش و یا روسای جبهه مخالف هیچ نشانه و علامتی دیده نمی شد. او بر افکار مردم مسلط است.اقتدار آیت الله پس از تبعید ده برابر شده و با انتقال به پاریس خیلی افزایش یافته است.)

وقتی خمینی به پاریس رفت و شروع به مصاحبه و پخش اعلامیه کرد که نقش اساسی را در این کار (بنی صدر- یزدی -

قطب زاده) داشتند و ازقول او مطالبی را بیان کردند که در نوشته های خودشان می گویند (این آقارا ما آقا کردیم). دولت فرانسه که با رژیم ایران روابط صمیمانه داشت به او اخطار کرد که حق فعالیت سیاسی ندارد. حتی انتشار داشت که ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه یکی ازمقامات نزدیك به خودرا نزدشاه فرستاد و گفت اگر مایل است خمینی را ازفرانسه اخراج کند ولی شاه این پیشنهاد را نپذیرفت.

بنی احمد در ۲٤ مهرماه ۱۳۵۷ ازدولت چنین سئوال کرد:

(علیرغم ادعای دولت مبنی بر این که نسبت به اقامت آیت الله خمینی نظری ندارد چرا دروازه های کشور را به روی معظم له می بندد. اگر دولت در موضع خود صمیمی است چرا با مقامات پاریس درباره تسهیل اقامت ایشان مذاکره نکرده است. چرا دولت با سکوت خود طوری وانمود می کند که اقدام مأمورین فرانسوی علیه آیت الله خمینی با تمایل و با اشاره شما صورت گرفته است.)

سولیوان سفیرآمریکا در گزارشی به آمریکا درباره دکتر یزدی و سفرش به عراق چنین گزارش داده است:

دکتر یزدی پس ازتبعید خمینی ازایران برای تدریس در دانشگاه بیرون رفت تا به صحنه نزدیك تر باشد. یزدی می گوید پس از دیدار ازخمینی به عنوان نماینده او تعیین شد و به آمریکا رفت و در آمریکا به نفع خمینی فعالیت می کرد.

هنگامی که خمینی ازعراق رانده شد یزدی به پاریس و لندن و بن رفت. مخالفین رژیم به او گفتند برای دیدار خمینی به نجف نرود زیرا دستگیر خواهد شد ولی پس از اندکی تردید به بغداد پرواز کرد و همان شبی که خمینی برای عزیمت ازنجف جامه دانهای خود را می بست وارد نجف گردید. گاردها اجازه ندادند که او خمینی را ببیند ولی به بهانه این که می خواهد درمسجد نماز بخواند از در دیگر رفت و خمینی را دید و همراه فرزند خمینی و دو نفر دیگر به مرزکویت رفت که به این گروه اجازه ورود به کویت داده نشد. پس

از چندساعتی دستوراتی از بغداد رسید مبنی براین که خمینی و گروهش به بغداد آمده و عازم پاریس شوند ولی به یزدی اجازه داده نشد و تمام شب در پاسگاه مرزی زندانی بود. روزبعد طبق دستوری آزاد شد و همراه خمینی به پاریس رفت و عضو رسمی اطرافیان خمینی گردید.

***

محمود دعائی ازدستیاران خمینی که وظیفه مترجمی اورا هم با مقامات عراقی انجام می داد در روزنامه اطلاعات که پس از استقرار جمهوری اسلامی مصادره شده و در اختیار دعائی قرار گرفته چنین می نویسد:

امام در ایام تبعید در عراق سه رژیم را درك کرده است که عبارتند ازعبدالسلام عارف و عبدالرحمن عارف - حسن البکر. در زمان نخست وزیری منصور امام به ترکیه تبعید شد که این امر منجر به ترور او گردید. دولت ایران تصمیم گرفت که این تبعید ازترکیه به نجف صورت گیرد. حاج مصطفی خمینی گفت وقتی ما وارد فرودگاه بغداد شدیم خیال می کردیم مثل ترکیه تحت نظر هستیم در حالی که چنین نبود، با تاکسی به شهر رفتیم و ازآزادی کامل برخوردار بودیم فقط نمی توانستیم به ایران برگردیم. یکی از روزها عبدالسلام عارف با امام ملاقات می کند. امام می گوید طلبه ای است که می خواهد به حوزه علمیه قم رفته به اشتغالات علمی بپردازد. بعداز روی کارآمدن عبدالرحمن عارف و سفر او به ایران گفته شد که امام به نقطه ای دیگر تبعید خواهد شد که تکذیب گردید. پس از روی کارآمدن حزب بعث در عراق آنها فعالیت امام را به شدت تحت نظر داشتند. هنگام فوت آیت الله حکیم رژیم عراق سعی کرد آیت الله خوئی را به عنوان مرجع معرفی کند که رژیم ایران به آن تمایل داشت. پس از امضای پیمان الجزیره رژیم عراق تعهد کرد که جلوی فعالیتهای امام را بگیرد ولی امام پیامهای خودرا می فرستاد. این مبارزات کشورهای عربی را به وحشت

انداخت.وزیرخارجه عربستان سعودی هشدار داده بود که اگر مبارزات خمینی ادامه یابد نه تنها رژیم شاه سقوط می کند بلکه اوضاع منطقه بهم خواهد خورد. یك روز سعدون شاکر معاون رئیس جمهور به دیدن امام آمد، من هم به عنوان مترجم حضور داشتم. او گفت ما نسبت به رژیم شاه تعهداتی داریم و هر دوکشور موظفند ازفعالیت مخالفین جلوگیری کنند شما شخصیت روحانی باید درمسائل مذهبی دخالت کنید و سیاست را برای اهل سیاست بگذارید. امام گفتند اسلام دین سیاست است و مذهب ازسیاست جدانیست من وظیفه ام را انجام می دهم شما هرکاری می خواهید بکنید اگر مرا تحمل نمی کنید ازعراق خارج می شوم. پرسید کجا می روید؟ گفتند به جائی می روم که تحت امر شاه ایران نباشد. چیزی که من احساس کردم آنها نمی خواستند که امام ازعراق خارج شود. سرانجام مأمورینی اطراف خانه امام گذاشتند. بااین طرز مصلحت دیدند که به سوریه بروند. چون سوریه نسبت به رژیم شاه تعهدی نداشت. ابتدا قرار شد به صورت ناشناس به کویت رفته و ازآنجا به سوریه سفر کنند. ترتیب کارها داده شد به طوری که عراقیها متوجه نشدند که اجازه خروج امام صادر شده است. شب قبل از حرکت مسئولین عراقی را در جریان گذاردم. عراقیها ازنجف تا صفوان امام را اسکورت کردند، عراقیها جریان را به کویت خبر دادند و قرار شد امام را نپذیرند که مجبور شود در نجف توقف کند و شرایط عراق را بپذیرد. پس از این که کویت امام را نپذیرفت مسئول امنیتی عراق مرا خواست و گفت به امام بگو به نجف برگردد ولی حق ملاقات با هیچکس را ندارد. در فرودگاه بغداد جریان را به ایشان گفتم پاسخ دادند ازفرودگاهی به فرودگاه دیگر می روم و یا روی کشتی و روی آبها خواهم بود. اینجا بود که متوجه شدم امام تصمیم دارد به پاریس برود. در این تصمیم هیچکس تأثیر نداشت. بعضیها پیشنهاد استخاره کردند ولی ایشان کسی نیست که تصمیمات را به دانه تسبیح بسپارد. به رهنمودهای قرآن تفأل می

زدند. با دست زدن به صفحات و پس و پیش نمودن ورقها. آن شب عراقیها امام را در هتل دارالسلام جا دادند. در این هتل بسیار مجلل امام موقع شام گفتند مختصر نان و یك ظرف ماست و کشمش که همراه هست کافی است. سپس امام دوش گرفته برخلاف مقدس مآبها و مرتجعین که دست به هیچ چیز نمی زنند با همان حوله هتل خودرا خشك کرده و پس از وضو ازهمان حوله ها استفاده کرده و نمازخواندند. هواپیمائی که ازبغداد عازم پاریس بود جمبوجت عراقیها قسمت بالای آن را به امام اختصاص دادند. حاج احمدخمینی - دکتر یزدی - فردوسی - املائی و چندنفر دیگر ومأمورین عراقی جزو همراهان بودند. در این موقع معاون سازمان امنیت عراق به من گفت به ایشان بگوئید اگر فرانسه به شما اجازه اقامت نداد دیگر به بغداد برنگردید، اگر برگشتید ازکویتی ها با شما بدتر رفتار خواهیم کرد. یك سال بعد که به عنوان سفیر به عراق بازگشتم همان مسئول امنیتی نزد من آمد و ازمن خواست که به عنوان نماینده جمهوری اسلامی برو تلاش کن که نماینده ای برای مذاکره باما به عراق بیاید. همان شخص دقیقه شماری می کرد تامن به ایران برگردم تا از تصمیم امام در این مورد آگاه گردد. وقتی به امام گفتم صدام اصرار دارد شخصی به عنوان نماینده شما با ایشان مذاکره کند گفت محال است که ما ملت عراق را به این رژیم دست نشانده پوشالی بفروشیم. ما ابدا رابطه ای با حکومت بعث عراق نداریم. آنچه برای ما مهم است مردم عراق می باشد.

* * *

ژیسکاردستن درباره ورود خمینی به پاریس چنین می نویسد:

روز ٦ اکتبر ١٩٧٨ آیت الله خمینی ازبغداد با پاسپورت معتبر ایرانی وارد فرودگاه پاریس شد. دولت عراق تردید داشت که اورا به الجزیره بفرستد یا پاریس. تصادفا هواپیمای فرانسه زودتر آماده شد که اورا سوار برآن کردند. براساس مقررات پناهندگی فرانسه با سیاست سخاوتمندانه به همه کسانی که تحت تعقیب در

کشورشان هستند عمل می کند. رئیس پلیس فرانسه به خمینی اخطار کرد که باید روزدهم اکتبر خاك فرانسه را به علت فعالیت سیاسی ترك کند. فردای آن روز سفیر ایران در فرانسه به وزیر امورخارجه اعلام کرد که دولت ایران درخواست محدودیت اقامت خمینی را ندارد. سفیرما در تهران نیز تلگراف کرد که نخست وزیر ایران هم تأیید کرد که هیچ در خواستی برای محدودیت اقامت خمینی در فرانسه ندارد فقط فعالیت های او به دولت ایران اطلاع داده شود. با خط خود زیر تلگراف نوشتم که موافقم اقدام شود. تا آن زمان وجود آیت الله برای من کوچکترین اهمیتی نداشت. به تدریج در یافتم که خمینی نفرتی غیرقابل توجیه ازشاه دارد و نوارهای کاستی را به ایران می فرستد که مردم را به انقلاب دعوت می کند. به فردی که واسطه خمینی بود تذکر داده شد. آیت الله ابراز تأسف کرد و گفت مقررات را نمی دانسته و از این پس رعایت خواهد کرد. ولی سفیرما گزارش داد که نوارهای خمینی از پاریس می رسد. بار دیگر تذکر داده شدکه بازهم واسطه او معذرت خواست. بعدا نواری فرستاد که در آن خواستار قتل شاه شده بود. وزیرکشور را خواستم و به او گفتم در صورت صحت خمینی را ازفرانسه اخراج کند. مقدمات کار برای پایان هفته فراهم شد. او گفت ممکن است این کار به منافع ما در ایران لطمه بزند. ولی به او گفتم تصمیم خودرا گرفته ام واجازه نمی دهم که خاك فرانسه به صورت پایگاه رسمی یك اقدام براندازی درآید. باید عمل اخراج به صورتی انجام شود که ناگهانی باشد و مقصد هم الجزیره در نظر گرفته شده بود. به شاه جریان را خبر دادم. شاه تشکر کرد و گفت (اخراج آیت الله تصمیم فرانسویها است که ایران در آن مسئولیتی ندارد. اگر ازما سئوال شود خواهیم گفت که ایران با این عمل موافقت نداشته است.) شاه می خواست از زیر بارمسئولیت شانه خالی کند. بعدا هم به پونیاکوفسکی گفت (بهتر است هیچ کاری نکنیم. شاید اخراج او جرقه آخر را به اوضاع آماده انفجار بزند.

خیال می کنم عواقب این کار بسیار وخیم باشد) به وزیر کشور گفتم که شاه نمی خواهد در این قضیه مسئولیتی را به عهده بگیرد و خواهد گفت که موافقت نکرده و بهتر است دستور لغو گردد. وزیر کشور گفت همه کارها برای فردا آماده است. گفتم می دانم ولی برهم بزنید. او خوشحال شد.

***

بنی صدر می نویسد: من از سال ۱۳۵۵ با خبر شدم که آمریکائیها می خواهند در وضع ایران تغییراتی داده و دکتر امینی به ریاست دولت منصوب گرددکه اعضای آن ترکیبی ازگروههای ملی ومذهبی باشد وامینی گفته من خمینی را به ایران بازمی گردانم. من دراین مورد گزارشی برای خمینی تهیه کرده و فرستادم. دکتر امینی در موقعی که انتظار می رفت نخست وزیر نشد.

درسال ۵۷ وقتی خمینی به پاریس آمد من ده سال قبل از او خواسته بودم که مسئله حکومت اسلامی را مطرح کند. ولی او موضوع (ولایت فقیه) را پیش کشید که به صورت کتابی درآمد. وقتی همراه جنازه پدرم به نجف رفتم به خمینی گفتم پایه و مایه این ولایت فرقی با ولایت شاه ندارد. خمینی گفت خواستم فتح بابی کرده باشم ولی شما و مطهری بنشینید و طرح اساسی بریزید. یکبار مصطفی خمینی ازمن کتابهای مربوط به حقوق اساسی فرانسه و بلژیك را خواست. به او نوشتم که طرح حکومت اسلامی نمی تواند براساس حقوق اروپائی باشد بلکه باید براساس قرآن باشد. به همین جهت راهنمای حکومت اسلامی را نوشتم که به نام خمینی چاپ شد. در واقع خلاف برداشتی بود که خمینی ازاصل ولایت فقیه به عمل آورده بود.

وقتی که خمینی به پاریس آمد حرفهائی می زد که وضع را مأیوس کننده دیدم بهین جهت خودرا کنار کشیدم. فرزندش آمد و گفت آقا به اعتبار شما به پاریس آمده چرا دوری می کنید. گفتم آقا کاری جز توضیح درباره حکومت اسلامی ندارد. سرنوشت رفتن

یا ماندن شاه را همین بیانات تعیین می کند. بهمین جهت مشغول تهیه فهرست اشکالات حکومت اسلامی شدم. به ایشان حالی کردم که اگراینجا بیانی می کنید اگر براساس جمهوریت مردم نباشد شکست شما مسلم است. شمانباید حرفی بزنید که چنین معنی بدهد که شما می خواهید شاه را بردارید و جای او بنشینید و بر اساس استبداد حکومت کنید. خمینی این نظر را پذیرفت و وقتی هم سرلشگر قرنی پیغام داد به آمریکا حمله نکنید شاه را بر می دارند. بهمین جهت خمینی حمله به آمریکارا کنار گذاشت و شعار (شاه باید برود) را پیش کشید.

بختیار دیر نخست وزیر شد. توسط برومند سعی کردم او را منصرف کنم و برایش پیغام فرستادم که خمینی موافقت کرده اگر نخست وزیری شاه را نپذیرد نخست وزیر جمهوری اسلامی خواهد شد. شایع شد که (جورج براون) وزیر اسبق دولت کارگری انگلستان که در آن اوقات به تهران آمد موجبات روی کارآمدن بختیار را فراهم ساخت و امیدوار بود که دوام بیاورد. در پاریس فرستاده کارتر هم با خمینی دیداری داشت ولی تا این زمان هنوز خمینی از گفتگوهایش با نماینده کارتر چیزی بروز نداده است.

***

دکتر شاپور بهرامی سفیر سابق ایران در فرانسه، در نیس به نویسنده کتاب چنین گفت:

یك روز مطابق معمول روزانه در ساعت یك بعداز ظهر به اخبار تلویزیون نگاه می کردم که ناگهان خبر داد آیت الله خمینی ازبغداد عازم پاریس می باشد. دچار تعجب شدم زیرا تا آن لحظه هیچگونه اطلاعی ازجریان نداشتم. وسیله تلفن با تهران تماس گرفتم. افشار وزیرخارجه در سفر بود و سایرین هم ازجریان بی اطلاع بوده و نمی دانستند چه بایدکرد؟ وقتی خمینی به پاریس وارد شد رسانه های گروهی شروع به تبلیغات شدیدی کردند که باید در این راه اقدام لازمی می شد. همان شب ژیسکاردستن رئیس جمهور

فرانسه که در سفر مکزیك بود به من تلفن کرد و گفت خمینی به پاریس وارد شده در این باره می خواستم باشما صحبت کنم. ناگهان تلفن قطع شد و هرچه تلاش کردم که مجددا با تلفن با او صحبت کنم موفق نشدم. فردا صبح یکی ازمقامات کاخ الیزه با من تماس گرفت و گفت رئیس جمهور به علت گرفتاریهای زیاد نتوانسته بود مجددا با شما تماس بگیرد. پیغام رئیس جمهور این بود که بین ایرا ن و فرانسه طبق قراردادی ویزا حذف شده و هر ایرانی می تواند بدون ویزا با داشتن گذرنامه معتبرایرانی به فرانسه وارد شده و تا سه ماه اقامت کند منتها درخاك فرانسه حق فعالیت سیاسی علیه رژیم ایران را ندارد که تذکرات لازم داده خواهدشد. جریان را فوری به تهران گزارش دادم.به سرعت جواب رسید که مراتب به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاه رسید فرمودند با ورود و اقامت خمینی درپاریس مخالفتی ندارند مثل هر ایرانی دیگر می تواند در فرانسه اقامت کند. من هم در مصاحبه مطبوعاتی گفتم که دولت ایران بهیچوجه با ورود آیت الله خمینی در فرانسه مخالفتی ندارد.

پس ازچندروز که خمینی و دار و دسته اش به تبلیغات شدیدی علیه رژیم ایران پرداختند فورا شرحی به وزارت خارجه فرانسه نوشتم و اعتراض کردم که این کارها برخلاف قرارداد فیمابین ایران و فرانسه و درست مخالف اظهارات رئیس جمهور و دولت فرانسه می باشد.مقامات فرانسه هم بلافاصله افرادی را به نوفل لوشاتو فرستادند و تذکراتی دادند ولی هیچ اثری مشهود نبود و روز به روز هم دامنه تبلیغات گسترده تر می شد.

درآن وقت اردشیر زاهدی در تهران بود و مرتب باتلفن وضع رامی پرسید که مطالب را به اومی گفتم. سفیر آمریکا در انگلستان یك مقام مهم آمریکائی بود. به من گفت به شاه بگوئید که در مقابل تروریستها و خرابکارها بایستد و مقاومت کند و الا سلطنت ایران به خطر خواهد افتاد. جریان را به اردشیر زاهدی گفتم که قرار شد فورا به تهران بروم و حضور اعلیحضرت شرفیاب شده مطالب را به

عرض برسانم. وقتی در تهران شرفیاب شدم و جریان راعرض کردم فرمودند من بهیچوجه حاضر نیستم که به روی یك فرد ایرانی تیراندازی بشود و هرگز هم چنین دستوری را نخواهم داد. شما هم ازاین تاریخ به بعد سفیر ایران در فرانسه هستید و دیگر سفیر شاهنشاه نیستید، سفارت ایران به همه مردم ایران تعلق دارد و هر ایرانی می تواند به سفارت مراجعه کرده و ازمقررات و تسهیلات لازم استفاده کند. من هم پس از مراجعت به پاریس عین مطالب را طی مصاحبه مطبوعاتی گفتم. حسن نزیه که ازقدیم بامن دوستی داشت به سفارتخانه آمد و گفت آیت الله خمینی می گوید اگر مطالب مصاحبه شما درست است و همه ایرانیان می توانند به خانه خود بیایند پس دستور بدهید گذرنامه بنی صدر و قطب زاده را که چندسال قبل سفارت ایران گرفته و به آنها پس نداده به آنها مسترد گردد تا معلوم شود حرفهای شما صحیح است. پرونده قطب زاده را خواستم معلوم شد طبق دستور ساواك چندسال قبل گذرنامه او توقیف شده و مقررگردیده که دیگر بهیچوجه به او گذرنامه ایرانی داده نشود. به نزیه که برای سومین بار به سفارت آمده بود گفتم مراتب را به تهران اطلاع داده کسب دستور خواهم کرد. ضمنا به او گفتم این کارها چیست که می کنید؟ مملکت به خطر افتاده باید برای نجات کشور همه کمك کنند. نزیه گفت دیر به این فکر افتاده اید دیگر همه کارها تمام است ومن مشغول تنظیم قانون اساسی جمهوری هستم و بهتر است شما متوجه اوضاع باشید و بی جهت بارژیم جدید مخالفت نکنید. چند روز بعد دکتر شاپور بختیار نخست وزیر به من تلفن کرد و گفت گذرنامه قطب زاده را به او بدهید. گفتم در سفارت سابقه مفصلی دارد و احتیاج به دستور کتبی هست که ایشان هم بلافاصله کتبا توسط وزارت خارجه نوشتند که گذرنامه قطب زاده به او داده شود. به نزیه پیغام دادم که به قطب زاده بگوئید به سفارت بیاید و گذرنامه خودرا بگیرد. بعدا تلفن کرد که قطب زاده گفته به سفارت نمی آید. من هم گفتم حاضر نیستم به یك ایرانی که

به سفارت نمی آید گذرنامه بدهم. اگر واقعا گذرنامه می خواهد باید طبق معمول و مطابق هر ایرانی به سفارت بیاید و گذرنامه خودرا بگیرد. بهمین جهت خود قطب زاده تلفن کرد و به سفارت آمد. به کفائی کنسول دستور دادم که با توجه به سوابق یك گذرنامه به قطب زاده داده شود. وقتی کفائی برای صدور گذرنامه ازاتاق خارج شد ازقطب زاده خواستم که دراتاق بنشیند تا گذرنامه حاضر شود. قطب زاده زیر عکس شاه نشست و باهم به مذاکره پرداختیم. گفتم این جریانات چیست، دارید مملکت را به کجا می برید؟ چرا این قدر به مقامات مملکت در رسانه های گروهی اهانت می کنید؟ قطب زاده گفت کار شاه و رژیم تمام است و به زودی جمهوری اسلامی اعلام خواهد شد. من هم گذرنامه سوری دارم،از لیبی هم به قدر کافی پول و اسلحه گرفته شده و خیلی زود کار رژیم را تمام خواهیم کرد. وقتی قرار شد که آیت الله خمینی به پاریس بیاید به مقامات فرانسوی صریحا گفتیم که اگر شما اجازه فعالیت سیاسی ندهید به کشور دیگری خواهیم رفت زیرا آنها این اجازه را داده اند ولی فرانسویها گفتند اشکالی ندارد ، آیت الله می تواند به پاریس بیاید.ازوقتی که به پاریس آمده به فعالیت پرداخته ایم هروقت شما اعتراض می کنید مقاماتی ازدولت فرانسه نزد ما می آیند و ظاهرا هم اعتراض می کنند ولی باطنا طوری وانمود می کنند که هیچکس جلوی اقدامات مارا نخواهد گرفت. با این طرز گفتگوی ما پایان یافت و گذرنامه قطب زاده به او داده شد. همچنین گذرنامه بنی صدر هم صادر گردید.

در همان روزها به دیدار یك مقام مهم وزارت خارجه فرانسه رفتم و از این که فرانسویها ازآیت الله خمینی و دستیارانش حمایت می کردند گله کردم و گفتم ما در نظر داریم قراردادهای رآکتور اتمی تازه ای با فرانسه منعقد کنیم چرا دولت فرانسه به این مطالب توجهی ندارد. او گفت دولت فرانسه باشاه و دولت ایران روابط بسیار صمیمانه ای دارد و به شدت از رژیم ایران حمایت می کند و

مرتب هم به خمینی و اطرافیانش تذکر داده می شود که در خاك فرانسه حق ندارند علیه رژیم ایران فعالیت کنند و این کار عواقب بدی خواهد داشت. پس از بررسیهائی معلوم شد که فرانسویها هم می خواهند روابط بارژیم شاه را حفظ کنند و هم به مخالفین کمك می کردند. تصورمن این است که این اقدام ناشی ازعدم رضایت ژیسکاردستن از اعلیحضرت بود که یکبار وقتی برای ملاقات شاه و مذاکره درباره گرفتن وام و اعتبار و معاملات بین ایران و فرانسه به (سن موریتس) می رود مدت نیم ساعت در اتاق انتظار معطل می گردد. تصور می کنم این اقدام به علل مختلف بوده است زیرا اعلیحضرت مظهر وقت شناسی وادب بوده و هرگز امکان نداشت که تعمداچنین کاری را کرده باشد. یااینکه هنگام سفر ژیسکاردستن به تهران رئیس جمهور فرانسه علاقه داشت که دختران او در جای مناسبی در سرمیز شام بنشینند ولی مقامات تشریفات ایران زیربار نمی رفتند و در ردیفهای آخر به آنها جا ی دادند که ژیسکاردستن ازاین کارها ناراحت شد و شاید مطالب دیگری هم بوده که ازآن بی اطلاع هستم و موجب گردیده که رئیس جمهور فرانسه زیرجلی به مخالفین کمك می کرد و دست آنهارا باز گذارده بود.

یك روز هم یك مقام وزارت خارجه فرانسه یك مصاحبه مطبوعاتی با حضور عده ای از مقامات و سفرا تشکیل داد که درآن موقع اکثر پرسشها درباره ایران بود. آن مقام فرانسوی گفت دولت فرانسه درباره خمینی و کارهایش قصوری نکرده ولی سفیر ایران در فرانسه صریحا اقدامات و فعالیت خمینی را تجویز کرده است. من به شدت عصبانی شده گفتم این مطلب صحیح نیست. رژیم ایران درهای سفارت را به روی همه ایرانیها بازگذارده و اقامت هرایرانی را درفرانسه طبق مقررات آزاد می داند، به شرط این که درخاك فرانسه علیه رژیم ایران اقدامی نشود. رئیس جمهور و مقامات فرانسه هم همین قول را داده اند ولی ما شاهد هستیم که اکنون در فرانسه به شدت علیه رژیم ایران تبلیغات می شود و این خلاف همه

مقررات و قراردادهای فیمابین وبرخلاف قولی است که رئیس جمهور داده است.این گفته هاموجب شد که رئیس یکی ازسازمان های مشترك ایران و فرانسه که سمت نمایندگی مجلس را هم دارد درباره فعالیتهای خمینی علیه ایران دولت را استیضاح کند. من هم او را درجریان گذارده اطلاعات کاملی به او دادم که مطالب در مجلس مطرح گردید. این جریان موجب شد که دولت فرانسه اعلام کند که سفیر ایران درپاریس درامورداخلی فرانسه مداخله می کند. من هم توضیح دادم که هرگز درامور داخلی فرانسه دخالت نکرده ام ولی صریحا می گویم هر روزنامه و مقامی که بخواهند اطلاعاتی از وضع ایران داشته باشند وظیفه خود می دانم که این اطلاعات را با اسناد ومدارك در اختیارشان بگذارم. این وظیفه سفیر و سفارتخانه است و مداخله در امور داخلی فرانسه نیست. این جریانات ادامه داشت و روزهای مشکلی را درپیش داشتیم تا این که میرفندرسکی وزیرخارجه تلفن کرد و گفت مصالح کشور تغییراتی را ایجاب می کند بهمین جهت از امروز عده ای از سفرا ازجمله شما تغییر شغل می دهید. من هم که شاهد گرفتاریهای فراوان کارهای سفارت بودم ازاین اقدام استقبال کردم. گرچه در این روزهای سخت می خواستم به خدمت ادامه دهم ولی باتصمیم دولت ازکار کنار رفتم. باید صریحا بگویم من قبل ازپاریس سفیر ایران در مصر بودم و توانستم در تحکیم مناسبات ایران و مصر و دوستی عمیق شاه و سادات نقش سازنده ای داشته باشم. چون خانم من فرانسوی است می دانستم طبق قانونی که خودمن درکمیسیونهای مجلسین مدافع آن بودم نمی توانستم به سفارت ایران در فرانسه منصوب شوم ولی طبق دستور اعلیحضرت و به حکم ضرورت وآشنائی من با فرانسوی ها این کار به من سپرده شد و این طور توجیه شد که خانم من بلژیکی است. در حقیقت بایك (کلاه شرعی) من از مصر به فرانسه رفتم که ماجرا به این صورت پایان یافت.

* * *

رزنامه قیام ایران چاپ پاریس چنین نوشت:

ژیسکاردستن رئیس جمهور سابق فرانسه نقل می کند که وقتی خمینی به فرانسه آمد ما نگران بودیم که مبادا شاه خشمگین شود وقراردادهای مهمی که ایران با فرانسه داشت به خطر بیفتد. این بود که به شاه گفتم اگر او بخواهد ما اقامت خمینی را تمدید نمی کنیم و اجازه فعالیت سیاسی هم به او نخواهیم داد. اما شاه با بی اعتنائی گفت کمترین اهمیتی برای خمینی قائل نیست و برعکس میل دارد که خمینی خود را نشان بدهد و حرفهایش را بزند تا دنیا اورا بشناسد. شاه وقتی خمینی راجدی گرفت که درمراکش سرگردان بود و خمینی در تهران به تخت نشسته بود.

***

دکتر امیرعلائی که در دولت بازرگان به عنوان سفیر ایران عازم فرانسه شد در کتابهائی که منتشر ساخته چنین می نویسد:

در شروع کار توجه یافتم که دانشجویان اسناد سفارت ایران را درقفسه ها و صندوقها لاك ومهر کرده بودند که ازوزیرخارجه اجازه گرفتم تا آن را بازکنم. دربین اسناد تلکسی را یافتم که ساواك مرکز به ساواك پاریس دستور ازبین بردن اسناد را داده بود که مقداری ازآن را با ماشینی تبدیل به پوشال کرده بودند. بعضی ازاسناد خلاصه اش چنین است.

بهرامی سفیر سابق به تهران گزارش داده بود که آیت الله خمینی به پاریس وارد شده احتمال می رود محافل مختلف و دستجات محرك و مطبوعات چپی و فرصت طلب فرانسه ضمن تماس با نامبرده فعالیت خودرا علیه دولت شاهنشاهی تشدید و به انتشار مطالب مغرضانه ای مبادرت نمایند. چنانچه دستورالعمل خاصی باشد ابلاغ نمایند.

تلگراف رمز.

جناب آقای بهرامی سفیر شاهنشاه آریامهر - پاریس

۲٤٦ ازشرفعرض پیشگاه مبارك گذشت. خواهشمنداست نظر

وزارت امورخارجه فرانسه رابه این نکته جلب فرمائیدکه دولت ایران خواستارمحدودیت ازنظر اقامت درفرانسه برای آقای خمینی نیست.
نتیجه را اعلام فرمائید. ۱۰۵۷۲ - ۵۷/۷/۱۷ منوچهر ظلی.

تلگراف بعدی - اظهارات پی درپی آقای خمینی باعث شده که هرروز تعدادی ازفرانسویان ایران دوست و سفرای خارجی دوست ایران ازرویه ای که دولت فرانسه باآزاد گذاشتن دست خمینی برای انجام تبلیغات سوء علیه ایران اظهار تعجب کنند و این سئوال را مطرح می کنند که چرا دولت فرانسه اجازه می دهد چنین فردی علنا و آزادانه علیه مقام شامخ سلطنت دست به تبلیغات بزند. گوینده شبکه اول تلویزیون همین سئوال را مطرح کرد و گفت رویه دولت فرانسه در قبال خمینی در تاریخ این کشور به عنوان محل پناه مخالفین بی سابقه است. تا کنون به هیچیك ازکسانی که فرانسه را به عنوان محل پناهندگی برگزیده اند این طور آزادی عمل داده نشده است. بهمین جهت توجه وزارت متبوع را به لزوم متذکر نمودن سفیر فرانسه دردربار شاهنشاهی به رعایت وعده ای که رئیس جمهورفرانسه به این سفارت داده است معطوف می دارد.

تلگراف بعدی - مدیرکل سیاسی وزارت خارجه فرانسه را ملاقات کردم. او گفت می خواهم شمارا درجریان اقدامی که در خصوص آقای خمینی کرده ایم قراردهم. موقعی که به پاریس آمد به وی پیغام دادیم که باید رویه معتدلی پیش گیرد تاجائی که اقدامات او برخلاف قوانین جاریه فرانسه نباشد سعی خواهیم کرد اورا متوجه سازیم. دیروز برای سومین بار توسط دو وکیل آقای خمینی به او اطلاع دادیم که اعتدال را رعایت کند. ضمنا خواهش نمود دولت ایران نسبت به جان و مال اتباع فرانسوی درتهران توجه لازم مبذول دارد. به او گفتم پیغام رئیس جمهور فرانسه این بود که آقای خمینی به عنوان توریست به فرانسه می آید و به وی گفته شده که فعالیت سیاسی نداشته باشد. ازشما می پرسم که آیا حرفها و فعالیت های آقای خمینی را می توان فعالیت سیاسی تشخیص داد

یانه ؟ او گفت رویه دولت فرانسه این است که افراد خارجی را تا جائی که به قوانین فرانسه لطمه نزند آزاد بگذارد. جواب دادم قوانین فرانسه تا چه حد دست شخص رامی خواهد باز بگذارد؟ او گفت سفیر ما در تهران اعلام کرده که تاکنون مقامات ایران در این مورد با او حرفی نزده اند. گفتم مطبوعات و رادیوها و شبکه های تلویزیونی فرانسه تا آن حد دست خمینی را بازگذارده اند که باعث تعجب و حیرت خود نویسندگان و گویندگان رادیو و تلویزیون شده است. استنباط این جانب این است که سفارت فرانسه در تهران در مورد امنیت فرانسویها گزارشاتی حاکی از ترس و واهمه به پاریس فرستاده که تردید نیست دولت ایران نسبت به امنیت جانی و مالی خارجیها توجه داشته و دارد.

تلگراف بعدی - اظهارات ژیسکاردستن در مصاحبه مطبوعاتی درحالی که نگرانی اورا ازاوضاع ایران نشان می دهد حاکی است که رئیس جمهور معتقد است که افکار عمومی در فرانسه شاهنشاه آریامهر و رژیم ایران را مورد تأیید قرار می دهند. این اظهارات رئیس جمهور با توجه به افکار عمومی بوده است. درباره اطلاعیه طرفداران آقای هویدا معتقد بود که امضاکنندگان اعلامیه به این نکته توجه دارند که نباید ازشخصی که در مظان اتهام است حمایت کنند و این امر ممکن است جنبه مداخله در امور ایران را داشته باشد. بهمین جهت متن اعلامیه چندبار عوض شده و متذکر گردیده اند باوجود شاهنشاه آریا مهر در رأس مملکت که مورد تأیید همگی آنان می باشد صرفا به دوستی خویش با هویدا اشاره کرده و خواسته اند نشان بدهند که در این وضع دشوار در دوستی آنان با آقای هویدا تغییری حاصل نشده است.

تلگراف دیگر - بعداز مراجعت ازایران بامدیرکل سیاسی وزارت خارجه فرانسه دیداری داشتم. گفتم با وجود اعتصابات و تظاهرات، شاهنشاه آریا مهر براوضاع تسلط کامل دارند. دولت عزاداری را آزاد نموده ولی مصمم است درمقابل عناصر خرابکار

مقاومت کند. راجع به خارجیهای مقیم ایران گفتم وحشت آنها بی مورد است، دولت همیشه حافظ جان و مال آنان بوده است. اوگفت برای چهارمین بار به آقای خمینی تذکر داده ایم که رعایت اعتدال را بکند هرچند که دولت متبوع شما تاکنون تقاضائی در این خصوص ازفرانسه نکرده است. گفتم دولت ایران خواستار اعمال محدودیت از نظر مدت اقامت آقای خمینی درفرانسه نبوده و عقیده دارد که موازین بین المللی باید رعایت گردد. اوگفت ظرف چند روزآینده وزیراوقاف اردن به نمایندگی ازطرف ملك حسین با آقای خمینی ملاقات می کند. مقامات فرانسوی مایل بودند با توجه به اقدامات متعددی که در مورد آقای خمینی کرده اند با توجه به عکس العمل مطبوعات و حملات بعضی ازاعضای پارلمان در صدد جبران برآیند.

تلگراف دیگر - وابسته نظامی آمریکابه وابسته نظامی ایران گفته است که ظرف چندروز آینده آقای خمینی به الجزایر خواهد رفت ومقدمات امر فراهم شده و موضوع ازهرلحاظ قطعی و مسلم است.

گزارش ساواك ازپاریس به تهران (درآخرین روزهای اقامت شاه درایران) آقای سفیر اظهارداشتند که متأسفانه ازنظر همکاران درسفارت در وضع بدی هستند. وابسته نظامی یك فردعادی است به او تذکردادم که درامورسفارت و سایرسازمانها و سیاست کشور دخالتی نداشته باشد. چندروز قبل سرهنگ عقیلی پور به اتاق اینجانب آمد و در حضور چهار نفر اظهارداشت که من برای پایان دادن به مسئله خمینی به تهران طرحی داده ام که تصویب شده و آن ربودن خمینی وسیله یك گروه کماندوئی و اعزام به تهران و یاکشتن وی می باشد. آقای سفیر درمورد طرح سئوال کردند که ضمن بی اطلاعی ازآن ازطرف دستگاه اکیدا این مسئله را ردکردم و وانمودم که تمدید اقامت ایشان در فرانسه با نظر دولت شاهنشاهی انجام گرفته و این به نفع دولت ایران است که ایشان دورباشند. با سرهنگ عقیلی پور مذاکره شد و ایشان ضمن تعریف ماجرا اظهار داشتند که منظور ازطرحی که تلفنی به دفتر ریاست ساواك رساندم همین بود.

این جانب ضمن تذکر این نکته که در صورت وجود چنین طرحی اجرای آن با توجه به افشاکردن طرح، این طرح غیرعملی خواهد بود. نامبرده فعلا متقاعد شد که این طرح غیرعملی است و تأیید کرد که غیرعملی بودن طرح به عرض ریاست ساواك برسد.

پاسخ رئیس ساواك ازتهران

۱ - هرگونه اقدام مشابه روی آیت الله خمینی به ضرر کشور بوده و دیوانگی است و به آقای سفیر بگوئید که موردتأیید ساواك نمی باشد.

۲ - چنانچه ازاقامت وابسته نظامی ناراحت می باشند می بایستی به مقامات مسئول ارتش شاهنشاهی ازطرف وزارت امور خارجه منعکس گردد. مقدم

شخصی به نام شالز امیل میریل به سفارت ایران مراجعه و چنین اظهارداشته است:

تا چندروز قبل به عنوان متخصص الکترونیك در شرکتی کارمی کرده است. در زمان آیت الله خمینی درپاریس وابسته نظامی ایران به اتفاق جوانی که خودرا عضو ساواك می دانست به شرکت مراجعه و خواستار نصب دستگاه الکترونیك در محل اقامت امام برای نابودی معظم له شده بودند و شرکت او را مأمور این کار کرده که ازاین اقدام سرباز زده و بهمین جهت او را ازشرکت اخراج کرده اند

۲ - یك آگهی در مجله ای که ازطرف مزدوران حرفه ای چاپ می شود نشان داد که شاه سابق اقدامات خاصی به منظور بازگشت به ایران مزدوراستخدام می کند و برادر شاه برای استخدام مزدور به زودی به پاریس خواهد آمد. قرار است ازسازمانی که در کار حفاظت هنرپیشگان تخصص دارد مأمورینی برای حفاظت شاه استخدام کند.

۳ - ازطرف یك مؤسسه تلویزیونی آمریکا مأمور شده که برای ضبط مصاحبه شاه به محل اقامت او برود و او می تواند با

وسایلی که در اختیار دارد شاه سابق را برباید. برای این کار پول مداوای همسرش را که به سرطان رحم مبتلا است مطالبه می کند که حدود ٦٠ هزاردلار می باشد.

٤ - این شخص می گوید چهار ماه است که مسلمان شده و آماده است اطلاعات وسیعی ازشاه سابق و برادران او در فرانسه در اختیار سفارت بگذارد.

امیرعلائی با انتشار این سند درکتاب خود می نویسد که در این باره به وزیرخارجه وقت چنین نوشته است:

مستقیم - سری جناب آقای دکتریزدی وزیرمحترم امورخارجه

محترما به استحضار می رسانم: براساس دستورالعمل شماره ١٣٨٤ مورخ ١٤/٤/١٣٥٨ جنابعالی مشعر بر گشودن گاو صندوقهای اسناد سفارت امروز (٢٣/٥/١٣٥٨) گاو صندوق اسناد رمز که لاك و مهرشده بود گشوده شد. بین اسناد پاکت لاك ومهر شده ای یافت شد که برای گرفتن فتوکپی آن را گشودم. پس از اخذ فتوکپی طبق دستوراصل آن را با پست سفارشی تقدیم می دارم که زودتر دراختیارآن جناب قرار گیرد. بدیهی است بقیه اسناد به وسیله پیك مخصوص پس ازآماده شدن فرستاده خواهد شد. نظر به این که ملاحظه می فرمائید ماده یك موافقت نامه همکاری بین رژیم سابق و دولت کشورهای متحده که درتاریخ ١٤ اسفند ١٣٣٧ در آنکارا به امضارسیده برخلاف حق حاکمیت و استقلال کشورماست.

درضمن اسناد لاك ومهر شده اوراقی یافت می شود که مقادیر زیادی جواهرات گرانبها با خرج سفارت برای فرح پهلوی سفارش داده شده که فتوکپی نامه ها به امضای سفیر وقت می باشد. ملاحظه می شود که مبلغ ١٧٨٧١١٥ فرانك ازبیت المال مردم خرج شده است.

همچنین فاکتور دیگری به دست آمده که حکایت از یکهزار قطعه روسری ابریشمی برای فرح پهلوی با پول دولت (خانه ایران)

با نقشه خاصی که سفارش داده اند خریداری شده است. در یکی ازگاو صندوقها در یك جعبه ۸ سکه پهلوی و ۲۵ سکه نیم پهلوی یافت شد که قرار بود برای انعام مورداستفاده قرار گیرد که به وزارت خارجه ارسال که به نخست وزیری فرستاده شود.

امیرعلائی می نویسد:

آثارزیادی ازکتاب و اوراق اززمان طاغوت در گوشه و کنار سفارت و در زیرزمین یا جای دیگر بود که به علت کثرت اوراق امکان سوزاندن آن در سفارت نبود ناچار حسابداری سفارت با شهرداری پاریس تماس گرفت که بابت سوزاندن درکوره های شهرداری هفتاد هزارفرانك پرداخت شود که با مراقبت اعضای سفارت کلیه آثار مزبور سوزانده شود. ازکلیه اعضای سفارت و کنسولگری تعهد گرفته شد که اگر در مکانی چیزی ازاین بابت سراغ دارند محو کنند.

***

نظر الکساندر دومارانش درباره خمینی

وقتی خمینی در عراق تبعید بود دوست من (سعدون شاکر) وظیفه اش مراقبت از او بود که می گفت:

آیت الله اخلاق نفرت آوری دارد. او جز یك جبار و ستمگر قرون وسطائی چیز دیگری نیست. یك روز یکی ازبچه های خانواده او با بچه یکی از همسایگانش کتك کاری کرده بود او جدا خواستار آن بود که بچه ای را که جرأت دست بلند کردن به روی بچه اورا به خودداده بود فی المجلس به قتل برسانند. تردیدی نیست که عراقیها دراین زمینه به دلخواه او عمل نکردند. اوسعی می کرد با سخنرانی های شورانگیز خود درکشور ایران ازهم گسیختگی و آشوب بر پا نموده و نظام امور را ازهم بگسلاند. دردل او نوعی آتش کینه توزی و انتقامجوئی شخصی و فردی علیه شخص شاه زبانه می کشید که به هیچ آبی تسکین نمی یافت و هرگز تا لحظه مرگ شاه نیز فروکش نکرد. شاهی که اورا درسال ۱۹۶۳ ازخطر مرگ نجات داده بود.

سرلشگر پاکروان که در جوانی مربی نظامی شاه بود با پادرمیانی خود ازشاه تقاضا کرده بودکه به جای اعدام خمینی به تبعید وی بسنده کند و خمینی را رهین خود ساخته بود. یکی از نخستین کارهای خمینی بازداشت و اعدام او بود. دلیل این اقدام چه بود؟

انگیزه این عمل آن بود که خمینی می خواست مانع ازاین شود که پاکروان بتواند درمقابل دیگران ادعا نماید که به گردن خمینی حق حیات دارد.

ازسال ۱۹۶۳ تا۱۹۷۸ یعنی در تمام این دوران تبعید ۱۵ ساله، خمینی در عراق به هزینه عراقی ها زندگی کرده است. متعاقب حسن روابط و نزدیکی که بین شاه و صدام صورت گرفت مذاکراتی درزمینه خنثی کردن عملیات خمینی علیه ایران بین رهبران دو کشور به عمل آمد.

درهمان هفته من رئیس دفترم را برای یك ابلاغ شفاهی به صدام حسین راهی بغداد نموده بودم. فحوای این پیام آن بود که اوباید سخت مواظب و مراقب این مرد که یك آتش افروز واقعی است باشد و به او متذکر شدم که هیچ چیز خطرناك تر ازیك آتش سوزی جنگل نیست. زیرا اکثرا اتفاق می افتد که شعله های آتش باکمك باد مساعد ازجاده ها و موانع گذشته و جنگل های مجاور را به آتش می کشد. منظور من ازجاده ها مرزها بود زیرا عراقیها که می خواستند به توصیه من عمل کنند طوری کردند که اورا برای مدت طولانی تری در سرزمین خود نگه دارند. فرستاده من دو روز بعد به پاریس بازگشت وگزارش مأموریت خودرا چنین داد: شما حتما از شنیدن این خبر خوشحال خواهی شد. عراقیها عملا تصمیم گرفته اند که خمینی را ازخاك خود بیرون کنند. برخورد آیت الله با این تصمیم دولت عراق بسیار خشن و برخورنده بود به طوری که او کسانی را که مدت ۱۵ سال به وی پناه داده و از قراردادن خوراك و مسکن در اختیار وی کوتاهی ننموده بودند تهدید کرد که آنها هم

سرنوشتی را که او برای شاه تعیین کرده تحمل خواهند کرد.

دولت عراق که عادت به تحمل این گونه عتاب وخطاب ها نداشت تهدید آیت الله را جدی نگرفت و در تصمیم خود پابرجا ماند. در این موقع بود که گروهی ازخبرنگاران و گویندگان رادیو و تلویزیون فرانسه با او دیدار کردند و به او گفتند که کشور فرانسه برای کسی مانند او یك سرزمین آرمانی است. پیرمرد به محض دریافت این پیام میل خودرا برای یك دیدار طولانی ازفرانسه ابرازداشت.

من بهیچوجه با اقامت خمینی موافق نبودم. خمینی یك آتش افروز است و به طوری که ازچندسال پیش عملا تجربه کرده ایم او درواقع یك خطر بسیار بزرگ بین المللی است پس چگونه ممکن است سرویس های من با اطلاعاتی که ازکم و کیف کاراو داشتند فراهم کننده موجبات اقامت او در فرانسه باشند.

بعضی ها در وزارت امورخارجه فرانسه معتقد بودند که باید به سنت «فرانسه سرزمین پناهندگی» کماکان ادامه داد و آن را به پذیرفتن آیت الله نیز تسرّی داده و مسئول حال و وضع خاص وی نیز نمود ولی من با این عقیده موافق نبودم زیرا فکر می کردم که او بهتر است درنقاط دیگر ازدنیا برای خود پناهندگی دست و پا کند. مثلا در ایتالیا.

من به رئیس جمهوری (ژیسکاردستن) توجه دادم که ورود این مهمان ناخوانده دست و پاگیر و پردرد سر خبر خوشی نیست. زیرا آتش افروزان کار و وظیفه ای جز این ندارند که هرچه را که در دسترس خود بیابند به آتش بکشند.

بخشی ازآخوندهای شیعه با الهام از نفوذ خمینی بیش از پیش علیه مقام سلطنت مشغول دسته بندی و جبهه گیری بودند. جبهه مخالف پیش از این هم در سال ۱۹۶۳ موجودیت خودرا از طریق شورش علیه انقلاب سفید شاه ظاهر و آشکار ساخته و با تقسیم اراضی، به ویژه نسبت به تقسیم اوقاف و زمین هائی که به

طور سنتی درآمد آنها به جیب آخوندها سرازیر می شد به مبارزه برخاسته بود. ضمن این که درمیان این اراضی که بین دهقانان تقسیم می شد املاك خانواده خمینی نیز وجود داشت که عملا ضبط شده بود و این آن چیزی بود که آتش کینه توزی خمینی را نسبت به سلطنت به ویژه نسبت به شخص شاه بیش از پیش شعله ور ساخت.

من توصیه کردم که بایدآیت الله خاك فرانسه را ترك کند. به من خبرداده شده بود که مؤدبانه به او خواهندگفت که از خاك فرانسه خارج گردد. سفیر ایران در پاریس به وزارت خارجه فرانسه اطلاع داد که دولت متبوع وی با اقامت خمینی درفرانسه مخالفتی ندارد. دچار تعجب شده به تهران آمدم فورا در کاخ نیاوران به دیدار شاه رفتم و گفتم (آیا اعلیحضرت در اتخاذ این تصمیم قربانی خیانت یکی ازاطرافیان نشده اید؟ آیا سفیرشما درپاریس خیانت نکرده؟) شاه گفت ابدا. این اقدام درست در جهت اجرای دستور خود من بوده است. زیرا اگر شما خمینی را نگه ندارید به سوریه و لیبی خواهد رفت و این بدترین شکلی است که این مسئله به خود می گیرد. چون روابط من با فرانسه به طور استثنائی بسیار عالی و دوستانه است و من ترجیح می دهم که درفرانسه بماند و ازشما هم می خواهم که از رئیس جمهور بخواهید فعالیت اورا محدود کند.

من نزد خود گفتم شاه با این که به وضع فرانسه آشنائی دارد معهذا به سیستم (دموکراسی ول شده) ما وارد نیست و ازامکانات ناچیز ما برای سکونت (روحانی پیر) که روزبه روز نعره های خودرا بلندتر می کند خبری ندارد. شاه خطاب به من گفت (من هرگز میل ندارم دستور تیراندازی به سوی ملتم را بدهم). با توجه به قیافه های سبع و کینه توزانه که بین مهرآباد تاکاخ شاه دیدم گفتم (اعلیحضرتا پس دراین صورت کارشما تمام است). شاه مرا بدرقه کرد و ازکاخ خارج شدم و به خوبی احساس کردم که مرضش خوره وار اورا به سوی گور می برد. مردی که عده ای اورا می پرستیدند و عده ای از او نفرت داشتند. آنچه مسلم است او برای ملت و

مملکتش به تلاش خستگی ناپذیر دست زده و جای او در پیشاپیش مردان تاریخی دوران ما در صف مقدم شخصیت های بزرگ عصر ما محفوظ خواهد بود.

وقتی به پاریس برگشتم و به دیدار ژیسکاردستن رفتم گفت چه شد؟ گفتم من (به دیدار لوئی شانزدهم رفتم) رئیس جمهور گفت پس مسئله خاتمه یافته و کار او تمام است.

من معتقدم که لوئی شانزدهم و تزار نیکولای دوم و محمدرضا پهلوی هر سه مغلوب ضعف و ناتوانی و بی تصمیمی خود شده اند. اگر اطلاعات صحیح در اختیار آنها گذارده می شد شاید مسیر تاریخ تغییر می کرد.

نیروهای مسلح ایران تاآخرین نفر نسبت به شاه وفادار ماندند و تاوان این وفاداری را با اعدام های وحشیانه پرداختند. دستگاه حکومتی کارتر در پیاده کردن آرزوی احمقانه خود در سیستم حکومتی ایران از فشار آوردن به شاه ایران لحظه ای باز نمی ایستاد و شاه که از کارشکنی های آمریکائیها از لحاظ سیاسی عملا تضعیف شده بود به نیروهای مسلح خود دستور داد که از هرگونه واکنشی خودداری کنند. ازاین بدتر این بود که کارتر به هایزر مأموریت داد که در صورت واکنشی از طرف نیروهای مسلح ایران (شیرقطعات یدکی) از طرف آمریکا بسته خواهد شد.

بدین سان بود که خمینی را برتخت اقتدار نشاندند. ارتش ایران برای جنگ کلاسیك آماده شده بود نه زدو خوردهای خیابانی و مواجه با عملیات انقلابی.

با کالبد شکافی این وقایع این سئوال مطرح است که چرا آمریکا بهترین متفق خودرا بدین سان در منطقه ای بسیار حیاتی و بنا به چه مصلحت یك چنین مهره ای را ازصحنه شطرنج سیاست خارج کرده و به دست خود اعدام نمود. پاسخ آن را باید در آمیزه ای ازکوتاه بینی، عدم رشد سیاسی و نوعی از حماقت جستجو نمود.

* * *

میشل پونیاتفسکی وزیرکشور سابق فرانسه در دوران ریاست جمهوری والری ژیسکاردستن، طی گفت و گوئی با هفته نامه «لونوول ابسرواتور» چاپ فرانسه اظهار داشت:

من از ۲۱دسامبر سال ۱۹۷۸ به دستورپرزیدنت ژیسکاردستن به تهران رفتم تا قبل از «کنفرانس سران» در ژانویه ۱۹۷۹ که می بایست در گوادلوپ برگزارشود باشاه ملاقات و گفت و گو نمایم. مأموریت من این بود که بدانم شاه چه تصمیمی دارد؟ می خواهد دربرابرشورش تسلیم شود یا برعکس قصد دارد مقاومت کند و با چه امکاناتی؟ کشورهای بزرگ غرب می توانستند به او کمك کنند. وقتی به ایران رسیدم کشور را در وضعیت انقلابی دیدم. درباغ سفارت فرانسه گروه های مسلح دیده می شدند. ازمحل سفارت فرانسه با زحمت به اقامتگاه شاه رفتم. حدود یك سال بود اورا ندیده بودم. به جای مرد پرانرژی فعال و مصممی که من می شناختم خودرا در برابرمردی بیمار و فرسوده یافتم که فقط به ترك ایران فکر می کرد. به او پیشنهاد کردم که به سرنوشت خمینی که آن موقع در فرانسه اقامت داشت شخصا رسیدگی کند. به عبارت دیگر به شاه گفتم که برای دست زدن به هر اقدامی آزادم... شاه جواب داد :

«مخصوصا این کار را نکنید به هرقیمت شده جان خمینی راحفظ کنید، اگر اتفاقی برای او رخ دهد اینجا منفجر خواهد شد و من هیچ کاری نمی توانم انجام بدهم حتی نمی توانم بروم»

به شاه پیشنهاد کردم خمینی ازفرانسه اخراج شود. شاه اصرار کرد «هیچ اقدامی صورت نگیرد». او از این می ترسید که خمینی به الجزایر، لیبی برود و درآنجا تسهیلاتی بیش ازامکاناتی که در پاریس در اختیار او قرار دارد در دسترس وی قرار داده شود. من به اعتبار مأموریت خود در رابطه با کنفرانس سران که در حال تدارك بود ازاو پرسیدم که چه قصدی دارد و چه روشی می خواهد درپیش بگیرد و برای مقابله باشورش چه امکاناتی را می خواهد به کار بگیرد؟ به او گفتم که هنوز ارتش کاملا وفاداری در اختیار

دارد و با تجهیزاتی که دارد می تواند مملکت را حفظ کند.

شاه درپاسخ به من گفت «من هرگز دستورنمی دهم به طرف مردم تیراندازی شود. اگر این کار را بکنم فردا ۲۵۰۰۰ تن کشته خواهند شد» به او گفتم «اعلیحضرتا اگر این کار را نکنید صدها هزارتن کشته خواهند شد. کشور شما درکام یك انقلاب ابتدائی و واپسگرا فرو خواهد غلتید و همه دست آوردهای دوران سلطنت شما ازبین خواهد رفت»

دراین موقع شاه باردیگر تکرارکرد «من هرگز دستورتیراندازی صادرنخواهم کرد.این وظیفه دوستان من ومتحدان من است که ببینند چه کارباید بکنند»

من درمیان رگبار گلوله ها و صدای مهیب انفجارها به سفارت بازگشتم.

***

حسین اخوان توحیدی درکتاب (درپس پرده تزویر) مطالبی نوشته و خورا از نزدیکان خمینی اعلام داشته که در نجف و پاریس و تهران همه جا درکنار اوبوده است که قسمتی ازآن نقل می گردد:

خانه خمینی در نجف در یکی ازکوچه های خیابان (شارع الرسول) قرار داشت که ازدوخانه تشکیل می گردید که بهم راه داشت. یك خانه مسکونی ودیگری بیرونی که درآن مراجعه کنندگان را می پذیرفت. ازساعت ۸/۳۰ صبح خمینی تاساعت ۱۰ و ربع مراجعین را می دید. بعد نیم ساعت برای درس گفتن به مسجد می رفت. طلبه هائی که در درس او شرکت می کردند حدود ٦۰ نفر بودند.

خمینی درسی را که درباره (اخلاق) داده بود و هرگز به آن عمل نکرد درسال ۱۳٥٦ به شیخ علی تهرانی داد تا آن را تنظیم کند.

برای ملاقات خصوصی باید رضوانی را دید. همه گونه افراد او را می دیدند. مارکسیستها نزد خمینی می رفتند که بعد از

حاکمیتش عده ای را اعدام کرد. حسین ماسالی به نجف رفت و چند بار اورا دید.

پیرمردی به نام حاج ابراهیم کارگر افغانی مورد اطمینان خمینی بود و در خانه اش کار می کرد. یکبار وقتی خمینی مشغول شمردن پولها بود حاج ابراهیم گفت آخر این پولها مرا هم به کشتن می دهد. دزد می آید که این پولها را ببرد مراهم می کشد.

حاج ابراهیم پیغام رضوانی را به اندرون می برد و جواب می آورد. یك کارگر دیگر افغانی به نام (سید) در خانه خمینی کار می کرد که مسئول چای دادن بود. کف اتاقها گلیم و زیلو پهن بود. یکی ازاتاقها محل کار سیدعباس خاتم و سید جعفر کریمی بود که به آن اتاق استفتا می گفتند. نامه هائی که برای خمینی می رسید خودش باز می کرد و خاتم و کریمی جواب می دادند منتها خمینی می دید و امضا می کرد. شیخ غلامرضا رضوانی جواب تلفن هارا می داد، وجوه شرعیه نزد رضوانی جمع می شد، رضوانی درعین حال به صرافی هم مشغول بود و ازاین طریق هم عایداتی داشت. پیشکار قبلی خمینی شیخ نصرالله خلخالی بود که درسال ٥٦ فوت کرد. در یکی ازاتاقها خمینی نماز جماعت می خواند برای ٢٠ تا ٤٠ نفر جاداشت. شبهای جمعه سرقبر پسرش مصطفی می رفت و چند فاتحه می خواند. قبرش در حرم حضرت علی بود.

اولین بار مصطفی خمینی و دعائی وسیله ملاقات مرا با خمینی فراهم کردند. خمینی پرسید اعلامیه ها را که داده ام چطور بود؟ گفتم اعلامیه ها درباره حزب رستاخیز و اعدام چند قاچاقچی خوب بود. گفتم خوبست علیه رژیم شاه اعلامیه داده شود. گفت فعلا زمینه ندارد. طلبه ها می گفتند خمینی با هیچکس مشورت نمی کند فقط گاهی با مصطفی مشورت می کند. مصطفی خمینی هم می گفت اعلامیه دادن فایده ندارد باید علیه شاه قیام مسلحانه کرد ولی آقا هم اهل این کار نیست. شبی که خبر شهادت دکتر شریعتی رسید طلبه ها خوشحال گردیدند ولی مصطفی ناراحت بود.

خمینی ازاین که کسی صورتش را ببوسد ناراحت بود و می خواست دستش را ببوسند. سیدصادق لواسانی را در نجف دیدم که او وجوهات شرعیه را برای خمینی می فرستاد. هروقت خمینی به حرم یا مسجد یا خانه می رفت مأمورین امنیتی ازاو مراقبت می کردند. چندنفر هم اطراف خانه اش کشیك می دادند.

خمینی علیرغم همه گونه تبلیغی که می کرد ازتعریف و تملق خوشش می آمد. آخوندها برای او اشعار تملق آمیزی می خواندند.

خمینی به خیلی ازطلبه ها شهریه می داد. در موقع حج هم شیخ دکتر محمد صادقی مقداری از وجوهات را می گرفت و می فرستاد. آیت الله پسندیده برادرش نماینده تام الاختیاراو در ایران بود که به طلبه ها پول می داد.

یکبار یکی ازمأمورین عراقی به خانه خمینی آمد که تیمور بختیار همراه او بود و در حضور عده ای با او ملاقات کرد. کارهای مربوط به اقامت خمینی و خانواده اش باسید محمود دعائی بود.

به طور کلی روابط خمینی با خوئی و سیدمحمدباقر صدر بسیار سرد بود. خوئی اصلا خمینی را قبول نداشت و ازکارهای خمینی سخت ناراضی بود. همچنین رابطه خمینی با موسی صدر حسنه نبود. وقتی سید محسن حکیم فوت کرد موسی صدر بلافاصله خوئی را به عنوان مرجع تقلید اعلام داشت.

طی اقامت خمینی در عراق رژیم ایران چندبار تصمیم می گیرد که با دولت عراق مذاکره شود تا خمینی را به هند انتقال دهند گویا مقامات عراقی موافقت نمی کنند.

اواخر تیرماه ۱۳۵٦ محمد منتظری و دکتر یزدی به نجف آمده بودند. صحبت ازاین بود که ما چه کاری می توانیم برای آزادی زندانیان سیاسی بکنیم. من به محمد منتظری پیشنهاد اعتصاب غذا درپاریس کردم. او گفت می خواهیم در پاریس و آمریکا اعتصاب غذا برپا کنیم. ولی لازم است تعدادی عمامه و قبا و عبا با خود ببریم. به همه طلبه ها گفته شد هرکس عبا و عمامه اضافی دارد

بدهد که مقداری جمع کرد و در اختیار دکتر یزدی گذارد که با خود به آمریکا برد. با قطب زاده و کریم خداپناهی وسایل اعتصاب را فراهم کردیم. قرارشد درکلیسای (سن موری) اعتصاب غذا برگذارشود. منتظری می گفت اعتصاب غذا باید با لباس آخوندی باشد که درخارج بگویند روحانیون مشغول مبارزه باشاه هستند. کسانی که لباس آخوندی به تن کردند عبارت بودند از محمد غرضی که درآن زمان به نام (حیدری) معروف بود. او سمت پیشنمازی را در کلیسای سن موری به عهده گرفت و عمامه سیاهی برسر گذاشت. غلامعلی صداقت نژاد شوهر خواهر هادی نژاد حسینیان وقتی عمامه به سر گذاشت چون وارد نبود شبیه طبق کشها شده بود. عمامه اش سفید بود و همه اورا مسخره می کردند. هادی نجف آبادی عمامه مشکی داشت. محمد منتظری طوری وانمود می کرد که او برای اعتصاب غذا از تهران آمده است. یك روز برای بخش اعلامیه به چاپخانه ای می رفتیم که صاحب چاپخانه یك ایرانی بود. به او گفته شد شما عجب ریش خوبی دارید بیائید عمامه بگذارید و در اعتصاب شرکت کنید و او قبول نکرد. روزدوم به منزل قطب زاده رفتیم. خودش جای دیگر سکونت داشت. با تعجب دیدم چند تن ازاعتصاب کنندگان سر سفره نشسته غذا می خورند. محمد غرضی در چاپخانه به مسئول آن می گوید باید اعلامیه را عوض کنی زیرا نام سیدمهدی هاشمی جزو زندانیان سیاسی برده شده در حالی که او وضعش در زندان خراب است و توبه نامه هم نوشته است (هاشمی به اتهام قتل شمس آبادی زندانی شده بود که در رژیم خمینی اعدام گردید.)

درپایان برگذاری اعتصاب غذا منتظری گفت باید در اعتصاب غذای آینده همه عمامه سفید بگذارند تا در عکسها پیدا باشد. در این اعتصاب غذا هیچیك از اعتصاب کنندگان آخوند نبودند غیراز محمد منتظری در حالی که اعلامیه صادر کردند به نام (اعتصاب غذای روحانیون). قطب زاده اعلامیه هارا در جامه دانها جاسازی

می کرد و به ایران می فرستاد. در مدت اعتصاب غذا بین محمد منتظری و صادق طباطبائی اختلاف نظر پیداشد. طباطبائی ازآلمان آمده بود و می خواست رهبری اعتصاب غذا را داشته باشد ولی محمد منتظری به او میدان نمی داد.

دعائی برای شرکت در اعتصاب غذا به پاریس آمده بود. در یکی ا زمغازه ها به اجناس دستبرد می زند که دستگیر می شود. دعائی از زندان به قطب زاده نامه می نویسد که در زندان هستم کمك کنید. محمد منتظری و غرضی مشغول اقدام می شوند و برای او وکیلی به نام (مسیو ولت) گرفته می شود که منزلش طبقه بالای خانه قطب زاده بود. همین شخص بعدازانقلاب وکالت سفارت ایران را در فرانسه به عهده گرفت. دادگاه دعائی را به پرداخت ۶۰ هزار فرانك محکوم می کند که بعداز پرداخت از زندان آزاد می گردد. خمینی خیلی عصبانی شد و در نطقی گفت (کسانی که در خارج دزدی می کنند و ازفروشگاهها چیز برمی دارند آبروی ایرانیهارا می برند)

طاهره دباغ هم که برای شرکت در اعتصاب غذا به لندن رفته بود برای برداشت اجناسی ازفروشگاه بازداشت شد که درداگاه به پرداخت هزار پوند محکوم گردید.او با چسبیدن به عبای خمینی برای خودجا بازکرده است.کمال خرازی و عبدالکریم سروش موافق فعالیت علیه رژیم شاه نبودند در حالی که اصغر ناظمی و محمودزاده و علیرضا آلادپوش می خواستند ماشین تحریر برای اعلامیه بگیرند که به آنها داده نشد ولی اعلامیه تظاهرات در هاید پارك را (احمد تورنه) راه انداخت و اعلامیه را خواند. همان شب بی بی سی گفت علیه سفر شاه به آمریکا در هایدپارك تظاهراتی کردند.

سند شماره ۲۹
صفحه ۵۸

گیرنده
فرستنده
شماره عطف
پیرو
پیوست

تاریخ
شماره
شماره پرونده گیرنده
شماره پرونده فرستنده

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

سری

موضوع

گزارش

محترماً باستحضار میرساند گزارش شماره ۱۵۸۸۸/۲۲۲ – ۴۳/۱۰/۲۸ اداره کل دوم حاکیست که آیت اله خمینی در ترکیه کاملا مورد بهره برداری از طرف مقامات ترک قرار گرفته است . زیرا بعلت کثرت مهربانی که از طرف میزبان ترک درباره مشارالیه اعمال میشود و بازدید هائی که از نقاط آبساد و مشرقی آن کشور چه در بورسا و چه در آنکارا و استانبول برای او ترتیب میدهند خمینی را شدیداً مجذوب کشور ترکیه نموده و مامور محافظ وی که فارسی را بخوبی صحبت میکند سعی دارد ترکیه را یک مملکت کاملا اسلامی و طرفدار کشورهای دیگر اسلامی معرفی نموده و در نتیجه بدون حمله مستقیم کشور ایران را مخالف با اسلام وانمود نماید .

در خاتمه این گزارش اظهار نظر شده است که اگرچه روابط فیمابین دو کشور ایران و ترکیه در حال حاضر بسیار دوستانه است ولی چنانچه بعللی این روابط تیره شود شخصی مانند خمینی بخوبی میتواند بنفع ترکیه رل مهمی را در راه تبلیغ و یا تحریک مردم ایران بازی نماید

نظریه :

با توجه باینکه کلیه مخارج اقامت آیت اله خمینی در ترکیه از طرف دولت ایران تامین میگردد بنظر میرسد اصلح باشد که میزبانان مشارالیه از مامورین ایرانی انتخاب شوند و مامورین مذکور با همکاری سازمان ماخ (سازمان امنیت ترکیه) انجام وظیفه نمایند در این صورت ضمن اینکه برا و مسلم خواهد گشت که آسایش و راحتی خود را مدیون کشور خویش میباشد از ادامه تبلیغ مقامات ترک نیز جلوگیری خواهد شد . منوط به رای عالیست . ش

۳۸–

تهیه کننده و متصدی بررسی ، سهامی
۴۳/۱۰/۲۹

رئیس بخش ۳۲ – امنیتی

رئیس اداره دوم عملیات سری
۴۳/۱۰/۲۹

مدیرکل اداره سوم .

در اوایل فروردین ماه ۱۳۵۰ یکی ازمقامات سیاسی ایران طی پیامی به خمینی گوشزد می کند که دولت ایران طبق نقشه پیش بینی شده می خواهد اورا ترور کند و سپس بگوید که این کار توسط دولت عراق صورت گرفته است. دراواخر فروردین ۱۳۵۰ رئیس سازمان امنیت پیامی می دهد که دولت عراق در صدد قتل خمینی است تا آن را به گردن دولت ایران بیندازد. چندروز بعد مقدم معاون سازمان امنیت تلفنی جریان را به چند تن ازمقامات روحانی می گوید.

یك هفته قبل از رفتن خمینی به پاریس عکس های او را در هرکجا که بود در عراق جمع کردند. یك روز وقتی به خانه خمینی رفتم مأمورین عراقی گفتند فقط شما و رضوانی می توانید به داخل خانه خمینی بروید ولی به طلبه ها و دیگران اجازه ورود نمی دادند.

ظهر همان روز خمینی برای نمازجماعت به مسجد رفت و من همراه او بودم. موقع مراجعت مأمورین عراقی برای او محدودیت هائی فراهم ساخته بودند. از فردا کلاس درس و نماز جماعت خمینی تعطیل شد و احمد خمینی هم به من گفت فورا عراق را ترك کن، الجزایر قبول کرده که پدرم به آنجا برود. قبلا به سوریه برو خانه ای تهیه کن تا چند روز دیگر ما به سوریه خواهیم آمد منتها از طریق کویت. بهمین جهت اطرافیان او از (مهری) نماینده خمینی در کویت دعوتنامه خواستند که نام پاسپورتش (روح الله موسوی) بوده است. خمینی اهل شهر خمین بود ولی جد او (میرحامد حسین هندی نیشابوری) بوده است که خانواده او هم اکنون در لکنهور هند به سر می برند.

هنگامی که خمینی به مرز کویت می رسد اورا می شناسند و اجازه ورود نمی دهند که به بغداد بر می گردد وشب در هتلی می ماند و روز بعد به پاریس می رود.

وقتی خمینی وارد پاریس شد خانه احمد غضنفر پور در اختیار او گذارده می شود. به علت رفت و آمد زیاد و شکایات

همسایه ها به باغچه ای که متعلق به مهندس عسگری در نوفل لوشاتو بود منتقل می گردد. ضمنا خانه ای در انتهای همان خیابان تهیه می شود که دفتر کارها به آنجا منتقل می گردد.

روزهای اولی که خمینی به پاریس آمده بود تصمیم داشت به یکی از کشورهای اسلامی برود. به او گفتم بهتر است به بیروت برود. خمینی گفت به خاطر وضع خانوادگی نمی خواهم آنجا بروم ولی سوریه بهتر است که با تهران هم ارتباط مستقیم دارد. به او گفتم وضع سوریه مبهم است و نمی شود روی آن کشور حساب کرد. خود خمینی هم در اعلامیه ای گفت دراولین فرصت به یکی از کشورهای اسلامی خواهم رفت، تا کنون هیچیک از دولت های اسلامی ازمن دعوت نکرده اند ولی به محض احراز آزادی بیان و قلم به یکی از آن کشورها خواهم رفت و فعالیت را ادامه خواهم داد.

دکتر یزدی کارها را اداره می کرد. [حسین عابدی جعفری) که بعدا وزیر بازرگانی دولت موقت شد روزنامه های انگلیسی را برای خمینی ترجمه می کرد.

محمد منتظری و موسوی خوئینیها با احمد خمینی همکاری داشتند. محمدعلی صدوقی با صدوقی پدرش از یزد برای دیدار خمینی به پاریس آمده بودند. محمدرضا اعتمادیان معاون نخست وزیر و رئیس اوقاف بازرگان به دیدار خمینی آمد. محمدعلی صدوقی بعدا باهواپیمای خمینی به تهران آمد. خاتمی وزیرارشاد بعدی به دنبال خمینی می دوید. از طرف دیگر احمد خمینی با دکتر یزدی - قطب زاده - کریم خداپناهی - صادق طباطبائی - حسن حبیبی در تماس بود. چند تن از طلبه ها از قبیل فردوسی پور - محتشمی - مهری هم با محمد منتظری وسیدهادی مدرسی همکاری داشتند.

محمد غرضی رئیس بعدی شرکت نفت هم در اینجا می دوید. طاهره دباغ که بعدا وکیل مجلس اسلامی شد آشپزخانه خمینی را اداره می کرد. حاج مهدی عراقی و محمد رفیق دوست از مشاورین

او بودند. احمد خمینی مرتب به قطب زاده (صادق جان) می گفت چون خودش چیزی بارش نبود ازاو استفاده می کرد. کلیه اعضای خانواده به قطب زاده علاقمند بودند. شیخ حسینعلی منتظری به پاریس آمد ولی خمینی به او گفت زودتر به ایران باز گردد. بهشتی هم به دیدن خمینی آمد ولی کسی اورا تحویل نگرفت. هادی غفاری با اشراقی داماد خمینی برخوردتندی داشت. تولیت متولی آستانه قم به پاریس آمد و با چرخ دستی اورا ازبیمارستان برای دیدن خمینی آوردند. شایع بود که مبلغی پول به خمینی داده است. سیدمحمود میرفندرسکی - ابوالفضل توکلی - عسکر اولادی - محمد رفیق دوست - دکتر کریم سنجابی - حسین مهدیان و ... از ایران برای دیدن خمینی آمدند. محمد هاشمی برادر رفسنجانی به نوفل لوشاتو آمد که با دکتر یزدی مخالف بود. شمس اردکانی که پدرش آخوند بود خودرا به پاریس رسانید و بعد سفیرشد. دکتر گرجی که بعدا استاندار شد به عنوان پزشك مخصوص با هواپیمای خمینی به ایران برگشت. محمد مکری که ۲۰ سال در پاریس به سر می برد با اعضای دفتر خمینی خیلی گرم گرفته بود و با داریوش فروهر خیلی تماس داشت. شیخ علی مروارید ومصطفی کفاش زاده و حاج ناصری رفت وآمد داشتند و نجارزاده کارهای خانه خمینی را اداره می کرد. حسنین هیکل با خمینی مصاحبه کرد. قذافی عبای بسیار نفیسی برای خمینی فرستاد.ناطق نوری به پاریس آمد و می خواست چند قبضه اسلحه به ایران ببرد. حسن نزیه جلوی خانه خمینی چند عکس گرفت.

خمینی هر روزمصاحبه مطبوعاتی داشت‌ویزدی ترجمه می کرد. خبرنگاران تلویزیون از او می خواستند که به در خانه برود و برگردد که ازاو عکس گرفته شود وخمینی هم قبول می کرد و هر روز این کار را تکرار می نمود.

طاهره دباغ گروهی از اعضای انجمن اسلامی آمریکا را تمرین سرود می داد وبرای خمینی می خواندند. او هم می نشست و گوش

می داد. اگر خمینی با کاری مخالف بود بلند می شد و می رفت. از سؤالات خبرنگاران بدش می آمد و فقط وقتی از او ستایش می کردند خوشحال بود.

اعلامیه های خمینی وسیله تلفن به تهران فرستاده می شد. یکی ازمأمورین ساواك گفته بود قبل ازرسیدن اعلامیه به تهران ما ازطریق اطرافیان خمینی مطلع می شدیم.

وقتی سفارت ایران در پاریس اشغال شد به همه کسانی که اطراف خمینی بودند پاسپورت داده شد. اسلامی نامی مهرهای سفارت را در کیسه ریخت. به دنبال اسناد می گشتند که معلوم شد از سه روز قبل ازسفارت برده اند. کاردار و کارمندان سفارت هم گفتند ما به انقلابیون پیوسته ایم و همگی نزد خمینی آمدند.

خمینی تخم مرغ - عدسی - پوره سیب زمینی وعدس پلو می خورد. ولی برای احمد خمینی و سایرین طاهره دباغ غذای مخصوص تهیه می کرد. خمینی هر روز عصر میوه می خورد. شیخ صادق خلخالی مرتب باخمینی عکس می گرفت تا درمطبوعات چاپ شود. خلخالی در اوایل انقلاب به روزنامه نگاران می گفت مصاحبه می کنم به شرطی این که عکسم درصفحه اول چاپ شود. محمد خامنه ای برادر سیدعلی خامنه ای به پاریس آمده بود. او درسال ۱۳۵۰ که خیلی ها هیپی شده بودند او هم آخوند مدرن شده بود. اسدالله لاجوردی جلاد اوین نزد خمینی آمد ولی کسی اورا تحویل نگرفت. گروهی سرمایه دار به دیدار خمینی آمدند. اشراقی گفت مراقب آنها باشید که کسی با آنها کاری نداشته باشد. بتول ثقفی همسر خمینی هم مصاحبه ای داشت و به دیدن موزه وقصر ورسای وبرای خرید به مغازه ها می رفت. منوچهر از سارقین زبردست در خانه خمینی گفت من سینمای قم را منفجر کرده ام. املائی دست او را گرفت و گفت اینجا جای این حرفها نیست.

صداقت نژاد شوهر خواهر نژادحسینیان وزیرراه خمینی که به نوفل لوشاتو آمده بود می گفت همین منوچهر سارق به دیدن غرضی

آمده بود و می گفت یك مغازه جواهر فروشی را در عرستان سرقت کرده و مقداری ازجواهرات را به غرضی داد که در جیبش گذاشت ولی من از او قبول نکردم. خمینی یك صندوق در آنجا داشت و در آن را قفل می کرد ولی شبها آنرا باز کرده نامه ها را مطالعه می کرد. جلال فارسی که خود را علامه دهر می دانست و هوس وزارت داشت آنجا بود ولی به او میدان نمی دادند. وقتی یاسرعرفات به تهران آمده بود او در کنارش قرارداشت.

حاج مهدی عراقی و غرضی بامجاهدین خیلی بدبودند و ناسزا می گفتند.

دکتر سیف الدین نبوی رابط سیدجلال تهرانی وخمینی بود.

درنوفل لوشاتو باند بازی زیاد بود و (چاکر منش ها) برای آینده خود جا باز می کردند.

احمد تورنه ازدانشجویان فعال انگلستان و همچنین اصغر ناظمی هم که با عده ای دانشجو به دیدار خمینی به پاریس آمده بودند پس از انقلاب به ایران آمدند و در رژیم خمینی اعدام شدند. سرانجام خمینی بدون هیچ احساسی به ایران بازگشت. عده ای از کسانی را که به دیدارش رفته بودند یا به استقبالش آمده و یا ازاو دفاع کرده بودند به جوخه آتش سپرد.

حدود سالهای ۱۳٤٦ و ٤۷ هاشمی رفسنجانی برای عده ای ازتجارفرش بازارتهران هفته ای یکبار جلساتی درمنزل آنها تشکیل می دادکه عبارت بودند از اسدالله بادامچیان - علی اصغررخ صفت - سیدرضانیری - علی درخشان - عبدالله اکرمی - علی منوچهری - حاج حسین اخوان فرشچی - محمد درویش و چندتن دیگر. من هم در آن جلسات شرکت می کردم.

رفسنجانی می گفت اگر بتوانیم مدرسه ای بسازیم که تعلیم و تربیت فرزندان آن زیر نظر ما باشد کار مهمی خواهد بود. هدف ایجاد یك مدرسه اسلامی بود. می توان ازوجوه شرعی برای این کار استفاده کرد وشماها می توانید وجوه شرعی را به این کار اختصاص

دهید. اولین کمك از طرف حسین اخوان فرشچی چند صدهزارتومان شد که درآن روز مبلغ قابل توجهی بود. سایرین هرکدام حدود ۱۰ هزار تومان یا کمتر و بیشتر دادند تا محل مناسبی در پشت مجلس برای این کار خریدند که مدرسه رفاه نام گرفت.

هفته ای یك بار باهنر درآنجا سخنرانی می کرد. بعداز مدتی (بنیاد رفاه و تعاون اسلامی) نام گرفت که کار اصلی آن تأسیس مدارس دخترانه بود و همچنین کمك به مستضعفان ازقبیل دادن حواله خاکه ذغال و لباس به بچه های بی بضاعت درشب عید که توسط رفسنجانی و باهنر و رجائی اداره می شد. اینجا بعدا محل اقامت خمینی گردید.

***

خمینی روز پنجشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۵۷ با خبرنگار رادیو و تلویزیون فرانسه مصاحبه زیر را به عمل آورد:

س - دریافت شما ازحکومت اسلامی چیست؟ آیا منظور این نیست که رهبران مذهبی حکومت را خود اداره کنند. مراحل این حکومت کدام است؟

خمینی - خیرمنظوراین نیست که رهبران مذهبی خود حکومت را اداره کنند لکن مردم را برای تعیین خواسته های اسلام رهبری می کنند.

خمینی درمصاحبه با خبرنگارکیهان در(نوفل لوشاتو) چنین گفت:

س - بعضی گروهها معتقدند که ما داریم از زیر چکمه استبداد به زیر نعلین استبداد می رویم نظر شما چیست؟

ج -آنها عمال شاه هستند. آنها که این حرفهارا می زنند سالها شاه به آنها دیکته کرده و آنها هم برای شما نقل می کنند. شاه دیگر نمی تواند بماند. شما اگر حکومت اسلامی را ببینید خواهید دید که دیکتاتوری در اسلام وجود ندارد. در اسلام همه گونه آزادی هست مگر آن چیزی که به زیان ملت باشد. روزنامه

هائی که نوشته هایشان گمراه کننده نباشد آزاد هستند. اقلیتهای مذهبی آزاد هستند و هیچ گرفتاری برای آنها پیش نخواهد آمد. همه مردم و احزاب آزاد هستند مگر حزبی که مخالف مصلحت باشد. زنان هم در جامعه اسلامی مثل مردها شرکت دارند. آنان از حق رأی دادن و رأی گرفتن برخوردار می باشند. ما به زنان همه گونه آزادی خواهیم داد. در این مورد بین زن و مرد تفاوتی نیست.



دکترابراهیم یزدی وصادق قطب زاده درکنارابوالحسن بنی صدر دستیاران خمینی درپاریس بودند. قطب زاده اعدام شد. بنی صدراز کشورگریخت و درپاریس درحال تبعید بسر می برد. دکتریزدی درتهران است و درکنار مهندس بازرگان با جمهوری اسلامی مبارزه می کند.

برنامه دولت (آشتی ملی)

درباره همکاری بامخالفین

مهندس شریف امامی سعی فراوان داشت که با مخالفین تماس گرفته و راه حل هائی پیدا کند تاشاید بحران خاتمه یابد. شریف امامی معتقد به حفظ رژیم سلطنت با احترام به قانون اساسی بود و دراین راه تلاش می کرد. مخالفین ازجمله شریعتمداری با حفظ شاه و حمایت ازقانون اساسی موافق بودند ولی فقط خمینی بود که می گفت باید شاه برود و رژیم ایران تبدیل به جمهوری اسلامی گردد.

سند شماره ۳۰ - ۳۱- ۳۲ سفارت آمریکا (از ۱٤ اکتبر ۷۸ تا ۲۹ اکتبر ۷۹ برابر با آبان ۵۷)

سناتوری که محرم اسرار شریف امامی نخست وزیر است کنسول سیاسی را درجریان تلاش های درحال پیشرفت برای کشانیدن تجار بازار از جبهه مخالفین به طرف دولت ایران قرارداد. سازمان اصنافی وجود دارد که سناتورمزبور رهبر آن را خوب می شناسد و می تواند ازطرف آنها اطمینان بدهد. او رهبران اصناف را در جمعه ۲۰ اکتبر به دیدن نخست وزیر آورد و آنها خوشحال رفتند. یك

کمیسیون مخصوص منصوب شد قرار است طی ۲۰ روزآینده یك طرح قانونی به پارلمان تسلیم گردد که به اصناف قدرت کنترل اساسی بر روی امور خودشان را می دهد. به عبارت دیگر کنترل قیمت و تلاش های ضدرشوه خواری با مسئولیت دولت ایران خواهد بود نه مثل گذشته به مسئولیت سازمان اصناف. اصناف در عمل سندیکای مستقلی خواهد شد. رئیس سابق اصناف به علت فساد برکنار شده است. یك کارمند محترم دولت به عنوان سرپرست تعیین شده و امور راباکمك ۵ عضو اصناف اداره می کند. یك گروه دیگر ازبازاریهای میانه رو از شریعتمداری طرفداری می کنند و از طرفداران خمینی می ترسند. این سناتور روی تعدادی دیگر از مخالفین ازجمله حاج سیدجوادی کار می کند.

این محرم نخست وزیر جزئیات موافقت بین نخست وزیر و آیت الله شریعتمداری وبازرگان رهبر یك فرقه ازجبهه ملی را فراهم آورده است. او گفت به نخست وزیر اطلاع نداده که این گزارش را به کنسول سیاسی می دهد و خواهش کرد که این اطلاعات به شدت محرمانه نگه داشته شود.

۱ - نخست وزیر با ۹ تقاضا از۱۲ تقاضای مخالفین در عوض همکاری ساکت که به وسیله آن بخش مهمی از مخالفین قول داده اند موافقت نمود.

۲ - بازرگان و میناچی به فرانسه رفته اند تا با خمینی ملاقات کنند که ببینند آیا خمینی با بازگشت به ایران و محترم شمردن قانون اساسی و (دست برداشتن ازسرنگونی رژیم سلطنتی و برقراری جمهوری اسلامی و غیره) موافقت خواهد نمود؟ اگرخمینی موافقت کند تغییر درموضع عمومی تدریجی خواهد بود. بازرگان و میناچی برای خوددرفرانسه برای انجام این کارده روززمان قرارداده اند.

۳ - تقاضاها درملاقات سری با نخست وزیر به وسیله بازرگان و میناچی و پسر شریعتمداری و منبع ما که تمام جریان را ترتیب داده بود ارائه شد. (سحابی هم قرار بود بیاید که نیامد)

نسخه ای ازتقاضا ها به ما قول داده شده است. مطالب زیر از حافظه سناتور به دست آمده و ۹ تقاضای موافقت شده عبارتند از

الف - بازرگان و میناچی و رهبران مذهبی می خواهند حزب خودشان را تشکیل بدهند. آنها متقاضی عدم دخالت و اگر امکان دارد حمایت دولت می باشند. نخست وزیر قول حمایت داد.

ب - اجازه گشایش حسینیه ارشاد داده شود. موافقت شد.

ج - به سازمان حقوق بشر بازرگان و میناچی به طور رسمی اجازه ثبت داده شود. اجازه داده شد.

د - آزادی کامل مطبوعات - اجازه داده شد.این به پیش ازاعتصاب روزنامه نگاران بر می گردد.

ه - خانواده سلطنتی خارج ازتمام کارها باقی بمانند. موافقت شد.

و - انتخابات آزاد تابستان به تعویق نیفتد. موافقت شد.

ز - قانون ویژه برای سرعت بخشیدن به محاکمات در مورد فساد- نخست وزیر موافقت کرد که از مجلس تقاضا خواهد کرد که چنین قانونی بگذرد. ضمنا متذکر شد که این قانون باید معتدل باشد نه آن چنان شدید که دولت را از زیر خراب کند.

ح - شاه سلطنت کند نه حکومت و درکار روزانه دولت دخالت نکند. نخست وزیر موافقت نمود وگفت که به هرحال شاه باید همیشه فرمانده کل قوای مسلح باقی بماند. او اشاره کرد در حال حاضر وی مشکلاتش را با شاه و ارتش دارد و در شرایط فعلی نمی تواند بیش ازاین جلو برود.

و - موضوعات مذهبی بیشتری در کتب درسی مدارس وجود داشته باشد. نخست وزیر بامطالبی که شریعتمداری و میناچی به آن معتقدند موافقت نمود.

٤ - سه تقاضائی که به وسیله نخست وزیر قبول نشد عبارتند از پایان حکومت نظامی که نخست وزیر گفت قبل ازشش ماه امکان پذیرنیست. انحلال فوری پارلمان - نخست وزیر گفت ممکن است

بعدا امکان انحلال پارلمان را در یك یا دوماه قبل ازژوئن آینده و انتقال به دوره انتخاباتی پس ازآن در نظر بگیرد. آزادی تمام زندانیان سیاسی - نخست وزیر آزادی زندانیان به جز آنهائی که محکوم به جرائم ویژه ای ازقبیل تروریسم وغیره هستند درروزتولد شاه متذکرشد.

۵ - گروه علاقه اش را به ادامه گفتگو ازجانب شریعتمداری ابراز نمود. نخست وزیر باید بداند که نمایندگان قانونی شریعتمداری میناچی یا عباسی (داماداو) می باشند. آنها باید مستقیما به خود نخست وزیر یا سناتور مزبور مراجعه نمایند نه هیچکس دیگر.

٦ - نظریه - برای ما روشن نیست که چرا سناتور در این لحظه تصمیم به آشکار ساختن جزئیات برای سفارت گرفت. مگر این که او به دنبال روابط بلند مدت خوب با ما باشد. وی گفت این کار را به خاطر کشورم انجام می دهم. می خواهد اولین کسی باشد که آن را به ما می گوید. اعتماد به گزارش خلاف اطلاعاتی است که از منابع دیگر می رسد و هرنوع موافقتی را تکذیب می کند.اگرچه شریعتمداری مشتاق یك موافقت می باشد. حساسیت شدید اطلاعات در این زمان می تواند به حساب نقل قول های متضاد گذاشته شود.سناتورنزدیك به شریف امامی ازطریق واسطه باکنسول سیاسی تماس گرفت که بگوید تازه نخست وزیر را دیده و شریعتمداری هم پسر و دامادش را به پاریس می فرستد برای بحث بیشتر با خمینی. او همچینین گفت که آزمون وزیر اجرائی استعفا کرده و استعفایش قبول شده و وقتی جانشین او تعیین شد استعفایش اعلام می شود. (این گزارش باگزارش دیگری که ازطرف محرم دیگر شریف امامی رسید که گفت نخست وزیر به خاطر این که ۱۱ وزیراصلی او ازجمله وزیر خارجه اش وسیله شاه معین شده ناراضی است و برای عوض کردن آنها تلاش می کند، جور در می آید.آزمون وزیری بودکه نخست وزیرباید بیشتر از همه با او مخالف بود. امین وزیر صنایع - دکتر کنی وزیر اوقاف کمتر ازدیگران.)





تغییر رئیس مجلس

درآخرین سال سقوط رژیم

درتمام مدتی که نماینده مجلس بودم غیرازدوره کوتاه مجلس بیستم که در زمان نخست وزیری دکترامینی منحل شد و ریاست با سردار فاخر حکمت بود درسایر ادوار مهندس ریاضی ریاست مجلس رابرعهده داشت. وقتی حزب رستاخیز تشکیل شد وگروهی در هیئت اجرائی و دفترسیاسی حزب عضویت یافتند که هریك برای خودداعیه هائی داشتند گروهی ازآنها با همکاری یکدیگر به فکر افتادند که

حتی المقدور ازانتخاب نمایندگان حزب ایران نوین جلوگیری کنند و تا حدودی هم توفیق یافتند. وقتی کاندیداهای حزب رستاخیز اعلام شد دکتر آزمون که از تهران نامزد نمایندگی شده بود چون با طبقات مختلف در ارتباط بود سعی کرد سرنخ انتخابات تهران را به دست بگیرد و با کمك های پشت پرده پرویز ثابتی بازیگر اصلی صحنه باشد. در نتیجه بااقداماتی که صورت گرفت مطابق ادوار گذشته درانتخابات تهران مهندس شریف امامی برنده اول مجلس سنا ودکترآزمون برنده اول مجلس شورایملی و مهندس ریاضی نفردوم شد. همین اقدام اورا به فکر انداخت شاید بتواند رئیس مجلس شود و با ارتباطی که با روزنامه نگاران داشت خبرهائی درمطبوعات انتشاریافت که آزمون کاندیدای ریاست مجلس شورای ملی می باشد. گرچه چنین مطلبی بین منتخبین حزب رستاخیز مطرح نبود و درآن شرایط همیشه رئیس مجلس با نظرشخص شاه انتخاب می شد. پس ازافتتاح مجلسین معلوم شد رؤسای مجلسین کماکان مهندس شریف امامی و مهندس ریاضی می باشند و هنگام اخذ رأی هم تقریبا اتفاق آراء وجود داشت. درسه سال دوره رستاخیز پی در پی مهندس ریاضی رئیس مجلس بود. پس از این که مهندس شریف امامی نخست وزیر شد و دکترسجادی به ریاست مجلس سنا انتخاب گردید زمزمه هائی به گوش می رسید که ممکن است رئیس مجلس شورای ملی هم تغییر کند. برای شرکت در کنفرانس بین المجالس عازم بن شده و ازآنجا برای عمل (پلیپ) بینی به لندن آمده بودم که وسیله تلفن به من خبرداده شد که هرچه زودتر به تهران بیائید. چون قرار است در هیئت رئیسه مجلس تغییرات مهمی صورت گیرد. به محض ورود به تهران دکتر سعید با تلفن به من گفت شما درتهران نبودید وکلا تصمیم گرفته اند که در تجدید انتخابات هیئت رئیسه من رئیس و شمانائب رئیس شوید می خواستم خواهش کنم نظر موافق تان را اعلام کنید تا وحدت نظر وجود داشته باشد. سئوال کردم وضع مهندس ریاضی چه شده است؟ گفت ایشان دیگر رئیس

مجلس نخواهند شد. گفتم نظر اعلیحضرت چیست؟ گفت اعلیحضرت فرموده اند دیگر در کار رئیس و هیئت رئیسه مجلس دخالتی ندارند و وکلا به هرکس رأی بدهند ایشان موافق هستند. بعدا سناتور محمدعلی مسعودی ازمشاورین نزدیك مهندس شریف امامی که هنگام نخست وزیری ایشان هم در نخست وزیری اتاقی داشت باتلفن به من گفت اعلیحضرت دیگر نظری برای انتخاب رئیس مجلس ندارند، با خیلی ازوکلا صحبت شده به ریاست دکتر سعید ونیابت ریاست شما رأی خواهند داد و بدیهی است که هرکس حائز اکثریت شود به این مقامات خواهد رسید، شما هم بکوشید که این برنامه عملی شود. به دیدن مهندس ریاضی به مجلس رفتم. ایشان گفتند که انتخابات هیئت رئیسه مطرح است و دکتر سعید هم به فکر ریاست افتاده و وکلا را دورخود جمع کرده و محمدعلی مسعودی و دکترآزمون هم ازخارج به او کمك می کنند و وضع داخل مجلس را متشنج ساخته اند. قرار است فردا جلسه خصوصی تشکیل شود وتکلیف این کار روشن شود. با خونسردی و خنده های مخصوص به خود گفت من نمی دانم این چه کاری است مثل این که دکتر سعید دارد با جان خودبازی می کند. حالا دیگر وقت ریاست نیست. ازمهندس ریاضی پرسیدم نظر اعلیحضرت چیست؟ آیا نخست وزیر که روابط دوستی نزدیك باشما دارد ازجریان مطلع می باشد؟ مهندس ریاضی گفت اعلیحضرت در این شرایط دیگر دراین کارها دخالت نمی کنند وبه مهندس شریف امامی هم درباره دخالت نزدیکانش درکارانتخابات داخلی مجلس شورایملی چیزی نگفته ام.

نوسینده بادکتر سعید صحبت کردم و گفتم بهتر است این سال آخر را هم صبرکنید و اگر مملکت سروسامانی گرفت و انتخابات بعدی انجام شد و ماهم به مجلس آمدیم چون دیگر مهندس ریاضی ازنظر سنی نمی تواند وکیل مجلس گردد دیگر کار ریاست شما بی اشکال می باشد. او گفت فعلا تا یك سال بعد تکلیف مملکت معلوم نیست و الان هم با مذاکراتی که با وکلا کرده ام کار ریاست من تمام

است و مهندس ریاضی (پایش را توی کفش من کرده است.) گفتم سعید جان ممکن است رئیس مجلس شورای ملی بشوی ولی مثل این که فعلا تو (پایت را توی کفش رئیس مجلس کرده ای). گفت ایشان چهار دوره است رئیس مجلس هستند هم وکلا و هم کارمندان و هم مردم خسته شده اند، من هم می خواهم رئیس شوم شاید بتوانم کاری صورت بدهم که باری ازدوش مملکت برداشته شود. وضع خیلی خراب تر از آن است که مهندس ریاضی فکر می کند.

همان روز جلسه فراکسیون وحدت ملی را تشکیل دادیم که حدود ۱۲۸ نفر عضوداشت. ماجرای تغییر رئیس مطرح شد. عده ای با ریاضی و گروهی باسعید موافق بودند. یکی ازاعضای فراکسیون به نویسنده گفت حال که ما ۱۲۸ نفر هستیم و تصمیم اصلی با ماست و شاه هم نظری ندارد چه بهتر که ما به شما رأی بدهیم تاقضیه خاتمه یابد. من گفتم در شرایط فعلی کاندیدا نیستم و اختلاف بین ریاضی و سعید راهم مصلحت نمی دانم، اگر امسال را به سلامت بگذرانند تاسال آینده هم خدا بزرگ است. خواهش می کنم ازطرح این مطلب خودداری فرمائید که موجب بروز مشکلات زیادتر وشکاف عمیق تر در گروههای پارلمانی خواهد شد. سرانجام جلسه خصوصی تشکیل شد و مطابق معمول باید رئیس یانواب رئیس جلسه را اداره کنند. مهندس ریاضی ازرفتن به پشت میز ریاست خودداری کرد و گفت من چون کاندیدای ریاست هستم جلسه را اداره نخواهم کرد. دکتر سعیدهم گفت من هم معذورم و دکتر خطیبی نایب رئیس دیگر هم درجلسه نبود. دراین وقت پیشنهادشد که دکتر الموتی جلسه را اداره کند. گفتم من که سمتی ندارم نمی توانم اداره کننده جلسه باشم ولی مهندس ریاضی گفت این جلسه خصوصی نیست بلکه جلسه دوستانه نمایندگان مجلس می باشد اشکالی ندارد شما می توانید جلسه را اداره کنید. با این طرز اداره امور جلسه را به عهده گرفتم. عده ای ازنمایندگان به شدت به مهندس ریاضی حمله کرده گفتند در چند سالی که ایشان ریاست

مجلس را بر عهده داشتند مارا ازخیلی ازحقوق قانونی که نمایندگان داشته اند محروم ساخته اند و حال که فضای بازسیاسی اعلام شده باید به کسی رأی بدهیم که مورداعتماد ما باشد و شأن نمایندگان را از هرجهت رعایت کند. اگر هم در گذشته به ایشان رأی داده ایم به علت احترام به مقام سلطنت بوده است. عده ای ازنمایندگان ازمقام علمی و بی نظری و پاکی مهندس ریاضی تجلیل کردند و گفتند ما به هرصورت به ایشان رأی خواهیم داد وبه شدت از ایشان حمایت می کنیم. دکتر سعید گفت من سالیان درازاست که نایب رئیس مجلس هستم و هرکس در کار خود سلیقه ای دارد. من باکارهای ایشان مخالف هستم و می خواهم حال که فضای باز سیاسی اعلام گردیده به طرزدیگری مجلس را اداره کنم. به مقام علمی مهندس ریاضی کسی ایرادی ندارد ولی به طرز اداره مجلس خیلی ایراد هست ومن کاندیدای ریاست مجلس هستم و گروهی ازنمایندگان هم در این راه کمال همکاری را دارند ورأی اکثریت نمایندگان سرنوشت کرسی ریاست را تعیین خواهد کرد.

مهندس ریاضی ضمن دفاع ازخود گفت من سالها است که رئیس مجلس هستم و با بی نظری و بی غرضی وباصبر و حوصله وبردباری خیلی ازمشکلات را حل کرده ام. ازاول هم داعیه نمایندگی وریاست مجلس را نداشته ام. تابع هیچ حزب و دسته ای هم نبوده و به حقوق همه گروهها احترام گذاشته ام.درخیلی ازمواقع ازحقوق نمایندگان اقلیت در برابر اکثریت دفاع کرده ام. اگر کسانی ازمن گله مند هستند خوب بود موارد را مطرح می کردند تا به یکایك آن پاسخ می دادم. اکنون که یك سال به آخر دوره مانده و می توانم وکیل مجلس و رئیس آن باشم خودرا کماکان نامزد این کاردانسته و ازسال دیگر درمجلس نخواهم بود. اگر اکثریت نمایندگان مرا تأیید کردند که به کار ادامه می دهم و اگر هم تأیید نکردند به رأی اکثریت احترام می گذارم.

نویسنده کتاب گفت در این شرایط حساس بیشتر از کرسی

ریاست مجلس مسئله وحدت و اتفاق نظر نمایندگان مجلس مهم است تا در داخل و خارج طوری منعکس نشود که بگویند درمجلس بین نمایندگان شکاف عمیق وجوددارد.

در این وقت پیشنهاد شد که برای حفظ وحدت و یکپارچگی نمایندگان بهتر است در داخل جلسه خصوصی برای ریاست مجلس رأی گرفته شود و هرکس حائز اکثریت شد در جلسه علنی بارأی اکثریت نمایندگان انتخاب گردد. این پیشنهاد مطرح گردید و همه با آن موافقت نمودند و قرار شد فردا صبح بار دیگر جلسه خصوصی تشکیل شده و کلیه نمایندگان در آن شرکت کنند و با اخذ رأی تکلیف رئیس معلوم شود.

صبح روز بعد که عازم مجلس بودم مهندس ریاضی تلفن کرد که درجلسه خصوصی امروز شرکت نخواهم کرد زیرا معتقدم دسته بندی شده است، عقیده من این است که بگذاریم درجلسه علنی رأی گرفته شود وهر کس رأی بیشتری داشت رئیس شود و من هم اعتقاد ندارم که در چنین شرایطی خودرا کنار بکشم.

ازقرار معلوم گروهی ازنمایندگان تندرو مجلس ازجمله پان ایرانیستها قصد داشتند در جلسه خصوصی شرکت کرده و باحمله شدید به مهندس ریاضی موجبات رأی بیشتری را برای دکترسعید فراهم سازند که وقتی جلسه خصوصی تشکیل شد گفتم آقای مهندس ریاضی در این جلسه شرکت نمی کنند وبه اخذ رأی هم در این جلسه اعتقادی ندارند و بهتر است بدون بحث و گفتگو جلسه را ختم کنیم و با این طرز جلسه خصوصی دوم بهم خورد.

روزنامه اطلاعات که در آن وقت ازریاست دکتر سعید حمایت می کردضمن چاپ عکس او دراین باره چنین نوشت:

روز ۱۲ مهر۱۳۵۷ نمایندگان مجلس مدت دوساعت تشکیل جلسه دادند تا یکپارچگی خودرا درباره انتخاب رئیس حفظ کنند. قراربود این جلسه خصوصی باشد وبه ریاست مهندس ریاضی. اما دقایقی پس از حضور نمایندگان در تالار جلسه گفته شد بهتر است

این جلسه (تبادل نظر) باشد. دکتر الموتی را برای ریاست جلسه انتخاب کردند. مهندس ریاضی گفت کاندیدای ریاست می باشد و کناره گیری نخواهد کرد. اوگفت پس از ۱۵ سال ریاست کناره گیری معنی ندارد. اگر وکلا رأی ندادند کنار می روم. دکتر سعید هم که برای نامزدی خود پافشاری داشت گفت سرنوشت کرسی ریاست در دست اکثریت وکلا می باشد. پیشنهاد شد بهتر است برای حفظ وحدت در جلسه خصوصی فردا صبح رأی گرفته شود که بدون حضور روزنامه نگاران تشکیل خواهد شد، که این جلسه دیگر تشکیل نگردید.

* * *

روز ۱۳ مهر ماه (یك روز قبل از انتخاب رئیس مجلس) نویسنده همراه چند تن از نمایندگان به اتاق مهندس ریاضی رفتیم و به ایشان گفتم که با وضعی که در داخل مجلس وجوددارد تصور نمی کنم این بار شما حائز اکثریت شوید بهتر است خودتان را کاندیدای ریاست نکنید زیرا اگر رأی نیاورید صورت خوبی ندارد.مهندس ریاضی گفت کناره گیری من بدتر است خواهندگفت در گذشته بادستور اعلیحضرت رئیس مجلس می شدم و رأی نداشته ام و اساساً در شرایط فعلی که قدری اوضاع مملکت بحرانی است کناره گیری ازکار ریاست مجلس معقول نمی باشد. من کاندیدای ریاست هستم اگررأی نیاوردم خواهند گفت دموکراسی و رأی گیری درکشور به صورتی است که رئیس ۱۵ ساله مجلس رأی کم آورده است. به هرحال من مقاومت در این کار را بهتر از کناره گیری می دانم. معنی ندارد که آزمون و سناتور مسعودی درنخست وزیری بنشینند و برای رئیس مجلس تعیین تکلیف کنند. دیروز جریان را به مهندس شریف امامی هم گفتم و گله کردم ایشان هم گفتند بهیچوجه دراین کار دخالت ندارد. بنا براین من پافشاری خواهم داشت.

ازقرار معلوم عصر آن روز دکتر خطیبی وعده ای دیگر از نمایندگان به خانه مهندس ریاضی رفته وگفته اند حال که شما درباره

ریاست مجلس پافشاری دارید بهتر است با تلفن با یکایك وکلا صحبت شود و ازآنها خواسته شود که به ریاست شما رأی بدهند و این کار هم شد.

صبح روز ١٤ مهرماه که مطابق معمول همراه رئیس مجلس با لباسهای رسمی عازم سنا برای شرکت در مراسم افتتاح بودیم مهندس ریاضی گفت دیشب با اکثر وکلا تلفنی تماس گرفتم تصور می کنم حائز اکثریت باشم. هرچه فکر کردم دیدم معنی ندارد حالا کناره گیری کنم زیرا خواهند گفت در روزهای خوب به کار ادامه دادم ولی حالا که قدری کارمشکل شده خودرا کنار کشیده ام. وقتی وارد مجلس سنا شدیم دیدم اکثر سناتورها با وکلا صحبت می کنند و می گویند تغییر مهندس ریاضی در این شرایط به مصلحت نیست.

پس از خاتمه تشریفات افتتاح در مجلس سنا به تالار مجلس شورایملی آمدیم و درباره رئیس اخذ رأی به عمل آمد. از ٢٥٢ نفر شرکت کننده در جلسه، ١٤٤ نفر به دکتر سعید و ١٠٣ نفر به مهندس ریاضی رأی دادند و ٥ رأی هم سفید بود. برای نیابت ریاست دکتر خطیبی ١١٣ رأی و نویسنده ١١٠ رأی داشتیم. مهندس ریاضی وقتی دکتر سعید خواست برای اداره جلسه به پشت میز ریاست برود با او دیده بوسی کرد و به تالار جلسه آمد ودرمیان وکلا نشست و به نواب رئیس هم رأی داد و یك جلسه دیگر هم به مجلس آمد ولی پس از آن برای معالجه به اروپا رفت تا این که روز اخذ رأی برای نخست وزیری بختیار به تهران مراجعت کرد و به بختیار هم رأی موافق داد.

ناگفته نماند که درتغییر رئیس مجلس کارکنان مجلس هم نقش مهمی داشتند. خیلی ازآنها چون ازطرزکار و دیسیپلین و سختگیری های مهندس ریاضی ناراضی بودند هنگام اخذرأی درسرسرا اجتماع کرده و از وکلا می خواستند که به دکتر سعید رأی بدهند. حتی بعضی ازآنها با توسل به قرآن و قسم و آیه از وکلا می خواستند

که به مهندس ریاضی رأی ندهند.

وقتی دکتر سعید برکرسی ریاست نشست چنین گفت: «من به وظیفه سنگین خود آگاهم. تلاش همه ما صیانت از قانون اساسی، حفظ حرمت مجلسیان و اجرای دقیق آئین نامه مجلس است. دموکراسی ایران با دو رکن استوار خود یعنی دین مبین اسلام و سلطنت چنان ریشه دار و نیرومند است که تلاش برای انحراف آن از مسیر واقعی خویش هرگز برای یك لحظه هم میسر نیست. ملت ایران اکنون در دوجبهه نبرد می کند. یکی ازبین بردن عوامل اختناق و قانون شکنی و اجرای قانون اساسی و دیگری درهم کوبیدن عواملی است که آرزوی نابودی وتجزیه ایران را دارند.»

دکتر فضل الله صدر که درآن هنگام به ریاست دانشگاه بلوچستان انتخاب شده بود در لندن به نویسنده کتاب گفت:« در همان ایام برای دیدن مهندس ریاضی به مجلس رفته بودم. ایشان نظریاتی درباره دانشگاه بلوچستان داشتند. ضمن صحبت گفت نمی دانم چه کسی دکتر سعید را راه انداخته که بیاید رئیس مجلس شود. شما که با او دوست هستید بگوئید حالا چه وقت ریاست است؟ دارد باجان خود بازی می کند. اورا از این کار منصرف کنید»

به هرحال با تغییر مهندس ریاضی کارمندان مجلس هم که نقش خودرا در این تغییر می دانستند روابط صمیمانه تری با هیئت رئیسه جدید داشتند. دکتر سعید همه کارکنان مجلس را در سالن جلسه خصوصی دعوت کرد و ضمن نطقی گفت چون باید به کارهای سیاسی و امورپارلمانی در رابطه با دولت و مقامات برسم صریحا می گویم تمام کارهای اداری مجلس با دکترالموتی است که همه روزه ازساعت ٦ صبح در مجلس می باشد. خواهش می کنم تقاضاهای خود را با ایشان در میان بگذارید و بادقت و حسن نیتی که وجود دارد همه مشکلات حل خواهد شد.

سعی نویسنده هم این بود که به هرگونه شکایت و تقاضائی که

می شد شخصا رسیدگی کنم. در زمان مهندس ریاضی که همه کارهای اداری و پارلمانی و امورداخلی را شخصا اداره می کرد نواب رئیس و هیئت رئیسه دخالت زیادی در کارها نداشتند ولی هیئت رئیسه جدید سعی داشت که رضایت کارکنان را به هرصورتی است جلب کند و این کار را شخصاً انجام دادم. به نحوی که کارکنان مجلس تا روزی که درایران بودم و حتی کارمندان نخست وزیری هم در اعتصابات شرکت کرده بودند آنها به کار ادامه دادند. از طرف دیگر باقبول مسئولیت فراکسیون وحدت ملی که طرفدار پروپاقرص سلطنت مشروطه وقانون اساسی بود و هم قسم بودیم که تا قدرت داریم از رژیم حمایت کنیم ولی وقتی از تصمیم شاه برای رفتن از کشور آگاه شدیم یك حالت یأس دربین همه به وجودآمد.

پس از شرفیابی به حضور شاه واصرار ایشان برای مسافرت، وقتی با دکتر سعید و دکتر خطیبی موضوع را بررسی کردیم به این نتیجه رسیدیم که با رفتن شاه اقدامات درداخل به جائی نخواهد رسید. به همین جهت من که یکی ازفرزندانم درخارج دچار ناراحتی شده بود روز ۲۸ دی ماه ۱۳۵۷ (دوروزبعدازمسافرت شاه) ازکشور خارج گردیده و هنوز که هنوز است در تبعید اجباری به سر می برم و آنچه ازمال دنیا داشتم درایران مصادره شد و سرانجام هم پس از ٦٥ سال عمر و تلاش و کوشش شبانه روزی مزه عدل اسلامی را مثل خیلی از هموطنانم چشیدم. بدوا حدود دو میلیون و ٤٥ هزار تومان از سپرده های نقدی من و فرزندانم بابت حقوق دریافتی از وکالت مجلس و حتی چای و بیسکویتی که در مجلس صرف شده بود برداشت کرده و سپس بقیه اموال مرا مصادره نمودند بدون این که به هیچ بانکی بدهی داشته باشم و یا درکارمهم دولتی و شغل پول سازی دخالت داشته باشم حتی بدون کمترین اتهامی. اتهام من فقط همکاری بارژیم پهلوی بود که شخصا افتخار می کنم یکی ازکسانی بوده ام که سهمی درعمران و آبادی و آرامش و امنیت کشورخود داشته ام.

من به نمایندگی مردم شرافتمند و دهقانان و زارعیم رودبار و الموت افتخار می کنم که با تمام قوا در راه آبادی و عمران حوزه انتخابی و رفاه موکلینم کوشیده ام و اکنون که سال های سال است از آن ایام می گذرد هنوز هم رابطه بسیار نزدیکی با مردم منطقه دارم که اگر پایشان به خارج از کشور برسد به سراغم می آیند و از زحماتی که برای توسعه برنامه های عمرانی منطقه کشیده شده یاد می شود.

بعد از اقامت اجباری نویسنده در انگلستان حوزه انتخابی (رودبارو الموت) نیز ازجدول انتخاباتی کشور حذف شد و مخالفت با شخص من منجر به دشمنی با یکصدهزار نفرمردم پرتلاش زحمتکش آن منطقه شد که برای اولین بار در تاریخ مشروطیت دارای یك کرسی نمایندگی در مجلس شورای ملی شده بودند.





اعتصابات سراسری وتزلزل روزافزون رژیم

با شعارهائی علیه شاه

از روزی که دولت شریف امامی شروع به کارکرد تدریجا در هرگوشه ای از کشور گروهی دست به اعتصاب می زدند. مهندس شریف امامی با نقش (آشتی ملی) می کوشید که به خواسته های اعتصاب کنندگان رسیدگی و حتی المقدور موجبات رفع اعتصاب را فراهم سازد. ولی غافل ازآن بود که این اعتصابات سیاسی است و

برای این است که رژیم را سرنگون کنند نه این که واقعاً خواستار امتیاز و حقوقی باشند. به همین جهت بااین که دولت سعی داشت خواسته های اعتصابیون را انجام دهد معهذا اعتصابات ادامه یافت.

***

احمد سمیعی می نویسد: تظاهرات گسترده دربیشتر شهرها بامقاومت مقامات انتظامی روبرو می گردید. مردم دراکثر نقاط سربازان را گلباران می کردند تابدین وسیله پشتیبانی آنان را به نفع تظاهرات جلب کنند. نویسندگان و روزنامه نگاران برای آزادی قلم یك هفته به دولت مهلت دادند. اعتصابات مخصوصا در شرکت نفت و پتروشیمی و ذوب آهن شیرازه اقتصاد را مختل ساخت. باشروع مهرماه و گشایش مدارس دانش آموزان نیز به اعتراض کنندگان پیوستند و در۱۵مهرماه ۵۷ اعتصاب سراسری معلمین آغاز گردید. باگشایش دانشگاهها دانشجویان هم به تظاهر کنندگان پیوسته و به علت حضور (گارد) در دانشگاهها کلاسها را تحریم کردند. در ۱۹ مهرماه ۵۷ روزنامه های کشور برای کسب آزادی قلم و نشر اخبار واقعی دست به اعتصاب زدند که با امضای اعلامیه ای ازطرف نویسندگان روزنامه ها مجدداً کار خودرا شروع کردند. بازارتهران اعلام کرد درصورتی که دولت فرانسه برای امام خمینی محدودیتی فراهم کند کالاهای فرانسوی را تحریم خواهندکرد. بااعلام عزای عمومی درباره واقعه ۱۷ شهریورازطرف خمینی بزرگترین مراسم عزاداری در بهشت زهرا برپا گردید. درکرمان مسجد این شهر به آتش کشیده شد. به دنبال انفجار بمبی دراتوبوس حامل آمریکائیهای مقیم اصفهان دولت آمریکا به اتباع خود توصیه کرد که ایران را ترك گویند. دکتر امینی طی مصاحبه ای گفت برای پیدا کردن راه حل قصد ملاقات باامام خمینی را در پاریس دارد. درپاریس اعلام شد که هرگونه مذاکره به منظور سازش با رژیم مردود می باشد.

منوچهر آزمون وزیراجرائی دولت کناره گیری کرد وحزب اتحاد خلق را تشکیل داد. درهمدان فرهنگیان باتظاهراتی ساختمان حزب

رستاخیز را آتش زده و مجسمه شاه سرنگون گردید وآتش زده شد.

کارمندان وزارت دارائی درتهران ضمن اعلامیه ای خواستار خروج مستشاران آمریکائی و تحریم مبادلات بازرگانی با اسرائیل و افریقای جنوبی شدند.

اعتصاب کارکنان شرکت نفت موجب شد که صف طویل (تا سه کیلومتر) درمقابل جایگاهها به چشم بخورد. کارکنان رادیو و تلویزیون خواستار بی طرفی کامل درپخش اخبار شده و تهدید به اعتصاب کردند.

شریف امامی نخست وزیر اعلام کرد که کلیه خریدهای تسلیحاتی ازآمریکا لغو می شود. به علت اعتصاب کارکنان گاز، ارسال گاز به شوروی متوقف گردید. در اثر فشار مردم بیش از هزار زندانی سیاسی آزاد شدند که دربین آنان سیدمحمود طالقانی و منتظری را می توان نام برد.

دکتر سنجابی گفت راه حل نظامی ممکن است کشور را به آشوبهای وحشتناك بکشد. دیدار مردم ازآیت الله طالقانی موجب تظاهراتی شد. روز۱۱ آبان ٦٧ خمینی درپاریس اعلام کرد در صورت لزوم دستور پیکار مسلحانه را صادر خواهد کرد.

پنجاه تن از نمایندگان حزب کارگر انگلیس ازملکه الیزابت خواستند که دیدار خودرا ازایران به نشانه اختناق دراین کشور لغو کند. خمینی ازپاریس ازطالقانی و منتظری خواست که جنبش ایران را رهبری کنند.

درکانال دوم تلویزیون فیلمی ازواقعه دانشگاه و تیراندازی مأمورین نشان داده شد که برخشم مردم افزود و دست به تظاهراتی زده بعضی ازفروشگاهها وسینماها و تآترها و بانکها و کاباره ها وسفارتخانه ها را مورد حمله قراد داده وآتش زدند. درمحوطه دانشگاه مجسمه شاه را پائین کشیدند ومأمورین هیچ ممانعتی نکردند. دکتر ابوالفضل قاضی که کمتر از ۱۵ روز بود وزیر علوم و آموزش عالی شده بود به علت وقوع حادثه دانشگاه استعفا کرد.

مهندس جواد شهرستانی شهردار تهران به مناسبت حمله به دانشجویان، دولت شریف امامی را با مخابره تلگرافی مورد سرزنش قرارداد.

* * *

مطلعین می گویند گروههای چپ که در سازمانهای مختلف نفوذ عمیقی داشتند مخصوصاً در صنعت نفت، این اعتصابات را رهبری می کردند ولی مهندس بازرگان و سازمان نهضت آزادی در کتابهائی که منتشر ساخته درباره اعتصابات چنین می نویسند:

سران و اعضای نهضت آزادی ایران در سالهای ٥٤ تا ٥٧ کلیه نیروها و تلاش خودرا درتدارك انقلاب قرارداده و درحد امکان به وظایف اسلامی و ملی خود عمل می کردند. بدون تردید اعتصابات قبل ازانقلاب از اهرمهای مهمی بود که موجب سقوط رژیم شاهنشاهی گردید. نهضت آزادی از یك طرف باصدور بیانیه هائی در ضرورت این اقدامات عمل می کرد و مخصوصا از۱۹ آبان ۱۳۵۷ که در گسترش اعتصابات شرکت داشت دچار بیم و واهمه بود که مبادا گسترش اعتصابات موجب مختل شدن امورعامه گردد و رژیم ازآن بهره ببرد . ازاین جهت نهضت آزادی کوشید که کنترل و هدایت اعتصابات را در دست بگیرد. رهبرانقلاب دوهیئت انتخاب کردند یکی به سرپرستی مهندس بازرگان برای تأمین نیازمندیهای داخلی و هیئت دیگر به سرپرستی دکتر سحابی برای تنظیم برنامه اعتصابات که این دو هیئت توانستند علیرغم اقدامات عوامل رژیم زمینه پیروزی انقلاب رافراهم سازند.

سندیکای مشترك کارکنان صنعت نفت طی اعلامیه ای در روز ۱۳۵۷/۹/۲۳ چنین اعلام داشت: «اینك که جنبش اسلامی ایران دارد به پیروزی می رسد ما کارکنان صنعت نفت به لحاظ این که شاهد عینی تاراج ثروتهای ملی خود توسط امپریالیسم هستیم با قاطعیت تصمیم گرفته ایم که با خودداری ازکار، به جریان تولید و صدور نفت خاتمه دهیم.»

رژیم برای انحراف افکارعمومی عبدالله انتظام را به مدیریت عامل شرکت نفت منصوب ساخت که او درتاریخ ۱۳۵۷/۱۰/٦ درصفحه تلویزیون ظاهرشد و گفت: «علت نبودن نفت و بنزین درجایگاههای فروش عدم استخراج و تولیدنفت به علت اعتصاب کارکنان نفت می باشد.» بلافاصله آیت الله طالقانی طی تلگراف مورخ ۵۷/۱۰/۷ ادعای انتظام را مردود دانسته و سرهنگ عزیزالله رحیمی را به نمایندگی خودانتخاب کرد تا برفرآورده های داخلی در شرکت نفت نظارت کند. ضمنا طالقانی گفت توطئه کمبود نفت و بنزین احتمالاً به کمبود ساختگی نان و سایر مایحتاج مردم منتهی خواهد شد. تا جائی که امکان دارد مردم نباید بگذارند که صفوفی برای نفت و بنزین تشکیل گردد. باید صرفه جوئی را رعایت کنند.

خمینی از پاریس مهندس بازرگان را مأمور رسیدگی و خاتمه اعتصاب کارکنان نفتی نمود و طی تلگرافی چنین اعلام داشت:

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

پس از اهداء سلام و تحبیب به طوری که مسبوق هستید کارگران و کارمندان شرکت نفت به منظور همکاری و همگامی با مبارزات ملت مسلمان ایران به منظور جلوگیری از صدور نفت به خارج دست به اعتصاب زده اند.

اکنون به منظور تأمین نیازهای مردم در داخله، تحقق شرائط زیر لازم است:

۱ - نظامیان از مناطق و مراکز نفتی بیرون بروند و دخالتی در امور مربوطه ننمایند و از ایجاد هرگونه ارعاب دربین کارکنان خودداری نمایند.

۲ - نفت و فرآورده های نفتی فقط به اندازه مصرف داخلی تولید شود و از صدور نفت به خارج بطور کامل ممانعت به عمل آید.

در شرط سوم مقرر داشتند کسی حق احتکار مواد نفتی را که برابر مصرف داخلی تهیه می شود ندارد و ازآن باید جلوگیری شود.

با توجه به مراتب بالا مقتضی است جنابعالی که در اداره صنایع عظیم نفت دارای سوابق وتجارب هستید یك هیئت پنج نفری مرکب از جناب آقای حجت الاسلام حاج شیخ اکبر رفسنجانی و جناب آقای مهندس مصطفی کتیرائی و دونفر دیگر را بانظر خودتان و مشورت آقایان تعیین نمائید و این هیئت تحت سرپرستی جنابعالی مناطق نفتی را بازرسی نموده و در امر تولید نفت با احراز شرایط ذکرشده در بالا نظارت نمایند و ضمن ابلاغ مراتب تشکر ملت ایران از کارگران زحمتکش و کارمندان محترم عده لازم را به بازگشت سرکار و ادامه تولید در حد مصارف داخلی دعوت فرمائید.

از مدیران صنعت نفت انتظار داریم که در این امر مهم و حیاتی و دراین مرحله حساس کنونی با هیئت اعزامی همکاری همه جانبه و صادقانه بنمایند.

از خداوند متعال استقلال و عظمت کشور و توفیق ملت را برای به دست آوردن آزادی خواستارم.

والسلام علیکم و رحمت الله وبرکاته - روح الله الموسوی الخمینی

۲۸ محرم الحرام ۱۳۹۹

هیئت اعزامی روز ۵۷/۱۰/۱۰ به اهواز می رود و کار خودرا شروع می کند. براثر اقدامات هیئت شرایط سه گانه تحقق یافت و با ادامه کار کارکنان صنعت نفت تولید به اندازه مصرف داخلی آماده شد.

مهندس بازرگان در مصاحبه ای چنین گفت:

اعتصابات حربه قاطعی علیه رژیم شاه بود و دستگاهها را متزلزل ساخت. چون زمستان بود و با ادامه اعتصابات امکان داشت که نانوائیها بخوابد و مردم نان نداشته باشند، رژیم هم علاقه داشت که این حال وحشت به وجود بیاید تامزاحمتی علیه مبارزین ایجاد شود. چپی ها هم به این حال وحشت خیلی دامن می زدند بنا براین، این مسئله مطرح بود که چه کنیم که هم اعتصابات باشد که گلوی شاه و رژیم را بفشارد و هم مردم به وحشت نیفتند. نهضت آزادی

همان موقع اعلامیه داد که اعتصابات شمشیر دو دم است. هم می تواند به ضرر دولت باشد و هم می تواند به ضرر مردم تمام شود و هم به ضرر مبارزات ما منتهی گردد بهمین جهت برنامه عاقلانه ای تنظیم کردیم. انتظام هم با ما همکاری کرد تا توانستیم مشکل را چنین حل کنیم. آیت الله طالقانی چون متوجه تصمیم شورای انقلاب و دستورات امام نبود اقداماتی کرد و و قتی اورا در جریان گذاردیم باما همکاری نمود ولی چپی ها شدیدا اقدام می کردند که اعتصابات خاتمه نیابد ولی کارکنان صنعت نفت و گروهی از قبیل مهندس حکیمی - مهندس توسلی - مهندس بنی اسدی - مهندس گواهی - مهندس قندی - کیاوش و دهقان مارا یاری کردند.

وقتی درکار نفت ما موفق شدیم توسط دکتر یزدی به پاریس به امام پیغام دادیم که اکنون شما حاکم برایران هستید. بدون این که دولتی دردست ماباشد پیشنهاد کردیم برای سایر امور ازقبیل برق - حمل و نقل و راه آهن - ارزاق عمومی ترتیبی داده شود. درنتیجه برای حمل ونقل و گمرکات دکتر سحابی و مهندس معین فر و دکتر کاظم یزدی و دکترباهنر و دکترممکن را انتخاب نمودند. درهمان وقت یکی ازمقامات شوروی ازمن دیدن کرد. ازاو پرسیدم اگر خمینی روی کار بیاید از سفیرتان بپرسید که آیا شما او را به رسمیت می شناسید؟ سه روزبعد آمد و گفت بامسکو تماس گرفته گفتند ما ازاول طرفدار انقلاب بوده و حالا هم هستیم. مهندس بازرگان گفت در پیروزی انقلاب همه اش شعار نبود، عمل و کار و تدبیر هم بود، راه پیمائی ها شاه را مجبور به فرارکرد، برای سرنگونی رژیم همه همکاری داشتند ولی چپی ها ما را دچار اشکال می کردند.

با آن طرزظرف یك ماه صفهای طویل نفت ازبین رفت ولی ما مراقب بودیم که هیچگونه نفتی ازکشور صادر نگردد. وقتی دولت موقت تشکیل شد امام دستور دادند که اعتصابات تمام شود ولی چپی ها نمی گذاشتند.

برای انجام کارها وقتی ازراه آهن بازدید می کردم تظاهراتی

شد. سردمدار تظاهرکنندگان چنین می پرسد؟

نفت را کی برد؟ ‹تظاهرکنندگان می گفتند› آمریکا، آمریکا

گاز را کی برد؟ : : شوروی، شوروی

پولش را کی خورد؟ : : پهلوی، پهلوی

وقتی شعارهارا به سفیر شوروی گفتم اظهار داشت مردم با ما خوب هستند، شعارشان علیه آمریکا است. من گفتم هردو مقصر هستید(معلوم نیست رهبر نهضت آزادی چگونه و چرا درکار نفت استعمار انگلیس را فراموش کرده و تظاهرکنندگان چگونه نفهمیدند که نفت ایران را بیشتر انگلیسها برده اند تا دیگران!)

مهندس ابوالفضل حکیمی عضوهیئت اعزامی به نفت جنوب چنین گفته است:

کارکنان صنعت نفت اعتصاب کامل نموده و به آیت الله طالقانی مراجعه کردند. تولید پالایشگاهها به صفر رسید. خارك و لاوان که حداکثر روزی ٦میلیون بشکه نفت صادر می کردند متوقف گردیدند و کارکنان صنعت نفت به کشتی ها نفت تحویل نمی دادند. رژیم مرتب تهدید می کرد. افراد خیّر توسط آیت الله طالقانی برای کارگران پول جهت حقوق می فرستادند. حواله های یك صدو دویست هزارتومانی می رسید. گاهی هم دکتر بهشتی پول می فرستاد. در حقیقت مرگ رژیم ازهمین لحظه شروع شد.مهندس بازرگان وسرهنگ رحیمی هم سخت درگیر شدند ولی بامداخله طالقانی پایان یافت.

انتظام مدیرعامل شرکت نفت به مهندس بازرگان گفته بود که ارتش بهیچوجه موادنفتی را ذخیره نکرده است. این امر کاملاً صحت داشت زیرا ارتش منابعی برای ذخیره نفت نداشت فقط درانبارهای شرکت نفت ذخیره می کرد.

دکتریدالله سحابی مسئول کمیته اعتصابات نیزچنین گفته است:

درسال ۱۳۵۷ اعتصابات برای فلج ساختن قدرت اداره حکومت درسراسر کشور صورت گرفت. اعتصابات که ازاوایل

حکومت شریف امامی شروع شده بود ازتاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (جمعه سیاه) توسعه یافت و عامل مهمی برای سقوط رژیم شد. آتش سوزیها درتهران و شهرستانها تولید ناراحتی و نارضایتی کرده بود. چپی ها و ساواکی ها هم می خواستند موجباب بدبینی مردم را ازاین اقدامات فراهم سازند. اعتصابات مدت یك ماه ونیم طول کشید. در بعضی مراکز مارکسیستها دخالت زیادتر داشتند و راه دیگری می رفتند. در اعتصابات راه آهن و بنادر و شهرداریها و سازمان غله هیچ ممانعت و بازخواستی ازطرف مأمورین فرماندار نظامی یا مسئولین سازمانهای اداری دیده نمی شد.

با ظهور انقلاب زودرس در ۲۲ بهمن و سرنگونی رژیم کمیته تنظیم اعتصابات خودبه خود منحل شد.

* * *

تظاهرات و اعتصابات و تشنج در سراسر کشور روز به روز درحال افزایش بود. با کشته شدن دکتر نجات اللهی که برای تدریس دردانشگاه ازآمریکا آمده بود و مدت ٦ ماه بود که در دانشگاه کار خودراآغاز نموده بود دانشگاهیان تظاهرات شدیدی نمودند. در کرمان نیز به گروهی ازتظاهرکنندگان در مسجد جامع حمله شد که آرشام رئیس ساواك مسئول شناخته شد که هیئتی ازطرف دولت به کرمان اعزام گردید. ازطرف وزیر دادگستری به سازمان امنیت چنین نوشته شد:

ریاست محترم سازمان اطلاعات و امنیت کشور

نظر به این که هیئت نمایندگان دولت مأمور رسیدگی به وقایع ۵۷/۷/۱۱ کرمان که نماینده وزارت دادگستری هم عضویت داشته حاکی است که اهالی و معتمدین محل معتقدند که حمله به مسجد کرمان قبلا ازطرف کمیسیونی مرکب از رؤسای شهربانی و ژاندارمری وساواك و معاون استانداری طرح ریزی شده وهیئت در نتیجه رسیدگی و تحقیقات معموله تشخیص داده که ادامه خدمت آقای آرشام رئیس ساواك در محل به مصلحت خودش و آن سازمان

نیست و هرچه زودتر باید جانشین مشارالیه که به تهران احضار شده انتخاب وبه صوب مأموریت عزیمت نماید لذا مراتب اعلام می شود.

خواهشمند است دستور فرمائید بنا به رعایت مصالح مملکتی در انجام پیشنهاد هیئت اقدام و نتیجه را به این وزارت اعلام دارند.

وزیر دادگستری - حسین نجفی

آرشام در اواخر آذرماه سال ۱۳۵۷ برکنارشد. آرشام مرد مقتدری در منطقه بود که با تأسیس بنیادی تقریبا درهمه کارهای استان دخالت می کرد. پس از تغییر رژیم ازکشور خارج گردید.



تظاهرات و اعتصابات درسراسر کشور رژیم را فلج کرده بود.

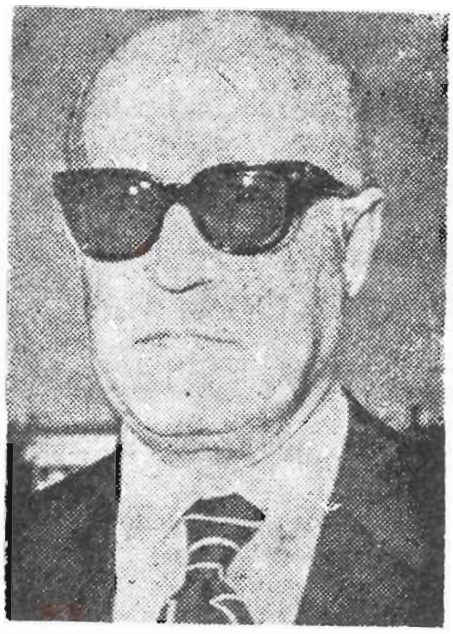

استعفای شریف امامی ازنخست وزیری

درهمان روزهائی که دولت شریف امامی درگیر مشکلات فراوان در داخل و خارج کشور بود و سعی فراوان داشت که بین رژیم و مخالفین پلی بزند و به هر قیمتی شده آرامش را به کشور بازگرداند و دراین گذرگاه مهم تاریخ کشور را ازبحران نجات دهد مخالفین نیز که این کارهارا عقب نشینی دولت وشکست رژیم تلقی کرده باتلاش شبانه روزی می کوشیدند که وضع راوخیم و نا به سامان تر نموده سقوط رژیم را تسریع نمایند. شاه هم که به تدریج احساس می کرد آن زیربنای محکمی که ازاجرای برنامه های انقلاب سفید در تصور داشت به شکل دیگری درآمده و تدریجاً امیدش به آتیه کشورکم می شد. چون به او گفته بودند که بدون خونریزی وکشتارنخواهد توانست وضع را به صورت عادی برگرداند. مخالفین هم با استفاده ازاین طرزتفکر دامنه عملیات خودرا وسعت می بخشیدند. شاه در اندیشه های مختلف بود که یکی ازآنها خروج از کشور به شمار می رفت. محمدعلی مسعودی (سناتورسابق)ویکی از نزدیکان شریف امامی که نقش مهمی در این دوره اززمامداری او داشت نقل می کرد عصر یك روزگروهی ازافراد طبقات مختلف را دعوت کرده بودیم که باشریف امامی ملاقات کنند تا ازنیروی

آنها در جهت حفظ رژیم استفاده شود. یك ساعت قبل ازساعت مقرر شریف امامی به من خبر داد که متأسفانه نمی توانم در این جلسه شرکت کنم. باتوجه به نظم شریف امامی این اقدام برای من تولید ناراحتی کرد وبه او اصرار کردم که دیدار اینها ازهرکاری واجب تر است. او گفت مطلع شده ام که شاه تصمیم به مسافرت فوری به خارج ازکشور گرفته و اگر این کار انجام شود همه برنامه ها بهم می خورد و لازم است حضورشان شرفیاب شده به هرصورتی است ایشان را منصرف کنم. و این کارهم صورت گرفت.

دولت علاوه برتظاهرات و آتش سوزیها و اعتصابها با طوفانی ازنطقهای مخالف و استیضاح واعلام جرم و اعتراض در مجلس شورایملی مواجه بود. روز ١٤ آبان ٥٧ ناگهان درتهران تظاهرات وسیعی صورت گرفت. شب قبل هم در تلویزیون نشان داده شد که دانشجویان مشغول تظاهرات آرام بودند و سربازان به سوی آنها تیراندازی کرده و عده ای را کشته اند که این امر هم موجب گردید که ناآرامیها و خرابکاریها و آتش سوزیها توسعه یابد. (گرچه گفته شد که آن فیلم مونتاژ شده بود و چپیها دست به این کار زده بودند و ازعوامل تلویزیون برای این کار استفاده شده).

درمیدان ٢٥ شهریور با آتش زدن چند ساختمان بزرگ ازجمله ساختمان بانکملی وضع شهر به کلی متشنج و ناامن گردیده بود که وحشت زیادی در مردم تولید کرد. ارتشبد اویسی که مقـــــــررات حکومت نظامی را در اختیار داشت ولی شاه به او دستور می داد که خون ازدماغ کسی نریزد و دولت هم با اقدامات حکومت نظامی دربازداشت اشخاص ومداخله‌درامورمطبوعات مخالف بودبهمین جهت دربلاتکلیفی بسر می برد. درنتیجه مخالفین به ویژه خرابکاران امور شهر تهران را در دست داشتند و در وسط خیابان ها با آتش زدن لاستیکها حتی عبور و مرور را هم مختل کرده بودند.

من آن روز به زحمت توانستم ازمجلس به خانه ام در نیاوران بروم. در میدان ٢٥ شهریور و خیابانهای اطراف وضع را بسیار

آشفته و تظاهرات را خیلی مفصل و دامنه دار دیدم. وقتی به خانه رسیدم تلفنی با شریف امامی تماس گرفتم و جریان را گفته و به شدت ابراز ناراحتی کردم. ایشان گفتند گزارشات مفصلی از وضع دارند و دستوراتی هم داده اند و گفتند من نمی دانم شاید برنامه هائی هست که وضع به این صورت درآمده است ولی من سعی فراوان دارم که جلو این کار و بحران و آشوب را بگیرم. عصر آن روز شایع شد که شریف امامی می رود و یك دولت نظامی روی کار می آید که عده ای می گفتند شاید نظامیها درجلوگیری ازآشوبها خیلی اقدام نمی کردند تاشاه مجبور شود که یك دولت نظامی روی کار بیاورد. عده ای معتقد بودند که ساواك هم در این جریانات نقشی دارد. بالاخره ازچند منبع موثق خبر به دست آمد که ارتشبد اویسی نخست وزیر خواهدشد.

متن استعفای شریف امامی به تاریخ ۱۳۵۷/۸/۱٤ چنین است:

پیشگاه مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر

نظر به این که وضع کشور و شدت تحریکات ایجاب می نماید که دولت برکنار رفته و جای خودرا به دولتی بدهد که بتواند اغتشاشات و اعتصابات را پایان دهد علیهذا استدعا دارد استعفای دولت را بپذیرید.

نخست وزیر - شریف امامی

مهندس شریف امامی چون در بنیاد پهلوی هم سستی نداشت پس از کناره گیری ازنخست وزیری به خانه خود رفت وبه استراحت پرداخت. در دولت بختیار که بحران شدت یافته بود تصمیم گرفت ازکشور خارج گردد.

محمد مشیری معاون نخست وزیر وقت می گفت یك روز مهندس شریف امامی به من تلفن کرد که قصد سفر به اروپا را دارد و می خواهد ازطرف نخست وزیری دستور داده شود گذرنامه او صادر گردد. من گفتم باید مراتب را به اطلاع دکتر بختیار برسانم.

وقتی جریان را گفتم بختیار گفت درشرایط فعلی که این قدر اوضاع متشنج است و مقامات سابق به شدت مورد حمله می باشند چگونه می توان به مهندس شریف امامی اجازه خروج داد؟ من چون علاقمند بودم که به هرصورتی است گذرنامه نخست وزیراسبق ایران صادر گردد به برادرش دکترمهدی شریف امامی که ازدوستان نزدیك دکتر بختیار بود تلفن کردم ومراتب را گفتم و یادآورشدم که بهترین راه حل این است که شما نزد بختیار رفته و اجازه خروج برادرتان را بگیرید. او هم به سرعت خودرا به نخست وزیری رسانید وترتیب ملاقات اورا با نخست وزیردادم و سرانجام دکتر بختیار هم در این مورد موافقت خودرا اعلام داشت. وقتی جریان به اطلاع مهندس شریف امامی رسید ضمن ابراز تشکر ازمن خواست که ترتیب سفراو ازپاویون دولت داده شود که من هم توانستم این موافقت را بگیرم. با این طرز مهندس شریف امامی ازکشور خارج شد و جانش ازخطر نجات یافت. وقتی درنیویورك به دیدار او رفتم ضیافتی درمنزل خود ترتیب داد و درحضور همه مدعوین گفت محمد مشیری با اقدام خود موجب شد که ازکشور خارج گردم و اگر درایران مانده بودم حتماً جانم در خطر بود.

* * *

مهندس شریف امامی را درلندن دیدم و ازایشان پرسیدم که درمطبوعات نامه ای به امضای شما منتشر شده که توصیه کرده بودید به دکتر بهشتی گذرنامه داده شود تا به هامبورك رفته امور مسجد آنجارا اداره کند. مهندس شریف امامی گفت این نامه به امضای من است و دلیل آن را هم می گویم. در رأس یك هیئت پارلمانی به آلمان رفته بودم که در هامبورك شهردار شهر درپایان ضیافت خود بطور خصوصی با من صحبت کرد و گفت ازمدتها قبل ایرانیها ازمن خواسته بودند زمینی در اختیارشان بگذارم که مسجدی بسازند. من هم زمین را داده ام و ساختمان هم بناشده ولی نه آن را تمام می کنند که ازمسجد استفاده شود نه زمین شهرداری

را مسترد می دارند که ازاین صورت نیمه تمام خارج گردد. من وعده دادم که پس از مراجعت به تهران تکلیف را روشن خواهم نمود. پس از رسیدن به تهران و شرفیابی به حضور اعلیحضرت گفتم وضع مسجد هامبورك چنین است. اعلیحضرت به من مأموریت دادند که بر این کار نظارت کرده وکارآن را تمام کنم. ازمهندس کوروس خواستم این کار را زیر نظر بگیرد. او هم قبول کرد که مجاناً تمام کارهای مسجد را انجام دهد. مبلغ ٤٠ هزارمارك از بنیاد پهلوی کمك شد و ازتجار و صاحبان صنایع هم کمك گرفتم و هزینه تکمیل مسجد را تأمین نمودم. ساختمان قبلی به درد هرکاری می خورد غیر ازمسجد، چون ازنزدیك آن را بازید کرده بودم. مهندس کوروس آن را به صورت آبرومندی در آورد وخاتمه آن به عرض اعلیحضرت رسید. ایرانیان مقیم هامبورك نوشتند حال که مسجد را تکمیل کرده اید یك امام جماعت هم برای ما بفرستید. به اعلیحضرت گفتم فرمودند باآیت الله خوانساری که روحانی وارسته ای است صحبت کنید تا یکنفر را معرفی کند. نزد ایشان رفتم. روی حصیری نشسته بود. یك جاسیگاری گلی هم در کناردستش بود. در اتاق محقری زندگی می کرد. باوجود میلیونها پولی که در اختیارداشت به این زندگی ادامه می داد و دیناری از وجوه مسلمین را به مصرف شخصی نمی رساند و بادیگر کسانی که عمامه به سردارند تفاوت فراوان داشت. او هم پس ازچندی پیرو پیغام اعلیحضرت دکتر بهشتی را معرفی کرد. من هم مراتب را به عرض رسانیدم واعلیحضرت گفتند اقدام کنید که آن نامه نوشته شد و اقدام کردم تا بهشتی به مسجد هامبورك رفت. نه او را قبلاً می شناختم و نه بعداً که همه کاره رژیم اسلامی شد با او تماس داشتم.اعتقاد به آیت الله خونساری طوری بود که اعلیحضرت و من طبق گفته ایشان عمل می کردیم. حالا بهشتی اگرمخفیانه کارهائی انجام می داده مطلب دیگری است. شاید هم اگر کشته نمی شد وضع کشور به صورت دیگری درمی آمد.



نخست وزیری ارتشبد ازهاری

وقتی شریف امامی استعفاء کرد وصحبت از دولت نظامی بود هیچکس باور نمی کرد که ارتشبد ازهاری مأمور تشکیل دولت شود.

دکتراصلان افشار آخرین رئیس تشریفات دربار درنیس به نویسنده کتاب چنین گفت:

وقتی درایران آشوب و بلوا زیاد شد به اعلیحضرت کراراً پیشنهاد می گردید که باید باقدرت نظامی جلوی تحریکات را گرفت و الا کشور ازبین خواهد رفت ولی شاه بهیچوجه با خشونت و خونریزی موافق نبود و می خواست با مسالمت کشور را از بحران نجات دهد.

درآخرین روز حکومت شریف امامی وقتی شهر تهران به آتش

کشیده شد اعلیحضرت فرمودند به اویسی بگوئید فردا صبح ازخانه خود خارج نگردد، مطالب مهمی به اوابلاغ خواهد شد. همه فهمیدند که اویسی نخست وزیر می گردد. خیلی خوشحال شدند زیرا می دانستند که اوبااعمال قدرت جلوی آشوب را خواهد گرفت. در همان حال فرمودند که سفرای آمریکا و انگلستان احضار شوند که بلافاصله آنها هم شرفیاب شدند که مدتی طولانی مذاکراتشان باشاه بطول انجامید. بعداً معلوم شد سفرای دوکشور گفته بودند که ارتشبد اویسی طرفدار خشونت است و ممکن است اقدامات ارتش در داخل و خارج انعکاس نا مطلوبی داشته باشد. بهمین جهت فردا صبح فرمودند که ارتشبدازهاری احضار شود که معلوم شد نظر شاه تغییر یافته است.

***

همان وقت گفته شد که ملکه فرح و سولیوان سفیر آمریکا شاه را ازتشکیل دولت وسیله اویسی منصرف کرده و متذکر شده اند احتمال دارد شدت عمل به خرج داده و خونریزی زیادی بشود. بهمین جهت شاه تصمیم گرفت ارتشبدازهاری را نخست وزیر کند که اسمش دولت نظامی ولی عملش خیلی آرام و ملایم باشد. آنهائی که ازهاری را ازنزدیك می شناختند می گفتند مرد درستکار وشریف و بسیار ملایمی است که بهیچوجه توانائی روبروئی با این مشکلات را ندارد و اساساً درتمام عمرش درارتش بوده و بهیچوجه کار سیاسی نکرده است.

پس از انتصاب ازهاری و روی کار آمدن دولت نظامی وتعیین فرماندهان نظامی به عنوان مسئولین وزارتخانه ها آرامشی در کشور به وجودآمد و تا چندروز دامنه تظاهرات فروکش کرد و مخالفین نیز مرعوب شدند. ولی وقتی ازهاری برای معرفی دولت به مجلس آمد و باایراد نطقها با بسم الله و تقاضا و استدعا ازآیات عظام و ازطرفی اعلامیه های تند و تیز خمینی و روحانیون بازهم مردم به خیابان ها ریختند و با مسخره کردن (ژنرال چهارستاره) و

سکوت نظامیها در خیابانها وضع به صورتی درآمد که همه می گفتند (آیت الله ازهاری) در مقابل (ارتشبد خمینی) قرار گرفته است. وقتی مخالفین دیدند این دولت نظامی هم (پشم و پیله ای) ندارد وعده زیادی اززندانیان هم اززندانها بیرون آمده به مخالفین پیوسته بودند و درمجلس هم وکلای مخالف دربرابر دولت نظامی به شدت صف بندی کرده بودند به تدریج ضعف دولت نظامی آشکار گردید. ولی ارتشبد ازهاری شخصا به حل مشکلات امیدوار بود.

برای مذاکره درباره کارهای پارلمانی یك روز تعطیل در نخست وزیری بدیدار ارتشبد ازهاری رفتم. هیچگونه سابقه آشنائی قبلی هم نداشتم ولی همه از سلامت نفس و درستی او تعریف می کردند. در نخست وزیری به من گفت اگر بتوانم تظاهرات تاسوعا و عاشورا را بدون کشت و کشتار برگذار کنم کار مهمی را انجام داده ام. ازهاری گفت مذاکره شده که مأمورین نظامی بهیچوجه در اطراف تظاهر کنندگان که قراربود درمیدان شهیاد و ۲٤ اسفند و خیابان آیزنهاور اجتماع کنند و قرار شده که آنها خودشان نظم را برقرارکنند و ضمناً تظاهر کنندگان قبول کرده اند که بهیچوجه ازمیدان ونك به بالا نروند و مأمورین مراقبت کنند که درآن قسمت جلوی تظاهر کنندگان گرفته شود. اتفاقاً تظاهرات مفصلی برگذار شد. صحبت از یك تا دومیلیون جمعیت بود که هیچگونه حادثه و کشتاری روی نداد. ولی درتمام خیابانها شعارهای ضد سلطنت پهلوی وجود داشت و همه دیوارها مملو ازشعار علیه شاه بود.

وقتی تشکیل دولت نظامی اعلام شد خیلی ازخبرگزاریها گزارش دادند که دولت نظامی آرامش رابه کشور بازمی گرداند. دولت کارتر اعلام کرد که مدتها منتظرتصمیم سرنوشت ساز ازطرف شاه بودیم . با این طرز ازدولت نظامی برای استقرار نظم حمایت خواهیم کرد. سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفت شاه وقتی توجه یافت دیگر دولت ائتلافی تشکیل نمی گردد یك دولت نظامی را منصوب نمود. تصمیم شاه به انتصاب ازهاری مستقلاً اتخاذ شده و

اصراری از طرف واشنگتن نبوده است. حوادث اخیر راهی برای شاه باقی نگذارده بود.

برژنیسکی مشاور کارتر گفت روی کارآمدن یك دولت نظامی درایران مرا آرام ساخت. من در این اقدام شاه این علامت را دیدم که به مقابله بابحران برخاسته و با توجه به ارتش بسیار منظم و بزرگی که تحت فرمان اواست نظم را برقرار نموده و ناآرامی هارا ساکت خواهد کرد.

* * *

سرتیپ معین زاده می نویسد: روزی که اعلیحضرت همایونی ارتشبد ازهاری رابه عنوان نخست وزیر انتخاب نمودند و آن پیام معروف را (که مردم صدای انقلاب شما را شنیدم) از رادیو به اطلاع همگان رساندند خیلی ازنظامیان تکان خوردند. تا آن روز امید ما این بود که پادشاه کشور وفرمانده کل قوا بالاخره ارتشی را که برای دفاع ازقانون اساسی و کشور سوگند خورده بود خواهد خواست تا در شرایط بحرانی وارد عمل شود و کشور را ازسقوط به دامن ولایت فقیه نجات دهد ولی متأسفانه حضور مشاورانی که با توجه به بیماری اعصاب متشنج رهبر کشور دقیقا نقش (اسب تروا) را درکاخ بازی می کردند باعث شد که ریاست دولت به کسی سپرده شود که خبر نخست وزیری اش سرلشگر خسرو داد را به فغان آورد وبی توجه به اینکه درکاخ نیاوران است فریاد زد بالاخره آمریکائیها آدم خود را آوردند.

* * *

ویلیام شاکراس می نویسد: اصلان افشار گفته است که قرار بود ارتشبد غلامعلی اویسی نخست وزیر شود ولی شاه پس از مشورت باسفرای انگلیس و آمریکا ازهاری را انتخاب کرد.

افشار می گوید در تبعید ازشاه علت تغییر تصمیم راپرسیدم. شاه گفت سفرای انگلیس و آمریکا مخالف بودند و عقیده داشتند که شخصی ملایمی مثل ازهاری زمامدارشود تا بتواند باروحانیون که

انقلاب را رهبری می کنند واردمذاکره شود. افشار گفته است اگر اویسی نخست وزیر شده بود همه چیز خاتمه می یافت. یك فهرست سیصدچهارصدنفری داشتیم که سازمان دهندگان تظاهرات بودند بابازداشت آنها کار خاتمه می یافت. نخست وزیری ازهاری شیوه دیگری برای بی ثبات ساختن ایران و پایان دادن به حکومت شاه بود. در حقیقت این یکی ازتلاشهای غرب برای خالی کردن زیرپای شاه بود.

شاه به پارسون سفیر انگلیس گفته بود (سه راه حل به نظرش می رسد. ۱ - بماند و خشونت به خرج دهد. ۲ - به یك پایگاه دریائی برود وارتش در غیاب او مردم را ساکت کند. ۳ - ازکشور خارج گردد)

پارسون گفته بود نظر شخصی اش این است که به کار بردن زورفایده ای ندارد. در پایگاه دریائی اورا بزودی مجبور می کنند آنجارا ترك کند. ولی اگر ایران را هم ترك کند شانس بازگشت او ناچیز است.

شاه گفته بود اگر به میل خودش بود تاده دقیقه دیگر می رفت. درحالی که قبلا وقتی لرد جورج براون ازوزرای خارجه قبلی انگلیس دراواخر سال ۱۹۷۸ به شاه گفته بود باید کشور را ترك کند شاه این گفته را دستور العمل انگلیس تلقی کرد. در حالی که این نظر خود لرد براون بوده است.

شاه به سولیوان سفیر آمریکا گفته بود (کی جی بی) قادر به هم آهنگ ساختن چنین تظاهراتی نیست. باید دست انتلیجنت سرویس و سیا درکارباشد. شاه گفت انگلیسها هیچوقت اورا دوست نداشته اند ولی چرا سیا علیه او دست به اقدام زده است آیا خطائی مرتکب شده است؟ یا این که بین واشنگتن و مسکو توافقی شده و ایران به منطقه نفوذ دو ابر قدرت تقسیم شده است؟ به من بگوئید واشنگتن چه می خواهد؟ ولی سولیوان نمی توانست خط مشی را نشان دهد.

* * *

ارتشبد ازهاری که هیچ آمادگی برای قبول سمت نخست وزیری نداشت بلافاصله عده ای از همکاران نظامی را با تنی چند ازوزرای سابق به همکاری دعوت کرد و کابینه خودرا چنین اعلام داشت:

وزیرخارجه امیر خسروافشار - وزیر جنگ ارتشبد عظیمی - وزیر صنایع و معادن محمدرضا امین - وزیر کشور وسرپرست وزارت اقتصاد و دارائی ارتشبد قره باغی - سرپرست وزارت کار ارتشبد اویسی - سرپرست وزارت مسکن و شهرسازی سپهبد امیر حسین ربیعی - سرپرست وزارت آموزش و پرورش و فرهنگ دریاسالار حبیب اللهی - سرپرست وزارت اطلاعات سپهبد ابوالحسن سعادتمند - سرپرست وزارت نیرو سپهبد ایرج مقدم - وزیر دادگستری دکتر حسین نجفی.

پس از چندروز کابینه به شرح زیر ترمیم شد.

وزیر کار وامور اجتماعی سپهبد کاتوزیان - وزیرآموزش دکتر محمدرضا عاملی تهرانی - وزیربازرگانی دکتر معمارزاده - وزیر راه مهندس شالچیان - وزیر مشاور و امور اجرائی دکتر مصطفی پایدار - وزیر مشاور در برنامه و بودجه دکتر مرتضی صالحی - وزیر پست و تلگراف وتلفن مهندس کریم معتمدی - وزیرعلوم وآموزش عالی دکتر مفیدی - وزیر مشاور درامور پارلمانی احمد ناظمی - وزیر مشاور وسرپرست اوقاف محسن شریعتمداری.



در بحران سال ۵۷ وقتی ارتشبد ازهاری کابینه نظامی خودرا معرفی می کرد خیلی ها امیدوار شدند اما بقدری ضعف از خود نشان داد که درکاخ نخست وزیری دچارسکته شد.

* * *

آنتونی پارسون سفیر سابق انگلیس در ایران می نویسد:



روز ۱۲ نوامبر با ازهاری نخست وزیر جدید ملاقات کردم. مهربان و ملایم و زیرك به نظر می رسید. باسایر فرماندهان تفاوت داشت. اویسی سرباز حرفه ای و قیافه خشنی داشت. ربیعی شاه رامی پرستید و مثل اویسی طرفدار شدت عمل بود. حبیب اللهی نسبت به آن دو ملایمتر وعمیق تر بود. ازهاری هوشیار و واقع بین بود وازابعاد وسیع بحران آگاهی داشت. اولین وظیفه خودرا برقراری نظم وخاتمه اعتصابات می دانست و درباره مؤثر بودن برنامه بافساد غلو می کرد. درباره بی بی سی قبول داشت که نباید باسیاست رسمی بریتانیا مخلوط کرد. اوتردیدی درپشتیبانی ما ازشاه نداشت و معتقد بود نظرات مفیدی به شاه داده ایم و در این پیشنهادات حسن نیت داشته ایم.

سیاست ازهاری با نظرات شاه منطبق بود. شاه درسه مورد مصمم به نظر می رسد. ۱ - نباید کشور را ترك کند زیرا ارتش متلاشی و هرج و مرج خواهد شد. ۲ - دولت نظامی موقتی است و تلاش برای دولت غیرنظامی تاژانویه ادامه یابد. ۳ - ازشدت عمل برای سرکوبی به نحوی که نظامی ها خواستار آن بودند پرهیز شود.

واقعیت این است که تمام این تلاشها بی فایده بود. شعار آیت الله خمینی (که شاه باید برود - جمهوری اسلامی جایگزین شود) به قدری جا افتاده بود که هیچ تدبیری برای مقابله با آن کارگر نبود. راه پیمائیهای تاسوعا و عاشورا مخالفین را بیش از پیش متحد ساخت. قدرت عملا به دست شبکه مذهبی افتاده بود.

دکتر امینی به شاه پیشنهادکرده بود که به بندرعباس برود واداره امور کشور را به یك شورای سلطنتی بدهد و کلیه اختیارات خود غیراز فرماندهی کل قوارا به شورای سلطنت واگذار نماید. دولت به ریاست او از طرف شورای مزبور تعیین و تأیید شود. شاه یا دکتر صدیقی - دکتر سنجابی هم مذاکره کرد که هیچکدام به نتیجه نرسید.

راه پیمائی تاسوعا و عاشورا از نظر عظمت و انضباط و یك

پارچگی نمونه و بی سابقه بود. حدود یك میلیون و نیم نفر درآن شرکت داشتند. شعارها چنین بود (مرگ بر شاه قصاب - خمینی رهبرماست - ما جمهوری اسلامی می خواهیم .) عده ای مخالف آمریکا و تعدادی مخالف شوروی بودند. مجاهدین و فدائیان برای اولین بار با پرچم خود حرکت کردند. عده زیادی ازبازاریها و فامیلشان در تظاهرات بودند.یك نفر هم تظاهر می کرد (سفیر انگلیس به خانه ات برگرد) پلیس و سرباز بهیچوجه اطراف تظاهر کنندگان نبودند. تظاهرات خیلی منظم و ارگانیزه بود. آن روزها سران ارتش و افسران به شاه وفادار بودند ولی عده ای ازسربازان ازسربازخانه ها می گریختند. بعدازتظاهرات تاسوعا و عاشورا هفت افسر در گارد شاهنشاهی وسیله سربازان کشته و ۱۵ نفر مجروح شدند. در پادگان مشهد ونیروی هوائی تبریز نیز شورش وتحریکات شدت یافت. مخالفین همه با هم متحد شده و قطعنامه ی تظاهرات رهبری خمینی و سقوط رژیم و بهم پیوستگی ارتش و ملت بود. شاه می گفت اگر ازهاری به علت بیماری نتواند به کار ادامه دهد نخست وزیر نظامی دیگری جانشین او خواهد شد تامذاکرات با سایرین به نتیجه برسد.

چون تغییر مأموریت یافته بودم برای خداحافظی نزد شهبانو رفتم. او خونسرد و آرام بود و به مسائل اعتنائی نداشت و گوئی از روی نومیدی خودراکنار کشیده بود. خداحافظی درمحیط غم انگیزی برگذار شد. ازاو خواهش کردم اگر امکان دارد هویدارا در زندان ببینم. چون می دانستم هویدا در دوره نخست وزیری و وزارت دربار خیلی به شهبانو نزدیك بود. ولی اوتوجهی نکرد ونسبت به سرنوشت هویدا بی اعتناء به نظر می رسید.

آنتونی پارسون بعداً طی مصاحبه ای به خبرنگارکیهان گفت : وقتی ازهاری نخست وزیر شد من کار شاه را تمام شده می دانستم. این بدترین انتخاب شاه در طول زندگی اش بود. او ژنرالی را به میدان آورده بود که بیش از آیت الله ها اهل حرف وبحث بود آنهم

در زمانی که آیت الله ها شمشیر بسته بودند. شاه در سپتامبر باید دولتی از معتدل های خوشنام تشکیل دهد. شریف امامی واقعاً قدرت های شاه را قبضه کرده بود ولی آدم آن مرحله نبود. داستان ۵۷ آدم های دیگر را می خواست. ازهاری که آمد و شکست خورد به این معنا بود که شاه آخرین برگ خود رابه زمین زده و دیگر برگی در دست ندارد. زیرا ازهاری مریض - کشور فلج - شاه مردد بود.

سر انتونی پارسونزهمچنین نوشته است:

من و سولیوان با موافقت نخست وزیر با ژنرال اویسی ملاقات کردیم وبه فرماندار نظامی تهران گفتیم شایعاتی هست که انگلیس و آمریکا از یك کودتای نظامی یادولت نظامی در ایران حمایت می کنند. منظور ما از این ملاقات تکذیب این شایعات است. هر دو دولت ما اتفاق نظر دارند تنها راه حل بحران، پیش رفت تدریجی به سود دموکراسی است. استقرار یك رژیم نظامی در ایران مارا با مشکلات زیادی از نظر افکار عمومی در کشورهای خودمان مواجه می سازد. یك کودتای نظامی در ایران در میان دوستان و متحدین غربی ایران تأثیر فاجعه آمیز خواهد داشت. شایعات مبنی بر کاهش پشتیبانی انگلیس و آمریکا از شاه حقیقت ندارد.

شاه با استقرار یك دولت نظامی موافق نبود وبارها گفته بود که (راه حل نظامی چاره کار نیست) ولی با وضعی که پیش آمده بود حفظ رژیم امکان پذیر نبود. روز ۳۱ اکتبر شاه به من گفت ما مثل برفی که در آب افتاده باشد داریم ذوب می شویم و باید هرچه زودتر چاره ای بیندیشیم. شاه به این نتیجه رسیده بود که دیگر شریف امامی نمی تواند کاری از پیش ببرد. شاه گفت اگر بحران حل نشود باید بین تسلیم یعنی خروج ازکشور یا توسل به قوه قهریه که توأم با خونریزی بود یکی را انتخاب کند و تأکید کرد که با راه حل نظامی موافق نیست و فکر نمی کند که شدت عمل کار را حل کند. بهمین جهت دنبال چهره ای می گشت که بتواند کشور را آرام کند و

راه پیشرفت به سوی دموکراسی را هموار سازد.انتخابات آزاد و برنامه مبارزه بافساد را انجام دهد. شاه درباره نخست وزیری عبدالله انتظام - محمد سروری - دکتر علی امینی فکر می کرد. به شاه گفته بودم که تجربه من در سودان نشان می دهد که دولت نظامی شانس پیروزی را ندارد. شاه تشکیل دولتی را با اعضای جبهه ملی بهترین چاره تشخیص داده بود و می خواست رهبران جبهه ملی را درکابینه انتظام شرکت دهد. ولی ژنرال ها به شاه فشار می آوردند که به آنها اجازه دهد کار را به دست بگیرند و کشور را نجات دهند ولی شاه مقاومت می کرد و معتقد بود که سپردن کارها به دست نظامیها هیچ مشکلی را حل نمی کند. روز چهارم نوامبر ۱۹۷۸ شاه سولیوان و مرا به کاخ خواست. یکی ازطولانی ترین و غم انگیزترین ملاقاتهائی بود که باشاه داشتیم. شاه نظر رسمی دولت های مارا درباره تعیین یك نخست وزیر نظامی جویاشد. شاه گفت برژینسکی به او گفته که ازتصمیم او پشتیبانی می کند. سولیوان گفت منظور این نیست که آمریکا خواهان دولت نظامی است بلکه اگر شاه چاره دیگری برای رفع بحران نداشته باشد و به عنوان آخرین راه حل یك دولت نظامی باشد آن را خواهد پذیرفت. من گفتم دستور مشخصی از لندن ندارم ولی دولت انگلستان از یك راه حل سیاسی پشتیبانی می کند. نظر شخصی من این است که اگر دولت ائتلافی امکان پذیر نباشد بهتر است یك دولت بی طرف موقت روی کار بیاید وکار دولت نظامی را موفقیت آمیز نمی دانم. ولی گفتم شما پادشاه یك کشور مستقل هستید و دولت متبوع من هر تصمیمی را که اتخاذ نمائید محترم خواهد شمرد. شاه گفت هنوز از تشکیل دولت ائتلافی منصرف نشده و مذاکرات ادامه دارد. ژنرالها بر فشار خود افزوده اند ومی گویند با دستگیری عده ای می توانند اوضاع را آرام کنند. خود شاه هم معتقد بود که با دادن آزادی عمل به نظامیها هیچ چیزی حل نخواهد شد. من برای آخرین بارنظر منفی خودرا درباره دخالت دادن نظامیها ابراز داشتم و گفتم این کار منجر

به اعتصاب عمومی خواهد شد.

روز ١٤ آبان ٥٧ فرستاده ای از طرف رهبران مذهبی به ملاقات من آمد و گفت که ازپاریس می آید و با آیت الله خمینی و رهبران جبهه ملی وسایر مخالفین ملاقات کرده و آنها به خصوص سنجابی گفته اند در دولت ائتلافی شاه شرکت نخواهند کرد چون آیت الله خمینی مخالف است و او به قم می رود که به رهبران مذهبی قم گزارش بدهد. ضمناً گفت مأمور شده به ملاقات من هم بیاید و پیشنهاد کند که تنها راه حل جلوگیری ازفاجعه این است که شاه ازکشور خارج شود و اداره امور کشور به یك شورای دولتی تحت ریاست یك افسر بازنشسته و معروف سپرده شود. این شورا دولت آشتی ملی راتشکیل داده و انتخابات را انجام دهد که وظیفه این مجلس تصمیم درباره آینده کشور باشد. اومعتقد بود که این مجلس به بقای رژیم سلطنت درچهارچوب قانون اساسی ١٩٠٦ رأی خواهد داد و اختیارات شاه را محدود می سازد. از من خواست که مراتب را به اطلاع شاه برسانم. گفتم من سفیر خارجی هستم و نمی توانم واسطه بین شاه و مخالفین باشم. چرا خودتان به کاخ نیاوران نمی روید و نظرتان را مستقیم نمی دهید. با خنده گفت اگر من وارد کاخ نیاوران شوم هرگز آزآنجا بیرون نخواهم آمد. بلافاصله به دفتر سولیوان رفتم و مطالب را گفتم. تظاهرات درتهران اوج گرفته بود و سفارت انگلیس مورد حمله واقع شد. با ازهاری تماس گرفتم و پرسیدم که چرا برای کنترل اوضاع کاری نمی کنید؟ درپاسخ گفت همه اش تقصیرشماست که اعلیحضرت را قانع کرده اید که ازدخالت ما برای برقراری نظم جلوگیری کنند. درهمین وقت به کاخ نیاوران احضار شدم. به زحمت خودرا به کاخ رساندم. وقتی نزد شاه رفتم سولیوان آنجا بود. بالحنی تند درباره حمله به سفارت و خودداری نظامیها در جریانات تخریب و آتش سوزیها و حمایت ازما سخن گفتم و شاه باعذرخواهی دستور جبران خسارات را داد و گفت چون تمام اقدامات سیاسی او برای رفع بحران با شکست مواجه شده چاره

ای جز تعیین یك نخست وزیر نظامی ندارد و ژنرال ازهاری را انتخاب کرده است و دولت نظامی اجازه تکرار چنین حوادثی را نخواهد داد. من هم مجبور شدم نظر شاه را تأیید کنم چون هیچ راه حل دیگری به نظر نمی رسید. روزبعد وقتی در سفارت به جریان امور رسیدگی می کردیم به این نتیجه رسیدیم که حوادث ناگوار روز گذشته و خودداری نظامیان ازرویاروئی با عملیات خرابکاران تعمدی بوده و هدف این بوده که شاه چاره ای جز تشکیل یك دولت نظامی نداشته باشد و پاسخ قبلی ازهاری هم نشانه همین امر می باشد. بسیاری ازکارمندان ایرانی ما معتقد بودند که حمله به سفارت انگلیس ازطرف مأمورین ساواك و نظامیان ایرانی بوده که لباس شخصی به تن داشتند. برای این که درسی به ما بیاموزند تا ازمخالفت با تشکیل دولت نظامی دست برداریم و ثابت کنند که پافشاری ما برای راه حل سیاسی و برحذر داشتن شاه از راه حل نظامی بی فایده است. صحت و سقم این نظریه رانمی توانم تأیید کنم اما نظر شخصی من پس از وقایع بیشتر تئوری توطئه حمله به سفارت از طرف ساواك و نظامی هارا تأیید می کند که امیدوارم قضاوت نادرست و ظالمانه ای نکرده باشم.

روز ۷ نوامبر مجدداً باشاه ملاقات کردم. موضوع مبارزه با فساد فکر اورا مشغول داشته بود. دستور بازداشت نصیری و خادمی را داد (خادمی خودکشی کرد یا کشته شد). پس از کمی تأمل گفت ژنرال ها می خواهند هویدا را بازداشت کنند. گفتم او ۱۳ سال نخست وزیر شاه بوده،توقیف او حکم توقیف شاه است. محاکمه و محکومیت او محکومیت شاه است. شاه زیرلب مطلبی در باره عدم تمایل خود به انتقامجوئی گفت و موضوع را عوض کرد. گفتم اگر خواهان مبارزه با فساد هستید در تهران شایع است که افراد خاندان سلطنت که تقریباً همه ازکشور خارج شده بودند پس از استقرار دولت نظامی قصد دارند مراجعت کنند و کارهای خودرا از سر بگیرند وباید جلوی آنها را گرفت. همه فکر می کنند که خاندان

پهلوی در مرکز دایره فساد قرار دارند. من وظیفه خود می دانم که در این لحظات حساس با صراحت صحبت کنم و متأسفم که چرا تا به حال به شما نگفته ام. شاه ظاهراً دلگیر نشد و ازمن خواست اگر جزئیات بیشتری درباره اعضای خاندان او می دانم بیان کنم. شاه گفت تازمانی که وضع بحرانی است به هیچکدام از آنها اجازه بازگشت را نخواهد داد. دو روزبعد دستور داد که رسیدگی هائی درباره فعالیت تجاری و ثروت اعضای خانواده سلطنتی به عمل آید.

وقتی به سفارت برگشتم درباره سرنوشت هویدا فکر می کردم و فوق العاده نگران و بیمناك بودم. نظامیها از او نفرت داشتند و هویدا هم همیشه آنها را به دیده حقارت نگریسته،یقین داشتم اگر به زندان بیفتد چون رژیم به ماند یا سرنگون شود زنده بیرون نخواهد آمد. با تلفن با کلمات رمز و ایما و اشاره به او گفتم می ترسم ارباب سابقش اورا به دست دشمنانش بدهد تا وقت باقی است به فکر نجات خود باشد. هویدا خندید و گفت من یك ایرانی هستم و کاری نکرده ام که شرمسار باشم و بهیچوجه خیال فرار ندارم. به او گفتم ازقهرمان شدن دست بردارد ولی هویدا گفت بگذار هرکار که دلشان می خواهد بکنند. اگر قرار باشد روزی مرا محاکمه کنند خیلی حرفها دارم که باید بگویم. با هم توافق کردیم که دیگر به او تلفن نکنم. هویدا همان شب بازداشت شد. قبل ازعزیمت ازتهران نامه مفصلی برای خدا حافظی برایش به زندان فرستادم. از اعدام او خیلی متأسف شدم. شاهدان عینی گفتند که مرگ را با شجاعت وبی اعتنائی و خونسردی استقبال کرده است. یك بار من و سولیوان درباره تعقیب و محاکمه وزیران سابق دولتی به شاه هشدار دادیم. ولی جواب شاه در این مورد دو پهلو و مبهم بود. من بیم داشتم که شاه برای انحراف افکار عمومی سیاست (تعقیب گرگها) را در پیش بگیرد تا خود ازمعرکه جان سالم بدر برد. نگرانی من به جا بود. چون شاه گفته بود هویدا و نصیری باید زندانی شوند. به این ترتیب شاه در یك جمله بریك عمر خدمت کسانی که طولانی ترین

سابقه فعالیت در دوران سلطنت اورا داشته و حداقل نسبت به خود او صدیق و وفادار بودند خط بطلان کشید.

در یك ملاقات موضوع مسافرت شاه مطرح بود، او گفت اگر این پیشنهاد به نفع کشور بود و مسئله را حل می کرد همین فردا ازکشور خارج می شد ولی یقین دارد که رفتن او موجب هرج و مرج و آشوب خواهد شد. ارتش وحدت فرماندهی را ازدست می دهد و هرچند وقت یکی اززنرالهادست به کودتا خواهد زد. یك حالت عدم ثبات دائمی به وجود خواهد آمد. دکتر امینی وانتظام به شاه توصیه می کردند که از کشور خارج نگردد. من هم این نظریه را پذیرفتم.

شاه گفت مردم درباره حملات بی بی سی این طور فکر می کنند که انگلیس ها از مخالفین او جانبداری می کنند. گفتم اگر کسی آنقدر احمق باشد که تصور کند دولت انگلستان نفرت و خصومت مردم را با حمایت علنی ازرژیم به جان می خرد و در خفا با مخالفان زدو بند می کند جایش در تیمارستان است، البته تهمت زدن به انگلیسها آسان تر از روبرو شدن با واقعیت است.

* * *

سولیوان سفیر آمریکا درایران درباره دولت نظامی چنین می نویسد:



تاکتیك شاه و حکومت شریف امامی با شکست مواجه شد. باهرقدم عقب نشینی دولت، مخالفین گامی به جلو می نهادند وکم کم شعار(مرگ برشاه) همه جا به گوش می خورد. با این وضع حکومت شریف امامی نمی توانست دوام بیاورد و برای شاه چاره ای جز روی کارآوردن یك دولت نظامی نبود. در این باره ازواشنگتن نظر خواهی کرده بودم پاسخ مثبت بود. اشاره شد اگر شاه برای نظم و ترتیب،استقرار یك دولت نظامی را ضروری تشخیص می دهد آمریکا آن را تأیید خواهدکرد. برژینسکی با تلفن باشاه صحبت کرد و پشتیبانی کارتر را از هراقدامی برای حل مشکلات کنونی اعلام داشت. در همان موقع اردشیر زاهدی به تهران آمد و مرا به خانه اش دعوت کرد و گفت برژینسکی امور مربوط به ایران را به عهده گرفته و به او گفته به تهران برود و شاه را به اتخاذ هر تدبیری برای حفظ رژیم وادار نماید. زاهدی گفته بود در این شرایط نمی تواند پست سفارت را خالی بگذارد ولی برژینسکی اورا نزد کارتر برده و رئیس جمهور به او گفت باخیال راحت به تهران بروید، من سفیر ایران در واشنگتن خواهم بود. کمی پس از این ملاقات شاه مرا احضار کرد و مطالب زاهدی را بازگو کرد و گفت قرار است دراین زمینه مطالب کتباً به من ابلاغ شود.گفتم آمریکا از هراقدامی که شاه برای رفع بحران کنونی مصلحت بداند حمایت خواهد کرد.ظاهراً شاه انتظار داشت واشنگتن برای سرکوبی مخالفین، توسل شاه به نیروی نظامی را صریحاً تأیید کند. پاسخ واشنگتن در عین پشتیبانی ازشاه از اظهارات زاهدی ملایم تر و احتیاط آمیز تر بود. روزی که اغتشاش در تهران زیاد شد و بسیاری از ساختمانها و بانکها و سینماها به آتش کشیده شده بود سفیر انگلیس برای مذاکره درباره اوضاع جاری و تشکیل دولت نظامی به دفتر کارمن آمده بود. من گفتم ازواشنگتن دستورصریحی دارم ولی اوگفت ازلندن هنوز دستوری دریافت نکرده است. بعداز ظهر همان روز شاه مرابه کاخ نیاوران خواست. خیلی آرام بود و گفت با هلیکوپتر بر

فراز تهران پرواز کرده و خرابیهارا دیده است. صدها ساختمان ویران شده و بسیاری ازآنها هنوز درحال سوختن است. سپس گفت برای او چاره ای جز استقرار یك دولت نظامی باقی نمانده است. ازمن خواست که فوری با واشنگتن تماس گرفته ازجانب آمریکا اطمینان حاصل کنم. گفتم رئیس جمهور و دولت آمریکا از این اقدام پشتیبانی خواهند کرد. شاه خوشحال و آسوده خاطر شد. به شاه گفتم در شهر شایع است که آتش سوزی امروز کار ساواك است. گفت کسی چه می داند؟ این روزها من هر چیزی راباور می کنم. یك ساعت طول کشید تا سفیر انگلیس توانست خودرا به کاخ برساند. در همین موقع شهبانو به شاه تلفن کرد. ازحرفهای شاه احساس کردم که شهبانو از عواقب تشکیل یك دولت نظامی نگران است. شاه دلایل این تصمیم را توضیح داد و گفت آمریکا از او حمایت می کند. سپس نظر سفیر انگلیس را جویا شد. پارسونز گفت شخصاً نمی تواند نظری بدهد و چون وسایل مخابراتی سفارت هم آسیب دیده به فوریت نمی تواند از لندن کسب تکلیف کند. شاه گفت به هرحال امشب ترتیب تشکیل یك دولت نظامی را خواهد داد. هنگام خروج ازکاخ ژنرال ازهاری را در سالن انتظار دیدیم و چون ازمأموریت او اطلاع داشتم برایش آرزوی موفقیت کردم.

درملاقات باشاه او بارها دلایل خودرا درباره خودداری از به کار بردن نیروی نظامی برای سرکوب شورش و تظاهرات بازگو می کرد و می گفت راه حل های سیاسی که او برای بحران در نظر گرفته مترقی تر ازآن است که جامعه ایرانی بتواند آن را جذب کند. انقلابی که وسیله ملاها هدایت می شود راه گشای یك انقلاب کمونیستی به وسیله عوامل دست نشانده شوروی است و همکاری این دو گروه را اتحاد سرخ و سیاه می نامید. پس ازاینکه انگلیسها ازتأیید اقدام شاه در مورد تشکیل دولت نظامی خودداری کردند دیگر ملاقات مشترك من و سفیر انگلیس باشاه قطع شد.

کسی پس از این که ژنرال ازهاری در رأس دولت نظامی قرار

گرفت من به این نتیجه رسیدم که دولت نظامی آخرین شانس بقای شاه است و اگر این دولت موفق به برقراری نظم و خاتمه بخشیدن به اعتصابات نشود پیروزی انقلاب اجتناب پذیر است وما باید برای مقابله با این واقعیت خودرا آماده کنیم.

قبلاً من و سفیر انگلیس یك روز درمیان باشاه ملاقات می کردیم. او گفت تصمیم گرفته در چهارچوب قانون اساسی سلطنت کند و دیگر قصد بازگشت به حکومت مطلقه گذشته را ندارد. شاه می گفت قدرت سرکوبی مخالفین را با قوه قهریه دارد و می تواند تاپایان سلطنت خود بااعمال قدرت حکومت کند ولی درنظر دارد به زودی مقام سلطنت را به پسرش تفویض کند و اگر خود او در صحنه نباشد پسرش با قوه قهریه نخواهد توانست به حکومت ادامه دهد. بهمین جهت برلزوم استقرار یك حکومت دموکراتیك قبل از کناره گیری از سلطنت تأکید می کرد.

در این مدت فرستادگان ویژه ای از واشنگتن به تهران می آمدند و هر یك پیامی برای شاه داشتند. هدف بعضی از فرستادگان ارزیابی روحیه شاه و اطمینان وی درباره حمایت جدی آمریکا و جرأت بخشیدن به او برای اعمال قدرت وشدت عمل دربرابر مخالفان بود. روزی که با بلومنتال وزیر خزانه داری آمریکا به دیدن شاه رفتیم در یکی از افسرده ترین حالات روحی خود به سر می برد. برخلاف معمول علاقه ای به بحث درباره مسائل اقتصادی و نفت نشان نداد. درتمام مدت مذاکرات سست و بی حالت و پریشان به نظر می رسید و برخلاف گذشته که همیشه سعی می کرد ابتکار عمل را به دست بگیرد پاسخهایش کوتاه و درهم و برهم و گاهی بیربط بود. اوپس ازملاقات به من گفت که از وضع شاه بسیارناامید است و اورا مرد میدان مبارزه با مشکلات فعلی و صاحب اراده ای که بتواند دست به اقدامات قاطع و مؤثری برای حفظ قدرت خود بزند نمی بیند. ملاقات سناتور برد لیدر اکثریت سنای آمریکا باشاه هم همینطور بود. محیط یأس و افسردگی را که در دربار ایران

حاکم بود نشان می داد. ارزیابی ازاوضاع نا امید کننده بود. در تمام مدت ناهار شاه ساکت و صامت به سقف نگاه می کرد و شهبانو به سئوالات پاسخ می داد. شاه تقریبا غذا نخورد و قیافه اش بیشتر شبیه آدمی بود که از گناهی که مرتکب شده شرمگین است. در این چندماه گوئی به اندازه چندسال پیر شده و رنگ چهره اش پریده و لاغر و شکسته شده بود. سناتور برد هم به این نتیجه رسید که دیگر نمی توان به شاه امید بست.

* * *

برژنیسکی مشاور امنیتی کارتر چنین می نویسد:

سولیوان و پارسون به شاه گفته بودند که از نظر دولت متبوع شان راه حل نظامی برای حل بحران ایران چاره ساز نیست و آمریکا و انگلستان مخالف دخالت بیشتر نظامیان هستند درحالیکه درکاخ سفید مابهیچوجه چنین نظری نداشتیم.همچنین وزارت خارجه آمریکا گزارشی تهیه کرد که در عین موافقت با تأیید شاه با هرگونه راه حل نظامی مخالف است و سولیوان هم گزارش داد که پرزیدنت کارتر سخنی درحمایت ازشاه بگوید. من در جلسه شورای امنیت پیشنهادکردم که نامه ای به سفیرمان بنویسیم که مابدون قید و شرط ازشاه پشتیبانی می کنیم واقدامات قاطع برای استقرارامنیت صورت گیرد وبعدا سیاست گسترش آزادیها دنبال گردد. ژنرال براون هم گفت روی کارآمدن نظامیان قابل توجیه است. کریستفر و ترنر رئیس سیا با حکومت ائتلافی موافق بودند. ازجلسه خارج شده جریان را به کارتر گفتم که مرا مأمور کرد باشاه تماس بگیرم و تأیید اورا ابلاغ کنم. با موافقت شورای امنیت به شاه نوشتیم در موارد مهمی که سرنوشت کشور او در میان است هیچکس غیراز او مسئولیت تصمیم گیری را ندارد وما نباید به جای او تصمیم بگیریم. ما به شاه چنین گفتیم:

۱- آمریکا در بحران فعلی صددرصد ازشاه حمایت می کند.

۲ - به حکمت و خرد او در رفع بحران ایمان داریم. درباره

اعطای آزادی وبرقراری دموکراسی، سیاست هایش را تأیید می کنیم. در مورد تشکیل حکومت نظامی یا حکومت ائتلافی هرگونه که مقتضی می داند تصمیم بگیرد.

۳ - پس از استقرار آرامش آرزو می کنیم شاه اقدامات خود را در راه آزادی های سیاسی از سر گیرد و به جنگ با فساد به شدت ادامه دهد.

چون می دانستم سولیوان و پارسونز به شاه توصیه کرده اند که دست به تشکیل حکومت نظامی نزند با تلفن به شاه گفتم هیچگونه فشاری از طرف ما در مورد برنامه های اعلیحضرت وجود ندارد. شاه گفت او قادر نیست از یك طرف اقدامات شدید نظامی به عمل آورد و از طرف دیگر آزادیهائی که داده پس بگیرد.من گفتم بهتر است که شاه محکم بایستد و عقب نشینی در برابر مخالفین آنهارا جری تر خواهد کرد. به شاه گفتم و عین این مطالب هم به سولیوان گفته شده است و در صورت نیاز به کمك فورا با ما تماس بگیرد. چندروز بعد شاه یك دولت نظامی به ریاست ژنرال ازهاری به سرکار آورد و خطاب به مردم گفت پس از برقراری امنیت اقدامات خودرا برای توسعه آزادیها دنبال خواهد کرد. از روی کارآمدن دولت نظامی اطمینان و راحتی خاصی به من دست داد. شاه با این اقدام هم در برابر مخالفین می توانست قدرت نمائی کرده و هم بافساد مبارزه کند که ازعدم رضایت ها کاسته شود. ولی ونس وزیرخارجه آمریکا تلاش می کرد در وجود خمینی یك گاندی تازه پیداکند. سولیوان حتی در گزارشهایش می نوشت که برای جلوگیری ازحمام خون ممکن است شاه مجبور به کناره گیری از سلطنت شود. او می گفت اکثر مخالفین شاه مذهبی و ضد کمونیست هستند و در صورت پیروزی آخوندها وارتش می توانند وحدت ملی را حفظ کرده و منافع غرب به خطر نخواهد افتاد.

فرستاده من به تهران دربازگشت چنین گفت: شاه از سیاست و روش ما نسبت به خودش حیرت زده شده و به هیچکس اعتماد

ندارد. دولت نظامی که ما به توفیقش امید بسته بودیم به سبب تزلزل شاه و بی لیاقتی ازهاری چه در برابر مخالفین و چه در مقابله بافساد قادر به انجام کار مهمی نبوده است.

از زمانی که جرج بال به گروه مطالعاتی ما پیوست بحث ما از نجات شاه و تاج و تخت او به چگونگی نجات ایران حتی بدون شاه تغییر کرد. با توجه به تردید شاه و سستی ازهاری من هم به این نتیجه رسیدم که شاید ضروری باشد یك حکومت نظامی قدرتمند بدون حضور شاه بر سرکار بیاید. زیرا گروهی معتقد بودند که شخص شاه در مقابل هر راه حلی مانع اصلی است و تازمانی که او کنار نرود رسیدن به راه حل معقول و مقبول غیرممکن است. اقدام شاه با آزادی مخالفین اززندان و مذاکره با مخالفین برای تشکیل حکومت ائتلافی نشانه آن بود که شاه به نظامیان اعتماد ندارد و درصدد است که حکومت نظامیان را به یك حکومت ائتلافی تبدیل کند و این مسئله وضع نظامی هارا ضعیف تر می کرد. در این مرحله هم ازهاری سکته کرد. شاه از یك طرف مارا به کمك می طلبید و می خواست سیاست اورا که ابدا مشخص نبود تأیید کنیم و از طرفی دائم غرُ می زد و ازعدم همکاری ما شکایت داشت. به ما می گفت ممکن است که نظامیان دست به کشتار وسیعی بزنند و طاقتشان از دست شورشیان تمام شده و از طرفی خود به آنها دستور اکید می داد که ازخشونت پرهیز کنند. به مرور برای ما روشن شد که شاه منتظر است ما تصمیمات خیلی صریح و روشن درحمایت از او بگیریم حتی اگر این کار مداخله مستقیم و آشکارمارا در ستیز با مخالفان وی بطلبد و این کار برای ما مشکل بزرگی ایجاد کرده بود. سولیوان نظر می داد که در صورت خروج شاه و روی کارماندن نظامیان ممکن است حمام خون به راه بیفتد ولی در صورت خروج شاه اگر یك حکومت غیرنظامی سرکارباشد احتمال دارد آنها که دارای تعقل بیشتری هستند به گردهم جمع شده بحران تخفیف یابد.

شاه که از اتخاذ هر گونه تصمیمی عاجز شده بود از سولیوان

پرسید واقعا آمریکا می خواهد چه بکنم؟ سولیوان گفت آمریکا اقدامات اورا برای برگرداندن امنیت تأیید می کند. شاه پرسیده بود آیا سیاست پنجهء آهنین و سرکوب شورش را که خونریزی بسیار به دنبال دارد مورد موافقت قرار خواهید داد؟ سولیوان جواب داده بود که اگر اعلیحضرت منتظرند دراین زمینه دستور یا اشاره ای از آمریکا بیاید گمان نمی کند که واشنگتن چنین کاری بکند وبخواهد درمسئولیتهای اعلیحضرت شریك شود. سرانجام پرزیدنت کارتر موافقت کرد که به شاه چنین تلگراف شود:

۱ - ادامه آشفتگی وعدم قاطعیت، روحیه ارتش را متزلزل و اعتبار سیاسی شاه را تضعیف خواهد کرد.

۲ - در صورتی که یك حکومت غیرنظامی معتدل روی کار بیاید که قادر به همکاری باشاه و آمریکا باشد ازنظر واشنگتن بهترین راه حل است.

۳ - یك حکومت نظامی صالح و قدرتمند روی کار آید که سریعا به شورشها و نا امنی ها خاتمه دهد و جلوی هرج و مرج و خونریزی را بگیرد.

٤ - حمایت آمریکا ازشاه ادامه دارد و لازم است که هرچه زودتر به وضع مبهم و نامشخص فعلی خاتمه داده شود.

* * *

داریوش همایون درباره روی کارآمدن دولت ازهاری چنین می نویسد:

روز ١٤ آبان ٥٧ در تهران گروههائی به خیابان ها ریختند وبه آتش زدن هتل ها وبانکها و سینماها پرداختند. روزقبل ازآن در دانشگاه تظاهرات و تیراندازی شد و تلویزیون دولتی فیلمی مونتاژ شده نشان داد که برای تحریك احساس هرکس کافی بود. وزیر اطلاعات وقت بعداً در دادگاه انقلاب گفت عوامل ساواك در حمله به وزارت خانه ها و آتش زدن ها شرکت داشتند. او مأمور رسیدگی به حمله عوامل ساواك به تظاهرکنندگان مسجد جامع کرمان بود.

رفتار مشکوك پاره ای اعضاء و مقامات ساواك را در ماههای آخر می توان به عوامل گوناگون ازجمله ملاحظات رئیس ساواك - موضع مستقل پاره ای از اعضاءساواك برای تأمین آینده خود و رخنه عوامل افراطی دانست ولی در روز ١٤ آبان ساواك قصد داشت حکومت شریف امامی را سرنگون و راه را برای حکومت نظامیان هموارکند.کاندیدای ارتش برای نخست وزیری ارتشبد اویسی بود و خیلی ها به او امید داشتند. روش شاه نامشخص و متزلزل بود. ارتش را به خیابانها می فرستاد و دستور می داد تیراندازی نکنند. اویسی بارها به شاه اصرار ورزید اگر قرار نیست ارتش به وظیفه خود عمل کند حکومت نظامی را بردارد زیرا سربازانی که ازتظاهر کنندگان دشنام یا گل دریافت می داشتند روحیه خودرا از دست می دادند. هم ارتش در خیابان ها فرسوده می شد و هم تظاهرکنندگان دلگرم تر می شدند. مخالفت شاه با نظرگاههای اویسی و گماشتن ازهاری نشان می دهد که شاه تاپایان از ارتش بیشتر می ترسید تا خمینی. اویسی در خرداد ٤٢ نشان داد که در شرایط مساعد سیاسی توانائی عمل و ایستادگی را دارد. درآن سال عزم نخست وزیر شرایط سیاسی لازم را فراهم ساخت. درسال ٥٧ شاه باید خودش تصمیم می گرفت. ازهاری را ترجیح داد. مردی سالخورده وناتوان که شهرتش درملایمت ومصالحه بود. ازهاری قبل از نخست وزیری ازشاه خواسته بود که با چند سخنرانی مردم راآرام کند. او از ساده لوحی خود بعدا نشانه های دیگری به دست داد. سخنرانیهای او با توسل دائمی به خدا و رسول و (استدعاهای عاجزانه) اش سبب شد که اورا آیت الله ازهاری بنامند.

شاه باتعیین ازهاری دومین اشتباه مرگبار خودرا کرد و این بس نبود که باصدای لرزان گفت:(من صدای انقلاب شما را شنیدم). شاه نخستین کسی بود که واژه انقلاب را به کاربرد. درواقع رژیم از همان آغاز چیزی ازهیبت نظامیان باقی نگذاشت. به زودی کابینه

نظامی به یك گروه درمانده مبدل شد. ستون های رژیم به دست خودآن فرو می ریختند. چند ساعت پس ازروی کارآمدن ازهاری، هویدا و شش وزیر پیشین و عده ای دیگر دستگیر شدند. در فهرست ۵۰۰ نفری رئیس ساواك ملاحظات شخصی کسان بسیار سهم داشته بود. بعدا در حکومت بختیار تعداد دیگری به بازداشت شدگان افزوده شد و بسیاری از مقامات مملکت به سرعت ازکشور خارج شدند و خود را از رژیمی که پاره های تن خودرا می کند و پیش گرگان گرسنه می افکند و اشتهای آنان را تیزتر می کرد کنار کشیدند. سازش با دشمن دراذهان بسیاری ازرهبران رژیم راه یافت. دیگر منطقا از کسی نمی شد وفاداری خواست. به رژیم کسانی از سران آن خیانت کردند. شاه قره باغی و فردوست راصریحا متهم کرده و دراواخر پادشاهی در گفتگوی تلفنی به سپهبد مقدم گفته بود (نمی دانم شما با ما هستید یا با آنها؟) در محافل دولتی پیشین گفته می شد مقدم بخشی ازاعتبارات ویژه ساواك را به همراه اسناد همکاری ملایان با ساواك به آیت الله طالقانی داد. خود مقدم در زندان به آزادی خود و رسیدن به مقام های بالا در رژیم انقلابی خوشبین بود. او پرونده و نام و نشان اعضای ساواك را به رژیم تازه تحویل داد. ازکارمندان دفتر ویژه فردوست یکی در رژیم انقلابی به ریاست ستاد ارتش رسید و چند تنی به مقامات دیگر. به زندان انداختن سران رژیم را ضرب شصت دیگری تکمیل کرد. لیست اسامی کسانی که ارز خارج کردند و بیشتر ارقامی که ذکر شده بود به نحو آشکاری اغراق آمیز بود و به جای بررسی، دولت برآن صحه گذاشت. شمار برزگی ازسران رژیم به اتهامی که نه صحت داشت و نه قانونا جرم بود بدنام شدند و رژیم در ضربه زدن از دشمنانش پیش افتاد. اگر رژیم در دشمنی با هواداران خود چالاك بود دربرابر دشمنانش رفتار دیگری داشت. بابازداشت مقامات خودشاه از یاد برده بودکه به عنوان (فرمانده) اعلام کننده هر تصمیم مهم بود. با متهم کردن همکاران خود در واقع خط بطلان برگذشته می

کشید.

در اواخر حکومت ازهاری شورای فرماندهان نظامی تصمیم به دستگیری فوری چند تن از گردانندگان اعتصاب ها و راه پیمائیها و فرستادنشان به جزیره کیش گرفت. جانشین رئیس ستاد ارتش آمادگی فرماندهان نیروی هوائی - دریائی - هوانیروز را برای انتقال زندانیان به آگاهی شاه رسانید. پس از ده دقیقه پیغام تلفنی شاه رسید که باطرح موافقت نکرده است. دوهفته ازحکومت ازهاری نگذشته بود که زمزمه تغییر آن در دربار به گوش رسید و دولت را ناتوان تر کرد. موج اعتصابها کشور را به فلج کامل نزدیك ساخت. سرلشگر پاکروان از سپهبد مقدم پرسید مگر ساواك نام محرکین را نمی داند که اقدامی برضدشان نمی کند؟ مقدم گفت نه، برای این که دراین سالها ساواك زمین می خریده است.

مقدم از بی تصمیمی شاه به ستوه آمده بود و امید خودرا یك سر به مخالفین بست. به کسی که به او گفته بود چرا سربازان را به خیابان ها می فرستید که شاهد تظاهرات مردم باشند گفته بود (به اعلیحضرت بگوئید). با این که کریم سنجابی دشمنی خودرا باقانون اساسی و شاه اعلام داشته و به جمهوری اسلامی پیوسته بود به نظر مقدم رئیس ساواك، بهترین کاندیدای نخست وزیری بود و اورانزد شاه برد. پس از او نوبت صدیقی رسید. او اصرار داشت شاه در ایران بماند و این چیزی بود که شاه نمی خواست. در واقع تاکتیك رفتن از ایران برای برگرداندن افکار عمومی مدت ها بود ذهن شاه را مشغول داشته بود. از اردیبهشت تا مهر ۵۷ نزدیکان شاه از قول او گفته بودند که اگر وضع بهبود نیابد ممکن است ازکشور برود و رنجش خودرا از مردم قدرناشناس به این صورت نشان دهد.

سرانجام قرار شد ازهاری برود و بختیار نخست وزیر شود و با تشکیل شورای سلطنت شاه ازایران به خارج برود. یك نمای آبرومند برای رفتن شاه ازکشور. شاه حساب می کرد باگماردن افراد مورد اطمینانش در سمت های حساس ارتش می تواند آن را در دست

داشته باشد و امیدوار بود که بختیار اگر بخواهد می تواند او را باز گرداند.

شاه پیش از رفتنش قره باغی را به ریاست ستاد ارتش گماشت. مردی که در میان سران ارتش به صفات فرماندهی شناخته نبود. به نظر می رسید شاه تاواپسین روزها ازاقدام ارتش می ترسید. وقتی کوششهایش به جائی نرسید همه نیرویش را گذاشت و سر خودرا نجات داد.

در واقع شاه از همان آغاز بحران تمام شده بود. یك وزیر که روز شنبه ۱۸ شهریور ۵۷ اورا دیده بود می گوید شاه به اندازه ده سال پیر شده و لرزان راه می رفت. وقتی به بحث درباره اوضاع کشور پرداخته به حال گریه افتاده بود. شب ها نمی خوابید. هرکس اورا درآن ۵ ماه آخر دیده خاطره ای از مردی درهم شکسته دارد.

شاه امیدوار بود بارفتنش مردم به خودآیند واو را بازگردانند. او به درستی پیش بینی می کرد که امنیت و رفاه ایران بی او پایدار نخواهند ماند و آینده به خطر خواهد افتاد. ولی اشتباهی که می کرد انتظار داشت مردم به هیجان آمده از چنین دوراندیشیهائی برخورداباشند یا حکومت بختیار بتواند سرکار باقی بماند ، چه رسد که اورا باز گرداند.

باید گفت در آبان ۵۷ عملاً کار رژیم تمام شده بود. نه می شد آن را به یاری خودش نگهداشت و نه برغم خودش. به همین جهت رژیم مثل خانه مقوائی فرو ریخت.



وقتی که شاه صدای انقلاب را شنید

هنوز معلوم نیست چه کسانی شاه را وادار کرده اند تا در روز ۱۵ آبان ۱۳۵۷ پس از معرفی کابینه نظامی آن پیام معروف رامنتشر سازد. زیرا این پیام در حقیقت آخرین درجه ضعف شاه را نشان می داد و درواقع پنبه دولت نظامی زده شد.

دکتراصلان افشار می گفت وقتی دولت ازهاری معرفی شد اعلیحضرت فرمودند قرار است پیامی به ملت ایران بفرستم شما خبرنگاران رادیو و تلویزیون و مطبوعات را خبر کنید. کامبیز یزدان پناه ترتیب کاررا داد. دراین فاصله چند بار اعلیحضرت پرسیدند پیام را آوردند؟ عرض کردم پیام کجاست؟ معلوم شد دکتر حسین نصر و رضا قطبی پیام را تهیه کرده و نزد شهبانو رفته اند. وقتی

جریان را گفتم فرمودند مگرشهبانو هم در این کار دخالت دارد؟ پیام را من باید بخوانم. فورا بگوئید پیام را بیاورند که قبل از پخش اقلا یك بار بخوانم. فورا به آن قسمت رفتم و همراه دکتر نصر وقطبی شرفیاب شدیم. موقع خواندن روی بعضی از قسمت ها تأمل کردند و گفتند این هارا من نباید بگویم به خصوص جمله (من صدای انقلاب شمارا شنیدم) ولی قطبی و نصر می گفتند الان شرایطی است که حرفهای اعلیحضرت باید شبیه حرفهای مردم باشد و بالاخره اعلیحضرت را قانع کردند و چون وقت هم تنگ بود عین مطلب را خواندند.

روزی هم در مراکش درحضور شجاع الدین شفا که مثل من از این پیام ناراحت بود ازاعلیحضرت پرسیدم فکر نمی کنید که این پیام زیان بخش بود. فرمودند بی سبب در این کار عجله شد.

متن پیام چنین است:

ملت عزیز ایران - در فضای باز سیاسی که ازدوسال پیش به تدریج ایجاد می شد شما ملت ایران برعلیه ظلم و فساد به پا خواستید. انقلاب ملت ایران نمی تواند موردتأیید من به عنوان پادشاه ایران و به عنوان یك فرد ایرانی نباشد. متأسفانه در کنار انقلاب ایران دسیسه و سوء استفاده دیگران از احساسات و خشم شما آشوب و هرج و مرج و شورش نیز به بار آورد. موج اعتصابها نیز که بسیاری ازآنها برحق بوده اخیرا تغییر ماهیت و جهت یافت تا چرخهای اقتصاد مملکت و زندگی روزمره فلج شود و حتی جریان نفت که زندگی این مملکت به آن بستگی داردقطع گردد. ناامنی و اغتشاش و شورش و کشتار در بسیاری ازنقاط میهن مان به جانی رسیده است که استقلال مملکت رابه خطر انداخته است. وقایع اسفباری که پایتخت را دیروزبه آتش کشید برای مردم ومملکت دیگر قابل ادامه و تحمل نیست. در پی استعفای دولت و برای جلوگیری ازاضمحلال مملکت و ازبین رفتن وحدت ملی و برای جلوگیری از سقوط و هرج ومرج و آشوب وکشتار وبه منظور برقراری حکومت

قانون و ایجاد نظم و آرامش تمام کوشش خودرا در تشکیل یك دولت ائتلافی مبذول داشتم و فقط هنگامی که معلوم شد امکان انجام آن ائتلاف نیست به ناچار یك دولت موقت را تعیین کردیم. من آگاهم که به نام جلوگیری ازآشوب ومرج و مرج این امکان وجود دارد که اشتباهات گذشته و فشار واختناق تکرار شود. من آگاهم که ممکن است بعضی احساس کنند که به نام مصالح ملی و پیشرفت مملکت و با ایجاد فشار این خطر وجود دارد که سازش نامقدس فساد مالی و فساد سیاسی تکرار شود. اما من به نام پادشاه شماسوگند خورده ام که تمامیت ارضی مملکت و وحدت ملی و مذهب شیعه اثنی عشری را حفظ کنم. باردیگر دربرابر ملت ایران سوگند خودرا تکرار می کنم و متعهد می شوم که خطاهای گذشته و بی قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشده بلکه خطاها ازهرجهت جبران نیز گردد. متعهد می شوم که پس از برقراری نظم و آرامش در اسرع وقت یك دولت ملی برای برقراری آزادیهای اساسی و اجرای انتخابات آزاد تعیین شود تا قانون اساسی که خونبهای انقلاب مشروطیت است به صورت کامل به مرحله اجرا درآید. من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم. من حافظ سلطنت مشروطه که موهبتی است الهی که از طرف ملت به پادشاه تفویض شده است هستم و آنچه را که شما برای به دست آوردنش قربانی داده اید تضمین می کنم که حکومت ایران در آینده براساس قانون و عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود. در وضع فعلی برقراری نظم وآرامش برای جلوگیری ازسقوط و اضمحلال ایران وظیفه اصلی نیروهای مسلح شاهنشاهی است که همیشه با حفظ ماهیت خود متکی برملت ایران وفادار به سوگندهای خود بوده و هست. باید با همکاری شما هموطنان عزیزم این نظم و آرامش هرچه زودتر برقرار شود تا دولت ملی بعدی که استقرار آزادیها و اجرای اصلاحات و به خصوص برقراری انتخابات آزاد را برعهده خواهد داشت در اسرع وقت کارخودرا شروع کند. من

و شما در این چندسال وقایع حساسی را دیده ایم و خطرات بسیاری را پشت سر گذاشته ایم. امیدوارم در این لحظات حساس و خطیر و سرنوشت ساز خداوند بزرگ مارا مشمول عنایت خود فرماید تا بتوانیم در کنار هم به هدفهای اصلی که آسایش ورفاه وآزادی و سربلندی ایران و ایرانی است برسیم. من در اینجا آزایات عظام و علمای اعلام که رهبران روحانی و مذهبی و پاسداران اسلام و به خصوص مذهب شیعه هستند تقاضادارم تا با راهنمائی های خود و دعوت مردم به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه جهان بکوشند. من از رهبران فکری جوانان می خواهم تا با دعوت آنان به آرامش و نظم، راه مبارزه اصولی برای برقراری یك دموکراسی واقعی را هموار کنند. من ازشما پدران و مادران ایرانی که مانند من نگران آینده ایران و فرزندان خود هستید می خواهم که باراهنمائیهای آنان، مانع شوید تااز راه شور و احساسات در آشوب و اغتشاش شرکت کنند و بخود و به میهن شان لطمه وارد سازند. من از شما جوانان و نوجوانان که آینده ایران متعلق به شماست می خواهم تا میهن مان را به خون و آتش نکشید و به امروز خود و فردای ایران ضرر نزنید. من ازشما رهبران سیاسی جامعه می خواهم تا به دور از اختلافهای عقیدتی و با توجه به موقعیت تاریخی و حساس و استثنائی کشورمان نیروهای خودرا برای نجات میهن به کار برید.

من ازهمه شما کارگران و کارکنان و دهقانان که با کوششهای خود چرخهای اقتصادی کشور را به حرکت درآورده اید می خواهم تا با فعالیت هرچه بیشتر در حفظ و احیای اقتصاد کشور بکوشید. من ازهمه شما هموطنان عزیز می خواهم تا به ایران فکر کنید، همه به ایران فکر کنیم. در این لحظات تاریخی بگذارید همه با هم به ایران فکر کنیم. بدانید که در راه انقلاب ملت ایران علیه استعمار و ظلم و فساد من در کنار شما هستم و برای حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی و حفظ شعائر اسلامی و برقراری آزادیهای اساسی و

پیروزی تحقق خواستها و آرمانهای ملت ایران همواره با شما خواهم بود.امیدوارم در روزهای خطیری که در پیش داریم خداوند متعال مارا مورد عنایت و لطف خود قرارداده و همواره مؤید و حافظ ملك و ملت ایران باشد. انشاءالله تعالی.

* * *

این پیام شاه واکنشهای مختلفی داشت. گروهی معتقدبودند که این بزرگترین دلیل ضعف شاه بود وباخواندن آن نشان داد که قدرت رژیم به کلی ازبین رفته و پایه های آن فروریخته است و همین امر به مخالفین و دشمنان رژیم قوت قلب داد که باضربات محکمتری رژیم را بکوبند. گرچه شاه در تبعید قبول کرده که این پیام به ضرر او بوده و قبل از خواندن در رادیو متن آن را ندیده و مرور نکرده بود و آن را یکی ازاشتباهات دانسته است. عده ای معتقدند که شاه در این پیام تمام اتهامات مخالفین رژیم را درباره (فساد - اختناق - استبداد) پذیرفته و می خواسته خودرا ازآن مبری دانسته و برکنار نگهدارد در حالی که مخالفین اگر می گفتند فساد واختناق و استبداد هست ناشی از طرز کار و تفکر شخص شاه بود و مقامات مملکتی همه اجراکننده دستورات و اوامر او بوده اند.

* * *

یك گروه فرانسوی که برای تهیه گزارش تحقیقی پیرامون انقلاب ایران به تهران آمده بود ضمن گزارشی چنین نوشته اند: (برای نخستین بار در تاریخ، شاه ایران درپیام خود به مردم گفت صدای انقلاب شما به گوش من رسیده است، ما از این که شاه ایران (نهضت) را انقلاب نامید دچارتعجب شدیم. زیرا شگفتی اینجاست شاهی که ۳۷ سال هیچ صدائی را نمی شنید و هیچ چیز را به نام حقیقی اش نمی نامید این بار درتشخیص ناقوس انقراض سلطنت اشتباه نکرد.)

* * *

خمینی بلافاصله در پاریس مصاحبه کرد و چنین گفت:

این مطالبی که حالا شاه گفته‌وتعهدی داده درآغاز سلطنتش هم این تعهد را داد وقسم خورد. تعهد را داد وخلاف کرد. اکنون دیگر این تعهدات اثری ندارد. ایشان بدون اینکه خودشان را زحمت بدهند باید بروند تا ملت خودش تکلیف کشور را روشن کند. شاه برای حفظ خودش مشغول توطئه و تشبث است. به دنبال این بوده که اشخاصی را با خود همراه کند لیکن قاطبه ملت ایران خلاف او است و اصل رژیم را نمی خواهد و افراد ملی هم نمی توانند با کسی که ملت مخالف او است همکاری کنند. قضیه انتخابات آزاد با بودن شاه و رژیم غیرقانونی امری موهوم است. تمام وعده شاه براثر فریب است و ملت ایران دیگر گول این توطئه ها را نمی خورد. این که شاه به اشتباهات گذشته اعتراف می کند چیزی جز نیرنگ و فریب نیست و گمان کرده که به صرف اعتراف ملت از او دست برمی دارد. اگر مجرمی به جرم خود اعتراف کرد باید محاکمه و مجازات شود. دلیل این که به دروغ می گوید (پیام انقلاب شمارا شنیدم) این است که اگر شنیده که حتما شنیده پیام ملت به شاه این است که (شاه و خاندان سلطنت باید کنار بروند) و اگر پیام را شنیده و می خواهد عمل کند چرا کنار نمی رود و سرنوشت مردم را به دست خودشان نمی سپارد ودائما خود را باسرنیزه برمردم تحمیل می کند. دراین صورت باز هم باید بپذیریم که شاه می خواهد دموکراسی برقرار کند؟

درباره دولت نظامی باید بگویم که سرنگونی رژیم را تسریع می کند. دولت جدید چیزتازه ای نیاورده. ایران مدتها است با حکومت نظامی اداره می شود و حالا هم نخست وزیر نظامی شده است. وضع جدیدی پیش نمی آید و مردم مقاومت می کنند و شکست دستگاه قطعی است.

همچنین خمینی روز ۱۶ آبان در پاسخ پیام شاه چنین پیام فرستاد:

باز شاه به دو وسیله برای خود متوسل شد. یکی وسیله فریب که التزام داد و تعهد کرد که اشتباهاتی کرده و دیگر تکرار نخواهد

شد. ازاین به بعد به قانون اساسی عمل خواهد شد و جبران این اشتباهاتی را که کرده بود می کند و ازعموم ملت خواسته بود که دست ازمخالفت بردارند و ازآیات عظام خواسته بود که مردم را هدایت کنند تا آرام باشند و به ایران فکر کنند. باید بررسی بشود این کارهائی که تا به حال کرده اشتباه بوده یا تعمد و این مخالفت هائی که با قانون و اسلام کرده و این خیانتها وجنایتها اشتباهی بوده؟ این نفتی که به آمریکائیها داده خیال کرده آمریکا یك محله ازایران است. این اسلحه ای که به درد ما نمی خورد خیال کرده ارزان است؟ این حبسهائی که کرده؟ شکنجه هائی که داده و قتل عامهائی که نموده اشتباهی بوده؟ در مدرسه فیضیه که فرستاده قرآنها را آتش زدند و عمامه هارا سوزاندند و حجره ها را خراب کردند خیال می کرده اینجا جائی از روسیه است؟ اینهائی را که برده حبس کرده خیال میکرده باغستان است و حالا معلوم شده حبس بوده نه باغ. این اشخاص ازعلما و رجال سیاسی را که در حبس کشته یا پایشان را در روغن داغ گذاشته یا می گویند پایشان را اره کرده اشتباهی بوده و حالا تعهد فرموده که دیگر ازاین کارها نمی کند. ایشان اول سلطنت شان قسم خوردند و همین تعهدات را آن وقت هم دادند و حالا تعهد دیگری می دهند که قابل برگشت نیست. تعهد آن وقت برگشت داشته ولی تعهد حالا قابل برگشت نیست؟ کسی که این قدر جنایت کرده حالا به محض این که بگوید تعهد می دهم قضیه تمام می شود. قضیه ایشان موش و گربه است. گربه سجاده انداخت و توبه کرد. موشهای بیچاره بازی خوردند و برای گربه تعارف بردند. آن وقت پنج تای شان را گرفت. سابقا یکی یکی می گرفت و حالا پنج پنج. ما می دانیم که توبه گرگ مرگ است. این آیات عظام که حالا ایشان می گویند مردم را هدایت کنید همانهائی هستند که تا دیروز وقتی صحبت می کردند اسمشان ارتجاع سیاه بود. در یکی ازنطق هایشان گفتند (ازاین مرتجعین مثل حیوان نجس احتراز کنید) رضاشاه هم یك وقتی به مرحوم فیروزآبادی گفته

بود (من مقلد شما هستم) او گفته بود (مطلب معلوم است)

این اشتباهات همه اش تعمدات بوده و اگر ملت مهلت بدهند تمام آنها تکرار خواهد شد. این ملت می بیند که تمام قلدرها را بر ما مسلط کردی، همه مخازن مارا بردی ازاین جهت است که قیام کرد. ما باشما که مبدأ اشتباهات و تعمدات هستید مبارزه می کنیم. فکر اسلام و مستضعفین مارا وادار کرده که با شما مبارزه و مخالفت بکنیم. ما چون فکر ایران هستیم باشما مبارزه می کنیم نه این که چون باشما مبارزه می کنیم فکر ایران نیستیم. می گویند اگر ایشان نباشند ایران نیست. بالاخره آن روزی که خواهند مرد به فرمایش ایشان دیگر ایرانی درکارنیست. این راه خدعه است. تشبث دوم شان این است که به سرنیزه پناه برده اند. الان ایشان دو پناهگاه دارند. یکی چماق است که اشراری را استخدام کرده اند و به جان مردم می اندازند و یکی هم سرنیزه است که مدتی است ما باسرنیزه زندگی می کنیم. ایشان می گویند مردم رژیم سلطنتی می خواهند· پس این همه دادو فریاد ومخالفتها برای چیست؟

تا حالا مگر رژیم نظامی نبوده که حالا شده؟ همیشه نظامی بوده و نظامیها مردم را اذیت می کردند ولی حالا اگر خودش هم بیاید بین مردم تکه تکه اش می کنند. حالا غیرآن وقتهاست. این ملت غیراز آن ملت است. وقتی بنا شد آدم بکشد چه رژیم نظامی باشد و چه حکومت نظامی. ما می خواهیم آمریکا و شوروی و انگلستان دست از سرما بردارند. ما می خواهیم نفت را به هرقیمت که خواستیم بفروشیم. ما می خواهیم پول نفت راصرف مردم کنیم نه اسلحه و آهن پاره به نام طیاره بخریم. در خوزستان زمین فراوان و شط پرازآب است ولی هیچ زراعت نیست برای این که دست خیانت نمی گذارد ما کشاورزی داشته باشیم. طبیب و درمانگاه نیست (تمدن بزرگ) این است؟

به ما می گویند شاه توبه کرده ببخشید این را. این آدم مملکت را به باد داده کجا رابیخشم. او بگوید من اشتباه کردم واین حرف

شد برای ما. به او مهلت ندهید گلویش رابفشارید تاخفه شود. راه همین است هرکس غیر ازاین باشد خائن به ملت و مملکت و اسلام است. خداوند شر این اربابهارا از سرما کم کند والسلام.

* * *

مهندس بازرگان چنین نوشته است:

این پیام آخرین نفس شاه و اولین شیپور پیروزی ملت بود که بعد از انتصاب دولت نظامی و بازداشت و تبعید عده ای ازسران مذهبی و ملی صورت می گرفت. دوران بازداشت و بازجوئی ما در کمیته بیش از ده روز بیشتر طول نکشید. یك روز سپهبد مقدم رئیس ساواك با بنده در زندان مذاکره مفصلی کرد وگفت اعلیحضرت به گفته سابق شما که (شاه باید در ژیم مشروطه سلطنت کند نه حکومت) برگشته اند. من جواب دادم ولی متأسفانه خیلی دیر شده است.

* * *

جعفر رائد آخرین سفیر ایران در عربستان سعودی در زمان شاه درمجله روزگارنو چنین می نویسد:

در آذرماه ۱۳۵۰ که دکتر خلعت بری مرا به سمت سفیر عربستان سعودی حضورشاه معرفی می کرد شاه درنهایت سلامتی و سرشار ازنیروی جسمی و روانی بود. درآن هنگام در اوج قدرت به سر می برد ونیروهای ایران در جزایر تنب بزرگ و ابوموسی پیاده شده بودند و موقعیت ایران در سراسر منطقه استوار شده بود. شاه در باره عربستان سعودی مطلب غیر منتظره ای بیان داشت و خیلی صریح گفت (اگر تحولاتی در عربستان اتفاق بیفتد و نظام دیگری سرکاربیاید، ما ناچاریم اراده مردم آنجارا محترم بشماریم ونسبت به وضع جدیدی که پیش آمده روی موافق نشان بدهیم) شاه احتمال می داد در همان چهار سال دوره مأموریت من دگر گونی سهمگینی در عربستان روی دهد. در مورد عراق نیز در تغییرات پی درپی که پس از سقوط نظام سلطنتی روی داد دولت ایران از نخستین دولتهائی

بود که نظامهای جدید رابه رسمیت می شناخت. در مورد افغانستان هم همینطور.راجع به ماجرای ۱۵ خرداد ٤۲ از دکتر کنی همکار نزدیك علم شنیدم که شاه در اتخاذ تصمیم قطعی تردید نشان داد و این علم بود که مسئولیت کامل را به گردن گرفت و به اقدام شدید و قاطع دست زد. شاه حتی خشونت را ازجانب سران دیگر کشورها در برابر جنبش مردمشان نمی پسندید. چنان که در سپتامبر.۱۹۷۰ که ملك حسین جنگجویان فلسطینی را تارومار می کرد شاه با پیام تلگرافی توسط سفیر خود به ملك حسین پیغام داد که بهتراست زیاد تند نرود که البته تأثیری در ملك حسین نداشت و تاکار فلسطینی ها را یکسره نساخت از پای ننشست. شاه وقتی به مناسبت فوت ملك فیصل به ریاض آمده بود درباره تحولات سیاسی در آسیا و آفریقا مطالبی به خاندان سلطنتی سعودی می گفت که نشان می داد ازآینده نگران است و حاکی بود که روی دوستی دولتهای بزرگ غربی نمی توان حساب کرد و روشن بود که سخت بیمناك است و سرنوشت نظام سلطنتی را در خطر می بیند. درماههای آخر قبل ازترك کشور ازهرگونه دخالت در امور پرهیز داشت وطبق گفته امیر خسرو افشار وزیرخارجه وقت ازمدتها پیش معلوم بود که شاه عزم سفر بسته است.

شاه با چنان طرز تفکری که داشت و ازسالی که به تخت نشست شاهد سقوط نظام های سلطنتی در رومانی - مصر - لیبی - یمن - یونان - عراق - افغانستان و حبشه بود. باچنان خاطره ناگوار وهراس آور بسیار طبیعی بود که بگوید (صدای انقلاب را شنیده است.)

آنچه قابل انکار نیست سلامت طلبی شاه است که نشان می داد هیچوقت اهل مرافعه و دعوا نبوده و در درونش نمی خواست با خلق خدا در افتد و مایل بود حتی الامکان کارها به صلح و صفا برگزار گردد و اگر شدت عملی لازم باشد، شخص دیگری دلال مظلمه شود.

تصمیم به انحلال مجلسین چرا بهم خورد؟

به دنبال انتصاب نخست وزیر نظامی و ارسال آن پیام، شاه تصمیم به انحلال مجلسین گرفت. چندروز پس از صدور فرمان نخست وزیری ازهاری یك شب دکتر سعید به من تلفن کرد و گفت چند دقیقه به خانه او که در صاحبقرانیه نزدیك خانه من بود بروم. وقتی رسیدم با ناراحتی گفت همین الان حضور اعلیحضرت بودم و ایشان معتقدند اگر مجلسین هم منحل شوند کمك بزرگی به آرامش کشور خواهد شد و خواستند که متن فرمان انحلال را تهیه کرده تا نزدیك ظهر فردا به نظرشان برسانم. شما فردا صبح که به مجلس رفتید این متن را با توجه به سابقه امر تهیه کنید. روز بعد وقتی به مجلس رفتم از دکتر دادفر و مهدی شیخ الاسلامی که هر دو ازحقوقدانان مجلس بودند خواهش کردم به مجلس بیایند و مذاکره کنیم. پس ازبررسی موضوع دکتر سعید آمد و در اتاق رئیس تشکیل جلسه دادیم. رئیس مجلس به نیك نژاد رئیس دفتر خود گفت هیچ کس وارد اتاق نشود که کار خیلی مهمی داریم. دکتر سعید گفت مشاورین اعلیحضرت اظهار نظر کرده اند چون یکی ازمهمترین تقاضاهای مخالفین انحلال مجلسین است اگر این کارانجام شود به آرامش کشور کمك خواهد کرد.نویسنده کتاب با این کار مخالفت کردم و گفتم اتفاقا مجلسین ازمهمترین پایگاههای

کشور برای حفظ رژیم بوده و نمایندگان مجلس مدافع قانون اساسی و مشروطیت هستند و در چنین شرایطی انحلال مجلسین خیلی رژیم را تضعیف خواهد کرد، به همین دلیل است که عده ای از مخالفین به دنبال انحلال هستند زیرامجلس سنا همه طرفدار رژیم هستند، در مجلس شورای ملی با اینکه مخالفین حمله می کنند ولی مخالف رژیم نیستند. اگر یکی دو نفر هم مخالف رژیم باشند تأثیری ندارند. دکتر سعید قبلا به من گفته بود اعلیحضرت از نطق ها و اقدامات بنی احمد و پزشکپور خیلی ناراحت هستند ومی گویند اینها ازطریق حزب رستاخیز به مجلس رفته اند وحالا اینطوربا رژیم درافتاده اند.

پس ازمدتی بحث، متن فرمان انحلال باتوجه به سوابق امر تهیه گردید. بدواً اصل ٤٨ قانون اساسی به این شرح خوانده شد:

«**اصل چهل وهشتم** : اعلیحضرت همایون شاهنشاه می ـ توانند هریك ازمجلس شورایملی و سنا را جداگانه و یا هردومجلس را در آن واحد منحل نمایند.

درهرمورد که مجلسین یایکی ازآنها به موجب فرمان همایونی منحل می گردد باید در همان فرمان انحلال، علت انحلال ذکر شده وامر به تجدید انتخابات نیز بشود.

انتخابات جدید در ظرف یك ماه ازتاریخ صدور فرمان شروع شده و مجلس یا مجلسین جدید در ظرف سه ماه ازتاریخ مزبور باید منعقد گردد. مجلسین جدید که پس از انحلال تشکیل می شود برای یك دوره جدید خواهد بود نه برای بقیه دوره مجلس منحل شده.

مجلس یا مجلسین جدیدرا نمی توان مجددا برای همان علت منحل نمود.»

وقتی مشغول تهیه متن فرمان شدیم من گفتم اولا طبق این اصل قانون اساسی باید علت انحلال روشن شود که نمی دانستیم علت را چه بنویسیم. ثانیاً باید در فرمان قید شود که ظرف یك ماه انتخابات باید شروع و ظرف سه ماه باید مجلسین جدید افتتاح گردد

که با این وضع بحرانی و تشنجات وضع چه خواهد شد؟ آن وقت هم معلوم نیست مجلسین جدید چه وضعی در مقابل رژیم داشته باشند. فعلا درسنا غیراز جلالی نائینی همه موافق هستند و در مجلس شورای ملی در مقابل اقلیت یك اکثریت قوی هم وجود دارد که مجلس آینده مسلماً چنین وضعی نخواهد داشت. یکی ازاعضای کمیسیون گفت مثل زمان دکتر امینی که در فرمان، انتخابات بعدی به وقت مقتضی موکول شده بود بهتر است این فرمان به همان صورت تهیه شود. اکثراً معتقد بودیم که چون قانون اساسی صراحت دارد ظرف یك ماه باید انتخابات انجام شود. سرانجام دو طرح تهیه شد. یکی نظیر فرمان زمان دکتر امینی بدون قید زمان و دیگری طبق نص قانون اساسی با(قید زمان) که هر دوطرح دراختیار رئیس مجلس گذارده شد تابه‌نظر اعلیحضرت برساند.

احتمال همه ما این بود که ساعت ۲ بعدازظهر متن فرمان انحلال مجلسین ازرادیو پخش خواهد شد. پس ازپایان کمیسیون وقتی ازاتاق رئیس خارج شدیم دیدیم همه وکلا به شدت نگران بوده و ازماجرامطلع شده اند. معلوم شد که همه ازخبراین جلسه محرمانه آگاه بوده اند. اکثر وکلا می گفتند حوزه های انتخاباتی مارا خون و آتش فراگرفته و ما در مقابل این تهدیدات مخالفین ایستاده ایم ولی باانحلال مجلسین ممکن است دولت نظامی به خیال خود خیلی از وکلا و سناتورها را برای تسکین مخالفین بازداشت کند و ما را وجه المصالحه قرار دهد. بهرحال ماجرا به همه آنها گفته شد وایـــنطور اظهارنظر کردم که درشرایط فعلی، شاه چون باگروههای مختلف بحث و مشاوره می کند هرکس نظری می دهد بنا براین ما هم باید تلاش کنیم تا شاه را متقاعد سازیم که دارد به دست خود این پایگاه مهم سیاسی خود را از دست می دهد و آن وقت از امروز درمقابل تقاضای مخالفین درباره شروع انتخابات قرار می گیرد که آن هم بااین اوضاع و احوال کار مشکلی است. وکلا با دوستان خود از قبیل دکتر امینی - امام جمعه تهران - دکتر سجادی - شریف

امامی - عبدالله انتظام - اصلان افشار - دکتر اردلان وزیر دربار تماس فوری گرفته و جریان را بیان کردند وسرانجام شاه قانع شد که فرمان انحلال را توشیح نکند. قبل از ساعت ۲ بعد از ظهر دکتر سعید خبر داد که شاه از نظر خود عدول کرده و به او گفته چون حالا مجلس خواهد ماند شما سعی کنید در کارهای پارلمانی ازهاری را یاری کنید زیرا او رئیس ستاد ارتش بوده و به امور سیاسی و پارلمانی وارد نیست. دکتر سعید گفت با این طرز بهتر است یك وزیر مشاور درامور پارلمانی برای ازهاری پیدا کنیم. درباره سه نفر توافق کردیم. . وقتی ازهاری اسامی را دید گفت من احمد ناظمی را خیلی خوب می شناسم و در کرمانشاه باهم کار کرده و اورا که انسان شریفی است انتخاب می کنم و چند بار هم در مجلس گفت من با هیچکدام از این وزراء حتی یك چای هم نخورده ام فقط این آقای ناظمی را از سابق می شناختم. ناظمی وقتی با طوفانی از سئوال و استیضاح و حمله در مجلس روبرو می شد خیلی زود خودرا گم می کرد و می گفت این کار به درد من نمی خورد و می خواهد کناره گیری کند.

پس از این که موضوع انحلال مجلسین منتفی شد وبه تدریج کابینه ازهاری تکمیل گردید وفرماندهان نظامی جای خود را به چند تن از وزرای غیر نظامی دادند ازهاری برای معرفی هیئت دولت و اخذ رأی اعتماد به مجلس آمد. با توجه به این که کوچکترین اطلاعی از امور سیاسی و پارلمانی نداشت و یك عمر در خدمت نظام بوده وزیروبم کارهای سیاسی را نمی دانست در چنین شرایط حساسی روزها برای شنیدن نطق نمایندگان به مجلس می آمد. آن هم مجلسی که در دوران شریف امامی نمایندگان با ایراد نطق های تندی دولت را مورد حمله قرار داده و شریف امامی هم دستور داده بود که مذاکرات مجلس از رادیو و تلویزیون پخش شود. شنیدن این قبیل نطق ها واظهارات برای ازهاری قابل تحمل نبود. قبل از این که به جلسه علنی وارد شود نمایندگان نامه ها و تلگرافات متعددی

را ازحوزه انتخابی خود به رئیس مجلس می دادند و اعتراضات مردم را منعکس ساخته و به دولت اعتراض می کردند. در یکی از همان جلسات وقتی محمد شهرستانی نماینده مشهد ضمن تقدیم شکایات اهالی مشهد گفت نظامی ها به سوی صحن مطهر تیراندازی کرده اند ناگهان ارتشبد ازهاری ازجای خود بلند شد وبافریاد گفت این دروغ است، چرا این شایعات تحریك آمیز را در مجلس مطرح می کنید وبه صورت اعتراض داشت ازجلسه خارج می شد و می گفت با این طرز که نمی شود کار کرد، من الان میروم حضور اعلیحضرت و ازنخست وزیری استعفا می کنم. من و چندتن از نمایندگان از او خواستیم که در جلسه بنشیند ولی قبول نکرد و ازجلسه خارج شدیم و پس از مذاکراتی به او گفتیم در مجلس از این قبیل مطالب زیاد است و شما باید حوصله داشته باشید. ازهاری گفت من که داوطلب نخست وزیری نیستم،اعلیحضرت امر فرموده اند و من هم نظامی هستم و قبول کرده ام بااین طرز کارکردن محال است الان استعفا می دهم تا شخص دیگری مأمور این کار شود. سرانجام ما اورا قانع کرده به جلسه آوردیم و در جای خود نشست و به مذاکرات مجلس در موافقت و مخالفت با برنامه دولت گوش می داد تا پس از چندروز توانست ازمجلس رأی اعتماد بگیرد. چون مذاکرات در دسترس نیست و روزنامه ها هم درآن ایام منتشر نمی شدند مطالبی برای انتشار فعلا وجود ندارد. ولی جلسات مجلس چه با حضور ازهاری و چه بدون حضور او پر از سرو صدا و اعتراض بود.

دولت ازهاری در جلسه اول آذر ۱۳۵۷ ازمجلس شورای ملی رأی اعتماد گرفت. موافقین ۱۹۲ نفر - مخالف ۲۷ نفر - ممتنع ٦ نفر که مخالفین عبارت بودند از: پزشکپور - بنی احمد - نواب صفا - قائمی - ظفری - اخباری - دکتر شیروانی - اخلاقپور - پارسا مطلق - اسحقی نژاد - مشیر- مظهری - افتخار - ستاری - دکتر طبیب - دکتر رحمانی - دکتر عادلی - سیدمحمد جزایری

- دکتر صدیق اسفندیاری - دکتر فیروزآبادی - فرمان - قدمی - آستانه ای - عاملی - تقی زاده منظری - شهبازی - یزدی.

بنی احمد هم طی نامه مفصلی یك تذکاریه ۷ ماده ای براساس ماده ۱۵۲ آئین نامه داخلی برای رئیس مجلس فرستاد و درآن به آرتشبد ازهاری متذکر گردید که پس از واقعه مشهد جا داشت مانند یك نفر عادی به مشهد می رفتند و مسئولین حادثه را دست بسته به تهران می آوردند و خود در درگاه امام به خاك می افتادند. کرم آنها زیاد است،باعاقبت شما کاری ندارم، عاقبت مملکت به خیرباد.

در مجلس سنا نیز روز دوم آذر۵۷ به دولت ازهاری با ٤۲ رأی موافق رأی اعتماد داده شد. جلالی نائینی رأی مخالف داد.



ارتشبد ازهاری وقتی باحملات نمایندگان مجلس روبرو شد با عصبانیت گفت این وضع قابل تحمل نیست. الان می روم حضور اعلیحضرت و استعفا می دهم.

تظاهرات تاسوعا و عاشورا

دردیداری که نویسنده کتاب باارتشبد ازهاری درنخست وزیری داشتم می گفت اگر بتواند راه پیمائیهای تاسوعا و عاشورا رابدون درگیری برگذارکند کار مهمی انجام داده و دولت توفیق مهمی به دست آورده است. نتیجه مذاکرات و توافق بادولت ازهاری به صورتی درآمد که مأمورین از مناطق تظاهرات جمع آوری شده و تظاهر کنندگان دستشان برای دادن هرگونه شعار و تظاهر و حرکتی آزاد گردید و چون خطر زدو خورد و تیراندازی هم از بین رفت خیلی از صاحبان مقام دوران پهلوی حتی گروهی که سرکار بودند و بانوان که حقوق زیادی به دست آورده بودند و عده ای زیادی هم به نام این که بروند و از نزدیك تظاهرات راببینند در گوشه و کنار دیده شدند. درنتیجه تعداد افراد شرکت کننده در تظاهرات و مناطق اطراف آن خیلی زیاد به نظر می رسید. آمارهای منتشره یك تا دو میلیون نفر را نشان می داد که بدون هیچگونه زدو خوردی پایان یافت. این جریان موجب شد که خمینی و مخالفین این تظاهرات را رفراندمی علیه خاندان سلطنت پهلوی تلقی کرده و قطعنامه زیر را منتشر سازند:

(بسمه تعالی - به دنبال راه پیمائی عظیم عمومی روزهای تاسوعا و عاشورا ‹۱۹ و ۲۰ آذرماه ۱۳۵۷› که اولی مصادف با

روزجهانی حقوق بشر بوده و به شهادت مطبوعات خارجی بیش از دو میلیون نفر از مردم پایتخت و میلیون ها نفر در شهرهای بزرگ و کوچك کشور فداکارانه و داوطلبانه در آن شرکت کرده بودند یك رفراندم ملی مردم ایران و تأیید رهبری آیت الله العظمی خمینی محسوب می شود. امضاءکنندگان ذیل وظیفه دینی و ملی خود دانستیم که به نمایندگی ازطرف ملت ایران و با توجه به قطعنامه های مصوب راه پیمائی ها مراتب را اختصاصاً به شاه و دولت و ارتش و همچنین از طریق سفات خانه های مقیم تهران به دولت های خارجی ابلاغ نمائیم. اینك به منظور احتراز از انهدام کشور و اعاده نظم و امنیت رسماً اعلام می نمائیم که :

۱ - شاه ایران محمدرضا پهلوی دراثرمخالفت مستمربا قانون اساسی به پایمال کردن حقوق مردم و زیرپاگذاشتن سوگندهای گذشته از سلطنت ممنوع بوده و لازم است شخصاً استعفا دهند و اختیارات خودرا به یك شورای مورد قبول واگذار نمایند.

۲ - دولت ارتشبد ازهاری غیرقانونی می باشد.

۳ - امرای ارتش و افسران و سربازان لازم است خود را کنار ملت قرار دهند. آنهائی که به تحریکات ناجوانمردانه و کشتارهای انتقامجویانه مردم عاصی و بی گناه می پردازند بدانند که این جنایات کمترین نتیجه برای ابقای نظام حاکم ندارد.

٤ - دولتهای خارجی توجه نمایند که شاه و دولت حاضر از نظر ملت ایران غیرقانونی وغاصب می باشند و هرگونه روابط رسمی وتوافق و همکاری و پشتیبانی ازشاه ایران ناقض حقوق بشر و دشمنی با ملت ایران است.

جمعیت ایران دفاع ازآزادی وحقوق بشر - نهضت آزادی ایران - نهضت رادیکال ایران - جنبش - جمعیت حقوقدانان ایران - انجمن اسلامی پزشکان - انجمن اسلامی معلمان - جمعی از رجال روحانی و سیاسی و منفرد.

* * *

قطعنامه ی اصلی روزهای تاسوعا و عاشورا در ۱۷ ماده تنظیم شده که مضمون آن چنین است:

۱ - آیت الله خمینی رهبر ماست و خواسته های ایشان خواسته های عموم ملت است.

۲ - سقوط وبرچیده شدن بساط شاه و رژیم استبداد و پایان گرفتن همه گونه آثار استعمار خارجی که با استبداد داخلی پیوند دارد و انتقال واقعی قدرت به مردم مسلمان و مبارزایران.

۳ - برقراری حکومت عدل اسلامی و پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور و تأمین آزادیهای فردی و اجتماعی.

٤ - تقارن این روز مذهبی با روزحقوق بشر را غنیمت دانسته و خواستارتأمین حقوق فطری و طبیعی بشر هستیم.

۵ - استعمار شرق و غرب و استثمار باید ریشه کن شود.

٦ - حقوق اجتماعی و سیاسی و مدنی کلیه افراد جامعه و اقلیت های مذهبی بارعایت همه جنبه های انسانی و اسلامی آن باید محفوظ و محترم باشد.

۷ - آزادی واقعی که اسلام به زن داده و شکوفائی استعداد های بانوان باید به صورت کامل تأمین گردد.

۸ - اجرای عدالت اجتماعی و تأمین حقوق کارگر و دهقان و امکان بهره وری کامل ازمحصول و دسترنج خویش.

۹ - هرگونه تبعیض حقوقی و اجتماعی و استثمار انسان وسیله سلطه گری اقتصادی که منجر به جمع ثروت کلان از یك طرف و محرومیت و فقر از طرف دیگر باید ریشه کن شود.

۱۰ - استقلال اقتصادی واحیای کشاورزی وپیشرفت صنعت تا حد خودکفائی و نجات ازاسارت و وابستگی.

۱۱ - اعتصابات کارکنان بخش های دولتی و خصوصی مورد تأیید ماست.

۱۲ - مردم را به صبر در راه کمبودها دعوت می کنیم و خواستاریم که از احتکار و گران فروشی احتراز شود.

۱۳ - کشاندن ارتش به خیابان ها و روبرو شدن با مردم جنایت است و ارتش باید بداند وظیفه اش مقابله با دشمن است نه مردم.

۱٤ - تبلیغات بی اساس رژیم در خصوص نفوذ کمونیست در جنبش اسلامی و ملی ایران و توسل نظام حاکم به تخریب و آتش سوزی به منظور بدنام کردن مبارزات مسلمانان نخواهد توانست ملت مارا از مبارزه سست کند.

۱۵ - ما به روان شهدای ۱۵ سال اخیر درود می فرستیم.

۱٦ - کلیه زندانیان سیاسی که به جرم دفاع از حق واسلام و وطن و آزادی بازداشت و تبعید شده اند باید آزاد گردند.

۱۷ - به منظورنیل به هدف های فوق مبارزه تا سرحد پیروزی ادامه خواهد یافت.

* * *

به دنبال این تظاهرات و قطعنامه ها و انتشارتعداد دومیلیونی تظاهر کنندگان علیه رژیم سلطنت پهلوی با بودن شاه در تهران در رسانه های گروهی خارج سرو صدای فراوان ایجادکرد. خمینی در پاریس چنین اعلام داشت:

اکنون با در نظر گرفتن رفراندم تاسوعا و عاشورا که غیر رسمی بودن شاه و دولت را به جهانیان ثابت نمود بر ملت است که به حکم اسلام و قانون از اطاعت شاه و دولت سرپیچی کنند. مالیات نپردازند و کلیه اعتصابات ادارات و مؤسسات و شرکت های دولتی خصوصا اعتصاب شرکت نفت را تا رفتن شاه و دولت ادامه دهند و برملت است که با گسترش اعتصابات خود ازآنان پشتیبانی نمایند.

شاه رفتنی است لکن باید سران ارتش که با او و به امر او مرتکب جنایات می شوند ازعواقب کار خود بترسند و در کار خویش تجدید نظر کنند. مگر آن که نمی خواهند پس ازشاه در این کشور آبرومندانه زندگی کنند؟

* * *

در نشریات مختلف چنین نوشته شد: دولت ازهاری اعلام داشت که روزتاسوعا و عاشورا مراسم عزای حسینی است و مردم می توانند آزادانه شرکت کنند به همین جهت ساعت منع عبور و مرور حکومت نظامی دو ساعت کم شد و تا ساعت۱۱ شب می توان به عزاداری ادامه داد. به همین جهت سیل جمعیت از نقاط مختلف شهر با شعار (خدا - قرآن - خمینی) به سوی میدان شهیاد که مظهری از سلطنت شاهنشاهی بود به راه افتاد. روحانیون ازمردم می خواستند غیر از شعارهائی که ازبلند گو اعلام می گردد شعار دیگری ندهند چون فرصت طلبان می خواهند نظم رابهم بزنند. رادیو و تلویزیون جمعیت را تا ٤٠٠ هزار نفر اعلام داشت. بی بی سی گفت یك میلیون نفر در تظاهرات تاسوعا شرکت کردند. رادیوهای آلمان و شوروی صحبت از دو میلیون کردند. روحانیون به رهبری طالقانی و جبهه ملی به رهبری دکتر سنجابی برای تنظیم و تأیید قطعنامه خیلی کوشش کردند که در آن لغو رژیم سلطنت اعلام شده بود.

درآن هنگام شاه در تهران و خمینی در پاریس بود.



بازداشت عده ای دیگردردولت ازهاری

در دولت شریف امامی عده ای بازداشت گردیدند که در دولت ازهاری عده ای دیگر ازمقامات دولتی و بخش خصوصی ازجمله امیرعباس هویدا توقیف شدند. شاه هم در کتاب پاسخ به تاریخ نوشته با نظر ارتشبد ازهاری درباره بازداشت اشخاص موافقت کرده است.

فرماندار نظامی تهران و حومه اعلام کرد که افراد زیر بنا بر اساس ماده ۵ حکومت نظامی دستگیر شده اند.

۱ - عبدالعظیم ولیان استاندار سابق خراسان ۲ - منوچهر آمون وزیر سابق مشاور ۳ - داریوش همایون وزیرسابق اطلاعات. ٤ - ایرج وحیدی وزیر اسبق نیرو ۵ - ارتشبد بازنشسته نعمت الله نصیری رئیس سابق سازمان امنیت ٦ - منوچهر تسلیمی وزیر اسبق بازرگانی ۷ - سپهبد بازنشسته جعفرقلی صدری رئیس سابق شهربانی ۸ - رضا صدقیانی وزیر سابق تعاون و امور روستاها ۹ - جمشید بزرگمهردبیرسابق باشگاه شاهنشاهی ۱۰ - رضا شیخ بهائی معاون سابق شهرداری ۱۱ - حسین رسولی دبیرسابق کمیته بازیهای آسیائی ۱۲ - حسین فولادی بازرگان

فرماندار نظامی تهران اضافه کرد که عده دیگری درمظان اتهام هستند که متعاقباً دستگیر خواهند شد.

***

مجله روزگار نو این مطلب را ازحاشیه ای بر تاریخ نقل کرده است:

مطلعی می گفت در همان ایامی که گروهی ازوزراء در جمشیدیه در زندان بودند ازطرف اعلیحضرت نماینده ای به دیدار آنها می رود و می گوید اعلیحضرت فرموده اند شماها به علت جریانات سیاسی بازداشت شده اید و این توقیف شما به طور موقت خواهد بود. خدمات شما نزد اعلیحضرت محفوظ است. پس از این که قدری اوضاع آرام شد همه آزاد شده بار دیگر از وجود شما برای خدمت به مملکت استفاده می شود. در میان جمع زندانیان مهندس روحانی ضمن تشکر می گوید اگر امکان دارد ما به صورتی با اعلیحضرت ارتباط پیدا کنیم ومطلبی به عرضشان برسانیم. به هرحال ما که اکنون در زندان به سر می بریم و متوجه وضع وخیم کشور هستیم و حرفی نداریم که اگر مصلحت باشد ما فدای کشور بشویم ولی مملکت از وضع فعلی نجات یابد. جان ما در قبال مملکت و رژیم ارزشی ندارد و از مراحم اعلیحضرت هم سپاسگذار هستیم که با پیام خود خدمات مارا ستوده اند.

درباره محاکمه هویدا و نصیری شاه به دکتر نجفی وزیر دادگستری کابینه ازهاری دستور محاکمه را می دهد ولی نجفی می گوید این کار تشریفاتی دارد و در مورد نخست وزیران و وزیران باید مجلس شورای ملی تصویب کند ولی در قانون بازرسی شاهنشاهی ماده ای وجود دارد که به موجب آن می توان از وزراء و مقامات مملکتی بازجوئی کرد. پس از این مذاکرات شاه به فردوست دستور می دهد که آنهامورد بازجوئی قرار گیرند. درنتیجه سرگرد انصاری مأمور بازجوئی می شود. او کسی است که دریادار عطائی و افسران نیروی دریائی را مورد بازجوئی قرار داد. بعداً هم

به سمت وابسته نظامی در پاکستان منصوب گردید. طبق دستور ازهاری ٦ نفر بازپرس از دادرسی ارتش در اختیار سرگرد انصاری گذارده می شود و مقدمات بازجوئی آغاز می گردد. نصیری ازفردوست خواهش می کند بازجوئی از او بعداز هویدا شروع شود. فردوست هم می پذیرد. زیرا نصیری تصور می کرد تا چندروز دیگر اوضاع به نفع او و هویدا تغییر خواهد کرد. البته اوضاع عوض شد ولی به صورتی در آمد که هویدا و نصیری هردونفر اعدام شدند. نصیری فکر می کرد زندانی شدن او مثل زندانی شدن در ۲۵ مرداد می باشد.

* * *

دکتر پایدار وزیر کابینه ازهاری می گفت یك روز در نخست وزیری کلیه رؤسای بانکها اجتماع کرده بودند تا بدهی اشخاص و شرکتهای بزرگ روشن شود. به دستور نخست وزیر ازطرف هیئت دولت در این جلسه شرکت کردم. پس از بررسی معلوم شد ازطرف بانکها به ۱۰ نفر یا ۱۰ خانواده به نام صاحبان صنعت و کشاورزی حدود ٤۰ میلیارد ریال وام داده شده که بعضی ها مبالغ هنگفتی ازچند بانك گرفته بودند. قرار شد ترتیبی برای استرداد این وامها داده شود که با تغییر دولت و سرانجام با تغییر رژیم معلوم نشد چه کسی چه مبلغی بدهی داشته و چون صنایع هم ملی شد روشن نشد که موضوع تصفیه این بدهیها با بانکها به چه صورتی انجام گرفته است.

* * *

از قراردردولت ازهاری دستوربازداشت گروهی از این وام گیرندگان هم داده شده بود که معلوم گردید برخی از آن ها در خارج ازکشور به سر می برند. دستور بازداشت چندتن دیگر هم داده شده بود که به طرق مختلف ازجریان اطلاع یافته یا ازکشور گریخته یا مخفی شدند.

غوغای خروج ارز از کشور

در نخستین روزهای حکومت ازهاری که معلوم شد دولت نظامی قدرت لازم رابرای اداره امورکشور ندارد، انتشاراعلامیه ای با امضای (کارکنان بانك مرکزی) درباره فرار سرمایه ها از کشور و ذکراسامی ۱۷۵نفرازمقامات مملکتی و بخش خصوصی درخارج کردن حدود دومیلیارد وچهارصد میلیون دلار ازکشورغوغائی برانگیخت.

نخستین اطلاعیه با این مقدمه انتشار یافت:

در طی ماههای شهریور و مهر ۱۳۵۷ میزان قابل ملاحظه ای ارز غیر بازرگانی ازطریق بانکهای مختلف به خارج صادر شده است که فهرست ارقام (بیشتر از ده میلیون تومان) به شرح پیوست مندرج گردیده است. بدیهی است علاوه بر ارقام نامبرده تعداد قابل ملاحظه ای ارقام کمتر از میزان مذکور و همچنین از طریق بانکهای تخصصی و با استفاده از مقررات صدور ارز بازرگانی به خارج از کشور فرستاده شده است که به علت عدم امکانات و دسترسی به آن نمی توان مشخصات آنهارا اعلام داشت.

تذکر - پاره ای افراد دو بار ارز صادر نموده اند که در فهرست نیز جداگانه منظور گردیده وبه علاوه ازتاریخ آبان ماه نیز این روند ارسال ارز ادامه داشته که متعاقباً اعلام خواهد شد.

ازطرف جامعه کارکنان بانك مرکزی ایران

* * *

ذکر نام ۱۷۵ نفر با ارقام نجومی در خارج کردن ارز کشور درآن فضای پر از اتهام، دستگاههای مملکت را به کلی فلج ساخت و نام کسانی که بر سرزبانها افتاده بود و درمحافل سیاسی دهن به دهن می گشت و با این که وضع مالی بعضی ها نشان می داد که دارای چنین ثروت و مالی نبوده اند و جعلی بودن لیست قدری روشن به نظر می رسید ولی فضای آلوده به سوءظن و مخالفت با رژیم به صورتی بود که هیچکس به اعتراض نامبردگان درلیست توجهی نداشت. نام افرادیکه سالها قبل مرده بودند درلیست گذارده شده بود از قبیل علی نیکپور که وقتی بستگانش تکذیب می کردند بازهم افرادی بودند که این توضیح را هم نمی پذیرفتند.

هرکس به دیگری می رسید یك صورت از این اسامی را در اختیار او می گذاشت و می گفت ببینید چه خبر است و چه پولهائی را از مملکت خارج کرده اند؟ در رژیم سابق خروج ارز از کشور آزاد بود و هرکس می توانست هر مقدار که می خواست با پرداخت ریال ارز از کشور خارج کند و خیلی ازتجار و صاحبان ثروت مبالغی ارزاز کشور به طریق رسمی خارج ساخته بودند که اساساً نامی ازآنان در این لیست نبود ولی اسامی صاحبان مقام در رژیم گذشته و هیاهوئی که در اطراف این لیست به راه افتاده بود همه را گیج و مبهوت ساخت. نام چند تن از سناتورها و وکلای مجلس هم در این لیست بود که آنها نیز با ناراحتی و عصبانیت در مجلسین اعلام کردند که این شایعات دروغ است و چنین ارزی را ازکشور خارج نکرده اند و از دولت ومقامات می خواستند که سریعا به این مسئله رسیدگی کنند تا حقیقت روشن شود. مثلا درمجلس شورایملی نام جعفر منصوریان نماینده مجلس و وکیل بنیاد پهنوی در این لیست بود که به علت کسالت قلبی می خواست از کشور خارج شود. به قدری ازاین اتهام دروغ ناراحت و عصبانی شده بود که در پشت تریبون مجلس با چشمانی اشکبار از مقامات مملکتی می خواست به

این کار رسیدگی کنند تامعلوم شود چگونه او را بی جهت در معرض این اتهام قرار داده اند. او به قرآن قسم می خورد که به دروغ نام او را در این صورت گذارده اند و چنین پولی نداشته و ندارد و ارزی هم از کشور خارج نساخته است. نام دکتر سعید رئیس مجلس هم جزو لیست بود که چنین ثروت و اندوخته ای نداشت و می گفت چون همه می دانند من ثروتی ندارم قبول دارندکه دروغ است. او از وضع منصوریان و دکتر عزت الله یزدان پناه ناراحت تر بود و می گفت دکتر یزدان پناه از انسان های وارسته ای است که به علت عمل جراحی قلب به خارج از کشور رفته و من توانسته ام با دریافت قرض و اعتبارمختصری از بانکها مبلغی برای معالجه او توسط بستگانش به خارج بفرستم تا با چند هزار دلار بتواند کسالت قلبی خود را معالجه کند.حالا نام او را هم در همین ردیف گذارده اند. او حتی قادر به تأمین هزینه تحصیل دوفرزندش در اروپا نیست.

باید این حقیقت را بگویم: نویسنده کتاب درلندن شاهد زندگی دکتر یزدان پناه این مرد وارسته و دانشمند بودم که به زحمت می توانست امورروزانه زندگی خودرا اداره کند و آن وقت این بی انصافها اورا متهم کرده اند که چند میلیون دلار ارز از کشور خارج ساخته است. همسرش می گفت وقتی این خبر منتشر شد او با وجود کسالت قلبی می خواست به ایران برگردد و از خود دفاع کند که مانع شدم. یا نام مهندس قاسم معینی وزیر سابق کار و کشور راهم جزو لیست گذارده بودند که این مرد شریف هم به طوری که اکثر ایرانیهای مقیم آمریکا شاهد هستند ازراه فروش شیرینی که همسرش تهیه می کند و باراه انداختن سوپر مارکت کوچکی امرار معاش کرده و ایام سختی را می گذراند. خانم سناتور مصاحب به روزنامه ها چنین نوشت: (نام بنده در فهرست خارج کنندگان ارز در ماههای شهریور ومهر نوشته شده است درموردمن کذب محض است ودر تاریخ ۵۷/۹/٦ شرحی به دادستان تهران نوشته و ضمن

تکذیب موضوع تقاضای تعقیب مفتریان را نموده ام. در تاریـــــــخ ۵۷/۹/۷ به وزیر دادگستری نوشته ام نه تنها دیناری ارز از کشور خارج نکرده ام بلکه در هیچ یك از بانکهای داخل و خارج اندوخته ای نداشته حتی اندوختـه ریالی هم در بانك های ایران ندارم. به آقای وزیر دادگستری اختیار تام داده ام که اگر ارزی دربانکهای خارج و یا ریالی در بانکهای ایران داشته ام ایشان تصرف کرده در اختیار شیرو خورشید سرخ بگذارند.)

سناتور محمدعلی مسعودی در جلسه ۲۳ دیماه ۵۷ از وزیر دارائی چنین سئوال کرد: (درماههای شهریور ومهر وآبان تا موقعی که خروج ارز از کشور ممنوع شده است چه کسانی ارز غیربازرگانی بیش از یك میلیون تومان ازکشور خارج کرده اند؟ صورت این قبیل اشخاص باتعیین مقدار ارزی که از کشور خارج شده است مورد درخواست این جانب است. تا در این رهگذر اذهان عمومی از مقدار واقعی ارزی که از کشور خارج شده آگاه گردد و خارج کنندگان ارز را به درستی بشناسد.)

روزنامـه های خارج ازکشور هم نوشتند که طبق اعـلامیه کارکنان بانك مرکزی ۱۷۷ نفر ازمقامات مملکتی و خاندان سلطنتی مبالغ زیادی ارز ازکشور خارج نموده اند که حدودآن را دو میلیارد و ٤۰۰ میلیون دلار ذکر کرده اند که ٦۰ نفر آنها از وابستگان به خاندان سلطنت هستند. همچنین به ۱۷ حساب بی نام در سویس اشاره شده که مبلغ ۲۷٦ میلیون دلار حواله شده است.

شیرازی ازمقامات بانك مرکزی گفت ارقام اغراق آمیز می باشد که باید رسیدگی شود. دکتر شاهقلی می گفت به عکس همه کسانی که تکذیب کرده اند من شرحی به بانك مرکزی نوشتم که نام من جزو کسانی بوده که چندمیلیون دلار ارزازکشور خارج کرده اند خواهشمند است در ارسال آن تسریع کنید چون چنین پولی تابحال به حساب من واریز نشده است.

دولت ازهاری که با چنین هیاهوئی روبرو شده بود ودرمجلسین

و مطبوعات هم مخالفین به آتش دامن می زدند دستور داد تا رسیدگی کامل کسانی که نامشان جزو لیست هست ممنوع الخروج گردند. خود ازهاری هم اظهار خوشوقتی کرده بود که خوشبختانه نام او و وزراء و همکارانش جزو صورت خارج کنندگان ارز نیست. همین امر موجب گردید که عده ای لیست را منتسب به ساواك می کردند در حالی که روشن بود ازطرف مخالفین به خصوص چپگرایان دست به این کار زده شده بود. سرانجام دادستان تهران به جریان امر رسیدگی کرد و روزنامه ها نوشتند: (هاشمی دادستان تهران گفت به علت اعتصاب کارکنان بانك مرکزی رسیدگی به دفاتر بانك مقدور نیست ولی ازصورتهائی که به دست آمده افرادی در دوماه گذشته مبالغی ارز از کشور خارج کرده اند که اسامی عده ای رامنتشر ساخت). به این امر هم عده ای به شدت اعتراض کردند زیرا گفته شد در این مدت ارزی که ازکشور خارج گردیده حدود ۱/۵ میلیارد دلار می باشد که به دنبال آن سپهبد صنیعی وزیر سابق جنگ در مطبوعات چنین نوشت: (آیا در این مملکت مرجعی هست که از ظلم فاحش دادگستری به آن پناه بریم. دستگاهی که دادستانش نام مرا بیهوده در رادیو دولتی از اتهامی که ازآن مبری هستم اعلام کرده است.)

مهندس عنایت بهبهانی چنین توضیح داد: (نام این جانب ازطرف دادستان اعلام شده در حالی که در دوماه مذکور مبلغ ۱۰٤٦ فرانك فرانسه و ۲۱۰ پوند انگلیسی بابت هزینه تحصیل فرزندانم حواله نموده ام که مبلغ آن ٤۷٦۹۷ ریال می گردد با این که بانکملی هزینه تحصیلی را ماهیانه هزاردلاراعلام کرده است. در صورتی که افرادی جهت هزینه تحصیل فرزند یا معالجه ویاخرج سفر مبالغی ارز گرفته اند که بیش از یك میلیون ریال باشد لازم است اسامی ذکر گردد. روز۲۹/ ۷/ ۵۷ یعنی روزیکه این لیست ازطرف دادستان منتشر شد به ایشان اختیار تام دادم که کلیه مبلغ مذکور درلیست را برای استفاده عموم ضبط نمایند. صریحا می گویم غیراز

رقم یادشده هیچگونه ارزی از کشور خارج ننموده ام.)

وزارت دادگستری نیز چنین اعلام کرد: (ازطرف کارکنان بانك مرکزی لیستی از۱۷۵ تن ازمقامات مملکتی که حداقل ۱۰ میلیارد تومان ارز قانونی ازکشور خارج کرده بودند انتشاریافت. ولی بعداز تحقیقاتی که از طرف دادستان تهران صورت گرفت معلوم شد که تا کنون ازجمع ۱۷۵ نفر ۱۰۲ نفر تحقیقاً ارز خارج کرده اند. دادستان تهران بلافاصله بعداز تأیید لیست، خروج این گروه را ازکشور ممنوع اعلام کرد.)

ارتشبد قره باغی می نویسد: متأسفانه نام ارتشبد اویسی با ذکر مبلغ ۲۸۰ میلیون تومان دربین خارج کنندگان ارز بود که به طور ناگهانی ازکشور خارج گردید و این امر لطمه شدیدی به حیثیت ارتش واردآورد.

معاون دادستان تهران گفت که ارتشبد اویسی به طور غیر قانونی و بدون اجازه ازکشور خارج شده است. با این که چند بار به دادگستری و دادسرای تهران مراجعه و اجازه خروج خواسته بود که به او داده نشد. تا این که به طور غیرقانونی ازکشور خارج گردید.

محمدعلی مسعودی در مجلس سنا گفت چرا آقای خوشکیش که می گویند سیستم بانکی کامپیوتریزه شده دستور نمی دهند که یك ساعت وقت صرف کنند تا رسماً به اطلاع عموم برسد چه کسانی و چه میزان ارز از کشور خارج کرده اند.

جلیل شرکاء مدیربانکملی ایران گفت مجموع اقلام ارزی که در دوماه اخیر خریداری شده به صد میلیون دلارهم بالغ نمی شود.

سپهبد خسروانی در روزنامه اطلاعات چنین توضیح داد:

جناب آقای دادستان محترم تهران

چون براثر تراکم مسئولیت تاکنون فرصت نفرموده اید که با عطف توجه به تقاضاهای مکتوب مکرر این جانب نتیجه تحقیق مأموران دادستانی را نسبت به صحت و سقم مورد مذکور درلیست منتشره مربوط به صادر کنندگان ارزهای غیربازرگانی در باره

(سپهبد خسروانی) اعلام بفرمائید و تازمانی نظر مرجع رسمی ابراز نگردد هرکس حق دارد به میل وسلیقه واستنباط شخصی شایعات را موردتعبیر و توجیه قرار دهد واین امر درفضای ورزش که مخصوص جوانان است به مناسبت حساسیت فوق العاده ونقش پذیری ضمیر آنان درمورد اقوال کاذب تأثیرسوء ونامطلوب بیشتری خواهد داشت بدینوسیله تمنا دارد همانطور که قبلاً نیز تقاضا داشته ام تحقیق درباره این جانب را به دوماده مورد اشاره درلیست حصر نداده و بابررسی دقیق هرگاه طی سی سال اخیر به صدور ارز به هر مقدار و کیفیت و تحت هر عنوان مبادرت نموده باشم مراتب را به صراحت برای آگاهی عامه اعلام نمایند. حقیقتی که قطعاً تأیید خواهید فرمود آن است که حیثیت اجتماعی متاع رایج نیست که قابل خرید و فروش باشد و چون آسان به دست نمی آید هرگونه تشبث برای حراست آن برای هرفرد با حیثیت وظیفه حتمی محسوب می گردد.

* * *

سناتور شمس لملوك مصاحب یادآورشد (درلیست دادستان نام من نبود ونشان می دهد که اشتباهات فراوان درلیست بوده است).

محسن دها به مطبوعات چنین نوشت (قریب ۲۲ سال است باکمال درستی انجام وظیفه کرده وهیچ اندوخته ای در داخل و خارج ازکشور ندارم. هیئت قضائی مأمور در بانك مرکزی نیز در تاریخ ۵۷/۱۰/۱۳ تأیید نموده که این جانب دیناری از کشور خارج نکرده ام.)

نویسنده کتاب نیز به علت وضع نامناسبی که این لیست برای بعضی از نمایندگان مجلس به وجود آورده بود چند بار بادادستان تهران صحبت کردم که وضع را دقیقا برای مجلس شورای ملی روشن کند. اگر کسانی حقیقتاً چند میلیون دلار یا پوند ارز از کشور خارج ساخته اند روشن شود ولی اگر کسانی هم برای فرزندان خود ارز تحصیلی فرستاده اند نامشان جزو لیست گذارده شده مشخص گردد. دادستان گفت ما هم می دانیم که لیست ساختگی است و نام

(کارکنان بانك مرکزی) هم به صورت جعلی زیرآن گذارده شده است ولی هیچگونه اطلاعاتی هم در اختیار نداریم که بتوانیم بطور مشروح توضیح بدهیم. وضع بانك مرکزی هم به علت اعتصاب کارکنان بانك به صورتی است که دفاتری در دسترس نیست. این صورتی که دادستانی منتشر کرده فقط نشان می دهد که درماههای مورد بحث این افراد مبلغی از بانك خریداری کرده اند و رقم آن را هم نمی توانیم مشخص کنیم چون معلوم نیست. بنابراین غیر ازاین عده بقیه دیگر ممنوع الخروج نیستند. گفتم آیا کسانی که مقدار مختصری ارز تحصیلی هم به خارج فرستاده اند جزو صورت شما هست؟ گفت بله، این طور است فقط بانکملی و بانك مرکزی اسامی عده ای راتأیید کرده که ارز خارج نموده اند ولی مبلغ را مشخص نکرده اند و ما هم مجبور شدیم تارسیدگی بعدی نام آنهارا منتشر سازیم.

این اقدامات در میان طوفان شایعات مخالف که علیه رژیم و مقامات حاکم وجود داشت نمی توانست تخفیفی ایجاد کند و فضای پر ازشایعات عجیب و غریب آن روز را آرام سازد. همسرم می گفت برای خرید گوشت به دکان قصابی خیابان نیاوران رفته بودم. قصاب محله با عصبانیت می گفت لیست را خواندید که چگونه ثروت این مملکت را به خارج برده اند؟ او می گفت من به این همسایه خودمان آزمون اعتراض دارم که فقط دومیلیون دلار ارز خارج کرده است . همکارانش پانصد میلیون،پانصد میلیون دلار خارج کرده اند. اگر اورا ببینم می گویم بی عرضه فقط دومیلیون دلار؟ هرچه خانم می گفت یادآور شدم که این لیست جعلی است می گفت همه اش درست است. اگر آقا فرمان بدهد با همین ساطور من گردن خیلی هارا می زنم. کاری خواهم کرد که خاطره ماری آنتوانت تجدید شود. با فحش و ناسزا همه را ناصالح و دزد خطاب می کرد. این نمونه از محیطی بود که درآن فضای پر از شایعات مخالف برای کارکنان رژیم فراهم شده بود که مقامات حاکم ازقبیل دادستان هم که باید رسیدگی کند

با انتشار اعلامیه بی سر و ته و باذکر نام عده ای در حقیقت آتش را شعله ورتر ساخت.

لیست دوم ارز

هنوز شایعات مربوط به انتشار لیست اول در محافل سیاسی مورد بحث و گفتگو بود که لیست دوم ارز هم منتشر گردید که نظیر لیست اول بازتابی نداشت. خصوصاً این که اکثر وزراء و همکاران ارتشبد ازهاری درآن گنجانیده شده بودند که (ارتشبد ازهاری ۱۵۰ عدل فرش به مبلغ ۱۷۰ میلیون دلار خارج کرده است). در همان وقت انتشار یافت گروهی ازکسانی که نامشان در لیست اول بوده اقدام به این کار کرده اند و چون ارتشبد ازهاری آنهارا ممنوع الخروج ساخته وگفته بودخوشبختانه اسامی وزرای من جزولیست خارج کنندگان ارز نیست. آنها این کار را انجام داده اند.

اطلاعیه لیست دوم ارز بااین مقدمه انتشاریافته است:

دولت پلیسی ارتشبد ازهاری با مقاومت مصمم و هر چه گسترده تر کارکنان مبارز بانك مرکزی چون برخوردنمود به عمال جانی خود دستور داد که با حمله به بانك تلاش راستین مارا برای هرچه مفتضح ساختن صادرکنندگان قاچاق ارز کشور متوقف نمایند.

در لیستی که منتشر شده (اشاره به لیست اولیه است) نام اشخاصی به اشتباه آمده بود و نام چندنفر که فوت کرده اند که با عرض پوزش ازاین موارد اشتباهی اعلام می داریم که هنوز سیل خروج ارز با کمك دلالان یهودی و بانکهای ساخته شده عوامل خارجی ادامه دارد در حالی که دولت نظامی ازهاری که خود تا گلو غرق کثافات است دست روی دست گذاشته و بی تفاوت به فعالیت های قاچاقچیان ارز بین المللی،آن اشخاص و گروهی دیگر این بار از طریق شبکه های قاچاق بین المللی به قاچاق ارز مبادرت می ورزند. این شما و این فهرست اسامی صادر کنندگان قاچاق ارز.

مبارزه کارکنان بانك مرکزی تاپیروزی نهائی و با تأیید ملت ایران ادامه یافتنی است.

اتحادیه کارکنان بانك مرکزی ایران

روزنامه جبهه در مردادماه ٦٦ چنین نوشت:

یکی ازوزرای سابق در جلسه ای درباره انتشار لیست دوم ارز چنین گفت: هنگام انتشار لیست اول صادر کنندگان ارز در صدد اجازه خروج ازکشوربرآمدم ولی توجه یافتم که طبق دستور دولت به اتهام خروج ارز ممنوع الخروج هستم. به ازهاری نخست وزیر مراجعه کردم مرابه دکتر نجفی وزیردادگستری حواله داد. قبل از مراجعه به اوبه معینیان مراجعه کردم که تلفنی از نجفی خواست باصدور اجازه خروج من موافقت کند. نزد وزیر دادگستری رفتم گفت اتهامی اعلام شده و باید رسیدگی شود و من تقاضای شمارا برای دادستان تهران می فرستم اگر اشکال قانونی نباشد با تقاضای شما موافقت می کند. وقتی با چنین پاسخی روبرو شدم ازهمانجا به بانك مرکزی رفتم و به اعتبار روابطی که با بعضی از کارکنان بانك مرکزی داشتم در صدد برآمدم که لیست دیگری منتشر کنم. با کمك چندتن با همان ماشینی که لیست اول را تهیه کرده بودند اسامی را من تقریر و آنها تنظیم و برای این که ردپائی نماند آن را در کرج تکثیر و توزیع کردم.

روزنامه جبهه می نویسد تا آنجا که تحقیقات انجام شده می رساند ارقام درلیست اول مقرون به صحت نبوده و لیست دوم ازهمان ابتدا به نظر می رسید که جعلی است. در این لیست نام ارتشبدازهاری - شالچیان - دریاسالار حبیب الهی - امیرقاسم معینی - دکترکاظم ودیعی دیده شده که هیچکدام وضع مالی مساعدی درخارج ازکشور ندارند. معینی با بقالی زندگی خودرا اداره می کند در حالی که افرادی درخارج هستند که زندگی مجللی دارند و نامشان دراین لیست ها نیست.

دریادار حبیب الهی نیز طی نامه ای به روزنامه جبهه چنین

نوشته است:

داستان لیست همان است که نوشته اید و توسط یکی ازوزراء تهیه شده است. شبی که لیست منتشر شد یك روزنامه نگار که بعداً به عنوان همکاری با کودتا اعدام شد به من تلفن کرد که لیست نزد من است و می توانم منتشر نکنم. گفتم شما به وظیفه روزنامه نگاری خود عمل کنید. همانطوری که اشاره کرده اید در جلسه ای درنیویورك باحضور تیمسار اویسی و پدرهمسر ایشان و تیمسار ازهاری و تعدادی دیگر این وزیر سابق گفت به علت این که دکتر نجفی به او اجازه خروج نداده این لیست را تهیه ومنتشر کرده است. تعدادی ازاسامی مشکوك بود ولی من ازطرف خود وارتشبد ازهاری و چندتن دیگر اطمینان دارم که به هرحال دراین لیست به ویژه شخص ازهاری مورد نظر بوده است.

* * *

دکتر مولوی رئیس بانك مرکزی درزمان دولت موقت بازرگان درتاریخ هشتم مرداد ۱۳۵۸ طی مصاحبه ای چنین گفت (لیست خارج کنندگان ارز که درزمان انقلاب انتشار یافت جعلی بود و هنوز برای من حل نشده است که این فهرست راچه کسانی منتشر کرده اند. بهرحال بانك مرکزی مشغول تهیه صورت صحیح صادرکنندگان ارز می باشد وحتی صورت تمام افرادی را که طی ۵ یا٦ ماه ارز از مملکت خارج کرده اند اعلام خواهیم کرد.)

دکترمولوی بعداً گفت لیست قطعی خارج کنندگان ارز در روزهای قبل از انقلاب در ۲۳ جلد تهیه و یك نسخه ازآن را به نخست وزیری ونسخه ای هم به وزارت دادگستری فرستادیم و افرادی که بخواهند می توانند به این دو سازمان مراجعه کنند.

دکتر مولوی که مردی صدیق وقابل اعتماد می باشد درسال ۱۳٦۷ درلندن به نویسنده کتاب چنین گفت:

من کلیه اسناد مربوط به صدور ارز از کشور را مطالعه کردم. صورتهای انتشار داده شده صحت ندارد. گروهی ازکارکنان بانك

مرکزی که وابسته به گروه چپ بودند این صورت راتهیه کرده و با نامهائی که از کشور ارز خارج کرده اند به هیچ وجه منطبق نیست. خیلی ازافراد غیر معروف وعده ای ازکلیمی ها مقدار زیادی ارز از کشورخارج ساخته اند که اسمی ازآنها در صورت نیست. آنها هرکه را می خواستند درلیست گذارده اند. درباره وضع ارزی کشور هنگام سقوط رژیم دکترمولوی گفت حدود ۱۲ میلیارد دلار ذخیره ارزی کشور بود که من به علت اختلافاتی که بین ایران و آمریکا گاهگاهی احساس می شد فکر کردم که ذخایر ارزی کشور را از آمریکا خارج کنم. در کوتاه مدت این کار صورت گرفت منتها درخارج ازآمریکا درشعبی ازبانکهای آمریکائی بود. معلوم نشد چطور بعداز گروگان گیری این وجوه توقیف شد زیرا اگر پول ها در آمریکا بود قوانین آمریکا باید رعایت می گردید ولی قوانین آمریکا درسایرکشورها حتی درمورد بانکهای آمریکائی قابل اجرا نیست. نمی دانم چرا دولت جمهوری اسلامی به این امر توجه نکرده و تسلیم شده که آمریکا پولهای ایران را در خارج ازآمریکا توقیف کند. البته این مبالغ غیراز پولهائی است که دولت در زمان شاه بابت خرید اسلحه به آمریکا پرداخته بود که در اختیار آمریکا قرار داشت. ظرف یك سالی که تصدی بانك مرکزی راداشتم ۲ میلیارد دلار به ذخیره ارزی کشور افزوده شد و حدود ۱٤ میلیارد دلار شده بود. خیلی ازمتنفذین و مقامات در زمان تصدی من می خواستند ارز از کشور خارج کنند ولی موافقت نمی کردم وقوانین را به شدت اجرا می نمودم ولی بعدها هرچه خواستند کردند. درباره این که گفته شد پولهائی به فلسطینی ها داده شد تازمانی که تصدی بانك مرکزی را داشتم چنین پولی داده نشده اشت. شاید ازطریق دیگر غیر از بانك مرکزی پولی به آنها داده شده باشد.

دکتر مولوی گفت درباره جواهرات باید بگویم چون انتشار داشت که بعضی ازجواهرات به خارج ازکشور انتقال داده شده با حضور هیئتی دقیقاً بررسی و صورتجلسه شد که کلیه جواهرات حفظ

شده کوچکترین دستبردی به آن زده نشده است. بعد از این که ازکار برکنار رفتم دیگر از وضع مطلع نیستم.

* * *

یکی از وزرای سابق می گفت: چندسال قبل دریك میهمانی در آمریکا با ارتشبد ازهاری و ارتشبد اویسی شرکت داشتم که صحبت ازلیست منتشره درباره خارج کنندگان ارز شد. من به ازهاری گفتم چطور شما که می دانستید این لیست ارز قلابی است همه افرادی را که نامشان در لیست ارز بود ممنوع الخروج ساختید که این امر منجر به این شد که عده ای نتوانند ازکشورخارج شوند که در جمهوری اسلامی یا اعدام شدند و یابه زندان افتادند وبه هرصورت دچار اشکالات فراوانی گردیدند. ارتشبد ازهاری گفت دو مطلب را در آن ایام شنیده ام که باید یادآور شوم یکی این که اطلاعات واصله به دولت حاکی از این بود که در لیست اول بعضی از مقامات ساواك حتی سپهبد مقدم دست داشته اند. چون سپهبد مقدم اصرار داشت که عده ای بازداشت شوند و اسامی افرادی را می داد که وقتی لیست اول منتشر شد اغلب کسانی را که مقدم می گفت باید بازداشت شوند نامشان در لیست گذارده شده بود که گرچه بازداشت نشدند ولی به علت سروصدای فراوان ممنوع الخروج گردیدند.

امالیست دوم از طرف یکی ازوزرای سابق تهیه شده بود که به علت ممنوع الخروج بودن ازدولت عصبانی گردید و چون گفته شد که نام هیچیك ازوزرای دولت در لیست اول نیست او هم مرا و تعدادی ازوزرای کابینه را در لیست دوم گذاشت و جلوی اسم من هم گذاشته بودند که مقداری قالی از کشور خارج کرده ام. همین جریانات موجب شد که مسئله ممنوع الخروجی تا حدودی ازبین رفت.

* * *

این گفته ها و شایعات دیگر نشان می دهد که در آن روزهای بحرانی و به علت بی سرو سامانی کشور هر کس برای حفظ خود و مرعوب ساختن مخالفین یا دشمنان خود یا شایعه سازان دست به

کاری می زد که ازآن اقدام آشوبگران و کسانی که می خواستند نظم کشور را بهم زنند بیشتر بهره برداری می کردند. اگر صحت داشته باشد که لیست اول با همکاری سپهبد مقدم رئیس ساواك و لیست دوم با همکاری یکی ازوزرای سابق تهیه شده است حالا می توان فهمید که چه کسانی و با چه اقداماتی پایه های رژیم را سست تر و لرزان تر کرده اند؟



یوسف خوشکیش مدیر کل بانك مرکزی هنگام انتشار لیست خارج کنندگان ارز بود که هرچه فریاد می زد این لیست ها جعلی است هیچکس به حرف او توجهی نداشت.

بعد ازسقوط رژیم بازداشت شد. بدواً به چندسال حبس محکوم گردید. ناگهان در روزنامه ها خبر اعدام او منتشر شد. او ازمدیران شایسته کشور بود که در زمان تصدی ومعاونت بانك سپه و مدیریت بانك ملی و ریاست بانك مرکزی لیاقت خود را به اثبات رسانید که متأسفانه در جمهوری اسلامی به خوجه اعدام سپرده شد.



تصمیمات کنفراتس (گوادولوپ)

در هفته اول ژانویه ۱۹۷۹ کنفرانسی مرکب از سران چهار کشورغرب یعنی آمریکا - انگلستان - آلمان وفرانسه درگوادولوپ تشکیل شد که همان وقت رسانه های گروهی خبر دادند از جمله مسائل مورد بحث اغتشاشات ایران بود که در آن موقع به منتهای درجه شدت رسیده بود. چون در ۱۶ ژانویه یعنی چند روز بعد از خاتمه کنفرانس شاه از ایران رفت عده ای از هموطنان و بعضی از خارجیها اعتقاد دارند که در این کنفرانس تصمیم به تغییر رژیم ایران گرفته شد و مذاکرات محرمانه به این صورت انجام شد که (شاه برود و خمینی بیاید) و گزارش گروهی ازکارشناسان غربی را که به تدریج یك کمربند سبز مذهبی در اطراف شوروی به وجودآید

در ایران عملی ساخته و درسایر کشورهای اسلامی پیاده کنند. البته من چنین اعتقادی ندارم و با این که می دانم در این کنفرانس گفته شده که (کار شاه تمام است) ولی اگر شاه و ارتش و طرفداران رژیم سلطنت مشروطه در ایران مقاومت می کردند و گروههائی ازمقامات داخلی به علت عقاید مذهبی یا بند و بست به گروههای مذهبی مخالفین رژیم کمك نمی کردند آنها به سهولت نمی توانستند برایران مسلط شوند. شاه ایران یکی از شخصیت های برجسته ای بود که به علت مخالفت با کمونیسم باغربیها همکاری صادقانه و صمیمانه ای داشت وبرای غربیها مشکل بود که یك چنین رهبری را که نقش مهمی در امنیت منطقه مخصوصاً در خلیج فارس داشت از دست بدهند. اگر بعضیها هم به شاه ایراداتی داشتند افراط او در همکاری با غرب به ویژه آمریکا بود و آن وقت چگونه سران کشورهای غرب که گروه زیادی کارشناس مسائل خاور میانه و ایران را درکنار داشتند دور هم بنشینند و بگویند (شاه برود و خمینی بیاید). خمینی دارای چنان شخصیت و موقعیت ومقامی نبود که بتواند دولتمدار باشد و کشور بزرگی مثل ایران را اداره کند و به رموزسیاسی آشنائی داشته باشد. چنانکه دیدیم با تمام استقبالی که از او شد و حمایتی که از او به عمل آمد چه به روز ایران و هموطنان گرامی و عزیز ما آورد و چگونه با توسعه اقدامات تروریستی صلح و امنیت جهان را به خطر انداخت. مسلما بارفتن شاه و آمدن خمینی نفوذ غرب در این منطقه به خطر افتاد و خمینی چون بولدزری نیرومند به کوبیدن وخرابکاری مشغول شد. ولی حوادث وجریانات و رویدادها و عوامل مختلف دست به دست هم داد وموجب گردید که (شاه برود وخمینی بیاید).

دردنیای امروز ممکن است سازمانهای مختلف به خصوص سازمان های امنیتی و سیاسی و نظامی در هرکشوری برای خود برنامه ای داشته باشند ولی وضع طوری نیست که آنها بتوانند دورهم جمع شده مهره های شطرنج سیاسی را در عرصه بین المللی به

سهولت جابجا کنند. در نشریات گوناگون دیده می شود که حتی درخود آمریکا بین مقامات رسمی آن کشور ازقبیل کارتر - ونس - برژینسکی - سولیوان - هایزر - جرج بال در باره تغییرات در ایران اختلاف نظر شدیدی وجود داشت که هرکدام در راهی گام بر می داشتند.

* * *

کارتر در خاطرات خود چنین نوشته است:

درگوادولوپ من درمیان سه رهبر پشتیبانی ناچیزی ازشاه یافتم. همگی آنان معتقد بودند که شاه باید هرچه زودتر کشورش را ترك گوید.

ویلیام شوکراس می نویسد: هنگامی که شاه وملکه به مراکش رسیدند هردو براین باور بودندکه ژیسکاردیستن درگوادولوپ شخصا به آنها خیانت کرده است. یك بار ژیسکاردیستن در مراکش به شاه تلفن کرد که درباغ قدم می زد. اصلان امیرافشار ازرئیس جمهور تقاضا کرد که بعدا تلفن کند. موقع ناهار شاه گفت من چیزی ندارم به او بگویم. ما این قدر به فرانسه خوبی کرده ایم ولی حالا نظرشان را تغییر داده اند. من چه می توانم بگویم. افشار پیشنهاد کرد گذشت زمان قضاوت خواهد کرد ولی شما می توانید به او بگوئید اگر سعی می کنی روی دو چارپایه بنشینی وسط آن دو به زمین خواهی خورد.

* * *

روزالین کارتر می نویسد: در کنفرانس گوادولوپ همسران سران کشورها هم دور هم جمع بودند. هلموت اشمیت می گفت ما همیشه می دانستیم که شاه چه جورآدمی است . کالاهان می گفت ما ده سال بود که این وضع را پیش بینی می کردیم ولی چیزی نگفته بودیم. ژیسکاردیستن گفت باید بامخالفین شاه هرچه زودتر تماس بگیریم.برای من جالب بود که پس از وقوع حادثه همه مدعی بودند که قبل از وقوع ازآن خبر داشتند.

به نظر من در کنفرانس گوادولوپ تصمیم گرفته شد که شاه دیگربه ایران باز نگردد. دولت بختیار هم شانسی نداشت. اول خمینی موافقت کرد که با او گفتگو کند ولی وقتی مطمئن شد که آمریکائیها با او مخالف نیستند حاضر نشد بختیار را ببیند. وزارت خارجه آمریکا دچاراین اشتباه شد که بهترین راه جلوگیری ازپیشرفت کمونیستها پشتیبانی ازدست راستیهای اسلامی است.

روزنامه ها نوشتندکه با وخامت اوضاع ایران کارتر از (جرج بال) خواست که گزارشی برای بعدازشاه تهیه کند. بال در آستانه تشکیل کنفرانس گوادولوپ گزارش داد که شاه باید برود و آمریکا هم باید با جانشین احتمالی شاه کنار بیاید. بال امکان تأسیس (جمهوری اسلامی) را به کارتر توجه داد که باید با خمینی و جمهوری اسلامی نظر بر همکاری داشته باشد.

* * *

باری روبین می نویسد: (در کنفرانس گوادولوپ وقتی کارتر و اشمیت و ژیسکاردستن و کالاهان دور هم نشستند این نظر قوت گرفت که باید کارشاه را زودتر تمام کرد. ژیسکاردستن خیلی تأکید داشت. وی گفت تنها چیزی که مورد علاقه ما می باشد تأمین نفت اروپا ازجانب ایران است و خمینی هم که اکنون در فرانسه به سر می برد آدمی چندان غیر منطقی نیست و واشنگتن باید خودش را با این واقعیت سیاسی تطبیق بدهد.

رئیس جمهوری فرانسه گفت به کارتر مؤکدا توصیه کرد که هر چه زودتر با مخالفین شاه تماس بگیرد و خود فرانسه تصمیم گرفته بود که دورشاه را قلم بگیرد.

کریستیان پهلوان می نویسد (در روزهای آخر اقامت خمینی در فرانسه با او مثل یك رئیس کشور رفتار می شد. ۱۳۰ پلیس مخصوص فرانسه مأمور حفاظت وی بودند. وقتی عازم تهران بود شهردار نوفل لوشاتو باشال سه رنگ رسمی به او سلام داد و نام جمبوجت فرانسه هم (پرواز انقلاب) گذاشته شد. فقط فردای شب

قتل هویدا خانم (فرانسواز وزیر کابینه ژیسکاردستن نوشت که دست ما فرانسویان به این جنایت آلوده است و آنها در یافتند که خمینی دراکولائی بیش نبوده است.)

داود شومر می نویسد: (بعداز کنفرانس گوادولوپ کوشش شد که سرویسهای ویژه ایران به خصوص ساواك در خدمت خمینی به کار گرفته شود. این نقش به عهده فردوست گذاشته شد که مورد اعتماد سرویسهای ویژه آمریکا و سایر سرویسهائی بودند که با ساواك و اداره دوم پیوستگی داشتند. فردوست ازاین راه اقدام کرد و قسمتی از کارکنان ساواك در اختیار خمینی درآمدند و خود فردوست هم مشاور نظامی و امنیتی خمینی شد و سفرهای مهمی به خارج به خصوص آمریکا به حساب رژیم تازه ایران انجام داد.

بنی صدر می نویسد: وقتی جرج بال با خمینی ملاقات کرد خمینی چیزی ازگفتگوهایش را با فرستاده کارتر بروز نداد ولی جرج بال گفته بود که جز خمینی شخصیتی را نمی بیند که بتواند ایران را اداره کند. وقتی مطلب را به خمینی گفتم موج شادی در چهره اش دوید و گفت پس کار شاه تمام است.

جلال آهنچیان می نویسد: در دیدار بابهبهانیان در مراکش راز ناشناخته ای برمن آشکار شد. او گفت من مسئول امور مالی دربار بودم و درسیاست دخالتی نداشتم ولی اطلاع یافتم که کیم روزولت به تهران آمده و طی دیدار محرمانه ای به شاه گفته بود از این که این اولتیماتوم را برای شما دارم متاسفم. ولی به من تکلیف شده که به شما بگویم راهی جز خروج شما ازکشورباقی نمانده است. اگر در این مورد مقاومتی بشود آمریکائیها اولا حفظ جان ولیعهد را که اکنون در آمریکا مشغول تحصیل است تضمین نمی کنند ثانیاً به مستشاران نظامی خود دستور می دهند که هرچه زودتر کودتائی را علیه سلطنت برنامه ریزی کنند.

* * *

دکتر یزدی درباره این کنفرانس چنین می نویسد: کنفرانس

سران ٤ کشور در۷ ژانویه پایان پذیرفت واعلام شد که سران کشور ها برسرمسئله ایران به توافقهائی رسیده اند. یونایتدپرس خبرداد که شاه ایران درحالیکه چشم به راه پاسخ آمریکاست که سرانجام تصمیم بگیرد درایران بماند یا برای مرخصی و استراحت که ممکن است منجر به پایان سلطنتش گردد برود ازآمریکائیها اطلاع یافت که به علت مخالفتهای فزاینده نمی توانند از او حمایت کنند.

جرالدفورد رئیس جمهور سابق آمریکا گفت مصلحت دنیای غرب دراین است که شاه در رأس کشور ایران باقی بماند تا ثبات سیاسی منطقه که برای غرب ارزش حیاتی دارد حفظ شود. اگر ایران از دست برود منافع غرب در منطقه به خطر خواهد افتاد.

برژینسکی که در کنفرانس گوادولوپ شرکت داشت بعداً فاش نمود که در کنفرانس درباره رفتن شاه توافق شد و برای محل اقامت او مذاکره به عمل آمد. آمریکا آمادگی داشت که شاه را بپذیرد ولی فرانسه موافق نبود. ژیسکاردستن معتقد بودشاه درمنطقه خاورمیانه بماند. براون هم همین عقیده را داشت و می گفت این بهتر است تا هرکس خیال کند که به زودی شاه به ایران برمی گردد.

چندروز بعداز کنفرانس گوادولوپ کارتر پیامی برای امام می فرستد و از امام می خواهد که از دولت بختیار حمایت کند و در رفتن به ایران عجله به خرج ندهد و درصورت مخالفت بادولت بختیار یك کودتای نظامی حتمی است. ولی امام گفت اگر آقای کارتر آرامش ایران را می خواهد خوب است شاه را ببرند و از دولت بختیار هم حمایت نکنند. درباره کودتای نظامی اگر چنین بشود حکم جهاد داده خواهد شد و این کودتا نه به صلاح ملت است و نه به صلاح آمریکا. راهی نیست غیر از این که رژیم سلطنت ساقط شود. ضمنا امام ازرئیس جمهور فرانسه تشکر کرد وگفت ازایشان متشکرم‌به‌کارتر که ازشاه پشتیبانی می کرده حمله نموده است.

گزارشات بعدی نشان می دهد که ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه گفته اگر شاه بماند جنگ داخلی خواهد شد و کمونیستها

نفوذ زیادی خواهند یافت و مستشاران نظامی آمریکا مجبور به دخالت می شوند.

یك هفته قبل ازکنفرانس وزارت خارجه فرانسه با قطب زاده تماس می گیرد. علت تماس این بود که به خمینی خیلی نزدیك بود. از قطب زاده خواستند که در صورت پیروزی خمینی چه سیاست هائی اتخاذ خواهند نمود. او هم گزارشی می دهد. بعداً که از وزارت خارجه فرانسه سئوال می شود می گویند که درکنفرانس کارتر گفته با دولت احتمالی که به ریاست معنوی آیت الله تشکیل خواهد یافت وارد مذاکره شود. در حالی که قبلاً مقامات رسمی فرانسه اخطار کرده بودند که خمینی نمی تواند بیش ازاین فرانسه را به عنوان یك پایگاه برای دعوت مردم ایران به شورش قراردهد.

پس از کنفرانس گوادولوپ (ساندورز) معاون وزارت خارجه آمریکا در امورخاورمیانه به کمیته سنا گزارش داد که دولت آمریکا پس از خروج شاه از ایران اکنون شاه را یك نیروی سیاسی تمام شده تلقی می کند و تمام نیروی خودرا روی بختیار برای ایجاد آرامش و دوره انتقال در سیاست های ایران تمرکز داده است.

متعاقب کنفرانس گوادولوپ دولتین آمریکا و انگلستان در مورد حکومت ایران به توافق رسیدند و غیبت شاه ایران را اثر تثبیت کننده ای براوضاع ایران دانسته اند. مقامات لندن معتقدند که غیبت موقت شاه بهترین راه تقویت دولت بختیار می باشد. بختیار چیزی را به دست آورد که شریف امامی جرأت نکرد ازشاه بخواهد و ازهاری می کوشید جلوی آن را بگیرد. بختیار شاه را تشویق کرد که برای مرخصی کشور را ترك کند.

* * *

بطورکلی باید گفت درآن ایام گروهی فکر می کردند که شاه برای موقت به خارج می رود و با استقرار آرامش باز می گردد. عده ای سفر شاه را برای رژیم خطرناك می دانستند. اسنادمنتشره درباره کنفرانس گوادولوپ نشان می دهد که سران کشورهای غرب خود را

شاهد سقوط شاه می دانستند و برای حفظ منافع آتیه خود راه حل هائی داشتند که در داخل و خارج مورد بحث بود. یکی این که دولت بختیار تقویت شود وبرای زمانی طولانی شاه در خارج باشد و او با انحلال ساواك و آزادی زندانیان سیاسی و محاکمه سران رژیم سابق وتعمیم آزادیها آرامش را به کشور باز گرداند ، دیگری کناره گیری شاه وبه سلطنت رسیدن رضا پهلوی بود که نایب السلطنه ای ازشخصیت های میانه رو که مورد قبول همه گروهها باشد انتخاب گردد ، یکی هم کودتای نظامی بود که قدرت به دست آنها بیفتد و رژیم سلطنت هم درایران ادامه یابد. ولی با هیچ کدام ازاین راه حلها خمینی موافق نبود. او خواستار سقوط سلطنت و استقرار رژیم جمهوری اسلامی بود. اطرافیان خمینی از قبیل بنی صدر ویزدی وقطب زاده که با بیگانگان به طرق مختلف ارتباط داشتند و تصور می کردند با پیروزی خمینی مملکت به دست آنها می افتد در این میان به شدت مشغول فعالیت شدند و تصور آنها این بود که خمینی روحانی کهنسالی است که برای نماز و دعا به قم می رود و آنها مملکت را اداره می کنند. برخی ازخارجی ها هم تصورمی کردند که با سقوط رژیم زمام امور کشور به دست جبهه ملی می افتد و کمونیستها نمی توانند نقش زیادی در مملکت ایران داشته باشند و روحانیون هم ازآنها حمایت کرده و ازاین طریق ازنفوذ کمونیستها به سازمانها جلو گیری می شود. تمام این حسابها غلط ازآب درآمد و معلوم شد که خمینی با این قیافه آرام و زیرعبا و عمامه قصد حکومت دارد آن هم به صورت (ولی فقیه) که تمام اختیارات مملکت ومردم را به دست گرفته و حتی حاکمیت خودرا به نام اسلام برعراق و عربستان و شیخ نشینها وسایر ممالك گسترش دهد. بهمین جهت اگرچه دستیاران او به مقام ریاست جمهوری و وزارت خارجه و نمایندگی مجلس رسیدند ولی سرانجام قطب زاده به دست خمینی اعدام شد. بنی صدر ازترس اعدام متواری گردید. یزدی هم در ایران درحال انزوا به سر می برد. نتیجه این شد که گروهی درلباس

روحانیت تمام مقامات کشوری و لشکری و زمام امور مالی و تجاری کشور را به دست گرفته اند.

ژیسکاردستن می نویسد:

درسال ۱۹۷٦ برای دیدار رسمی بدیدار شاه وملکه ایران با همسرم رفتیم. با کالسکه زرین به سوی پایتخت روان شدیم. مراسم استقبال در آستانه شهر انجام گرفت وجمعیتی دیده می شدند. همسرم شب گفت این مراسم مصنوعی بود. استقبال کنندگان سیاهی لشگر بودند. مردم حضور نداشتند. تمام رفت و آمدها باهلیکوپتر انجام می شد که معلوم گردید به دلائل امنیتی است. هنگامی که شاه به فرانسه آمد با شهبانو و همسرم ضیافت چهارنفره داشتیم و همچنین درضیافت شاه بچه هایم هم بودند. شاه کمتر حرف می زد. حس می کردم که وارفته و بی حال است. نمی دانم روی فشارهای سیاسی بود یا در مورد گزارشی که ازآمریکا دریافت کرده بودم که شاه بیمار است. به شاه گفتم من شاهد تلاش های صمیمانه شما برای تحول در ایران هستم ولی کسانی که ازشما خوششان نمی آید روی ساواك انگشت می گذارند،بهتر نیست که این وظایف را به پلیس واگذار کنید؟ شاه گفت آیا از برنامه مخالفین اطلاعی دارید که آنها اعلامیه می دهند که باید شاه را کشت، بسیاری ازمردم به من وفادارند، ارتش به من وفادار می باشد، وقتی می خواهند مرا بکشند نباید از خود دفاع کنم؟ گفتم پلیس سیاسی نفرت را افزایش می دهد در حالی که اگرپلیس معمولی همان کار را انجام بدهد نتیجه مؤثرتر خواهد بود. شاه پاسخی نداد وفهمیدم که گفتگو ها بی حاصل است. می دانستم که نه خشن است و نه ستمگر. اما در مخمصه گیر کرده بود. می گفتم اگر مخالفین من می خواستند مرابکشند چه می کردم. گمان می کنم به قواعدی که برای خود پذیرفته ام و به اصولی که به آن اعتقاد دارم خواهد چسبید. اما در موقعیت او نیستم.

هنگام بحران سفیر ما می گفت خروج شاه از ایران اجتناب

ناپذیر می باشد. او هیچ فرمول سیاسی برای جانشینی نداشت. در هرج ومرجی که پس از خروج شاه پیش می آید کمونیست ها و حزب توده تنها تشکیلات منظم سازمان یافته ای بودند که با حمایت شوروی می توانستند ابتکار عمل را به دست بگیرند.

وقتی رئیس جمهور شدم نخستین میهمان من شاه ایران بود که قبل ازمن از طرف پمپیدو این دعوت به عمل آمده بود تا روابط رهبران دوکشور را بهبود بخشد. زیرا پمپیدو در اکتبر سال ۱۹۷۱ ازحضور در جشن شاهنشاهی خودداری کرد و (ژاك شامان دولماس) نخست وزیر خودرافرستاد. اما شاه که شخصی جدی وسخت گیر بود نسبت به هر چیزی که به مقام یا کشورش خدشه وارد می ساخت حساسیت داشت. دعوت پمپیدو و قبول شاه به منزله رفع نقار بود. استقبال و پذیرائی ازشاه برایم شادی بخش بود زیرا خاطره قدیمی را در من زنده کرد. درسال های ٤٤ - ٤٥ در زمان جنگ هنگام دیدار شاه ازجبهه های جنگ با آلمان من جوانترین افسر گروه نظامی خود بودم و مأموریت یافتم که هنگام بازدید شاه نقش میهماندار و راهنمای اورا برعهده بگیرم. با این که نقش من درآن موقع چندان اهمیتی نداشت ۱٦ سال بعد وقتی شاه به دیدار ژنرال دوگل به فرانسه آمد وبرای مذاکرات اقتصادی حضور او رسیدم مرا به خوبی به یاد آورد و بعدها هربار شاه ازخاطره ملاقات من در جبهه دوم یاد می کرد.

شاه هنگام دیدار ازمؤسسات علمی و فرهنگی فرانسه از مرکز مطالعات اتمی (ساکله) بازدید نمود. در میان پژوهشگران کسانی بودند که از نظر سیاسی چندان علاقه ای به رژیم شاه نداشتند. اما دیدار به خوبی برگذار شد و شاه به من گفت ما نیاز به چند نیروگاه اتمی داریم و چون شما کشوری مستقل هستید مایلم که مواد اولیه نیروگاههای اتمی مارا تأمین و تضمین کنید ومن حاضرم ایران را در کارخانجات تغلیظ اورانیوم شما شریك کنم. مایلم بیشترین نیروگاه های اتمی ما فرانسوی باشد.

درمحل ورزشهای زمستانی سویس باشاه و شهبانو فرح دیدار نمودم. اوضاع اقتصادی دنیا رو به خرابی بود، با این حال شاه طرفدار افزایش بهای نفت بود ودر اوپك از این کار حمایت می کرد. من در این مورد به شاه اخطار کردم و گفتم بهای نفت هم اکنون بالاست. افزایش بیشترآن باعث افزایش بحران در همه کشورهای صنعتی خواهد شد. این کشورها بیشتر شرکای شما و متحدین شما هستند. قبول دارم که بالارفتن بهای نفت منطقی است ولی مثل این که می خواهید ازاین هم بالا تر ببرید. درآن صورت بحرانی در ممالك ما به وجود خواهد آمد که به تزلزل سیاسی خواهد انجامید. آیا چنین وضعی واقعاً به سود ایران است؟

شاه پاسخ داد که سالهاست ثروت طبیعی مارا غارت کرده اند وشما نفت را تقریباً به بهای هیچ می خرید. افزایش بهای نفت چیزی جز اجرای عدالت نیست. اگر شمابهای نفت را در دراز مدت در نظر بگیرید و با نرخ تورم مقایسه کنید در می یابید که نفت وارداتی شما امروز ارزانتر از سال ۱۹۶۰ برایتان تمام می شود.

من گفتم این وضع افزایش قیمت نفت تعادل مبادلات کشور های وارد کننده نفت را برهم می زند و ثروت هائی را در کشور شما انباشته می کند که باعث تورم خواهد شد. شاه گفت ما این پول را نیاز داریم. ما مرز مشترك باشوروی داریم. من نمی توانم برای دفاع کشورم روی هیچکس حساب کنم. آمریکائیها می گویند در صورت بروز خطر به نجات ما خواهند آمد اما گمان نمی کنم خودشان را به خاطر ما درخطر تهدید اتمی قرار بدهند. من می خواهم ایران را سومین قدرت نظامی دنیا بکنم. می دانم این حرف باعث حیرت شما می شود. ما بهترین هواپیماهای آمریکائی را می خریم که از هواپیمای روسی پیشرفته ترند. برای نیروی زمینی بهترین تانکها و توپخانه را تهیه می کنیم و آماده ایم که بهترین سلاح هارا ازکشور شما بخریم. به علاوه ما برای صنایع خود نیاز به پول داریم. صنایع نفتی - پتروشیمی - کشاورزی - ذوب آهن و صنایع اتمی که باید

جایگزین نفت گردد.

ژیسکاردستن می نویسد :این طرز سخن گفتن شاه به من برخورد. به یاد تهران افتادم با آن مغازه های فکستنی، با آن مردم جورواجور دهاتی با عمامه هایشان و آن جوانان بلوچین پوشیده که گذر زمان را نظاره می کردند. بحران کشور من از نظر او اهمیتی نداشت. رؤیای شاه نیرومند ساختن کشورش از نظر نظامی و صنعتی جنون آمیز شده بود. به اوتوضیح دادم که اعلیحضرت دارید (پایه یك انقلاب را می ریزید). ایران کشوری است که هنوز بیشتر مردمش روستائی هستند. غیر ممکن است بتوان چنین مردمی را در یك نسل از شرایط رعیتی به صورت کارگران متخصص صنعتی و افسران و متخصصان یك ارتش پیشرفته با سلاح های پیچیده درآورد. اگر این حرکت را شتاب بدهید به انقلاب خواهد انجامید. شاه از شنیدن کلمه انقلاب و خشونت شگفت زده شد. شاه گفت مشکل من این است که وقت زیادی ندارم ومدت زیادی در رأس قدرت نخواهم بود. قصدم این است که ظرف ۷ یا ۸ سال کناره گیری کنم. سنم از ٦٠ گذشته دلم می خواهد زودتر کنار بروم اماهنوز پسرم جوان است و منتظرم او آمادگی لازم را پیدا کند. می خواهم پایه های لازم را برای وقتی که قدرت را دست می گیرد گذاشته باشد. او در ابتدای کار با دشواریهای فراوانی روبرو خواهد بود. بر عهده من است که این انتقال قدرت را انجام بدهم. تصمیم گرفته ام این کار رابکنم.

ژیسکاردستن می نویسد: اجلاس سران در (گوادولوپ) با این آگاهی تشکیل شد که اوضاع ایران درآن بررسی خواهد شد. من از کارتر - کالاهان - هلموت اشمیت دعوت کردم که موضع گیریها روشن شود. وضع آمریکائیها در قبال بحران ایران به دشواری قابل درك بود. درحالی که کارتر در راه سفر خود شادباشهای گرمی باشاه داشت با این حال اقدامات آمریکا برایم شگفت آور بود زیرا - آمریکائی ها ازشاه فاصله گرفته بودند و سرویس های اطلاعاتی

آمریکا در صدد یافتن یك راه حل سیاسی بود. من می دانستم که کسی را نمی توانند بیابند. وقتی در آلاچیق نشسته بودیم من از کالاهان خواستم که موضوع ایران را برایمان تشریح کند. او تحلیل واقع بینانه ای کرد و نتیجه اش این بود که کارشاه تمام است. اما راه حل واقعی برای جانشینی وجود نداشت. مردان سیاسی رژیم قدرت و نفوذ زیادی نداشتند. ارتش ایران تجربه سیاسی نداشت و سرانش به شاه وفادار بودند.

من نقطه نظر سفیرمان و گزارش پونیافسکی و ملاقاتش باشاه را توضیح دادم و به دو خطر عمده (تجزیه ایران - دخالت شوروی) اشاره نمودم. باید ازشاه حمایت می کردیم. زیرا گرچه شاه منزوی و ضعیف شده بود ولی ارتش را در دست داشت. کارتر رئیس جمهوری آمریکا پیشنهاد حمایت شاه را رد کرد و گفت شاه نمی تواند در ایران بماند و مردم ایران دیگر اورانمی خواهند و هیچ دولتی حاضر نیست با او کارکند. اما ما نباید نگرانی به خود راه بدهیم. ارتش قدرت را به دست خواهد گرفت. همه بلندپایگان نظامی در مدارس ما درس خوانده اند و با افسران بلند پایه ما آشنا هستند. آنها یکدیگر را به اسم کوچك صدا می کنند.

ژیسکاردستن ادامه می دهد: آنچه را که می شنیدم باور نمی کردم. آیا بحران ایران با این دوستی ها و آشنائی ها حل می شود؟ آیا خوش و بش دوستانه سران نظامی دوکشور می تواند تضمین مطمئنی برای آینده ایران باشد.

وقتی کارتر متوجه شگفت زدگی من شد گفت (اطمینان می دهم که آنها باما خودمانی هستند و این موضوع را ژنرالهای ما تأیید کرده اند.)

* * *

روزنامه کیهان هوائی در تاریخ ١٤ تیرما ١٣٦٨در باره سفر شاه و تصمیم کنفرانس گوادولوپ چنین نوشت:

در ١٣ دی ماه ١٣٥٧ «سولیوان» سفیر آمریکا در ایران

گزارشی به این مضمون برای وزیر خارجه آمریکا مخابره کرد: (برای آمریکا لحظه واقعیت در ایران فرا رسیده است. کلیه عناصر معتدل در داخل و خارج دولت بر این امر اتفاق نظر دارند که شاه باید هرچه زودتر کشور را ترک کند. اگر رئیس جمهور آمریکا مستقیماً در این کار مداخله کند و ازشاه بخواهد که ایران را ترک کند او دیگر مقاومت نخواهد کرد.)

وزیر خارجه آمریکا سایروس ونس، این پیام را به اطلاع جیمی کارتر رساند. ونس بعدها ضمن خاطراتش در کتابی به نام ـ «انتخاب های دشوار» در این باره چنین نوشت: (روز بعد پرزیدنت کارتر برای بررسی نظریات سولیوان با مشاوران خود، تشکیل جلسه داد و در این جلسه توافق شد که به تقاضای سولیوان پاسخ داده شود. من بی درنگ پیامی از طرف رئیس جمهوری برای سولیوان مخابره کردم که ضمن آن تصریح شده بود که پرزیدنت کارتر تصمیم شاه را برای خروج از ایران تأیید کرده و از مسافرت وی به آمریکا استقبال می کند.»

در موردعلت اتخاذ این تصمیم ازسوی کاخ سفید، برژنیسکی مشاور امنیت ملی کارتر در کتاب «قدرت و اصول» می نویسد: (اعمال و رفتار ضد ونقیض شاه و ازگزارشهائی که ازطرف سولیوان به واشنگتن می رسید سرانجام مارابه این نتیجه رساند که در شرایط موجود به نفع ما است که شاه ازایران خارج شود.)

روزبعد ازمخابره این پیام سران کشورها درجزیره «گوادولوپ» جمع شدند تا راجع به اوضاع ایران مذاکره و چاره اندیشی کنند.

* * *

فریدون هویدا که درآن هنگام سفیر شاه در سازمان ملل بود بعدها درمورد نتایج این گفتگوها چنین نوشت: (طبق اطلاعاتی که به دستم رسیده در آنجا صدر اعظم آلمان و نخست وزیر انگلیس بر حمایت از شاه پافشاری داشتند ولی کارتر و ژیسکاردستن بر عکس، معتقد بودند که دیگر امکان ادامه حمایت ازشاه وجود

ندارد.)

هنگامی که پیام مقامات آمریکائی به شاه رسید وی تا مدتها در بهت و ناباوری به سر می برد. وی در مقابل سیل توده های خشمگین که علیه وی به خیابانها آمده،بودند، چشم به حمایت آمریکا دوخته بود. اما اینك می دید که کاخ امیدهایش در حال ویرانی است. آنها که در آن روزها شاه را دیده و با او صحبت کرده بودند همگی وضعیت روحی اورا نا متعادل و درگیر بایك دوگانگی و تضاد عمده می یافتند. ازیکسو همه شواهد برای وی گویای آن بود که رفتنش بی بازگشت است و ازسوی دیگر نمی خواست این واقعیت راقبول کند. در کنار این تعارض و تلاطم روحی، اطرافیان شاه نیز مشکل دیگری برای وی بودند. گروهی وی را به رفتن تشویق می کردند و گروهی از او می خواستند که در کشور بماند.



بعداز کنفرانس (گوادولوپ) تظاهرکنندگان عکس های شاه و شهبانورا می سوزاندند و گزارشاتی که به شاه می رسید اورا به مسافرت خارج مصمم ترساخت.

سکته ناگهانی ارتشبدازهاری
وکناره گیری ازنخست وزیری

در دولت نظامی ازهاری تشنجات و تظاهرات و اعتصابات و آتش سوزیها و کشت و کشتار در سراسر کشور خیلی وسعت یافته بود. دولت هم دستور داشت که به صورتی عمل کند که خون از دماغ کسی نریزد. درهای زندان ها باز شد و عده زیادی به گروه تظاهر کنندگان پیوستند. عده قابل توجهی ازاعضای کنفدراسیون و فلسطینی ها و توده ایها و سایر گروهها که قبلا اجازه نداشتند یا جرأت نمی کردند، به تهران وارد شدند و به گسترش دامنه تظاهرات و ناامنی ها افزودند. دولت نظامی هم که عاجز و درمانده شده بود قصدکناره گیری داشت. شایعات درباره نخست وزیری دکتر امینی - دکتر صدیقی - دکتر سنجابی - اللهیار صالح - دکتر بختیار در محافل مختلف به گوش می خورد. چندتن ازوزرای ازهاری به وکلای مجلس مراجعه می کنند که رأی عدم اعتماد بدهید تا ما ازماجرا کنار کشیده شده خلاص شویم. عده ای ازامرای ارتش ازقبیل سپهبد عزیزی - سپهبد ورهرام - سرلشگر پالیزبان به عنوان استاندار انتخاب شدند و با این که شرایط خیلی سخت بود و دو نفرشان سناتور بودند برای این که شاید بتوان به حل مشکل کشور کمکی کرد قبول مسئولیت نمودند ولی هیچکدام ازاین اقدامات چاره ساز نبود. اعلامیه ها و نوارهای خمینی ازخارج می رسید و تکثیرمی شد. درمجلس شورای ملی روز به روزحملات به دولت افزایش می یافت. سئوال و اعتراض و شکایت و اعلام جرم و استیضاح به رئیس مجلس داده می شد که از جمله استیضاح بنی احمد بود که متن آن

چنین است:

دولت نظامی ازهاری که ازروز نخست سعی داشته مردم را مرعوب و با سلب همه حقوق اساسی و انسانی و ابتدائی هرچه صفوف مردم فشرده تر می شود دست به جنایات و کشتار می زند. درمدت کوتاه دولت نظامی تظاهرات وسیع تر - نا امنی زیادتر - ناتوانائی و عجز هیئت حاکمه ازاداره امور کشور مشهودتر می گردد. دولتی که نام دولت نظم و آذوقه به خود نهاده بود ازبرقراری نظم ابتدائی و ازرساندن آذوقه و بنزین ونفت نیز درمانده شده است. دولت ازهاری خود می اندیشد که صرفا باداشتن اونیفورم نظامی می تواند مشکلات عظیم جامعه مارا حل کند.

۱ - در چند روز گذشته تحت عنوان اعاده نظم دولت جنایاتی مرتکب شده که در تاریخ هیچ دولتی علیه ملت خود سابقه ندارد. اعتبارات مصوبه مجلس شورای ملی یعنی نمایندگان ملت صرف خرید سلاحهائی شده که موکلین بی گناه و بی دفاع آنان را چون برگ خزان می ریزد، سلاح هائی که ابتدا تصور می شد فقط در جنگ واقعی و بایك دولت خارجی می تواند مورداستفاده قرار گیرد جهت کوبیدن انقلاب به کار رفته و طنین آن به گوش همه جهانیان رسیده است. هیئت حاکمه ایران حداقل حیثیت را برای ادامه حکومت ازدست داده است.

۲ - ارتشبد ازهاری می گوید ما دستور داریم وقتی ناچاریم شلیك می کنیم ازپای مردم بزنیم. حال این سئوال مطرح است که این همه کشتار در یك شب (خونین تهران) چگونه اتفاق افتاده است؟

۳ - کدام ماده ازقانون حکومت نظامی اجازه می دهد اگر تظاهر کنندگان متفرق نشدند مأمورین حق کشتن آنان را با مسلسل و موشك دارا باشند؟ هر نوع شعار تند و زننده ولو علیه معتقدات هرکس جوابش مرگ نیست. در قرن ما هیچکس رابدون محاکمه نمی توان به مجازات رساند. هرمحصل دبیرستانی می داند عصر مجازات های شخصی در دنیای ما متروك شده و در اعماق قرون

سیاه تاریخ بشری دفن شده است. بنا براین دولت که مسئولیت این اعمال را می پذیرد باید به اتهام کشتار دستجمعی تحت تعقیب و مجازات قرار گیرد.

٤ - آیا شما درمیان هزاران نفر بازهم دنبال خرابکار در جنگل می گردید؟ آیا مردم در ساعات حکومت نظامی بی خود و بی جهت در وسط خیابان سبز شده اند و گروه کوچکی داخل آنان شده و شما ناچار ازبکارگرفتن سلاح های سنگین شده اید؟ به شما صریح می گویم که مردم علیه نظام استبداد و روح حقیرآن که گویا فعلا درکالبد شما حلول کرده است قیام کرده اند. لذا اگر چه می دانند شما به جای این که ازپا بزنید از سر و سینه خواهید زد به خیابان می ریزند و بدون تردید آن کس که فعلا می ترسد شما هستید و این کشت و کشتار نشانه وحشت هرچه بیشتر شما ازقیام حماسه آفرین مردم می باشد.

نظر به مراتب مذکور چون تمام اعمال و اقدامات دولت خلاف اصول اخلاق و انسانیت می باشد و این دولت نشان یك دولت قابل تحمل دنیای امروز را فاقد است لذا به نام تنها نماینده (اتحاد برای آزادی در مجلس شورای ملی) در موارد یادشده دولت را مورد استیضاح قرار می دهم.

نماینده مردم تبریز درمجلس شورای ملی - احمد بنی احمد

البته چندتن دیگر ازنمایندگان هم دولت را استیضاح کرده و تعداد زیادی سئوال هم تقدیم شد که متن آنها در دسترس نیست. در نتیجه دولت نظامی به کلی عاجز و درمانده شده بود. ***

سولیوان می نویسد: عصر روز ۲۰ دسامبر ازهاری شخصا به من تلفن کرد و گفت می خواهد مرا ملاقات کند. بعد از ظهر ۲۱ دسامبر به دیدارش رفتم. باکمال تعجب دیدم ازهاری با پیژامه روی تختخواب سفری دراز کشیده و یك کپسول بزرگ اکسیژن کنار تخت او بود. ازهاری گفت بیمار است وپزشکان پس ازاین ملاقات خواهند آمد. او گفت دچارحمله قلبی خفیفی شده و در این شرایط کاری از

او ساخته نیست و گفت با تأکید مکررشاه درباره خودداری از شدت عمل، حکومت نظامی یك اسم بی مسمائی است. سربازان قریب ٤ ماه است در خیابانها هستند و روحیه آنها ضعیف شده و در مقابل انواع فشارها و توهین ها حد اکثر می توانند دست به تیراندازی هوائی بزنند. شاه قدرت اراده و تصمیم خودرا از دست داده و این مملکت دارد ازدست می رود. به واشنگتن گزارش دادم دولت نظامی شکست خورده و سقوط شاه غیرقابل اجتناب است. در نظر دارم بافرماندهان نظامی و گروههای مخالف وارد مذاکره شده تا مقدمات توافقی را فراهم کنم. بازهم مقامات رسمی واشنگتن همان حرفهای قدیمی را درباره حمایت شاه و امیدواری به موفقیت دولت نظامی تأکید کردند. روز بعد درملاقات باشاه به بیماری ازهاری اشاره کردم. شاه گفت در صدد جانشینی برای ازهاری است چون وضع مزاجی او اجازه ادامه کار سنگین رئیس دولت رانمی دهد.

دردسامبر ۱۹۷۸ هیئتی ازآمریکائیان به ریاست رمزی کلارك وزیر دادگستری پیشین آمریکا به طور غیر رسمی به تهران آمد. به او گفتم احتمال پیروزی انقلاب زیاداست. این هیئت در پاریس به دیدارآیت الله خمینی رفت. یکی ازاعضای هیئت نظر مرا بیان کرد که موجب تیرگی روابط کاخ سفید با سفارت شد. برای مذاکره با رهبران مخالف ومقامات نظامی وایجادتفاهم وجلوگیری ازبرخوردهای آینده دست به اقداماتی زدم. قسمت سیاسی سفارت در تهران با نهضت آزادی بازرگان تماس داشت. آیت الله طالقانی و آیت الله بهشتی علیرغم روابط نزدیك ما باشاه نسبت به همکاری با آمریکا علاقمند به نظر می رسیدند. وزارت خارجه آمریکا ازسفارت ما در پاریس خواست که با ابراهیم یزدی تماس برقرار کند. یزدی سالها قبل به آمریکا مهاجرت کرده و تبعه آمریکا می باشد و در پاریس به جمع مشاوران خمینی پیوسته بود. (وارن زیمرمن) مأمور این کار شد. درتهران و پاریس نتیجه مذاکرات ما یکسان بود. اطرافیان آیت الله ازاحتمال برخورد بین مردم و نظامیان نگران بوده

می خواستند قبل از باز گشت آیت الله به تهران تفاهمی به وجود بیاید. اعضای نهضت آزادی خواهان حفظ نیروهای مسلح و یك پارچگی آنها بودند ولی عده ای ازامرای ارتش رامردود می دانستند. در حالی که عده ای از افسران ارشد که پستهای حساسی هم داشتند با نهضت آزادی درتماس بوده و با برنامه های آنها موافق بودند. در تعقیب همین تحقیقات ما لیست یك صد افسر ارشد را تهیه کردیم که باید پس از خروج شاه مستعفی شده به خارج بروند. گروههای مخالف گفتند ماقصد بازداشت و عملیات انتقامجویانه نداریم. اگر آنها بدون مقاومت ازایران خارج شوند می توانند اموال و ثروت حودرا هم ببرند. لیست افسران جانشین هم دست نهضت آزادی بود. من چون نگران بودم که آیت الله در مراجعت به تهران قرار و مدار نهضت آزادی را نادیده بگیرد خواستم یك مقام ارشد دولتی به پاریس برود و با ایشان مذاکره کند. پیشنهاد عبارت ازاین بود که هدف ما حفظ استقلال و تمامیت ایران و بقای قدرت دفاعی در برابر مخاطرات احتمالی آینده است. همکاری و کمك های نظامی آمریکا ادامه خواهد یافت. هرگونه درگیری بین ارتش ونیروهای انقلابی به نفع شوروی وعوامل آنها خواهد بود.

به واشنگتن پیشنهاد کردم برای پایان بخشیدن به بحران باید بین نیروهای انقلابی و ارتش سازش به وجودآید. شاه و بسیاری ازفرماندهان ازصحنه خارج شوند. آیت الله خمینی شخصیت معتدلی نظیر بازرگان و میناچی را به نخست وزیری انتخاب کند و با انجام انتخابات مجلس مؤسسان تکلیف رژیم آینده ایران مشخص شود. کارتر با خواندن گزارش از وزارت دفاع و مشاور امنیتی گله می کند که چرا او را درجریان وخامت اوضاع ایران نگذارده اند. برژینسکی گزارش را دور از واقعیت دانسته گفت موقعیت شاه محکم است.

در این موقع به هوشنگ انصاری موضوع تماس با رهبران مخالفین با مقامات نظامی راگفتم ویادآورشدم که این اقدامات برای

پیشگیری ازخطرات احتمالی آینده و حفظ منافع آمریکاست. او که ازافراد مورداعتماد شاه بود روز بعد به من تلفن کرد و گفت به شاه گفته و شاه گفت موضوع را درك می کند ولی به دوستان آمریکائی خودهشدار بدهید که نقش انگلیسهارا در سال ۱۹۰۶ بازی نکنند که منظور حمایت انگلیس از روحانیت در مقابل شاه درانقلاب مشروطیت بود. شاه در ملاقات بعدی ازمن سئوال می کرد (ازدوستان ملایتان چه خبردارید؟)

در همین جریانات روشن شد که شاه تصمیم خودرا درباره نخست وزیری بختیار گرفته است واصرار داشت که قبل از خروج ازکشور تمام تشریفات قانونی تأیید دولت ازطرف پارلمان انجام شود.

با این طرز ملاحظه می شود که ارتشبد ازهاری در حالی که دربستر بیماری بود ازکار کناره گرفت و دولت نظامی شاه که آخرین برگ برنده به حساب می آمد پس از ۵۷ روز پایان یافت.

* * *

متن استعفای ازهاری چنین است:

(دراین هنگام که اوضاع و احوال کشور ایجاب آن رادارد که راه حل سیاسی گره گشای اموریاشد جان نثار اجازه می خواهد استعفای دولت را به پیشگاه مبارك تقدیم دارد و آرزو کند مردانی اداره امور را در این موقع اززمان عهده دار شوند و با استعانت از نیروی همه مردمی که به میهن خود عشق می ورزند ونگران سرنوشت آن هستند برمشکلات فائق آیند.)

سپس ارتشبد ازهاری برای معالجه عازم آمریکا شد. در دولت او همه کسانی که نامشان در لیست جعلی ارز گذارده شده بود ممنوع الخروج شده بودند و در لیست دوم نام خود اورا هم گذارده بودند. با این طرز دوارتشبد ایران یعنی ازهاری و اویسی که در ایام بحران خیلی ها به آنها امید داشتند هردو در آمریکا به سر می بردند.

* * *

هنگامی که دولت ازهاری روی کاربود مجله نیوزویك

خبرنگاری به تهران فرستاد و باشاه مصاحبه ای کرد که قسمت های مهمی ازآن چنین است:

س - وقتی بعضی از خرابکاران عکس شما و شهبانو را سوزانیدند چه احساسی داشتید؟

ج - موجب تأسف است. آنها ازکارهای انجام شده درایران خبر ندارند. این کارها احتیاج به بحث ندارد. آنچه دراین کشور انجام شده درتاریخ دنیا نظیر ندارد. اگر پاپ فعلی که لهستانی است درصدد آید ارتش لهستان را وادارید طغیان علیه حکومت کند و درلهستان جنگ داخلی را شعله ورسازد آیا مردم دنیا قبول می کنند که پاپ کار عاقلانه ای می کند؟ هرگز.خمینی هم ازرهبران تشیُع است اگر بخواهد حکومت اسلامی ایجاد کند یك حکومت سوسیالیست اسلامی خواهد بود شبیه حکومت قذافی و آن حکومت ایران را تبدیل به لبنان دوم خواهد کرد و بالنتیجه ایران تجزیه خواهد شد. ایالات همجوار باشوروی (ایرانستان) شده ومنضم به آن کشور خواهد شد. همانطوریکه خروشچف به والتر لیپمن گفت: (ایران یك سیب گندیده ای است و ما کاری نداریم جز این که منتظر بمانیم که این سیب در دامن ما بیفتد) به تدریج قسمت های دیگر ایران هم جداخواهدشد. به طور مسلم اگر درایران یك حکومت اسلامی به وجودآید ثبات خاورمیانه و پاکستان و عراق و عربستان سعودی و کشورهای خلیج فارس وترکیه و سایر ممالك جهان ازبین خواهد رفت که ممکن است منجر به جنگ جهانی سوم بشود.

سپس این نشریه چنین اظهار نظر می کند: عده ای از رجال سیاسی ایران می گویندکه باسیاست (طعمه دادن به تمساح) مخالفند که هرچقدر می خواهد بدهند زیادتر مطالبه می کند و اکنون وضع شاه همین طور شده که هرقدر مخالفین می خواهند شاه به آنها زیادتر می دهد. شاه دستورباز‌داشت هویدا وتعدادی ازوزرای سابق را صادر کرد و گفت اگر ازاعضای خانواده سلطنتی هم کسانی متهم به فساد شوند آنهارابه دادگاه خواهد فرستاد و او معتقد است که

دوران امروز بادیروز تفاوت فراوان دارد. باید تمام درها به روی مردم گشوده شود. شاه میل به انتخابات آزاد دارد تامردم هرکس را که میل دارند به پارلمان بفرستند. بعضی ازمخالفین می گویند (همه چیز یا هیچ) و حاضر نیستند که باشاه کناربیایند. شاه احساس می کند که صداقت خودرا به ملت ایران نشان داده و به آنها فهمانده که دیگر ستم های گذشته تکرار نخواهد شد. شاه به ملت نشان داده که بعضی از پروژه های گذشته ازقبیل تولیدات هسته ای و هواپیماهای جنگی درجه اول متروك شده ونشان داده که خواهان جدی مبارزه بافساد می باشد. اصرارکارتر در رعایت حقوق بشر موجب شده که شاه از نظر سابق خود که اگر (بخواهیم سیستم دموکراسی های غربی را بطور کامل وارد ایران کنیم دچار نفاق و اختلاف شده کارها پیش نمی رود) تغییر داده است.امکان دارد درایران یك حکومت سلطنتی نظیر اسپانیا به وجود آید به شرطی که بین ارتش و پیشوایان مذهبی و سران دسته های سیاسی توافقی حاصل گردد.

***

در همین موقع سایروس ونس وزیرخارجه آمریکا گفت: شاه ایران متحدی بسیارصمیمی وگرانقدرمی باشد. ماهمکاری صمیمانه باشاه داریم و دوستی بسیار ارزشمند برای ما هستند. ما ازتلاش های شاهنشاه ایران برای اعاده نظم و اعطای آزادیهای سیاسی کاملاً جانبداری می کنیم.

***

هنری کسینجر هم چنین گفت: وجود یك ایران آرام طرفدار غرب برای ثبات خاورمیانه ضروری است. شاه ایران بین آنهائی که فکر می کنند ایشان ازمدرنیزه کردن کشورش بیش از حد سریع رفته و آنهائی که عقیده دارند ایشان به اندازه کافی سریع نبوده اند گرفتارشده است. شعارهای خشك وغیر عملی مربوط به حقوق بشر توسط آمریکا موجب تشدید اوضاع ایران شد. ثبات خاورمیانه بستگی کامل به آرام شدن اوضاع ایران دارد.

زنگ خطر در یادگان لویزان

در حالی که دولت ازهاری ازحالت یك دولت نظامی خارج شده بود و امید این که بتوان جلوی خرابکاری هارا گرفت مبدل به یأس شده بود خیلی ها فکر می کردند که هنوز ارتش آن قدر قدرت دارد که در صورت لزوم بتواند جلوی بحران و ناامنی رابگیرد.

در روز ۲۰ آذر ۱۳۵۷ مقارن با راه پیمائی عظیم عاشورا در یادگان لویزان «مقر گارد شاهنشاهی» واقعه ای اتفاق افتاد که نشان داد آتش بحران به ارتش هم سرایت کرده است.

در لندن ضمن دیداری که باسرلشگر عسگری از افسران گارد شاهنشاهی روی داد ماجرا را پرسیدم که چنین گفت:

مطابق معمول هرروز امرای ارتش در یك طبقه و سایر افسران در سلف سرویس غذا می خوردند. معمولاً هنگام صرف ناهار همه اسلحه هارا ازکمرباز می کنند ولی ممکن است بعضی ها اسلحه را همراه داشته باشند. من اکثراً ترجیح می دادم که با افسران غذا بخورم ولی آن روز چون برای امرای ارتش میز بزرگی آماده شده بود به آن جا رفتم. مشغول صرف غذا بودم که در سالن ناهار خوری افسران صدای شلیك بلند شد. به سرعت خودرا آنجا رسانیدم، معلوم شد یکی از سربازها هنگامی که افسران در صف سلف سرویس مشغول گرفتن غذا بودند همه را به گلوله بسته و ۱۳ نفر را کشته و

۳۰ نفر را مجروح کرده که یکی ازافسران بااسلحه قاتل را ازپای درآورده است. او با یك گروهبان دیگر همدست بود و گروهبان هم قصد داشت که به طبقه بالا بیاید و امرا را بکشد. گروهبان وقتی می خواهد قصد خودراعملی سازد نگهبان متوجه می شود و او را ازپای در می آورد. این مهم ترین زنگ خطر بود و نشان می داد که حتی در لویزان که پایگاه امنی برای شاه و امرای ارتش بود افرادی از تروریست ها نفوذ کرده اند. درحالیکه وضع همه سربازها و گروهبان ها بررسی دقیق شده بود و هیچ فرد مشکوکی به آنجاراه نداشت. این امرنشان می داد که تعدادی ازآنهاازجمله همین گروهبان و سرباز قبلا شستشوی مغزی شده اند. درباره سربازها چون مرتب تعدادشان تغییر می کرد در بین آنها افرادی بودند که احتمال قشری بودنشان داده می شد ولی چون کار حساس نداشتند وضعشان زیاد مهم به نظر نمی رسید.

بعداً روزنامه ها نوشتند که گروهبان (سلامت بخش) و سرباز (عابد) که هردو در این جریان کشته شدند به افسران گارد حمله مسلحانه کرده و با کشتن و زخمی کردن حدود ۱۶۰ نفر نشان داده اند که انقلاب به ارتش هم سرایت کرده است.

* * *

یکی دیگر ازامرای ارتش هم که از وضع به خوبی آگاه بود می گفت از روزی که درداخل گارد جاویدان و گارد سلطنتی نغمه مخالف به گوش رسید شاه احساس خطر کرد. یك روز به شاه خبر دادند که هنگام مراسم صبحگاهی یکی از گروهبان ها شعاری به نفع خمینی و علیه شاه داده که به ضرب گلوله یکی از افسران از پای درآمد و با این طرزتا مدتی ریشه این قبیل کارها قطع گردید ولی شك نبود که افرادی در این سازمانها رخنه کرده اند.

* * *

پس از سقوط رژیم در روزنامه ها خواندم یکی از افسرانی که توانسته بود در گارد شاهنشاهی رخنه کند سروان کلاهدوز بود

که در بیو گرافی خود می نویسد:کاری کرده بودم که اعتماد مقامات و فرماندهان گارد شاهنشاهی به من خیلی زیاد شده بود درحالی که شب ها درجلسه قرائت قرآن با سرهنگ نامجو افسر دانشکده افسری که معلم من بود برای سقوط رژیم مذاکراتی داشتیم.

کلاهدوز مؤسس سپاه پاسداران انقلاب در دوران خمینی بود وباسایر فرماندهان نظامی هنگامی که از اهواز مراجعت می کردند به علت سقوط هواپیما کشته شد. سرهنگ نامجو وزیر دفاع رژیم خمینی هم در همین هواپیما بود که جان خود را ازدست داد.

* * *

ارتشبد قره باغی که عضو دولت های شریف امامی و ازهاری هم بوده چنین می نویسد:

پس از ۷۰ روز که از تشکیل دولت شریف امامی می گذشت اعتصاب و تحصن و آشوب وانفجار در همه جا دیده می شد. از رئیس شهربانی پرسیدم چرا مأمورین شهربانی ازآتش سوزیها و خرابکاریها جلوگیری نمی کنند جواب داد تحت امرفرمانداری نظامی هستند و دستور داده شده دخالتی نکنند. پرسیدم چرا مأمورین آتش نشانی اقدام نمی کنند گفت اعتصاب کرده اند. در روزنامه خواندم شهرستانی شهردارتهران هم اعلامیه موهنی علیه نخست وزیر نوشته ومتذکر شده نمی دانم چراآقای شریف امامی استعفا نمی دهند؟ منتظر چه هستند. چقدر ازمردم باید کشته شوند؟ مراتب را به عرض رسانیدم فرمودند به نظر شما چه باید کرد؟ عرض کردم اجرای مقررات حکومت نظامی و بازداشت گردانندگان آشوب و اغتشاش. فرمودند بسیار خوب تصمیم خواهیم گرفت.

ساعت ۵ صبح فردای آن روز (۱۵ آبان) ارتشبد اویسی تلفن زد و گفت شریف امامی استعفا کرده و ارتشبدازهاری نخست وزیر شده و تیمسار وزیر کشور هستید و همه فرماندهان نیروها عضو دولت هستند. معلوم شد ارتشبد اویسی تلاش کرده نخست وزیر

شودولی موفق نشده است. به دعوت ارتشبدازهاری به ستاد بزرگ رفتم. ازهاری واویسی عقب وزیر می گشتند. دست به دامان وزرای شریف امامی شده بودند. آنها هم چون ناظرتلاشهای بی نتیجه شده بودند ازقبول مسئولیت عذر می خواستند. اشخاصی که می توانستند این پست هارا اشغال کنند یا به مخالفین پیوسته یا از کشور خارج شده و یا قصد خروج از کشور را داشتند و حاضر به قبول مسئولیت نبودند ولی به هر صورت دولت نظامی تشکیل شد.

با تشکیل دولت نظامی و پیام رادیوئی اعلیحضرت که (ملت ایران صدای انقلاب شمارا شنیدم) و روشهای دولت ازهاری روزهای اول که رویه دولت قبل را عیناً ادامه داد معلوم شد که دولت نظامی هم (شیر بی یال و دم) بود. اسمش نظامی ولی درعمل مانند غیر نظامی قبلی بود که حتی سپهبد کاتوزیان در جلسه دولت پیشنهاد لغو قانون تنظیم خانواده - آزادی تعدد زوجات - افزایش روزهای عزاداری را مطرح می نمود. به هرصورت عمل ارتشبد ازهاری نشان داد که آخرین اقدام نظامی و سیاسی مهم اعلیحضرت یعنی تشکیل دولت نظامی نمی تواند جلوی اخلالگران رابگیرد و آخرین اقدام هم باشکست کامل روبرو شد و درنتیجه اعلیحضرت مجبور شدند مملکت را در اختیار یکی ازمخالفین ۲۵ ساله خود یعنی شاپور بختیار بگذارند و کشور را ترك نمایند. دراین جریانات اعلیحضرت فرمودند که در رادیو و تلویزیون این قدرها اسم مرا تکرار نکنند. همچنین در جریان تظاهرات از طرف ارتشبد ازهاری به فرماندهان ژاندارمری و شهربانی چنین ابلاغ شد: در مورد مجسمه ها شاهنشاه تصویب فرمودند چنانچه اهانتی شد اقدامی به عمل نیاورند و مطمئن باشند بعداز برقراری آرامش مجسمه ها را از طلا ساخته به جای خود خواهیم گذاشت. اعلیحضرت فرمودند ضرورت ندارد که فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی گزارشات و کارهایشان را بیاورند اینجا خود شما رسیدگی کنید.

ارتشبد ازهاری عقیده داشت تنهاراه برقراری آرامش بازداشت

مقامات مسئول گذشته و مجازات سریع آنها می باشد. به همین جهت شخصاً دستور بازداشت ها را داد. موقع بازداشت سپهبد خادمی او خودکشی نمود. ازهاری زندانیان سیاسی غیر ازکسانی را که مرتکب جنایت شده بودند آزاد کرد. اقدام دیگر محدود کردن مداخلات اعلیحضرت در امور کشور بود. در اواخر آذر ۵۷ وقتی لیستی به نام خارج کنندگان ارز منتشر شد ازهاری با خوشحالی گفت خوشبختانه نام هیچیك از اعضای دولت جزو لیست نیست سپس همه را ممنوع الخروج کرد. وقتی لیست بعدی منتشر شد نام نخست وزیر وتعدادی از وزراء جزو لیست بود. چون برای دولت ایجاد مشکل کرد قرار شد وزارت دادگستری رسیدگی و صورت اسامی را منتشر سازد که این کار انجام شد. درهمین روزها شهربانی گزارش داد که ارتشبد اویسی تقاضای گذرنامه کرده است. به عرض رساندم چون نامش درلیست ارز می باشد و ازطرف دولت ممنوع الخروج شده خروج او از کشور در روحیه پرسنل نظامی تأثیر می گذارد. فرمودند اشکالی ندارد می گوید مریض است و می خواهد برای معالجه برود. چه کنم؟ ازهاری به من گفت اویسی دیروز اینجا بود می گفت منفورترین فردمملکت می باشد و ضمن صحبت گریه کرد و گفت می خواهم ازکشور خارج شوم. سپس با هواپیمای نظامی از کشور رفت. وقتی ارتشبد ازهاری بیمار بود جلسه دولت به ریاست ارتشبد عظیمی تشکیل می شد. دکتر مفیدی وزیر علوم با اعتراض به عمل فرماندار نظامی و کشته شدن نجات الهی استعفا کرد و چندنفر ازوزراء هم با او همصدا شدند. سرانجام چهار نفر از وزرا قرار شد شرفیاب شوند و مشکلات دولت را بگویند. از اعلیحضرت وقت خواسته شد فرمودند تا ٤٨ ساعت دیگر تصمیمی خواهند گرفت که شاپور بختیار مأمور تشکیل کابینه شد و پس از ۵۵ روز دولت نظامی که در مقابل آشوبگران و مخالفین ناتوان بود کنار رفت. این عمل مواجه با تشدید تبلیغات روحانیون به خصوص فتوای خمینی درباره فرار نظامیان از سربازخانه ها مشکلات فراوان

ایجاد کرد. سپهبد حاتم جانشین رئیس ستاد گزارش داد که غیبت سربازان زیاد شده و سربازان آمادگی رودرروشدن با مردم راندارند. اگر سربازان در اثر تبلیغات مذهبی که گفته اند تیراندازی به مسلمانان خیانت به اسلام است مانند انقلاب روسیه به مخالفین ملحق شوند چه خواهید کرد؟ به هرصورت تعداد فراریان ارتش روزانه بین ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفر بود

* * *

ارتشبد ازهاری روز ۱۷ دی ماه ۱۳۵۷ در حالی که شاه در کشور بود ازمملکت خارج گردید و در آمریکا اقامت گزید و به معالجه خود پرداخت. هیچ گونه فعالیت سیاسی ندارد. نه مصاحبه ای کرد و نه خاطراتی منتشر ساخته است. اکنون نیز ایام کهولت را در واشنگتن می گذراند.

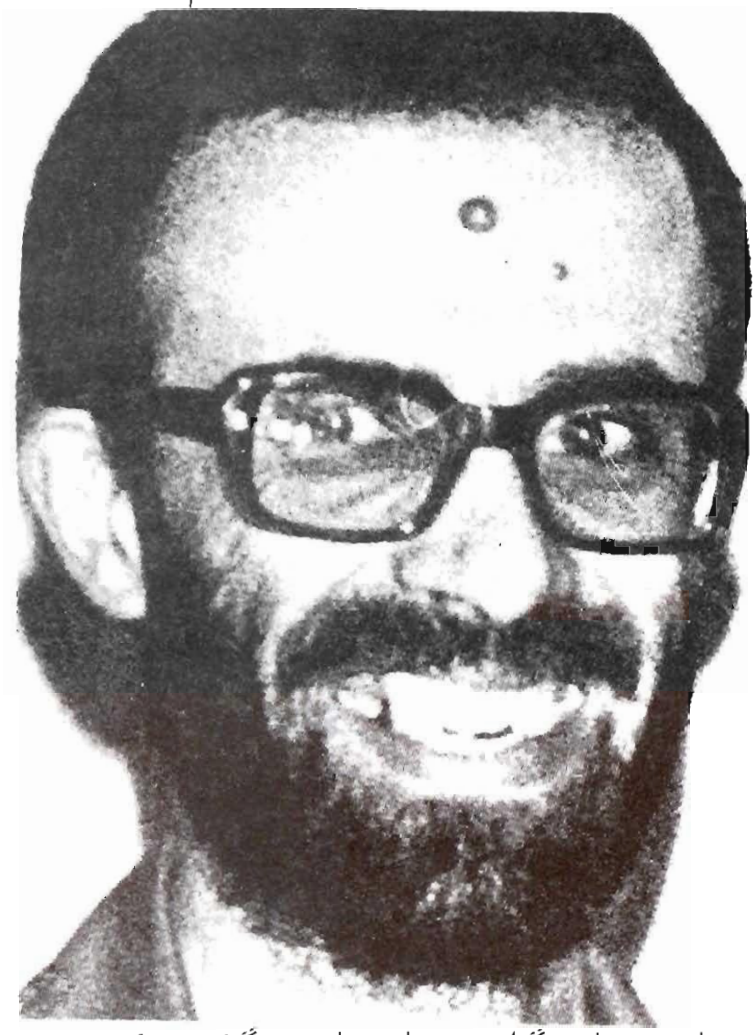

سرگردکلاهدوز ازافسران مؤثر گارد شاهشاهی گفته که با انقلابیون تماس نزدیك داشته است.



دکتر صدیقی



دکترسنجابی



دکتر بختیار

انتخاب نخست وزیر از مخالفین

وقتی محمدرضا شاه پهلوی با آزمایش شریف امامی وارتشبد ازهاری مطمئن شد که نمی تواند وسیله آنها بحران را ازبین ببرد به فکر افتاد که ازمخالفین رژیم یك نفر را بیاورد که طرفدار قانون اساسی و مشروطه سلطنتی باشد. آن روزها شاه با خیلی ها گفتگو می کرد و ازهمه نظر می خواست و دنبال راه حل می گشت. دکتر امینی وعبدالله انتظام ازجمله کسانی بودند که مرتب باشاه تماس داشتند.

دکتر امینی طی مصاحبه ای به پری سکندری دراین باره چنین گفته است:

شاه دچار سرطان بود. بسیاری از بی تصمیمی های او به سبب این بیماری کشنده اورا دچار ناامیدی کرده بود. نباید تمام گناهان را به گردن شاه گذاشت. ما نمی دانستیم که شاه سرطان دارد. می گفت به علت بی خوابی مفرط قرصهای زیادی می خورد. به کلی روحیه خودرا ازدست داده بود و گاهگاه از خود بی خود می

شد و حواسش پرت بود. آنچه در ماههای آخر کرد و تصمیماتی که گرفت چندان نمی توان مورد ایراد قرار داد. دراطراف اوهیچ مرد سیاسی مجرب و فهمیده ای باقی نمانده بود. یکه و تنها ماند و آدمهای اطراف اوهم اشخاص ضعیف و بی تصمیمی بودند. شاه مشاوران ارزنده ای نداشت. اگر در نخستین روزهای آشوب کنار می رفت ویك آدم مصمم و قدرتمند را روی کار می آورد بحران برطرف می شد. خانه ای که در حال فروریختن است شما تیری زیرآن می گذارید که فرو نریزد. اورا در هوا رها کردند، زیرش خالی بود، فرو ریخت. شاه آن روزها هرچه گفته می شد می پذیرفت. فکر می کرد خارجی ها دنبال بختیار هستند. یك نفرانکلیسی که درکابینه ویلسن وزیرخارجه بود گویا گفته بود که دستگاه وزارت خارجه انگلیس علاقه دارد که بختیار نخست وزیر شود. البته اینها درست نبود. صدیقی به شاه مملکت می گفت شما ازکشورخارج نشوید و یك گوشه استراحت کنید تا ما مملکت را سروسامان بدهیم. ریگان هم بعداً گفت اگر من به جای شاه بودم دو سه هزار نفر را دستگیر می کردم،غائله تمام می شد. فقط آدم محکمی می خواست که بتواند تصمیمات قاطع بگیرد، چه نظامی و چه غیرنظامی. بختیار هم برخلاف آنچه گفته می شود تنها نبود. آمریکا صریحاً ازبختیار پشتیبانی کرد. روحانیون بسیار قوی بودند وبختیار راقبول نداشتند. وقتی آمد چرا ایستادگی نکرد و کشته نشد. تمام رهبران نجات مملکت رفتند. رضاشاه هم گفته بود تاجی نبود که بر سرمن بگذارند. من تاج را خودم به سرم گذاردم. حالا هم همین طور است. یك آدم قدرتمند باید خود را به خطر بیاندازد و قدرت را در دست بگیرد.

س - آیا مردم اشتباه می کنند که گناه را به گردن دولت های خارجی می اندازند؟

ج - اینکه می گویند خارجی ها مملکت را به این روز انداخته اند درست نیست. یا می گویند انگلیس سرانجام ضربه خودرا زد و

از آمریکائیها انتقام گرفت و حالا هم چراغ سبز خارجیها باید روشن شود اصلاً چنین نیست. آنچه اتفاق افتاد یك واقعه داخلی بود و مملکت حال انفجار داشت. می خواستید خارجیها جلوی این انفجار را بگیرند. با لرزیدن رژیم گذشته خلائی ایجاد شد. شاه هم رفت. خارجیها در این منطقه منافعی دارند. خمینی روحانی بود و جذابیتی داشت. فکر کردند با او کنار بیایند تاراه حل بهتری پیدا شود. قدرت های خارجی فکر کردند که خمینی می تواند سرپوش هیجان مردم باشد. می تواند رهبر روحانی باشد و درمتن کار نیاید. کسانی که زمام مملکت رابه دست گرفتند به نزاع و کشمکش بر سر قدرت پرداختند. همان طوری که آریا مهر را درست کردیم خمینی را هم درست کردیم. ما ملتی هستیم که پیوسته دنبال قهرمان هستیم تا تمام کارها و گناهان را به گردن او بیاندازیم.

* * *

اسکندر دلدم می نویسد:

در۱۶ آذر سال ۱۳۵۶ برای اولین بار از امینی دعوت به عمل آمد (بعدازعزل از نخست وزیری) تا در مراسم سلام شاه شرکت کند. خطاب به شاه چنین گفت: امیداست با به کار بردن نصایح دینی علی (ع) و رهبری شاهنشاه که پاسدار مذهب شیعه اثنی عشری هستند ملت ایران ازانحطاط معنوی که دنیا با آن مواجه است محفوظ بماند.

شاه در پاسخ امینی گفت :(البته دین یکی از ستونهائی است که می تواند قوام یك جامعه را حفظ کند منتها دین حقیقی نه مارکسیسم اسلامی)

در بحران ۵۷ شاه به امینی پیشنهاد قبول مسئولیت کرد. امینی قبول نخست وزیری را مشروط به دو شرط نمود ۱ - انتقال کلیه اختیارات فرماندهی قوا به دولت ۲ - کنترل بودجه ارتش. شاه گفت اگر نتوانم فرمانده کل قوا باشم بساطم را جمع می کنم و می روم.

برنامه جرج بال هم این بود (برای این که شاه سلطنت کند نه حکومت) باید یك دولت ائتلافی به رهبری امینی یا سنجابی تشکیل شود تا دولت معتدلی باشد.

دکتر امینی در آذرماه ۵۷ به شاه پیشنهاد کرد که شورای سلطنت ازافرادی که از خرداد ٤٢ به بعد هیچگونه وابستگی به رژیم نداشته باشند و اشخاصی نظیر خود او و دکتر سنجابی ودکترصدیقی وچند تن دیگرتشکیل گردد. شاه ابتدا پذیرفت ولی ٢٤ساعت بعدآن را ردکرد. چندهفته قبل ازسقوط کابینه شریف امامی، اورل هاریمن که درآن زمان معاونت کل وزارت خارجه را به عهده داشت به نمایندگی ازجانب ریاست جمهور آمریکا به تهران آمد و در ملاقات با شاه لزوم تغییر کابینه و انحلال مجلسین ونخست وزیری دکتر امینی را مطرح ساخت.

پیشنهادات دکتر سنجابی

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می نویسد: دکتر سنجابی از زندان به وسیله رئیس ساواك سپهبد مقدم تقاضای ملاقات نمود. برای تسهیل مذاکرات و آماده سازی محیط از دولت خواستم سنجابی و بازرگان را آزادکنند. پس از چندروز تقاضای ملاقات سنجابی را پذیرفتم. او با احترام بسیار دست مرا بوسید و نسبت به مقام سلطنت و شخص من ابراز وفاداری بسیار کرد و گفت حاضر است مقام نخست وزیری را قبول کند به شرطی که من به بهانه استفاده از تعطیلات راهی خارج شوم. او نه می خواست شورای نیابت سلطنت تشکیل شود که تشکیل آن قانوناً الزامی بود و نه می خواست از مجلسین رأی اعتماد بگیرد. من از قبول توقعات سنجابی سرباز زدم و در حالی که شرایط روز به روز دشوارتر می شد در جستجوی راه حل دیگری برآمدم.

دکتر سنجابی طی مصاحبه ای چنین گفت:

موقعی که در تهران می خواستیم کنفرانس مطبوعاتی بدهیم و

مشغول تهیه بیانیه بودیم و قریب صد نفر خبرنگار هم حضور داشتند که یك سپهبد با چند مأمور مسلح وارد شده و مارا ازبین خبرنگاران حرکت دادند. شش روز درسلول زندان بودیم. بعداً مارا بجای راحت تر منتقل ساختند و فروهر هم بود. در آنجا خیلی با احترام با ما رفتار می کردند و مذاکراتی هم می شد. دوسه بار سپهبد مقدم رئیس ساواك به زندان آمد و درباره مشکلات و مخاطراتی که متوجه مملکت هست و راه حل ها صحبت کرد و روز قبل از راه پیمائی طالقانی مارا آزاد کردند ومی خواستند ببینند که ما در این راه پیمائی شرکت می کنیم یانه؟ که ما هم شرکت کردیم. چند روز بعد سپهبد مقدم مرا به ملاقات شاه برد. شاه متأسفانه هیچوقت ماهیتش تغییر نکرده بود. یعنی مغرور و خودپسند بود. سوء نیت نسبت به اشخاص صالح و آزادیخواه داشت و تمایل شدید به دیکتاتوری که ناشی از غرور و خود خواهی بود. او در آخرین روزهائی که من اورا ملاقات کردم و گفتم وضع مملکت در خطر است و گفتم شما انقلاب ایران رابه رسمیت شناختید و در موضع انقلابی باید عمل انقلابی صورت گیرد و مملکت فداکاری اساسی می خواهد و ابتدا باید ازخود سلطنت شروع شود و برای نجات مملکت باید از سلطنت صرفنظر کرد و برای نجات سلطنت هم باید از سلطان چشم پوشید و اعلیحضرت باید از ایران خارج بشوند و اموال خاندان سلطنت هم با شرکت روحانیت رسیدگی گردد و برای اعضای شورای سلطنت باید افرادی با نظر خمینی تعیین گردند و مسئول مملکت مورد تأیید ایشان باشند.شاه همه این پیشنهاد هارا رد کرد. او نمی خواست از برج عاج فرودآید. مرا خواسته بود که یك حکومت انتقالی موقت تشکیل بدهم اما چون نظریات مرا نپذیرفت من هم حاضر نشدم با او همکاری کنم.

دکتر سنجابی در خاطرات سیاسی خود می نویسد: همراه سپهبد مقدم به کاخ نیاوران رفتم. بعداز چند دقیقه شاه آمد و مقدم هم از اتاق خارج گردید. مراسم احترام را بجا آوردم. این که شاه

نوشته دست ایشان را بوسیدم صحت ندارد. اگر بوسیده بودم استنکافی نداشتم. درموقع وزارتم دست ایشان را بوسیده بودم. شاه اصلاً با من دست نداد. وقتی نشستیم شاه موضوع اعلامیه پاریس رامطرح کرد. بطوراجمال مذاکرات پاریس راباآقای خمینی بیان کردم و دراعلامیه هم بیان شده بود که نظام حکومت امروزه ایران برخلاف قانون اساسی و اصول مشروطیت ازبین رفته بنا براین فاقد پایگاه قانونی است. ازاول هم گفته بودیم شاه وقتی موضعش قانونی است که طبق قانون اساسی سلطنت کند نه حکومت. در ماده دوم هم تصریح کرده ایم تاوضع بدین کیفیت باشد ما از شرکت در هرنوع حکومتی معذوریم وبالاخره درماده سوم اظهارشده که اساس حکومت ایران باید بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی وسیله مراجعه به آراء عمومی معین شود. در این ماده نوع حکومت را تعیین نکرده ایم و مرجعیت این کار به ملت واگذار شده است. پرسیدند چه باید بکنیم؟ شما بیائید حکومت را در دست بگیرید و هر اقدامی که لازم است انجام دهید. بنده باتوجه به خاطراتی که از ایشان داشتم و سوابقی که شاه نسبت به دکتر مصدق و جبهه ملی داشت و حتی این که دوسه ماه قبل گفته بودکه این دست نشانده های سیاست های غربی وخائنین می خواهند ایران راتسلیم کمونیستها کنند بنا براین فکر کردم که اگر مسئولیت حکومت رابه دست بگیرم باوضع انقلاب عظیمی که درمملکت جریان دارد و با نیروی روحانیت مخصوصاً شخص آیت الله خمینی غیرممکن و نامقدوراست. شاه به من گفت پیشنهادات شما هیچیك قابل قبول نیست.من ازمملکت خارج نخواهم شد و اگر خارج شوم ارتش آرام نخواهد گرفت و منتها من می توانم ارتش را آرام نگه دارم و دیگر اینکه شورا غیر لازم نیست و هرکاری لازم باشد انجام می دهم و باافرادی که شایسته باشند مشورت می کنم. بنده گفتم اختیار با اعلیحضرت است. در این صورت بنده از قبول مسئولیت معذور خواهم بود. درپایان گفتم اساس سلطنت و مملکت در خطر است.

***

نویسنده کتاب باید نکته ای را یاد آورشوم . روزی که هیئت رئیسه دو مجلس حضور شاهنشاه شرفیاب شدند و معظم له دکتر بختیار را برای نخست وزیری معرفی کردند و عده ای می گفتند ما اورا نمی شناسیم اعلیحضرت گفتند از بین مخالفین من ایشان را در نظر گرفته ام حالا اگر به نظر شما شخص دیگری هم هست با او مذاکره کنید. بهین جهت من که مسئولیت فراکسیون ۱۲۸ نفری وحدت ملی راداشتم در صدد مطالعه برآمدم. دکتر شفیعی باجناق دکتر سنجابی که از وزرای سابق و از دوستان زمان تحصیل من بود پیشنهاد کرد که بدیدن دکتر سنجابی بروم. من که شاگرد دکتر سنجابی در دانشکده حقوق بوده و او را استاد بسیار خوبی می دانستم و در اوایل تشکیل جبهه ملی با او آشنائی داشتم از این فکر استقبال کرده و در یکی از روزهای برفی دی ماه سال ۵۷ دکتر شفیعی به خانه من در نیاوران آمد و متفقاً به خانه دکتر سنجابی که در همان نزدیکی بود رفتیم. در خانه دکتر سنجابی عده زیادی به فعالیت و تهیه پلی کپی اعلامیه مشغول بودند و با حضور دکتر شفیعی مذاکراتی به عمل آمد. به او گفم که فراکسیون وحدت ملی ممکن است به نخست وزیری شما ابراز تمایل کند. البته تاکنون چنین موضوعی در فراکسیون مطرح نشده فقط یك فکر است. می خواستم بدانم اولا شما حاضر به قبول نخست وزیری هستید یانه؟ ثانیا وضع شما با رژیم سلطنت و قانون اساسی چه می شود؟ موضع تان باروحانیون و خمینی چه خواهد بود؟ دکتر سنجابی گفت من حاضر به قبول مسئولیت هستم و در اینصورت باید مجلس ابراز تمایل بکند. ولی می دانید در شرایط فعلی وضع طوری است که بدون نظر خمینی و روحانیون نمی توان کاری انجام داد. من وقتی حضور شاه بودم مطالب را بیان داشتم ولی ایشان نپذیرفتند. من گفتم با وجود اینکه مذاکرات شما با شاه به نتیجه نرسیده در صورتی که به قانون اساسی و رژیم سلطنت وفادار باشید ما می

توانیم ابراز تمایل کنیم چون هم معتقدیم و هم قسم خورده ایم و هم اعضای فراکسیون همه از طرفداران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی هستند. ولی مذاکرات به جائی نرسید.

روزبعد جریان ملاقات را با دکتر سعید رئیس مجلس در میان گذاردم و او هم وسیله دکتر شفیعی ملاقاتی با دکتر سنجابی بعمل آورد. مذاکرات او هم بی نتیجه ماند.

* * *

دکتر یزدی درباره چگونگی همکاری سنجابی با خمینی چنین می نویسد: پس از این که شاه از شریف امامی خواست تا استعفا کند و مذاکرات با رهبران مخالف برای قبول نخست وزیری به جائی نرسید ازهاری رامأمور تشکیل کابینه کرد ولی به مذاکره با مخالفین ادامه داد. روی کارآمدن ازهاری مصادف با ملاقات سنجابی با امام در پاریس شد که دکتر سنجابی آن بیانیه را منتشر ساخت. در پاریس بیانیه مشترکی توسط امام و دکتر سنجابی منتشر نشد بلکه صرفاً بیانیه ای حاوی سه اصل بعداز تصویب امام به امضای دکتر سنجابی منتشر گردید.

دکتر سنجابی از تهران با بنی صدر و سلامتیان درپاریس در تماس منظم بود. او همراه حاج مهدیان و حاج مانیان به پاریس آمد وبه اتفاق سلامتیان با امام دیدن کردند. اشراقی و حاج احمد خمینی هم حضورداشتند. مذاکراتی کردند که خودشان شرح دیدار را چنین بیان کردند. من ابتدا به عنوان یك مسلمان و یك ایرانی حضور آیت الله رسیدم که امروز تمام حرکات ایران زیرنظر ایشان قرار دارد. من خدا را شاهد می گیرم که باهیچ سیاست خارجی ارتباط ندارم و در هیچ جمعیت سرّی یا غیر سرّی نیستم ، با مقامات دولتی و دربار ایران مذاکره نکرده ام، به اینجا آمده ام تاموضع جبهه ملی را تشریح کنم. پس از توضیح درباره کوشش جبهه ملی تحت رهبری دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت قرار شد جلسات دیگری حضورشان تشکیل شود.در ملاقات دوم امام پذیرفتن ایشان را

مشروط به اعلام موضع شاه و سلطنت نمودند. بهمین جهت ایشان متنی را تهیه کرده توسط حاج مانیان فرستادند و ایشان بااضافه کردن یك کلمه استقلال آن را پذیرفتند. آن را امضا کرده و فرستادند که متن آن چنین می باشد:

بسمه تعالی - یکشنبه چهاردهم ذیحجه ۱۳۹۸ مطابق با چهاردهم آبان ماه ۱۳۵۷

۱ - سلطنت کنونی ایران با نقض قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاست های بیگانه فاقد پایگاه قانونی و شرعی است.

۲ - جنبش ملی اسلامی ایران با وجود بقای نظام سلطنتی غیرقانونی با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد کرد.

۳ - نظام حکومت ملی ایران براساس موازین اسلامی و استقلال به وسیله مراجعه به آراء عمومی تعیین گردد.

دکتر کریم سنجابی.

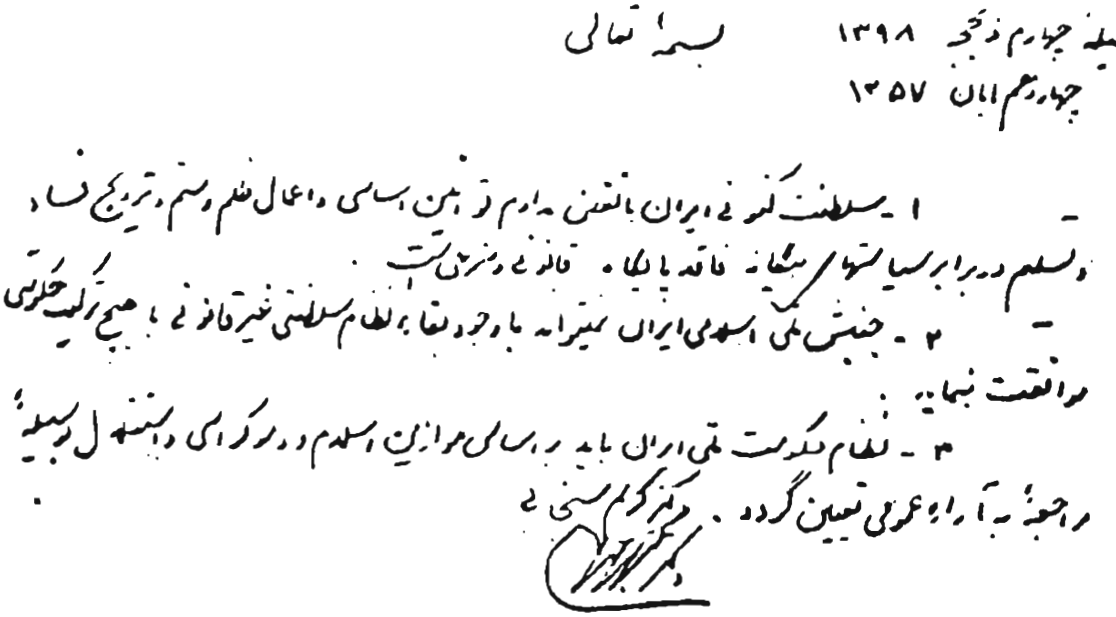

سپس دکتر سنجابی به همراه حاج مانیان و مهدیان و احمد سلامتیان آمدند و در جلسه ای با حضور اشراقی - حاج احمدآقا - نویسنده در خدمت امام بیانیه مذکور عنوان گردید. امام گفتند امروز شاه در موضع ضعف قرارگرفته است اگر بخواهیم به او مهلت

بدهیم و کمی سست بیائیم تا او بتواند ازاین مهلکه جان سالم بدر برد مجددا که قدرت پیداکند دمار از روزگار همه درخواهدآورد. نباید به او فرصت داد و گرنه همه مأیوس می شوند.

دکتر سنجابی گفت این بیانیه که دستورالعملی برای ماست به عنوان سندی در خدمت شما بماند. سئوال کرد که می تواند آن را اعلام کند. امام گفتند هرکجا که می توانید اعلام کنید. در همانجا متن در اختیار خبرنگاران گذارده شد.

* * *

دکتربختیار درباره ملاقات سنجابی وخمینی چنین می نویسد:

مجمع بین المللی سوسیالیستها قراربود درسال ۱۹۷۸ در شهر (وانکور) کانادا تشکیل شود. از ما هم ناظر خواسته بودند که سنجابی را انتخاب کردیم و هدف مأموریت اورا مشخص کرده گفتیم شما به محل مقرر می روید. خمینی در پاریس است با او ملاقاتی کنید ببینید چه می گوید و تعهدی نسپارید. ما مایلیم کشور را قدم به قدم به سمت دموکراسی ببریم. ما می خواهیم قانون اساسی اجرا شود. این آقای عزیز با متنی که من تهیه کرده بودم راه افتاد. من چون به ملا جماعت بی اعتمادم آن متن را سنجیده بودم. از ۱٤۰۰سال قبل هربار در ایران فاجعه ای برای ما پیش آمده ملائی از قبیل آخوند فعلی درآن دست داشته است. سنجابی وقتی به پاریس می رسد توسط اطرافیان امام از جمله سلامتیان محاصره شده و می گویند حالا فقط خمینی مطرح است و شاه تمام شده چرا می خواهید قانون اساسی را به او تحمیل کنید. سنجابی بالاخره با خواری نزد خمینی رفت. امام اورا وادار بنوشتن و امضای کاغذی می کند. ورقه را از دست او می قاپد و بعدهم می گوید شما مرخصید بروید. خمینی به مباحثه نمی نشیند، می گوید(همین است که هست.) مخاطب یا باید خمینی را حواله جهنم کند یا تسلیمش شود، چنانکه سنجابی شد. بعدهم به او می گویند حالا که آیت الله رادیدید دیگر سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی معنی ندارد، به

فکر رفتن کانادا نباشید. ایشان دیگر به کانادا نرفتند و به تهران باز گشتند. من بلافاصله اورا مورد خطاب قرار دادم که شما به چه مجوزی این مطالب را امضا کردید. قرار بود شما فقط با خمینی ملاقات کنید ببینید چه در سر دارد؟ شما این ابلیس را قبلاً ندیده بودید با داشتن هدفهای او می توانستیم تصمیم مناسب اتخاذ کنیم. من بهیچوجه تسلیم این اقدام ابلهانه نمی شوم. به نظر من نفوذ و تسلط خمینی باملاها و گروههائی که برای آتش زدن و بمب گذاردن می فرستد از هرسرنوشت دیگری برای ایران خطرناك تر است و ثروتهای ملی ما در خطر می باشد. شما حق ندارید مارا تسلیم یك مشت عامی و نادان کنید و کشور را گرفتار جهلی سازید که به دوران ظلمت باز گردد. من دیگر در هیئت اجرائیه جبهه ملی شرکت نخواهم کرد. ما ۵ نفر بودیم اما سنجابی با دو رأی موافق صاحب اکثریت شد. عاقبت این عده امروز به کنج زندان افتاده و هر لحظه در انتظار اعدام هستند. مدتی بعد سنجابی بار دیگر ضعف اخلاقی خود رانشان داد و از طریق ساواك در حضور خود من تقاضای شرفیابی کرد. شاه می نویسد دستهای مرا بوسید و باشدت و حدت وفاداری خودرا به شخص من ابراز داشت و افزود او حاضر است دولتی تشکیل دهد.

* * *

دکتر آیت می نویسد: وقتی دکتر سنجابی به پاریس رفت از هتلش به مقر آقا تلفن زد. کسی که تلفن را برداشت گفت آقا این شخص را نمی پذیرد مگر با چند شرط:

۱ - در کنگره سوسیالیستهای کانادا شرکت نکند.

۲ - نامه بنویسد و قانون اساسی و سلطنت را فسخ کند.

۳ - به عنوان عضو جبهه ملی نه.

٤ - ملاقات خصوصی با کسی نداریم. مثل همه بیاید پیش من.

ایشان هم رفتند وآن نامه را نوشتند.

***

دکتر سنجابی درباره اعلامیه خود در پاریس چنین توضیح می دهد:

درباره اعلامیه ۱٤ آبان ۱۳۵۷ من در پاریس اشتباهاتی در اذهان وجود دارد. گویا این طور تصور شده که ازجانب خمینی بر من فشاری وارد آمده و قرار بود اعلامیه مشترك باشد ولی خمینی از امضا اعراض کرده است. هیچیك از این تصورات صحیح نیست. جریان چنین بود که صبح روز بعدازملاقات با خمینی، ازتهران بختیار تلفن کرد که چرا در پاریس مانده اید؟ تصدی حکومت برای شما آماده شده اگر وسیله مراجعت فوری حاضر نیست خبر بدهید تا هواپیمای مخصوص برای آوردن شما فرستاده شود. من متوجه شدم که در برابر وضع مشکلی قرار گرفته ام. مشکل از دوناحیه بود اول از خود شاه که کینه توزیهای او نسبت به دکتر مصدق و جبهه ملی آشکارتر بود و از طرفی با جوّ آن روز هیچ حکومتی نمی توانست آتش انقلاب رافرو نشاند. مشکل دوم وضع آن روز کشور بود که انقلاب سراسر کشور را فرا گرفته بود که این قیام سراسری نه ملی بود نه سوسیالیستی بلکه دینی و رهبر مسلم آن هم خمینی بود. برای هیچ زمامداری بدون جلب همراهی او در آن شرایط امکان کار وجود نداشت. فکر کردم قبول حکومت جز بدنامی و شکست و رسوائی اثری ندارد. بنا بر این بی آن که از طرف خمینی اشاره ای شده باشد شخصا تصمیم گرفتم که قبل از مراجعت به ایران اعلامیه ای منتشر سازم. در منزل یکی از دوستان که میهمان بودم آن اعلامیه را تهیه کردم و بنی صدر با ابتکار خود نزد خمینی برد و خبر آورد که آن را پسندیده و کلمه استقلال را بر کلمه دموکراسی اضافه کرده است. بنا براین درباره اعلامیه مزبور از طرف خمینی پیشنهادی به این جانب نشده است.

***

روزنامه نهضت متعلق به بختیار از قول یکی از نزدیکان او

چنین می نویسد: چند روز بعداز ورود خمینی به تهران بختیار مرابدیدن سنجابی فرستاد و پیغام داد که به جای حمله به او وقربانی کردن جبهه ملی در پیش پای آخوندها وخمینی سعی کنید موجودیت جبهه ملی راحفظ نمائید. ظرف سه ماه مجلس مؤسسان را تشکیل می دهیم شما در جبهه ملی اکثریت را به دست آورید و حکومت را به دست بگیرید. با حضور دونفر شاهد مطلب را در کتابخانه دکتر سنجابی به او گفتم او جواب داد بختیار اشتباه می کند. پیر مرد قصد حکومت ندارد، به زودی به قم می رود و حکومت را به دست ما می سپارد.

بطور کلی باید گفت دکتر سنجابی نظیر سایر رهبران جبهه ملی و نظیر شخص دکتر مصدق همواره طرفدار قانون اساسی و سلطنت مشروطه بوده است و معلوم نیست چگونه او باآن سابقه درپاریس بطور دربست تسلیم خمینی شده و آن اعلامیه سه ماده کذائی را امضا کرده است. چنان که دکتر سنجابی حتی درتاریخ ۵۷/۸/۲۶ چندماه قبل از سقوط رژیم چنین گفته است:

(جبهه ملی چه در زمان دکتر مصدق و چه در دوره های بعد ازآن همواره بطور صریح خواستار حکومت قانون بوده است. نظام قانونی نظام مشروطیت است و بر طبق قانون اساسی پایه گذاری شده که بر اساس آن اختیارات قانونی شاه بر طبق ضوابط خاصی معین شده است. سلطنت به عنوان ودیعه ای از طرف ملت به شاه واگذار می شود که به عنوان مقام غیرمسئول سلطنت کند نه حکومت. اگر ما از حکومت قانون سخن می گوئیم در عین وفاداری به قانون اساسی به نفع دستگاه سلطنت نیز حرف زده ایم.)

دکتر سنجابی طی مصاحبه ای در ۲۰ دی ماه ۱۳۵۷ چنین گفت: در صورتی که ملت پیشنهاد کند و مورد تأیید خمینی قرار گیرد حاضرم حکومت موقت را تشکیل دهم.

سنجابی درمصاحبه دیگری ملاقات های خودرا چنین توصیف نمود:

در زمانی که من برای شرکت درکنگره سوسیالیستها به پاریس رفتم تا به کانادا بروم به دلیل نطق دیوید اوئن وزیرخارجه انگلستان منصرف شدم و به دیدار امام رفتم تا ازنیات ایشان استفاده کنم. در همان ایام ازتهران با من تماس گرفته شد و یکی از وزرای سابق آنجا آمد و به من پیشنهاد شد که به ایران باز گردم و حکومت را در دست بگیرم و حتی از تهران تلفن شد که یك هواپیمای اختصاصی برای باز گشت من به پاریس خواهند فرستاد ولی من چون این پیشنهاد را فریب دانسته و قصد داشتند بین مخالفین شکاف ایجاد کنند آن را نپذیرفتم. استنباط کردم ولو آن که حتی حسن نیتی هم در کار باشد خطاست. این عمل به جائی نخواهد رسید. بعداز ملاقات با آن وزیر به تهران تلفن کردم که چنین امری نتیجه نخواهد داشت و خدمت آیت الله رسیدم و آن اعلامیه تهیه شد و روز بعد که خدمتشان رسیدم ماجرا را برایشان بیان داشتم.

روزنامه کیهان چاپ تهران پس از رفراندم درباره جمهوری اسلامی چنین نوشت: دکتر سنجابی انتخابات امروزرا با زمان دکترمصدق مقایسه کرد و گفت آن روز دکتر مصدق پرچمدار بود و امروز امام خمینی که امیدوارم این پرچم را باافتخار در شأن تاریخ و عظمت اندیشه های تاریخی برای همیشه در اهتزاز بدارند. سه روز پیش در جبهه ملی گفتم مجله خارجی امام را مرد سال خطاب کرده است ما امیدواریم که ایشان علاوه برمردسال، مردقرن و حتی برای افتخار ملت ایران ایران، مرد هزاره باشند. از زمان غیبت امام زمان تاکنون مقتدائی به این بزرگی در عالم تشیع و شاید در عالم اسلام به وجود نیامده است.

پیشنهاد دکترصدیقی برای ماندن شاه درایران

مذاکرات بادکتر صدیقی به صور مختلف نقل شده که لازم به نظر رسید در این جا قدری بیشتر مورد بررسی قرار گیرد.

مجله امید ایران مصاحبه با دکتر صدیقی را در شماره ۸

بهمن سال ۱۳۵۷ چاپ کرده که قسمتی ازآن چنین است:

س - چه شد که شما نخست وزیری شاه را نپذیرفتید؟

ج - در یکی ازلحظات بحرانی کشور دکتر امینی و عبدالله انتظام با من تماس گرفتند و گفتند شاه مایل است با شما گفتگوکند. گفتم اگر شماهم در این ملاقات باشید مانعی ندارد. زمانی تعیین شد و متفقاً نزد شاه رفتیم. درآغازسخن من اشاره کردم امیدوارم اعلیحضرت از حرفهای من ناراحت نشوند. چون وقتی مردم در کوچه و بازار حرفهایشان را می زنند مانعی نمی بینم که قسمتی از حرفهای آنان را بازگوکنم. بعد رفتار ایشان را با دکتر مصدق و یاران او در جبهه ملی یادآورشدم. شاه گفت به جبران گذشته قانون اساسی رامو به مو اجرا خواهد کرد و از من خواست مطالعاتم را برای تعیین کابینه شروع کنم. من چند روز بادوستانم مشورت کردم و در ملاقات بعدی با حضور دکتر امینی و انتظام گفتم شرایطی برای نخست وزیری دارم که لازم است بطور کامل اجرا گردد. نخست آن که رأی تمایل مجلس خواسته شود تا بار دیگر این سنت پسندیده مشروطیت احیاء گردد. دوم آن که من فقط قانون اساسی و متمم آن را اجرا می کنم و به مواد الحاقی نظیر اختیارات شاه برای انحلال مجلسین گردن نمی نهم. شرط سوم این است که شورای نیابت سلطنت تشکیل گردد و شاه برای مدتی به رامسر یا جزیره کیش بروند و درآنجا هیئتی همراه شاه خواهند بود. (شاه گفت آیا می خواهید مرا کنترل کنید؟) گفتم منظورجلوگیری از سوءتفاهمات است. چون شاه اگر به خارج برود نمی شود جلو تماس هارا گرفت ولی در داخل این کار عملی است و وجود هیئت در تماس بین شاه و دولت لازم می باشد. شرط بعدی لغو حکومت نظامی و محاکمه سریع افراد فاسد و خیانت کاران و کسانی است که در ۲۵ سال اخیر اقدامات خلاف قانون کرده اند و هم چنین کسانی که بازداشت شده اند به مراجع قانونی تسلیم گردند.

در خلال این گفتگوها مسائل جزئی دیگری هم مطرح شد.

وقتی به خانه برگشتم بعضی تبریك می گفتند و برخی می خواستند مرا از قبول مسئولیت بازدارند. گفتم اگر مملکت به وجود من نیاز داشته باشد نمی توانم از مسئولیت شانه خالی کنم. در حالی که اساساً شغل نخست وزیری و مهمتر ازآن هم برای من وسوسه انگیز نبود. ولی مثل این که شاه از سخنان من هراسناك شد که بلافاصله با بختیار تماس گرفت و او نخست وزیرشد.

س - گفته شد که خمینی پیامی برای شما فرستاده که (چون دکتر صدیقی مردآزاده و درستی است امیدوارم دچار اشتباه نشود) ولی این پیام را به شما نرسانده اند.

ج - متأسفانه بله، من هم شنیده ام که این پیام راپنهان کرده اند ولی حقیقت هرگز گم نمی شود.

امیرعلائی درباره دعوت دکترصدیقی به قبول نخست وزیری چنین می نویسد:

در هنگام تشکیل دولت ازهاری روز ۲۶ آذر ۵۷ دکترصدیقی به من تلفن کرد و گفت می خواستم از شما خواهش کنم که با من در تشکیل کابینه همکاری کنید.

قبلاً اطلاع یافته بودم که شاه وسیله مهدی سمیعی و بدری آجودانی زوجه سرتیپ احمد آجودانی که در دربار نزد فرح پهلوی نفوذی داشتند وسیله دکتر آذر خواسته بودند که یك کابینه ملی تشکیل شود. مهدی سمیعی نزد دکتر آذر به معالجه دل درد خود می پرداخت.

از زمان حکومت شریف امامی جلساتی با حضور دکتر امینی - عبدالله انتظام - یحیی مهدوی - نجم الملك - وارسته - دکتر صدیقی - دکتر آذر و شاید دکتر احسان نراقی تشکیل می شد. من مشغول اقدام بودم که نگذارم بعضی از این آقایان نزد شاه بروند تا او نتواند براریکه قدرت بماند.ابتدا قرار بود این ها نزد فرح بروند و سپس کسی که کابینه را تشکیل می دهد نزدشاه برود. من با دکترآذر تماس داشتم و قرار شد فرمولی روی کاغذ تهیه کنند و به

دکترصدیقی بدهند. پس از تنظیم فرمول وقتی آن رابه دکتر صدیقی دادند به دکترآذر گفته بود (مگر شما کسالتی دارید؟) دکترآذر گفته بود نه. موسی و هارون هم نزد فرعون رفتند که از خدائی صرفنظر کند و او نکرد. با این طرز دیگر دکترآذر در جلسات شرکت نکرد. همراه اللهیارصالح نزد نجم الملك رفتیم که نزدشاه نروند و ایشان هم قبول کردند. اقدام برای انصراف دیگران هم کردیم. سرانجام این آقایان همگی به استثنای دکتر آذر نزد فرح رفتند وآمادگی خودرا اعلام نمودند که دکترصدیقی از طرف شاه احضار شد.

دکتر صدیقی به من گفت شما وزیر کشور من خواهید بود. گفتم اولا شما باشاه می خواهید حکومت کنید یا بدون شاه؟ گفت مسلماً باشاه زیرا اوباید باشد تا تشنجی پیش نیاید. ثانیا آیا مذاکره شده که شاه از فرماندهی کل قوا صرفنظر کرده و اختیارات ارتش را به حکومت شما بدهد؟ ایشان گفتند شاه قانوناً فرمانده کل قواست. ثالثاً گفتم انتخابات آزاد است یا خیر؟ ایشان گفتند یقینا آزاد است. گفتم چه تضمینی برای این کار هست؟ گفتند شاه قول داده گفتم چه اطمینانی به قول شاه است؟ گفت در صورت تخلف استعفا خواهم کرد. گفتم پس از این که نمایندگان انتخاب شدند استعفای شما چه فایده ای دارد، وجهه ملی شما ازبین خواهد رفت. دکترصدیقی گفت من وجهه ملی خود را فدای وطنم می کنم زیرا اکنون دستجاتی داخل مردم شده و اخلال می کنند. حال آن که خودمن روزتاسوعا با عده ای از همفکران به منزل آیت الله طالقانی رفته تامیدان فردوسی پیاده سپس با جمعیت همراه ایشان و دکتر سنجابی سوار مینی بوس شدیم و اخلالگری ندیدیم. به او گفتم از قبول پست وزارت معذورم و شمارا دعا می کنم و یقین دارم که با قبول پست نخست وزیری محکوم به شکست خواهید بود. دکتر صدیقی گفت علت این که در این موقعیت حساس حاضر به قبول مسئولیت شده ام برای اینست که از خونریزی بیشتر جلو گیری کنم.

دکترآذر و دکتر سنجابی هم عذر خواستند. دکتر صدیقی در جواب نوشته بود که ازسال ۱۳٤۲ دیگر عضو جبهه ملی نیستم.

بهرصورت دکتر صدیقی سرانجام از تشکیل کابینه خودداری کرد که بختیار احضار شد و بدون شور با دوستان جبهه ملی قبول مسئولیت کرد. من هم با این که از سربازان اولیه جبهه ملی بودم به دوعلت یکی به دلیل نامحرم بودن بختیار و دیگری به علت تشکیل نشدن کنگره وارد جبهه ملی نبودم. وقتی بختیار باشاه ملاقات کرد و اللهیار صالح از من و دکتر آذر خواست که در شورای جبهه ملی وارد شویم. به جلسه رفته و دلائل خودرا گفته و چون از سال ۱۹٦۱ بختیار را وابسته به آمریکا می دانستم به اخراج او رآی دادیم. اوفقط سه نفر طرفدارداشت.

* * *

دکتر مشیر نماینده سابق مجلس به نویسنده کتاب درباره دیدار دکتر صدیقی باشاه چنین نوشته است: چون کابینه وحدت ملی که قراربود به ریاست دکترسنجابی یا عبدالله انتظام یا دکتر امینی تشکیل شود به نتیجه نرسید توجه شاه به دکتر علامحسین صدیقی یار وفادار دکترمصدق جلب شد.

علاوه برارادتی که به دکتر صدیقی داشتم چون خانه من در ۳۰۰ متری منزل او قرارداشت اغلب به دیدارشان می رفتم. یك روز ازدکترصدیقی پرسیدم با آن سوابق کدورت ازشاه و اقداماتی که علیه دکترمصدق و یارانش شد چگونه حاضر شدید در بحرانی ترین روز ها قبول مسئولیت کنید؟

دکترصدیقی در پاسخ گفت شما که مرا خوب می شناسید و می دانید که روش سیاسی من ازچه قراربوده است و همه وقت در برابر دینی که به وطنم داشته ام اگر شرایط مساعدی وجود داشته است برای خدمت ازبذل هیچگونه فداکاری مضایقه نداشته ام. جریان ملاقات باشاه و قبول نخست وزیری هم صرفا به قصد خدمت بوده نه جاه طلبی و اما داستان آن چنین بوده است:

در روزهای بحرانی یك روز دکتر حسین نصر رئیس دفتر شهبانو که سابقه همکاری بامن در رشته فلسفه در دانشگاه تهران راداشت بدیدنم آمد و ازقول شهبانو پیغام آورد که ترتیب ملاقاتی داده شود. در این حالت بافراموش کردن همه بی مهریها به این امید که شاید منشأ اثری برای مملکتم باشم، جواب مساعد دادم. دکتر نصر با خوشحالی مراجعت کرد و عصر همان روز تلفن کرد و ساعت ملاقات را در اختیار من گذاشت. وقتی درکاخ سلطنتی ازشهبانو دیدن کردم بافروتنی و ابراز محبت مخصوص مرا پذیرفت و مشکلات مملکت را مطرح ساخت وبرای نجات کشور از من کمك خواست. من هم از رفتار گذشته و تضییقاتی که نسبت به دکتر مصدق و یارانش صورت گرفته بود گله کردم که شهبانو با چشمانی اشکبار گفت باید ازخطاهای گذشته چشم پوشی کرد و باید فکری برای رهائی کشور ازبحران نمود.

این گفتگو به درازاکشید و من از شهبانو مهلت خواستم که مطالعه کنم و نظرم را بدهم. شهبانو مرا تادم در بدرقه کرد و گویا با شاه هم توافق کرده بودند که ترتیب ملاقات مرابدهند. بهمین جهت وقتی شهبانو عنوان کرد مؤدبانه گفتم با تمام رنجشی که وجود دارد برای نجات کشور حاضر به دیدار شاه هستم ولی برای رفع هرگونه اتهامی که نگویند محرمانه بدیدار شاه رفته ام وقتی حضورشان خواهم رسید که حداقل دونفر ازرجال سابق حضور داشته باشند. شهبانو پذیرفتند و با این که شاه منتظربود آن روز ملاقاتی صورت نگرفت. دوروز بعد با حضور دکتر امینی و عبدالله انتظام اولین دیدارصورت گرفت.

دراین ملاقات شاه با حالتی نگران و سراپا اضطراب با محبت و برخوردی صمیمانه مراپذیرفتند و با اظهار تأسف از رفتاری که درگذشته نسبت به من و یاران دکتر مصدق شده کمك خواستند که باقبول زمامداری، مملکت را از خطر انهدام و سقوط نجات دهم. درحالی که نخواستم ازآن چه درسابق روی داده گله ای بکنم اظهار

تأسف کردم که چرااعلیحضرت راه خودرا از ملت جداکردند و چرا بادکتر مصدق و یاران به آن شیوه رفتار شد که حتی بعداز مرگش ازاهانت فروگذار نشد. شاه ضمن تصدیق خطاهای گذشته با حالتی محزون گفت باید خاطرات گذشته رافراموش کرد وبا قبول زمامداری پیشنهادات خودرا بدهید تا تبادل نظر شود. پس ازمذاکرات طولانی ازشاه تقاضای وقت کردم تا پیشنهاداتم را بدهم که بعداز مطالعاتی چنین پیشنهاد کردم:

اولا شاه باید طبق قانون اساسی سلطنت کند نه حکومت. ثانیاً همه عزل و نصب ها بادولت باشدو دربار و وابستگان حق مداخله در امور را نداشته باشند. ثالثاً ارتش و وزارت جنگ و همه نیروهای انتظامی تابع دستورات دولت باشند نه هیچ مقامی دیگر. رابعاً لزومی برای خروج شاه از کشور وجود ندارد و اعلیحضرت می توانند دور از هیاهو در یکی از مناطق کشور مثلاً جزیره کیش یا بندر عباس به استراحت بپردازند. خامسا دراین اوضاع بحرانی ضرورت دارد شورای سلطنتی تشکیل شود تا اختیارات سلطنت را برعهده بگیرد.

شاه باهمه پیشنهاداتم غیراز تشکیل شورای سلطنت موافق بود ولی به علت شدت بحران و عدم همکاری دوستانم در جبهه ملی چون امیدی به موفقیت نداشتم از قبول زمامداری خودداری کردم. وقتی هم دکتر بختیار قبول مسئولیت کرد و شاه هم ناچار به خروج از کشور شد و شورای سلطنت را هم تشکیل داد به من پیشنهاد کرد که ریاست شورای سلطنتی را بپذیرم ولی به نظر خودم خیلی دیر شده بود زیرا انقلاب داشت به پیروزی می رسید.

* * *

گزارش منتشره ساواک در همان ایام چنین حاکی است:

طبق اطلاع روز۲/ ۱۰/ ۵۷ دکتر صدیقی در یك مذاکره خصوصی اظهار داشته که تا کنون دو بار به اتفاق علی امینی - عبدالله انتظام - وارسته حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده

ومذاکرات مفصلی برای قبول نخست وزیری به عمل آورده و سرانجام این سمت رابا شرایطی قبول کرده که مورد موافقت اعلیحضرت نیز قرار گرفته و اکنون مشغول تهیه لیست هیئت دولت می باشد.

* * *

جبهه ملی در روز ۲۹ آذر ۱۳۵۷ اعلامیه زیر را منتشر ساخت:

چون بعضی از خبرگزاریها گزارش داده اند که آقای دکتر غلامحسین صدیقی مأمور تشکیل دولت خواهند شد و از ایشان به عنوان یکی از رهبران جبهه ملی یاد کرده اند لازم دیده شد که به آگاهی عموم برساند که آقای دکتر غلامحسین صدیقی از نیمه سال ۱۳٤۲ با هیچیك از سازمان های جبهه ملی ایران کوچکترین همکاری نداشته و اکنون هم با کمال تأسف در هیچیك از ارگانهای این جبهه سمتی ندارند.

بجاست یاد آورشود همچنانکه بارها اعلام گردیده (جبهه ملی باوجود بقای نظام سلطنتی غیرقانونی با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهدکرد)

* * *

گزارش ساواك درباره اظهارات صدیقی راجع به جبهه ملی چنین است:

من چون قول داده ام تا آخرین قطره خونم در این راه کوشش خواهم نمود و مخالفین و جبهه ملی نمی توانند برای من تعیین تکلیف کنند زیرا من خود جبهه ملی را پایه گذاری کرده ام وعقیده مخالفین در این شرایط برای من اهمیتی ندارد.

صدیقی با انتقاد ازروش سنجابی و گروه وابسته به او در جبهه ملی گفت اینها جبهه ملی را خراب کرده اند و آن رابه خمینی فروخته اند و گناه بزرگی مرتکب شدند که از راه مصدق به راه خمینی رفته اند.

رسول مهربان می نویسد: دکتر صدیقی به نگارنده می گفت

سخنان من با شاه صریح ومحکم بود. درحضور دکتر امینی و عبدالله انتظام که در همه جلسه مذاکرات حضور داشتند تخلفات شاه را از قانون اساسی بیان کردم. هیچ تملق و مداهنه ای درکارنبود و احترام خاصی را رعایت نکردم. گفتم کودتای ۲۸ مرداد را باید اساس بدبختی های ملت ایران شمرد و شرط من این است که کار مردم به مردم واگذار شود و شخص اعلیحضرت ازمقام خود استعفا کند و خودرا به ملت ایران واگذارد و امر حکومت را به رأی ملت تفویض نماید.

گفتم شاه نباید از مملکت خارج گردد تا ارتش تحریك شود و این در پاسخ شاه بود که می گفت اگر خارج شوم ارتش طغیان می کند و حمام خون به راه می اندازد. در چنین صورتی من دولتی تشکیل خواهم داد و تعیین تکلیف برنامه ریزی برای مملکت تحت نظر مجلس و نمایندگان ملت خواهد بود و شرط اجرای چنین کاری را محول به آن کردم که حداقل چند نفر از خوشنام ترین وزرای مصدق بامن همکاری کنند و مجلسین نیز منحل شود.

شاه به پیشنهادات صدیقی جواب رد داد وهمه رجال جبهه ملی، دکترصدیقی را زیرباران ناسزا و تهمت گرفتند. در همان روزها دکتر مهدی آذر و شمس الدین امیرعلائی به دکترصدیقی عدم همکاری خود را اعلام کردند. اللهیار صالح دعا می کرد که دکتر صدیقی منصرف شود. دکتربختیار و دکترسنجابی به نام شورای جبهه ملی مذاکرات دکترصدیقی را محکوم کردند و صدیقی را جزو جبهه ملی ندانستند.از دکترصدیقی خواستم همت کند تاریخ جبهه ملی از حکومت مصدق تاروزهای مذاکره با شاه درسال ۵۷ را برای ثبت در تاریخ بنویسد.نتیجه آن فقط سکوت بود.

* * *

روزنامه نهضت چاپ آمریکا درباره انصراف شاه از نخست وزیری دکترصدیقی چنین نوشت: شاه فقید به مطالعه پرداخت تا به فشارکاخ سفیدآمریکا حکومت را به جبهه ملی بسپارد. ولی شاه

معتقد بود جبهه ملی توانائی اداره حکومت را ندارد. گزارشات و اقدامات ریچارد کاتم و فشار سایرس وانس وزیرخارجه وفشار جرج بال در جهت حکومت جبهه ملی به صورتی بود که شاه مجبور به اقدام گردید. وقتی دکتر صدیقی به شاه پیشنهاد کرد که به شرطی نخست وزیری را می پذیرد که شاه در ایران بماند مقدم که با نخست وزیری او مخالف بود به شاه گزارش داد که صلاح نیست صدیقی نخست وزیر شود زیرا قصد دارد در صورت موفقیت شاه را محاکمه کند. وقتی شاه از نخست وزیری صدیقی منصرف می گردد مهندس قطبی دائی شهبانو که همسرش از بختیاریهاست با شاپور بختیار برای نخست وزیری تماس می گیرد. به پیشنهاد شهبانو ناصر مقدم رئیس ساواک که از دوسال قبل با سنجابی - بختیار - فروهر - ابوالفضل قاسمی تماس دائم داشت و امور جبهه ملی زیر نظر او بود بادکتر بختیار مذاکره می کند و به عرض شاه هم می رساند که بهتر است خود اعلیحضرت مستقیماً موضوع را بادکتر بختیار مطرح نمایند. از دربار تلفن دکتربختیار گرفته می شود و مذاکره مستقیم انجام می شود. شاه می گوید حتماً منتظر تلفن من نبودید. بختیار می گوید چون وضع کشور حساس است هر مسئله ای قابل پیش بینی نیست. لابد اعلیحضرت امر خاصی دارند. شاه گفت می خواهم درباره وضع بحرانی کشور به گفتگو بنشینیم. چون شنید: ام شما با روش سنجابی مخالف هستید و طرفدار جدائی دین از سیاست می باشید. بهتر است در دفتر کار من مذاکراتی صورت گیرد. ساعت ۷ بعداز ظهر روزدهم دیماه بختیار در دفتر اختصاصی شاه در کاخ نیاوران شرفیاب شد.

نویسنده کتاب لازم می داند توضیح دهد که:

(در هیچ کتاب و نشریه ای ندیدم که دکترصدیقی چنین قصد و نیتی داشته باشد که شاه را درایران نگهدارد تا محاکمه کند. اگر مقدم هم چنین گزارشی داده باشد مقرون به حقیقت نیست. کسانی که دکترصدیقی را می شناسند می گویند او به راستی مرد درستکار

و صدیقی بود و علت مخالفت او با شاه برای مسافرت این بود که می دانست با رفتن شاه شیرازه امور کشور از هم خواهد گسست و هیچ نخست وزیری توفیق نخواهد یافت. او می خواست شاه در ایران بماند و سلطنت کند نه حکومت چنان که دکتر مصدق هم همین عقیده را داشت. اگر دکتر صدیقی قبول مسئولیت می کرد و شاه هم از کشور نمی رفت شاید وضع کشور ما طور دیگری می شد.)

* * *

احسان نراقی در کتابی که تحت عنوان (ازکاخ شاه تازندان های انقلاب) به فرانسه چاپ کرده می نویسد: در آخرین روزهای اقامت شاه در ایران ۸ بار باشاه ملاقات کرده و گفتگوهائی داشته و همچنین در جمهوری اسلامی سه بار به زندان افتاده است. درباره ملاقات شاه و تشکیل کابینه توسط دکترصدیقی چنین گفتگو کرده است:

نراقی - دکتر صدیقی براین عقیده است که برای نجات رژیم سلطنت یك سلسله تغییرات حساب شده ضروری است. بدون این که از کشور خارج شویدواختیارات شاه به یك شورای سلطنت واگذار گردد.

شاه - تشکیل شورای سلطنت برای مواقعی است که شاه از کشور خارج می گردد. غیراز آن مواقع تشکیل شورای سلطنت چه معنی دارد؟

نراقی - وقتی قانون اساسی اجازه می دهد که در غیبت شاه یك چنین شورائی تشکیل شود چه ضرری دارد که اعلیحضرت اختیارات سلطنت را به شورائی واگذار کرده‌ودر گوشه ای از مملکت به استراحت بپردازند.

شاه - شما می خواهید من وقتی شورای سلطنت را تشکیل دادم در ایران بمانم. این بدان معنی است که بگویم صغیرم و احتیاج به قیم دارم.

نراقی - این بدان معناست که اعلیحضرت به کلی خود را از

حملات مخالفین برکنار نگه دارند و دولت با قبول مسئولیت هایش بتواند براوضاع مسلط گردد. در حقیقت راهی جز این وجود ندارد.

شاه - نه، نه این برخلاف قانون اساسی است و من نمی توانم آن را قبول کنم. زیرا چنین تصور خواهد شد که من از مسئولیت های خود شانه خالی کرده ام.

نراقی - وقتی یك شرکت تجاری دچار مشکلاتی می گردد سهامدارانش با تشکیل کمیته ای در صدد چاره جوئی بر می آیند تا مشکلات را ازبین ببرند. وضع مملکت چنین است. هیچکس هم نمی تواند به اقدام شما ایراد بگیرد.

شاه - چنین پیشنهادی برای من غیرقابل قبول می باشد.

نراقی - اگر اعلیحضرت این پیشنهاد را نپذیرند دکتر صدیقی هم نمی تواند کابینه ای تشکیل دهد.

* * *

هنگامی که دکتر صدیقی در جریان قبول نخست وزیری بود دکتر سنجابی به او نوشت:باکمال تأسف شنیده می شود که مشغول تشکیل یك دولت جدید شده اید. این جانب بنا به مسئولیتی که برعهده دارم لازم می دانم که شمارا آگاه کنم هیچگونه حسابیتی دراین راه از طرف مردم ایران و جبهه ملی نخواهید داشت.

دکتر صدیقی هم طی مصاحبه ای گفت: نمی دانید در مدتی که برای اخذ تصمیم درباره قبول یا عدم قبول مسئولیت مطالعه می کردم چه به روزگار من آمد. خانه من پر از دوستان و آشنایان به ویژه بازاریان شده بود که مصراً از من می خواستند قبول مسئولیت نکنم و به وجاهت ملی خود لطمه ای نزنم. بازاریان کیف کیف پول می آوردند و می خواستند باپول مرا بفریبند. به آنها گفتم من این وجاهت ملی را بعد از مرگم نمی خواهم،برای میهنم می خواهم. داریوش فروهر و همسرش و چند تن از نزدیکانشان مثل خورد به جانم افتاده شب و روز آزارم می دادند.

دکتر سنجابی درباره دکترصدیقی چنین گفته است:

درتمام مبارزات و درگیریهای پیش ازانقلاب دکترصدیقی در جبهه ملی شرکت و فعالیت نداشت. هرچندشاه نوشته که (به دکتر صدیقی از جبهه ملی مراجعه شد) ولی دکترصدیقی باید این دعوت را مخصوص خود تلقی کرده باشد بهمین جهت پس از مذاکره باشاه بهیچوجه در مقام گفتگو با جبهه ملی برنیامد تا برای تشکیل کابینه مشورت کند. بدین جهت ما در محظور بزرگی قرار گرفتیم و اعلام نمودیم که انتظار همکاری ازما نداشته باشد. دکتر صدیقی هم با درك واقعیات آن زمان زیر بار قبول مسئولیت نرفت. متأسفانه درآن زمان وضع به صورتی بود که هیچ امیدی برای کامیابی ایشان وجود نداشت.

* * *

بهرحال دکترصدیقی بدون قبول هیچ سمتی درایران ماند و در ۱۲ بهمن ۱۳۶۹ در تهران درگذشت. از او در داخل و خارج فوق العاده تجلیل شد که مخصوصاً نشریات خارج ازکشور بطور مفصل درباره او نوشتند و اورا از رجال شریف و صدیق معاصر ایران دانستند.

ابراهیم صهبا نیز در مرگ او شعری سرود که دوبیت آن چنین است:

صدیقی آنکه چونامش صدیق بود و شفیق
زجان و دل به سرش عشق پاك ایران بود
نه حرص مال در او بود و نی هوای مقام
که با مناعت و با افتخار شایان بود

مذاکرات شاه با دکتر بختیار

سرانجام پس از چندروز مذاکره و مطالعه دکترشاپور بختیار نخست وزیری را پذیرفت که در این باره مطالب به صور مختلف نقل شده است.

بختیار جریان شرفیابی خود را چنین بیان می کند:

وقتی باشاه در کاخ نیاوران روبرو شدم اولین جمله شاه این بود: شما را چه مدتی است ندیده ام؟ ۲۵ سال است. گفت این پدیده خمینی چه صیغه ای است؟ گفتم بسیارساده است. واکنش مردم است در مقابل دولت هائی که ما بارها از اعلیحضرت تقاضا کرده بودیم ازآنها پشتیبانی نفرمائید. چون بدون حمایت معنوی شما هیچکس این دولت هارا تحمل نمی کرد، من به پائیز عمر رسیده ام، دراین تالاری که من درآن شرفیاب شده ام حرفهای سراسر دروغ بسیار شنیده اید، اگر اعلیحضرت اجازه می دهند که حقایق را ولو تلخ بیان کنم و اگر تمایل ندارند من مرخص می شوم، هروقت احضار بفرمائید در خدمت خواهم بود تا افکارم را درباره ایران صمیمانه بیان کنم.

شاه گفت حقایق را بگوئید، راجع به صدیقی چه فکر می کنید؟ گفتم مردی است وطن پرست، صاحب فکر و بسیار شریف، اگر بتواند دولتی تشکیل دهد هرگونه کمکی به او خواهم کرد.

شما در تظاهرات اخیر شرکت نکردید؟ خیر. من به اصول وفادارم و نمی توانم با جمعی که ایده آل و مشی سیاسی آنها با من منطبق نیست بیامیزم و فریاد برآورم. پس چرا سنجابی رفت؟ بهتر است از خود او سئوال بفرمائید.

کجا زندگی می کنید؟ حدود یك کیلومتری کاخ. هروقت به وجودتان نیاز بود به شما اطلاع خواهم داد.

ده روز بعد اعلیحضرت دوباره مرا به حضور طلبید. این ملاقات کوتاه تر بود و ۲۰ دقیقه طول کشید.

اعلیحضرت گفتند:وقت تنگ است آیا حاضرید دولتی تشکیل دهید؟ گفتم باید مسئله را با دقت بیشتر بررسی کنم. باید در فکر همکارانی باشم که مورد اعتماد و احترام مردم باشند. محتمل است ناگزیر شوم ازافرادی که چندان شهرت ندارند و آلوده به مسائل مشکوك نیستند دعوت کنم. بله وقت تنگ است متوجهم. تقاضای ده روز وقت دارم تصور نمی کنم ازاین سریع تر ممکن باشد. ولی

نهایت کوشش را می کنم.

وقتی کاخ را ترك کردم احساس نمودم که مسئولیت سنگین است. اگر اوضاع آرام بود کسی ازمن نمی خواست که کابینه تشکیل دهم. دیگر مسئله شاه و قانون اساسی نبود بلکه مسئله مملکت بود. یك ساعت بعد وقتی به خانه رسیدم اعلیحضرت تلفن کردند کابینه تان را چه روزی می توانید معرفی کنید تا آن روز را در تقویم در نظر بگیرم. گفتم قبل از ده روز نمی توانم. گفتند پس فردا بیائید شرایط تان را برای تشکیل دولت توضیح بدهید.

من با شتاب ۱۲ نفری رادعوت کردم وخواستم تمام پیشنهادات و قطعنامه های متینگ هارا جمع کنند که دیدم درمواردزیرهمه گروه ها توافق دارند. آن را برنامه کوتاه مدت دولت قرار دادم. آنچه مردم می خواستند اول: آزادی مطبوعات - دوم انحلال ساواك - سوم آزادی زندانیان سیاسی - چهارم انتقال بنیاد پهلوی به دولت - پنجم حذف کمیسیون شاهنشاهی - دو شرط شخصی هم داشتم یکی این که تمام وزراء به انتخاب خودمن باشد و دیگر این که از اعلیحضرت بخواهم اگر امکان داشته باشد سفری به خارج بکنند.

پیشنهادات بدون بحث مورد قبول قرار گرفت. در مورد انتخاب وزراء پادشاه گفت شما فهرست وزراء را بدهید تا نظرم را بدهم. درباره مسافرت در نظر دارم ولی فعلاً نمی توانم ازجزئیات حرفی بزنم. این کار را ظرف چند روز آینده انجام خواهم داد.

بعداً وقتی با سنجابی مشاوره کردم گفتم حاضرم جای خودرا به شما بدهم. می دانستم که اومانع توافق صدیقی باشاه شده است. به من گفت شاه نخواهد رفت. اگر شمابتوانید اورا قانع کنید من با این که شما دولت را تشکیل بدهید موافقت دارم.

* * *

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ می نویسد:

شاپور بختیار از اعضای جبهه ملی تقاضای شرفیابی کرد. او وفاداری بسیار نسبت به سلطنت نشان داد و ادعا کرد تنها کسی

است که قادر است در این وضع بحرانی یك دولت ائتلافی تشکیل دهد. من وقتی مشاهده کردم که او با اشتیاق فراوان وفاداری خودرا نسبت به قانون اساسی ومشروطه سلطنتی اعلام می کند پیشنهادش را قابل قبول یافتم. او با وجود مشکلات فراوان موفق شد دولت را تشکیل دهد ولی قادر به اجرای برنامه های پیشنهادی خود نشد زیرا دوستان سابقش در جبهه ملی در کار او خرابکاری می کردند.

⁂

یکی از روزنامه ها نوشت: پس از شرفیابی بختیار یکی از نزدیکان دکتر سنجابی که همه جا با او بود (احمد سلامتیان) مأمور شد بدون این که شورای جبهه ملی تشکیل شود به بی بی سی خبر اخراج بختیار را بدهد. او گفت که شاپور بختیار شخصیت دوم جبهه ملی و یکی از سر سخت ترین مخالفان شاه که نخست وزیری او را پذیرفته از سوی دوستان خود از جبهه ملی طرد شد. خبر در تهران با شگفتی روبرو شد. زیرا بسیاری از اعضای هیئت اجرائی جبهه ملی حتی از ملاقات او باشاه خبر نداشتند که رادیو بی بی سی در برنامه فارسی خود اخراج اورا اعلام نمود.

بعداً اعلامیه زیر به تاریخ شنبه نهم دی ماه ۱۳۵۷ از طرف جبهه ملی منتشر شد: (طبق گزارش های رسیده آقای دکتر شاپور بختیار عضو جبهه ملی ایران بدون رعایت انضباط سازمانی مأموریت تشکیل دولت راپذیرفته اند. جبهه ملی ایران بدانسان که اعلام داشته است نمی تواند با وجود نظام سلطنتی غیرقانونی باهیچ ترکیب حکومتی موافقت نماید. شورای مرکزی جبهه ملی ضمن تقبیح شدید اقدام آقای شاپور بختیار به آگاهی همگان می رساند که در این شرایط تشکیل دولت از طرف ایشان بهیچ روی با مصوبات آرمانی و سازمانی جبهه ملی سازگاری ندارد و بهمین دلیل از عضویت جبهه ملی برکنار می گردند.)

دکتر سنجابی گفت در این جلسه ۲۶ تن ازاعضای شورایعالی حاضر بودند که تصمیم به اخراج بختیار گرفته شد.

* * *

دکتر صدیقی که خود نخست وزیری رانپذیرفته بود گفت دکتر بختیار دارای دو ویژگی خاص می باشد. یکی شجاعتی است که در این شرایط که همه فکر قهرمان شدن دارند او پا به میدان می گذارد. ویژه دوم عشق و علاقه ایست که به کشور و استقلال ایران دارد. وظیفه ما کمك به اوست. دکتر امینی هم خواستار موفقیت دولت بختیار شد.

دکتر سنجابی می نویسد: چندروز بعد از دیدارمن باشاه دکتر بختیار با تلفن گفت برای مطلب مهمی می خواهم با شما مشورت کنم و جلسه ای در منزل مهندس حقشناس تشکیل شد.مهندس حسیبی و علی اردلان و عزالدین کاظمی و چندتن دیگر بودند. بختیار گفت آمدند و مرا خدمت اعلیحضرت بردند. پرسیدند به چه کیفیت ممکن است حکومت جبهه ملی تشکیل شود؟ اظهار داشت من گفته ام مطلب همانهاست که دکتر سنجابی خدمت تان گفته است. اعلیحضرت گفتند مشکل ایشان مسافرت من به خارج بود با فکرهائی که کرده ام برای معالجاتی که احتیاج هست حاضرم به خارج بروم. ما همه خشنود شدیم. من گفتم باید حالا مشکل خمینی را رفع کنیم و لازم است همین امروز من همراه داریوش فروهر و یا یك نفر دیگر به پاریس برویم و با ایشان صحبت کنیم که مواجه با اعتراض و تحریك روحانیون نشویم. همچنین گفتم وسیله همان واسطه بخواهید که شاه مراالحضار کند تا شخصا بار دیگر با ایشان صحبت کنم که قبول کردند. همراه فروهر به منزل صالح رفتیم و مشاوره کردیم. مصلحت دیده شد که با آیت الله زنجانی هم صحبت کنیم و او هم قبول کرد که همراه ما به پاریس بیاید. انتظار این بود که شب شاه را ملاقات کرده و فردا صبح به پاریس برویم. بعداز ظهر خبرگزاری فرانسه ازمن پرسید که خبر نخست وزیری بختیار منتشر شده است. فورا به بختیار تلفن کرده و پرسیدم گفت چه اشکالی دارد؟ گفتم اشکال بر سر این نیست که شما نباشید. اشکال

در این است تازمانی که زمینه را فراهم نکرده ایم این کار بمنزله خودکشی است. گفت فردا به منزل حقشناس می آیم وجریان امر را مطرح می کنم. وقتی جمع شدیم گفت من قبول مسئولیت کرده ام و اشکالی در این کار نمی بینم. حقشناس گفت این کار تو موجب نابودی تمام زحمات ما می گردد. زیرك زاده گفت اول خودت را و بعد همه مارا رسوا می کنی. بختیار گفت حرفی که دیروز شما ها زدید با حرف امروز منافات دارد و با عصبانیت ازاتاق خارج شد. او گفت من تصمیم خودرا گرفته ام،شما هرکاری می خواهید بکنید. با این طرز شورای جبهه ملی را دعوت کردم.تمام آنها غیر از دکتر بختیار به منزل من آمدند. دکتر آذر - امیرعلائی - فروهر - حقشناس - حسیبی - زیرك زاده - دکتر احمد مدنی - ابوالفضل قاسمی و دیگران بودند و به اتفاق آراء شاید منهای یك رأی حکم اخراج ایشان صادر شد و طردش کردیم. حتی یك نفر از افراد سرشناس ملیون حاضر به همکاری بااو نشد.

دکتر سنجابی چنین اعلام کرد: چون بختیار از موقع اعلام شده از جبهه ملی خارج شده و ماده اولیه بیانیه ما عملا زیرپا گذارده شده، نتوانستیم رفتار ایشان را بپذیریم. بهمین دلیل گریزی برای همه ما جز اخراج و تقبیح ایشان باقی نمانده بود.

رسول مهربان در کتاب (احزاب بورژوازی لیبرال در مقابله با جنبش کارگری و انقلابی ایران) می نویسد:

در آذرماه ۱۳۵۷ پس از ۱۷ سال پلنوم حزب ایران در منزل دکتر شاپوربختیار تشکیل شد. درکنگره شهریورماه ۱۳٤۰ نگارنده نماینده تهران بودم.

در این پلنوم در حالی که پرچم و علامت حزب ایران به همراه فاب عکس مصدق پشت سر بختیار بود جلسه افتتاح شد. جلسه خیلی بی برنامه بود. قیافه سازشکارانه آنها که ۲۷ سال به همه گونه سازش بادربار و دستگاه تن داده بودند مشخص بود. بختیار سخت برای انتخاب یك کمیته مرکزی تلاش می کرد که به علت

مخالفت گروهی برای مدت ۱۵ روز به عقب افتاد. وقتی پس از ۱۵ روزپلنوم تشکیل شد دکتر سنجابی به جلسه وارد شد و پس از سخنرانی جلسه را ترك کرد. با این که سنجابی عضو حزب ایران بود خودرا بالاتر از آن می دانست زیرا رهبر بلامنازع جبهه ملی بود.

دکتر بختیار اعلامیه سه ماده ای دکتر سنجابی را مطلقا قبول نداشت و آن را خود سرانه و بدون اجازه شورای مرکزی جبهه ملی اعلام کرد. بختیار می گفت رهبر سیاسی من دکتر مصدق است و رهبری هیچ فردی را قبول ندارم و براین اساس باید شاه سلطنت کند نه حکومت.

دراین جلسه تحت فشار اللهیارصالح و شخصیت خمینی سرانجام اعلامیه پاریس در جلسه هفتم دیماه ۱۳۵۷ به اکثریت آراء تصویب شد و دکتر بختیار اعلام کردکه فقط ۷۰ درصد اعلامیه مزبور را قبول دارد و به آن رأی نداد.

در قطعنامه پلنوم حزب ایران توافق سه ماده ای دکتر سنجابی را سنگ بنای (حکومت مشترك جبهه ملی و خمینی) اعلام داشتند.

در این پلنوم شاپور بختیار به عنوان دبیر کل حزب تعیین شد و با این که مسئول اجرای قطعنامه پلنوم گردید روزهفتم دی ماه ۵۷ به کاخ نیاوران رفت و حضور شاه شرفیاب شد.

اللهیار صالح جریان پلنوم را یك پیروزی برای خود و شکست برای بختیار می دانست. خبر شرفیابی. اللهیار صالح را مضطرب ساخت و می کوشید که او را از قبول نخست وزیری منصرف کند. در همان روزها معلوم شد که بختیار درقبول نخست وزیری از حمایت بسیاری ازشخصیت های جبهه ملی برخورداراست.گروه زیرك زاده - حق شناس - مهندس بیانی از او حمایت می کردند ولی مهندس حسیبی می کوشید بختیار را منصرف کند.

ابوالفضل قاسمی و رحیم شریفی همراه خلیل الله مقدم می کوشیدند مخالفت صالح و گروه هوادار او را به مدت یك ماه متوقف

سازند ولی صالح می گفت حتی یك ساعت هم با نخست وزیری بختیار موافق نیستم.

بختیار در آن روزها ازحمایت همه جانبه حزب ایرانی ها برخورداربود. رحیم شریفی - خلیل الله مقدم - ابوالفضل قاسمی - قاسم لباسچی - محمود مانیان - مهندس بیانی - دانشپور همراه دکتر محمودعنایت شب وروز در منزل بختیار مقیم شدند و برای جلب رضایت صالح تلاش می کردند.

در کابینه بختیار رجال معروف جبهه ملی شرکت نکردند. مهندس صمیمی و جواد خادم ازاعضای حزب ایران در کابینه عضو شدند و عده ای نیز منتظر بودند که اگر قیام و اعتراض مردم فروکش کرد در کابینه پست های لازم را عهده دار شوند. در حقیقت کابینه ای که دکتر بختیار به شاه معرفی کرد (کابینه سایه) نام گرفت یعنی عده ای دیگر پشت سر ایستاده اند و این وزراء در حقیقت سایه آنها هستند. نگارنده علیه کابینه بختیار در حزب ایران اعلامیه دادم و ابوالفضل قاسمی به نگارنده اعتراض کرد ولی سرانجام خود او هم به مخالفین پیوست. معهذا اکثریت افراد حزب ایران به حمایت از بختیار ادامه دادند با سرنگونی رژیم دیگر وضع تغییر کرد.

* * *

جین پاتریك نماینده ریگان در سازمان ملل گفته است:تردیدی نیست که آمریکا به خروج شاه از ایران و انتصاب بختیار به نخست وزیری کمك کرده است.

همچنین نشریات خارجی نوشتند (جرج براون) نماینده وزیر خارجه انگلستان در سفر به ایران به شاه توصیه کرده بود که مدت دوماه از ایران خارج گردد و شاپور بختیار رابه نخست وزیری منصوب سازد.

* * *

احمدعلی انصاری ازبستگان فرح پهلوی درباره نخست وزیری

دکتر بختیار چنین می نویسد:

درمورد نخست وزیری ارتشبد اویسی فرح پهلوی مخالف بود. او سعی داشت که بااستفاده از بیماری شاه درزمان بحران باعنوان نایب السلطنه بر کشور حکومت کند. بهمین جهت رضا قطبی در دربار نفوذ زیادتری پیدا کرده بود. دوستی نزدیك فرح با همسر کارتر ونزدیکی بامحافل آمریکائی از طریق گروه (اسپن) امیدواری هائی برای فرح ایجاد کرده بود و تا آخرین روزها در اجرای این نقشه می کوشید. حتی می توان گفت تیم شهبانو فرح مخصوصا رضا قطبی در انتخاب بختیار برای نخست وزیری او دست داشته اند. بختیار در اصل پسر خاله رضا قطبی می باشد. مادر رضا قطبی (لوئیزقطبی) دختر صمصام السلطنه و خاله شاپور بختیار می باشد. این گروه سنگهائی در راه نخست وزیری دکترصدیقی انداخته و زمینه را برای نخست وزیری بختیار آماده ساختند. رضا قطبی از افراد با نفوذ دوران شاه بود و قدرتش بیش از آن است که شناخته شده است. او در حقیقت کوه یخی بود که قسمتی ازآن ازآب بیرون آمده بود. او با فرح پیوند عاطفی و فامیلی داشت. فرح به او ایمان داشت.

از مذاکراتی که مرتب با شاه داشتم در تابستان سال ۵۷ برایم روشن شد که شاه به علت بیماری کار خودرا تمام شده می دانست و قبول داشت که نه همسر و نه پسرش قادر به ادامه حکومت نیستند بهمین جهت همه چیز را رها کرده بود تاهرچه می خواهد بشود. خیلی ها شاه رابه ایستادگی دعوت می کردند امافرح و یارانش که شیوه لیبرالیسم را پیش گرفته و سوداهائی داشتند راه دیگر می رفتند. شاه برای ترك کشور روزشماری می کرد تا خودرا از آن وضع خلاص کند. رستم امیر بختیار می گفت شاه هرروز سئوال می کرد که گذرنامه اش چه شده است؟

من اعتقاد دارم که شاه حقیقتا عقیده نداشت که فرمان خونریزی بدهد تا تاج و تخت حفظ شود. خود او چندین بار گفت اگر

می زدم و می کشتم تا عمر داشتم به حکومت ادامه می دادم ولی آن را نمی خواستم. شاه اصلاً سرخورده شده بود که چرا وقتی خودش و پدرش این همه خدمت به مردم ایران کرده اند با چنین مخالفتی روبرو شود؟ در اینجا می خواهم دو نکته را یاد آور شوم یکی این که شهبانو قصد داشت هنگام سفر شاه در تهران بماند اما شاه با این نظر مخالفت کرد ولی دو تن از اعضای تیمش (رضا قطبی - فریدون جوادی) در ایران ماندند که به مخفیگاه رفتند و شهبانو برای خروج آنها از کشور سه میلیون دلار خرج کرد.

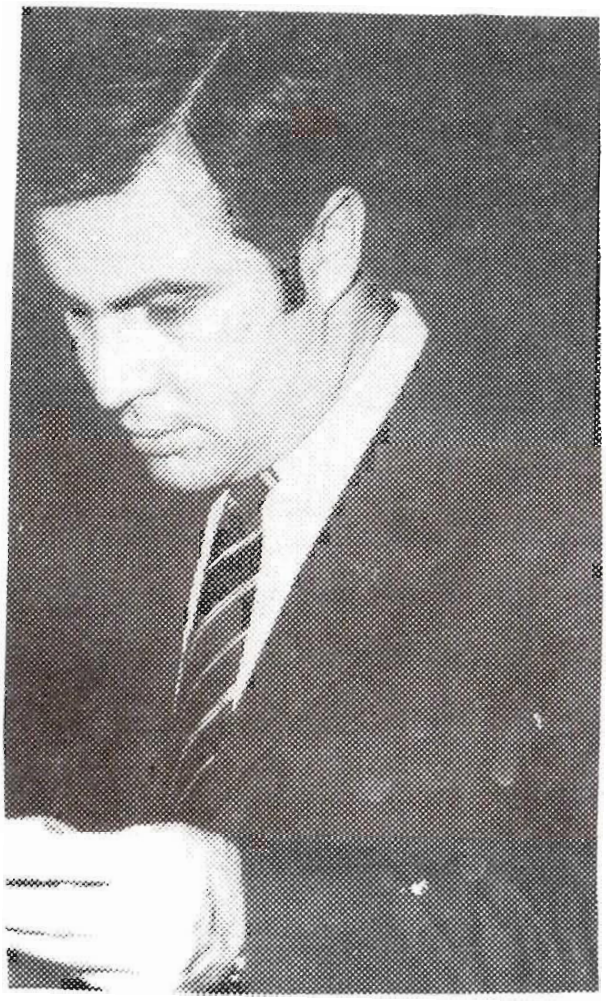

آیا رضا قطبی در روزهای بحران نقش مؤثری داشت؟

بیانات مهم شاه

درآخرین جلسه هیأت رئیسه مجلسین

یکی ازجریانات جالب سیاسی آخرین روزهای سلطنت محمد رضاشاه پهلوی شرفیابی هیأت رئیسه دومجلس شورایملی وسنا بود. در اوایل دی ماه ۱۳۵۷ آخرین روزهای کابینه نظامی ازهاری اوضاع به شدت بحرانی شده بود. من هر روز ساعت ۷ صبح به مجلس می آمدم. اتاقم مرکز اجتماع نمایندگان مجلس بود. هریك ازآنها با اطلاعاتی که از حوزه های انتخابی خود داشتند به شدت نگران اوضاع بوده می گفتند تکلیف چیست؟ آینده چه خواهد شد؟ چگونه می توان کشور را نجات داد؟ در حقیقت من و دکتر سعید هم که شب و روز با کلیه مقامات مملکتی در تماس بودیم چندان از اوضاع اطلاعی نداشتیم و نمی دانستیم چه باید کرد؟و برای نمایندگان هم که بعضی ازآنها حوزه های انتخابی شان وضع نا به سامانی پیدا کرده بود راهی به نظرمان نمی رسید. منزل من و سرتیپ صفاری در خیابان نیاوران پهلوی هم بود که اکثر عصرها باهم تبادل نظر می کردیم. تقریبا همه روزه به منزل ایشان می رفتم.

دوستی من با سرتیپ صفاری ازسال ۱۳۲۶ آغاز گردید. او رئیس شهرباتی بود و نویسنده سردبیر روزنامه داد که شروع به انتشار مطالب جالبی از پرونده های جنائی به نام (داستان های واقعی) نموده بودم. برای این منظور به دیدار رئیس شهربانی رفتم و از او خواستم که دستور دهد خلاصه ای از پرونده هائی را که امکان دارد در اختیارم بگذارند. این کار انجام شد و خیلی از مطالب از جمله پرونده (قتل فرح شاد لیستر) را دراختیارم گذاردند که انتشار آن موجب سروصدای زیادی شد. در همان ایام سرتیپ صفاری در مجله شهربانی طی مقاله ای چنین نوشت:

«روزی در دفتر کارم مستغرق در اندیشه نشسته بودم که چه کنم بار مسئولیت سنگین را به سر منزل مقصود برسانم که ناگهان جوانی آراسته که از ناصیه اش نوردانش و معرفت فروزان بود باقیافه بس دلنشین که تبسمی نمکین برگوشه لب داشت وارد و از من خواست که اجازه دهم مأمورین آگاهی اوراق سیاه جنایاتی راکه به کشف آن موفق شده اند از نظرم بگذرانند تابتوانم برای عبرت همگان حقایقی رابه رشته تحریر در آورده خدمتی به عالم اجتماع کرده باشم. به او پاسخ دادم:

اسرار جهان چنانچه در دفتر ماست گفتن نتوان زآنکه وبال سرماست
چون نیست دراین مردم نادان اهلی نتوان گفتن هرآنچه درخاطرماست

جوان تیزهوش گفت اهتمام می کنم که اسرار خانوادگی افراد را محفوظ بدارم. تأمل راجایز ندانسته دستور اقدام دادم. دیری نگذشت کتابی به دستم رسید که حاصل زحمات ونتیجه تحقیق و تفحص این جوان صاحبدل (مصطفی الموتی) بود که به حکم قرعه جوانی توانسته بود از مندرجات مخصوص پرونده های جنائی چنین حکایاتی دلنشین تنظیم نماید.

الموتی با انتشار کتابهای (داستانهای واقعی) خدمت جالبی به عالم ادب و اجتماع نموده و مبتکر سبکی نوین گردیده است.

آفرین باد برچنان قلمی کاید از نوک آن چنین رقمی»

ازآن ایام با این مرد شریف دوست شدم و تصادف ایام چنین شد که در نیاوران همسایه باشم و هنگام عضویت در حزب ایران نوین ایشان رهبر فراکسیون در مجلس سنا و نویسنده هم رهبر فراکسیون در مجلس شورای ملی بودم و این دوستی و الفت ادامه یافت. خاطرات مهمی اززمان رضاشاه و محمدرضاشاه داشت. قلمش شیوا و روان بود. ای کاش آنهارا به رشته تحریر در می آورد.

بهرحال در یکی از روزهای اوایل دی ماه ۵۷ که در باره اوضاع بحرانی کشور باهم صحبت می کردیم به این فکر افتادیم که نمایندگان دو مجلس و یا لااقل هیأت رئیسه مجلسین حضور شاه رفته و درباره اوضاع کشور با معظم له مذاکره کنیم. ایشان وسیله تلفن با دکترسجادی رئیس مجلس سنا صحبت کرد و من هم دکتر سعید را در جریان گذاردم. قرارشد رئیس مجلس سنا ترتیب کار را بدهد. وقتی می خواستیم به خانه دکتر سجادی که در داودیه بود برویم شاهد اجتماع عظیمی از مردم در مقابل پمپ بنزین شمیران بودیم که مردم پیت به دست در آن سرمای شدید دیماه شعارهائی علیه شاه و رژیم می دادند و ما هم به سختی توانستیم از وسط جمعیت عبور کنیم. چون تیمسار صفاری می گفت عبور از وسط چنین مردم عصبانی خطرناك است در مراجعت ازراه سلطنت آباد به خانه های خود رفتیم. وقتی به منزل رسیدم تلفن شد که ساعت ۱۱ صبح فردا که شنبه است برای شرفیابی به کاخ صاحبقرانیه بیائید. لباس تیره است و نیم ساعت زودتر در کاخ باشید.

فردا صبح وقتی به کاخ صاحبقرانیه رفتیم همه درباریان را نگران دیدیم. آنها به یکایك ما می گفتند که روحیه اعلیحضرت خوب نیست ایشان را تقویت کنید زیرا با این وضع آینده خطرناك خواهد بود. وقتی بایکی از درباریان کنار یکی ازپنجره های پارك نیاوران صحبت می کردم با اشاره دست گفت اعلیحضرت تشریف آوردند.

دیدم که یك اتومبیل کوچك (ب. ام. و) ازسمت قصر خصوصی شاه به سمت دفترآمد و شاه تك و تنها در حالیکه اتومبیل را میراند کنار دفتر توقف کرد. درباریان درب اتومبیل را باز کردند و شاه پیاده شد در حالیکه پالتوی خودرا به روی دوش انداخته به سرعت از پله ها بالا رفت. همان درباری ازمن پرسید هیأت رئیسه دومجلس چندنفر هستند؟ گفتم ۲٤ نفر که دویاسه نفر حضور ندارند. گفت ۲۲ صندلی کافی است؟ ضمن تأیید پرسیدم جریان چیست؟ گفت قرار است در سالن مشاوره حاضر شوید. پس از لحظه ای مارا به اتاقی بردند که کنار دفتر شاه قرار داشت و میز بزرگی هم در وسط اتاق بود که دور میز ۲۳ صندلی قرار داشت. وقتی به اتاق رفتیم شاه وارد شد. با کلیه سناتورها و وکلا دست داد و خود در بالای میز روی صندلی نشسته و هیأت رئیسه دو مجلس در دو طرف قرار گرفتند. یك طرف وکلا و یك طرف سناتورها. در تمام مدتی که نماینده مجلس بودم و کراراً توفیق دیدار و شرفیابی هیأت رئیسه مجلس یا مجلسین حاصل می شد این برای اولین بار بود که لباس رسمی برتن نداشتیم و دیگر اینکه شاه ضمن ابراز محبت به همه با یك یك وکلا و سناتورها دست داد و به همه اجازه داد که روی صندلیها نشسته در باره کارهای مملکت با او مشاوره و بحث کنیم. شاه که در گذشته همیشه خود صحبت می کرد و اظهارات رؤسای مجلسین قبلا تهیه شده و تشریفاتی بود این بار گفت خواهش می کنم بنشینید و درباره اوضاع مملکت صحبت کنیم. در شرفیابیهای قبلی می دیدم گاهگاهی شاه از بعضی از اعضای هیأت رئیسه سئوالی می کرد و او هم پاسخی می داد و اگر غیراز رئیس مجلس کسی حرف می زد برخوردشاه بصورتی بود که این طور وانمود می گردید که آن حرف زیادی است و همان اظهارات رئیس کافی بود. اما این بار شاه می خواست باهمه حرف بزند و از اوضاع بهتر و بیشتر و دقیق تر آگاه شود. حیف که دیر به این فکر افتاد و الا خیلی از مشکلات زودتر و بهتر حل می شد.

وقتی شاه روی صندلی نشست من اعلیحضرت را خیلی نگران دیدم. قیافه پریشانی داشت. مردمك چشم او حرکت سریع و عجیبی می کرد. نمی دانم این از ترس و یا از شدت بیماری سرطان و یا بی وفائی خیلی از نزدیکان و یا نگرانی بی حد و حصر از اوضاع و وحشت از عدم ثبات و آرامش کشور بود که از آن شاه مقتدر و مطمئن به آینده و امیدوار و مورد احترام جهانیان، چنین مردی مضطرب و پریشان و نگران ساخته بود که در تمام مدت شرفیابی این حالت اضطراب لحظه ای از او دور نمی شد و در میان کلماتش یأس و نومیدی فراوان وجود داشت.

جریان دقیق این جلسه راتهیه کرده بودم که در تهران ماند و هنگام مصادره خانه ام ازبین رفت و اکنون پس از سال ها با مراجعه به حافظه قسمتی از آن را نقل می کنم. امیدوارم اشتباهی نداشته باشد.

دکتر سجادی رئیس مجلس سنا ضمن تشکر از این که اجازه شرفیابی داده اید گفت: همه ما نگران اوضاع کشور هستیم شرفیاب شده ایم با کسب اطلاع از شاهنشاه بتوانیم وظایف خودرا بهتر انجام دهیم.

دکتر سعید گفت: نمایندگان مجلس شورایملی که در این شرایط سخت وظایف خود را به بهترین وجه انجام می دهند اطلاع دقیقی از اوضاع ندارند و امروز شرفیاب شده اند تامطالب رابگویند و فرمایشات ملوکانه را هم اصغا کنند.

اعلیحضرت گفتند: خوب. حالا مطالب تان را بگوئید. اولین کسی که داوطلب صحبت شد من بودم. فرصت خوبی بود و باید با کمال احترام حقایق اوضاع به اطلاع ایشان می رسید.

به عرض رساندم که اوضاع کشور بسیار وخیم است. نمایندگان مجلس هر روز با تحمل رنج و مشقت و ناراحتی های فراوان خود را به مجلس می رسانند تا وظایفی را که به عهده گرفته اند انجام دهند ولی وضع به قدری بحرانی و خطرناك است که هیچیك ازآنها

اطمینان ندارند که شب هنگام سلامت به خانه خود باز گردند. در شهر تهران کراراً جلوی اتومبیل های مارا می گیرند و بانصب شعارهائی علیه رژیم روی شیشه اتومبیل ها اجازه عبور می دهند. اطلاعات ما این است که قشریون مذهبی و کمونیستها باهمکاری سایرمخالفین قصد براندازی رژیم رادارند (اعلیحضرت گفتند به حرفهایتان اضافه کنید با کمك خارجیها) البته خارجیها همواره نقش مهمی در این جریانات داشته اند و این بار مثل این که نقش مهمتری را بازی می کنند. آنچه در تاریخ ما دیده می شود همواره سلطنت و روحانیت در کنار هم بوده و توانسته اند مملکت را از خطرات مهمی نجات دهند ولی حالا روحانیت درست در جهت مخالف سلطنت قرار گرفته و احساس می شود که بین سلطنت و روحانیت دیوار عظیمی به وجود آمده که ازبین بردن آن به سهولت عملی نیست.آیا به نظر شاهنشاه بهتر نیست که اقداماتی صورت گیرد که تفاهمی برقرار گردد (شاهنشاه گفتند در این باره خیلی اقدام شده ولی به جائی نرسیده ایم) بهرصورت روز به روز دامنه تظاهرات و تحریکات در داخل و خارج افزایش می یابد. در نتیجه طرفداران رژیم و مقام سلطنت و قانون اساسی هم تدریجاً ضعیف تر می گردند. به خصوص شایعات مربوط به سفر شاهنشاه به خارج از کشور دراین موقعیت حساس برنگرانیها افزوده و احتمال زیاد داده می شود که با وقوع سفر اختلافات زیادی بین سازمانهای مدافع رژیم و دستگاههای امنیتی ونظامی پدیدآید و در نتیجه طرفداران سلطنت نتوانند وظایف خودرا برای حفظ رژیم انجام دهند. دولت نظامی بسیار ضعیف و ناتوان است. بعضی از وزرای کابینه صریحاً از ما خواهش می کنند که به دولت رأی عدم اعتماد بدهیم تازودتر میدان را خالی کنند. خیلی از وکلا و خانواده آنها را تهدید می کنند که اگر از رژیم حمایت کنید شما را خواهیم کشت و خانواده شما را نابود خواهیم کرد. با وجود این تهدید ها اکثریت وکلای مجلس ایستادگی می کنند ولی خبر مسافرت اعلیحضرت

همه را نگران کرده و اگر ممکن است تجدیدنظر فرمائید.

چندتن دیگر از وکلا وسناتورها ازقبیل محمدعلی مسعودی - حاج عزالممالك اردلان - فاضل سرجوئی - جلال تقوی - خانم جهانبانی مطالبی گفتند که متأسفانه مطالب یادداشت شده درتهران ماند .

سناتورمحمدعلی مسعودی گفت: برای اطلاع آقای دکترالموتی و سایر همکاران باید عرض کنم که نه تنها کمونیستها و حزب توده و حامیان آنها بلکه خارجیها هم در برپا کردن این آشفتگیها و اغتشاشات دست دارند واطلاعاتی هم دراین زمینه پیدا کرده ام (دراینجا اعلیحضرت مطلب را تصدیق کردند و بعدا هم در کتاب پاسخ به تاریخ به آن اشاره نموده اند).مسعودی گفت متأسفانه در سازمانهای داخلی هم کمونیستها به یاری آخوندها آمده و متفقاً علیه رژیم عمل می کنند. مثلاً در حادثه سینما رکس آبادان که مسلم شده از طرف مخالفین به خصوص آخوندهای تروریست انجام شده و مسبّب آن هم دستگیر گردیده ولی چون قاضی مربوطه کمونیست است متهم را آزاد ساخته زیرا می داند اگر اعترافات او فاش شود روشن خواهد شد که چه کسانی سینما رکس آبادان را آتش زده و به شایعات پایان داده خواهد شد. همین جریانات موجب شده که اوضاع روز به روز آشفته تر می گردد و مطابق گزارشاتی در کردستان عده ای دست به تحریکات زده و قصد تجزیه کردستان را دارند.

جلال تقوی گفت: اگر ما نترسیم و همگی دست به دست هم بدهیم و طرفداران رژیم و مشروطه سلطنتی را جمع کنیم و همه متفقا به مقابله بپردازیم توفیق پیدا می کنیم ولی اگر میدان را خالی نمائیم نمی توانیم موفق شویم. از مازندران عده ای گفته اند اگر لازم باشد برای مبارزه با آشوبگران ما حاضریم به تهران بیائیم.

در این جلسه همچنین گفته شد طرفداران شاه و مقام سلطنت و قانون اساسی زیاد هستند ولی هیچگونه تشکیلات و سازمانی

ندارند و نمی دانند چگونه اقدام کنند. با انحلال احزاب طرفدار رژیم و جلوگیری از فعالیت سایر سازمانها جا و مکانی برای ابراز عقیده مردم معتقد به شاه و رژیم وجود ندارد و باید فکری کرد که از نیروی مردم برای حفظ رژیم و مقابله با وضعی که مخالفین ایجاد کرده اند بهره برداری شود.

اعلیحضرت در پاسخ چنین گفتند: شما ها خوب می دانید که من خدمات زیادی به این کشور واین مردم کرده ام ومی خواهم ایران را به پای متمدن ترین کشورهای جهان برسانم. خارجیها مخصوصاً از زمانی که برای استیفای حقوق ملت ایران و افزایش بهای نفت اقدام کرده ام به شدت کینه مرا به دل گرفته و به تحریکات علیه من پرداخته و رسانه های گروهی را وادار کرده اند که مطالب خلاف واقع درباره تعدی و تجاوز رژیم ایران و کارهای ساواك و نقض حقوق بشر منتشر سازند و هرنوع اتهامی را به رژیم می زنند. من از سال ها قبل گفته ام که مارکسیست های اسلامی به دشمنی با رژیم پرداخته و مرتجعین و کمونیستها دست دردست هم با پشتیبانی خارجیها این وضع را به وجود آورده و نمی خواهند بگذارند که ملت ایران در اجرای برنامه های خود توفیق حاصل کند. من در این چند ماه خیلی تلاش کرده ام ولی کوشش های من به جائی نرسیده است. درباره سفر به خارج از کشور صحبت شد' البته هر انسانی احتیاج به (چك آپ) دارد. من هم مدتی است تصمیم گرفته ام که برای کارهای پزشکی به خارج بروم ولی به علت وضع وخیم کشور آن را به تأخیر انداختم. شما که نمی دانید در سه ماه اخیر به من چه گذشته است؟ این وضع به کلی سلامت مرا به خطر انداخته وناچار هستم که به پزشکان خارجی مراجعه کنم. از مدتی قبل به این فکر افتادم برای اینکه اوضاع آرام شود ازبین مخالفین یك نفر را نخست وزیر کنم. این وضع مرسوم است. در خیلی از کشورها که بحران روی می دهد از خود مخالفین فردی را می آورند که اوضاع آرام شود. با دکتر سنجابی مذاکره کردم به جائی نرسید. با دکتر صدیقی

صحبت شد اورا مرد شریف و منصفی دیدم. دکتر صدیقی می گوید به شرطی نخست وزیری را قبول می کند که در جزیره کیش یا بندرعباس یا نقطه دیگری ازایران باشم و مسافرت به خارج را صلاح نمی داند. ولی وزرائی که می خواهند با ایشان کارکنند گفته اند به شرطی قبول وزارت می کنند که من از کشور خارج شوم که آنها با دست بازتری به کار بپردازند. بهمین جهت با تمام توافقی که با دکتر صدیقی شده بود توفیق نیافت که کابینه تشکیل دهد. با دکتر شاپور بختیار مذاکره شد' اورا خیلی مصمم و قوی دیدم، او معتقد است که باید حتماً از کشور به خارج بروم تا اوضاع آرام شود. به علاوه او می گوید برای قبول نخست وزیری قبلا باید مجلسین به او ابراز تمایل کنند تا این کار را قبول کند. بهمین جهت خواستم شمارا در جریان بگذارم (دکترسجادی گفت آیا اعلیحضرت در جبین این کشتی نور رستگاری می بینید که دکتر بختیار را در نظر گرفته اید؟) اعلیحضرت گفتند من پس از مذاکرات زیاد به این نتیجه رسیده ام. حال اگر بین مخالفین نظر شما به اشخاص دیگری است معرفی کنید من حرفی ندارم.

درپایان اعلیحضرت گفتند: من هم می دانم با اقداماتی که برای زارعین در اصلاحات ارضی و شرکت های تعاونی و یاسهیم کردن کارگران در سود کارگاهها و اقدامات لازم برای برابری حقوق زن و مرد و سایر اصلاحات کرده ام در ایران خیلی ها طرفدار سلطنت هستند و اگر جمع و جور شوند تا حدودی می توانند با مخالفین مقابله کنند. همچنین اگر قرار باشد به اسلحه و نیروی نظامی متوسل شوم مسلماً اوضاع آرام خواهد شد ولی من نمی خواهم به خاطر حفظ سلطنت به ارتش دستور تیراندازی بدهم و با کشتار سلطنت کنم. شب و روز به مقامات انتظامی و امنیتی می گویم سعی کنید کسی کشته نشود زیرا من کسی نیستم که بخواهم باکشتار سلطنت کنم. با این طرز ملاحظه کنید در داخل و خارج چه هیاهوئی برای کشتار ها راه انداخته اند. البته وقتی تکلیف نخست

وزیر معین شد برای انجام کارهای پزشکی مدتی به خارج خواهم رفت و شورای سلطنت که نخست وزیر و رؤسای مجلسین درآن عضویت دارند وظایف سلطنت را عهده دار خواهند بود و امیدوارم به یاری خداوند متعال مشکلات به سرعت حل شده وآرامش به کشور بازگردد واین نا امنیها و نا به سامانیها پایان یابد.

* * *

وقتی از کاخ نیاوران خارج شدیم دکتر سعید از من و دکتر خطیبی خواست به خانه ایشان برویم و صحبت کنیم. وقتی دورهم جمع شدیم پرسید نظرتان درباره شرفیابی امروزچیست؟ گفتم من روحیه شاه را خیلی ضعیف دیدم و هرگز باور نمی کردم آن شاه مقتدر و مصمم و منظم و مطمئن چنین وضع و روحیه ای پیدا کند که احتمال می رود هر لحظه ازکشور خارج گردد که با وضع متشنج فعلی نظام کشور ازهم پاشیده خواهدشد. به نظر من با رفتن شاه به سرعت خمینی به ایران می آید و با نفوذی که کمونیستها و چپی ها در سازمانهای مختلف دارند اوضاع رابهم خواهند ریخت و ممکن است برتعداد ترورها و آدمکشی ها افزوده شده و وضع به صورت دیگری درآید که ازهم اکنون قابل پیش بینی نیست.

درهمان موقعی که مشغول صحبت بودیم شاه به رئیس مجلس تلفن کرد و ضمن اینکه ازمذاکرات شرفیابی سناتورها و وکلا راضی بود اظهار داشت برای اینکه بحران زودتر رفع شود ترتیبی بدهید که به دکتر بختیارزودتر رأی تمایل داده ود.

روزبعد دریك جلسه نیم رسمی که در تالار جلسه خصوصی تشکیل شد جریان شرفیابی را به اطلاع نمایندگان رسانیدم. البته وکلای اقلیت به خصوص پان ایرانستها به شدت با نخست وزیری بختیار مخالف بودند.

شرح در صفحه بعد



آخرین هیئت رئیسه ی مجلسین شورای ملی وسنا

درمهرماه ۱۳۵۷ هیئت رئیسه مجلسین سنا و شورایملی درکاخ صاحبقرانیه حضور شاه شرفیاب شده عریضه جوابیه ازطرف دکترسجادی رئیس مجلس سنا خوانده شد. هنگام خروج هیئت رئیسه این عکس به یادگار گرفته شد. ردیف اول ازراست به چپ:

ویدا داودی - فاضل سرجوئی - سیدحسین دها - سرلشکر مطبوعی - دکتر سجادی - دکتر سعید - امان الله اردلان - شوکت ملك جهانبانی - دکتر مصطفی الموتی.

ردیف دوم: حسن قرائی - دکترحسین خطیبی - مهندس گنجی - عمادتربتی - محمدعلی مسعودی - حبیب بهار - مهندس صائبی.

ردیف سوم: عبدالهادی آقایان - خورشید - یارافشار - وشمگیر.

چندتن از اعضای هیئت رئیسه در سفر بودند.

ضمیمه کتاب

چون در روزهائی که شاپور بختیار قبول مسئولیت کرد بحران در کشور اوج گرفته بود وارتش نقش مهمی در جریانات روز داشت از این جهت لازم به نظر رسید قسمتی از دو کتاب که یکی توسط ژنرال هایزر آمریکائی نوشته شده و دیگری درباره گفتگوی امرای ارتش می باشدمطالبی نقل گرددکه بیش ازپیش ازماجراهای روزهای بحران آگاه گردیم.

(هایزر) در نقش (نایب السلطنه) درایران

یکی از جریانات سئوال برانگیزی که در سال ۵۷ روی داد ورود ناگهانی ژنرال هایزر آمریکائی به ایران و شرکت در جلسات فرماندهان نظامی کشور و بحث و گفتگو درباره چگونگی کارهای کشور و رفع بحران بود. این کار به قدری مضحك بود که شاه و فرماندهان ارتش از ورود هایزر به ایران اظهار تعجب می کردند. وقتی هم هایزر همراه سولیوان به دیدار شاه می روند از او می خواهند که زودتر کشور را ترك کند. هیچ معلوم نشد هایزر به اجازه چه کسی وارد ایران شده است؟ چه کسی به او گفته درکارهای داخلی ما مداخله کند؟ اصولا این کار را چگونه می توان تعبیر و

تفسیر کرد؟

هایزر پس از مراجعت به آمریکا کتابی تحت عنوان (مأموریت من در تهران) منتشر ساخته که قسمت هائی ازآن نقل می گودد:

طبق مأموریت کارتر روز چهارم ژانویه ۱۹۷۹ عازم تهران شدم. ژنرال هیگ با این مأموریت مخالف بود. از نخستین دیدار با سولیوان احساس کردم که از اعزام یك نظامی بسیار ناخشنود است. سرانجام قرار شد من برنامه خود را با ارتشیان دنبال کنم و او به امور سیاسی بپردازد. بعداً فهمیدم که سولیوان برای نزدیکی با مخالفین رژیم شاه تلاش می کرد • اسامی صد تن از سران ارتش را تهیه کرده بودکه باید ازایران خارج شوند. ازمذاکرات او با مخالفین واشنگتن هم بی اطلاع مانده بود. او می گفت بختیار شکست می خورد ولی من می کوشیدم که سران ارتش در حمایت از بختیار یك پارچه شوند.

من از وضع ایران اطلاع دقیقی داشتم.کراراً با شاه ملاقات کرده و با افسران ارشد ایران تماس دائم داشتم. عده ای می گفتند شاه از ایران می رود و می دانستم اگر شاه برود امیران ارتش نیز خواهند رفت زیرا نه فقط مقام و قدرت بلکه سلامت جان خود را وابسته به حضور شاه در ایران می دانستند. معلوم بود که با رفتن شاه شیرازه ارتش ازهم پاشیده می شود و رژیم سقوط می کند و سقوط شاه منافع استراتژیك آمریکا را در این منطقه به خطر می اندازد. چنانکه دیدیم تاوان سقوط شاه برای آمریکا گران تمام شد.چون اگر ایران به همان سرعت به حرکت خود ادامه می داد آمریکا مجبور نمی شد برای ایجاد نیروی مداخله سریع در خلیج فارس میلیاردها دلار خرج کند. من می خواستم سران ارتش را متقاعد کنم که از دولت بختیار که مبعوث شاه است حمایت کنند و بگویم که دولت آمریکا هم از دولت ایران و سران ارتش حمایت می یکند. مسلم بود که هیچ زمامدار غیر نظامی بدون پشتیبانی ارتش نمی توانست مملکت را اداره کند. نظر کارتر این بود که هیچیك از

امیران ارتش نباید ازکشور خارج گردند و به شدت ازآنها پشتیبانی خواهد کرد.

روز ۵ ژانویه به دیدار سولیوان رفتم. پیامی از سایرس ونس به من داد که تا اطلاع بعدی دست به هیچ کاری نزنم. سولیوان گفت ارتش ازهم پاشیده است. شاه تمام شد و باید از مملکت برود. هرچه زودتر هم برود بهتر است وتلاش بختیار هم بی فایده می باشد. از این گفتار شگفت زده شده دیدم کارتر مرا برای تقویت بختیار و وحدت ارتش فرستاده ولی سولیوان می گوید بختیار شکست خواهد خورد. از اختلافات عمیق زمامداران خود دچار شگفتی شدم. سولیوان می گفت باید از بختیار بگذریم و به بازرگان بیندیشیم و او را به نخست وزیری برسانیم. ولی من به تماس با سران ارتش ادامه داده و سولیوان را در جریان می گذاشتم ولی او ازتماس های خود اطلاعات زیادی به من نمی داد.

ژنرال گست به من گفت از ۵۸ هزار آمریکائی اکنون ۱۲هزار نفر در ایران باقی مانده اند که تدارك سفر می بینند. باسران ارتش تماس گرفتم. شاه و ارتش او فقط به (تهدیدخارجی) به ویژه از سوی شوروی و عراق فکر می کردند و هیچ فکر نکرده بودند که اگر از داخل مورد تهدید قرار بگیرند چه باید بکنند. شاه کنترل کشور را در دست خود داشت و امنیت داخلی را در دست ساواك می دانست.

در تهران گفته می شد کودتائی در شرف وقوع است. این امر به دو بهانه ممکن بود صورت گیرد. ۱ - در صورتی که شاه ازکشور برود. ۲ - در صورتی که کنترل اوضاع ازدستش خارج گردد.

طوفانیان می گفت ازهاری نخست وزیر ناتوانی بود که هیچ کاری نتوانست از پیش ببرد، من بهتر ازاو می توانستم کار کنم، او حتی نتوانست به نظامیان برنامه ضد شورش بدهد، شورش نطفه کمونیستی دارد، اگر کمونیستها کنترل شوند مذهبیها از مشروطه سلطنتی پشتیبانی خواهند کرد. آمریکا باید خمینی را ساکت کند و گرنه کنترل عملی نمی شود. اگر شاه برود ارتش ازهم می پاشد.

طرفداران خمینی و اعضای جبهه ملی کنترل برق و نفت و مخابرات را در دست گرفته اند.

من از طوفانیان پرسیدم آیا برای کودتا برنامه ای هست؟ به شدت تکذیب کرد. ولی گفت ارتش اجازه نمی دهد که کمونیستها و مخالفین حکومت را در دست بگیرند. از شاپور بختیار هم چون برگزیده شاه است حمایت می کنیم و ضمنا دلخور بود که چرا شاه بختیار را انتخاب کرده است.

طوفانیان گفت برای این که خونریزی نشود تا آن موقع ارتش فقط گلوله لاستیکی و گازاشك آور به کار برده بود. چند ماشین ضد شورش به آلمان سفارش داده اند.

طوفانیان به سولیوان حمله کرد و گفت او شاه را به خروج ازایران برانگیخته است. چرا آمریکای کبیر نمی تواند خمینی را خاموش کند و چرا جلوی بی بی سی را نمی گیرد. ارتش در صدد است کنترل مملکت را به دست بگیرد بدون لطمه زدن به مردم و توقیف سران نهضت های مخالف رژیم. گفتم ارتش در ماه نوامبر این فرصت را به دست آورد ولی استفاده نکرد. طوفانیان گفت شاه فقط یك انسان نیست بلکه همه مملکت است. طوفانیان عقیده داشت که آمریکانبایدآشکارا از بختیارحمایت کند. چون خمینی به آمریکا و غرب حمله کرده و حمایت از بختیارنتیجه معکوس خواهد داشت.

در ستاد نیروی هوائی با سپهبد امیرحسین ربیعی ملاقات کردم. او به شدت به سولیوان حمله کرد و گناه سفر شاه را به گردن او انداخت. او گفت ملاها خیلی قدرت یافته اند ولی سرنخ در دست کمونیستهاست، هیچیك از ملاها قدرت چنین تظاهراتی را ندارند. ربیعی گفت اگر شاه برود دولت کنونی ناکام خواهد شد و کمیته کودتا تصمیم دارد در آن صورت قدرت را به دست بگیرد که اعضای آن عبارتند از (طوفانیان - ربیعی - حبیب اللهی) سرلشکر خسروداد هم عضو کمیته بود ولی او را کنار گذاشته بودند زیرا می خواست فورا وارد عمل شود همچنین موضوع تشکیل

کمیته را به بختیار گفته بود که به دستور شاه کمیته منحل شد. در همین وقت تلفن قرمز روی میز او زنگ زد که معلوم شد شاه با او صحبت می کند. هنگامی که گوشی راگذاشت با صدای لرزانی گفت شاه دستور داده هواپیمایش را حاضر کنم. ربیعی گفت من هم باید بروم. فکر می کرداگر بماند جانش را می گیرند. ربیعی گفت بختیار مرد نیرومندی است،با این که از رهبران جبهه ملی بود چون شاه اورا برگزیده بی دریغ حمایتش خواهد کرد. درباره ارتش گفت درنیروهای هوائی و دریائی افسران شایسته ای هستند که می توانند زمام امور را به دست بگیرند اما نیروی زمینی چنین نیست.

ربیعی گفت برنامه ویژه ای برای مقابله با اوضاع فعلی وجود ندارد چون شاه همیشه متوجه تهدید های خارجی بوده است.مثلا اعتصاب کارکنان نفت تحرك ارتش را از بین برده که ما فقط ده روز برای نیروی هوائی سوخت داریم که نیروی زمینی آن را هم نداشت. می گفت اگر بختیار به فکر کنترل ارتش بیفتد در تنگنای عجیبی قرار خواهد گرفت. او گفت بهیچ وجه وفاداری نسبت به شاه را از دست نخواهد داد. او می گفت شبها خوابش نمی برد و همیشه تفنگش را در کنار بالش خود دارد.

هایزر می گوید وقتی حبیب اللهی را دیدم او هم مانند سایر امرای ارتش به شدت از رفتن شاه نگران بود و می گفت از طرف افسران و افراد نیروی دریائی صدها نامه اعتراض به رفتن شاه دریافت کرده است. او معتقد بود شاه مدتی در جنوب کشور بماند و بعدا به خارج برود. او عقیده داشت که بارفتن شاه ارتش فرو خواهد ریخت. به او گفتم که باید بماند و دفاع کند، وظیفه امرای ارتش دفاع از شخص نیست بلکه دفاع از مملکت است. او می گفت تا موقعی که شاه در مملکت است از بختیار پشتیبانی می کند. به او گفتم در غیاب شاه هم باید از بختیار حمایت کند زیرا او عامل اجرائی شورای سلطنت می باشد.

حبیب اللهی هم وجود کمیته کودتارا تأیید کرد و گفت وظیفه

هریك از سران نیروهای سه گانه تعیین شده و سپهبد بدره ای رئیس ستاد ارتش خواهد شد ولی نمی داند چگونه کنترل امور کشور راباید به دست گرفت و چطور باید اقتصاد کشور را سرو صورت داد. ارتش باید به جای کودتا کنترل تأسیسات صنعتی و ادارات دولتی را به دست بگیرد و ازافسران نیروی دریائی که بیش از دونیروی دیگر واجد صلاحیت هستند استفاده کند. گفتم باید کمیته مذکور شکل شورابه خود بگیرد که رؤسای نیروهای سه گانه و رئیس ستاد ارتش و وزیر جنگ درآن عضویت داشته باشند. او این نظر را پسندید و گفت حمایت بختیار باید توسط این شورا به عمل آید. ملاقات با او مؤثرتر از ملاقات با طوفانیان و ربیعی بود. همراه حبیب اللهی به دیدار ارتشبد قره باغی رفتم. قره باغی گفت نمی دانم چرا شما در تهران هستید؟ اما حدسها می زنم. دلائل حضور خودرا در تهران و ملاقات با طوفانیان و ربیعی و حبیب اللهی بیان داشتم. او از پشتیبانی آمریکا اظهار رضایت کرد و نظر خودرا درباره شوری گفتم. وی این نظر را پذیرفت و گفت باید هرچه زودتر کاری کرد. او گفت فوراً از رئیس جمهور بخواهید که به شاه توصیه کند که در مملکت بماند. اگر شاه برود من نمی توانم ارتشیان را یك پارچه نگاه دارم. اگر هم می خواهد برود باید مرحله به مرحله باشد. مدتی در کیش باشد و بعد به خارج برود. گفتم باید شورای نظامی طرحی داشته باشد که اگر دولت سقوط کرد دست به عملیات نظامی بزند. باید چنین شورائی بابختیار به عنوان رهبرحکومت همکاری کند. باید اعتصاب ها را خاتمه داد و تأسیسات نفت را به راه انداخت. قره باغی گفت چراسران غرب دربرابر شاه و رژیم جبهه گرفته و برای براندازی رژیم تلاش می کنند' از جمله انگلیس فشار آورده که شاه باید برود، فرانسویها به خمینی اجازه داده اند که اخبار زیان بخش او منتشر گردد، حتی با مسکو و کمونیستها ارتباط داشته باشد، درخواست ما از غرب مسکوت گذاشته شدن این حرفهاست .به او گفتم حرف هایش درست نیست من از طرف رئیس جمهور آمده ام تا

کمك کنم. قره باغی به وجودکمونیستها درارتش و دستگاه دولت اشاره کرد. آنها پشت هردرختی یك (شیخ سرخ) می دیدند و هر افسری را که با نظرآنها موافق نبود کمونیست می دانستند. گفتم چرادستگیرشان نمی سازید؟ گفت بختیارهمه زندانیان سیاسی را هم آزاد کرده است. او گفت تجربه ما در طرح ریزی اندك است. همه برنامه ها را شاه دیکته می کرد و حالا ازآن رهنمودها محرومیم. قره باغی درپایان ملاقات چهارساعت و نیمه به سفرای آمریکا و انگلستان حمله کرد که به شاه فشار می آورند تا از ایران خارج گردد. به او گفتم امشب با واشنگتن تماس می گیرم تا برای خاموش کردن بی بی سی اقدام کند و مذاکره با خمینی را جزو برنامه خود بگذارد. در مقابل از قره باغی خواستم که با رهبران مذهبی تماس بگیرد و آنهارا متقاعد کند که رفتار خودرا نسبت به ارتش عوض کنند. صریحا به او گفتم که واشنگتن به من گفته درباره خروج شاه ازایران دخالت نکنم. این تصمیمی است صد درصد مربوط به خود شاه. به او گفتم نباید بنشینند و منتظر معجزه بشوند که مثلا خمینی بخار بشود و به هوا برود. این دیوانگی است. تنها راه نجات تهیه طرح عملی است که باید روی کاغذ بیاید.

من مأموریت طراحی برنامه حفظ ارتش ایران و پشتیبانی از دولت غیرنظامی را داشتم اماشاه به ژنرال هایش گفته بود(هایزر فرمانده شماست. از او اطاعت کنید) او گفت از این حرف شاه خیلی تعجب کردم به خصوص از کلمه (اطاعت). وقتی به آمریکا برگشتم کرومیت روزولت کتابی برای من فرستاد و روی برگ اول آن نوشت (من اورا به درون بردم، تو او را بیرون انداختی) که اصلا درست نبود چون من نمی خواستم شاه برود. من از او خواستم دست کم آنقدر بماند تا غائله خاتمه پیدا کند. شاه می خواست ایران را به قرن ۲۱ بکشد ولی مانند زمامداران قرون وسطائی برآن حکومت می کرد و این اواخر بیمار شده و از پا افتاده بود. کشتن یك خمینی به فاجعه خاتمه می داد. به کارتر گفتم (یا حالا جان او، یا چندی

بعد جان یك میلیون نفر) کارتر هیچ جوابی نداد. اگر دست خودم بود در پاریس او را می کشتم و نمی گذاشتم به ایران باز گردد.

هایزر گفت سرانجام نفهمیدم که نظر آمریکا نسبت به ایران چه بود؟ برژینسکی می خواست کودتا بشود و ترتیب آن را بدهم که از نظر من مناسب نبود و رئیس جمهور هم چنین دستوری نداده بود. آن روزها در حکومت آمریکا تشتت فوق العاده ای وجود داشت. عده ای می گفتند باید نیروهای مخصوص آمریکا حمله کنند. عده ای می گفتند باید با خمینی مذاکره کرد و با او وارد دادو ستد شد.

ربیعی گفت ازشما خواستم چند اقدام بکنید ولی هیچ اقدامی نکردید. خمینی را خاموش نکردید، بی بی سی هنوز اخبار بد پخش می کند، سولیوان به شاه فشار می آورد که از ایران برود. ما همه این گرفتاریهارا از برنامه حقوق بشر کارتر داریم شما به مسئولیت خود در جهت خارج شدن از این بلواکمك نمی کنید. گفتم درسایه کمك آمریکا شما هرچه خواستید دریافت کردید الان هم کارتر دارد بالاترین حمایت را ازشما می کند ومرا برای همکاری باشما فرستاده است. او گفت اگرشاه برود ایران ازهم خواهد پاشید، ما سران ارتش هیچ جایگزین نداریم، مگر این که تا چرخهای هواپیمای او جمع شد کودتا کنیم. گفتم نظر خوبی است اما فکر کرده اید چگونه باید این کار را انجام داد؟ جوابی نداد.

در جلسه مشترك من گفتم باید هدف نهائی آن باشد که وحدت کلمه و وحدت عمل داشته و از دولت بختیار جداً حمایت کنیم. اگر شما به شاه علاقه دارید بایدکاری کنید تا وضع حفظ شود و از مرخصی برگردد و شما این کار را می توانید به کمك بختیار انجام دهید. حفظ مملکت به عهده ارتش است و شما برای همه عمر نمی توانید روی یك نفر تکیه کنید. شما باید مشترکا درباره کشورتان اقدام نمائید. قره باغی بازهمان مسائل را تکرار کرد و گفت سربازان ما لباس زمستانی ندارند و به کمبودها اشاره کرد.وعده همه گونه کمك داده شد. آنها گفتند واشنگتن باید از شاه بخواهد تا یك ماه

دیگر در ایران بماند که ارتش ازهرجهت آماده گردد. من هم گفتم وظیفه من اجلاس مشترك شما و قول همکاری و پشتیبانی از بختیار بود. همچنین حفاظت اسلحه های حساس آمریکا به خصوص هواپیماهای اف ۱٤ که اقداماتی شده و فردا به اشتوتکارت می روم و ازآنجا با شما در تماس خواهم بود. به آنها گفتم ترتیب حفظ اسلحه های آمریکائی را بدهند و هواپیماها و اسلحه های خودرا به حال آماده باش در آورند. آنچه در آن روز جلب توجه مرا کرد نقش ارتشبد فردوست بود که سوءظن مرابرانگیخت. او ضمن این که باستاد فرماندهی عالی ارتش همکاری می کرد اطلاعات لازم را در اختیار جبهه ملی می گذاشت. او بعدا رئیس ساواما شد. در سال ۱۹۸۵ او را به جرم دادن اسرار به شوروی ها زندانی نمودند.

سولیوان به ارتش ایران اهمیتی نمی داد و جلب حمایت ارتش از بختیار را تلف کردن وقت می دانست. این خیلی عجیب بود که مأموریت کاخ سفید من مقابل این نظر بود.

ناگهان تهران جورنال روزنامه انگلیسی زبان تهران نوشت (سیاست آمریکا تغییر کرده و مقامات واشنگتن تصمیم گرفته اند که به شاه بگویند به طور موقت ازایران برود. مقامات ایران از این دخالت استعماری بسیار خشمگین هستند به ویژه این که کاخ سفید هایزر را به ایران فرستاده تا از ارتشیان بخواهد که ازبختیار حمایت کنند.) در جلسه آن روز فرماندهان که سپهبد بدره ای به عنوان فرمانده نیروی زمینی و سپهبد مقدم رئیس ساواك شرکت کرده بودند طوفانی بپا شد. ربیعی با عصبانیت گفت سفیر شما به شاه ما فشار می آورد که از مملکت برود. روزنامه ها نوشته اند که (او پیغام رسان بود ولی ما می دانیم که او معما شده است) فرماندهان گفتند که باید خبر تغییر سیاست آمریکا تکذیب شود. من گفتم تغییر سیاست آمریکا به من اطلاع داده نشده و حکومت آمریکا به من تأکید کرده که مسئله سفر شاه مربوط به تصمیم خود اوست و فشار واشنگتن برای من تازگی دارد.

ربیعی گفت بارفتن شاه هیچ جانشینی وجود ندارد، خود شاه هم گفت که بختیار موفق نخواهد شد، با این طرز یا ما باید همه برویم یا کودتا کنیم. گفتم مملکت شما در خطر است چگونه می خواهید کودتا کنید؟ آیا طرحی دارید؟ اگر بختیار ازشما ها بخواهد منابع حیاتی مملکت رازیر کنترل بیاورید آیا برنامه ای دارید؟ همه هاج‌وواج نگاه می کردند. کمیته ضد بحران وجود نداشت. قره باغی گفت ما جدی بودن وضع را می دانیم و باید در برابر آن بایستیم. ما حاضریم شروع کنیم اگر شما حاضر باشید از امروز شروع کنید. گفتم عصرامروز جلسه دیگری برای رسیدگی به این موضوع داشته باشیم. در کمیته ضد بحران به دو سه موضوع (پایان دادن به اعتصابات - تحکیم روابط ارتش و بختیار و پیش بینی مسائلی که در صورت سقوط حکومت پیش می آید) رسیدگی شود. به نظرمن تنها جایگزین این بود که یك حکومت نظامی محکم قدرت را به دست بگیرد. عصر آن روز وقتی جلسه تشکیل شد قره باغی گفت با بختیار مذاکره کرده که پیشنهاد نمود (شورای امنیت ملی) تشکیل شود. بختیار مصمم است که امور حکومت رابچرخاند و فورا به وضع اقتصادی سرو صورتی بدهد. اعلیحضرت هم به او اطمینان داده که کابینه اش راتأیید خواهد کرد و در هر مورد که لازم باشد از ارتش درخواست کمك می کند. فرماندهان بختیار را سرزنش کردند که متوجه فوریت موضوع نیست. ژنرال ها می گفتند بختیار است و صندلی و میزش و هیچ کاری از او ساخته نیست. طوفانیان گفت بختیار مرد با استعداد و لایقی است فقط پشتیبانی لازم دارد، اگر ما طرح درستی بریزیم بدون این که خونریزی بشود او می تواند قدرت دولت را در مملکت محکم کند، تمام کوشش ما باید خاتمه اعتصابات و اجتناب از خونریزی باشد.

ژنرال ها می گفتند که عوامل اطلاعاتی شان خبر می دهند که خمینی با یك خط مستقیم بامسکو درارتباط است و باآنها همکاری می کند ولی من نمی توانستم یقین کنم. می گفتند باید آمریکا این

ارتباط را خنثی کند و خمینی را مجبور سازد که با بختیار همکاری کند.آنها از آمریکا خواستند که نگذارند شاه به خارج برود بلکه به جزیره کیش برود. یقین داشتم با آن که می گفتند از دولت بختیار تمکین می کنند ولی از ته قلبشان رهبری می خواستند که بتواند قدرت ارتش را برسیاست دیکته کند نه برعکس. با تلفن با هارولد براون وزیر دفاع تماس گرفتم. نظرمرا درباره حکومت بختیارخواست. پرسید اگر شاه نرود آیا او موفق خواهد شد؟ من میزان خصومتی را که به شاه وجود دارد بیان داشته و گفتم ماندن او کمکی به رفع این دشمنی نمی کند. مردم بایدیقین کنند که بختیارحکومت راصد درصد در دست دارد. گفتم اگر خمینی زیر کنترل قرارنگیرد وحداقل از بختیار پشتیبانی نکند وضع وخیم خواهد بود. گفتم ارتش می تواند اوضاع را تحت کنترل دربیاورد به شرط این که رئیس ستاد ارتش نقش خود را درست اجرا کند. از براون خواستم که کاخ سفید به سولیوان دستور بدهد که بابختیار همکاری کند چون اوخودش حاضر نیست. ژنرالها هم فهمیده اند که نمی توانند کودتا کنند. گفتم آمریکا باید ابتکار ارتباط مستقیم با خمینی را در دست بگیرد. براون از این نظر خوشش نیامد در حالی که خمینی هر روز بیشتر ناخنهای خودرا به تابوت بختیار فرو می کرد. گفتم فقط بین ده تا پانزده درصد ازملت طرفدار خمینی هستند که بسیارفعال می باشند. گفتم افق آن قدرها که واشنگتن فکر می کند تیره نیست. خصوصاً که درفرماندهی عالی ارتش یك هم آهنگی وجود دارد.اگر بین خمینی و بختیار همکاری ایجاد شود نقش توده ایها ازبین می رود.

واشنگتن به سختی نگران اسلحه های حساس آمریکا به ویژه حفظ اسرار اف ۱٤ بود، همچنین درباره موشك فنیسك و می خواست تمام این سلاحها به جنوب حمل شوند ولی ژنرال ها می گفتند مال ارتش ایران است و باید خودشان تصمیم بگیرند.

جلسه کمیته ضد بحران تشکیل شد و مقدم هم شرکت داشت. به آنها گفتم شاه رفتن مرحله ای را نمی پسندد و می خواهد یکسره

برود. ژنرالهامی گفتند عوامل شوروی می خواهند یکپارچگی ارتش را از بین ببرند زیرا سربازان می گریختند و به نیروهای خمینی می پیوستند. اطلاعات ما این بود که روزانه یکصد نفر از مشمولین تازه وظیفه از خدمت می گریختند که در برابر ارتش ایران بسیار ناچیز بود. از ژنرال ها خواستم که تمام تلاش خود را متوجه داخل مملکت بکنند و آمریکا مراقب تهدیدهای خارجی می باشد و نیروی دریائی اقیانوس هند و هواپیماهای اف ۱۵ عربستان سعودی تقویت می گردند. مطلب مهم دیگر این بود که همه روزه مقدار زیادی اسلحه ازمرزهای کشور وارد می شد ویکسر به مساجد می رفت. قره باغی پرسید تا چه حد بختیار باید در جریان طرح ها باشد؟ گفتم کمیته ضد بحران و نخست وزیر باید باهم کار کنند. چقدر خوشحال می شدم که سولیوان هم به جبهه بختیار می پیوست زیرا او هم می دانست که طبیعت ارتش این است که از یك مرجع استوار فرمانبرداری کند. یقین داشتم که میلیونها ایرانی می خواستند از حکومت قانونی پشتیبانی کنند اگر امید داشتند و به آنها قوت قلب داده می شد همه آنها ساکت و منتظر بودند. سعی داشتم که قره باغی رادر خط رهبری قراردهم ولی کسیکه عملا این کار را انجام می داد طوفانیان بود. آنها از نظر سیاسی یك رهبر لازم داشتند که درآن شرایط کسی بهتر از بختیار نمی توانست این کار را انجام دهد. به اعضای کمیته گفتم که از حسن ظن شاه به خودم ممنونم. هرگاه دیدید که دیگر وجود من سودی ندارد خواهم رفت، البته این مملکت مال شما است.

به اتفاق سولیوان درکاخ نیاوران حضور شاه باریافتم. چند ماه بود اورا ندیده بودم. وقتی بااو روبرو شدم سخت یکه خوردم زیرا خیلی ضعیف و خسته به نظرمی رسید وآثارنگرانی ازخطوط صورت و نگاهش به خوبی خوانده می شد. این بار لباس غیرنظامی به تن داشت. شاه از مأموریت من پرسید؟ مأموریتی را که کارتر به من داده بود بازگو کردم و کلیه فعالیت هائی را که منجر به تشکیل

کمیته ۵ نفری ضد بحران شده بود به اطلاع رسانیدم. ابراز رضایت کرد و گفت برنامه ای برای مقابله با نا آرامیهای داخلی وجود نداشته است. شاه گفت شدیداً به استراحت نیاز دارد و ازطرفی می اندیشد که نبودنش در مملکت به ایجاد آرامش کمك کند. ازما پرسید که چه موقع باید برود؟ سفیرگفت هرچه زودتر بهتر.من گفتم کمیته ۵ نفری بانظر شاه هنوز موافقت نکرده اند. می دانستم که سولیوان خوشش نمی آید و بستگی شاه هم با ژنرالهایش خیلی عمیق بود. چند روز دیر رفتن برای طرح برنامه کمیته خیلی بهتر خواهد بود. می دانستم که شاه روی یخ نازکی سر می خورد بهمین جهت پیشنهاد کردم پیش از رفتن در تحکیم رابطه میان سران ارتش و بختیار کمك کند. زیرا پس از رفتن او ارتش نیاز به یك رهبر دارد که از او پیروی کند. شاه موضوع برنامه را تغییر داد و گفت می خواهد در مصر با انور سادات دوست صمیمی اش ملاقات کند و سپس به مراکش رفته یا مادرید که پس از بنزین گیری هواپیما به فرودگاه نظامی (اندروژدرواشنگتن و از آنجا به پالم اسپرینگ) برود که دولت آمریکا محلی را برای او در نظر گرفته بود.

تردید ندارم که شاه به وطنش عشق می ورزید و به پیشرفت مملکتش کمك می کرد ازآن جمله اعزام عده کثیری دانشجو به خارج با هزینه دولت بود. پنج ماه پیش شاه به من گفته بود آنهائی که بیشتر از برنامه من منتفع شده اند سر به شورش برداشته اند. شاه می دانست که کسالت دارد و داروها تعادل فکری اورا برهم زده بود. شاه از شرایط بدنی اش رنج می برد و به سختی زیر فشار روانی قرار گرفته بود. در موقعی که لازم بود اقداماتی برای کنترل بکند انجام نداد تا درژانویه ۱۹۷۹ که شیرازه مملکت ازهم گسیخت. شاه آنگاه به برنامه ای که ارتشی ها روی آن کار می کردند اشاره کرد و گفت برایش روشن نیست که رهبری عملیات با کی خواهدبود؟ گفتم کوشش و امیدواری آن است که زیر نظر بختیار باشد. شاه گفت شما خیلی از بختیار پشتیبانی می کنید. من حیرت زده شدم.

درگذشته وقتی بااو صحبت می کردم همیشه روی کودتای احتمالی نظامیان حساسیت داشت. بحث به اینجا کشید که اگر خمینی عقب نشینی نکند و یا بختیار سقوط کند چه خواهد شد؟ شاه موضوع تشکیل شورای سلطنت رابه میان آورد و گفت میل داشت بختیار رئیس شورای سلطنت باشد و دو سه وزیر کابینه هم درآن عضویت داشته باشند. همچنین نماینده روحانیون و ارتش قره باغی از طرف نیروهای مسلح و نفر سوم که نام نبرد. شاه می خواست اعضای شورای سلطنت نمایندگان همه طبقات کشور باشند تا کسی منفردا نخواهد جای او را بگیرد. شاه پافشاری داشت که نباید کاری کرد که مردم رنج بکشند یا خون بی گناهان ریخته شود و باید جلوی سقوط مملکت گرفته شود.

شاه از اینکه دولت آمریکا مستقیماً به سوی خمینی نرفته بود تا او را وادار کند که از رنج دادن ملت ایران دست بردارد عمیقاً رنجیده بود. شاه گفت اگر خمینی به این روش ادامه دهد و حکومت بختیار را از همه پشتیبانی ها محروم کند امید هیچ توفیقی وجود ندارد. شاه گفت ازکارهای خمینی سر در نمی آورد. اگر مخالفت بارژیم ماست که بختیار هم مخالف است. شاه می گفت ارتباط مستقیم با خمینی سودی ندارد باید رو درروی او ایستاد و انتظار داشت که آمریکا چهره قاطعی به او نشان بدهد. می دانستم که سولیوان و همکارانش روی گروه مخالف زیاد کار کرده بودند. من آرزو می کردم همین تلاش را در پشتیبانی ازبختیار می کردند.به من تکلیف شده بود که با مخالفین تماس نداشته باشم مگر با بعضی ها آن هم با کسب تکلیف از واشنگتن. شاه سرانجام گفت از مملکت به صورت عادی می رود تا تعبیر بر فرار نشود. از همکاری من باسران ارتش تشکر کرد و گفت خودش و سران ارتش به من اعتماد زیادی دارند ولی گفت در پشتیبانی از بختیار روش معتدلی پیش گیرم و از این که فرماندهان را در یك کمیته گردآورده ام خوشوقت بود در حالی که خودش این کار را نمی کرد. حتی روز قبل از دیدار

ما فرماندهان را تك تك پذیرفته بود. هنگام ترك دفتر شاه یك افسر گارد مرا به اتاق دیگری برد که طوفانیان و ربیعی آنجا بودند که می خواستند از رفتن شاه مطلع شوند و می گفتند شما درباره رفتن شاه چه نظری دارید؟ که سولیوان سر رسید وموضوع صحبت عوض شد. گفتم عصر در جلسه ای به مسائل مربوطه پاسخ خواهم داد.

ازسولیوان پرسیدم که با بختیار تماس داشته است؟ گفت بختیار آمادگی خودرابرای ملاقات اعلام داشته ولی من نمی خواهم که مثل شاه فکر کند که بازیچه دولت آمریکا شده است. بزرگترین اعتبار او این است که در مقام عضویت حزب مخالف شاه متکی به خود می باشد و حمایت آمریکا را خوش ندارد. سولیوان راه خودرا می رفت و می خواست اگر من چیزی می خواهم به بختیار بگویم از طریق سفیر باشد. من نه بختیار را دیدم و نه با او تماس داشتم. در مورد رفتن شاه اختلافات ما درباره تاریخ عزیمت او بود. من می گفتم چند روز بیشتر بماند تا مطمئن شویم ژنرال ها در ایران می مانند. تصور من و سولیوان این بود که شاه می خواست برای همیشه ایران راترك گوید. می خواست فرصتی به بختیار بدهد تاجای خود را محکم کند و آن وقت برگردد و نیز در صورتی که احساس کرد ارتشیها می خواهند کودتا کنند بی درنگ باز گردد. چون از ریختن خون مردم کشورش پرهیز داشت.

طوفانیان گفت بارفتن شاه همه چیز از دست می رود، مرا اگر لطفی به خرج دهند خواهند کشت و الا پس از شکنجه دادن به زندگی ام خاتمه خواهند داد، اگر شاه برود بختیارهم می افتد و سعی در نگهداری او بیهوده است، باید بعداز رفتن شاه ارتش قدرت را به دست بگیرد.

ربیعی را دیدم می گفت عزیمت شاه نزدیك است. ازمنابع موثق کسب اطلاع کردم که بعداز رفتن شاه همه امرای ارتش تا درجه سرلشکر باید دستگیر و محاکمه شوند. اتهام اصلی آنها فساد است اما در مرحله نخست کسانی محاکمه می شوند که از

شاه و بختیار پشتیبانی کرده باشند. او می گفت کوشش شما هم بی فایده است زیرا کمونیستها درصف آخوندها رخنه کرده اند و هیچ گونه مصالحه ای ممکن نیست.

به وزیردفاع تلکس کردم که بختیار می تواند درسه مرحله از ارتش استفاده کند (۱ - برخورداری از پشتیبانی آنان ۲ - اعلام حکومت نظامی ومأموریت ارتش برای حفظ تأسیسات عمده ۳ - اگر طرح مؤثر نیفتاد می توانست ارتش را دعوت کند که قدرت را به دست بگیرد.) به نظر من طرح اول بهتر بود و طرح دوم برای مدت کوتاهی بود وطرح سوم زمانی بود که دیگر بختیارمطرح نبود. درصورت سقوط بختیار، روی کارآمدن حکومت غیرنظامی دیگر ممکن نبود مگر باقبول خمینی و گروههای مذهبی هواخواه او به شرط اینکه طرفدارغرب باشد. گرچه معلوم نبود که خمینی طرفداری از غرب را بپذیرد. مهدی بازرگان بهترین شخص مطلوب بود. آخرین شکل یك حکومت کمونیستی بود که باآمدن خمینی آنها قدرت را به دست بگیرند. نظر ربیعی و طوفانیان را برای وزیر دفاع آمریکا فرستادم که با رفتن شاه باید کودتا شود. زیرا طوفانیان می ترسید که اگرارتش سقوط کند مقدار زیادی از اسرارنظامی وجنگ افزارها به دست کمونیستها بیفتد. من به این نکته معتقد نبودم که اگر شاه برود ارتش ازهم خواهد پاشید و افسران و افراد جوان به خمینی خواهند پیوست. به وزیردفاع اطمینان دادم که نهایت کوشش را خواهم کرد که امرای ارتش از بختیار پشتیبانی کنند. سولیوان معتقد بود که استقرار جمهوری اسلامی از طرف خمینی برکودتای نظامی ترجیح خواهد داشت. سولیوان هیچ نظر مساعدی بابختیار نداشت و می گفت باید مستقیماً به برقراری حکومت خمینی کمك کنیم. من به او گفتم نظرش محترم است ولی من از دستور رئیس جمهور و وزیر دفاع اطاعت می کنم. سولیوان گفت حکومت آمریکا باب مذاکره را باخمینی از طریق فرانسویها گشوده است. سولیوان عصبانی بود که چرا کارتر مستقیماً با خمینی وارد مذاکره نمی شود

و گفت عدم مذاکره مستقیم با خمینی یك کار احمقانه است. من حاضر نبودم رئیس جمهور کشورم را احمق بخوانم اما به تماس مستقیم با خمینی عقیده داشتم و در گزارش خودم به وزیر دفاع به آن اشاره کردم. البته او به تماس گیرندگان جواب منفی داده بود. وزیردفاع گفت بارفتن شاه خمینی به ایران خواهد آمد. به او گفتم برای امرای ارتش غیرقابل تصور است و بر سر این بحث می کنند که او را از میان بردارند و یا هواپیمایش را به جای دیگر منحرف سازند. عقیده من این بود که اگر بلائی برسر خمینی بیاید در ایران جنگ داخلی شروع خواهد شد. به او گفتم هر اقدام ناگهانی مثل کودتا خلاف دستور کارتر است و با مسیر عملیاتی که انجام داده ام همراه نیست. اما به دو دلیل نباید کودتارا نادیده بگیریم. اولا درصورت حکومت غیر نظامی بهترین جانشین می توانست باشد ثانیاً گروه مخالفین و شورشیان باید همیشه نگران کودتا باشند. با نظر کارتر موافق بودم که خونریزی باید به حداقل برسد. اما ازبین رفتن ۵ یا ده هزار نفر امروز ممکن بود مانع خونریزی یك میلیون نفر درآینده باشد.

روزنامه های آمریکا می نوشتند که برژینسکی مشاور امنیتی کارتر مرتب با اردشیر زاهدی و شاه درتماس است و معلوم می شد که شورای امنیت ملی کاخ سفید هم کاری با سولیوان نداشت. من بالاخره نفهمیدم که سولیوان دستورات خود را ازکجا می گرفت. او می گفت در وزارت خارجه با دیوید نیوسام و هنری برشت مسئول ایران تماس دارد. من فکر می کنم با دفتری از وزارت خارجه که مستقیماً باکاخ سفید ارتباط دارد در تماس می باشد. همانگونه که من با وزارت دفاع آمریکا داشتم.

وزیر دفاع ازفراریان ارتش پرسید گفتم ارتش ۴۵۰۰۰۰ سرباز دارد اگر روزی هزار نفرهم فرار کنند لطمه ای نخواهد خورد؛ فراریان مشمولین تازه وارد هستند. به وزیر دفاع گفتم روزنامه پراودا به من حمله کرده و نوشته که مأموریت من این است که ارتش

را جهت اجرای نیات واشنگتن آماده کنم تارژیم فعلی حفظ شود یا یك هواخواه دیگر آمریکا قدرت را به دست بگیرد. باید بگویم بیشتر اخبار شورویها درست بود و معلوم شد توسط عوامل خود دقیقا مواظب کارهای روزانه من هستند. گاهی اخباری را که می دادند تعجب می کردم که از کجا به دست آورده اند؟ همین مطالب موجب خطر جانی برای من شده بود. سرانجام سایرس وانس اعلام کرد که شاه از ایران می رود و این گرفتاری بزرگی برای من می شد زیرا مردم باور می کردند که او بر اثر فشار آمریکا کشورش را ترك می گوید.

مطبوعات آمریکا کاخ سفید را متهم می کردند که دارای دو حکومت است یکی طرفدار خمینی و دیگری هوادار بختیار. در حالی که احساسات ضد امریکائی از هرسو درایران تقویت می شد. معلوم بود کسی که اردوی خمینی را رهبری می کند یك حرفه ای قابل است. عقیده من این بود که در این مرحله بحرانی که شاه از ایران می رود بین ارتش و روحانیون ارتباط برقرار شود. به ویژه این که بازرگان و بهشتی گفته بودند که حاضرند سران ارتش را ببینند وتلفن چندتن ازآنان راکه همراه داشتم به کمیته دادم تا ارتباط برقرار شود.ژنرال ها از این کار اکراه داشتند.با این حال چند تلفن زده شد و تصمیم گرفتند در یك محل بی طرف با هم به مذاکره بنشینند.ربیعی و طوفانیان معتقد بودند که به محض رفتن شاه باید کودتا شود ولی قره باغی مخالف بود و در هیچ موقعیتی کودتا را ضروری نمی دانست. ارتشیان نگرانی همکاری خمینی با مسکو بودند. گفتم متوجه بلوای داخلی باشند و ایستادگی در برابر خطر خارجی را به غرب واگذار کنند.

درباره تماس روحانیون از قره باغی پرسیدم جواب او مثبت بود و گفت سپهبد مقدم با آنها وارد مذاکره شده است. برژینسکی می پرسید در صورت سقوط بختیار آیا ارتش همچنان به وظایف خود برای حفظ امنیت عمل خواهد کرد؟ جواب مثبت بود فقط در صدد

بودم که وضع آب و برق و نفت را رو به راه کنم. به برژینسکی گفتم که فرماندهان ارتش یکپارچگی قابل تحسینی دارند که این همکاری روی درجات پائین تر اثر دارد. اعضای مستشاری هم از روحیه مساعد افسران ارتش خبر می دادند.

به براون وزیردفاع گفتم خوبست مراجعت خمینی به تأخیر افتد. اگر تا شاه می رود خمینی بیاید تمام نقشه ها بهم می خورد. گفت یکی از مردان خمینی گویا دکتر یزدی، خمینی را متقاعد کرده که مسافرت چند روز به تأخیر افتد. شورایعالی فرماندهی از این خبر خیلی خوشحال شد. براون گفت آمریکا کاملا مراقب روسها می باشد. برژینسکی می گفت ارتش را همچنان آماده کودتا نگاه دارم.

در همان موقع برای سولیوان تلکسی رسید (این مطالب را فقط باید چشمان شما ببیند نه چشمان هایزر) دچار تعجب شدم. گفتم باید از اتاق خارج شوم. سولیوان گفت ما هر دو در این کارها شرکت داریم و بهتر است شما هم در اتاق بمانید.

ژنرال ها می گفتند که نیروهای تحت فرماندهی شان روحیه خوبی دارند ۹۰ درصد نیروهای دریائی و هوائی آماده فعالیت اند. بدره ای گفت نیروی زمینی در اثر برنامه آب نبات و تحبیب و گل تا اندازه ای لطمه دیده ولی جای نگرانی نیست در حالی که سولیوان و بعضی از اعضای سفارت معتقد بودند ارتش فقط یك ببر کاغذی است.آنها عقیده داشتند که بختیار و شورای سلطنت باید ازبین برود. هنگامی که خمینی به کشور باز گردد حکومت خودرا تشکیل خواهد داد که آن هم جمهوری اسلامی است. من و سفیر درباره خیلی مسائل وحدت نظر نداشتیم ولی هردو معتقد بودیم که باید خمینی مدتی زیاد درخارج بماند. به هارولد براون گفتم فردا امرای ارتش و مقامات مذهبی باهم ملاقات می کنند. او بازهم برنامه کودتای نظامی را مطرح می ساخت. او می ترسید دراین فاصله ارتش چنان ضعیف شود که دیگر نتوان روی آن حساب کرد. قره باغی قدرت بیشتری از خود نشان می داد و گفتم من هم کوشیده ام که قدرت

تصمیم گیری را از طوفانیان به او منتقل کنم. تمام آموزش آنها به صورتی بود که از مسائل سیاسی به دور باشند و کاملاً زیر نفوذ شاه قرار داشتند و اگر کنترل مملکت را به دست می گرفتند می توانستند ازکارشناسان صاحب صلاحیت برای اداره مملکت استفاده کنند. براون می خواست بداند در صورت کودتا تلفات چقدر خواهد بود. گفتم زیاد ولی ده هزار کشته در مقابل یك میلیون کشته بعدی زیاد نخواهد بود. وزیر دفاع هم با من برای بالا بردن کارآئی دولت بختیار موافق بود. من معتقد شده بودم که بختیار قابلیت و شجاعت دارد و ازمیان اشخاص موجود ازهمه قابل تر بود ولی درباره کودتا معتقد بودم که قره باغی از عهده بر نمی آید ولی خسروداد از عهده بر می آید. همچنین طوفانیان و بدره ای و ربیعی را مرد این کار می دانستم. ولی درباره حبیب اللهی تردید داشتم.

نیویورك تایمز نوشته بود واکنش مقامات واشنگتن نسبت به عزیمت شاه آرام بود ولی حکومت بختیار بختی بیش از پنجاه در صد ندارد. از این پیشگوئی راضی شدم زیرا بختیار واقعاً چنین اقبالی داشت و ما می توانستیم کفه را به سود او سنگین کنیم. روزنامه نوشته بود که واشنگتن شاه را برای مسافرت تشویق کرده تا حکومت بختیار تقویت شود ولی من هنوز نمی دانم فشار واشنگتن برای اجبار شاه به رفتن تاچه اندازه بوده است؟

وقتی از قره باغی درباره کنترل مرزها پرسیدم گفت (آن طرح را معلق کرده ام).خیلی ناراحت شدم، آنقدر خشمگین شدم که ادب را فراموش کردم. قره باغی گفت شورشیان از فشار خود بر مرزها کاسته اند و به کامیونهای مواد غذائی اجازه داده اند که از مرزها بگذرند و افسران مأمور لزومی برای پیاده کردن طرح نمی بینند. با عصبانیت از قره باغی پرسیدم چه کسی طرح را به اطلاع شورشیان رسانیده که آنها برای خنثی کردن اقدام ارتش به چنان واکنشی دست زده اند؟ قره باغی سکوت کرد. پرسیدم که آیا معلق کردن طرح با نظر بختیار بوده است؟ بازهم سکوت کرد. گفتم هدف ما از اجرای

طرح جلوگیری از ارسال اسلحه برای شورشیان از خارج بود. با ناراحتی اتاق قره باغی را ترك کرده و نشان دادم که دیگر حاضر به مذاکره با او نیستم. وقتی به دفترم رسیدم طوفانیان و ربیعی نزد من آمدند و آشکارا متوجه شدم که شوکه شده اند.

سولیوان پیشنهاد کرد که یك حکومت ائتلافی با خمینی تشکیل شود ولی واشنگتن این پیشنهاد را رد کرده بود و می گفت باید باخمینی مذاکره شود ولی اجازه دخالت درکار حکومت به او داده نشود. موضوع دیگر که مرا عصبانی کرده بود پیام سولیوان بود که ارتش ایران را یك ببر کاغذی خوانده بود که وقتی خمینی بازگردد ارتش عملاً مضمحل خواهد شد. ولی عقیده من غیراز آن بود. وقتی سولیوان از نزد نخست وزیر بازگشت معلوم شد او و بختیار با مذاکرات خود قره باغی را واداشتند که استعفای خودرا پس بگیرد. به دنبال آن بختیار ۱٦۰ زندانی سیاسی را آزاد کرد. او مثل شاه قصد داشت ملت را به سوی زندگی آزادتر بکشاند. این کار از نظر اصولی درست بود ولی عده ی ازآنها آشوبگر بودند و صلاح نبود در آن موقع به خیابانها راه پیدا کنند.

ژنرال براون پیغام داد که اگرارتش بخواهد حکومت را دردست بگیرد من نباید آنهارا ازاین تصمیم بازدارم. این کار از نظر روانی آسان نبود که ارتش را آماده نگه دارم تا درصورت لزوم قدرت راقبضه کند اما اگر ارتش را سالم نگه دارم می توانست با تمام قدرت از بختیار حمایت کند. ژنرال جونز پرسید اگر شاه پیامی برای نیروهای مسلح بفرستد که ازبختیار حمایت کنند آیا کمکی به وضع موجود خواهد کرد؟ گفتم این کار اشتباه بزرگی است زیرا من کوشیده ام که افکار را ازشاه منحرف کنم و به هرصورت آنها در مورد پشتیبانی از بختیار استوار هستند. زیرا باید سعی ما این باشد که بختیار بازیچه دست آمریکائیها معرفی نگردد. او شایسته چنین پشتیبانی بود که هر گز ازآن برخوردار نشد.

شورای امنیت ملی تصمیم گرفته بودکه اگرخمینی با هواپیمای

ارفرانس بیاید در حالی که فرودگاه بسته است هواپیمای او به جزیره کیش فرستاده شود و به او تفهیم گردد که این کار فقط به خاطر حفظ جان او صورت گرفته است. چون شورا پذیرفته بود که اگر او کشته شود جنگ داخلی روی خواهد داد. قره باغی گفت بختیار به او و مقدم گفته بود که تماس با رهبران مذهبی باید قطع شود چون تلاش او برای قبولاندن نظر دولت بی نتیجه بوده است و آنها می گفتند که بختیار باید استعفا کند و دیگر این که رهبران مخالف مذاکرات با مقدم را افشا می کردند از این جهت بختیار و اعضای شورای امنیت تصمیم گرفتند که تماس با روحانیون مخالف قطع گردد. با این طرز دیگر ارتش و نخست وزیر یکپارچه شده بودند. با تأخیر مراجعت خمینی قرار شد حکومت نظامی تقویت شود. تظاهرات طرفداران حکومت رضایتبخش بود و تعداد جمعیت بین ۳۰۰ تا ۳۵۰ هزار نفر تخمین زده می شد که این تظاهرات موجب دلگرمی بود.

بازرگان از قره باغی وقت خواسته بود تا بداند آیا ارتش طرفدار بختیار هست یا خیر؟ و درباره بازگشت خمینی می خواست مذاکره کند. قره باغی گفته بود موافق است به شرطی که ملاقات در دفتر بختیار صورت بگیرد. ولی بازرگان مخالف بود و گفت بهشتی در ملاقات خود نسبت به بختیار لحن ملایم تری داشته و کلمه غیرقانونی را درباره حکومت او به کار نبرده است.

ما اطلاع یافتیم که مقداری اسلحه در مساجد مخفی شده است و طرفداران خمینی خود را برای روز ورود او آماده می کنند. خبردارشدیم که ۸ سرباز با گلوله افراد ناشناسی زخمی شده اند که اونیفورم ارتشی به تن داشتند که ازمسلسل روسی استفاده می کرده و این امر نشان می داد که مخالفین با به دست آوردن اسلحه خودرا برای جنگ داخلی آماده کرده اند.

اطلاعات محرمانه ای به ما رسیده بود که مخالفین رژیم با فلسطینی ها ولبنانیها رابطه گسترده ای برقرارساخته و آنها مشغول

تعلیم پارتیزانهای ایرانی بودند و دو هزار نفر هم تعلیمات لازم را دیده و هزینه تعلیماتی آنهم از طرف قذافی تأمین شده بود و هم چنین تعدادی از خرابکاران ایرانی با نظر خمینی به اردوگاههای فلسطینی فرستاده شده بودند و اسلحه روسی در اختیار آنان گذارده شده و در کامیونهای حامل مواد غذائی نیز مقداری مهمات و گاز اشگ آور می باشد که به محض ورود به کشور در اختیار مخالفین قرار می گیرد. من خرسند بودم که گروههای مارکسیستی آفتابی شده بودند که بگونه ماهرانه ای فعالیت مذهبی می کردند اما در پس پرده هدف خویش را پیش می بردند.

روزنامه پراودا نوشته بود (یك شخصیت نظامی آمریکا به نام ژنرال هایزر در کنار سولیوان مشغول عملیات در ایران است که این عمل به منزله مداخله مستقیم آمریکا در امور داخلی این کشور می باشد. او به ژنرال های ارتش ایران می آموزد که چگونه با تظاهرات ملی مردم بجنگند. ناظرین آگاه سیاسی میان حوادث فعلی ایران با آنچه که درسال ۱۹۵۳ در ایران روی داد و منتهی به کودتا شد مشابهت بسیار می بینند.)

این نوشته مرا متوجه وضع مبهم شاه کرد که در مصر مانده بود، مثل این که کمین کرده بود تا در موقع مناسب به کشورش باز گردد، من یقین داشتم که با ژنرال هایش در تماس می باشد ولی آنها منکر بودند، شاید شاه در نظر داشت که اگر کنترل از دست ژنرال هایش خارج شود به ایران بازگردد.

بختیار در سخنرانیهایش می گفت (من قوی ترین همه نخست وزیران ایران هستم، من قصد استعفا ندارم. من به شدت در مقام نخست وزیر از قانون اساسی دفاع می کنم. اعتصاب ها ضد دموکراسی است و مردم به تنگ آمده اند. زیان اعتصابها بیش از دزدیهای ۱۵ سال اخیر می باشد.)

من هم معتقد بودم که بختیار ازتمام نخست وزیران گذشته قدرتمند تر بود و این که می گفتند (بختیار نوکر بی اختیار) شعار

غلطی بود.

روزنامه «پراودا» مرا (نایب السلطنه) ایران خواند و مرا به مقام فرماندارکل ایران ارتقا داد و نوشت من جای شاه را گرفته ام. پراودا نوشت نوعی کودتای خزنده در ایران در حال شکل گرفتن می باشد.

قره باغی هم ازملاقات خود با بازرگان راضی بود و می گفت به بازرگان گفته که ارتش از بختیار حمایت می کند.

سولیوان می گفت باید ارتش را از بختیار جدا کنیم ولی من معتقد بودم که ارتش باید محکم در کنار بختیار باشد و واشنگتن هم همین دستور را داده بود. عقیده داشتم که حتی کودتای نظامی بهتر از حکومت خمینی است ولی سفیر ترجیح می داد که حکومت خمینی برقرار شود.

برای کودتا بدره ای - ربیعی - طوفانیان را قوی می دیدم ولی در مورد قره باغی و حبیب اللهی تردید داشتم. موقع حرکت از ایران فکر می کردم ممکن است که هواپیمای مرا سرنگون کنند ولی به سلامت از ایران خارج گردیدم.

وقتی با کارتر ملاقات کردم گفت با (سولیوان چه کنم؟) باید او را مرخص کنم. گفتم باید به او دستوراتی بدهید. در جلسه کابینه آمریکا تصمیم گرفته شد که دستورات وسیعی به سولیوان برای حمایت از بختیار داده شود.

به ژنرال ها گوشزد کردم که آمریکا نگران اسلحه سری است که به ایران داده است. طبق طرحهائی که ما تهیه کرده بودیم باید تمام این اسلحه های سرّی به جنوب منتقل می شد. ارتش ایران در ایجاد پایگاه در بندرعباس و چاه بهار قدرت چشمگیری یافته بود و در صورت بروز بحران سلاح ها یك روزه از جنوب به شمال حمل می گردید. معلوم شد که ژنرال ها بدون اطلاع قره باغی این کار را کرده بودند.

گفتگوهای فرماندهان نظامی در روزهای بحران

در رژیم جمهوری اسلامی نشریه ای در ۲۶۲ صفحه به چاپ رسیده تحت عنوان (مثل برف آب خواهیم شد) که گفتگوی محرمانه سران ارتش را در دی و بهمن ماه ۱۳۵۷ از روی نوارها پیاده کرده اند که دراین بخش بعضی از قسمت های آن به طورخلاصه نقل می شود:

ارتشبد قره باغی - جلسه امروز شورای امنیت یك جلسه تاریخی است. نظیر آن را در سال ۱۳٤۸ هنگامی که قرار بود کشتی از شط العرب عبور کند داشتیم. ولی این جلسه مهمتر از آن است وضع فعلی از وضع جنگ خیلی بدتر است.

سپهبد صانعی - باید تمام رؤسای مخالفین از هردسته و در هر لباسی که هستند دستگیر شوند ولو ۲۰ هزار نفر باشند. باید بلافاصله برق و سوخت مملکت را دراختیار بگیریم بازور گلوله و سرنیزه. هرتعدادی از نفرات داریم باید به کار بگیریم و اگرنداریم باید از طپانچه و سرنیزه استفاده کنیم. یعنی نفر فنی را پشت دستگاه بگذاریم و سرنیزه را پشت سرشان. بگوئیم کار می کنی یاتو را می کشیم. اگر ده نفرشان کشته شوند بقیه حساب کار خودرا می کنند. باید دستگاه تبلیغاتی مملکت را در اختیار بگیریم تا همه افراد مملکت در گوشه و کنار حساب کار خودرا بکنند.

اسمش را کودتا می گذارید یاحمایت ازدولت قانونی بختیاریا پیشگیری ازمخاطرات برای مملکت باید در روز معین ما کشور شاهنشاهی را باقدرت نظامی اشغال کنیم.

سپهبد رحیمی - انشاءالله که دکتر بختیار موفق گردد و به جلو برود، اگر نشد و خدای ناکرده استعفا کرد باید یك نخست وزیر نظامی و یك هیئت دولت نظامی روی کار بیاید و هر عملی را که برای حفظ مملکت لازم است انجام بدهد. فکر می کنم جز این راه دیگری نداریم.

قره باغی - متن نامه نخست وزیر را می خوانم: در شرایط فعلی مصلحت به نظر می رسد که با تظاهرات مدارا شود. این دستور برای همیشه نیست بلکه تصمیمات با شرایط روز اتخاذ خواهد شد. ایشان طرز فکرش نظامی تر از هر نظامی است. روزی که امنیت و موجودیت مملکت به خطر بیفتد نیروهای مسلح باید باشدت وارد عمل شوند و اقدام به سرکوب بنمایند. چنانکه دستگیری محرکین لازم باشد فوراً تصویب خواهد شد. در مورد دستگیری روحانیون چون مشکلات جدیدی ایجاد می شود فعلاً تأمل گردد.

سر لشکر جعفریان - در استان خوزستان حتی کلانتری ها را سربازها مراقبت می کنند. تمام چهار راهها دست اشخاص است. جلوی من استاندار را حتی شخصی گرفت که عکس خمینی را بچسباند تا اجازه عبور بدهد.

نجیمی نائینی - به شاهنشاه عرض کردم ما سه لشکر در تهران داریم. افسرها در جیب شان عکس خمینی را دارند. باسه لشکر می شود یك مملکت، را تصرف کرد ولی ما در تهران هیچ کاری نمی توانیم بکنیم.

سپهبد مقدم - یا ارتش باید عمل کند که نتیجه اش رویاروئی با مردم است، روز به روز تضعیف می شود. اگر هم به سربازخانه ها بروند هر روز حمله خواهند کرد. اگر شورای سلطنت بهم خورد و

ارتش قدرت رابه دست بگیرد باز رودرروی ملت است. با کشتن یکی دو تا کار بدتر می شود. اگر ارتش تصمیم می گیرد باید وارد عمل شود. به عنوان مشاور توصیه می کنم که نیم بند کار نکنید. ارتش قسم خورده که حافظ رژیم سلطنتی باشد، اگر صندلی را از زیر پای بختیار کشیدند ارتش باید بایستد مگر این که راه حل سیاسی دیگری پیدا شود و بگوئیم ما که متعهد بودیم دیگر متعهد نیستیم.

سپهبد بدره ای - در مورد عکس گرفتن با سربازها روی تدبیر دولت گفتند چون ماه رمضان است سربازها با تظاهر کنندگان مماشات کنند. در نتیجه آمدند گل دادند و سربازهارا بوسیدند. سربازها کم کم داشتند می رفتند به سمت اغتشاش کنندگان، با این طرز بهتر است ما سربازهارا جمع کنیم و بفرستیم به جائی که تظاهر کنندگان با سربازها تماس نداشته باشند، چون سرباز نباید تیراندازی کند و این اثر معکوس دارد، هرچقدر به این پادگانهای نظامی حمله کنند باید دفاع کنیم ولی درحقیقت قادر به دفاع نیستیم.

ارتشبد قره باغی - چرا بدبین هستید.گفته می شود اشخاصی که حمله می کنند جزءمذهبیها نیستند در حالی که خودمان می دانیم هم مذهبیها هستند و هم کمونیستها. خوشبختانه نخست وزیر خیلی منطقی و بااراده و با استحکام است. شاهنشاه هم فرموده اند که ارتش با تمام قوا از دولت پشتیبانی کند.

مقدم: آن قدر زمان تنگ است که باید با سرعت تصمیم گرفته شود. به نظر من یکی از اشتباهات بزرگ گذشته این بود که اجازه می دادیم اخلالگران و مخالفین رژیم یواش یواش مثل موریانه ریشه هارا بخورند و تیشه به ریشه مملکت و ارتش شاهنشاهی بزنند. بزرگترین اشتباه این بود که نگذاشتند مرحله قرمز اجرا بشود. حالا هم باید همین کار را کرد.

خواجه نوری - وضعیت قرمز این است که تمام یکان های ژاندارمری و شهربانی تحت نظر فرماندار نظامی قرار بگیرد و

مسئول امنیت منطقه باشد.

سپهبد محققی - ما با یك مشت مردم خائن طرف هستیم و مردم وطن پرست خاموش به انتظار ما نشسته اند. از اول ناله کردم و گفتم ارتش جزء ملت است، سربازها بچه های مردم هستند، فرماندار نظامی می گوید ده تا اتوبوس سرباز برای آموزش می رفتند وقتی به قم رسیدند همه شعارهای بد می دادند، سربازها از داخل سربازخانه ها فرار می کنند، وقتی سرباز را با اتوبوس می برند یك عده شان بین مردم گم می شوند، این دیگر سرباز نیست. ما آن موقعی که باید شرافت به خرج می دادیم و این مردم را راه می انداختیم نگذاشتند الان باز دوای کار همین است، تا مردم را راه نیاندازیم هیچ فایده ای ندارد، برای اینکه ماجزء ملت هستیم.

قره باغی - اقای نخست وزیر بر محور نظر تیمسار محققی گفتند یك محلی برای دستگیری صد یا دویست هزار نفر آیا جا دارید؟ خواهید گفت جا نیست. اقای نخست وزیر خواهند گفت اگر فردا یك ارتش ۵۰۰ هزار نفری جنگ کرد و یکصد هزار اسیر گرفت با آن چکار می کردید؟

سپهبد فیروزمند - این طرح بررسی شده تمام نیروها را روی هم گذاردیم. فلان سربازخانه، فلان آسایشگاه، فلان عمارت. با همه این حرفها زندانی انسان است و احتیاجاتی دارد. آشپزخانه می خواهد، دستشوئی می خواهد، توالت می خواهد. برای ۵ هزارنفز جا هست.

قره باغی - اگر فضای باز باشد چطور است. خود نخست وزیر گفتند بوشهر. خوب کسانی که مملکت مارا ناراحت کرده اند بروند آنجا قدری ناراحت بشوند مثل اسراء .

فیروزمند - تا ده هزار نفر را ارتش می تواند خوب جواب بدهد.

قره باغی - ما سیصد هزار نفر پناهنده داشتیم اینها را نگهداری می کردند، جاهایش هنوز هست.

فیروزمند - همه جاها از بین رفته، تمام را خراب کرده و برده اند. هیچی نیست.

بدره ای - نیروی زمینی امکانات دارد نه برای صدهزار نفر، بدواً برای پنج هزار نفر و بلا فاصله برای ده هزار نفر و بعد هم احتیاجات دیگر.

قره باغی - آقای نخست وزیر محکم و با اراده صحبت کردند و امیدوارم که این کار ها خاتمه پیدا کند. خود غیر نظامیها خطر را احساس کرده اند و با ما همفکر شده اند که این کار را انجام بدهند. باید کارهای زندانیان و بازداشت شدگان را در کمیته مطرح کنیم. اداره دوم مسئول آن شد.

سپهبد جعفری - اگر تصور می شود که پلیس با این افراد محدودش می تواند با اغتشاشات به این وسعت روبرو شود امکان ندارد. پلیس ما پلیس اغتشاش نیست بلکه پلیس قضائی است.ما فقط یك گارد شهربانی داریم در مناطقی که فرماندار نظامی نیست تقسیم کرده ایم فقط ۸۷ نفر در تهران مانده اند. امروز در تبریز که فرماندار نظامی هم هست سرگرد رئیس کلانتری ما را در حال گشت همراه راننده و گاردش با مسلسل زده اند در حالی که ستاد ارتش نوشته مثل این که پلیس درقالب خود رفته در شهرها نیست.در مجلسین می گویند که پلیس آدم می کشد در حالی که پلیس این همه تلفات داده است، اگر تصور می فرمائید که پلیس در شهرها می تواند جلوی اجتماعات پانصد یا ششصد هزارنفری را بگیرد امکان پذیر نیست مگر در یك سازمان بزرگتر.

قره باغی - نه خیر این توقع را از پلیس ندارند. شهربانی باید وظیفه اش را در همکاری بافرمانداری نظامی صمیمانه انجام بدهد.

سپهبد جعفری - صد در صد تا آخرین نفر هرمأموریتی که به آنها محول شود انجام می دهند.

رحیمی - اگر آقای بختیار استعفادادند باید یك نخست وزیر

نظامی داشته باشیم و دولت نظامی و آخرین عملی را که برای حفظ مملکت لازم است باید انجام بدهیم. فکر می کنم جز این راه دیگری نمی توانیم داشته باشیم مگر اینکه به جز بختیار شخص دیگری چنین رشادتی داشته باشد که بتواند جای ایشان بیاید که آن هم خیال می کنم خیلی بعید است. بااین وضعیت اگر اقدام نکنیم مملکت از دست رفته است.

خواجه نوری - نخست وزیر نظامی اش را کی تعیین می کند؟

رحیمی - شورای سلطنت و مجلس. اگر نکردند باید به مرحله آخر یعنی کودتا برسیم.

بدره ای - بنده بعید می دانم که آقای بختیار استعفا بدهند. اگر می خواستند استعفا بدهند می رفتند پاریس و با ایشان موافقت می کردند. به هرحال چون نرفتند واقعاً مردمصممی هستند و ایشان تا آخرین نفس می ایستند و کار می کنند حالا اگر موفق بشوند یا نه امر دیگری است. ولی نظر من این است که ایشان چه استعفا بدهند و چه ندهند ما هدفمان باید این باشد که ارتش را حفظ کنیم. تنها راهش هم این است که ما از این درگیریها پرهیز کنیم چون هرکاری بشود به نام ارتش تمام می شود. تمام کاسه کوزه هارا بر سر ارتش می شکنند.ما باید ارتش را نجات بدهیم و ببریم به سربازخانه ها. به هرحال یك ارتش همیشه هست با این ترتیب که الان ماداریم ارتشی ها پخش هستند ماباید ارتش را جمع کنیم. همانهائی که اعلامیه می دهند وقتی دیدند ارتش نیست شاید دیگر دست به خونریزی نزنند و آتش سوزی نکنند و تظاهرات هم آرام باشد و ارتش هم خودرا کنار بکشد.

قره باغی - آرزوی من این است که وضع موجودرا بهبود بخشیم، ایشان می فرمایند حکومت نظامی برچیده شود. شاید در بعضی جا ها عملی باشد ولی درتهران وبعضی جاها مشکلاتی هست. نباید نخست وزیر را در وضعی قرار داد که راهی جز کناره

گیری نداشته باشند. چنانکه دو نخست وزیر قبلی کنار رفتند. در مورد نخست وزیری شریف امامی وضع مملکت به گونه ای درآمد که ناچارشد کنار بکشد. در مورد تیمسار ازهاری وزراء می خواستند دسته جمعی استعفا بدهند. دکتر مفیدی بلند شد رفت از دم در او را برگرداندیم. بعد قرار شد هیئتی از وزراء تعیین و شرفیاب بشوند. منظور این است که اکثریت وزراء خواستند استعفا کنند در نتیجه خود دولت نتوانست بماند. حالا اگر این نخست وزیر هم کنار رفت تکلیف ارتش چه خواهد بود؟ باید یك طرح سرّی داشته باشیم.

محققی - نظر من از روز اول ثابت بوده است. اگر مشکل سیاسی است که ما نمی دانیم ولی اگر واقعاً همین خمینی است و ما می خواهیم اورا راضی کنیم واین هم راضی بشو نیست واطرافیانش در مملکت به علت تسامح ما، به علت چشم پوشی ما، به علت این که طناب درست می کنیم برای خفه کردن خودمان، وضع روز به روز بدتر شده است. بنده هزار دفعه گفته ام و بازهم می گویم فردا از امروز بدتر خواهد شد. ما الان دیگر سرباز برای آموزش نمی توانیم بگیریم، بهبودی در کار نیست، هرکاری می خواهد بشود فکر کنید، آن روزنامه نگار کمونیست را چرا ما بگذاریم باشد تاهر پرت و پلائی می خواهد بنویسد. همه جا پراست (یامرگ یا خمینی)،خوب ما ازخمینی نترسیم بگوئیم بگذاریم برود. این رئیس دولت اگر می خواهد حکومت بکند باید فاسدین گذشته و مفسدین فعلی را بگیرند زندان و آویزان کنند، تند و انقلابی جلو برویم و هیچکس هم هیچ کاری نخواهد توانست بکند. همه بر می گردند به طرف ما. اگر بخواهیم اینطور شل شلی برویم جلو اصلاً هیچکس دیگر جرأت ندارد که بیاید نخست وزیر بشود . وسیله دست ما هم افسران و سربازان هستند، افسرهای جزء و سربازان هم می روند ودیگر نمی ایستند که ارتش بتواند کاری بکند. هر عمل قاطعی که لازم است همین الان باید بشود. الان ۲۰۰ نفر آخوند در دانشگاه تحصن کرده اند. فرودگاه راهم بازکردیم که آقا تشریف بیاورند. باید توی هوا

آقارا بگیرند و زندانیش کنند با همه نفرانش، مگر افغانستان کرد چطور شد؟ به خدا مسلمان ها بر می گردند به طرف شما، شما را پیشنماز می کنند.

قره باغی - زیاد سخت نگیرید. این نظر تیمسار بود.

رحیمی - در موقعی که ما به بدترین شرایط رسیده ایم فکر می کنم تنها راهی که مانده راه کار نظامی است ولی باید توأم با کار سیاسی باشد. من در روزنامه خواندم که دولت فرانسه گله مند بود که چرا دولت ایران موافقت کرده که بگذاریم این شخص داخل خاك آن کشور بشود. جواب داده بوده که از من خواستند. ما باید همین الان طرحی تهیه کنیم چون درآخرین لحظه که دیگر نه مجلسی هست و نه شورای سلطنت و نه نخست وزیر، تنها ارتش است که می تواند کشور را نجات بدهد. توأم با آن باید از هم اکنون راه حل سیاسی هم پیدا بشود. یعنی ازحالا با دول بزرگ وارد مذاکره بشوند. اول فرانسه را در فشار بگذارند که این آقا را رد کند برود به لیبی که دیگر نتواند با ایران تماس داشته باشد، بعد هم با دول بزرگ صحبت کنند به دلیل این که اگر ما این کار را نکنیم باید روز آخر وارد کار نظامی بشویم، احتمال برادر کشی هست، خیلی هم شدید. ممکن است همسایه شمالی به بهانه نبودن امنیت وارد کشور ما بشود، ممکن است پشت سرش هم آمریکائیها بیایند و جنگ سوم شروع بشود که دیگر بدتر یعنی ایران باز از بین رفته است. عقیده من این است که از هم اکنون برویم از طریق نخست وزیر که فعلاً هستند فشار شدید سیاسی برای بیرون کردن او از آنجا وارد بیاوریم و بعد هم همان طرح های نظامی را که تهیه شده تکمیل کنیم و ارتش براوضاع مسلط بشود. بعد همین مجلس و همین شورای سلطنت کارهارا اداره کند. آن وقت داوطلب برای نخست وزیری زیاد خواهد بود.

محققی - فرض بفرمائید آن روز دیر است. مادیگر کسی را نخواهیم داشت که اقدام کنیم.

خواجه نوری - فکر می کنم در موقعی که آموزگار نخست وزیر شد اگر در آن موقع یك دولتی مثل دولت فعلی روی کار می آمد شاید وضعی که الان گرفتارش شده ایم پیش نمی آمد. شاید اعلیحضرت همایونی هم تشریف نمی بردند وشاید اصلاً وضعیت بر می گشت ولی شاید آن موقع عنوان کردن این راه به مصلحت نبود و شاید هم اگر کسی مطرح می نمود رد می کردند. الان به نظر من دو راه حل وجود دارد فرضاً در حالتی که نخست وزیر استعفا بدهد و شورای سلطنت هم نیست، یا باید بگذاریم آیت الله خمینی بیاید و یك حکومت موقت تشکیل بدهد و به آراء عمومی مراجعه بشود و مردم نظر بدهند و یا این که می آید و می گوید من شورای انقلاب تشکیل می دهم و هم اکنون باید جمهوری تشکیل بشود. یا این که اصلاً نگذاریم ایشان به ایران بیاید و وضع فعلی ادامه یابد و جلوی مردم بایستیم و ادامه بدهیم تا ببینیم چه می شود؟ تا شاید خمینی نظرش را عوض کند. چنین چیزی به ضرر ارتش شاهنشاهی است و قابل قبول نمی باشد، چون روز به روز ارتش تحلیل می رود و نتیجه ای گرفته نمی شود. در این شرایط که نگذاریم او بیاید تنها راه حل این است همانطوری که تیمسار رحیمی فرمودند به طور قاطع وارد عمل بشویم و ارتش با اختیار تام مملکت را در دست بگیرد ولی ریسك تلفات شدید و رودر روئی بامردم وجود دارد. الان مردم مغزشوئی شده و اعتقاداتی پیدا کرده اند. یك وضع بسیار مشکلی است مسلماً مسلط شدن براوضاع توسط ارتش با تلفات شدید روبرو خواهد بود. ریسك آن را از نظر سیاست های داخلی و خارجی باید بررسی و قبول کرد. ولی تنها راه حل همین است. مماشات کردن، امروزوفردا کردن نتیجه اش این خواهد شد که ارتش از دست برود و احتمالاً یك وقت کمونیستها موفق بشوند و گرفتاری بیشتری پیدا می شود.

مقدم - به نظر من وضع دارد به ترتیبی جلو می رود که باعلم وفاداری نخست وزیر به قانون اساسی می خواهد باقی بماند ولی

ممکن است که او را مجبور کنند کنار برود، وزراء دارند به تدریج کنار می روند، اعضای شورای سلطنت ممکن است استعفا کنند، اعتصابات شدت یافته و راه پیمائیها زیادتر شده است. قبلاً جرأت نمی کردند به یك کلانتری حمله کنند ولی دیروز به ژاندارمری حمله کردند و برنامه ترور فردی تهیه شده است. سازمانی هم وجود ندارد که جلوی این کار ها را بگیرد. گروههای انقلابی مسلح و مجهز شده بدون مانع دارند عملیاتی می کنند و سازمانی هم جلوی آنها نیست. حتی تعدادی از امرای ارتش هم نیستند. اقداماتی می شود که خمینی بیاید. سازمان ها وقدرتهائی هم می خواهند که دولت بختیار سرنگون بشود. گفته می شود که راه حل منحصراً سیاسی است. گفته می شود که ما ارتش سالم را نگه می داریم. این غیر ممکن است یا باید دولت فعلی که اعلام حکومت نظامی کرده و ارتش که نیروی اصلی آن است عمل کند که در آن صورت مردم و ارتش روبرو می شوند. می بینیم که روز به روز مردم جسورتر شده و نیروهای مسلح ضعیف تر. اگر فرماندار نظامی بگوید که اسماً هستم ولی می روم در سربازخانه با این طرز همان طوری که دیروز به ژاندارمری حمله کردند فردا به نیروی هوائی حمله می کنند و به سایر تأسیسات نظامی هجوم می برند که در هرحال ارتش باید از حریم خود دفاع کند. در اینجا چند راه حل به نظر می رسد: یکی اینکه تا شورای سلطنت باقی است و ارتش هم حامی آن است هر تصمیمی که می گیرد ارتش مجبور به تبعیت است. فرض دیگر این است که شورای سلطنت کنار برود، آن وقت ارتش از کی باید دستور بگیرد؟ یعنی ارتش خود باید وارد عمل شود یعنی کودتا. یعنی ارتش باید قدرت را به دست بگیرد در مقابل کی؟ درمقابل مردم. اشاره شد که درافغانستان ارتش چنین کرد ما هم بکنیم. اینجا باافغانستان فرق دارد، اینها دارند ارتش را ازبین می برند و ارتش هم یعنی قدرت ملی. اگر ارتش روبروی مردم بایستد هم مردم ازبین می رو ند و هم ارتش، تازه این در صورتی است که اطمینان داشته

باشیم که از زیر ارتش را مثل موریانه نخورند. الان شروع کرده اند به سست کردن پایه ارتش، بعضی از همقطاران می گویند باید روزنامه ها را ببندیم، فلان شخصیت مذهبی را بگیریم، برنامه روزنامه ها به خصوص اطلاعات و کیهان برنامه شورش و انقلاب است. نیم بند نمی شود عمل کرد باید تمام روزنامه ها را منفجر کنیم، تمام کمونیست ها را بکشیم، تمام آخوندها را دستگیر کنیم. اگر یکی دوتا را بگیریم بدتر می شود. کار نیم بند کردن فایده ندارد. اگر مصلحت بود که ارتش وارد عمل بشود و در مقابل مردم بایستد و نیروهایش را ازبین ببرد و مردم را هم از بین ببرد و برآورد هم باشد که موفق خواهد بود. فرض کنیم دولت بختیار را که خودش نمی خواهد برود صندلی را از زیرپایش کشیدند·خود بختیار از من سپهبد که قسم خورده ام به قانون اساسی و رژیم وفادارتر و قوی تر است. در جلسات به ما روحیه می دهد، اما اگر صندلی را از زیر پایش کشیدند و شورای سلطنت هم نباشد ارتش باید در اجرای قسمش عمل کند مگر این که یك راه حل سیاسی پیدا بشود که بگوئیم دیگر متعهد نیستیم.

حبیب اللهی - در کشورهای دیگر مثل ترکیه در مواقع بحران رئیس جمهور و ارتش باقی مانده ولو دولتی هم نباشد. ارتش با رئیس جمهور و سیستم اداری مملکت را گردانده اند. در ایتالیا هم همین طور و اعتصاب هم بوده و کارهای مملکت اداره شده است. ما الان یك حالت استثنائی داریم که دستگاه اداری کاملاً فلج است. دیگر اداره ای باقی نمانده است. فعلاً ارکان مملکت عبارت است از شورای سلطنت - نخست وزیر - مجلسین، حال فرض کنیم که نخست وزیر برود امیدوارم مجلسین و شورای سلطنت باشند آن وقت باید مماشات کرد تا یك راه حل سیاسی پیدا شود و ارتش هم کمك شان می کند. اگر واقعاً ارتش باید کمك کند چرا ما به بختیار نکنیم. من از همکاری دولت و ارتش کمال لذت را می برم و ایشان هم در بیاناتشان گفته اند. ما نباید بگذاریم صندلی را از زیرپای

ایشان بکشند. ما اگر امروز بخواهیم تیراندازی نکنیم آنها کاری می کنند که تیراندازی بشود تا یك نفر کشته شود آن وقت شروع می شود به تظاهرات. تا زمانی که ارتش قسم خورده باید بایستد و ارگانهای دیگر مملکت هم بکوشند تا راه حل سیاسی به دست بیاورند. چون راه حل دیگری نداریم.

نجیمی نائینی - با اعتصابی که شده تمام تشکیلات مملکت فلج است. سوخت و انرژی و برق و پول نیست، ماه دیگر حقوق پرسنل ارتش را شما نمی توانید پرداخت کنید. الان امنیت فلج است، تاچند روز دیگر ممکن است ارزاق نباشد. آیا ارتش قادر است تمام این کارها را انجام بدهد؟ تیمسار مقدم فرمودند اگر ارتش بخواهد قدرت را به دست بگیرد باید با ملت روبرو شود.پس چه باید کرد؟ تمام ارگانهای مملکت مثل شورای سلطنت و مجلسین اینها مثل حباب صابون ممکن است دریك لحظه از بین بروند. در شورای سلطنت هم چند پیرمرد آنجا نشسته اند که مجموعه اش در وجود تیمسار قره باغی خلاصه می شود و هر حرفی بزنند آنها می گویند بله و جرأت و جسارتی هم ندارند. امروز یك گروه اعلام کرده اند که قصد کشتن نمایندگان مجلس را دارند که دانشی را هم زدند. با این طرز بقیه هم جرأت نمی کنند به مجلس بیایند.بنا بر این فقط ارتش می ماند. اگر ایران می خواهد نجات پیدا کند باید ارتش این کار را بکند. غیر ازاین هیچ راه حلی نیست.همانطور که تیمسار فرمودند بد عمل کردیم که الان مردم در مقابل ما هستند. عده ای دیوانه هستند، جلوی تانك می روند، چهار ساعت جلوی مسلسل نبرد می کنند و کشته می شوند، به آنچه خمینی می گوید گوش می کنند، کارگران نفت گفتند بابستن لوله نفت کمر استبداد را شکستیم و حالا دستور به ملت ایران این است که در تمام شهرها و دهات حکومت های محلی را تشکیل بدهند،همان که کمونیست ها می گویند. شوراها را تشکیل بدهید و مواد غذائی و امنیت را به دست بگیرید یعنی همان کاری که مائوتسه تونك کرد. حقیقت این است که یك

عده می خواهند رژیم را عوض کنند و غیر ازاین بحثی نیست.

رحیمی - در مورد کارهای حکومت نظامی بنده استدعا می کنم به من کمك بشود برای این که اینها واقعاً خسته شده اند. از تیمسار بدره ای می خواهم که چند گردان را به تهران بیاوریم (قره باغی - فوراً بیاورید) ما الان در ستاد فرماندار نظامی نیاز به یك ستاد مشترك داریم ازنمایندگان شهربانی و ژاندارمری (قره باغی - قبول است).

نجیمی نائینی - از دولت بختیار که کسی پشتیبانی نمی کند. باید ارتش خودمان را نگه داریم دست نخورده باشد و باضربه از داخل پاشیده نشود. متأسفانه نمونه هائی در نیروهای هوائی - دریائی - زمینی - هوانیروز دیدیم که خطرناك است و اگر توسعه یابد به تمام مملکت سرایت می کند. آن وقت بطورناگهانی می‌ریزند یك روزه خدای ناکرده فرماندهان را می کشند. آیا هیچ قدرتی هست که جلوی آنهارا بگیرد؟ متأسفانه اینها نفوذ کرده اند. توده عظیم نادان که دنبال خمینی هستند هرچه او بگوید گوش می کنند.اورا مثل خدا و پیغمبر می دانند. اگر خمینی دستور بدهد هیچ تضمینی نیست که سربازرا نزنند چون به انها می گویند که ان شمر است و آن یزید اگراینهارا بزنی می روی به بهشت. وضع واقعاً خطرناك است و کاملاً باید مراقب نیروهای خودمان باشیم و عاقلانه عمل کنیم. اما مسائل سیاسی مملکت که فرمودید اگر اتفاقی بیفتد هیچکس نخست وزیر نخواهد شد و ایشان هم به زحمت راضی شده واوتا سرحد ایمان دنبال کارش هست و بعد چه خواهد شد؟ عقلم نمی رسد چون اگر ارتش با مردم درگیر شود کشتار خواهد شد.وضع اینجا استثنائی است و با ترکیه وفرانسه قابل مقایسه نیست. درآنجا قانون اساسی وتشکیلات جای خودشان هست. اینها شاهنشاهی را قبول ندارند، ملیت ایرانی را قبول ندارند، می گویند مذهب است و بس. مضحك است مذهب شیعه که ملیت ایران را در زمان صفویه نجات داد الان دارد ملیت ایرانی را از بین می برد.

اینها اصلاً به ایران فکر نمی کنند و دارند پرچم سه رنگ را برمی دارند و با رنگهای دیگر می آورند. طرفداران بختیار خیلی جرأت کردند که پرچم سه رنگ را برافراشتند. نیامدن خمینی موجب می شود که مثل عاشورا هزاران نفر بیایند خونشان را بدهند. اگر قاطع عمل کنیم باید هزاران نفر کشته شوند و صدها هزار تن زندانی شوند. اگر ماقاطع عمل نکنیم هرعملی بکنیم علیه ما هستند. روزنامه های اطلاعات وکیهان شورش نامه هستند، وقتی من هم می خوانم طرفدار آنها می شوم. شب طرفدار آنها می شوم وصبح اینجا وضعم تغییر می کند. تبلیغات خیلی مؤثر است. باقوم و خویش ها دعوا دارم. سکوت مطلق می کنم چه جوابی بدهم. حمله به افسرها ودرجه داران را شروع کرده اند. چه طورمی شود که من و تیمسار به اداره نیائیم. باید تیمسارقره باغی و تیمسار مقدم راه حل هائی جلوی پای ما بگذارند. این مرد ممکن نیست که یك قدم از حرفهای خود پائین بیاید. چرا ۷۸ ساله است شاید چند سال بیشتر عمر نکند. دارد تاریخ ۲۵۰۰ ساله را عوض می کند. الان دیگر نمی آید با بختیار حرف بزند و حرف او را قبول کند، اگر کشته هم بشود می آید و نمی ترسد. این که ما فکر می کنیم دست خارجی است زیاد قبول ندارم. این مرد دنبال حرف خود هست، هیچ چیزی او را متوقف نخواهد کرد و با هیچکس مشاوره نمی کند. ما باید از موضع قدرت بااو صحبت بکنیم ولی ما موضع قدرت نداریم. وقتی که موفق شده و ۹۹ درصد جلو آمده این یك درصدش را هم می آید، دیگر احتیاج ندارد که به اوبگوئیم پول می دهیم، مقام می دهیم، آدم عاقلی است، عمری ندارد می خواهد به هدفش برسد هدفش بد است یا خوب کاری ندارم. اگر صدها هزار نفر هم کشته شوند دنبال کار خودش را می گیرد. او فکر می کند که باید دولت اسلامی به وجود بیاید و سیستم شاهنشاهی را باید از بین ببرد. متأسفانه عده زیادی از مردم هم دنبال او هستند. حالا چه دلائلی داشته و چه اشتباهاتی شده ما باید حقیقت را بیان کنیم. تمام مردم ایران به ما

نگاه می کنند که چه می خواهیم بکنیم. نخست وزیر فعلی هم شهامت دارد و هم قدرت باید با او تماس بیشتر گرفته بشود و حتی المقدور باید ایشان را وادار کرد که راه حل سیاسی منطقی پیدا کنند.

طوفانیان - باید از ایشان بیشتر کمك بخواهیم. بختیار را دوبار دیده ام. احساس کردم مردی با هوش و بسیار شجاع و وارد به امور سیاسی هستند. ما یك عمر مبارزه سیاسی ندیده ایم. من بلد نیستم و دیگر نمی دانم. دلم می خواهدطبق نظرتیمسار قره باغی از این دولت حمایت بشود، زیرا روزبروز وضع بدتر می شود.

قره باغی - تیمسار مقدم با تسلطی که به کارشان دارند مسائل سیاسی را بهتر می توانند بیان کنند. در آخرین روزی که حضور شاهنشاه بودم عرض کردم با سه لشکر تهران می توانیم یك کشور مثل افغانستان را بگیریم ولی درتهران افسران در جیبشان عکس خمینی است و ما هیچ کاری نمی توانیم بکنیم. خودشان هم فرمودند باید راه حل سیاسی پیدا شود.

طوفانیان - خوبست تیمسار قره باغی باوزیر جنگ هم تماس بگیرند و نظر ایشان را هم جویا شوند. اکنون ما (مثل برف آب خواهیم شد).

نجیمی - ما نمی توانیم پالایشگاه ها را به راه بیاندازیم. تانکها نمی توانند حرکت کنند، هواپیماها و وسایط نقلیه وسیله سوخت ندارند، مردم را نمی شود نگه داشت، باید جدی عمل کنیم، همانطوری که تیمسار مقدم فرمودند تمام روزنامه ها را ببندیم و بعد هم به مردم بگوئیم همین است که هست.

قره باغی - مطالب خوب تجزیه وتحلیل شد. باید ما تلاش کنیم ارتش حفظ شود، از روز اول هم عرض کردم عمل نظامی نه امکان دارد ونه مصلحت هست. ما باید حیثیت ارتش را حفظ کنیم و دنبال کار سیاسی هم گرفته شود. آقای نخست وزیر درباره آمدن ونیامدن خمینی باما مشورت نکرد ومارا درمقابل کارانجام شده ای

قرار داد در حالی که من هیچ وقت تنها تصمیم نمی گیرم. اهل مشورت هستم دراین موقع بحرانی بیش ازهروقت مشورت لازم است.

مطلب نهائی من این است که آیا ما دنبال راه حل سیاسی هستیم؟ وقتی نخست وزیر هست این راه حل سیاسی همکاری صمیمانه ایشان و ماست. مسئول ایشان هستند وماهم نظر مشورتی می دهیم و ایشان راه حل سیاسی پیدا می کنند و ما هم دنبالش می رویم مگر این که همه آقایان نظر بدهند که نرویم. می ماند مسئله آخر که راه کار سیاسی خدای نکرده بدون اثر بشود. این چیزی است که باید بررسی بشود با این اوضاع و احوال چه راه کارسیاسی و چه راه کارهای دیگر ممکن باشد.

***

چون گروهی از ارتشی ها گفته بودند ما به قرآن سوگند خورده ایم که نسبت به سلطنت مشروطه وفادار باشیم در این باره از خمینی پرسیده بودند که چنین پاسخ داد:

بسمه تعالی

قسم برای حفظ قدرت طاغوتی صحیح نیست و مخالف آن واجب است. کسانی که به این نحوه قسم خورده اند باید خلاف آن عمل کنند.

۱۲ ربیع الاول سال ۱۳۹۹ روح الله الموسوی الخمینی

نامه های رسیده

باتمام کوششی که بعمل آمده نتوانستم همه نامه های رسیده را چاپ کنم. بهرصورت خلاصه ای آزآخرین نامه های واصله به نظرتان می رسد.

سپهبد یزدان پناه و واقعه ۱۵ خرداد

دکتر مجتبی پاشائی از دانمارك نامه ای نوشته که قسمتی ازآن نقل می گردد.

نویسنده ارجمند جناب دکتر الموتی

بادرود فراوان و تشکر از فیض خواندن مطالب جالب کتابهای (ایران در عصر پهلوی) و شادباش به خدمتی که به تاریخ معاصر ایران می نمائید زحمت افزا می شود:

در صفحه ٤٧٧ جلد یازدهم درباره گردهم آئی منزل علاء به مناسبت وقایع ۱۵ خرداد مطالبی نوشته شده و پای مرحوم سپهبد یزدان پناه را به میان کشیده اند. من نمی دانم این موضع چه اهمیتی داشته که تا بحال چند بار تکرار شده و آن هم قضاوت درباره کسی که دستش از دنیا کوتاه می باشد.

سپهبد یزدان پناه تا روز مرگش از نزدیك ترین افراد به شاهان پهلوی بود و تنها اثرش فقط به این جلسه ۲۰ دقیقه ای خلاصه می شود در صورتی که در مقام های فرماندهی لشکر مرکز پس از کودتا و فرمانداری نظامی تهران قرار داشته و مؤثرترین شخصیت در استقرارامنیت و عامل مهمی در تغییر سلطنت ازقاجار به پهلوی بوده است که سرتیپ یکرنگیان در تاریخ نظامی ایران سپهبد یزدان پناه را کسی می داند که پایه های تخت سلطنت پهلوی بردوش او

قرار داشته و پس از شهریور ۲۰ نیز در مقام ریاست ستاد ارتش و وزارت جنگ و سایر مقامات خدمات زیادی به ایران کرده و دارای نشان ذوالفقار می باشد که دارندگان آن انگشت شمارهستند.

من که تنها خواهرزاده پسر او هستم و سالها آجودان او بوده و تصدی کارکشف دفتر رمزش را برعهده داشتم جریان آن جلسه را برای من چنین نقل کرده است:

می گفت ساعت ۱۶ بعد از ظهر روز جمعه بعد ازواقعه ۱۵ خرداد علاء تلفن کرد که امروز چندتن از رجال اینجا می آیند ولی شما هم بیائید که معذرت خواستم و گفتم جمعه ها عده ای به منزلم می آیند.بعلت اصرار ایشان پس از رفتن میهمانها به منزل علاء رفتم. صحبت درباره آشوب ۱۵ خرداد بود که همگی می گفتند (بد) شد. من گفتم چرا (بد شد)؟ پس چگونه باید آشوب را خاموش کرد؟ با گفتن این مطلب که من تنها مخالف جلسه بودم همه ساکت شدند. چون منظور علاء وسایر شرکت کنندگان در جلسه این بود که من جریان را به عرض شاه برسانم و پیشنهاد نمایم که دولت تغییر کند. بنا براین حرف تغییر کرد و چون سردارفاخر حکمت و علی اصغر حکمت پس از ۲۰ دقیقه تصمیم به ترك جلسه داشتند من هم راه افتاده از جلسه خارج گردیدم.

چند روز بعدکه شرفیاب شدم اعلیحضرت خیلی عصبانی بودند ودر سالن قدم می زدند و چنان موهای سرخود را می کشیدند که گوئی قصد کندن آن را داشتند. سپس درباره سپهبد بختیار و آمدن او به لبنان و عراق صحبت شد که من جز اخبار روزنامه ها خبری نداشتم و با توجه به این که دختر بختیار عروس من بود خیلی ناراحت شدم که ناگهان صحبت به جلسه منزل علاء کشیده شد و گفتند انتظام شرفیاب شده و حرفهای مغزهای پوسیده را برایم تعریف کرده وپرسیدند مثل این که شما هم آنجا بودید ؟ من در جواب گفتم (بله، به دعوت علاء رفته بودم ولی نظر مخالف داشتم) وقدری در این باره صحبت کردیم و چون اعلیحضرت خیلی خسته و

عصبانی بودند اجازه مرخصی گرفتم.

آنچه مسلم است اولاً جلسه در منزل علاء بود نه در دربار ثانیاً این که شرفیابی سپهبد پس از علاء و انتظام بوده ثالثاً در شرفیابی چند روز بعد ضمن گفتگو با شاه مطالب مطرح شده و مستقیماً و ابتدا به ساکن ایشان مطلبی نگفته است.

دوهفته پس از ۱۵ خرداد در خانه ییلاقی دکترعبدالحسین اعتبار میهمان بودم که هویدا و عالیخانی هم حضورداشتند. هویدا درباره شرفیابی انتظام مطلبی گفت که دکتر عالیخانی بهتر ازهرکس می تواند جریان را بگوید. فقط آنچه به خاطرم می آید این است که گفته شد انتظام به شاه با عصبانیت چنین گفته است (با قلدری نمی شود سلطنت کرد) که نتیجه آن معلوم است.

بعدها هروقت دکتر اقبال و هویدا برای برادران انتظام (عبدالله و نصرالله) نزدشاه وساطت می کردند شاه قبول نمی کرد و نظر منفی داشت.

مطلبی که باید به این نوشته اضافه کنم که خودم قربانی آن شده ام موضوع (قیس) است که یك قاچاقچی پول بود و هیچ رابطه ای هم با عبدالناصر و خمینی نداشت. پرونده امر در دادرسی ارتش به سپهبد سیاوش بهزادی که اکنون در پاریس است مراجعه شد، با تمام فشارها زیربار نرفت و سرانجام بدون محاکمه آزاد گردید.

خمینی از طرف اخوان المسلمین در مصر و سوریه حمایت می شد که از نظر پولی نمی دانم ولی از نظر تبلیغاتی به شدت فعالیت می کردند که با عبدالناصر دشمن بودند. هیچ مدرکی هم در مداخله عبدالناصر دروقایع ۱۵ خرداد به دست نیامده است. آنهائی که رفته اند از قبیل پاکروان و فردوست اطلاع داشتند ولی می توان ازسپهبد مرتضی خسروانی رئیس دادرسی ارتش وقت که در پاریس می باشد و سرتیپ منوچهر هاشمی که در لندن است موضوع مورد پرسش قرارگیرد.

سازمان اخوان المسلمین که فدائیان اسلام شاخه آن است یك

سازمان مرموزی است که در مصر کمپانیهای نفتی شل و بی پی علیه کمپانیهای آمریکائی راه انداخته اند وشعار مرگ بر آمریکا هم اغلب با شعارهای دولتی خودشان تعارض دارد. درسال ۱۹۶۱ آنها مسبب بهم خوردن وحدت سوریه و مصر شدند که در این باره با ملك حسین پادشاه اردن و دولت ایران همکاری نزدیك برقرار بود که دکتر امینی آن را به حساب سیاست خود می گذارد. اما پس از زمانی که شاهنشاه به آمریکا نزدیك شدند مخالفت آنها آغاز گردید. آنهادارای سیاست مرموزی هستند که باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد.

درپایان برای ثبت در کتابها ی ایران در عصر پهلوی باید بگویم که مسافرت رضاشاه به خوزستان با آن تهور و کشیدن خط سراسری راه آهن و مبارزات سیاسی محمدرضاشاه با عبدالناصر که نقشه وطن عربی کشیده بود و خوزستان را متعلق به اعراب می دانست و یا خلیج عربی که باید بگویم شاهان پهلوی برای حفظ تمامیت ارضی ایران خدماتی انجام داده اند که این اقدامات می تواند تمام اشتباهات و اقدامات دیکتاتوری را توجیه کند چون با بودن دموکراسی و وجیه الملّه ای مثل دکتر مصدق که با کشیدن راه آهن مخالف بود و آن را خیانت می دانست با این طرز چظور می شد به کارهای مهمی مثل آزادی زنان و اصلاحات اجتماعی دست زد.

باسلام و ارادت - دکتر مجتبی پاشائی

نویسنده کتاب که از نزدیك با سپهبد یزدان پناه آشنائی داشتم اورامردی پاك و شریف و وطن پرست می دانم و حق بود که بستگان او هنگام تنظیم تاریخ پهلوی درباره کارهای او اطلاعات بیشتری می دادند که به موقع به چاپ می رسید. بهرصورت خوشوقت هستم که دکترپاشائی که دوستانش اورا مردی مطلع و واقع بین می دانند این مطلب را به تاریخ ایران سپرده است.

آگاهی از گذشته برای جامعه ضروری است

دوست ارجمند و دانشمند:

با تجدید ارادت وتقدیم مراتب امتنان از تنظیم کتابهای ایران در عصرپهلوی که به همت قابل ستایش تا کنون به این مرحله ازکمال نائل گردیده من که از برکت تلاشهای آن دوست گرامی و مطالعه آثاری صداقت آمیز، اوقاتی را با لذت و تجدید خاطرات گذشته می گذرانم دریغ می آمدم در مقام قدرشناسی از بیان احساس ، برداشته هائی ازقضاوت خود به آن گرامی تسامح ورزم . وظیفه ام حکم می کند به تایید زحمتی سنگین و آمیخته با فضیلت امانت اقدام نمایم و از این رهگذر لااقل احساس و قضاوت خودرا ارضاء کنم.

امروز تاریخ از قلمرو ذکر وقایع و اتفاقات پافراتر نهاده و جنبه علم و استدلال به خود گرفته و دیگر وقایع مندرج در آن به تنهائی نمایانگر اصالت حقایق و چگونگی تحول جوامع نیستند، زیرا که اکثریت قریب به اتفاق مورخان و نویسندگان ازمنه قدیم خود مجذوب قطب های قدرت بوده اند و آنچه را که نوشته اند از اراده قدرتمندان زمان، جوّ آزادی موجود در جامعه، آرزوها و مصالح فردی نویسنده و اجتماع بسیاری از عوامل دیگر اجتماع متاثر بوده اند.

فردوسی بزرگ و عالیقدر، که برای زنده نگاهداشتن زبان فارسی و پایداری ملیت ایرانی تاریخ جامعه مارا به زیباترین شیوه به نظم درآورده و با استفاده از منقولات، افسانه ها و اساطیر اثر جاودانه ای به تاریخ ادبیات ایران و جهان عرضه نمود، خود با کمال صداقت می گوید:

که رستم یلی بود در سیستان منش کرده ام رستم داستان

بهمین لحاظ جامعه شناسان مشهور جهان معتقدند که مطالعه بین سطور تاریخ، از خواندن متن اصلی سطور آن بمراتب محتوی

حقایق قابل اعتمادتر و واجد اهمیت بیشتری است، زیرا اگر مطالعه کننده تاریخ از تعصب بر مسند قضاوتی صادقانه بنشیند و حین مطالعه مندرجات تاریخ را بررسی کند با بسیاری ازمطالب متناقض و خلاف واقع مواجه می شود و ناگزیر باید این تعریف را بپذیرد که «تاریخ در ابتداء وقایعی است که متاثر ازافکار و آرزوهای نویسنده تغییر ماهیت می دهند و در نهایت به دروغ مبدل می شوند و یا آنکه افسانه ها و قصه هائی است که بر اندام آنها لباس واقعیت پوشانیده می شود و به غایت حقیقت می گردند».

نگارنده معتقد است نگارش صادقانه وقایع و انعکاس صحیح آنها در تاریخ اگر از یك کشف بزرگ علمی در تامین نیك فرجامی جامعه واجد اثری بیشتر نباشد مسلماً نقش آن در پیشرفت و تحول اجتماعی که به سوی کمال قدم بر می دارد کمتر نیست، زیرا به قول معروف «جامعه ای که به چگونگی گذشته خود ناآگاه بماند، آن جامعه از دوران طفولیت و خامی هرگز به مرحله بلوغ و تکامل راه نخواهد یافت.»

آگاهی و علم، به ما می گوید طبیعت آتش سوزانیدن است. اما رقص شعله های آتش و پرتو زیبای آن در چشم کودك آن چنان پرجاذبه است که با اشتیاق می خواهد آن را در آغوش کشد و نمی داند این لذت با فنای وی مساوی است و آنکه با عشق و علاقه ای صادق بخواهد اورا از این مهلکه منصرف سازد ازاقدام وی آزرده خاطر می شود، در حالی که به عذر آزردگی کودك نمی توان اورا از مخاطره برحذر نداشت.

منظور از طرح مطالب فوق اینست، هنگامی که مورخی امین و آگاه برای نگارش تاریخ قلم به دست می گیرد به قبول مسئولیتی سنگین و شرافتمندانه ای پرداخته است. در این راه اگر از قلمرو امانت و صداقت قدمی فراتر گذارد وظیفه ای را که اخلاقاً و وجداناً به آن متعهد است نقض کرده و مرتکب گناه بزرگی در گمراهی خوانندگان و آیندگان گشته است، به این تعبیر، مورخ در

حقیقت نقش محافظ و معلم جامعه حاضر و نسلهای آینده را بعهده می گیرد و به این اعتبار مقامی والا و مسئولیتی بس سنگین دارد. در معرض تعریف و انتقاد از زحمات جنابعالی بارها قرار گرفته ام، به تعاریف اشاره ای نمی کنم، زیرا اقدام مزبور مستغنی از تعریف است و بقول معروف، مُشکی است که خود می بوید، اما انتقاداتی را که شنیده ام غالباً به دو موضوع کلی اشاره دارند. اول این که در طرح بعضی از مطالب به ملاحظات لازم الرعایه توجه کافی مبذول نگردیده و به مسائلی اشاره شده که سکوت درباره آنها اولیتر می بود. چه حاجت نویسنده ای در نوشته خود مطالبی طرح کند که مفید فایده برای خواننده، جامعه و حتی خود او نباشد و فقط موجب آزردگی خاطرها گردد. دوم این که مطالب کتابها محتوی پیغام و نتیجه ای برای خوانندگان نمی باشند.

به نظر این کمترین، محاسن زحمات جنابعالی اتفاقاً در همین دو انتقاد است، زیرا همانطوری که اشاره شد، مورخ یا وقایع نگار رسالت انتقال صادقانه حقایق را به اذهان خوانندگان و آیندگان به عهده دارد و در انجام این رسالت موظف است زشتی ها و زیبائی ها را به همان نحو که ظاهر یا متجلی شده اند در کنار یکدیگر به صداقت و صراحت بیان کند تا خواننده بتواند به آسانی به قضاوتی عادلانه و صحیح نایل آید و اقدام خلاف این رویه و چشم پوشی از ذکر حقایق است که تنها مفید فایده ای برای هیچ خواننده ای نیست بلکه وی را از درك واقعیت ها منحرف و سرگردان می سازد.

انتقاد دوم مربوط به فقدان پیام و بقول فرنگی هاMessage و احتراز از نتیجه گیری در کتاب برای خوانندگان است که آن نیز به نظر این ناچیز ذمّی مستحسن تر از مدح است. زیرا در این صورت نویسنده تاریخ به جای آن که حقایق را بی طرفانه مطرح سازد، مبلَغ افکار و آرزوهای شخصی خود می گردد که مسلماً قضاوت های وی نمی تواند با داوری همه خوانندگان منطبق باشد و از این رهگذر مردم را به قبول نظرات شخصی خود دعوت می کند،

Henry Adams یکی از مورخین به نام امریکا معتقد است که «تاریخ نویس در نگارش تاریخ نباید مساعی خود را به جمع آوری مطالبی که به تایید عقاید و آرزوهای اوست مصروف کند، زیرا در این راه ناگزیر است بعضی از حقایق را نادیده انگارد و از ذکر آنها خودداری کند و یا آنکه آنها را به تایید نظرات خود منقلب سازد و به وقایع خلاف واقع و احیاناً دروغ مبدل سازد» و خوشبختانه اکثریت قریب به اتفاق مردم را در بررسی مطالب به قدرت تشخیص عادلانه خود و فارغ از تعصب، جویای حقایق یافته ام.

با معذرت از تطویل کلام، نه در مقام دوست، بلکه به عنوان خواننده ای از صمیم قلب در مقابل زحمات سنگین شما درتدوین این آثار ارزنده ارزش و احترام قائلم و مطالعه آن را آموزنده می دانم. زیرا جَنگ کاملی از آنچه که در حیاتم اتفاق افتاده و کم و بیش برآنها ناظر بوده ام و حافظه ام بیاد آوری آنها نارسا مانده بود اینك به همت جنابعالی به آسانی در اختیار دارم.

معتقدم صداقت و صراحت، در حد توانائی احساس و عواطف یك انسان شریف، در تنظیم و جمع آوری آن رعایت گردیده و مدارك و وقایعی که در مجلدات این تاریخ مطرح گردیده تا آنجا که حافظه نارسایم برآنها ناظر بوده با حقایق انطباق دارد و مهمتر آنکه در رهگذر حوادث، عکس العمل های افکار عمومی نیز مورد اشاره قرار گرفته است. اگر احیاناً تعاریفی مطرح گردیده است، محتویات تعاریف عاری ازحب و بغض است و بهمین لحاظ ابرازنظرات کسانی را که ایراد یا انتقادی داشته اند و یا این که در متن اتفاقات بوده اند با نهایت آزادگی منعکس نموده اید و در حقیقت مجلدات مزبور مرجع پرارزشی برای عموم کسانی است که حیات دارند و قطع دارم منبع و مآخذ بسیار قابل استفاد ای برای محققین آینده تاریخ کشور عزیز ما خواهد بود. ادامه توفیق جنابعالی را در انجام این امر مهم آرزو می کنم.

ارادتمند پایدار - ۲۹ آوریل ۱۹۹۲

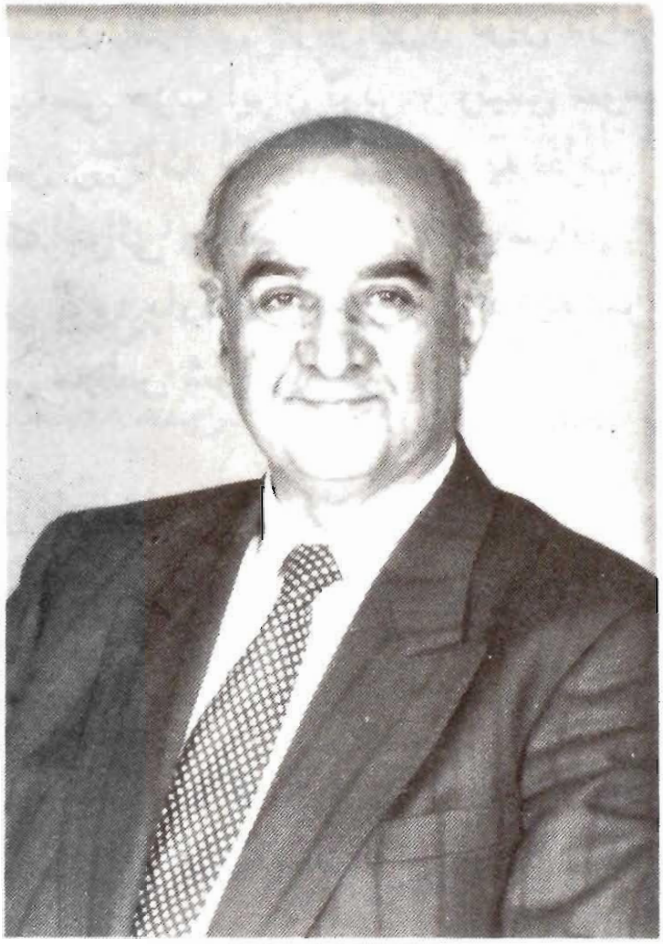

مشاغل اداری و اجتماعی نویسنده کتاب

اداری

۱ - بازرس دولت در هیئت مدیره بنگاه عمران روستائی

۲ - عضو هیئت مدیره شرکت معاملات خارجی

۳ - معاون نخست وزیر و سرپرست بازرسی نخست وزیر

پارلمانی

٤ - نماینده مجلس شورای ملی از حوزه انتخابی رودبار و الموت در دوره های بیستم - بیست و یکم - بیست و دوم - بیست و سوم - بیست و چهارم

٥ - نماینده سومین مجلس مؤسسان ایران و عضو هیئت رئیسه مجلس مؤسسان

٦ - عضوهیئت رئیسه مجلس شورای ملی دردوره بیستم

۷ - رئیس کمیسیون برنامه مجلس شورای ملی

۸ - رئیس فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین درمجلس شورایملی
۹ - عضو دفترسیاسی حزب ایران نوین و رئیس سومین کنگره حزب
۱۰ - رئیس انجمن روزنامه نگاران وابسته به حزب ایران نوین
۱۱ - عضو هیئت اجرائی ونایب رئیس دفتر سیاسی حزب رستاخیز
۱۲ - نایب رئیس گروه پارلمانی ایران در اتحادیه بین المجالس
۱۳ - نایب رئیس مجلس شورای ملی

مطبوعاتی

۱٤ - سردبیر روزنامه داد
۱۵ - ناشر روزنامه یومیه و مجله هفتگی صبح امروز
۱٦ - ناشر مجله علمی دانشمند
۱۷ - دبیر کل انجمن قلم
۱۸ - انتشار (داستانهای واقعی) در ۵ جلد
۱۹ - انتشار نشریه (سفرشاهنشاه آریامهر) به یوگوسلاوی - رومانی - مراکش
۲۰ - تهیه وتنظیم وانتشار (ایران درعصر پهلوی) در۱٤جلد درلندن

اجتماعی

۲۱ - بازرس کل جمعیت شیروخورشید سرخ ایران - عضو هیئت مدیره شیروخورشید سرخ استان مرکز
۲۲ - رئیس کلوپ رتاری تهران
۲۳ - عضو هیئت مدیره انجمن حمایت از زندانیان
۲٤ - عضو هیئت رئیسه انجمن طرفداران حقوق بشر
۲۵ - عضو هیئت امناء انجمن اولیاء و مربیان
۲٦ - عضو هیئت امناء مدرسه عالی دختران
۲۷ - رئیس هیئت امناء مدرسه عالی بازرگانی قزوین
۲۸ - سرپرست هنرستان فرح پهلوی(وابسته به شیروخورشیدسرخ)
۲۹ - عضو هیئت مدیره جامعه فارغ التحصیلان دکترای حقوق دانشگاه تهران.

منابع و مآخذ

۱ - پاسخ به تاریخ - محمدرضا شاه پهلوی

۲ - چهره هائی در آینه - خاطرات اشرف پهلوی

۳ - قدرت و زندگی- ژیسکاردستن - ترجمه محمود طلوعی

٤ -ماموریت مخفی ژنرال هایزر - ترجمه محمدحسین عادلی

٥ -حاج واشنگتن - اسکندر دلدم

۷ - زندگی ناشناخته شاه - امیر طاهری (به انگلیسی)

۸ - درپس پرده تزویر - حسین اخوان توحیدی

۹ - ازکاخ شاه تا زندانهای انقلاب - احسان نراقی (به فرانسه)

۱۰ - تاریخ سیاسی معاصر ایران - سیدجلال مدنی

۱۱ - ایران ابرقدرت قرن - یوسف مازندی -ناشرمهدی سیاح زاده

۱۲ - آخرین سفرشاه - ویلیام شوکراس- ترجمه عبدالرضاهوشنگ مهدوی

۱۳ -شاه و من - خاطرات امیر اسدالله علم - با همکاری دکتر عالیخانی (انگلیسی) - از انتشارات (ای - بی - توریس)

۱٤- من و خاندان پهلوی - احمدعلی انصاری - تنظیم کنندگان محمد برقعی و حسین سرفراز

۱٥ - حقایقی درباره بحران ایران - ارتشبد عباس قره باغی

۱٦ - مثل برف آب خواهیم شد- مذاکرات شورای فرماندهان ارتش

۱۷ - غرور و سقوط -خاطرات سرآنتونی پارسون - ترجمه دکتر منوچهر راستین

۱۸ - خاطرات برژنیسکی - سقوط شاه و گروگان گیری - ترجمه دکتر منوچهر یزدان پناه
۱۹ - ماموریت درایران - ویلیام سولیوان - ترجمه محمود مشرقی
۲۰ - در آینه ۳۷ روز - حمید صدر
۲۱ - توطئه در ایران - سایرس وانس - ترجمه محمود مشرقی
۲۲ - انقلاب ایران در دو حرکت - مهندس مهدی بازرگان
۲۳ - فرازهائی از تاریخ انقلاب به روایت استاد ساواك و آمریکا
۲٤ - سی و هفت سال - احمد سمیعی
۲۵ - از سیدضیاء تا بختیار - مسعود بهنود
۲٦ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی
۲۷ - امیدها و ناامیدی ها- خاطرات دکتر ارسنجانی - به کوشش احمد انواری
۲۸ یکرنگی - دکتر شاپور بختیار
۲۹ - دیروز و فردا - نگاه از بیرون : داریوش همایون
۳۰ - ایران روایتی که نا گفته ماند - محمدحسنین هیکل - ترجمه حمید احمدی
۳۱ - اسناد منتشره از طرف سازمان نهضت آزادی
۳۲ - سقوط شاه - فریدون هویدا - ترجمه ح - ا - مهران
۳۳ - آخرین تلاش ها در آخرین روزها - دکتر ابراهیم یزدی
۳٤ - احزاب بورژوازی لیبرال - رسول مهربان
۳۵ - توفان در ۵۷ - سیاوش بشیری
۳٦ - گفتگوی نویسنده کتاب با گروهی از مقامات سابق

دوره کامل (ایران در عصر پهلوی)

۱ - جلد اول - شگفتی های زندگی رضا شاه
۲ - جلد دوم - رضا شاه در تبعید
۳ - جلد سوم - بازیگران سیاسی از بدو مشروطیت تا بحران ۵۷
٤ - جلد چهارم - پهلوی دوم در فراز و نشیب
۵ - جلد پنجم - بحران نفت و ترورهای سیاسی و مذهبی
٦ - جلد ششم - ملی شدن صنعت نفت و زندگی پرماجرای دکترمصدق
۷ - جلد هفتم - کودتا یا ضد کودتا و دور دوم سلطنت
۸ - جلد هشتم - سرنوشت سیاست پیشگان و قربانیان نفت
۹ - جلد نهم - جنبش های کمونیستی و سوسیالیستی در ایران و سرنوشت رهبران حزب توده
۱۰ - جلد دهم - آریا مهر در اوج اقتدار
۱۱ - جلد یازدهم -جنگ قدرت در ایران و خاطراتی از دوران نخست وزیری: دکتر اقبال - شریف امامی - دکتر امینی و علم
۱۲ - جلد دوازدهم - دولت های حزبی و حزب های دولتی - یادمانده هائی از دولت های حسنعلی منصور و امیر عباس هویدا
۱۳ - جلد سیزدهم - بحران در ۵۷ و وقایع مهم دوران نخست وزیری: آموزگار - شریف امامی و ازهاری
۱٤ - جلد چهاردهم - آخرین روزهای زندگی شاه شاهان و سرنوشت آخرین نخست وزیر شاه

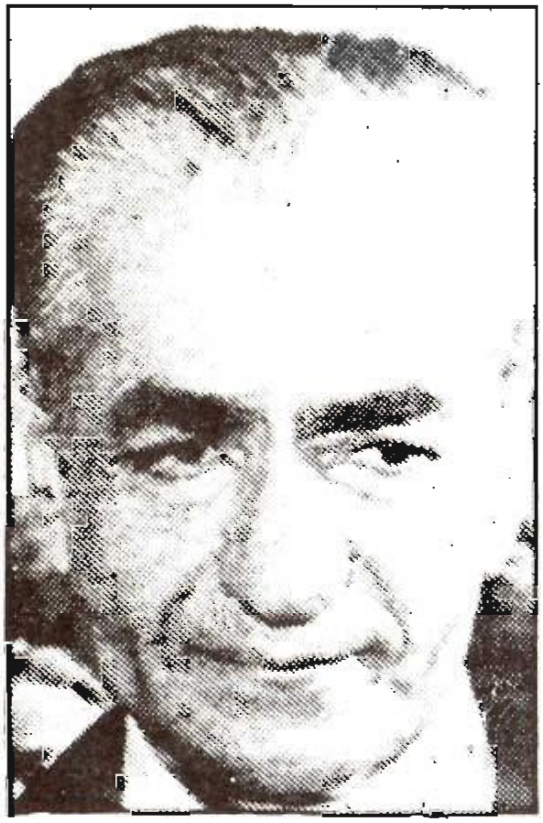

بحران ۵۷
رژیم شاه را سرنگون کرد

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران

دوتن از رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی به نخست وزیری رسیدند



مهندس مهدی بازرگان
اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی

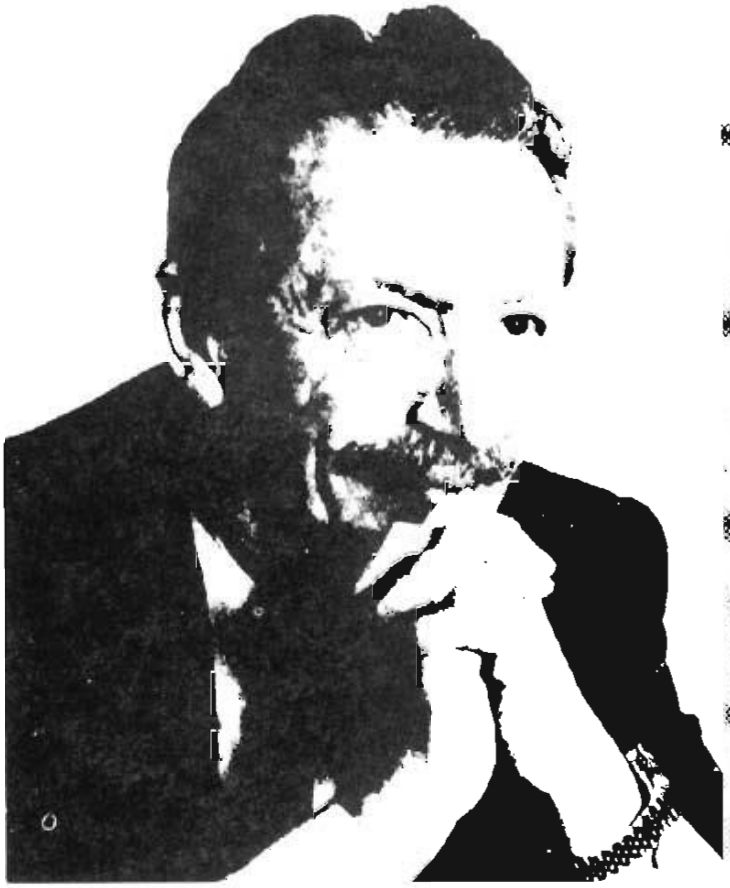

دکتر شاپور بختیار
آخرین نخست وزیر شاه